دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد

وزیر تاریخ نگار

پژوهشی پیرامون زندگانی، آثار و شیوهٔ تاریخ نگاری

محمد حسن خان اعتماد السلطنه

دکتر یوسف متولی حقیقی

وزیر تاریخ نگار

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه

دکتر یوسف متولی حق

۱۰۰	۱
۵۷	۳۷

دانشگاه آزاد اسلامی

دانشگاه آزاد اسلامی

THE HISTORIAN MINISTER

A RESEARCH ABOUT THE LIFE ' WORKS AND THE METHOD OF HISTORIOGRAPHY

OF MOHAMMAD HASAN KHAN ÉTEMAD AL SALTANEH

BY.DR YOUSEF MOTAVALLI HAGHIGHI

ISBN 964-6600-77-8
9789646600775

۱۸۰۰۰ ریال

۷۲۷۸۲

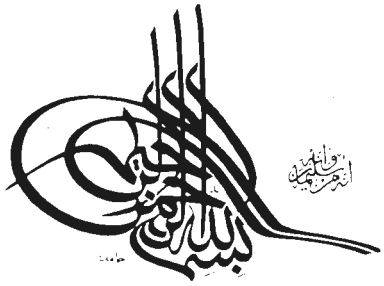

وزیر تاریخ‌نگار

پژوهشی پیرامون زندگانی، آثار و شیوهٔ تاریخ‌نگاری
محمد حسن خان اعتمادالسلطنه

دکتر یوسف متولی حقیقی

متولی حقیقی، یوسف، ۱۳۳۸.
وزیر تاریخ‌نگار: پژوهشی پیرامون زندگانی، آثار و شیوهٔ تاریخ‌نگاری محمدحسن خان اعتمادالسلطنه / یوسف متولی حقیقی. ـ مشهد: محقق، ۱۳۸۱.
۳۶۰ص.: مصور.
ISBN 964-6600-77-8: ۱۸۰۰۰ ریال
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
ص.ع. به انگلیسی: The historian minster: a research about the life, works and the method of historiography of Mohammad Hassan Khan-e E'ttemad-al-Saltannch.
کتابنامه: ص. ۳۳۰-۳۴۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی، ۱۲۵۹ ـ ۱۳۱۳ق. ـ سرگذشتنامه و کتابشناسی. ۲. ایران ـ تاریخ ـ قاجاریان، ۱۱۹۳ ـ ۱۳۴۴ق. ـ تاریخ‌نویسی. ۳. تاریخ‌نویسان ایرانی. الف، عنوان. ب، عنوان: پژوهشی پیرامون زندگانی، آثار و شیوهٔ تاریخ‌نگاری محمدحسن خان اعتمادالسلطنه.
۲م۶الف / DSR ۱۳۹۱ ۹۵۵/۰۷۴۵
کتابخانه ملی ایران ۱۱۸۵۵-۸۱م

شناسنامه کتاب:

نام کتاب: وزیر تاریخ‌نگار، پژوهشی پیرامون زندگانی، آثار و شیوهٔ تاریخ‌نگاری محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه
نویسنده: دکتر یوسف متولی حقیقی
ناشر: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد با همکاری انتشارات محقق
نوبت چاپ: اول ۱۳۸۱
قطع: وزیری
تیراژ: ۱۰۰۰
تعداد صفحات: ۳۶۰ صفحه
چاپخانه: دانشگاه فردوسی مشهد
شابک: ۸-۷۷-۶۶۰۰-۹۶۴
ای.ای.ان: ۹۷۸۹۶۴۶۶۶۰۰۷۷۵

پیش‌کش به:

روان پاک مادرم

و نیز به یاد:

انوشه‌روانان:

دکتر عبدالهادی حائری

و

دکتر ابوالفضل نبئی

«آنچه را جرأت ندارم به زبان بگویم، می‌نویسم»

محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه

شورای انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد

مهندس مصطفی بهمن‌یار رئیس دانشگاه

دکتر مصیب سامانیان معاون پژوهشی و رئیس شورای انتشارات دانشگاه

مهندس فرهاد بروشکی معاون آموزشی

دکتر ساعد وحدت عضو هیئت علمی دانشگاه

دکتر صادق ناویافر عضو هیئت علمی دانشگاه

دکتر جواد هروی عضو هیئت علمی دانشگاه

دکتر محمود قربانی عضو هیئت علمی دانشگاه

سید محمد حجازی عضو هیئت علمی دانشگاه

فهرست مطالب

پیش‌گفتار ۱

بخش اول: زندگی‌نامهٔ محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ۳

فصل اول: موقعیت خانوادگی اعتمادالسلطنه ۵

فصل دوم: تحصیلات، مشاغل، مناصب و القاب محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ۱۴

فصل سوم: سخنی پیرامون مرگ اعتمادالسلطنه ۲۸

فصل چهارم: جلوه‌هایی از فعالیت‌های سیاسی اعتمادالسلطنه ۳۵

۱- روابط اعتمادالسلطنه با شخصیت‌های سیاسی معاصر خود ۳۶

۲- اعتمادالسلطنه و حادثه تنباکو ۴۹

۳- دیدگاه اعتمادالسلطنه نسبت به سیاست‌های انگلستان و روسیه در ایران ۶۰

فصل پنجم: بررسی خصوصیات اخلاقی، حالات روانی و افکار اجتماعی اعتمادالسلطنه ۷۰

الف ـ خصوصیات اخلاقی و حالات روانی اعتمادالسلطنه ۷۰

ب ـ افکار اجتماعی اعتمادالسلطنه ۸۰

بخش دوم: تألیفات منسوب به اعتمادالسلطنه ۸۵

فصل ششم: سخنی پیرامون نقش اعتمادالسلطنه در تألیفاتی که به نام او به چاپ رسیده است ۸۸

فصل هفتم: تألیفات و ترجمه‌های تاریخی منسوب به اعتمادالسلطنه ۹۷

الف ـ کتاب‌های چاپ شده ۹۷

آثار شخصی اعتمادالسلطنه ۹۷

۱- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ۹۷

۲- خلسه ۱۰۶
۳- سفرنامه صنیع‌الدوله از تفلیس به تهران ۱۱۷
آثار رسمی اعتمادالسلطنه ۱۱۹
۱- تاریخ ایران ۱۱۹
۲- مرآت‌البلدان ۱۲۳
۳- تاریخ منتظم ناصری ۱۳۵
۴- مطلع الشمس ۱۴۳
۵- حجة‌السعاده فی الحجة الشهاده ۱۵۰
۶- المآثروالآثار ۱۵۳
نگاهی به مطالب المآثروالآثار ۱۵۷
۷- التدوین فی احوال جبال شروین ۱۶۴
۸- صدرالتواریخ ۱۷۰
نگاهی به مطالب صدرالتواریخ ۱۷۶
۹- دررالتیجان فی تاریخ بنی اشکان ۱۸۸
۱۰- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران ۲۰۰
۱۱- سال‌نامه‌های مختلف ۲۰۱
ب ـ مقالات تاریخی چاپ شده اعتمادالسلطنه ۲۰۳
۱- «قلعه نور» ۲۰۴
۲- «عریضهٔ اعتمادالسلطنه به ناصرالدین شاه دربارهٔ سانسور» ۲۰۵
۳- «پذیرایی از کُوَر دیپلماتیک در عمارت سلطنتی ایران» ۲۰۵
۴- «خانقاه و مقبره صدرالدین ابراهیم بن سعدالدین حمویی جوینی در تل‌لویزان» ۲۰۶
۵- «جغرافیای قدیم و جدید طالقان و تواریخ متعلقه به آن و شرح رجال و منسوبین به این ناحیه» ۲۰۷
۶- «احوال بلوک مال امیر /مالمیر/» ۲۰۷
۷- «مستوفی الممالک میرزا یوسف صدراعظم» ۲۰۸
۸- «تاریخ انتزاع ممالک محروسه ایران از تخت سلطنت عرب» ۲۰۸
۹- «تواریخ متعلقه به مقبره طغرل» ۲۰۸
۱۰- «تاریخ چاپ و روزنامه در ایران» ۲۰۸
۱۱- «کلید استطاعت ایران» ۲۰۹
۱۲- «فرمان محمدحسن خان به عمل انتظام دارالطباعه» ۲۱۰

۱۳- مقاله‌ای در مذمت میرزاملکم خان ۲۱۱
۱۴- مقاله در تمجید از امین‌السلطان ۲۱۱
۱۵- آرتیکل دربارهٔ دختر ایرک بیگ انگلیسی ۲۱۱
۱۶- «قیراط الماس فی ترجمهٔ سلماس» ۲۱۱
ج ـ ترجمه آثار اروپائیان ۲۱۲
الف ـ آثار ترجمه‌ای و اقتباسی ۲۱۷
۱- تاریخ انکشاف ینگی دنیا ۲۱۷
۲- تاریخ خیرات حسان ۲۱۹
۳- تاریخ بابل و نینوا ۲۲۰
ب - آثار ترجمه‌ای ۲۲۱
۱- سیاحت کاپیتان اطراس انگلیسی به قطب شمال ۲۲۱
۲- سفرنامهٔ جنوب ایران ۲۲۲
۳- داستان روبنسون سوئدی ۲۲۵
۴- سرگذشت خانم انگلیسی در هندوستان ۲۲۶
۵- تاریخ هرودت ۲۲۸
۶- تاریخ فرانسه ۲۲۸
۷- شرح احوال سلطان عبدالحمید و اوضاع مملکت عثمانی ۲۳۱
فصل هشتم: نوشته‌های تاریخی چاپ نشده اعتمادالسلطنه (شامل کتاب‌ها، مقالات و ترجمه‌ها) ۲۳۲
۱- «آئینه سکندری» ۲۳۲
۲- «تاریخ آستانه عراق» ۲۴۱
۳- «جغرافی و تاریخ لار» ۲۴۱
۴- «کاشف الکرب فی‌التاریخ الغرب» ۲۴۲
۵- «تاریخ سلاطین عثمانی» ۲۴۶
۶- «ملاجعفری خروس باز» ۲۴۷
۷- «تاریخچه الماسهای بزرگ» ۲۴۹
۸- «تحقیق در مذهب علی اللهی» ۲۵۰
۹- «ترجمه توردومند» ۲۵۱
۱۰- «یزُمتّی» ۲۵۲
۱۱- «غصن مثمر در ترجمه ولتر (هدیه البریه فی التعرفةالولتریه)» ۲۵۴

۱۲- «تاریخ قیاصره» ۲۵۶
۱۳- «سفرنامهٔ مادام ژان دیولافوا» ۲۵۷
۱۴- «تاریخ لوئی چهاردهم» ۲۵۷
۱۵- «تاریخ بلدهٔ نور» ۲۵۹
۱۶- «کتابچهٔ وضع قدیمه و حالیهٔ شهر میبد» ۲۵۹
۱۷- «تحریر جغرافیای خمسه» ۲۵۹
۱۸- «/ابهر/» ۲۵۹
۱۹- «/مسودهٔ یادداشتهایی درباره خطوط مختلف/» ۲۶۰
فصل نهم: آثار چاپ شده اعتمادالسلطنه با مضامین غیر تاریخی ۲۶۱
الف - تألیفات غیر تاریخی ۲۶۱
۱- قانون تسهیل ساختن طرق و شوارع ۲۶۱
۲- کاداستره ۲۶۲
۳- الفاظ متشابهه ۲۶۳
۴- گرامر ۲۶۴
۵- نفع اللسان ۲۶۴
۶- «نمایش‌نامهٔ بقال بازی در حضور» ۲۶۴
ب ـ ترجمه‌های غیرتاریخی ۲۶۶
۱- «منطق الحمار» ۲۶۶
۲- «رسوایی لندن یا کشف رذایل مردم انگلیس» ۲۶۹
۳- حکایت طبیب اجباری ۲۷۱
فصل دهم: آثار دست نوشتهٔ ناپیدای اعتمادالسلطنه و آثاری که به اشتباه به او نسبت داده شده است ۲۷۳
الف - آثار دست نوشتهٔ ناپیدای اعتمادالسلطنه ۲۷۳
۱- «پولتیک حالیه روس و انگلیس در آسیا» ۲۷۳
۲- «ترجمهٔ حاجی بابا» ۲۷۳
۳- «مختصر جغرافی عمومی عالم» ۲۷۴
۴- «شجره قاجار» ۲۷۴
۵- «شرح حال فضولی شاعر ترک» ۲۷۴
۶- «قصهٔ زمرد سلطان» ۲۷۴
۷- «مادادم دوپاری» ۲۷۴

۸- «شرح حال شیخ شهاب‌الدین» ۲۷۴
۹- «کتابچه جرون» ۲۷۵
۱۰- «کتاب جنگ» ۲۷۵
۱۱- «رسالهٔ در باب ختان» ۲۷۵
۱۲- «مسامرهٔ شمیران» ۲۷۵
۱۳- «شرح حال کریستف کلمب» ۲۷۵
۱۴- «تاریخ امپراطور نیکلای دوم» ۲۷۵
۱۵- «کتابچه راه‌آهن انگلیس» ۲۷۵
۱۶- «کتابچهٔ کشتی» ۲۷۶
۱۷- «کتابچهٔ نظم دارالشورای» ۲۷۶
۱۸- «رسالهٔ قواعد نظام» ۲۷۶
۱۹- «ژغرافی» ۲۷۶
۲۰- «کتابچهٔ مجلس تحقیق» ۲۷۶
۲۱- «کتابچه دربارهٔ تکالیف سفرای خارجه و احترامات آنها» ۲۷۶
۲۲- «کتابچهٔ سفر خراسان» ۲۷۶
۲۳- «کتابچهٔ دارالتنزیل» ۲۷۷
۲۴- «رسالهٔ در ترتیب ادارات دولتی» ۲۷۷
۲۵- «لغت پلتیکی از فرانسه» ۲۷۷
۲۶- «رسالهٔ در ترتیب قشون» ۲۷۷
۲۷- «لغت عربی به فارسی» ۲۸- «لغت فارسی به فارسی» ۲۷۷
ب - آثاری که به اشتباه به اعتمادالسلطنه نسبت داده شده است ۲۷۷
۱- راه نجات ۲۷۸
۲- «قوانین دولت فرانسه» ۲۷۸
۳- فلک السعاده ۲۷۸
۴- تاریخ سلاطین ساسانی ۲۷۸
۵- فلاحت و باغبانی ۲۷۹
فصل یازدهم: آثاری که به اهتمام اعتمادالسلطنه به چاپ رسیده‌اند ۲۸۰
۱- روزنامهٔ سفر فرنگستان ۲۸۰
۲- سفرنامهٔ ناصرالدین‌شاه به مازندران ۲۸۱
۳- سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان ۲۸۱

۴- منتخبات اشعار سعدی و حافظ ۲۸۲
۵- منتخب مثنوی رومی ۲۸۲
۶- جلد دوّم نامهٔ دانشوران ۲۸۳
۷- قرآن با ترجمه فارسی و کشف المطالب ۲۸۳
فصل دوازدهم: روزنامه‌هایی که اعتمادالسلطنه سر دبیر آنها بوده است ۲۸۴
۱- روزنامه ایران ۲۸۵
۲- روزنامهٔ مرآت‌السفر و المشکوةالحضر ۲۸۶
۳- اردوی همایون ۲۸۷
۴- روزنامهٔ علمی ۲۸۷
۵- روزنامهٔ اطلاع ۲۸۸
۶- شرف ۲۸۹
۷- اکودوپرس ۲۹۰

بخش سوم: بررسی شیوهٔ تاریخ نگاری اعتمادالسلطنه ۲۹۳

فصل سیزدهم: دیدگاههای اعتمادالسلطنه نسبت به تاریخ و تاریخ‌نگاری و اصول حاکم بر تفکر تاریخ‌نگاری او ۲۹۵
فصل چهاردهم:بازتاب شیوه‌های کهن تاریخ نگاری ایرانی در تألیفات تاریخی اعتمادالسلطنه ۳۰۶
فصل پانزدهم: پیدایی تاریخ‌نگاری نوین در ایران و بازتاب آن در تألیفات تاریخی اعتمادالسلطنه ۳۱۵
الف ـ عوامل پیدایی تاریخ‌نگاری نوین در ایران ۳۱۵
ب ـ رگه‌های پیدایی تاریخ‌نگاری نوین ایرانی در تألیفات تاریخی اعتمادالسلطنه ۳۲۲

چکیده سخن ۳۲۸
کتاب نامه ۳۲۹
۱) کتاب‌شناسی منابع دست‌نوشته ۳۳۰
۲) کتاب‌شناسی منابع و مآخذ چاپی ۳۳۱
نام نامه ۳۴۷

ای نام تو بهترین سرآغاز

پیش‌گفتار

یکی از نکات مهمی که بایسته است در بررسی روند دگرگونی‌های مختلف تاریخ ایران مورد توجه قرار گیرد بازشناسی و نقد مآخذی است که در هر دورهٔ تاریخی به رشتهٔ نگارش درآمده‌اند. این مهم جز با شناخت مورخ و زمان او، آشنایی با دیدگاه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و همچنین آگاهی از سبک، شیوه و انگیزه او از نگارش و دیگر مسائلی که در روند تکوین یک تألیف تاریخی مؤثر بوده، ممکن نیست. متأسفانه این بازشناسی نقادانه درباره متون تاریخی فارسی ـ به ویژه در دورهٔ قاجار ـ به آن شکلی که بایسته و شایسته می‌نماید، انجام نگرفته است. پژوهش‌های ادبی از قبیل کتاب‌های مربوط به تاریخ ادبیات نیز به دلیل این که نویسندگان آنها بیشترین توجه خود را به بررسی سبک‌های ادبی نگارش معطوف داشته و بینش تاریخ‌نگری را که از ضروریات بررسی تاریخ‌نگاری است مورد توجه قرار نداده‌اند، نتوانسته‌اند ـ آنچنان که باید ـ راهنمای پژوهشگران تاریخ ایران واقع شوند.

تاریخ‌نگاری ایران در درازنای پیدائی خود هیچ‌گاه به لحاظ متد و سبک نگارش، شیوهٔ بیان حوادث و همچنین اهداف و انگیزه‌های مورخان از نگارش تاریخ یک مسیر هماهنگ را نپیموده بلکه در سیر تکاملی خود افت‌وخیزهای فراوانی را شاهد بوده است. یکی از مهمترین دگرگونی‌های ایجاد شده در سنت تاریخ‌نگاری ایران تبدیل تاریخ‌نگاری سنتی به تاریخ‌نگاری نوین است. بررسی روند این دگرگونی از یک سو و بازشناسی و نقد برخی از مآخذ تاریخی عصر قاجار از سوی دیگر انگیزه‌ای شد تا در نوشتار حاضر نوشته‌های یکی از پرکارترین مورخان عصر قاجار یعنی ـ محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ـ که به نظر می‌رسد شیوهٔ تاریخ‌نگاریش برزخی میان تاریخ‌نگاری سنتی و نوین ایرانی باشد مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد.

شناختن موقعیت خانوادگی اعتمادالسلطنه ـ که بدون شک در تدوین آثار منسوب به او نقش زیادی داشته ـ در کنار آگاهی از میزان تحصیلات، مشاغل و مناصب، ویژگی‌های روحی و تفکرات اجتماعی و همچنین فعالیت‌های سیاسی او دربرگیرنده نخستین بخش این پژوهش است.

در بخش دوم نخست به بیان اختلاف نظرها در مورد آثار منسوب به اعتمادالسلطنه پرداخته شده است و بدین علت که بحث کلی در این مورد نمی‌تواند نتیجه‌ای قابل تعمیم به تمام آثار او به دست بدهد این بحث در ابتدای بررسی هر یک از آثار او جداگانه مورد توجه قرار گرفته است. برای بررسی بهتر این آثار نیز نموداری تهیه شده که نشان‌دهندهٔ تعداد و نوع تألیفات منسوب به او می‌باشد. در بررسی هر اثر ابتدا نقش اعتمادالسلطنه و یا همکارانش در تدوین آن اثر بیان گردیده و پس از آن اشاره‌ای به محتوای کتاب شده و در نهایت شیوه‌های تاریخ‌نویسی به کار برده شده در هر اثر مورد بررسی قرار گرفته است.

بررسی شیوهٔ تاریخ‌نگاری اعتمادالسلطنه سومین و آخرین بخش این پژوهش را تشکیل می‌دهد. در این بخش نیز ابتدا به نشانه‌های موجود از شیوه تاریخ‌نگاری ایران پرداخته و پس از بیان عوامل این دگرگونی به بازتاب و انعکاس این تحول در آثار تاریخی منسوب به اعتمادالسلطنه اشاره شده است.

برای پربار شدن این پژوهش تلاش شده است تا تمامی تألیفات منسوب به اعتمادالسلطنه اعم از آثار دست نوشته و چاپ شده مورد شناسایی و مطالعه قرار گیرد.[1] در این راستا حدود ۵۰ اثر چاپی (شامل کتاب، مقاله اعم از تألیف و یا ترجمه) و ۲۰ نسخه دست نوشتهٔ منسوب به اعتمادالسلطنه همراه چندین اثر دیگر که به اهتمام او به چاپ رسیده مورد بررسی قرار گرفته‌اند. علاوه بر این تمام روزنامه‌هایی که اعتمادالسلطنه سردبیر آنها بوده و همچنین بسیاری از کتاب‌ها و مقالاتی که پیرامون موضوعات مورد توجه مطلب داشته‌اند از نظر به دور نمانده‌اند. با این همه نگارنده هیچ اعتقادی به بی‌نقص بودن پژوهش خود ندارد و از راهنمایی‌های ارباب علم و دانش به جهت تذکر کاستی‌ها استقبال می‌کند.

نگارنده در روند تدوین این پژوهش از مهربانی‌های بی‌دریغ شادروان دکتر عبدالهادی حائری و جناب آقای دکتر مسعود فرنود از اساتید تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد و همچنین همشهری دانشمندش جناب آقای قدرت‌الله روشنی‌زعفرانلو بهره‌مند بوده و وظیفه خود می‌داند که همواره سپاسگزار راهنمایی‌های ارزنده آنان باشد. علاوه بر این بزرگواران، کارکنان دانش‌دوست کتابخانه‌های آستان‌قدس رضوی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، کتابخانهٔ ملی ایران، کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، کتابخانهٔ ملی ملک و سازمان اسناد ملی ایران نیز یاور نگارنده در فراهم شدن اسباب این پژوهش بوده‌اند. جناب آقایان مهندس مصطفی بهمن‌یار ریاست دانشگاه، دکتر مصیب سامانیان معاونت پژوهشی، سیدمحمد حجازی مدیربخش پژوهش و هم‌چنین سایر اعضای محترم شورای انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد[2] در فراهم آمدن زمینه‌های چاپ این کتاب نهایت همکاری را مبذول داشتند. ضمن سپاس فراوان، بهروزی، رستگاری و نیک‌بختی همهٔ این خردورزان از پیشگاه پروردگار یکتا آرزو می‌شود.

بهار ۱۳۸۱ خورشیدی
دکتر یوسف متولی حقیقی

۱- به رغم تمام تلاش نگارنده در شناسایی، معرفی و بررسی آثار اعتمادالسلطنه ممکن است هنوز آثار دیگری از وی در دست افراد مختلف و کتابخانه‌های شخصی قرار داشته باشد. امید است دارندگان این قبیل آثار نگارنده را مورد لطف خود قرار داده تا در چاپ‌های بعدی این کاستی برطرف شود.

۲- علاوه بر بزرگوارانی که به نام آن‌ها اشاره شد اسامی سایر اعضای شورای انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد به ترتیب حروف الفباء به شرح ذیل می‌باشد:
مهندس فرهاد بروشکی معاون آموزشی، دکتر محمود قربانی، دکتر صادق ناویافر، دکتر ساعد وحدت و دکتر جواد هروی.

بخش اول

زندگی‌نامهٔ محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه

از آنجا که فراز و نشیب‌های حیات سیاسی و اجتماعی یک مورخ می‌تواند در تفکر تاریخی و در نتیجه تاریخ‌نویسی‌اش تأثیر زیادی داشته باشد، شناسائی آنها به منظور آشنائی بهتر با تفکر تاریخی و شیوهٔ تاریخ‌نویسی او ضروری به نظر می‌رسد. موقعیت خانوادگی، تحصیلات، مشاغل و مناصب، ویژگی‌های روحی و تفکرات اجتماعی در کنار فعالیت‌های سیاسی از جمله عناصر حیات سیاسی و اجتماعی یک مورخ است که می‌تواند به تاریخ‌نگاری او جهت بدهد. اهمیت این نکته ضرورت پرداختن به حیات سیاسی و اجتماعی مورخان را قبل از پرداختن به آثار و شیوهٔ تاریخ‌نگاریشان بیش از پیش نمایان ساخته است. به همین دلیل در این بخش از نوشتار تلاش می‌شود تا زندگانی سیاسی و اجتماعی محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه مورد توجه قرار گیرد.

روزنامه خوانی اعتماد السلطنه برای ناصرالدین شاه

فصل اول

موقعیت خانوادگی اعتمادالسلطنه[1]

اعتمادالسلطنه در ***مرآت البلدان*** نسبت خود را به چنگیزخان مغول رسانده و در توضیح این نسب خود مدعیست که پدرش حاجی علی‌خان بن آقا حسین بن محمد رسول بن عبدالله بن جعفر با هفت پشت واسطه دیگر، نسبت به بردی‌بک‌بن‌اورنگ خان بن جوجی خان بن چنگیز خان مغول، می‌رساند.[2] اما به نظر می‌رسد این ادعای او و اجدادش، هم چون ادعاهای بسیاری از حکومتگزاران ایرانی که برای توجیه قدرت و کسب حیثیت سیاسی خود را به شخصیت‌های برجسته تاریخی منسوب کرده‌اند، در راستای کسب اصالت و شرافت خانوادگی که برخی از جوامع به آن اهمیت می‌داده‌اند، باشد. برخلاف این ادعا خان ملک ساسانی نیاکان او را از طایفهٔ کُرد مقدم دانسته که سکونتگاه اصلیشان مراغه، زنجان و سرحدات ترکیه کنونی بوده و از زمان صفویان در جنگ‌ها پیشرو لشکر و رؤسایش مصدر خدمات بزرگ شده‌اند.[3] هنگامی که صفویان در نبرد چالداران از عثمانی‌ها شکست خوردند

---

۱ - در نوشته‌های مختلفی که پیرامون شخصیت محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه نوشته شده از او با اسامی و القابی هم چون: محمدحسن مقدم مراغه‌ای، محمدحسن‌بن‌علی‌خان حاجب‌الدوله، محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله، محمدحسن مترجم، محمدحسن خان صنیع‌الدوله اعتمادالسلطنه و... یاد شده است. در این پژوهش به منظور ایجاد هماهنگی ترجیح داده‌ایم که از آخرین و مشهورترین لقب او یعنی اعتمادالسلطنه استفاده بکنیم و تنها در موارد ضروری القاب دیگر او را به کار برده‌ایم.

۲ - اعتمادالسلطنه، محمد حسن‌خان، ***مرآت البلدان***، (طهران، دارالمطبعه ناصری، ۱۲۹۵ق)، ج دوم، ص ۹۹.

۳- خان ملک ساسانی، سیداحمد، ***سیاستگران دورهٔ قاجار***، (تهران، طهوری، ۱۳۳۸خ)، ج اول، ص ۱۶۹. خان ملک ساسانی در صفحات ۱۷۹ و ۱۸۰ همین کتاب ضمن انتقاد از اعتمادالسلطنه به خاطر این که با استناد به روایات بسیار ضعیف نژاد طایفه مقدم را به مغولان رسانده می‌نویسد:

«اکنون با اطلاعات جدید ظن نزدیک به یقین بر این شده که در اصل نژاد این طایفه از اکراد بوده‌اند، چنانکه هنوز هم یک تیره از ایشان در حدود ترکیه و ایران ساکن و کردی حرف می‌زنند».

عده‌ای از اهالی آذربایجان به سمت نواحی مرکزی ایران کوچ کردند. جعفر مقدم مراغه‌ای، از اجداد محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، نیز در زمره این مهاجرین بود که راه قزوین را در پیش گرفت. اولاد او تا روزگار به تخت نشستن نادرشاه در آنجا بودند و چون در این زمان در قزوین قحطی پدیدار گشت به مراغه بازگشت نموده، به تجارت مشغول گردیدند.[۱]

سابقه نفوذ نیاکان اعتمادالسلطنه در دستگاه حکومتی قاجاران به عصر فتحعلی‌شاه قاجار برمی‌گردد. بدین‌گونه که حمایت آقا حسین، پدربزرگ اعتمادالسلطنه و برادرش حاجی‌رحیم بیگ از فتحعلی‌شاه قاجار در مقابل شورش صادق‌خان شقاقی بیگلربیگی آذربایجان، زمینهٔ ارتباط آنان را با دستگاه حکومتی قاجار فراهم کرد. عباس میرزا ولیعهد فتحعلی‌شاه نیز به هنگام توقف در تبریز این دو برادر را مورد توجه خاص قرار داد. علت این توجه را باید در همکاری صمیمانه این دو برادر در جریان درگیری‌های ایران و روسیه با عباس‌میرزا جستجو کرد. در دوران جنگ‌های ایران و روس ـ به ویژه جنگ‌های دوره دوم ـ و در شرایطی که عباس میرزا به لحاظ مالی به شدت در مضیقه بود آقاحسین آنچه از وجه نقد و جواهر و آذوقه و لباس که برایش ممکن بود و به رغم محدودیت‌هایی که جعفرقلی‌خان حاکم دست نشانده پاسکوویچ سردار روسی در مراغه برای جلوگیری از رسیدن کمک‌ها به عباس میرزا ایجاد کرده بود، محرمانه برای او فرستاد و به همین علت مدت زمانی از طرف روس‌ها در بازداشت به سر برد. عباس میرزا پس از عقد معاهدهٔ ترکمانچای و بازگشت به تبریز آقاحسین را به پاداش خدماتی که کرده بود به سمت ***«پیشخدمت‌باشی»*** فرزندش محمدمیرزا منصوب و او را به لقب‌خانی ***«مفتخر»*** ساخت.[۲] بعدها اعتبار این شخص در دستگاه عباس میرزا به حدی

---

۱ ادیب‌الملک، عبدالعلی‌خان، ***دافع‌الغرور***، به کوشش ایرج افشار، (بی‌جا، خوارزمی، ۱۳۴۹خ)، ص ۵. مطالبی را که ما از این کتاب نقل می‌کنیم در واقع ربط چندانی به سفرنامه ادیب‌الملک (برادر اعتمادالسلطنه) به آذربایجان موسوم به ***دافع‌الغرور*** ندارد بلکه نقل قول از کتابچه ***شرح حال خاندان اعتماد مقدم*** تألیف مهدی اعتمادمقدم است که ایرج افشار خلاصه آن را در ابتدای ***دافع الغرور*** آورده است. چون دسترسی به اصل این کتابچه نداشتیم از خلاصه آن استفاده کردیم. مطالب مندرج در این کتابچه را باید با احتیاط بیشتری نگریست زیرا مهدی اعتمادمقدم که اساس تألیف این کتابچه را ***مرآت البلدان*** قرار داده، به علت وابستگی‌های خانوادگی خود به اعتمادالسلطنه، از حب و بغض برکنار نمانده و در برخی موارد سطحی بودن آگاهی‌های خود پیرامون اعتمادالسلطنه را نشان داده است. به عنوان مثال دست‌یابی اعتمادالسلطنه به معاونت حکومت خوزستان را مربوط به زمانی می‌داند که وی از سفر فرانسه برگشته بود در حالی که اعتمادالسلطنه این منصب را سالها قبل و پیش از رفتن به فرانسه برعهده داشته است.

۲ این حسین خان مقدم را نباید با حسین‌خان مقدمی که از طرف محمدشاه عنوان ***«آجودان‌باشی»*** یافت و به عنوان سفیر فوق‌العاده برای بازگوکردن تجاوزات دولت انگلستان به ایران به دربار کشورهای مختلف اروپایی فرستاده شد و بعدها القابی همچون نظام‌الدوله و صاحب اختیار گرفت، یکی دانست. در عین حال هر دو نفر از طایفهٔ مقدم بوده و با یکدیگر نسبت داشته‌اند.

جهت اطلاع بیشتر در این باره ر.ک: اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، ***مرآت البلدان***، با تصحیحات، حواشی و فهارس به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷خ)، جلد اول، ص دو.

رسید که او ماترک مادر محمدمیرزا فرزندش را به وی سپرد.[۱]

علی یکی از پسران آقاحسین بود که در سن ده سالگی به ***«غلام بچگی»*** مخصوص دربار ***«سرفراز»*** شد و چون ***«زیرک»*** و ***«با ادراک»*** بود نایب‌السلطنه و محمدمیرزا چشم به تربیتش داشتند و برای ***«خدمت به دولت»*** آماده‌اش کردند و چندسال بعد نیز نیابت شغل پیشخدمت‌باشی محمدمیرزا را که به عهده پدرش آقاحسین بود، به او دادند. علی بعدها در معیت محمدمیرزا به تهران آمد و بعد از دو سال و در جریان سفر محمدمیرزا به خراسان به منصب ***«صندوقداری»*** و ***«خزانه‌داری»*** او رسید. در سفر اول محمدمیرزا به هرات کارش از خزانه‌داری بالا گرفته، اغلب خدمات اردوی دولتی به او واگذار شد و پس از درگذشت عباس‌میرزا و انتخاب فرزندش محمدمیرزا به ولایتعهدی به همراه او به آذربایجان رفت. بعد از مرگ فتحعلی‌شاه و به پادشاهی رسیدن محمدمیرزا او نیز از تبریز به تهران آمد و منصب ***«خوان سالاری»*** را که از مشاغل مهم محسوب می‌شد، به دست آورد و به لقب ***«خانی»*** نیز ***«نائل»*** شد. علی‌خان علاوه بر به دست آوردن حکومت تهران، حکومت کاشان و بلوکات اطراف تهران را نیز برای تأمین مخارج آشپزخانهٔ شاهی عهده‌دار شد.[۲] در اواخر عمر محمدشاه به علت شکایت خدیجه‌خانم کردچهریقی ـ مادر عباس‌میرزا ـ علی خان به خاطر حیف و میلی که در اموال همسر شاه کرده بود از خدمت نظارت معزول شد و ضمن چوب خوردن و داغ شدن به دستور شاه تمام اموالش نیز مصادره شد.[۳] حاجی میرزاآقاسی

---

۱ - ادیب‌الملک، پیشین، ص ۶ تا ۸. ۲ - همان جا، ص ۷ و ۱۱.

۳ - ملک‌آرا، عباس میرزا، ***شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا***، به کوشش عبدالحسین نوائی، (تهران، بابک، ۱۳۶۱خ)، ص ۲۳. خود اعتمادالسلطنه در یکی از نوشته‌هایش در این باره می‌نویسد: ***«سه سال قبل از فوت محمدشاه که پدرم خوان‌سالار بود به واسطهٔ تهمتی مردود شد و از وحشت هشت ساعته از نیاوران شمیران به قم آمد و در جوار حضرت معصومه بستی شد. اما به دستور شاه او را از بست بیرون کشیده و مغلولاً به تهران برگرداندند. پدرم یکسال در زندان دیوان به زنجیر بود اما خونش را نریختند و بعد مرخص عتباتش نمودند».***

به نقل از: اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، به کوشش ایرج افشار، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵خ)، ص ۶۳۱.

در کتاب ***یکصد و پنجاه سال سلطنت در ایران*** نیز نوشته شده که خدیجه خانم دلیل این حیف‌ومیل را خرید باغی در محل مجلس شورای ملی توسط حاجی علی‌خان ذکر کرد و به دنبال اظهارات او و بعد از حضور حاجی‌علی‌خان در دربار، محمدشاه که بسیار خشمگین شده بود با چوبدستی به سروکلهٔ او زد به طوری که خون زیادی از بینی‌اش جاری شد و سپس او را از خدمت دربار اخراج نمود. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: گیلان‌شاه (اعتماد همایون)، امیر، ***یکصدوپنجاه سال سلطنت در ایران***، (تهران، بی‌نا، تاریخ مقدمه ۱۳۴۰خ)، ص ۳۹.

محبوبی اردکانی هم در تعلیقاتی که بر ***المآثر والآثار*** نوشته علت عزل و تعقیب حاجی علی‌خان را ارتباط او با زن دیگر شاه، مهدعلیا، دانسته است. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، ***چهل سال تاریخ ایران*** (تعلیقات دکترحسین محبوبی اردکانی بر المآثر و الآثار)، به کوشش ایرج افشار، (تهران، اساطیر، ۱۳۶۳خ) جلد دوم، ص ۴۷۴.

صدراعظم در همین رابطه و در طی نامه‌ای به محمدشاه نوشت:

«در باب علی‌خان ناظر عرض می‌شود که پدرش به جهت خلاف با بنده رفت و در مراغه وفات یافت و خودش به واسطه، خیانت به مال پادشاه دین پناه گرفتار آمد. زیادتر نترسانند که او هم تلف شود. همه مالها از میان می‌رود...»[۱]

نامهٔ حاجی میرزا آقاسی این گمان را تقویت می‌کند که گویا پدر علی‌خان یعنی آقاحسین به علت مخالفت با او به قتل رسیده است. علی‌خان پس از فروکش کردن خشم محمدشاه به همراهی مادر او به مکه رفت و پس از مراجعت از مکه، راه تبریز را در پیش گرفته و در راستای مخالفت با خدیجه خانم مادر عباس میرزاملک‌آرا، به خدمت مهدعلیا مادر ناصرالدین‌میرزای ولیعهد درآمد.[۲] بعد از مردن محمدشاه، مهد علیا او را ناظر خود قرار داد و چون در ایام فترت بین سلطنت محمدشاه و ناصرالدین شاه انتظامات رشت مختل شده بود حاجی‌علی‌خان مأمور انتظامات آنجا شد و پس از برقراری نظم و امنیت و وصول مالیات دیوانی به تهران بازگشت و ضمن دست‌یابی به مقام ***«فراشباشیگری»*** به لقب ***«حاجب‌الدوله»*** نیز نائل شد.[۳] بعدها مشاغل و مناصب دیگری از قبیل ریاست فراشخانه، سرایداری،

---

۱ ملک‌آراء، پیشین، ص ۲۳.

۲- این نکته را نباید از نظر دور داشت که صدمات وارده از طرف مادر عباس میرزا ملک آرا به حاجی علی‌خان، بعدها زمینهٔ عداوت سرسختانهٔ این دو تن با یکدیگر را فراهم ساخت و متهم ساختن عباس میرزا برای به دست آوردن سلطنت به دستیاری امیرکبیر را هم باید در راستای همین صدمات جستجو کرد. امیر گیلانشاه در مورد اختلافات بین خدیجه خانم و مهدعلیا، همسران محمدشاه، و نقش حاجی علی‌خان پدر اعتمادالسلطنه در این اختلافات می‌نویسد:

«مهدعلیا که می‌خواست از خدیجه خانم انتقام گرفته باشد حاجی‌علیخان را در تحت حمایت خود قرار داد و زمانی که فرزندش ناصرالدین میرزا به پادشاهی رسید کاغذی جعلی یا از روی حقیقت از چاپاری به دست آورد که یحیی‌خان چهریقی به خدیجه خانم نوشته بود که دراویش تجمع نموده‌اند و مشغول ذکری هستند که تا سه ماه دیگر ناصرالدین شاه مریض و از دنیا خواهد رفت و سلطنت ایران نصیب پسر شما خواهد شد و حاجی علی‌خان این کاغذ را از نظر شاه گذراند. شاه امر نمود حاجی‌علی‌خان به خانهٔ خدیجه خانم رفته و جواهرات او را ضبط و مواجب خدیجه خانم و فرزندش قطع شود... خدیجه خانم از ترس به امیرکبیر متوسل شده و امیر امر نمود مواجب او و عباس میرزا کماکان از مالیهٔ دولت پرداخت شود و قول حمایت از او و فرزندانش را داد. این عمل امیرکبیر باعث دشمنی مهدعلیا و حاجی‌علی‌خان فراشباشی نسبت به او شد».

به نقل از: گیلانشاه، پیشین، ص ۳۹.

۳- ادیب‌الملک، پیشین، ص ۱۱، یکی از علت‌های اصلی گماشتن حاجی علی خان به منصب حاجب‌الدولگی این بود که چون امیرکبیر به صدارت رسید با توجه به این که مربی او قائم‌مقام به دست اسماعیل‌خان فراشباشی به قتل رسیده بود همواره اظهار می‌داشت: چشم دیدن این شخص را ندارم و لذا فراشباشی‌گری را از او گرفت و به حاجی‌علی‌خان داد. به نقل از: گیلانشاه، پیشین، ص ۳۹.

معمارخانه، خیام‌خانه، مهمانخانه و امور مربوط به تشریفات سفرای خارجی نیز ضمیمه مسئولیت‌های او شد. علاوه بر این موارد، او سرپرستی وزارت عدلیه را نیز عهده‌دار گردید. وی در زمان ناصرالدین‌شاه نیز به خاطر سوء استفاده مالی و بقول مهدی اعتماد مقدم به جهت ***«اختلاف در حساب»*** از کار برکنار[1] و بنا به روایت فرزندش محمدحسن خان، صدهزار تومان جریمه شد.[2] در جریان سفر ناصرالدین شاه به سلیمانیه او پس از یک سال تبعید در عتبات به میانجی‌گری مهدعلیا بخشوده و مجدداً مورد توجه شاه واقع شده، ملقب به ضیاءالملک و به حکومت خوزستان منصوب گردید. چندی بعد لرستان و بختیاری هم به قلمرو حکومتش افزوده و سپس به منصب امیرتومانی رسید و بعد از احضار به تهران[3] لقب صنیع‌الدوله و سپس اعتمادالسلطنه گرفت و دوباره به وزارت عدلیه و به دنبال آن به وزارت وظایف و اوقاف

۱- ادیب‌الملک، پیشین، ص ۱۲. در ***صدرالتواریخ*** در مورد علت عزل حاجی علی خان از وزارت عدلیه نوشته شده که به دنبال عزل میرزاآقاخان نوری از صدارت، حاجی علی خان مباشر و وکیل کارهای او در تهران شد و در ضمن دست خطی از شاه مبنی بر التفات به میرزاآقاخان گرفته و به اصفهان محل سکونت این شخص فرستاد. این دست خط موجب بروز شایعاتی دربارهٔ بازگشت مجدد نوری به دربار شد که عکس‌العمل شدید درباریان را به دنبال داشت. شاه که حاجی علی‌خان را عامل بروز این شایعات می‌دانست او را از وزارت عدلیه عزل کرد. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ***صدرالتواریخ***، تصحیح، تحشیه و تذییل از محمد مشیری، (تهران، وحید، ۱۳۴۹خ)، ص ۲۴۴.

۲- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۱۰۸۴.

۳- در مورد علت احضار حاجی‌علی‌خان از مناطق جنوبی ایران نوشته‌اند که او در آنجا بد عمل کرد و عملش هم نتیجه‌ای جز عزلش از حکومت آن سامان دربرنداشت. امیر نظام گروسی در نامه‌ای که از پاریس برای میرزاسعیدخان وزیر امور خارجه و در تاریخ آخر جمادی‌الاول ۱۲۷۷.ق و به نقل از جراید اروپائی فرستاده بود به این مطلب اشاره کرده است:

«... خبر دیگر وقوع اختلال در سمت عربستان و شورش اهالی شوشتر است که از بی‌اعتدالی‌های حاجی علی‌خان حاکم خود به تنگ آمده بودند در اوائل چنددفعه از تعدیات مشارالیه به وکلای دولت شکایت کرده لکن عرایض آنها مقبول نشد. بالاخره اهالی شوشتر و طوایف اعراب اجتماع عام نموده او را بیرون کرده‌اند...».

به نقل از: سهیلی، احمد، ***امیر نظام در سفارت فرانسه و انگلستان***، (بی‌جا، اقبال، تاریخ مقدمه ۱۳۵۷خ)، ص ۲۸.

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه نیز در این باره می‌نویسد:

«شورش اهالی عربستان بر ضیاءالملک و الدمؤلف رحمةالله. در این شوریدگی و اضطراب و اغتشاش و انقلاب خوزستان بندهٔ مؤلف خود که نایب‌الایاله آن مملکت بود مدت چهار ماه در قلعهٔ سلاسل تحصن داشت و در طول مدت محاصره به نهایت عسرت می‌گذرانید.».

به نقل از: اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، ***المآثروالآثار***، (طهران، دارالمطبعه، ۱۳۰۶ق)، ص ۴۵ و ۴۶.

منصوب شد.[۱] حاجی علی خان هنگام تصدی این وزارت‌خانه‌ها قانونی موسوم به ***«دستورالعمل»*** را که ظاهراً نخستین قانون قضایی تدوین شده در دورهٔ قاجار بود و بعدها مبنای قضاوت قرار گرفت تدوین نموده و به امضای شاه رسانید. در اواخر عمرش نیز حکومت شاهرود و بسطام و دامغان زیرنظر او بود.[۲] ناصرالدین شاه به پاس خدمات این شخص امتیازات زیادی از قبیل ***«تمثال همایونی»***، کمر و خنجر مرصع و حمایل به او داد. از اقدامات عمده او می‌توان به ساختن کارخانجات ریسمان‌ریسی، کاغذسازی و شکرریزی (در مازندران) اشاره کرد. بنای سبزه میدان و عمارت سلطنت‌آباد و نیاوران و خیابان ارک، توسعه آرامگاه حضرت عبدالعظیم، تأسیس باغ و عمارت دوشان تپه و تعمیر عالی‌قاپو را نیز بدو نسبت داده‌اند.[۳] به رغم نسبت دادن این افتخارات و خدمات به او، که بیشتر از طرف وابستگانش مانند محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، خان ملک ساسانی و مهدی اعتمادمقدم مطرح شده، مورخان و نویسندگان بزرگترین ***«خدمت»*** او را به ناصرالدین‌شاه، قتل میرزاتقی‌خان امیرکبیر دانسته‌اند. در این که نامبرده حامل دستور و ناظر اجرای قتل امیرکبیر بوده شکی نیست ولی مدافعین او تلاش کرده‌اند تا با خیانت‌کار جلوه دادن امیرکبیر، مأموریت حاجی علی‌خان را در این رابطه خدمت معرفی کنند. خیانت‌کار معرفی کردن امیرکبیر و قتل او را به صورت ***«وفات»*** و ***«درگذشت»*** تلقی نمودن در راستای این تلاش‌ها است که در آثار تاریخی منسوب به اعتمادالسلطنه مثل: ***مرآت البلدان***،[۴] ***صدرالتواریخ***،[۵] و ***تاریخ منتظم***

۱- هنگامی که حاجی علی‌خان به وزارت وظایف و اوقاف رسید شاعری با توجه به نقش او در قتل امیرکبیر چنین سرود:

شاه غضب کرده اهل علم و ادب را — کرده وزیر مسیر غضب را

به نقل از: بزرگ امید، ابوالحسن، ***از ماست که برماست***، (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳خ)، ص ۴۲

۲- اعتمادالسلطنه، ***چهل سال تاریخ ایران***، جلد دوم، ص ۴۷۳.

۳- همان جا، جلد اول، صفحات ۷۴ تا ۱۰۵. از دیگر اقدامات عام‌المنفعه حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله، ساختن مبالی در یکی از معابر تهران بود. اما نفرت مردم از او به قدری زیاد بود که این گونه اقدامات او نمی‌توانست نقش او را به عنوان قاتل امیرکبیر از خاطره‌ها بزداید. به همین جهت یکی از شاعران که با او مخالف بود در مورداین اقدام او چنین گفت:

حاجب الدوله یک مبالی ساخت — که خلقش کنند یاد از پس

هر که آن جا برفت و... دبگفت — توشهٔ آخرت همینش بس

به نقل از: بزرگ امید، پیشین، ص ۴۲.

۴- اعتمادالسلطنه، ***مرآت‌البلدان***، ج دوم، ص ۷۷ و ۱۰۱.

۵- اعتمادالسلطنه، ***صدرالتواریخ***، ص ۱۹۸.

ناصری به چشم می‌خورد.[۱] اعتمادالسلطنه ***«خیانت»*** امیرکبیر را در ارتباط با عباس میرزاملک آرا ـ برادر ناصرالدین شاه ـ دانسته و می‌نویسد که امیرکبیر قصد داشته این شخص را به پادشاهی برساند و حاجی‌علی‌خان که از این نیت امیرکبیر آگاهی داشته با این که امیر او را ***«بسیار نواخته»*** و از ***«ذلت عزل»*** رهانیده و ***«معتبر و مسلط دولتش»*** کرده بود، از راه ***«شاه دوستی»*** خارج نشده و شاه را از ***«نیت»*** میرزا تقی‌خان آگاه کرده است.[۲] نتیجهٔ این شاه دوستی حاجی‌علی‌خان و هم فکرانش چیزی جز عزل و قتل امیرکبیر نبود.

اقدام حاجی‌علی‌خان حاجب‌الدوله در به قتل رساندن امیرکبیر به قدری او را منفور کرد که حتی پسرش عبدالعلی خان ادیب‌الملک نیز نتوانست انزجار خودش را از این اقدام پدرمخفی نگاهدارد. او در نامه‌ای که به پدرش نوشت به او متذکر شد که شما با این کار خود خانوادهٔ ما را ***«بدنام»*** کرده‌اید و بعد از این نمی‌توانیم در میان مردم سربلند کنیم. حاجی علی‌خان در پاسخ به نامه فرزندش نامه‌ای مفصل نوشت که بخشی از آن نقل می‌شود:

«.. مگر غیرت ملی و نمک‌خوردگی را شخص باید کنار بگذارد و لباس دیوسی (دیوثی) را بپوشد تا محترم بماند. بحمدالله منظور را اکه قتل امیرکبیر باشد | به اقبال سلطنت عظمیٰ به جا آوردم. چه مضایقه، به عقیده مردم من بدنام شده باشم. مردم چه می‌دانند چه خبر بود. هنوز هم به اغلب مشتبه است که محض نیل خاطر |پادشاه | میرزاتقی‌خان سیاست شده نمی‌دانند مردکه خود را به چه نحو به دولت کفر |یعنی روسیه | بسته بود و به چه قسمت از حمایت آن مفسده‌ها برپا می‌شد».[۳]

۱- اعتمادالسلطنه، ***تاریخ منتظم ناصری***، به تصحیح محمداسماعیل رضوانی، (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷خ)، جلد سوم،ص ۱۷۳۸. آثار منسوب به اعتمادالسلطنه در مورد چگونگی مرگ امیرکبیر دوگونه مطلب دارند: چندتایی از آنها مانند ***مرآت‌البلدان*** و ***تاریخ منتظم ناصری*** مرگ امیر را به شکل طبیعی نوشته‌اند و در برخی نیز مانند ***صدرالتواریخ و خلسه*** بعد از برشمردن ***«خیانت‌های»*** او به کشته شدنش اشاره کرده‌اند. مخبرالسلطنه هدایت، یکی از معاصرین اعتمادالسلطنه، این گونه توجیه‌گری‌های اعتمادالسلطنه را در راستای کاستن از قباحت عمل پدرش دانسته و پاره‌ای از سخنان او را در این باره ***«کذب محض»*** می‌خواند. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: مخبرالسلطنه هدایت، ***گزارش ایران***، (قاجار و مشروطیت)، مقدمه از سعید وزیری، باهتمام محمدعلی صوتی، (تهران، نقره، ۱۳۶۳خ)، ص ۱۱۲.

۲- آدمیت، فریدون، ***امیرکبیر و ایران***، (تهران، خوارزمی، ۱۳۴۸خ)، چاپ سوم، ص ۷۲۲.

۳- همان جا، همان صفحه. در کتابچه ***شرح حال خاندان اعتمادمقدم*** هیچ اشاره‌ای به نامه ادیب‌الملک نمی‌شود و فقط پاسخ حاجی علی‌خان به ادیب الملک ذکر گردیده است. حاجی‌علی‌خان که در این نامه جرم امیرکبیر را وابستگی به بیگانگان (دولت روس) اعلام کرده به اعتراف میرزاآقاخان نوری ـ که وی نیز از مسببین اصلی قتل امیرکبیر بوده ـ خود از وابستگان سفارت انگلستان به شمار می‌رفته و ضمن تبعیت از انگلیسی‌ها نهایت همکاری را با آنان داشته است. میرزا آقاخان در نامه‌ای که به فرخ‌خان امین‌الدوله ـ در ◄

خان ملک ساسانی نیز که از وابستگان به خانوادهٔ حاجی علی‌خان است، رفتن حاجی علی‌خان به کاشان برای کشتن امیرکبیر را به کلی منکر شده و می‌نویسد که حاجی علی‌خان هنگام بردن دستور قتل امیرکبیر به کاشان در قم توقف کرده و علی‌خان نایب فراشخانه و میرزا احمد جلودار خود را برای قتل امیر به کاشان فرستاده است.[۱]

حاجی علی‌خان علاوه بر مأموریت قتل امیرکبیر، کسی بود که دستور قتل باب را نیز به تبریز برد.[۲] او در آزار و کشتار بابیان در سال‌های ۵۲-۱۸۵۰م نیز شهرتی به سزا یافت.[۳] او با مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه رابطهٔ نزدیکی داشت و در واقع درباری درون دربار برای خود تشکیل داده و صاحب نفوذ زیادی شده بود. به گونه‌ای که بساطش رنگین‌ترین و جالب‌ترین بساط رجال آن روزگار شمرده می‌شد.[۴] قدرت او در دربار ناصرالدین شاه تا آن اندازه بود که هنگامی که بین او و میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدین‌شاه در مورد دستگیری میرزاحسین‌علی بها (رئیس بابیه) ـ که توسط او دستگیر شده بود ـ ***«عداوت سختی»*** رخ نمود و منجر به استعفای میرزا آقاخان از صدارت شد، شاه طرف حاجی علی‌خان را گرفته و به میرزاآقاخان اعتنایی نکرد.[۵]

روزگاری که فرخ‌خان در پاریس بوده ـ نوشته در این باره می‌نویسد:

«رالنس [وزیر مختار انگلیس در ایران] و حاجب‌الدوله با هم عاشق و معشوق هستند. رالنسون شریرترین انگلیسی‌ها بلکه شیطان روی زمین است. اگر او به سفارت ایران بیاید منتهای آمال حاجب‌الدوله همین است».

به نقل از: اصفهانیان، کریم، ***مجموعهٔ اسناد و مدارک مأموریت فرخ‌خان امین‌الدوله***، به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت‌الله روشنی (زعفرانلو). (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶خ)، جلد اول، ص ۳۶۹.

۱- خان ملک ساسانی، سید احمد، ***دست پنهان سیاست انگلیس در ایران***، (تهران، هدایت و بابک، ۱۳۵۴خ)، ص ۴۱.

۲- قزوینی، محمد، ***«وفیات معاصرین، اعتمادالسلطنه»***، ***یادگار***، سال سوم، شماره سوم، (آبان ۱۳۲۵خ)، ص ۳۶.

۳- براون، ادوارد، ***انقلاب ایران***، ترجمه احمد پژوه، (تهران، کانون معرفت، ۱۳۳۸خ)، ص ۳۹۹.

۴- افراسیابی، بهرام، ***شاه ذوالقرنین و خاطرات ملیجک***، (تهران، سخن، ۱۳۶۸خ)، ص ۱۰۶.

۵- اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۱۰۹۳. با این که حاجی علی‌خان در قتل امیرکبیر بیشترین همکاری را با میرزاآقاخان کرد اما بعدها این دوستی مبدل به رقابت شد، به طوری که وقتی حاجی علی‌خان برای شاه عمارتی زیبا ساخت شاه از میرزاآقاخان خواست که نشان ***«تمثال مبارک»*** را به این شخص بدهد، او مخالفت کرده و گفت: این نشان مبارک خاصه صدور و شاهزادگانست و به فراشباشی داده نخواهد شد. بعد از یک سال به علت اصرار شاه، میرزاآقاخان این نشان را به حاجی علی‌خان داد اما برای این که شأن او زیاد نشود این نوع نشان را به سه نوع درجه‌بندی کرد و نشان نوع سوم را به حاجی علی‌خان داد. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ***المآثروالآثار***، (بی‌جا، سنائی، بی‌تا)، ص ۶۶.

حاجی علی خان حاجب‌الدوله سرانجام پس از سالها ***«خدمت»*** به محمدشاه و ناصرالدین شاه در ربیع‌الاول سال ۱۲۸۴ق از دنیا رفت[۱] و جنازه‌اش را به عراق منتقل کرده و در نجف اشرف به خاک سپردند.[۲]

۱- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، ***خلسه***، به کوشش و حواشی محمود کتیرایی، (تهران، طهوری، ۱۳۴۸خ)، ص ۹.

۲- بامداد، مهدی، ***رجال ایران***، (تهران، زوار، ۱۳۴۷خ)، جلد سوم، ص ۳۳۸. از حاجی علی‌خان چهار فرزند ـ سه پسر و یک دختر و هر کدام نیز از یک مادر ـ باقی ماند. پسر بزرگ او عبدالعلی خان ادیب‌الملک و مادرش دختر ملااحمد مستجاب الدعوه از علمای مراغه بود. پسر دومش عبدالحسین خان، سرهنگ فوج خلخال و مادرش از سادات مرند بود. پسر سومش هم محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه است که در فصل آینده با زندگانی او آشنا خواهیم شد. جهت اطلاع بیشتر از احوال فرزندان حاجی علی خان حاجب‌الدوله ر.ک: اعتمادالسلطنه ***چهل سال تاریخ ایران***، جلد دوم، ص ۴۷۳.

فصل دوم

تحصیلات، مشاغل، مناصب و القاب محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه

محمدحسن‌خان مقدم مراغه‌ای پسر حاجی علی‌خان ضیاءالملک (حاجب‌الدولهٔ قبلی) مطابق گفته خودش در روز یکشنبه ۱۹ شعبان سال ۱۲۵۹ه.ق / ۱۲۲۲ه.خ در شهر تهران به دنیا آمد.[۱] او از طرف مادر نسب به شاهان قاجار می‌برد زیرا مادرش نوادهٔ مصطفی‌خان قاجار قوانلو برادرزادهٔ آقامحمدخان قاجار بود.[۲] با توجه به این که پدرش از مردان با نفوذ دستگاه

۱- اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۳۴۰. با این که اعتمادالسلطنه در صفحات ۳۴ و ۳۷ و ۴۹۳ روزنامهٔ خاطراتش تاریخ تولد خود را سال ۱۲۵۹ق نوشته، اما ایرج افشار که این کتاب به اهتمام او به چاپ رسیده در صفحهٔ نه این کتاب سال تولد او را ۱۲۵۶ق ذکر نموده است. عده‌ای دیگر نیز ـ از قبیل میرهاشم محدث در مقدمه‌ای که بر کتاب ***تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید*** ایران نوشته ـ بدون در نظر گرفتن این احتمال که ممکن است این نکته اشتباه چاپی باشد همین سال را به عنوان سال تولد اعتمادالسلطنه ذکر کرده‌اند. از طرف دیگر یمن‌الدوله که برادرزاده همسر اعتمادالسلطنه بوده در شرحی که در ابتدای جلد اول روزنامهٔ خاطرات نوشته، عمر وی را ۶۴ سال ذکر نموده است که ده سال بیشتر از سن واقعی اوست. مرحوم محیط‌طباطبائی هم در کتاب ***تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران***، بطور غیرمستقیم دربارهٔ میزان عمر اعتمادالسلطنه و تاریخ تولد او اظهار تردید نموده و در این مورد می‌نویسد:

«در سال ۱۲۸۴ که / محمدحسن‌خان از اروپا / به ایران باز می‌گشت به حساب خودش بیست و سه ساله بود، اما عکسی که از او مربوط به دوران تحصیلش در پاریس دیده‌ام لااقل جوانی سی‌ساله را نشان می‌داد».

جهت اطلاع بیشتر ر.ک: محیط طباطبائی، محمد، ***تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران***، (بی‌جا، بعثت، ۱۳۶۶خ)، ص ۶۹. محمد مشیری هم در توضیحاتی که بر ***صدر التواریخ*** (ص ۱۱) نوشته، سال تولد اعتمادالسلطنه را ۱۲۵۵.ق ذکر نموده است.

۲- اعتمادالسلطنه، ***مرآت البلدان***، (چاپ ۱۲۹۵ق)، جلد دوم، ص ۹۱. پدربزرگ مادری اعتمادالسلطنه آقاخان سردار بود که به دستور فتحعلی‌شاه کور شده بود. به نقل از: اعتمادالسلطنه، ***چهل سال تاریخ ایران***، جلد دوم، ص ۵۳.

ناصری محسوب می‌شد و سمت فراشباشی‌گری ناصرالدین شاه را به عهده داشت او نیز در سن ۷ سالگی به سمت فراشباشی‌گری سلطان محمود میرزا نخستین ولیعهد ناصرالدین ***«سرافراز»*** گردید.[۱]

در ۹ سالگی و هم‌زمان با افتتاح اولین دورهٔ دارالفنون در سال ۱۲۶۸.ق وارد این مدرسه شد و به تحصیل زبان فرانسه و علم پیاده‌نظام پرداخت.[۲] بنا به گفتهٔ خودش دوران تحصیلاتش در دارالفنون ۱۲ سال به طول انجامید.[۳] این ادعای او با توجه به این که خودش در جای دیگر می‌نویسد که در سال ۱۲۷۵ق به سمت ***«مشاق و رئیس قشون ساخلوی عربستان»*** به همراه پدرش به آن منطقه رفته و این مأموریتش سه سال به طول انجامیده نمی‌تواند درست باشد.[۴] به هر حال با ورود به مدرسهٔ دارالفنون در همان سال اول (۱۲۶۸ق) به موجب حکم عزیزخان مکری سردار کل، به منصب وکیلی (گروهبانی) ارتقاء یافت.[۵] وی در امتحانات دارالفنون به چهار قطعه نشان ***«سرافراز»*** شد. او در سال ۱۲۷۰ق نشان مس، در

۱- اعتمادالسلطنه، ***مرآت‌البلدان***، جلد دوم، ص ۹۱.

۲- بامداد، پیشین، ص ۳۳۰. بامداد در این کتاب، تاریخ افتتاح اولین دوره دارالفنون را سال ۱۲۶۷ق ذکر می‌کند و ایرج افشار نیز در ص نه مقدمه‌اش بر ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*** و محمد مشیری هم در ص ۱۱ ***صدرالتواریخ*** نوشته‌اند که محمدحسن‌خان تا سال ۱۲۶۷ق در دارالفنون به تحصیل مشغول بود. این سخنان جای تأمل دارد چرا که نخستین دورهٔ دارالفنون در سال ۱۲۶۸ق افتتاح شد. برای اطلاع بیشتر از تاریخ بنا و افتتاح دارالفنون ر.ک: محبوبی اردکانی، حسین، ***تاریخ موسسات تمدنی جدید در ایران***، (تهران، انجمن دانشجویان دانشگاه تهران، ۱۳۵۴خ)، جلد اول، ص ۲۵۳ تا ۲۶۱.

۳- اعتمادالسلطنه، ***مرآت‌البلدان***، (چاپ ۱۲۹۵ق)، ص ۹۱.

۴- /اجزاء ادارهٔ انطباعات/، ***«اعتمادالسلطنه»***، ***شرف***، نمره هشتاد و یکم (تاریخ ماه و روز ندارد، سال ۱۳۰۸ق)، ص /۳/. این شمارهٔ روزنامهٔ ***شرف*** اختصاص به شرح حال اعتمادالسلطنه دارد. این شماره برخلاف شماره‌های قبلی که ۴ صفحه بودند، دارای ۶ صفحه است. اعتمادالسلطنه در مورد چگونگی و علت چاپ این شرح حال خود در ابتدای این روزنامه نوشته است:

«اجزاء ادارهٔ انطباعات برین شدند که / به مناسبت چهلمین سال دریافت حکم وکیلی من از طرف ناصرالدین شاه / شرح این مرحمت را با سایر امتیازاتی که در ظرف چهل سال از طرف دولت قویشوکت به این بی‌مقدار مبذول شده است در روزنامهٔ شرف مندرج نمایند. این بنده چون خود را در عداد معاریف رجال و اکابر نمی‌شمارد از این معنی ابانمود آنان ابرام کردند و آخر بملاحظه این که حدیث نعمت و احصاء موهبت یکی از شرایط شکر است و کتمان آن نوعی از کفران، ساکت شده زمام مقصود را با فرامین و اسناد خویش به دست آنها سپردم و مقدمتاً اظهار می‌کنم امتیازاتی که در این دولت جاوید آیت باین بی‌مقدار مبذول شده نه برحسب قدر و لیاقت خدمت است بلکه فقط باقتضای پرورش و تفضل و عنایت شخص همایون سلطنت و آنچه از دول خارجه رسیده نیز محض توجهات ذات ملکوتی صفات مقدس خسروانه بوده».

۵- بامداد، پیشین، ص ۳۳۰ و ۳۳۱.

۱۲۷۱ نشان نقره، در ۱۲۷۲ نشان مطلا و در سال ۱۲۷۴ نشان طلای این مدرسه را دریافت کرد و با درجهٔ یاوری از آنجا فارغ‌التحصیل شد و ضمن قرار گرفتن در سلک آجودان‌های مخصوص ***«حضور همایون»***[۱]، جزو ملتزمین دربار محمدقاسم میرزا سومین ولیعهد ناصرالدین شاه قرار گرفت.[۲] با این حساب می‌توان مدت واقعی تحصیل او در دارالفنون را بین ۶ تا ۷ سال درنظر گرفت. پس از مرگ محمدقاسم میرزا، او در خدمت میرزامحمدخان سپهسالار درآمد.[۳]

در ذیحجه ۱۲۷۵ق هنگامی که حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله از مغضوبیت شاه بیرون آمد و ملقب به ضیاءالملک و حاکم خوزستان و لرستان گردید، محمدحسن خان به همراه پدرش به آن سامان عزیمت نمود. در همین سال او به منصب سرهنگی رسیده و در سال ۱۲۷۶ق نیابت حکومت عربستان را یافته و در هفده سالگی نیز حاکم شوشتر شد.[۴] در سال ۱۲۷۷ق ریاست قشون مأمور در خوزستان و نیابت حکومت لرستان هم بدو واگذار شد اما به علت شورش مردم آن منطقه علیه پدرش و احضار وی به تهران، محمدحسن‌خان نیز این مناصب را از دست داده و به تهران آمد. در سال ۱۲۷۸ق که حاجب‌الدوله به وزارت عدلیه منصوب گردید محمدحسن خان نیز معاونت پدر را در این وزارتخانه عهده‌دار گردید.[۵] در همین سال او به منصب ژنرال آجودانی ***«حضور همایون»***، ***«مفتخر»***[۶] و در سال ۱۲۸۰ق نیز نشان و حمایل سرهنگی گرفته و فرمانده فوج مراغه شد که این مأموریت او به علت مسافرتش به اروپا سرنگرفت.[۷] علت آن این بود که در همین سال او همراه حسن‌علی خان امیرنظام گروسی وزیر مختار ایران در فرانسه به سمت وابسته نظامی سفارت ایران روانهٔ پاریس شد و

۱- **شرف**، نمره هشتاد و یکم، ص /۳/.

۲- آرین‌پور، یحیی، ***از صبا تا نیما***، (تهران، جیبی، ۱۳۵۴خ)، چاپ چهارم، جلد اول، ص ۲۶۴.

۳- همان جا، همان صفحه.

۴- بامداد، پیشین، ص ۳۳۱.

۵- **شرف**، نمرهٔ هشتادویکم، ص ۳.

۶- در مورد منصف ژنرال آجودانی اعتمادالسلطنه در شمال ۵۳۲ روزنامهٔ ***دولت علیه ایران*** مورخهٔ دهم جمادی‌الاول ۱۲۷۹ق چنین درج شده است:

> ***«چون محمدحسن‌خان سرهنگ پسر اعتمادالسلطنه وزیر عدلیه حسن خدمتگذاری و رسم عبودیت و جان‌نثاری خود را در خاکپای مبارک سرکار اعلیحضرت اقدس شهریاری ظاهر ساخت و همواره در مدرسهٔ دارالفنون به تعلیم علوم مشغول بوده و در مأموریت عربستان خدمت شایسته از او بظهور رسیده بود منظور انظار خورشید آثار ملوکانه آمده مشارالیه را به اعطای منصب بلند جنرال آجودانی سرافراز و به تشریف یکثوب جبهٔ ترمهٔ کرمانی به رسم خلعت قرین امتنان جنرال فرمایند».***

۷- **شرف**، همان نمره، همان صفحه.

از سال ۱۲۸۲ق نیابت دوم (دبیری) سفارت ایران در پاریس را به دست آورد.[۱] مدت توقف او در پاریس سه سال و نیم بود و در ۱۲۸۴ق به ایران بازگشت. در این مدت وی علاوه بر خدمت در ***«دیوان اعلی»*** به تکمیل زبان فرانسه و ***«تحصیل آداب و رسوم مفیده»*** این عهد پرداخت[۲] و در مدارس ***«ورود»***[۳] و ***«لوی گراند»***[۴] پاریس مشغول تحصیل شد.[۵] در مورد رشته و مدرک تحصیلی او در فرانسه اطلاع کافی در دست نیست. خود او در ***روزنامهٔ خاطرات*** در مورد تحصیلاتش در فرانسه می‌نویسد:

> ***«من چون اوقاتی که در فرنگ بودم درس می‌خواندم مخصوصاً تاریخ فرانسه را خیلی بدقت خوانده بودم، در مدرسه از شاگردان نمرهٔ اول بودم. این است که مطالب تاریخی در نظرم هست».***[۶]

نویسندگان شرح حال اعتمادالسلطنه از قبیل بامداد مؤلف کتاب ***رجال ایران*** و خان ملک ساسانی نویسندهٔ کتاب ***سیاستگران دورهٔ قاجار*** در مورد این که محمدحسن‌خان در پاریس چه رشتهٔ تحصیلی را دنبال کرده فقط به جمله ***«به تکمیل تحصیلات پرداخت»***، اکتفا کرده‌اند و یمن‌الدوله ـ که در صفحات پیشین به او اشاراتی داشتیم ـ نیز در شرح خود در ابتدای ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*** در مورد رشتهٔ تحصیلی محمدحسن‌خان نوشته که او در پاریس زبان و ادبیات فرانسه و تاریخ و جغرافی خوانده است.[۷] محیط طباطبائی هم در کتاب ***تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران*** در مورد تحصیلات محمدحسن‌خان در پاریس نوشته است:

> ***«در این مدت که مقیم پاریس بود علمی و هنری که بدان شناخته شود نیاموخت و تنها به فراگرفتن زبان فرانسه پرداخت. وقتی از اروپا برگشت سند تحصیلی و مدرک علمی و فنی در دست نداشت که اسباب سرگردانی و بی‌تکلیفی او شود».***[۸]

از قرار معلوم اعتمادالسلطنه امر تحصیل را در فرانسه به طور جدی دنبال نکرده و تنها تلاش جدی او در این رابطه تکمیل زبان فرانسه بوده است.[۹] به هر حال او پس از بازگشت از

۱- خان ملک ساسانی، ***سیاستگران دورهٔ قاجار***، جلد اول، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

۲- ***شرف***، نمرهٔ بیست و دویم، (ذیقعده ۱۳۰۱ق)، ص /۲/.

۳- *Vorood*

۴- *Lovi grand*

۵- ***شرف***، نمرهٔ هشتاد و یکم، ص /۳/.

۶- اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات***، ص ۸۲۷.

۷- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص شش.

۸- محیط طباطبائی، پیشین، ص ۶۹.

۹- خود اعتمادالسلطنه در ص ۹۰ جلد دوم ***مرآت البلدان*** (چاپ ۱۲۹۵ق) در مورد تحصیلات خود در فرانسه می‌نویسد:

«در مدت سه سال و نیم در پاریس مشغول خدمت دیوان و تکمیل زبان فرانسه بودم».

فرانسه در سال ۱۲۸۴ ***«جزو خدام خلوت همایونی»*** شد و به سمت پیشخدمتی ***«سرافراز»***[۱] و علاوه بر آن به منصب ***«مترجمی مخصوص حضور همایون»*** نیز ***«قرین امتیاز و اختصاص گردید»***.[۲] وی ضمن دارا بودن این مناصب برای ***روزنامهٔ ملتی*** که زیر نظر علی‌قلی میرزا اعتضادالسلطنه از سال ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۷ق منتشر می‌شد موضوعاتی را از کتب فرانسه به فارسی ترجمه می‌کرد.[۳] در سال ۱۲۸۷ق ***«اداره روزنامجات دولتی»*** بدو واگذار شد و در سال بعد نیز ریاست ***«دارالطباعهٔ دولتی»*** و ***«دارالترجمهٔ همایونی»*** همراه با اعطای لقب ***«صنیع‌الدوله»*** از طرف شاه، در زمرهٔ مسئولیت‌های وی درآمد.[۴] در همین سال (۱۲۸۸ق) و هنگام بازگشت از سفر بین‌النهرین (عتبات) در معیت ناصرالدین شاه و در کرمانشاه با عزت ملک خانم دختر امام‌قلی میرزای عمادالدوله (نوهٔ فتحعلی‌شاه قاجار) که بعدها (سال ۱۳۰۶ق) از طرف ناصرالدین شاه ملقب به اشرف‌السلطنه شد ازدواج کرد[۵] و با توجه به این

---

۱ - ***شرف***، نمره بیست و دویم، ص /۲/. ۲- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۹۱.

۳- بامداد، پیشین، ص ۳۳۳.

۴- آرین‌پور، پیشین، ص ۲۶۵. در ص ۱۴۱ جلد سوم ***مرآت‌البلدان*** (چاپ ۱۲۹۶ق) متن دست خط شاه در مورد اعطای لقب صنیع‌الدوله درج شده است:

> ***«چون ترقیات حاصلهٔ دارالطباعه همایونی از حسن مراقبت و اهتمامات کاملهٔ محمدحسن‌خان پیشخدمت و مترجم مخصوص و رئیس دارالطباعهٔ کل ممالک ایران مشهود افتاده خاطر ما را کاملاً خشنود داشته است او را به لقب صنیع‌الدوله مخاطب فرمودیم که موجب امتیاز و افتخار او شده به شمول الطاف علیه بیشتر در خدمت محوله به خود اهتمام نماید. فی شهر ربیع‌الثانی قوی‌ئیل سنه ۱۲۸۸».***

۵- محمدحسن‌خان قبل از این ازدواج، همسر دیگری نیز اختیار کرده بود و در سال ۱۲۷۵ق از این زن صاحب دختری به نام عذرا خانم شده که بعدها به همسری حسین‌خان نوائی درآمده بود. محمدحسن‌خان در روزنامه خاطراتش به شدت از وجود این دختر اظهار تنفر می‌کند و در صفحه ۱۰۲ کتاب می‌نویسد: ***«...از این دختر به قدری تنفر دارم که مافوق ندارد، محبتی ندارم»***. ولی گمان ما بر این است که او این سخن را برای دلخوشی همسر دومش ـ اشرف‌السلطنه ـ که زنی نازا بوده و صاحب اولاد نمی‌شده و در تحریر خاطرات شوهرش شریک او بوده، گفته است، زیرا اولاد محمدحسن خان منحصر به همین دختر بوده است. هنگامی که این دختر در رجب سال ۱۲۹۹ق و در سن بیست و چهار سالگی می‌میرد پدرش از مرگ او بسیار غمگین و متأثر می‌شود. (ر.ک: ص ۱۹۱ ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***).

اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطراتش هیچ‌گونه اشاره‌ای به نخستین ازدواج خود ندارد و فقط از وجود دخترش و آن هم بندرت، سخن می‌راند. او پس از ازدواج با اشرف‌السلطنه که از شاهزادگان محسوب می‌شد ـ طبق شیوهٔ مرسوم آن روزگار که هر مردی با دختری از خانوادهٔ قاجار ازدواج می‌کرد حق ازدواج مجدد را نداشت ـ همسر دیگری اختیار نکرد. اگرچه مطابق نوشته‌های خود او در روزنامهٔ خاطراتش برخی از کنیزانش که حامله بوده‌اند، فرزند خود را به وی نسبت می‌داده‌اند اما او همواره این مورد را تکذیب می‌کرده است. در مورد روابط اعتمادالسلطنه با همسرش اشرف‌السلطنه نیز ذکر این نکته ضروری است که اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطراتش از این زن همواره به نیکی یاد می‌کند، مثلاً در خاطرهٔ روز شنبه ۱۲

←

که خواهر همسرش ـ سرورالسلطنه ـ زن ناصرالدین شاه بود او باجناق شاه شد.[۱] به اعتراف خود اعتمادالسلطنه واسطهٔ این ازدواج مهدعلیابوده است.[۲]

اعتمادالسلطنه در سال ۱۲۸۸ ـ که مقارن با دوران صدارت میرزاحسین‌خان مشیرالدوله (سپهسالار بعدی) بود ـ ***«مکتبی مجانی»*** به نام ***«مکتب مشیریه»*** ایجاد کرد که ***«بزرگ‌زادگان»*** و اولاد رجال دولت و شاهزادگان در آن به تحصیل زبان فرانسه و انگلیسی، هندسه و جغرافی مشغول شدند.[۳] منصب ***«ترتیب و تنظیف اسباب قلمدان حضور همایون»*** نیز در همین سال به

شعبان سال ۱۳۰۶ق (ص ۷۲۲ روزنامهٔ خاطرات) ـ هنگامی که در معیت ناصرالدین عازم سفر سوم فرنگ بوده ـ دربارهٔ او می‌نویسد:

«... صبح با مادر پیرم وداع کردم. بعد با اهل خانه که نوزده سال تمام است مزاوجت نموده‌ایم با نهایت غم و غصه که جگر سنگ آب می‌شد وداع کردم. با وجودی که من از این زن اولادی ندارم طوری همدیگر را دوست می‌داریم که کمتر کسی در عالم اینطور محبت دارد».

این زن در موفقیت‌های سیاسی اعتمادالسلطنه نقش زیادی داشت و همو بود که توانست لقب ***«اعتمادالسلطنه»*** را از شاه برای شوهرش بگیرد. مهدی بامداد در صفحه ۳۴۱ کتاب ***رجال ایران*** او را زنی ***«جسور و حرف‌زن»*** و فوریه طبیب فرانسوی ناصرالدین‌شاه در صفحه ۲۶۴ کتاب خود موسوم به ***سه سال در دربار ایران*** (ترجمه عباس اقبال و به کوشش همایون شهیدی، تهران، دنیای کتاب، تاریخ مقدمه ۱۳۶۲خ) او را زنی ***«هویٰ و هوسی»*** و ***«توطئه‌ساز»*** معرفی کرده‌اند. سلطان احمد دولتشاهی ملقب به یمن‌الدوله ـ برادرزاده اشرف‌السلطنه ـ نیز در شرحی که در ابتدای ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*** نوشته، عمه خود را زنی ***«علاقمند به مطالعه کتب تاریخ و طب»*** و مطلع از سیاست دربار ایران و روابط خارجه، استاد در هنرهای زنانه، ***«گستاخ در خدمت شاه»*** و وارد در فن عکاسی معرفی نموده است. در مورد گستاخی او نسبت به شاه، بامداد در صفحه ۳۴۱ ***رجال ایران*** نوشته: هنگامی که شاه در اندرونی و در حضور زنان خود چارقد اشرف‌السلطنه را از سرش برداشت و به کناری پرتاب کرد وی نیز مقابله به مثل کرده، با دست خود به کلاه شاه زد به طوری که کلاه شاه در چندقدمی او به زمین افتاد. به هرحال اشرف‌السلطنه سه سال پس از درگذشت اعتمادالسلطنه یعنی در سال ۱۳۱۶ق با سیدحسین عرب نایب‌التولیه آستان قدس رضوی ـ که عمه‌زاده‌اش نیز بود ـ ازدواج کرد و در مشهد مقدس ساکن شد و در سن ۵۳ سالگی ـ سال ۱۳۳۳ق ـ فوت کرد و در دارالسیادة دفن شد. همو بود که نوشته‌های اعتمادالسلطنه را به کتابخانهٔ آستان قدس رضوی تقدیم نمود.

۱ - اعتمادالسلطنه، ***مرآت‌البلدان*** (چاپ نوائی)، ج اول، ص شش. سرورالسلطنه تنها ۲۸ ماه همسر ناصرالدین شاه بود و بعد از این مدت رخ در نقاب خاک کشید.

۲ - اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۹۴۴.

۳ - اعتمادالسلطنه، ***مرآت‌البلدان*** (چاپ ۱۲۹۵ق)، جلد دوم، ص ۹۱. محیط طباطبائی دربارهٔ مکتب مشیریه در ص ۳۳ ***تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران*** می‌نویسد:

«محمدحسن خان در دوران صدارت سپهسالار به او نزدیک شد و با تأسیس مکتب مشیریه زمینه‌ای را جهت الحاق آینده دارالفنون به حوزهٔ مسئولیت آتیه خود ساخت و پرداخت. ولی بعد از سقوط سپهسالار مشیریهٔ او هم تعطیل شد، این مشیریه را نباید با

او محول گردید.[۱] در سال ۱۲۹۰ق و در سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا، او نیز با سمت ***«ایشیک آقاسی باشیگری»***[۲] به همراه شاه به اروپا رفت. شاه پس از بازگشت از اروپا تشکیلات و تغییراتی تازه در هیأت دولت ایجاد کرد. در این تغییرات امام‌قلی میرزاعمادالدوله را ـ که پدرزن اعتمادالسلطنه بود ـ به جای محمدقلی‌خان آصف‌الدوله وزیر دادگستری نمود و محمدحسن خان را به معاونت او برگزید. در همین سال مناصب: ***«مقدم‌السفرائی»***[۳] ***«مترجمی مخصوص شاه»*** هنگام پذیرایی سفرا و تصدی ادارهٔ باغ‌ها و عمارت دولتی نیز بدو واگذار گردید.[۴] معاونت او در ***«دیوانخانهٔ عدلیه»*** تا نیمهٔ سال ۱۲۹۴ق طول کشید.[۵] در سال ۱۲۹۵ نیز اعتمادالسلطنه مجدداً، ***«به ملازمت رکاب اعلیٰ»*** در دومین سفر اروپایی ناصرالدین شاه به فرنگ رفت.[۶] در سال ۱۲۹۷ ***«عمل احتسابیه شهردار الخلافه»*** که در واقع منصب شهرداری تهران بود، به او داده شد، اما ریاست احتسابش بیش از یک سال به طول نینجامید چرا که در سال ۱۲۹۸ شاه تصدی ادارهٔ مزبور را به کنت‌دومونت‌فورت[۷] ایتالیایی ملقب به نظم‌الملک واگذار نمود.[۸] در همین سال محمدحسن‌خان خطاب ***«جنابی»*** یافت[۹] و به دنبال درگذشت علی‌قلی میرزااعتضادالسلطنه، ادارهٔ تألیفات نامهٔ دانشوران به او تفویض شد.[۱۰] در سال ۱۲۹۹ق نیز او جزو اعضای مجلس شورای دولتی گردید.[۱۱] او در این

مدرسهٔ نظامی مشیرالدوله که در وزارت جنگ دوم او تأسیس شد یکی دانست».

محبوبی اردکانی در ص ۵۲۱ جلد دوم ***چهل سال تاریخ ایران***، تاریخ تأسیس این مدرسه را سال ۱۲۹۸ق نوشته که احتمالاً اشتباه چاپی بوده است. اعتمادالسلطنه در ص ۱۶۰ ***المآثر و الآثار*** (چاپ سنائی) در مورد نحوه کار و وجه تسمیه این آموزشگاه نوشته است:

«افتتاح مکتب مشیری مجاناً که بندهٔ نگارنده حسن بن علی اعتمادالسلطنه در وزارت انطباعات نمود و در آنجا به تعلیم و تعلم لغت فرانسه اشتغال می‌رفت. چون در صدارت حاج میرزا حسین قزوینی مشیرالدوله این کار ابتکار شد و او بشدت مروج علوم و رسوم ممالک اروپیه بود روزی به شخصه حاضر مکتب شد و مؤلف را فراوان بستود و شاگردان را که گروهی انبوه بودند به تلطف و انعام بنواخت و درخواست تا آن دایره به نام مشیریه موسوم والان جمعی از عملهٔ خلوت همایونی برآوردهٔ آن مدرسه هستند».

۱ - ***شرف***، نمرهٔ هشتاد و یکم، ص /۳/.

۲ - منصب ایشیک آقاسی باشیگری در واقع همان منصب رئیس تشریفات دربار بود.

۳ - منصب مقدم‌السفرائی (به کسر دال) منصبی بود که دارندهٔ آن سفرای خارجی را به حضور شاه می‌برده و آنان را به شاه معرفی می‌نمود.

۴ - بامداد، پیشین، ص ۳۳۳ و ۳۳۴.

۵ - اعتمادالسلطنه، ***مرآت‌البلدان*** (چاپ ۱۲۹۵ق)، جلد دوم، ص ۹۱.

۶ - ***شرف***، نمرهٔ بیست و دویم، ص /۴/.

۷ - *Kent Domont Fort*

۸ - اعتمادالسلطنه، ***تاریخ منتظم ناصری***، جلد دوم، ص ۳۱۸.

۹ - همان جا، همان صفحه. اصل این حکم نیز در همین صفحه درج شده است.

۱۰ - خان ملک ساسانی، پیشین، ص ۱۷۱.

۱۱ - ***شرف***، نمرهٔ هشتاد و یکم، ص /۳/.

باره در روزنامهٔ خاطراتش می‌نویسد:

«سال گذشته عملهٔ احتساب را از من گرفتند، مداخل پولی من کم شد، اما داخل وزرا شدم، شأنم زیادتر شده تفاوتی به حالت نکرد».[۱]

در سال ۱۳۰۰ق نیز وزارت انطباعات و دارالترجمهٔ دولتی به اعتمادالسلطنه سپرده شد.[۲] این منصب در واقع آخرین منصب مهمی بود که او در طول حیاتش بدان دست یافت.[۳] بعد از این تاریخ توجه ناصرالدین شاه به او در حد اعطای هدایایی از قبیل ***«شمسهٔ مرصع»***، ***«نشان تمثال همایون»*** و... محدود ماند.[۴] در سال ۱۳۰۴ لقب ***«اعتمادالسلطنه»*** که لقب پدرش نیز بوده است بدو داده شد. محمدحسن خان همیشه از این که لقب پدرش را به دیگری داده بودند ناراضی بود[۵] و هنگامی که این لقب را دریافت کرد در روزنامهٔ خاطراتش نوشت:

«دستخطی به امین‌السلطان شاه نوشته بود که لقب اعتمادالسلطنه به من بدهند. اگرچه نهایت افتخار بود که لقب پدرم را داشته باشم اما این لقب را به محمدمیرزا پسر اعتضادالدوله که از فخرالملوک دختر اول شاه است چهار سال متجاوز است مرحمت شده. دوباره عریضه‌ای به شاه یعنی مضمون به شاه اما به امین اقدس عرضه شد که اگر باعث گله و شکایت گلین خانم جدهٔ محمدمیرزا و والد فخرالملوک نمی‌شود که شاه را به زحمت میندازد زهی سعادت والا عوض این لقب، لقب عمادالدوله که دوازده سال است به کسی

۱- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۱۷۵، خاطرهٔ اول جمادی‌الاول ۱۲۹۹ق.

۲- خان ملک ساسانی، پیشین، ص ۱۷۱.

۳- در سال ۱۳۰۱ق هنگامی که میرزاعبدالوهاب خان شیرازی (نصیرالدوله) وزیر تجارت والی خراسان گردید، پست وزارت تجارت بدون مسئول مانده و در نتیجه عده‌ای طالب آن شدند. اعتمادالسلطنه هم در زمرهٔ این عده بود که به توصیهٔ شخصی به نام میرزاحسن منشی عریضه‌ای به صدراعظم نوشت و مبلغی هم برای پیش‌کش به شاه و صدر اعظم وعده کرد تا صاحب این پست شود اما تجار به تحریک امین‌السلطان (اتابک بعدی) نامه‌ای به شاه نوشتند که ما را به شخصی بسپار که طمع نداشته باشد و صاحب مکنت بوده و در خدمت شما معتبر باشد و چنین کسی الحال امین‌السلطان است. شاه هم در پاسخ این نامهٔ تجار می‌نویسد که هر کسی را تجار بخواهد وزیر تجارت می‌کنم. از طرف دیگر ناصرالدین شاه در پاسخ به تقاضای اعتمادالسلطنه می‌نویسد: ***«اگر تجارتو را بخواهند چه عیب دارد»***. در واقع شاه با گوشزد کردن تقاضای تجار به اعتمادالسلطنه، عملاً پیشنهاد او را رد می‌کند. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۳۴۶.

۴- برای اطلاع بیشتر از این امتیازات و نشانها ر.ک: **شرف**، نمرهٔ هشتاد و یکم.

۵- پس از مرگ حاجی علی‌خان اعتمادالسلطنه پدر محمدحسن‌خان لقب ***«اعتمادالسلطنه»*** به مصطفی قلی‌خان قراگوزلو میرپنجه یا امیرتومان که سردار عساکر آذربایجان بود داده شد و پس از مرگ این شخص در سال ۱۲۹۹ق این لقب را به محمدمیرزا پسر اعتضادالدوله دادند.

مرحمت نشده، مرحمت بشود».[۱]

همان طور که در صفحات پیشین به آن اشاره شد این لقب را محمدحسن‌خان با تلاش‌های اشرف‌السلطنه و وساطت امین قدس همسر ناصرالدین شاه به دست آورد. در ***مکارم‌الآثار*** در این باره نوشته شده که:

«ناصرالدین شاه با آن که اعتمادی به او نداشت در برابر اصرار و وسایط بسیار که برانگیخته بود لقب اعتمادالسلطنه به او داد».[۲]

در سال ۱۳۰۵ که محمدحسن خان حاجب‌الدوله نسقچی‌باشی[۳] پسر محمدرحیم علاءالدوله امیر نظام پدر زن احمد قوام (قوام‌السلطنه) هنگام خوردن غذا بواسطهٔ گیر کردن ته‌دیگی در گلویش فوراً جان داد، ناصرالدین‌شاه خواست که یکی از این سه نفر: آقا علی‌امین حضور، میرزا محمدخان اقبال‌الدوله و اعتمادالسلطنه را به سمت مذکور انتخاب کند. او در این باب استخاره کرد. در استخاره اعتمادالسلطنه میانهٔ مایل به خوب و آن دو نفر دیگر بد آمده بود. با این وصف شاه حاجی حسین‌علی‌خان برادر حاجب‌الدوله مستوفی یعنی پسر دیگر علاءالدوله را به سمت مزبور انتخاب نمود.[۴] اعتمادالسلطنه در سفر سوم ناصرالدین شاه به فرنگ در سال ۱۳۰۶ نیز همچون دو سفر قبلی ***«ملتزم رکاب»*** بوده و منصب ایشیک آقاسی باشی‌گری را به عهده داشت.[۵] در سال ۱۳۰۷ شایعاتی در مورد عزل اعتمادالسلطنه بر زبان‌ها افتاده بود و خود او در خاطر روز دوشنبه ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷ در این باره می‌نویسد:

«در شهر عجب شهرتی داده بودند که مرا معزول بلکه مغضوب نموده‌اند. امین‌الدوله و جمعی از دوستان پریشان شده بودند. به من کاغذ نوشتند جواب دادم تا من بودم که خبری نبود. بعد از من دیگر نمی‌دانم».[۶]

اعتمادالسلطنه به دنبال این شایعه ***«عریضه‌ای»*** به توسط انیس‌الدوله همسر شاه به شاه نوشت و تقاضای رفتن به عتبات را نمود. اما شاه موافقت نکرد و در تماس با اشراف‌السلطنه همسر اعتمادالسلطنه، نسبت به محمدحسن خان ***«اظهار التفات»*** زیادی کرد[۷] و معلوم شد که قضیه چندان جدی نبوده است. در رمضان سال ۱۳۰۸ نیز به دنبال مخفی شدن میرزا فروغی از همکاران برجسته اعتمادالسلطنه از ترس مأموران نایب‌السلطنه که وی را به اتهام نوشتن

۱- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۵۰۳.

۲- معلم حبیب‌آبادی، میرزامحمدعلی، ***مکارم‌الآثار در احوال رجال دو قرن ۱۳ و ۱۴ هجری***، (اصفهان، اداره کل فرهنگ و هنر اصفهان، بی‌تا)، جلد پنجم، ص ۱۵۸۸.

۳- نسقچی‌باشی لقب فراشباشی و رئیس میرغضب‌ها بوده است.

۴- بامداد، پیشین، ص ۳۴۲.

۵- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۷۱۳.

۶- همان جا، ص ۷۷۲.

۷- همان جا، ص ۷۷۳.

مقاله‌ای برای روزنامهٔ قانون میرزاملکم‌خان تحت تعقیب قرار داده بودند، اعتمادالسلطنه هم که رابطه‌اش با نایب‌السلطنه خوب نبود از طرف مأموران او جلب شد. او در این مورد و در خاطرهٔ روز یکشنبه ۱۷ رمضان ۱۳۰۸ در مورد دستور جلب خود نوشته است:

«... بر من یقین شد که تهمتی هم به من زده‌اند و به جهت این مرا می‌خواهند. من هم از محاذی حرمخانه که می‌گذشتم پیاده شدم به بیرونی انیس‌الدوله رفتم. کاغذی به نایب‌السلطنه نوشتم که من از بی‌لطفی شما کمال واهمه را دارم. چون تحقیق و استنطاق در دستگاه شما نیست. به درخانهٔ شاه آمدم که اگر تهمتی به من زدند هر نوع سیاست باید بشود در درب خانهٔ شاه سیاست شوم، آن که جان بخشید اگر بستد سزاست».[1]

ناصرالدین‌شاه پس از آگاهی از این بست‌نشینی از اعتمادالسلطنه خواست به منزل نایب‌السلطنه برود اما اعتمادالسلطنه از رفتن به آنجا خودداری کرد و مطابق دستور بعدی شاه در درب ورودی شمس‌العماره با شاه ملاقات نمود. کامران میرزا نایب‌السلطنه هم در این موقع بر آنان وارد شد و معلوم گردید که حکم جلب اعتمادالسلطنه در ارتباط با چاپ اعلان ***«لاتری»***[2] توسط سیدحسین مترجم از اعضای دارالترجمه بوده است. شاه در این ملاقات از اعتمادالسلطنه خواست ضمن جمع‌آوری این اعلامیه‌ها سیدحسن را تسلیم نایب‌السلطنه کند که اعتمادالسلطنه نیز این کارها را انجام داد. پس از آن وی ***«عریضهٔ مفصلی»*** به شاه نوشته و شاه نیز جوابی ***«باکمال مرحمت»*** به او داد. در این نوشته شاه ***«خدمات آباء و اجدادی»*** او را متذکر شد و غائله به همین جا ختم گردید.[3] با توجه به این گونه برخوردها، اعتمادالسلطنه در آخرین

۱- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۸۵۶. دکتر فوریه طبیب فرانسوی ناصرالدین شاه نیز در خاطرات خود می‌نویسد:

«اعتمادالسلطنه که طبیعتاً رشادت زیادی ندارد و وجداناً نیز بخود اطمینان قلب ندارد همین که شنیده است که میرزا فروغی منشی ادارهٔ او را توقیف کرده‌اند از ترس در اندرون در اطاق خوابه سرایان بست نشسته، ۴۸ ساعت در آنجا بوده تا آنکه شاه او را به حضور خواسته و امر کرده از بست خارج شود.»

ر.ک: فوریه، پیشین، ص ۲۸.

ابراهیم تیموری در کتاب ***تحریم تنباکو*** به نقل از خاطرات دکتر فوریه این حادثه را با مخالفت‌های مردم بر علیه امتیازنامه تنباکو مرتبط می‌داند که درست به نظر نمی‌رسد چه این که این حادثه به مسئله ارتباط برخی از ایرانیان با روزنامهٔ ***قانون*** میرزاملکم خان برمی‌گردد و ربطی به شورش مردم بر علیه امتیازنامهٔ تنباکو ندارد. جهت اطلاع بیشتر: ر.ک: تیموری ابراهیم، ***تحریم تنباکو***، (تهران، جیبی، ۱۳۶۱خ)، ص ۸۵.

۲- منظور از این اعلان، اعلانیه‌ای است که دوستان میرزاملکم خان در تهران چاپ کردند تا ثابت کنند بازی لاتاری، که شاه امتیاز آن را باطل کرده بود، در ایران معمول بوده است.

۳- برای آگاهی بیشتر از کیفیت حادث ر.ک: اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۸۵۷-۸۵۶.

دهۀ عمر خود نه تنها منصب تازه‌ای دریافت نکرد بلکه برای حفظ برخی از مناصبی که هنوز عهده‌دار آنها بود دچار دردسرهای زیادی نیز شد. اما این دردسرها مانع از آن نشدند که چشم اعتمادالسلطنه به دنبال مناصب جدید نباشد. اعتمادالسلطنه در این برهه از حیات خود به مناصبی همچون وزارت عدلیه و تجارت، وزیر مختاری در کشورهای خارجی و حتی منصبی همچون صدارت اعظمی نیز نظر داشته است. خود اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات می‌نویسد که پس از عزل معین‌الملک سفیر کبیر ایران در اسلامبول ***«عریضه در استدعای سفارت اسلامبول»*** به شاه نوشتم،[1] که شاه موافقت نکرد. دکتر فوریه نیز در خاطرات خود از میل درونی اعتمادالسلطنه برای تصدی وزارت عدلیه و تجارت پس از درگذشت یحیی‌خان مشیرالدوله در سال ۱۳۰۹ سخن می‌راند:

> ***«مردن مشیرالدوله که عهده‌دار وزارت عدلیه و تجارت بود دیگ جاه‌طلبی جمعی را به غلیان درآورده به این معنی که چندین نفر در صدد گرفتن مقام او برآمده‌اند. حتی دوست من اعتمادالسلطنه هم که هیچ وقت از هر مقامی که داشته باشد راضی نیست زن توطئه‌ساز خود اشرف‌السلطنه را پیش خانم انیس‌الدوله سوگلی ناصرالدین شاه فرستاده تا او شاه را به واگذاری وزارت عدلیه به اعتمادالسلطنه وادارد.»***[2]

در سال ۱۳۱۰ و هنگامی که امین‌السلطان می‌خواست میرزامحمودخان علاءالملک وزیر مختار ایران در پایتخت روسیه را به اسلامبول بفرستد اعتمادالسلطنه آرزوی وزیر مختاری ایران در ***«پطربورغ»***[3] را در سر می‌پروراند تا به قول خودش ***«از این کثافت ایران»*** خلاص شود.[4] اما به این آرزوی او هم جامۀ عمل نپوشاندند. اعتمادالسلطنه حتی در سال آخر عمرش حاضر به پذیرفتن منصب ***«شخص دوم سفارت کبرای ایران»*** در روسیه شده بود و روس‌ها که اعتمادالسلطنه با آنها ***«برخی خصوصیت‌ها»*** داشت به او قول مساعدت در این باره داده بودند اما امین‌السلطان صدراعظم مانع از تحقق این آرزوی اعتمادالسلطنه شد.[5] این گونه مخالفت‌ها در راه ارضای حس جاه‌طلبی اعتمادالسلطنه و ناکامی او در به دست آوردن مناصب جدید

۱- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۸۴۳. ۲- فوریه، پیشین، ص ۳۳۰.

۳- منظور شهر سن‌پطرزبورگ پایتخت آن زمان روسیه است.

۴- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۹۶۱.

۵- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۱۱۹. شاه وقتی با اصرار روس‌ها در واگذاری این مأموریت به اعتمادالسلطنه مواجه می‌شود می‌گوید: ***«من طوری به فلان کس انس دارم که دقیقه‌ای بی وجود او نمی‌توانم زندگی کنم»*** و اعتمادالسلطنه نیز پس از آگاهی از این سخن شاه با ابراز تردید در یکرنگی شاه می‌نویسد: ***«حالا باز اگر چنین گفته باشد راضیم. می‌ترسم به طورهای بد گفته باشد که آن جزوی آبروی هم که نزد روس‌ها داشتیم آن هم ریخته شده باشد»***. به نقل از ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۱۱۹۸.

سرانجام یک طغیان روحی را در او ایجاد کرد که اوج آن در «***عریضه مفصلی***» که در جمادی‌الاخر سال ۱۳۱۳ به بهانهٔ دستور توقیف ترجمهٔ کتاب ***تاریخ فرانسه***[۱] به شاه نوشته شد نمایان است. قبل از نوشتن این عریضه و به دنبال ناکامی‌های سیاسی، اعتمادالسلطنه در موضع انفعالی افتاده و بنا به گفتهٔ خودش به دنبال پیدا کردن بهانه‌ای برای ترک خدمت بوده است.[۲] او حتی تصمیم گرفته بود که دیگر چیزی برای شاه و دولت ایران ننویسد. وی در این مورد در روزنامهٔ خاطراتش می‌نویسد که:

«قسم خوردم من بعد برای شاه هیچ چیز ننویسم زیرا که دوره و زمانه طوری شده است که مشک را با پشک فرقی نیست... ان‌شاءا... من بعد هیچ چیز برای شاه نخواهم نوشت و اگر دماغم برسد من‌بعد تصنیف و تألیفی بکنم از برای دول خارجه است نه از برای ایران. چنانچه تاریخ مرو را که دولت روس از من خواهش کرده تألیف خواهم کرد و خواهم فرستاد تا قدر من در آنجا معلوم بشود، نه در ایران ویران که هرکس خرتر است فاضل‌تر و هرکس خائن‌تر معتبرتر است».[۳]

در عریضهٔ مفصل اخیرالذکر نیز اعتمادالسلطنه از نامهربانی‌ها این گونه می‌نالد:

«تصدق خاکپای اقدس همایونیت شوم، ان‌شاءالله از جسارت این عریضه والله به تاج و تخت شاهانه هیچ مقصود ندارد جز عرض بی‌چارگی خود... از عدم سعادت، خدمات صادقانهٔ خالی از شایبه چهل و پنجسالهٔ خود و شصت سالهٔ پدرم مقبول آستان مبارک نشد. چرا که جز شخص پادشاه احدی را در دولت نشناختیم... پدرم که با سی‌هزار تومان قرض و بی‌کفن تصدق شد باز خانه‌زاد.... با هزار ناملایمات تقریباً نصف مائه را در نوکری گذراند... اشخاصی که ده دوازده سال فراش خلوت بودند و نان یومیه نداشتند در این مدت کم تمام امتیازات دولت را دارا شدند و القابی گرفتند که لازمه‌اش فتح ختاوچین است. بعلاوه مالک یک کرور مکنت شدند. در ادارهٔ نظام و خارجه کسانی سردار با افتخار و سفیر شدند که به نمک پادشاه ده سال اجازهٔ جلوس از غلام نداشتند که نه پدرشان معلوم است و نه خدمتشان... دوسه کار مختصر

۱- قبل از تاریخ فوق ناصرالدین‌شاه در سال ۱۳۱۲ دستور توقیف و جمع‌آوری یک اثر ترجمه‌ای دیگر از اعتمادالسلطنه به نام ***منطق الوحش پل دوقوق*** را نیز به تحریک دشمنان اعتمادالسلطنه و به این بهانه که او قصد داشته با انتشار این کتاب مردم ایران را به شورش و انقلاب بر ضد سلطنت برانگیزد صادر کرده بود. در فصول بعدی در ارتباط با علت توقیف این دو کتاب توضیح بیشتری داده خواهد شد.

۲- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۱۱۰۶.

۳- همان جا، ص ۱۰۹۸.

به این غلام سپرده شد. من‌جمله کوچه پاک‌کنی و زباله‌برداری شهرداری... کارگزاران دیوانی آن را هم برغلام روا ندیدند و سعایت کردند و از غلام گرفته شد... در هر صورت عاجزانه مستدعی است مراحم ثلاثهٔ ذیل درباره خانه‌زاد مبذول شود: اولاً چون هیچ امید ترقی آتیه نیست بلکه یقین به ذلت است کلیهٔ خانه‌زاد را معاف فرمایند گوشه‌ای نشسته تا آخر عمر دعاگو باشم و به تلافی مافات تحصیل آخرت کنم... ثانیاً ... اجازه داده شود خانه و مایملک خود را حراج کند قروض را بدهد خانه مختصری کرایه کند و زندگانی نماید. ثالثاً از هشت هزار تومان مواجب مرسوم خانه‌زاد... از سال نو به طور مستمری و شهریه ماهی یکصد و پنجاه تومان به غلام مرحمت شود و باقی ضبط دیوانی گردد که بعد از این مدت نوکری والله باصداقت، بالله به امانت، اقلاً گرسنه نمیرد یا گدائی نکند... مرخص فرمایند در حضرت عبدالعظیم یا تجریش رفته خود را تسلیم مأمورین دیوانی آنجاها نماید و ابداً از خانه بیرون نیاید و به تمام مردم اعلان کند که خانه‌زاد مرده، بلکه این دو روزه بقیهٔ عمر و زندگانی را آسوده به دعاگویی گذراند. اگر قبل سوابق ایام... انس و میل به ترجمهٔ خانه‌زاد را داشته باز این جسارت را نمی‌کرد... حالا دیگر در خلوت همایونی مشابه زینب زیادی است و ترجمه‌های غلام هم با آنچه فلان ارمنی یا غیر می‌کند هیچ رجحانی ندارد و مساویست. امر، امر قدر قدرت اعلیحضرت همایونی ارواحنافداه است».[1]

در خاطرهٔ دیگری نیز که در چهارشنبه ۱۵ رجب سال ۱۲۱۳ق می‌نویسد نهایت یأس

۱- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۱۱۹۲-۱۱۹۰. ناصرالدین شاه در پاسخ به این عریضه دست خطی به شرح ذیل برای اعتمادالسلطنه نوشت:

«عریضهٔ مفصل شما را خواندم. اکتفا در جواب به همین کلمات می‌کنم و کافیست، شخص باید در دنیا فیلسوف باشد و حکیم. این دنیای بی‌معنی ابداً به این گفتگوها نمی‌ارزد، یعنی هیچ نمی‌ارزد و ابداً هیچ‌کس به هیچ‌کس دردسر نباید بدهد. هرچه را می‌گویند بکن بکند، هرچه را می‌گویند نکن، نکند. ابداً سوال و جواب ندارد.

حیف است (کذا) آنکه پریشان کنی دلی زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی

این عالم بی‌مصرف نجس هرگز به این حرف‌ها نمی‌ارزد. آسوده خاطر باش خوشحال و خوش مسرت باش و از التفات ما نهایت اطمینان داشته باش. دمی باغم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد. زیاده چه بنویسم خودت فیلسوف هستی، اما نه فیلسوف رشتی که هیچ نمی‌فهمد».

به نقل از: اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۱۱۹۰.

خود را از آینده‌اش بیان کرده و می‌نویسد:

«به قدری از دنیا دلتنگم و وضع مردم را بد می‌دانم و مأیوس از دولت و ملت هستم (که) می‌خواهم یک خانه مختصری در آنجا [شهر ری و مدفن حضرت عبدالعظیم] ابتیاع کنم و قطع هرنوع علاقه از دنیا کرده آنجا منزوی شوم اما از این می‌ترسم که در این انزوا هم مرا آسوده نگذارند.» [۱]

آیا این دل مردگی‌های اعتمادالسلطنه که در متن ***«عریضه»***های مظلومانه نمایانه‌اش به چشم می‌خورد، همراه با بدبینی ناصرالدین شاه به میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان ـ صدراعظم وقت ـ توانسته بود زمینه‌های به صدارت رسیدن او را فراهم کند؟ این سوالی است که پاسخ دادن به آن مشکل به نظر می‌رسد. خان ملک ساسانی در این باره می‌نویسد:

«از مرحوم میرزاحسن مستوفی‌الممالک و از میرزاحسین‌خان پیرنیا مؤتمن‌الملک شنیدم که ناصرالدین شاه مصمم بود بعد از برگزاری جشن پنجاهم سلطنتش امین‌السلطان را مخذول و منکوب نموده و اعتمادالسلطنه را صدراعظم کند اما این اطلاع از طرف کی و به توسط کی به امین‌السلطان رسیده بود از اسرار اندرون شاه و وقایع مهم تاریخی است...» [۲]

به هر حال تصمیم احتمالی شاه و خوابی که سالها پیش اشرف‌السلطنه ـ همسر اعتمادالسلطنه ـ در مورد به صدارت رسیدن شوهرش دیده بود [۳] هیچگاه به واقعیت نپیوست، چرا که اعتمادالسلطنه در ۵۴ سالگی چشم از جهان فروبست. از آنجا که کیفیت مرگ اعتمادالسلطنه پاره‌ای از سخنان را به دنبال داشته آن را با تفصیل بیشتری مورد توجه قرار خواهیم داد.

۱- همان جا، ص ۱۱۹۶. ۲- خان ملک ساسانی، پیشین، ص ۱۸۴.

۳- اشرف‌السلطنه همسر اعتمادالسلطنه در خواب عصر روز چهارشنبه ۲۱ صفر سال ۱۳۰۲ق خواب به صدارت رسیدن همسرش را در سال ۱۳۱۳ ق دیده بود. اعتمادالسلطنه در ص ۳۷۰ روزنامهٔ خاطراتش و در خاطرهٔ جمعه ۲۳ صفر سال ۱۳۰۲ق چنین نقل می‌کند:

«اهل خانهٔ پریروز بعدازظهر که خوابیده بود در خواب دیده که جبهٔ زردی که تار و پودش زر سفید و زرد است در حضور مرحوم عمادالدوله پدرشان گسترده‌اند و آن مرحوم از پارچهٔ این جبه تمجید می‌کند. من هم در آن مجلس حاضرم و این جبه از آن من است. بعد می‌گفتم این جبه را در قوطی به اندازهٔ خودش بگذارید که محفوظ باشد. مرحوم عمادالدوله فرموده بودند که جبهٔ متقال ده تومان قیمت دارد. من در خفاء به عیال خود گفتم این جبه برای من پنجاه و چار تومان تمام شده و من در سن ۵۴ سالگی [یعنی سال ۱۳۱۳ق] به وزارت خواهیم رسید. این جبهٔ وزارت من است».

فصل سوم

سخنی پیرامون مرگ اعتمادالسلطنه

اوضاع جسمانی اعتمادالسلطنه نیز هم چون اوضاع روحانی او در دهۀ آخر زندگانیش چندان مساعد نبود. او مطابق مندرجات روزنامۀ خاطراتش در این مدت از ناراحتی‌هایی مانند سنگینی وزن، سردردها و دملهای زیاد رنج می‌برد. او برای رهایی از این ناراحتی‌ها مرتباً از زالو استفاده می‌کرد و پزشکان درباری را به مدد می‌طلبید. با توجه به وضع جسمانیش که احتمال سکته برایش وجود داشت، همواره از این که سکته ناقص در او ایجاد شود در هراس بود. او در این مورد نوشته است:

«من از سکته و فجأة نمی‌ترسم. انسان وقتی باید بمیرد چه بهتر که بی صدمۀ ناخوشی و بی‌اذیت پرستار بمیرد. از این می‌ترسم که سکتۀ ناقص شخص بکند، مفلوج شود، مثل حاجی خازن‌الملک پانزده سال در رختخواب افتاده باشد».[1]

اعتمادالسلطنه در سیزده نوروز برابر با ۱۸ شوال ۱۳۱۳ به همان صورتی که دوست داشت

---

۱ - اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۱۱۹۲. احمد گلچین معانی در مقاله‌ای که در ***راهنمای کتاب*** نوشته در مورد نظر اعتمادالسلطنه نسبت به چگونگی مردنش می‌نویسد:

«مرحوم اعتمادالسلطنه به حکایت مندرجات روزنامۀ خاطرات از مرگ مفاجات خیلی بیمناک بوده... و عاقبت هم به طرزی مرده که از آن هراس داشته».

در صورتی که مطابق مندرجات ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*** ـ که نمونه‌ای از آن را در بالا متذکر شدیم ـ او حداقل به شکل ظاهر از مرگ ناگهانی نمی‌ترسیده و از مرگ همراه با بیماری‌های طولانی هراس داشته و اتفاقاً به طور ناگهانی نیز از دنیا رفته است. جهت اطلاع بیشتر از این مطلب ر.ک: گلچین معانی، احمد، ***«مرگ عبرت‌انگیز اعتمادالسلطنه»، راهنمای کتاب***، سال دهم، شماره اول، (اردیبهشت ۱۳۴۵خ)، ص ۱۰۳.

بمرد.[۱] یمن‌الدولهٔ مسبوق‌الذکر در پایان روزنامهٔ سال ۱۲۹۲ق در مورد آخرین روز حیات اعتمادالسلطنه مطلبی نوشته است که ذکر آن بی‌فایده نیست. او در این مورد می‌نویسد:

«صبح روز سیزدهم حمل پیچی‌ئیل سنهٔ ۱۳۱۳ اعتمادالسلطنه مرا احضار کرد. در کتابخانهٔ بزرگ عامی که داشت خدمتشان رسیدم. فرمودند نوری تازه کشف شده (ریون ایکس) که با وجود آن دیگر هیچ جسمی حاجب ماوری (کذا) نیست. روزنامه فرانسه مقالهٔ مفصلی در این باب نگاشته، عکس خرگوشی و عکس کیفی را با این نور انداخته‌اند و منتشر کرده، به طوری که ساچمه در استخوان پای خرگوش نمایان است، و سکه‌ها در کیف هم به خوبی دیده می‌شود.

اعلیحضرت همایونی، ترجمه آن مقاله را تا فردا خواسته، چون امروز خیال رفتن حضرت عبدالعظیم را دارم شما این مقاله مرا ترجمه کنید و تا غروب بیاورید، پس از ملاحظه خدمت شاه بدهم، روزنامه‌ای از روی میز برداشته و به من لطف کردند و ضمناً گفت که من خیلی از مردن ترس داشتم، لیکن با این انکشاف عمر انسان زیاد شد، بعد از این هر قسم مرض داخلی را با این عکس تمیز می‌دهند و همان نقطهٔ معیوب را عمل و معالجه می‌کنند، اقلاً شصت سال بر عمر من افزوده شد. این را بگفت و با تنهٔ فربه و بنیهٔ قوی از جای برخاست. بنده هم به اقتضای جوانی، چنانکه افتد و دانی ومناسبت سیزده عید با جمعی از دوستان موافق به گردش بوستان رفتم، واجبات اعمال سیزده نگذاشت که آن مستحب را انجام کنم. نزدیک غروب آفتاب با کمال شتاب به منزل آمدم، هنوز چند سطری ننوشته بودم که فرستادهٔ صبح مرا نداکرد. قطع داشتم به طلب ترجمه آمده، گفتم به آقا عرض کنید تا ساعت دیگر ترجمه را می‌آورم، با لحنی ترکی و مخلوط به فارسی جواد داد: ترجمه مرجمه به کار نمی‌خورد، آقا مردا با عجله به منزلش رفتم، ایشان را در اطاق اندرون افتاده دیدم و

۱- شاعری که نام او بر ما پوشیده است در تاریخ وفات اعتمادالسلطنه این ماده تاریخ را سروده است:

بهر تاریخ وفات میرراد — آن وزیر فاضل باطنطنه

از در رحمت سروش غیب گفت — ***«در جنان شد اعتمادالسلطنه»***

که این مصرع آخر با حساب ابجد سال ۱۳۱۳ می‌شود. به نقل از مدرس، میرزا محمدعلی، ***ریحانه الادب***، (تبریز، چاپخانه شفق، بی‌تا)، چاپ سوم، ج اول، ص ۲-۱۵۱. محبوبی اردکانی در ص ۵۲۱ جلد دوم ***چهل سال تاریخ ایران*** تاریخ درگذشت اعتمادالسلطنه را یکشنبه ۱۴ محرم ۱۳۱۳ق و غلامحسین صدری افشار در ص ۸۳ کتاب ***تاریخ ایران*** که در سال ۱۳۵۴، با سرمایه کتابخانه ابن‌سینا در تهران به چاپ رسیده، سال ۱۳۱۴ق ذکر می‌کنند که صحیح نیست.

حکیم‌باشی طولوزان رفیق شفیقش را با تمام خانواده مشغول گریه و زاری. عمر کوته‌بین و امید دراز...».[۱]

امین‌الدوله که از نخستین کسانی بوده که از مرگ اعتمادالسلطنه آگاهی یافته در خاطرات خود در این باره می‌نویسد:

«سیزدهم نوروز... محمدحسن خان اعتمادالسلطنه به قصبهٔ شاه عبدالعظیم رفته که آنجا خریداری خانه و باغی در نظر داشت، عصر زودتر به شهر برگشت و با صحت قوه و مزاج نشست و به کارهای خود پرداخت. پیش از غروب آفتاب به اندرون قدم گذاشت، به پلهٔ مخصوص رسیده بود که پیک اجل او را دریافت و به مرگ مفاجات بدرود حیات گفت».[۲]

در مورد مرگ اعتمادالسلطنه سخنی هم از مسموم کردن او به میان آمده است و ظاهراً قبل از هر کسی دیگر، شخص ناصرالدین شاه در این مورد به شک افتاده است به طوری که بعد از این که محمدباقرخان ادیب‌الملک برادرزاده اعتمادالسلطنه ضمن عریضه‌ای شاه را از این واقعه باخبر می‌کند، شاه در جواب نامه او دست خطی به شرح ذیل می‌نویسد:

«ادیب‌الملک افسوس، از این فقرهٔ عجیب زیاده از اندازه غصه خوردم. اما نمی‌دانم چه قسم مرحوم شده است. این وضع را سکته نمی‌دانم. شما تحقیق کنید. شاید مسموم شده باشد. امین‌الدوله درب اطاق‌ها را مهر کرده صحیح است البته وصیت‌نامه(ای) چیزی دارد».[۳]

عبدالحسین نوائی علت تأسف و اضطراب ناصرالدین شاه را از درگذشت اعتمادالسلطنه در دو نکته می‌داند: نکته نخست این که او کسی هم چون اعتمادالسلطنه را که سابقه وفاداری و خدمت چهل ساله داشته، از دست داده است و از دست دادن این گونه دولت‌مردی که اهل فضل و سواد و کتاب بوده و به روایتی شاه قصد صدارت بخشیدن به او را داشته تأسف شاه را به دنبال داشته است. دیگر این که او در اضطراب بود که نکند امین‌السلطان و امین‌الضرب ـ از دشمنان سرسخت اعتمادالسلطنه ـ از نیتش مبنی بر عزل امین‌السلطان و به صدارت رساندن

---

۱ - اعتمادالسلطنه، محمدحسنخان، ***«روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه»*** نسخهٔ شمارهٔ ۸۴۰۴۲ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی مشهد، ص ندارد. ۲ - امین‌الدوله، پیشین، ص ۱۹۳.

۳ - نوائی، عبدالحسین، ***ایران و جهان از قاجاریه تا پایان عهد ناصری***، (تهران، نشر هما، ۱۳۶۹خ)، ص ۸۴۷. این نکته را از نظر نباید دور داشت که مطابق مندرجات ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*** او به لحاظ جسمی از بیماری‌های گوناگونی مانند قرحه دماغ، سوزاک، سرگیجه و سنگینی وزن و ناراحتی قلبی رنج می‌برده است و با توجه به این نکات نمی‌توان درگذشت او را به علت بیماری قلبی و به شیوه سکته از نظر دور نگه داشت.

اعتمادالسلطنه باخبر و برای مقابله با این نیت شاه دست به کار شده باشند.[۱]

اگر شایعه مسموم شدن اعتمادالسلطنه را جدی تلقی کرده و بخواهیم مسبب احتمالی این عمل را پیدا کنیم، دو تن بیش از دیگران مورد اتهام واقع می‌شوند: یکی امین‌السلطان و دیگری امین‌الضرب.[۲] امین‌السلطان مطابق مندرجات خاطرات پانزده سالهٔ اعتمادالسلطنه منفورترین شخص در نزد او بوده است.[۳] انگیزهٔ امین‌السلطان را از این اقدام نسبت داده شده به او می‌توان در راستای جلوگیری از بقدرت رسیدن رقیبش ـ رقیبی که برخلاف خودش که مورد حمایت انگلیسی‌ها بوده از حمایت جدی دولت روس برخوردار بوده است[۴] ـ در به دست آوردن کرسی صدارت که در آن زمان در اختیار او بوده، دانست. انگیزه امین‌الضرب را نیز می‌توان در برخوردی که چند روز قبل از درگذشت اعتمادالسلطنه بین این دو تن رخ داده، جستجو کرد. این برخورد در جلسه‌ای اتفاق افتاد که وزراء دولت به دستور ناصرالدین شاه برای رسیدگی به تقلبات امین‌الضرب در امر سکه تشکیل دادند. در این تجمع اعتمادالسلطنه برخلاف دیگر وزراء که با محافظه کاری با امین‌الضرب برخورد کردند، شدیداً به او حمله کرد، قبایح اعمال و نتایج سوء تقلبات حاجی را در خرابی اوضاع اقتصادی مملکت و برباد رفتن

۱- نوائی، پیشین، ص ۴۸۴.

۲- خان ملک ساسانی این شایعه را واقعیت و عامل اجرای آن را با قاطعیت شخص امین‌السلطان معرفی می‌کند و در این رابطه می‌نویسد:

«.. خانم باشی همسر شاه که همهٔ اخبار اندرون را به امین‌السلطان گزارش می‌داد از محتویات کتابچهٔ شاه که همهٔ کارهایش را در آن یادداشت می‌کرد و کتابچه مزبور قفل و بست داشت و کلیدش همیشه در جیب شاه بود (آگاهی داشت). یک روز که شاه به حمام رفته بود کشیک خانم‌باشی بود. خانم‌باشی کلید را به دست آورده کتابچه را گشوده (دید شاه) در آنجا نوشته بود که بعد از قرن باید جزای خیانت‌های امین‌السلطان را بدهد اعتمادالسلطنه را صدراعظم کند، دارائی حاجی محمدحسن (امین‌الضرب) را ضبط و خودش را اعدام نماید و در همه ایران مدارس جدید تأسیس کند و اندرون را تصفیه نماید. خانم‌باشی همان روز این مطالب را توسط عزیزخان خواجه به امین‌السلطان اطلاع داده و...».

به نقل از خان ملک ساسانی، سیداحمد، ***سیاستگران دوره قاجار***، (تهران، بابک، بی‌تا)، جلد دوم، ص ۳۰۲. اگر خان ملک ساسانی در کتاب خود متذکر می‌شد که این اطلاعات را چگونه و از کجا به دست آورده و سرنوشت این کتابچهٔ شاه پس از مرگش چه شده، می‌شد شایعهٔ قتل اعتمادالسلطنه را جدی‌تر دنبال کرد. نویسندگان کتاب ***سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی*** نیز بدون ذکر دلایل کافی تصریح کرده‌اند که اعتمادالسلطنه به فرمان امین‌السلطان مسموم گردیده است. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: بالائی، کریستف و کوپی‌پری، میشل، ***سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی***، ترجمه احمد کریمی حکاک، (تهران، پاپیروس، ۱۳۶۱خ)، ص ۲۶.

۳- در مورد علت اختلاف اعتمادالسلطنه با امین‌السلطان در ادامه همین بخش سخن خواهیم گفت.

۴- روابط اعتمادالسلطنه با دولت روس را در ادامهٔ همین بخش مورد توجه قرار خواهیم داد.

آبروی دولت بیان نموده و صریحاً به او گفت که شنبه دقیقاً به جزئیات کارهایت رسیدگی می‌شود و آنچه خورده‌ای از حلق تووار بابت ـ امین‌السلطان ـ بیرون می‌کشیم.[۱] اما اعتمادالسلطنه دیگر شنبه‌ای را ندید تا به وعده‌اش عمل کند چراکه پس از نوشیدن یک فنجان قهوه در غروب روز جمعه، ماقبل شنبهٔ موعود به طور ناگهانی درگذشت.[۲] عکس‌العمل امین‌الضرب پس از شنیدن خبر مرگ اعتمادالسلطنه به گونه‌ای بود که نتوانست از اظهار شادی خودداری کند او در این رابطه:

«بخود بالید که مرگ اعتمادالسلطنه جزای پرخاشی است که به من کرد و هرکس با من بد اندیشید این است سزایش».[۳]

مطابق گفتهٔ امین‌الدوله، عده‌ای از مردم این سخن امین‌الضرب را باور کرده و به باطن او ایمان آوردند.[۴] اگرچه مدارک و شواهد موجود نشانگر این نکته است که اشخاصی هم چون امین‌السلطان و امین‌الضرب، آرزوی مرگ اعتمادالسلطنه را داشته‌اند اما کیفیت درگذشت اعتمادالسلطنه و عدم وجود مدارک معتبر و قطعی در این باره نمی‌تواند تأییدکننده شایعه قتل او باشد. در عین حال شایعهٔ قتل اعتمادالسلطنه را بعنوان یک احتمال نباید از نظر دور داشت.

تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه علت مرگ اعتمادالسلطنه را به گونه‌ای دیگر ذکر می‌کند:

«چند روز قبل از این قضیه [قتل ناصرالدین شاه] صدراعظم امین‌السلطان و صنیع‌الدوله به حضرت عبدالعظیم رفته و در سر قبر جیران[۵] با همین میرزارضا گفتگوی زیادی می‌کنند. پس از مراجعت صنیع‌الدوله طاقت این خیانت عظیم را [که گفتن تصمیم میرزارضا در ارتباط با قتل شاه باشد]

۱- نوائی، پیشین، ص ۴۸۴. امین‌الدوله در خاطرات سیاسی خود درباره تشکیل این جلسه می‌نویسد:

«چون تنزل قیمت پول فزونی یافت امین‌الضرب را به مقام بازخواست آوردند در مجمعی از تجار. امین‌الضرب علت را صرافان ره‌نشین یعین توپچی و سربازو دوایر پست که مسکوک مسی را قبول نمی‌کنند اعلام کرد که از میان حاضرین فقط محمدحسن خان اعتمادالسلطنه به زبان آمد وگفت جناب حاجی تو را به این مجلس به چاره‌جوئی نخواسته و برای مشورت نیاورده‌اند. جواب عموم خلق و پیرزن‌های ایران را بگو که آتش ظلم تو همه را سوخته است... حاجی خائن‌الضرب هیچ انتظار نداشت با حضور حماة آواز مثل اعتمادالسلطنه که به جبن و ظاهرسازی و تملق مششهور بود این تاخت و تاز و توبیخ ببیند».

به نقل از: امین‌الدوله، ***خاطرات سیاسی امین‌الدوله***، به کوشش حافظ فرمانفرمائیان، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵خ)، چاپ دوم، ص ۱۸۷.

۲- خان ملک ساسانی، ***سیاستگران دورهٔ قاجار***، جلد اول، ص ۱۸۳.

۳- امین‌الدوله، پیشین، ص ۱۹۳. ۴- همان جا، همان صفحه.

۵- منظور از جیران، فروغ‌السلطنه همسر متوفای ناصرالدین شاه است که زمانی سوگلی او به شمار می‌رفته است.

نیاورده سکته می‌کند و می‌میرد لیکن صدراعظم با کمال قوت قلب و وقار منتظر نتیجه می‌شود».[۱]

جنازه اعتمادالسلطنه را پس از برگزاری مراسم به عراق منتقل و در وادی‌السلام نجف اشرف دفن کردند.[۲] بعد از مرگ اعتمادالسلطنه طبق رسم آن روزگار که هرگاه یکی از درباریان می‌مرد، درب خانه‌اش را به دستور شاه مهرموم می‌کردند تا ابتدا شاه سهم خودش را از ماترک متوفی بردارد، درب اطاق‌های او را مهرموم کردند. اشرف‌السلطنه همسرش نیز به دنبال مرگ او عریضه‌ای سربسته لاک و مهر شده را که اعتمادالسلطنه آن را از قبل آماده کرده و عبارت از وصیت‌نامه‌اش بود به حضور شاه فرستاد.[۳]

در مورد میراث به جا مانده از اعتمادالسلطنه خان ملک ساسانی می‌نویسد:

«فردای آن روز [روز درگذشت اعتمادالسلطنه] که شنبه بود امین همایون صراف جیب‌دار شاه به منزل اعتمادالسلطنه آمد دارائی متوفی عبارت بود از چهل هزار تومان پول نقد، قریه اسمعیل‌آباد واقعه در بلوک غار چندین دست خانه و اثاثیه مجلل و جواهرات گرانبها و چهار هزار جلد کتاب بعلاوه یک مجموعه از سکه‌های طلای کهنه نایاب که روی چندین میز بلند به شکل شیروانی مخمل مشکی کشیده و برای هر یک از آنها سوراخی تنظیم کرده و بالای هر سوراخ اسم پادشاه و تاریخ سکه را نوشته بود.

خانه و اثاثیه و صندوقخانه و جواهراتش را شاه به خانم اشرف‌السلطنه بخشید. خانم هم همه را فروخته و به مشهد مقدس رفت... برای قریه اسمعیل‌آباد از طرف دربار مباشر فرستادند. چهار هزار جلد کتاب را که هر کدامش زینت‌افزای یکی از کتابخانه‌های دنیا شد در چهار هزار تومان حراج کردند. مجموعهٔ سکه‌ها را به موزهٔ گلستان بردند و بعد از ناصرالدین شاه سوگلی‌های درباری هر کدام یکی از آنها را برای آویزان کردن سربند ساعت

۱- تاج‌السلطنه، ***خاطرات تاج‌السلطنه***، به کوشش منصوریه اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱خ)، ص ۶۱. پذیرفتن این نکته که اعتمادالسلطنه از غم کشته شدن شاه در آینده‌ای نزدیک سکته کرده باشد با توجه به روحیات اعتمادالسلطنه، بسیار مشکل است.

۲- بامداد، پیشین، ص ۳۴۷.

۳- اعتمادالسلطنه که به خوبی از این رسم شاهانه آگاهی داشت و از طرف دیگر می‌دانست دشمنان سیاسی‌اش او را به مال‌اندوزی در نزد شاه متهم کرده‌اند و با توجه به این که فرزندی برای ارث بردن نداشت در این وصیت‌نامه تمام اموالش را به شاه تقدیم کرده بود و در ضمن به همسرش نیز سپرده بود که هرگاه برای من مسئله‌ای پیش آمد این نوشته مهروموم شده را به حضور شاه ببر و شاید هدفش این بوده که اگر به غضب شاه گرفتار شد محتوای وصیت‌نامه اسباب رهایی‌اش را فراهم آورد.

برداشتند و چهل هزار تومان پول نقد را که در بانک داشت برای شاه تصرف کردند».[۱]

تاج‌السلطنه نیز در مورد ماترک اعتمادالسلطنه چنین می‌نویسد:

«چون صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) اولاد نداشت پول‌های نقد او را که در منزل پدرم ضبط (بود) به حرمخانه آوردند... پول‌های صنیع‌الدوله را چهار پنج روز حمال با جوال آورده در روی زمین ریخته به طوری که یک زاویه اتاق تلی از پول طلا شده بود و می‌گفتند او چند برابر این پول در بانک دارد. این پول‌های طلا تعارفاتی بوده است که برای منصب و لقب و حکومت از مردم می‌گرفته است...».[۲]

در مورد بازماندگان اعتمادالسلطنه هم همان‌طور که در صفحات پیشین به آن اشاره شد او در دوران عمرش فقط صاحب یک دختر و آن هم از ازدواج اولش شد که این دختر در زمان حیات پدر، در سن ۲۴ سالگی و به سال ۱۲۹۹ق درگذشت. از این دختر، دختری به نام ***«شهراخانم»*** باقی ماند که در سال ۱۳۱۱ق به عقد پسرعمویش مصطفی‌خان نوائی ملقب به نیرالسلطان درآمد. نویسنده کتاب ***مکارم‌الآثار*** در کتاب خود نوشته که وی دارای فرزندی بنام میرزامهدی بود که ***«به موجب مستطورات جریدهٔ چهره‌نما»***، سال ۸ شماره ۲۱، ص ۱۱ در ذی‌القعده ۱۳۳۹ در جده مدیر تذکره بود و (نویسنده) رجال آذربایجان فرموده: ***«خانواده اعتمادمقدم از اولاد او هستند».***[۳] اما با توجه به مندرجات ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*** و دیگر نوشته‌هایی که پیرامون اعتمادالسلطنه مطلب دارند اعتمادالسلطنه در هنگام مرگ هیچ فرزندی نداشت و این میرزامهدی احتمالاً پسر محمدباقرخان اعتمادالسلطنه و یا دیگر برادرزادگان محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه بوده است.

مهمترین میراث به جا مانده از اعتمادالسلطنه تألیفاتی است که بدو منصوب است و ما در دومین بخش این نوشتار آنها را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱- خان ملک ساسانی، پیشین، ص ۱۸۳.

۲- تاج‌السلطنه، پیشین، ص ۶۲. مطابق نوشته ساسانی و تاج‌السلطنه حداقل دارائی نقد اعتمادالسلطنه در روزگار مرگش ۸۰ هزار تومان بود و این در حالی بود که به گفته ساسانی در خزانه سلطنی یک شاهی پول موجود نبود، چرا که کلیه موجودی خزانه صرف جنش پنجاهمین سال سلطنت شاه شده بود. از طرف دیگر اعتمادالسلطنه در عریضه مفصل مسبوق‌الذکر خود که چهار ماه قبل از مرگشش نوشته بود مدعی بود که شش هفت هزار تومان قرض تنزیلی دارد. مقایسه این دو سخن با توجه به این که در درستی سخن اولی تردیدی نیست کمک زیادی به شناخت خلقیات اعتمادالسلطنه می‌کند که در ادامهٔ همین بخش از نوشتار آن را نیز مورد توجه قرار خواهیم داد.

۳- معلم حبیب‌آبادی، پیشین، ص ۱۵۹۳ و ۱۵۹۴.

فصل چهارم

جلوه‌هایی از فعالیت‌های سیاسی اعتمادالسلطنه

در صفحات پیشین ضمن بررسی مناصب و مشاغل اعتمادالسلطنه گفته شد که او زندگانی سیاسی‌اش را ـ با توجه به این که در یک خانواده کاملاً سیاسی به دنیا آمده بود ـ از سن ۷ سالگی که به سمت فراشباشی‌گری سلطان محمودمیرزا نخستین ولیعهد ناصرالدین شاه برگزیده شد شروع کرد و در سنین بعدی با ارتقاء به منصب وکیلی و درجهٔ یاوری در سلک آجودان‌های مخصوص ***«حضور همایون»*** قرار گرفت. وی هم چنین با یافتن منصب سرهنگی و نیابت حکومت عربستان و لرستان و سپس معاونت وزارت عدلیه در ۱۹ سالگی فعالیت خود در دستگاه ناصری را گسترش داد. با این حال شروع واقعی فعالیت‌های سیاسی اعتمادالسلطنه را باید در ۲۱ سالگی و از روزگاری که به همراه حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی و به عنوان وابسته نظامی ایران در پاریس (و بعداً نیابت دوم سفارت ایران) به فرانسه رفت، دانست. چرا که عضویت او در این هیئت دیپلوماتیک اولین شغل سیاسی صرف و جدی او محسوب می‌شد و مناصب گذشته او از قبیل نیابت حکومت خوزستان ولرستان و معاونت وزارت عدلیه چندان جدی نبوده و بیشتر جنبهٔ تشریفاتی داشت. پدرش ـ حاجی‌علی‌خان ـ که مسئولیت واقعی این مناصب را داشته برای میدان دادن به فرزند و آماده کردن او جهت به دست آوردن مناصب بزرگتر، او را به معاونت خود در این مشاغل برگزیده بود.

در مورد فعالیت سیاسی اعتمادالسلطنه در پاریس و این که او در آنجا چه مأموریت خاصی را به انجام رسانیده، تقریباً هیچ اطلاعی نداریم چه این که نه خود او و نه دیگرانی که در مورد او مطلب نوشته‌اند، سخنی در این باره نگفته‌اند. بازگشت او از فرانسه در سال ۱۲۸۴ق و متعاقب آن دست‌یابی به مناصب عمده درباری ـ و به ویژه انتخاب او به عنوان مترجم مخصوص ناصرالدین شاه ـ او را به یک چهره کاملاً سیاسی مبدل ساخت. در مورد چگونگی دست‌یابی او به این مناصب گفته شده:

«بدیهی است این توفیق ربطی به سواد وکفایت ولیاقت وسیر تمدن غرب

نداشت بلکه از ثمرات نوکرزادگی و بستگی به دستگاه حکومت مطلقهٔ ایران بود و استعداد چنین افرادی در جلب نظر توجه شاه و وزیر از خاصیت نوکری و غلامزادگی در خانه و انتساب به فراشباشی قاتل میرزاتقی خان ناشی می‌شود».[۱]

حضور اعتمادالسلطنه در دربار و ملاقات‌های روزانهٔ او با ناصرالدین شاه ـ به مناسب شغل جدیدش ـ او را روز به روز در جریان وقایع سیاسی کشور قرار داد به طوری که او در تصمیم‌گیری‌ها و همچنین حوادث سیاسی ای که در نیمه دوم پادشاهی ناصرالدین شاه شکل گرفت، نقش عمده‌ای را ایفا نمود. از آن جایی که فعالیت‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی اعتمادالسلطنه در روند تدوین آثار تاریخی‌اش نقش عمده‌ای داشته است در این بخش از نوشتار تلاش می‌شود تا گوشه‌هایی از فعالیت‌های سیاسی او بیان گردد. در این راستا سه مبحث: ۱- روابط اعتمادالسلطنه با شخصیت‌های سیاسی معاصر خود ۲- اعتمادالسطلنه و مسئله تحریم تنباکو ۳- اعتمادالسلطنه و روس انگلیس به عنوان شاخص‌ترین فعالیت‌های سیاسی اعتمادالسلطنه مورد توجه قرار می‌گیرد.

۱- روابط اعتمادالسلطنه با شخصیت‌های سیاسی معاصر خود

منصب مترجمی مخصوص شاه باعث می‌شد که اعتمادالسلطنه به قول خودش ***«سفراً حضراً لیلاً و نهاراً ملتزم رکاب اقدس و خدمت آستان مقدس»***[۲] ناصرالدین شاه باشد. این موقعیت زمینهٔ ارتباط او را با تمامی سیاستمداران درباری فراهم کرده بود. اگرچه او در آثار رسمی خود از بسیاری از دولت‌مردان عهد ناصری تعریف و تمجید نموده است ولی در برخی از آثار شخصی[۳] خود از قبیل ***خلسه*** و ***روزنامهٔ خاطرات*** بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای نظر خود را پیرامون آنان بیان کرده است.

ناصرالدین‌شاه قاجار نخستین این دولت‌مردان بود که زندگانی سیاسی و اجتماعی اعتمادالسلطنه در زندگی او گره خورده بود. چراکه کمتر روزی بود که او به حضور شاه نرود و مدت زیادی با او نباشد. در مسافرت‌ها، در شهر، در مجالس خاص و عام او هم‌نشین شاه بود و از محارم شاه شمرده می‌شد و رابطهٔ شاه با او بسیار خودمانی بود. ناصرالدین شاه خواب‌هایی را که می‌دید برای او تعریف می‌کرد و او نیز تعبیرهایی مطابق میل شاه ارائه

۱- محیط طباطبائی، پیشین، ص ۶۹. ۲- **شرف**، نمره هشتاد و یکم، ص /۳/.

۳- منظور از آثار شخصی اعتمادالسلطنه آن دسته از آثاری است که در مورد انتساب آنان به اعتمادالسلطنه تردیدی نیست و از طرف دیگر به علت این که اعتمادالسلطنه نظرات شخصی ـ و نه رسمی ـ خود را در این آثار که قصد چاپ آنها را نداشته است بیان کرده است، از آنها با این عنوان یاد می‌کنیم.

می‌نمود. هم‌چنین شاه در موارد فراوان با او مزاح می‌کرد که برخی از موارد آن در ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*** آمده است. مثلاً روزی شاه به او گفته بود: خیلی مزه دارد تو را پانصد چوب بزنم و او پاسخ داده بود در دنیای بی‌مزه‌تر از این چیزی نیست[۱] و یا هنگامی که شاه به شکار می‌رفت و خرس شکار می‌کرد دستور می‌داد جوراب اعتمادالسلطنه را در آورده و به پای خرس کنند. هدایت در این مورد می‌نویسد:

«سیاه بیشه دو منزل قبل از شهرستانگ است، خرس دارد، خرسی شکار شد برحسب معمول جوراب اعتمادالسلطنه محمدحسن‌خان را کندند و پای خرس کردند. محمدحسن‌خان خیلی فربه وکوتاه قد بود... الحق وجه شبه بین آن دو موجود قوی است».[۲]

خود اعتمادالسلطنه هم در روزنامهٔ خاطرات ضمن اشاره به این رسم ـ علیرغم نفرت باطنی از این عمل ـ آن را باعث شگون دانسته و به ظاهر ابراز خوشحالی می‌کند.[۳] خطاب کردن محمدحسن‌خان از طرف شاه با القابی نظیر ملاصنیع[۴]، خان اعتماد[۵] و شیخ الخلوت[۶]، نشانه دیگری از صمیمت موجود بین شاه و اعتمادالسلطنه بوده است. اعتمادالسلطنه نیز در گفتار و کردار خود تلاش می‌کرده تا شاه دوستی خود را به شاه اثبات کند، اما این صمیمیت و یک‌رنگی ظاهری و یا باطنی همواره به یک حالت نبوده و در طی دوران سی‌ساله‌ای که اعتمادالسلطنه سمت مترجمی مخصوص شاه را دارا بوده، فراز و نشیب‌های زیادی داشته است. ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*** می‌تواند حداقل بخشی از این فراز و نشیب‌ها را نشان دهد. مطابق نوشته‌های این کتاب شاه گاهی وقت‌ها آن‌قدر به اعتمادالسلطنه نزدیک بود که او را به ***«ویکتورهوگو» و «الکساندردوما»***[۷] تشبیه می‌کرد و او را ***«عاقلترین و قابلترین نوکران»***[۸] خود می‌دانست و مطابق نوشته‌های دیگران گاهی نیز او را آدم ***«شیطان خیال مفتن بد»*** معرفی می‌نمود. ناصرالدین شاه در پاسخ به نامه امین‌السلطان که او را از اعتمادالسلطنه برحذر می‌داشت نوشته بود:

«در فقرهٔ اعتمادالسلطنه شما همچو تصور نکنید که ما حمایتی از او داریم و یقین است که او را آدم شیطان خیال مفتن بد می‌دانیم، لیکن ملاحظه‌ای که دربارهٔ او هست این است که حالا با حالت بیم و امید و ترسی که دارد بهتر

---

۱ - اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۴۳۲.

۲ - مخبرالسلطنه هدایت، مهدی‌قلی، ***خاطرات و خطرات***، (تهران، زوار، ۱۳۴۴خ)، ص ۷۱.

۳- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۶۶۸.

۴- همان جا، ص ۲۰۵.

۵- همان جا، ص ۵۷۱.

۶- همان جا، ص ۵۹۱.

۷- همان جا، ص ۴۱۶.

۸- همان جا، ص ۱۱۳.

است از این که مأیوس شده خودی به خارجه بیندازد یا به اسم این که دست مادرم را گرفته مرخص کنید که به کربلا برویم از آنجا به هندوستان یا به فرنگستان رفته جفت جمال‌الدین و ملکم شود. یا او را باید به همین حالت ترس و امید نگاه داشت یا بالمرة توبه داد یا به جایی حاکم کرد. دیگر هر طور مصلحت می‌داند عرض بکنید اجراء می‌شود».[۱]

اعتمادالسلطنه نیز در برخورد با شاه به یک حالت نبود، گاهی از غصهٔ ناخوشی شاه بی«***خواب و آرام***» بود و جگرش «***از این ناخوشی شاه خون***» می‌شد[۲] و از دوری دو روزه شاه «***از شدت پریشانی مدقوق***»[۳] می‌گشت! و گاهی نیز او را «***دمدمی‌مزاج***»[۴] معرفی نموده و می‌نوشت که در دستگاه این شاه «***لوطی و معقول***»، «***جاهل و مجهول***» و «***عالم و نادان***»[۵] مساویند. او در خاطره‌ای از خاطراتش این گونه نوشت که: «***در ایران هرکس خرتر است فاضل‌تر و هرکس خائن‌تر معتبرتر***»[۶] و در جایی دیگر نیز آورد که:

«بندگان همایون تصور می‌فرمایند که لقب و منصب شخص را قابل می‌کند و توجه سلطنت خاک را کیمیا، آسایش چهل و هفت سال سلطنت غرور و نخوت را بالاتر از الوهیت کرده و تملقات مردم فرعونیت آورده است».[۷]

این گونه برخورد دوگانه را باید با موقعیت سیاسی اعتمادالسلطنه مرتبط دانست. در آغاز دوران خدمت اعتمادالسلطنه در دستگاه ناصری که امتیازات فراوانی از قبیل دریافت القاب و نشان‌هایی هم چون خنجر مرصع و تمثال و نشان و انگشتر الماس و تن‌پوش‌های متعدد را برای او به دنبال داشت، روابط اعتمادالسلطنه و شاه بسیار حسنه بود. اما در زمان‌های بعدی‌که اعتمادالسلطنه نتوانست موقعیت سیاسی خود را به دلایل مختلف بهتر کند، انتقادات او از شاه و اطرافیانش شروع شد به طوری که در اواخر عمر از الطاف شاه قطع امید کرد و همان طور که در صفحات پیشین به آن اشاره شد حتی تصمیم گرفت برای شاه چیزی ننویسد. اما در آخرین سال حیات اعتمادالسلطنه بار دیگر «***مراحم ملوکانه***» ناصرالدین‌شاه به اعتمادالسلطنه بیشتر شد و تصمیم گرفت که از زحمات ۴۵ ساله او تقدیر کند. در این رابطه در ربیع‌الثانی ۱۳۱۳ق طی دست‌خطی به امین‌السلطان از او خواست که نشان مرصع شیر و خورشید از درجه اول را

۱- امیری، مهراب. ***بازیگر انقلاب شرق، جمال‌الدین افغانی***، (بی‌جا، بی‌تا، ۱۳۴۵خ)، ص ۱۱۳.
۲- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۷۵۹.
۳- همان جا، ص ۱۴۰.
۴- همان جا، ص ۷۶۵.
۵- همان جا، ص ۱۰۲۷.
۶- همان جا، ص ۱۰۹۸.
۷- همان جا، ص ۱۰۸۵.

به اعتمادالسلطنه اعطا بکند.[۱] اگرچه توقیف کتاب‌های ***منطق‌الوحش*** و ***تاریخ فرانسه*** به دستور شاه و به تحریک مخالفین به بهانه مضر بودن مطالب آنها برای دولت خللی در این ***«عنایت ملوکانه»*** ایجاد کرد[۲] و نوشتن عریضه مفصل سابق‌الذکر را از طرف اعتمادالسلطنه به دنبال داشت، اما نهایتاً کار به جایی رسید که شاه مقدمات صدارت او را فراهم کرد و اگر اجل به او مهلت می‌داد شاید حوادث زندگانی او به شیوه‌ای که او آرزو داشت رقم می‌خورد.[۳]

پس از ناصرالدین شاه، صدراعظم مرد شمارهٔ ۲ قدرت در ایران به شمار می‌رفت و ناصرالدین شاه در مدت پنجاه سال پادشاهی خود، شش نفر را[۴] به صدارت برگزید. اعتمادالسلطنه اگرچه به علت صغر سن برخورد چندانی با سه صدراعظم اولی نداشته ولی با ترقی در به دست آوردن مناصب درباری ارتباط تنگاتنگی با سه صدراعظم آخری داشته و در نوشته‌های خود پیرامون آنها اظهار نظرهایی کرده است. نخستین فرد از صدور اخیرالذکر، میرزاحسین خان سپهسالار بوده است. اعتمادالسلطنه در آثار شخصی، خود همواره سپهسالار را مورد انتقاد قرار داده است. در کتاب ***خلسه*** از زبان خود سپهسالار در محاکمهٔ خیالی‌اش می‌نویسد:

۱- همان جا، ص ۱۱۸۲. متن این دست خط به شرح ذیل است:

«جناب صدراعظم چهل و پنج سال تمام است که محمدحسن خان اعتمادالسلطنه به نوکری و خدمت ما مشغول است. در این مدت متمادی چه در مأموریت‌های خارج از ایران و چه در داخله و نظامی و حکومتی و غیره و چه در خلوت همایونی، مترجمی مخصوص جز صداقت و راستی از او مشاهده نشده است. به علاوه کتبی که در این سی‌سال آخر تألیف و تصنیف و ترجمه نموده و روزنامه‌ها ایجاد کرده حسن تربیت ما را در مادهٔ خود ظاهر ساخته، لهذا محض بروز مراحم کاملهٔ خودمان دربارهٔ او در این موقع که سال چهل و پنج نوکری اوست علاوه بر امتیازات سابقه که در این مدت تحصیل کرده نشان شیرخورشید مرصع از درجهٔ اول به اعتمادالسلطنه اعطا فرمودیم. شهر ربیع‌الاول قوی‌ئیل ۱۳۱۳».

۲- در مورد این دو کتاب که از ترجمه‌های اعتمادالسلطنه هستند در بخش دیگر نوشتار سخن خواهیم گفت.

۳- ابراهیم صفائی علت اصلی دست نیافتن اعتمادالسلطنه را به منصب صدارت عظمی در واپسین سال‌های عمرش، نبودن استعداد ذاتی لازم در او برای تصدی این پست دانسته است اما به گمان ما و با توجه به آگاهی‌های سیاسی و تاریخی اعتمادالسلطنه از اوضاع ایران و جهان او بیش از دیگر درباریان لیاقت و استعداد لازم را برای تصدی منصب صدارت در دستگاه ناصری داشته است. برای اطلاع از نظر صفائی ر.ک: صفائی، ابراهیم، ***«اعتمادالسلطنه و خاطراتش، نظریه ناصرالدین شاه و علامهٔ قزوینی»***، نگین، سال سوم، شماره سی و سوم، (بهمن ماه ۱۳۴۶خ)، ص ۱۷.

۴- این شش نفر به ترتیب عبارت بوده از: میرزاتقی خان امیرکبیر، میرزاآقاخان نوری، میرزامحمدخان سپهسالار، میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی، میرزایوسف آشتیانی معروف به مستوفی‌الممالک و علی‌اصغرخان امین‌السلطان.

«تا عهد صدارت من دولت ایران مانند دختر بکری بود که دست اجنبی اصلاً به دامن چادر عصمت او نرسیده بود خواستم قواعد جدید را مجری دارم و کارها را به سبک و تربیت نوظهور تازه بپردازم. عیب کارم این بود که علم و اطلاع من عمقی نداشت... ظلمی که من به ناموس و ملت ایران کردم بنی‌امیه بر بنی‌هاشم نکرد».[۱]

اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطراتش نیز هیچ گاه نیش قلم خود را در انتقاد از سپهسالار برنتافته و او را ***«دیوانه»*** و ***«مغرور»***[۲] معرفی کرده و دشمنی او را با خود همواره گوشزد نموده است. او علت این دشمنی را چنین می‌نویسد:

«... اندرون پذیرفته شدم همان اطاق که پانزده سال قبل از طرف شاه مأمور بودم برای ابلاغ مطلب محرمانه که هنوز هم به احدی نگفته‌ام و عداوت سپهسالار مرحوم با من بیشتر سر همین فقره بود. اما حالا می‌نویسم، ایلچی فرانسه به تحریک مرحوم سپهسالار که آنوقت صدراعظم بود از وزیر خارجه به شاه شکایت نموده بود که او را معزول کند / و وزیر / وزارت خارجه خود میرزاحسین‌خان سپهسالار باشد. شاه مرا فرستاد خانه وزیر، همان کاغذ ایلچی فرانسه را که به خط فرانسه من ترجمه کردم داد بردم نشان وزیر بدهم و او را ملتفت کنم که خود را از شر میرزاحسین‌خان حفظ کند».[۳]

علت دیگر اختلاف اعتمادالسلطنه با سپهسالار به تجاوز سپهسالار به ملک پدری اعتمادالسلطنه برمی‌گردد که به دستور سپهسالار در آنجا مسجدی ساخته بودند.[۴] اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات در مورد این مسجد که به مسجد سپهسالار معروف شد چنین می‌نویسد:

«این مسجد سراپا غلط است. زمینش غصب و آبش غصب و پیش‌نمازش بی‌سواد و واعظش بی‌علم و بی‌صدا، پولی که به مصارف این مسجد رسیده همه

۱- اعتمادالسلطنه، ***خلسه***، ص ۴۸ و ۵۳.

۲- اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۱۴۱.

۳- همان جا، ص ۵۳۷.

۴- کتیرائی، محمود، ***«وجهه نظر اعتمادالسلطنه نسبت به سیاست روس و انگلیس»***، نگین، سال چهارم، شماره ۴۰، (سی و یکم شهریور ۱۳۴۱خ.) ص ۲۱.

از رشوه و تعارف».[۱]

به رغم این سخنان انتقادآمیز وقتی که اعتمادالسلطنه از مرگ سپهسالار در خراسان (در سال ۱۲۹۸ق) آگاه شد ***«زیاده از حد پریشان»*** گشته و در روزنامهٔ خاطراتش نوشت:

«راست است (که) سپهسالار مرحوم به من صدمهٔ زیاد زده بود (اما) بدو جهت راضی به مرگ او نبودم: اولاً به قاعده کلیه که هیچ ذی‌نفسی را بی‌نفس نمی‌خواهم دید... ثانیاً این شخص با جمیع صفات ذمیمه که داشت خیلی عاقل و دانا بود و (از) پولتیک و اصول فرنگ مطلع بود. اگر پادشاه او را بواسطه ترقیات زیاد دیوانه نکرده بود بهترین خدمتکار دولت می‌شد».[۲]

به دنبال عزل سپهسالار از صدارت میرزایوسف آشتیانی ملقب به مستوفی الممالک صدراعظم ایران شد. مستوفی الممالک تنها صدراعظم معاصر اعتمادالسلطنه است که از نیش قلم او در امان مانده است. ظاهراً علت این امر را باید در ترقیات اعتمادالسلطنه در زمان صدارت این شخص دانست که توانست در سلک وزاری دولت درآید، به همین دلیل هنگامی که مستوفی الممالک مریض شده بود او در ***روزنامهٔ خاطراتش*** نوشت: ***«خدا شفا بدهد که تنها آدم درست که ما داریم همین است و بس».***[۳] در ***خلسه*** که تقریباً تمامی صدور قاجاریه تا زمان اعتمادالسلطنه مورد محاکمه خیالی قرار گرفته‌اند محاکمه مستوفی‌الممالک با تعریف و تمجید از او و با صادر کردن حکمی مناسب به پایان رسیده است.[۴] اعتمادالسلطنه در صدرالتواریخ نیز اقدامات این صدراعظم را ستوده است.[۵]

پس از درگذشت مستوفی‌الممالک در سال ۱۳۰۳ق وظایف او به میرزاعلی اصغرخان امین‌السلطان واگذار شد. امین‌السلطان از کسانی بود که به هیچ وجه چشم دیدن اعتمادالسلطنه را ـ به ویژه در دههٔ آخر پادشاهی ناصرالدین‌شاه ـ نداشت و با وجود تملق‌هایی که اعتمادالسلطنه به او می‌کرد، وقعی به اعتمادالسلطنه نمی‌نهاد. به همین دلیل اعتمادالسلطنه

۱- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۱۹۹. مطابق نوشته خان ملک ساسانی در صفحات ۹۲ تا ۹۴ جلد اول ***سیاستگران دورهٔ قاجار***، زمین بهارستان را حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله از سردار ایروانی به مبلغ هشت هزار تومان خریداری کرد و در سال ۱۳۸۰ یک مرتبه سه دانگ و مرتبهٔ دیگر دو دانگ و نیم آن را نزد پاشاخان امین‌الملک گرو گذاشت. بعداز فوت حاجی‌علی خان در سال ۱۲۸۵ آنجا به دست ورثه افتاد و در سال ۱۲۸۹ پاشاخان قسمتی را که گرو گرفته بود، به میرزا حسین‌خان مشیرالدوله فروخت و او هر شش دانگ را تصرف کرده و در آنجا قصر بهارستان و مسجد سپهسالار را بنا کرد. عبدالعلی خان ادیب‌الملک و دیگر وراث به شاه شکایت کردند و تقاضای نیم‌دانگ زمین خود را کردند اما قضیه پی‌گیری نشد.

۲- همان جا، ص ۱۴۱-۱۴۰.

۳- همان جا، ص ۱۹۶.

۴- اعتمادالسلطنه، ***خلسه***، ص ۶۲.

۵- اعتمادالسلطنه، ***صدرالتواریخ***، ص ۲۳۰ الی ۲۸۵.

روزنامهٔ خاطراتش را پر از بدگوئی‌ها نسبت به امین‌السطان کرده است و او را ***«وزیر جاهل»***[۱] و ***«دستور بدگوهر»***[۲] نامیده و صدمات وارده به خود را از طرف امین‌السلطان بالاتر از صدمات ***«ابن زیاد»*** به ***«امام حسین»***[۳] دانسته است.

اوج نفرت و نارضایتی اعتمادالسلطنه از امین‌السلطان را می‌توان در کتاب ***خلسه*** جستجو کرد. اعتمادالسلطنه در این نوشتارش تمام عقده‌های درونی‌اش را نسبت به امین‌السلطان خالی کرده است، به گونه‌ای که در محاکمه خیالی او توسط آقامحمدخان قاجار از زبان خان قاجار می‌گوید:

کیست که گلشن ما را گلخن ساخت و اخلاف ما را به این روزگار انداخت و کارها را تباه ساخت و مملکت را نکبت و ثروت را عسرت و صبح را شام و صفاء را خلام کرد؟ و صدایی از پشت پرده می‌گوید آن را که تو می‌جوئی و می‌گوئی آن کسی است که روی صندلی یازدهمین (منظور از یازدهمین صدراعظم قاجاریه) نشسته است که امین‌السلطان باشد.[۴] در ادامهٔ این محاکمهٔ خیالی اعتمادالسلطنه از زبان آقامحمدخان می‌نویسد:

«ای ضعیف العقل نحیف الرای، ای تندخوی بی‌پروا، ای سرمنشاء ندامت و سرمایهٔ فسوس تو چه بلا بودی که به جان دولت و مملکت و جانشینان من افتادی... دودمان و خانمان مرا به باد فنا دادی...».[۵]

بررسی دقیق کتاب ***خلسه*** نشان می‌دهد که همه ۵۵ صفحه‌ای که در مورد صدور ۱۰ گانه قاجار تا آن روزگار نوشته شده، در واقع مقدمه‌ای برای متن ۶۶ صفحه‌ای ***«استنطاق میرزاعلی اصغرخان امین‌السلطان»*** بوده است. اعتمادالسلطنه در این کتاب زندگی و فعالیت‌های امین‌السلطان را، آنگونه که خود می‌دیده، نوشته و ***«خیانتهای»*** او یک به یک و از زبان خودش شرح داده است. آنچه که در مورد نظرات اعتمادالسلطنه نسبت به امین‌السلطان با توجه به محتوای دو کتاب ***خلسه*** و روزنامهٔ ***خاطرات اعتمادالسلطنه*** گفته شد در واقع یک روی سکه است چرا که اعتمادالسلطنه برخلاف این دو کتاب که در خفا نوشته شده بود و در زمان خودش به چاپ نرساند در دیگر آثار رسمی خود همانند ***صدر التواریخ*** و ***التدوین فی احوال جبال الشروین*** و ***المآثر و الآثار*** امین‌السلطان را بسیار تملق نموده است. در ***صدرالتواریخ*** او را ***«کرامت ظهور، مکرمت دستور، عمید اکرم را دو صاحب اجل کافی»***[۶] نامیده و انگیزه نوشتن کتاب خود را ***«به این قصد و نیت که خلوص خدمت خود را به محضر وزارت عظمی اجلهاالله***

۱- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۷۹۴.

۲- همان جا، ص ۸۹۱.

۳- همان جا، ص ۱۰۲۲.

۴- اعتمادالسلطنه، ***خلسه***، ص ۶۳ و ۶۴.

۵- همان جا، ص ۶۴.

۶- اعتمادالسلطنه، ***صدرالتواریخ***، ص ۹.

تعالی باز نماید و صدق ارادت و پاکی عقیدت خویش را به ملازمان آن حوزهٔ سنیه مبرهن سازد»[۱] بیان کرده و سپس کتاب خود را به امین‌السلطان تقدیم نموده است. او در جای دیگر یعنی کتاب ***التدوین فی احوال جبال شروین*** نیز انگیزه خود را از تدوین کتاب خدمت به امین‌السلطان ذکر نموده و می‌نویسد چون در جریان سفر به سوادکوه و فیروزکوه امین‌السلطان ***«فرمود»*** سوادکوه در حکم خانه من است بر خود لازم دیدم که:

«از طرازندگان این عمارت و نظارگان این بهجت و حضارت باشم، تاریخ و جغرافیای آن را نویسم و حالا که نام اشرف عالی [یعنی امین‌السلطان] پرتوافکن این ساحت است آن را به درستی نامی نمایم».[۲]

اعتمادالسلطنه در این کتاب از مردم سوادکوه که امین‌السلطان منسوب به آنان است تعریف زیاد نموده و افتخارات تاریخی آنان را برمی‌شمرد و این در حالی است که در روزنامه خاطراتش همه سوادکوهی‌ها را ***«خر»*** معرفی می‌کند.[۳] در ***المآثروالآثار*** نیز او را دانشمند و ***«یگانهٔ ادوار و فرزانهٔ روزگار در کسب هنر و دانش»*** نامیده و عهد او را عهد سعدبن ابی‌بکر دانسته و در انشاء او را کسی معرفی کرده که ***«خاتم خاتمی را از ابن عمیدر بوده و طریقهٔ عبدالمجید تجدید نموده»*** است. هم چنین او را در تمام علوم ***«میزان»*** و در فن کلام و اصول عقاید و ریاضیات و... از ***«اجلهٔ افاضل»*** بر شمرده است.[۴] بررسی و مقایسه نظرات اعتمادالسلطنه در آثار برشمرده در صفحه پیش ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که اعتمادالسلطنه در روزگار حیات خود از کسی بیشتر از امین‌السلطان متنفر نبوده است و در عین حال به علت موقعیت مستحکم امین‌السلطان در دستگاه ناصری بالاجبار تملق‌های فراوانی نسبت به او کرده است.

اعتمادالسلطنه با دیگر مردان سیاسی درباری و غیردرباری عصر خود نیز چندان روابط صمیمانه‌ای نداشته است. روابط او با میرزاملکم خان وسیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی در چهارچوب روابط این دو تن با شاه قرار داشته است. بدین معنا که هرگاه روابط شاه با این دو حسنه بود، اعتمادالسلطنه نیز با آنها گرم گرفته و در آثار خود آنها را مورد تمجید قرار می‌داد و هرگاه رابطه شاه با آنها شکراب می‌شد، اعتمادالسلطنه نیز بدگوئی از آنها را شروع می‌کرد. مثلاً در روزنامه خاطرات در مورد ملکم‌خان نوشته است:

۱- همان جا، همان صفحه.

۲- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، ***التدوین فی‌احوال جبال‌الشروین***، (تهران، دارالمطبعه، ۱۳۱۰)، ص ۳.

۳- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۱۰۹۸.

۴- اعتمادالسلطنه، ***چهل سال تاریخ ایران***، ج اول، ص ۲۶۱ و ۲۶۰.

«خلاصه این که این معلم و مرشد من قدری دیوانه است. خودخواهی را به ملت‌پرستی ترجیح داده است».[۱]

و یا در زمانی که ملکم‌خان از وزیر مختاری ایران در انگلیس عزل شد و امین‌السلطان از این بابت به اعتمادالسلطنه تعزیت گفت، او در خاطراتش این گونه به امین‌السلطان پاسخ می‌دهد:

«اگرچه میرزاملکم‌خان استاد من بود و بدواً تحصیل فرانسه را پیش او نمودم لیکن مدت‌ها بود که من از پولتیک او اعتذار جسته بودم و اعتنا به او نداشتم اما از آن جایی که مرد قابلی و فاضلی است و در اطلاع و بصیرت مثل و مانند ندارد تعزیت وزیر اعظم باید به تمام ایران باشد نه به من».[۲]

در خاطره‌ای دیگر نیز می‌نویسد:

«امین‌الدوله به جهت نوشتجات ملکم که از لندن فرستاده بود احضار شد، امین‌السلطان خلوت کردند، مزخرفات آن پدرسوختهٔ خائن دولت و ملت یعنی میرزاملکم خان را که سالی بیست هزار تومان از ایران می‌گیرد خواندند».[۳]

در خلسه نیز ضمن این که ملکم خان را در زمرهٔ ***«سفهاء و بلهاء»*** معرفی می‌کند او را ***«احمق»*** و ***«منفعت‌طلب»*** و ***«حقه باز و نادان»*** می‌شمرد که جز ***«شارلتانی و ادعا»*** هیچ نداشته است.[۴]

در مورد روابط اعتمادالسلطنه با سیدجمال‌الدین نیز باید گفت که اعتمادالسلطنه از آن جایی که با سیاست‌های انگلیس در ایران، به ویژه حمایت آنان از امین‌السلطان، مخالف بود و سیدجمال‌الدین را نیز یک شخصیت ضدانگلیسی یافته بود نخست با سیدجمال‌الدین همراه بود و در این راستا و با توجه به این که روزنامه‌های خارجی را برای شاه ترجمه می‌کرد، روزنامهٔ ***عروةالوثقی*** را که چاپ پاریس بود به همراه ترجمه‌های آن که سراسرش در مذمت دولت و ملت انگلیس بود به حضور شاه می‌برد. محمدحسن‌خان که مایل به سیاست روس‌ها بود میل داشت که سیدجمال را به ایران دعوت کند.[۵] عباس میرزا ملک آرا در یادداشت‌های خود در این باره چنین می‌نویسد:

«... محمدحسن خان ملقب به اعتمادالسلطنه پسر حاجی علی خان که وزیر انطباعات است نوشتن روزنامه ایران و تاریخ ایران به عهده اوست به

۱- اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۱۹۳.

۲- همان جا، ص ۷۷.

۳- همان جا، ص ۳۴۲.

۴- اعتمادالسلطنه، ***خلسه***، صفحات ۹ و ۱۸ و ۴۸.

۵- امین‌الدوله، پیشین، ص ۱۲۰.

حضور شاه عرض کرده بود که وجود سیدجمال‌الدین به جهت نوشتن روزنامه و تاریخ ضروری است و به اذن شاه تلگرافی به عدن که سید در آن موقع در نجد نزد ابن‌رشید بوده کرده حسب الامر شاه سیدمذکور را به طهران دعوت نمود.» [۱]

سیدجمال‌الدین که این دعوت را فرصت مناسبی برای انتشار افکار خود در تهران می‌دید دعوت را پذیرفت و به تهران آمد. اعتمادالسلطنه در مورد ملاقات خود با سید و شخصیت او چنین می‌نویسد:

«صبح خانهٔ حاجی محمدحسین امین دارالضرب... دیدن سیدجمال‌الدین رفتم، این شخص از بوشهر به گفتهٔ من آمده است و خیلی مرد با علم معتبری است، دو سه زبان می‌داند، در نوشتن عربی اول شخص است... و هرچند خواستم سیدجمال‌الدین را خانه بیاورم و منزل بدهم راضی نشد.» [۲]

سیدجمال‌الدین در سفر اول تهران بازدید اعتمادالسلطنه را پس داد و به خانه او رفت و یک بار نیز سیدجمال به همراهی اعتمادالسلطنه به حضور شاه رسید. اعتمادالسلطنه از ترس این که مبادا شاه کار روزنامه‌ها را به سیدجمال واگذارد با وجود دوستی ظاهری، در باطن با او دشمنی می‌کرد[۳] و تنها وقتی که سیدجمال‌الدین ایران را ترک گفت دغدغه خاطر او از این بابت پایان یافت.[۴] اعتمادالسلطنه از آن جا که امید داشت سیدجمال‌الدین را علیه

۱- عباس میرزاملک آرا، پیشین، ص ۱۷۰.

۲- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۵۳۴. مرحوم محیط طباطبائی در کتاب ***نقش سیدجمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین*** می‌نویسد با آن که سیدجمال‌الدین به دعوت اعتمادالسلطنه از بوشهر به تهران آمده بود اما امین‌السلطان برای جلوگیری از ایجاد صمیمیت بین سید و اعتمادالسلطنه حاجی محمدحسن امین‌الضرب را وادار کرد که میزبان و میهماندار سیدجمال‌الدین باشد وبدین ترتیب سید را از چنگ اعتمادالسلطنه رقیب خود درآورد و زیر نظر یکی از دوستان صمیمی خود قرار داد.

جهت اطلاع بیشتر ر.ک: محیط طباطبایی، محمد. ***نقش سیدجمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین***، مقدمه و ملحقات از سیدهادی خسروشاهی، (قم، دارالتبلیغ اسلامی، تاریخ مقدمه ۱۳۵۰خ)، ص ۱۴۰.

۳- امین‌الدوله، پیشین، ص ۱۲۹.

۴- اعتمادالسلطنه در ص ۷۷ روزنامهٔ خاطراتش می‌نویسد:

«در وقت ناهار که روزنامه عرض می‌کردم جهت خلع «ان پدرو» دوم امپراطور برزیل را از سلطنت می‌خواندم که بیشتر بواسطهٔ آزادی بود که از دو سال قبل تاکنون به روزنامه‌های مملکت خود داده بود چشم وگوش اهالی را باز کرده بود. شاه بی‌مقدمه فرمودند چرا مدتی است که روزنامهٔ اطلاع برای من نمی‌آورید. معلوم شد که این فقره اثری کرده است و به خلاف میل وزیر اعظم شاه آزادی به روزنامه‌های خود نمی‌دهد و سیدجمال‌الدین را مدیر روزنامه نخواهند فرمود».

امین‌السلطان تحریک کند، ارتباط خود را با سید قطع نکرد و در جریان سفر سوم ناصرالدین شاه به فرنگ که او نیز ***«ملتزم رکاب»*** بود در پطرزبورگ با سیدجمال‌الدین ملاقات نمود. اما برخلاف انتظار او، سیدجمال‌الدین با امین‌السلطان گرم گرفت و قرار شد که سید یک بار دیگر نیز به تهران بیاید. اعتمادالسلطنه در این هنگام که اوضاع را بر وفق مراد نمی‌دید در روزنامهٔ خاطراتش این گونه نالید:

«از وقایعات تازه اینکه اولاً سیدجمال‌الدین را امین‌السلطان محض تملق روسها به تهران خواهد آورد. شاه را هم راضی کرده است. باشد تا وجود این شخص اسباب فتنه بزرگی در ایران بشود که هیچ فایده به حال دولت و ملت نداشته باشد».[1]

پس از اینکه سیدجمال‌الدین دومین سفرش را به تهران انجام داد اعتمادالسلطنه چندبار با او در تهران و در حضرت عبدالعظیم ملاقات نمود و تلاش کرد که او را بر ضد امین‌السلطان تحریک کند و وقتی که دستور اخراج سیدجمال‌الدین از ایران صادر شد آن را برای دولت ***«ننگ بزرگی»*** معرفی کرد و اما وقتی که کیف سیدجمال‌الدین را که حاوی برخی از نامه‌های دولت‌مردان بود، به حضور شاه بردند، اعتمادالسلطنه از این که با سیدجمال‌الدین ***«خصوصیت کامل»*** نداشته خدا را شکر کرد و نوشت:

«شکر خدا که من ابداً به این شخص کاغذ ننوشته بودم. به این جهت خوشحالم که خصوصیت کامل نداشتم».[2]

پس از آن که سیدجمال‌الدین از ایران اخراج شد خود را به لندن رسانید و در روزنامه‌ها و مجامع آن شهر انتقادات تندی از اوضاع و روزگار تهران به عمل آورد. در تهران اعتمادالسلطنه تلاش می‌کرد که ترجمهٔ مقالات و نامه‌های عربی او را به نظر شاه برساند و

۱- همان جا، ص ۷۵۳.

۲- همان جا، ص ۸۳۵. اعتمادالسلطنه در ص ۱۱۶ ***خلسه*** درباره ملاقات و صحبت خود با سیدجمال‌الدین در شاه عبدالعظیم، این ملاقات را ***«برحسب اتفاق»*** نوشته و از تلاش‌های خود برای محترمانه اخراج کردن سید از ایران سخن گفته است. مطابق نوشته‌هایش در این کتاب او تلاش می‌کرده تا از شاه ***«دست‌خط التفاتی»*** و یا انگشتر، عبا، عصا و یا انفیه‌دانی برای سیدجمال بگیرد و از شاه خواهش بکند که بگذارد سیدجمال‌الدین همان طور که محترمانه آمده است از ایران برود اما وقتی آن را به شاه می‌گوید، شاه با تحریکات امین‌السلطان با این خواهش مخالفت کرده و در نامه‌ای به او (اعتمادالسلطنه) می‌نویسد که: ***«این فضولی‌ها شما را نیامده است»***. در ادامه این مبحث آمده است وقتی که سید را ***«جبراً و قهراً»*** از ایران اخراج کردند امین‌السلطان به این امید که در کیف او نامه‌های نوشته شده از طرف اعتمادالسلطنه وجود دارد و می‌تواند خیانت اعتمادالسلطنه را به اثبات برساند، دستور ضبط کیف سید را صادر کرد اما برخلاف تصور او نامه‌ای در این رابطه در کیف وجود نداشت.

چنین تصور می‌کرد که از این طریق اعتماد شاه به امین‌السلطان سلب یا لااقل سست خواهد شد.[۱] سیدجمال‌الدین در آغاز کار هدف اعتمادالسلطنه را از جلب دوستی با خود نمی‌دانست و به قول ادوارد براون او را با نظر شیوائی می‌نگریست.[۲] حتی در نامه‌ای که به میرزای شیرازی نوشت و او را به صدور حکم تحریم تنباکو تشویق کرد و در آن نامه رفتار زشت دولت ایران را نسبت به ***«پیشوایان ملت»*** متذکر شد، از اعتمادالسلطنه هم با عنوان ***«فاضل قانونگذار»*** یاد نمود و این گونه نوشت:

«... همچنین از کتک و حبس و کشتار پیشوایان ملت آگاه خواهی شد... و از جمله آنها فاضل ارجمند حاجی سیاح و میرزافروغی و میرزامحمد علی‌خان و فاضل قانونگذار اعتمادالسلطنه می‌باشد».[۳]

سیدجمال‌الدین رونوشت این نامه را برای اعتمادالسلطنه نیز به تهران فرستاد و در پشت نامه اعتمادالسلطنه را چنین خطاب کرد: ***«جناب جلالت مآب الشهید***[۴] ***اعتمادالسلطنه».***[۵] اعتمادالسلطنه نیز این نامه را که پسر امین‌الدوله از عربی به فرانسه ترجمه کرده و به شاه داده بود با ***«کراهت خاطر»*** برای شاه خواند.[۶]

مکاتبات سیدجمال‌الدین با اعتمادالسلطنه حتی تا ماههای آخر حیات اعتمادالسلطنه ادامه داشته است. تاج‌السلطنه در خاطرات خود دراین مورد می‌نویسد:

«زمانی که میرزارضای کرمانی با دستورالعمل قتل ناصرالدین شاه از طرف سیدجمال افغانی به تهران آمد کاغذی هم از سید مزبور به صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) داشته. اما صنیع‌الدوله از ترس اینکه مبادا کاغذی که به او داده کشف بشود این مرد را به حضرت عبدالعظیم می‌فرستد و می‌گوید در آنجا باشید تا من به شما دستورالعمل بدهم. صنیع‌الدوله کاغذ سید را.... به صدراعظم داده و او هم برای خیال ثانیه‌ای خود وسیله از این بهتر پیدا نمی‌کند و این مرد را اغوا می‌کند که پدرم را بکشد».[۷]

واقعیت این است که سیدجمال‌الدین و اعتمادالسلطنه هم دیگر را خوب شناخته بودند و می‌دانستند که به لحاظ فکری هیچ هم سازگری واقعی بین آنان وجود ندارد. با این وجود هر

۱- محیط طباطبائی، ***تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران***، ص ۷۳.

۲- براون، ***انقلاب ایران***، ص ۳۹۹.

۳- برای آگاهی از اصل نامه ر.ک: تیموری، ***تحریم تنباکو***، ص ۵۷.

۴- احتمالاً الشهیر بوده است.

۵- اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۸۹۵.

۶- همان جا، ص ۹۲۷.

۷- تاج‌السلطنه، پیشین، ص ۵۸.

کدام از این دو تن می‌خواستند از دیگری برای رسیدن به مقاصد سیاسی خود استفاده کنند. اعتمادالسلطنه همان طور که اشاره شد می‌خواست با تحریک سیدجمال برعلیه امین‌السلطان موقعیت رقیبش و حامی او انگلستان را نزد شاه تضعیف کند و سیدجمال هم با وجودی که از ناخالصی اعتمادالسلطنه نسبت به خود آگاه بود برای کمک گرفتن از اعتمادالسلطنه در پیشرفت مقاصدش هیچ گاه او را مانند دیگر درباریان ناصرالدین شاه آشکارا به باد انتقاد نگرفت و فقط میرزارضای کرمانی بود که در استنطاق خود پس از قتل ناصرالدین شاه نظر واقعی سیدجمال‌الدین را نسبت به اعتمادالسلطنه ابراز داشت. وقتی از میرزارضا سوال شد که در روز سیزده عید (همان روزی که اعتمادالسلطنه درگذشت) اعتمادالسلطنه را در حضرت عبدالعظیم ملاقات کردی یاخیر؟ جواب داد بلی با شمس‌العلماء او را دیدم ولی حرف نزدم. او آدم مزوری بود به سید خیلی اظهار ارادت می‌کرد ولی سید می‌گفت او آدم بدذاتی است از او نباید ایمن بود.[1]

در مورد روابط اعتمادالسلطنه با دیگر مردان سیاسی عصر ناصری نیز با توجه به مندرجات روزنامه خاطرات باید گفت که او با بیشتر اینان میانه خوبی نداشته است و از آن میان به افرادی مثل کامران میرزانایب‌السلطنه، مسعود میرزا ظل‌السلطان، مظفرالدین میرزای ولیعهد، ملیجک اول و دوم (و به قول خودش ملاجکه)، حاجی محمدحسن امین‌الضرب اشاره کرد که جملگی آنان بالاخص ملاجکه از انتقادات او در روزنامهٔ خاطرات در امان نمانده‌اند. اعتمادالسلطنه نه تنها با مردان سیاسی ناسازگار بود، بلکه این ناسازگاری اشخاصی همچون ملک‌الاطباء، عمادالاطباء (بکمز)، طلوزان و فوریه را نیز که در زمرهٔ اطبای دستگاه ناصری بودند دربرمی‌گرفت. از معدود سیاسیونی که از نیش قلم اعتمادالسلطنه تا اندازه‌ای در امان مانده‌اند می‌توان به میرزایحیی‌خان مشیرالدوله وزیر خارجه و میرزاعلی‌خان امین‌الدوله وزیر پست اشاره کرد. اعتمادالسلطنه تلاش می‌کرد تا از امین‌الدوله بعنوان یک عامل موازنه قدرت در مقابل امین‌السلطان استفاده کند. در همین رابطه بود که او را بهتر از بیزمارک (بیسمارک) صدر اعظم آلمان معرفی می‌کرد و قابلیت‌های او را برای تصدی صدرات اعلام

۱- نوری مسعود، ***میرزارضای کرمانی***، (بی‌جا، انتشارات نور، ۱۳۶۱خ)، ص ۸۴. اعتمادالسلطنه نیز علاوه بر روزنامه خاطراتش در ص ۱۸ ***خلسه*** نیز نفرت باطنی خود را از سیدجمال‌الدین ابراز داشته و او را نیز در کنار ملکم‌خان در ردیف ***«سفهاء و بلهاء»*** دانسته و ***«احمق»*** معرفی نموده است:

«این احمق‌ها ملکم‌خان و سیدجمال‌الدین که خود را اعقل ناس می‌دانند ذره‌ای شعور ندارند... خلاصه چون ملکم و سیدجمال‌الدین از نادانی و اغراض نفسانی بعضی حرفها به میان آورده پاره‌ای از بی‌خبران را گمراه کرده و حال آنکه جز خیال ریاست و جلب منفعت قصدی ندارند و باقی مقاصد را هیچ می‌شمارند.»

می‌نمود.[۱] در ***خلسه*** نیز امین‌الدوله را مردی ***«دانا و ماهر و متبحر در کلیه امور از داخله و خارجه، پلتیک.... بینا و بصیر، نافذ و خبیر»*** معرفی نموده و ***«خطش را چون جناح طاووس و فضلش را زیاده از قابوس»*** دانسته و می‌نویسد اگر در او دو صفت نبود حالا به ***«استحقاق»*** صدرات می‌کرد. یکی اینکه می‌خواهد حق وزارت را به جای آورد یعنی تصدیق بلاتصور نکند و تملق بی‌معنی نگوید و هر نقض و خلافی در کار دولت بیند فی‌الفور اظهار نماید و دیگر اصالت ذاتی و نجابت فطری اوست که مانع پیشرفتش می‌شود. چون فحش نمی‌دهد، وقاحت نمی‌کند، بی‌ادب نیست و فرسنگ‌ها از طمع دور است، لذا در این مملکت به حقوق خود نایل نمی‌شود.[۲] اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات نیز از امین‌الدوله اینگونه یاد می‌کند.

«... واقعاً این شخص محترم امین‌الدوله در این مدت سی‌وچندسالی که با من کمال رفاقت را دارد و همیشه به قدر مقدور آنچه را از دستم برمی‌آمده به او خدمت کرده‌ام، به قدر ذره‌ای از خودش خیر ندیدم که سهل است، همیشه اذیت و صدمه چه از خود او مستقیماً و چه بواسطه، به من رسیده است. چنانچه ده سالی تمام صدراعظم حالیه ایران امین‌السلطان محض دوستی من با او صدماتی به من زد که ابن زیاد به امام حسین نزده بود.»[۳]

کتیرائی در مورد روابط امین‌الدوله با اعتمادالسلطنه می‌نویسد اگرچه امین‌الدوله در برون با اعتمادالسلطنه دوستی می‌نمود اما در درون با او یکدل نبود. علت این امر نیز در این بوده که امین‌الدوله از هواداران سیاست انگلیس و اعتمادالسلطنه از هواداران سفارت روس بوده‌اند.[۴]

۲- اعتمادالسلطنه و حادثه تنباکو

مطابق نوشته ابراهیم تیموری در کتاب ***تحریم تنباکو*** نخستین کسی که به فکر انحصار توتون و تنباکو در ایران افتاد محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه بود که در ماه جمادی‌الاخر ۱۳۰۳ق به دستیاری شیخ مهدی شمس‌العلماء قزوینی عبدالرب‌آبادی و عارف افندی عثمانی مترجم رسمی دولت ایران و دوسه نفر دیگر رساله‌ای درباب انحصار دخانیات ایران و

۱- افضل‌الملک، غلامحسین، ***افضل التواریخ***، به کوشش منصورهٔ اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱خ)،ص ۲۲۷. افضل‌الملک که از همکاران اعتمادالسلطنه در انجام کارهای فرهنگی بوده است در این مورد می‌نویسد:

«از اعتمادالسلطنه پرسیدم که امین‌الدوله را شما کاملتر می‌دانید یا بیزمارک (بیسماک) صدراعظم آلمان را؟ اعتمادالسلطنه گفت: در ایران اگر کار رجوع شود، امین‌الدوله بهتر از بیزمارک است».

۲- اعتمادالسلطنه، ***خلسه***، ص ۷۷-۷۶.

۳- اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۱۰۲۲.

۴- کتیرائی، پیشین، ص ۳۰.

مقررات مربوط به آن نوشتند و مقاله‌ای محققانه تحت عنوان ***«کلید استطاعت»*** راجع به فواید این کار و سوابق تاریخی پیدایش توتون و تنباکو به آن افزودند.[۱] امین‌الدوله نیز در خاطرات خود در این مورد می‌نویسد:

«محمدحسن اعتمادالسلطنه مجموعه‌ای از مرسولات معموله هر دولت و مملکت بر تنباکو و دخانیات ترجمه و چاپ نموده چندین نسخه به حضور شاه آورد که به وزرا و ارکان شوری تقسیم شود... اعتمادالسلطنه (در این رابطه) مورد تحسین ملوکانه و مخلع شد وگویا به سمت مستشاری در دایرهٔ امین‌السلطان راه یافت».[۲]

خود اعتمادالسلطنه نوشتن این کتابچه را به امر شاه می‌داند و می‌نویسد:

«به فرمایش شاه در انحصار تنباکو به دولت که الحال در تمام دنیا معمول است وکرورها مدخل می‌کند برای شاه کتابچه‌ای نوشتم».[۳]

هدف اعتمادالسلطنه از نوشتن این کتابچه یافتن راهی برای افزایش درآمد شاه بوده است و در این رابطه نیز می‌نویسد:

«کتابچهٔ انحصار توتون و تنباکو راکه چندیست با زحمت زیاد نوشتم و هفت کرور به مالیات علاوه نمود به شاه تقدیم کردم و عرض کردم هفت کرور خدمت خانه‌زاد است پیشکش به دولت».[۴]

با وجود این که ناصرالدین شاه از این کتابچه تمجید فراوان و از اجرای آن استقبال کرد و اقداماتی چند در این رابطه انجام داد ولی این پیشنهاد عملی نشد تا این که در جریان سفر سوم ناصرالدین شاه به فرنگ در سال ۱۳۰۶ این امتیاز به ماژور جرالدتالبوت از مشاورین و نزدیکان لردسالیسبوری، نخست وزیر انگلستان واگذار شد. انگلیسی‌ها در این سفر به قصد دریافت امتیازات سودآور، در پذیرایی از شاه و همراهان او از جمله امین‌السلطان و اعتمادالسلطنه سنگ تمام گذاشتند.

آنها در این راستا به امین‌السلطان نشان ***«حمام»*** ـ از بزرگترین نشانهای انگلیسی ـ و به اعتمادالسلطه نشان درجه دوم ***«سنت ژرژ»*** را دادند.[۵] در این سفر بود که تالبوت پیشنهاد دریافت امتیاز انحصار توتون و تنباکوی ایران را از شاه مطرح نمود. هنگامی که در شهر ***«برایتن»*** تالبوت یک هفته در کنار اعتمادالسلطنه بود، از او دربارهٔ توتون و تنباکوی ایران و

۱- تیموری، پیشین، ص ۱۲-۱۱. هم چنین متن خلاصه شده کتابچه در صفحات ۱۲ الی ۳۲ همین کتاب آورده شده است.

۲- امین‌الدوله، پیشین، ص ۱۱۳.

۳- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۴۶۱.

۴- همان جا، ص ۴۷۸.

۵- تیموری، پیشین، ص ۲۴.

چگونگی انحصار آن در ایران تحقیقاتی کرد و اعتمادالسلطنه هم که در این زمینه مطلع بود اطلاعات پرارزشی را در اختیار او گذاشت. تالبوت پس از آگاهی از فواید این امتیاز از اعتمادالسلطنه پرسیده بود چگونه می‌توانیم امتیاز انحصار آن را به دست بیاوریم؟ اعتمادالسلطنه با خنده معنی‌داری پاسخ داده بود: امین‌السلطان و بعد از آن تالبوت با توجه به طبع هوسباز شاه و طمع وزیر جاه‌طلبش طی نقشه‌ای ماهرانه وارد مذاکره با آنها شده و قول دادن این امتیاز را از آنها گرفته بود.[1] پس از بازگشت شاه و همراهانش از فرنگ تالبوت با تأسیس شرکت راهی ایران شده و امتیاز نامهٔ انحصار توتون و تنباکو را به تصویب و امضای ناصرالدین‌شاه رساند. این امتیاز که دارای شرایط سهل و آسانی بود و تمامی بندهای آن به نفع طرف انگلیسی تنظیم شده بود[2] به هیچ‌وجه با کتابچهٔ اخیرالذکر اعتمادالسلطنه همخوانی نداشت و لذا انتقاداتی را در داخل و خارج ایران برآن وارد نمودند. از جمله منتقدین این امتیاز یکی عارف افندی از دستیاران اصلی اعتمادالسلطنه در تنظیم کتابچهٔ ***«کلید استطاعت»*** بود. او در اعتراض به این قانون نوشت:

«قانون اعتمادالسلطنه قانونی است که انضباط امور انحصاریه دخانیات در او ملاحظه نموده شده و در قانون کمپانی جز منافع شخصیه و راههای اختلاس مالیات دولت هیچ چیزی به نظر آورده نشده و در جمیع زمان ناقد حاضر است که تمام معایب قانون کمپانی و محاسن قانون اعتمادالسلطنه را مقابل یکدیگر نهاده موقع تدقیق و تصدیق ارباب بصیرت و دقت قرار دهد...».[3]

به هر حال پس از امضای امتیازنامه توسط شاه، انگلیسی‌ها مشغول کار شدند و از طرف دولت ایران نیز در پاسخ به انتقادات داخلی و خارجی، به دستور ناصرالدین شاه و توسط اعتمادالسطنه اعلانی تهیه و چاپ و برای اطلاع مردم به شهرها و نقاط مختلف مملکت ارسال

۱- افراسیابی، پیشین، ص ۶-۳۳۵. اعتمادالسلطنه با این که در ***روزنامه خاطرات*** به ملاقات‌هایش با تالبوت اشاره می‌کند اما در مورد موضوع سخنان خود با او چیزی نمی‌نویسد و در ***خلسه*** نیز از زبان امین‌السلطان در مورد اطلاعاتی که در این باره در اختیار تالبوت قرار داده می‌نویسد:

«اعتمادالسلطنه از منظور و مقصود تالبوت بی‌خبر بود و لذا در اثنای صحبت فواید این کار را به او باز نمود».

به نقل از ***خلسه*** (چاپ کتیرائی)، ص ۱۱۲.

۲- برای اطلاع از متن کامل این قرارداد ر.ک: تیموری، پیشین، ص ۲۹ الی ۳۲.

۳- همان جا، ص ۳۲.

کردند.[۱] با شروع به کار کمپانی موج مخالفت مردم با این قرارداد آغاز شد. اعتمادالسلطنه سیر این مخالفت‌ها را در روزنامهٔ خاطراتش به خوبی منعکس کرده است. هنگامی که کار اعتراضات به این امتیازنامه بالاگرفت جمعی مردم از تنباکوفروش و غیره به توسط امین‌الدوله ***«عریضه‌ای»*** به شاه نوشته و اعلام کردند که کمپانی تنباکو به ما ضرر وارد می‌آورد و ما مجبوریم زیر بیرق روس بست بنشینیم. ناصرالدین شاه از وزاری خود از جمله اعتمادالسلطنه خواست که بروند و نظری به صورت امتیازنامه انداخته و نتیجه‌ای بگیرند. او در این مورد به آنان گفت:

«پارسال که این امتیاز تنباکو داده شد اعتمادالسلطنه نبود حالا بروید با هم بنشینید، صورت امتیازنامه را دوباره بخوانید».[۲]

در این مجلس اعتمادالسلطنه امتیازنامه را از امین‌السلطان گرفت و خواند و با این که آن را دارای ایراداتی چند یافت ولی از ترس امین‌السلطان جرأت اظهارنظر پیدا نکرد و در این باره نوشت که:

«امتیازنامه را امین‌السلطان به من داد و من خواندم. اگرچه ممکن بود بعضی ایرادها بگیرم اما مسئله بانک پیرارسال که هنوز هم صدمهٔ او را از امین‌السلطان فراموش نکردم، سراپا تصدیق کردم بلکه اغراق هم گفتم».[۳]

پس از این جلسه شاه وزراء را احضار و نظرات آنها را جویا شد. اعتمادالسلطنه در این جلسه به صراحت مخالفت خود را با لغو این امتیازنامه اعلام کرد وی در این رابطه در خاطراتش نوشت:

«من [به شاه] عرض کردم سلطنت مستقله [منظور حکومت استبداری] همین که شخص از یک راه و مسئله حرف رعیت را شنید دیگر نمی‌تواند جلو بگیرد. اگر این امتیازنامه سراپا غلط بود چون به امضای همایون رسیده و به مهر وزراء چه می‌توان گفت. جز اینکه باید گفت ما این قدر جاهل و نادان بودیم که ندانستیم چه کاغذ مهر کردیم و بایستی قریب دویست هزار تومان خسارت به این مردکه (تالبوت) داد در تمام بلاد فرنگ بی‌قول و اعتبار مشهور شد. پس نتیجهٔ این سه سفر فرنگ و بودن این ایلچی‌های دربار برای چه است که هنوز بواسطهٔ غرض شخصی جمعی رسوا شدیم. امین‌السلطان از این نطق من بسیار خوشش آمد با سروچشم اظهار و امتنان کرد».[۴]

۱- تیموری، پیشین، ص ۳۹. نیز برای اطلاع از متن اعلانیه ر.ک: صفحات ۴۰و ۲۹ همین کتاب و ص ۸۴۰ ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***.

۲- همان جا، ص ۸۴۱.

۳- همان جا، همان صفحه.

۴- همان جا، همان صفحه

پس از این جلسه قرار شد اعتمادالسلطنه ***«یک مجلس تدقیقاتی در اجرای فصول تنباکو»*** بنویسد که همین کار را کرد و کتابچه‌ای در این رابطه نوشت و پس از ملاحظه شاه آن را در رجب ۱۳۰۸ قمری به چاپ رساند. به رغم این گونه تلاش‌های کارگزاران دولت برای کاستن از مخالفتهای مردم، موج اعتراضات در تهران و سایر نقاط ایران گسترده‌تر شد و اعتمادالسلطنه نیز این مخالفت‌ها را در خاطرات شخصی‌اش منعکس کرد. از جمله مخالفت‌هایی که اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات به آن اشاره می‌کند مخالفت مردم تبریز با اعمال کمپانی و تصمیم آنها مبنی بر قتل عام فرنگی‌ها و عیسوی‌ها در روز عاشورای ۱۳۰۹ق است که تلگراف شاه به حاجی‌میرزا جوادآقا و تدبیرات این شخص مانع از عملی شدن این تصمیم می‌شود. اعتمادالسلطنه که دست روسها را در شورش تبریز شریک می‌دانست در ***«عریضه‌ای»*** به شاه نوشت:

«... شاید مقدمهٔ تبریز را درست به شما عرض نمی‌کنند. این فتنه از روس است و معاندین شخص امین‌السلطان».[1]

ناصرالدین شاه که از حوادث تبریز مضطرب شده بود با اطرافیان خود برای جلوگیری از گسترش این آشوب به مذاکره پرداخت. بعضی پیشنهاد کردند که از تهران قشونی برای سرکوبی مخالفین به تبریز فرستاده شود که خود شاه به لحاظ سیاست داخلی و خارجی این پیشنهاد را رد کرد. قرار شد یکی از رجال بزرگ دولت به تبریز برود تا منافع و محاسن امتیاز توتون و تنباکو را برای مردم شرح دهد و ضمناً موافقت و رضایت حاج‌میرزا جوادآقا و سایر مجتهدین را با هر ترتیبی که صلاح بداند جلب کند و اگر ممکن شود بین آنها نفاق بیندازد تا موقعیت مخالفین به خطر بیفتد. خود ناصرالدین‌شاه برای این مأموریت اعتمادالسلطنه را پیشنهاد کرد ولی به دلیل مخالفت امین‌السلطان به عنوان اینکه اعتمادالسلطنه از طرفداران دولت روسیه است و غوغای تبریز نیز به دستیاری این دولت است، شاه را از فرستادن اعتمادالسلطنه منصرف کرد و امین خلوت را پیشنهاد نمود.[2] اعتمادالسلطنه نیز راه حلی به شرح ذیل برای دفع ***«فتنه تبریز»*** به شاه ارائه کرد:

«... از سه کار یکی را باید بکنید: یا قشون برود و به زور اسلحه اهالی تبریز را مطیع یا آذربایجان را از عمل تنباکو مستثنی کند یا «مونوپول» را موقوف کنید و «باندورول» ایجاد کنید والا تبریزیها اگر دست خارجی نبود کجا عقلشان می‌رسید سگ را به گردنش طناب ببندند و کاغذی به گردن سگ آویزان کنند که فرستادهٔ شاه امین حضور است».[3]

۱- همان جا، همان صفحه.

۲- تیموری، پیشین، ص ۷۶-۷۵.

۳- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۸۷۷.

اعتمادالسلطنه مخالفت ایرانی‌ها با قرارداد تنباکو را علاوه بر تحریک روس‌ها نتیجه یک اتحاد تازه بین روس و فرانسه و عثمانی بر علیه انگیس دانسته و در این مورد نوشته است:

«... عصر شارژدافر روس آمد. معلوم شد امپراطور روس سخت ایستاده که عمل تنباکو به هم بخورد. اتحاد تازه روس و فرانسه و عثمانی بر ضد انگلیس‌ها است در مشرق زمین. مثل اینکه عثمانی را تحریک کردند که به انگلیس تکلیف کند حتماً از مصر برود. وزرای عثمانی که هواخواه انگلیس بودند معزول شدند. جواد پاشا که دوست روسها بود صدراعظم شد، پولتیک کلیهٔ برگشته از این طرف انگلیس صد کرور از ایران خسارت می‌خواهد. کار خیلی سخت شده. تا بعد چه شود حالا که سخت به گِل فرو رفته‌اند».[1]

محمدحسن خان در ص ۸۷۹ روزنامهٔ خاطراتش ***«سواد تلگراف همایون روحنافداه»*** به امیر نظام حاکم آذربایجان را عیناً نقل می‌کند که در آن از امیر نظام خواسته شد تا به مردم بگوید به شاه فرصت دهید با کمپانی وارد مذاکره شود تا امتیازنامه را موقوف کند که اگر قبل از اتمام مذاکره امتیازنامه برداشته شود، کمپانی فوراً خسارت و دعاوی بی‌شمار و حساب خود را مطرح می‌کند. امیر نظام هم این تلگراف را در بین مردم منتشر کرد و اعتمادالسلطنه نیز در این باره نوشت:

«... خلاصه نمی‌دانم امیر نظام یا حماقت کرده یا خیانت، والا آدم عاقل دولت خواه این تلگراف را منتشر نمی‌کند. این تلگراف را حالا روس و انگلیس سند نموده‌اند. روس می‌گوید به موجب این دست خط و اعلان باید موقوف شود. انگلیس می‌گوید به موجب این سند باید کرورها خسارت به ما بدهند. حالا که مشغول گفتگو هستند تا بعد چه شود».[2]

اعتمادالسلطنه همچنین در خاطرات خود به این نکته اشاره می‌کند که شاه به توسط امین حضور انگشتر الماس برای موسی آقاملای تبریزی فرستاده اما این شخص انگشتر را نپذیرفته و آن را رد کرده است. در واقع شاه می‌خواسته است با این کار اختلاف در میان علمای تبریز بیندازد که موفق نشده بود. اعتمادالسلطنه در خاطرات بعدی خود سخن از شورش اصفهان و مشهد بر علیه کمپانی به میان می‌آورد و در مورد فتوای معروف میرزای شیرازی می‌نویسد:

«[عموی انیس‌الدوله زن شاه] گفت:... فتوائی از جناب میرزا حسن شیرازی که اعلم و بزرگ مجتهدین است و در سر من رای منزل دارد رسیده است در منع استعمال تنباکو و توتون و این فتوا را در مسجد شاه و سایر جاها

۱- همان جا، همان صفحه.

۲- همان جا، ص ۸۸۰.

خواندند. مردم تمام قلیان‌ها و چق‌ها را شکستند. از این حرف اگر چه باور نکردم، لکن اگر راست باشد کار مشکل خواهد شد». [۱]

اعتمادالسلطنه هم همچون ناصرالدین شاه در آغاز کار تحریم تنباکو را جدی تلقی نکرده و تنها هنگامی که با او در مورد عدم رعایت فتوای میرزای شیرازی برخورد می‌شود به خود می‌آید. او در این رابطه می‌نویسد:

«از آنجا [منزل دکتر فوریه] که بیرون آمدم درست ملتفت نبودم که مسئله استعمال توتون و تنباکو به این درجه سخت است. بقیه سیگاری که در خانهٔ فوریه می‌کشیدم بر لبم بود که بیرون آمدم. شخص مجللی با سرداری خز می‌گذشت. همین که دید من سیگاری می‌کشم بنا کرد به فحش دادن». [۲]

اعتمادالسلطنه، شخص شاه را باعث گسترش شورش‌ها دانسته و می‌گوید:

«هرگاه سه ماه قبل که جناب میرزا تلگرافی که به توسط نایب‌السلطنه به حضور شاه زده بودند جواب به قاعده داده بودند حالا ماده به این غلیظی نمی‌شد و این فتنه برپا نمی‌گشت». [۳]

اعتمادالسلطنه علاوه بر شاه، کارگزاران دولت را نیز در پیدایش مسئله تنباکو سهیم می‌داند و می‌نویسد:

«تمام این خبط و خطا به واسطهٔ غرور کارگزاران دولت است. زحمتی که [شاه] در ظرف سلطنت خودشان کشیده بودند که اقتدار ملاها را کم کنند جهل و جهالت کارگذاران (گزاران) حالیهٔ دولت اسبابی فراهم آورد که این اقتدار طوری بروز کرده است که از صدر اسلام تاکنون در مملکت شیعه این طور ایستادگی از علما دیده نشده بود». [۴]

ناصرالدین‌شاه که از مخالفت جدی علما با امتیازنامه تنباکو شگفت‌زده شده بود برای یافتن راه‌حلی دستور تشکیل جلسه‌ای مشترک بین علما و وزراء را داد و اعتمادالسلطنه نیز که جزو وزراء بوده در این جلسه شرکت کرد و نتیجه جلسه را اینگونه بیان نمود:

«علماء از قبیل میرزاحسن آشتیانی و آقا شیخ هادی نرفته بودند. امام جمعه و سیدعبدالله [بهبهانی] و میرزاسیدعلی اکبر تفرشی از این قبیل علمای نمره دوم و سوم رفته بودند... علما قلیان نکشیده بودند بلکه اجازه هم ندادند که وارد کنند به مجلس... خلاصه از مجلس امروز مقصودی حاصل نشده...». [۵]

۱- همان جا، ص ۸۹۱. ۲- همان جا، ص ۸۹۲.

۳- همان جا، همان صفحه، در ضمن متن تلگراف میرزای شیرازی نیز در همین صفحه آورده شده است.

۴- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۸۹۳. ۵- همان جا، همان صفحه.

اعتمادالسلطنه بازتاب فتوای میرزای شیرازی در حرمخانهٔ شاه را هم این طور منعکس کرده است:

«طوری مسئله تنباکو مهم است که حتی اندرون خود شاه به هیچوجه نمی‌کشند. شنیدم شاه فرموده بود به زنهای خودش که کی قلیان را حرام کرده، بکشید. اینها چه حرفی است! یکی از خانم‌های آبرومند عرض کرده بود همان کس که ماها را به شما حلال کرده، همان کس قلیان را تا در ادارهٔ خارج مذهب است به ما حرام کرده. شاه فرموده من می‌کشم شما هم بکشید. یکی از زنهای دیگر گفته بود شما دو خواهر هم با هم گرفتید تکلیف مردم نیست که تقلید شما را بکنند. خلاصه عجالتاً احدی از خانه‌ها و کوچه‌ها قلیان نمی‌کشند. غیر از شاه و امین‌السلطان و امین قدس [همسر شاه]».[1]

اعتمادالسلطنه در تداوم انعکاس حوادث تحریم تنباکو در خاطرات خود می‌نویسد:

«صبح امین‌الدوله دیدن آمد. می‌گفت منع تنباکو به قدری [مهم] است که سه چهار روز قبل به جهت عیال من قلیان می‌آوردند بنا و عمله که مشغول کار بودند دست از کار کشیدند [و] رفتند. پرسیدم چرا می‌روید؟ بنا جواب داد خانه‌ای که بدین وضوح بی‌دین باشند که قلیان بکشند ما کار نمی‌کنیم. عصر هم که رئیس تنباکو آمده بود این جا خود او هم مأیوس بود. می‌گفت گمان نمی‌کنم کار از پیش برود با این وضع».[2]

نامهٔ معروفی که سیدجمال‌الدین به میرزای شیرازی نوشته بود تأثیر عمده‌ای در تصمیم میرزای شیرازی در صدور حکم تحریم تنباکو داشته است. اعتمادالسلطنه ضمن قبول این مطلب می‌نویسد:

«... بنای فتنهٔ تنباکو و فتوای جناب میرزا در این خصوص یقیناً نتیجهٔ همین کاغذ بود».[3]

تیموری در کتاب ***تحریم تنباکو*** می‌نویسد که اعتمادالسلطنه اصل حکم تحریم تنباکو را از سیدجمال‌الدین دانسته که آن را به نظر میرزای شیرازی رسانیده و طوری مضار و معایب انحصار تنباکو را به او جلوه داده که او جز تأیید آن حکم چاره‌ای نداشته است.[4] ولی در ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*** که در آنجا مسائل تحریم تنباکو به دقت پیگیری می‌شود به چنین مطلبی برنمی‌خوریم و اتفاقاً به مواردی برمی‌خوریم که اعتمادالسلطنه به صراحت این

۱- همان جا، همان صفحه.
۲- همان جا، ص ۸۹۴.
۳- همان جا، ص ۸۹۵.
۴- تیموری، پیشین، ص ۱۱۳.

حکم را متعلق به میرزای شیرازی دانسته و نامه سیدجمال را فقط در تحریک میرزا در صدور حکم تحریم مؤثر معرفی کرده است.[۱] اعتمادالسلطنه در یکی از خاطرات خود به نقل از وزیر مختار انگلیس در مورد عدم رعایت تحریم تنباکو توسط سیدعبدالله بهبهانی یکی از روحانیون معروف آن عصر می‌نویسد:

«عصر علی‌الغفلة وزیر مختار انگلیس ورود به اطاق من کرد. قریب دو ساعت آنجا نشست و از هر قبیل صحبت می‌داشت من‌جمله می‌گفت سیدعبدالله بهبهانی در حضور خود من قلیان می‌کشید و می‌گفت که این حکم میرزای شیرازی ساختگی است و بهترین ادله اینکه من از مجتهد این و مجتهدزاده‌های ایران هستم قلیان می‌کشم. سایرین که ترک کرده‌اند مسئله پلتیکی است و محض عداوت انگلیس‌ها و امین‌السلطان است».[۲]

اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطرات ضمن اشاره به ***«اعلانات ملتی»*** مبنی بر اعلام جهاد و اعلانهای دولتی مبنی بر موقوف کردن عمل انحصار تنباکو، به جزئیات حمله مردم به ارگ سلطنتی نیز اشاره می‌کند و علت اصلی این حرکت مردم را نامه شاه به نایب‌السلطنه می‌داند که در آن نامه شاه از نایب‌السلطنه خواسته بود که به میرزاحسن مجتهدآشتیانی بگوید یا بر روی منبر قلیان می‌کشی و به مردم نیز می‌گویی که بکشند و یا اینکه شهر را ترک می‌کنی. میرزا حسن نیز پس از دریافت پیام نایب‌السلطنه راه دوم را انتخاب کرده و مصمم به خروج از شهر شده بود اما آگاهی مردم از این جریان باعث تحریک آنها و در نتیجه حمله به ارگ شد. او همچنین می‌نویسد که امین‌السلطان از طرف میرزای شیرازی تکفیر شده بود اما متن فتوی در اختیار میرزا حسن آشتیانی بود و هنوز مردم از آن آگاهی نداشتند. لذا امین‌السلطان از او (اعتمادالسلطنه) می‌خواهد که اسباب اصلاح بین میرزاحسن و او را فراهم کند و اعتمادالسلطنه نیز پذیرفته و شیخ مهدی شمس‌العلماء را که از دستیارانش بوده نزد علمایی همچون آشتیانی و آقاعلی‌اکبر بروجردی و شیخ فضل‌الله نوری می‌فرستد تا این علما مانع انتشار این فتوای میرزای شیرازی شوند.[۳] ظاهراً این وساطت موفقیت‌آمیز بوده است.

مبارزات همه جانبه مردم بر علیه امتیازنامه تنباکو سرانجام باعث شد که شاه طی اعلانی رسمی ابطال آنرا اعلام کند. میرزای شیرازی نیز به دنبال آن فتوای رفع حرمت استعمال توتون و تنباکو را صادر کرد. اعتمادالسلطنه که اثر قلم میرزای شیرازی را می‌بیند این گونه او را مورد ستایش قرار می‌دهد:

۱- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۸۹۵ و ۹۰۵. ۲- همان جا، ص ۸۹۷.
۳- همان جا، ص ۹۰۱.

«آفرین برقلم جناب میرزا که بیشتر از سرنیزهٔ دولت اثر دارد».[۱]

پس از ابطال امتیازنامه تنباکو و به دنبال مذاکرات طولانی بین دولت و کمپانی رژی سرانجام قرار بر این نهاده شد که دولت ایران مبلغ پانصدهزار لیره (چهارده کرور تومان) به کمپانی مذکور بپردازد.[۲] اما برای پرداخت غرامت در خزانه ایران پولی موجود نبود و ظاهراً تنها راه چاره وام گرفتن از کشورهای بیگانه بود. در این راستا ابتدا دولت ایران دست نیاز به سوی بانک شاهی دراز کرد که به علت شرایط دشوار بانک در مقابل پرداخت وام به دولت، شاه آن را نپذیرفت. اعتمادالسلطنه برای حل این مشکل به شاه پیشنهادی ارائه کرد و در مورد این پیشنهاد نوشت:

«یک فردی در خصوص تنباکو نوشتم و محل ادای خسارت را هم از خود

۱- همانجا، ص ۹۰۵.

۲- قبل از تصمیم ناصرالدین شاه در مورد پرداخت خسارت به کمپانی رژی‌اعتمادالسلطنه در طی نامه‌ای از شاه خواست که نه تنها خسارت نپردازد بلکه ادعای خسارت نیز بکند زیرا:

«اولاً دولت انگلیس یا رژی که مطالبه وجه خسارت می‌کند اگر کار از روی قاعده و حساب باشد علاوه بر اینکه حق این مطالبه را ندارد، مبلغی هم باید جرم خسارت آبروئی که بر سر خبطهای رژی گذاشته شده بدهد و کسر آبروئی که آشکارا مسلم است و مسلم است که به واسطهٔ خبطهای رژی بود... ثانیاً می‌باید پرسید که این وجه خسارتی که از ما مطالبه می‌نمایند از چه راه است آیا دولت انگلیس یا رژی با ما به چه عنوان معامله می‌نماید. به عنوان دول و ملل متمدنه یا بعنوان وحشی و بی‌قاعده، کار در صورت آخر حق مطالبه ساقط است. معقول نیست اگر ما را دولت و ملت می‌شمارند. می‌گویند اگر خسارات ما را ندهید از اعتبار دولتی و ملتی خود ساقط می‌شوید ما در جواب می‌گوییم شما باید در هر موقع ما را دولت و ملت بدانید نه در آنجائی که فقط صرفه خودتان است. اگر نمی‌خواهید مثل دولت روس و آلمان بدانید، مثل دولت عثمانی بدانید اقلاً مثل صربی (صربستان) و بلغارستان و مصر که هنوز در سوزرنته (تحت تولیت) عثمانی است بدانید. آیا ایالتی مثل مصر راضی می‌شود که عهد تجارتی با دولتی ببندد و شصت هفتاد سال آن عهد برقرار ماند و حال آنکه هیچ عهدنامهٔ تجارتی نیست که بیش از ده سال مدت داشته باشد و بعد از انقضای آن مدت منسوخ و تجدید نشود. پس بر شماست که عهد نامهٔ تجارتی ما را که در ترکمان چای شصت و پنج سال قبل بسته شده بهم بزنید و تجدید کنید نه اینکه به موجب آن عهدنامه از برای ورود امتعه خود به ممالک ما صد پنج بدهید و به هر کجا که می‌خواهید ببرید و از واردات [منظور صادرات است] ما به ممالک فرنگ به میل و اختیار خود از صد بیست و پنج تا هفتاد و پنج بگیرید و حال آن که آن عهد را ما وقتی بستیم که این قدر محتاج بامتعه خارجه نبودیم... این مسئله گمرک خوب سنگی است که پیش پای آنها انداخته می‌شود و اگر حالا هشتصد هزار تومان باشد آن وقت شش هفت کرور خواهد شد و اگر قبول نشود اقلاً دفع رژی و مطالبه وجه خسارت او را می‌نماید».

جهت اطلاع بیشتر ر.ک: تیموری، پیشین، ص ۲۰۸.

تنباکو قرار دادم که به یک من تنباکو پنج‌شاهی گمرک بسته شود. از این گمرک در ظرف بیست سال هم خسارت داده می‌شود و هم سالی پنجاه شصت هزار تومان عاید خزانه می‌شود».[۱]

اعتمادالسلطنه اعتقاد داشت که دولت ایران نباید خسارتی به کمپانی بپردازد اما وقتی تصمیم شاه را در پرداخت غرامت به کمپانی جدی دید و شرایط انگلیسی‌ها را برای پرداخت مشکل، به شاه پیشنهاد کرد که به جای انگلستان از فرانسه وام بگیرند. شاه نیز از این پیشنهاد استقبال کرد و به دنبال آن اعتمادالسلطنه و طلوزان پزشک فرانسوی شاه مأمور این کار شدند. اگرچه سفارت فرانسه به این پیشنهاد پاسخ مثبت داد اما عملاً اقدامی صورت نگرفت. دولت روس که شاهد این گونه درماندگی‌های دولت ایران بود از طریق شارژدافر خود به اعتمادالسلطنه سفارش کرد که دولت روس حاضر است تنخواه خسارت تنباکو را با شروط بسیار سهل به دولت ایران بدهد و اعتمادالسلطنه نیز این پیشنهاد را به شاه منعکس نمود و از طرف شاه مأمور شد که به سفارت روس رفته و رسماً تقاضای دریافت وام کند. اعتمادالسلطنه بدون آگاهی امین‌السلطان این پیشنهاد را به مسیوبودف وزیر مختار روس در ایران ارائه کرد و او نیز موافقت نمود که وامی با بهره صدی شش و با اقساط چهل ساله به ایران بپردازند. در ضمن روسها وعده دادن صد هزار تومان انعام به اعتمادالسلطنه را در صورت اجرای این مسئله (دریافت وام از روسیه) دادند. اعتمادالسلطنه خبر موافقت روس‌ها را با دادن وام به ایران به شاه رساند و شاه بسیار خوشحال شد. از طرف دیگر انگلیسی‌ها که از این قول روس‌ها آگاه شدند پذیرفتند که با شرایطی آسان‌تر از روس‌ها به دولت ایران وام بدهند. ناصرالدین‌شاه نیز پیشنهاد انگلیسی‌ها را بر پیشنهاد روس‌ها برتری داده و اعتمادالسلطنه را مأمور کرد که

۱- اعتمادالسلطنه در ص ۹۰۷ روزنامه خاطرات در رابطه با پیشنهاد دریافت غرامت از طرف ***«رئیس تنباکو»*** می‌نویسد:

«شب را خانه حکیم طلوزان مهمان بودیم. رئیس تنباکو و جمعی از زن و مرد فرنگی بودند. چون رئیس تنباکو شنیده بود اعلانی که به دست خط همایون است به من دادند در اطلاع بنویسم من تا به حال محض دولت خواهی چاپ نکردم چون در این اعلان شاه به خط خودشان معترف‌اند که باید خسارت به کمپانی بدهند و حالا اینها می‌خواستند به حیله و رشوه از من آن سند را بگیرند تا سه هزار لیره هم به من تعارف می‌دهند و می‌گفتند دولت عثمانی محصول تنباکوی ایران راکه حمل به خاک او می‌شود به یک کمپانی امتیاز داده است که فروش تنباکوی ایران در خاک عثمانی منحصر به او باشد. صد هزار لیره در سال به سلطان عثمانی می‌دهند و شاه بی‌جهت و سبب می‌خواهد این کمپانی انحصار به عثمانی را به هم بزند اگر شاه ساکت بماند این کمپانی سالی بیست هزار لیره به شاه می‌دهد این بیست هزار لیره را در عوض به مرور ادای خسارت ما بکنند».

انصراف دولت ایران از دریافت وام از روسیه را به اطلاع وزیر مختار روس برساند. اعتمادالسلطنه پس از آگاهی از این تصمیم شاه افسوس خورد و نوشت:

«بعد از خواندن دست خط افسوس خوردم از خیالات واهی که نه صد هزار تومان برای من عاید شد و نه مقاماتی که تصور می‌کردم».[1] اعتمادالسلطنه پس از رساندن این پیام به وزیر مختار روس به قول خودش ***«شکسته نفیرودریده‌دهل»***[2] از حضور شاه برگشت. وقتی شاه از اعتمادالسلطنه نظرش را در مورد عدم دریافت وام از روسها و در مقابل دریافت آن از انگلیسی‌ها جویا شد او پاسخ داد:

«اگرچه صدهزار تومان ضرر من شد اما من خوشحالم که این پولها را از روسها نگرفتید، زیرا که به این پول ایران را به روسها فروخته بودید. اما دانسته باشید از همین گفتگوی دیروز و امروز شش کرور تمام تفاوت صد ده و صد شش است که خدمت کردم».[3]

۳- دیدگاه اعتمادالسلطنه نسبت به سیاست‌های انگلستان و روسیه در ایران

هم زمان با حکومت قاجاران دو دولت استعمارگر روس و انگلیس به دلایل و شیوه‌های متعدد در اوضاع داخلی ایران دخالت یافتند. یکی از عوامل این دخالت‌ها دولت‌مردانی بودند که آگاهانه و یا ناآگاهانه در راستای سیاست‌های این دو دولت در ایران گام برمی‌داشتند. رقابت روس و انگلیس در بین دولت‌مردان ایرانی نیز نمود یافته بود، به گونه‌ای که پاره‌ای از دولت‌مردان طرفدار سیاست‌های روس و برخی نیز طرفدار سیاست‌های انگلیس بودند. دو دولت فوق با توجه به این گونه دسته‌بندی‌های نامرئی سعی می‌کردند مهره‌بندی دستگاه سیاسی و اقتصادی دولت ایران را آن گونه که خود می‌خواستند شکل بدهند.

دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه اوج رقابت این دو قدرت استعمارگر در ایران بود و طبیعتاً این رقابت گسترده در میان طرفداران سیاست‌های دو دولت نیز دیده می‌شد. مسئله وابستگی دولت‌مردان ایرانی به سیاست کشور بیگانه در آن روزگار قبح زیادی نداشت و چه بسا کسانی بودند که طرفداری از سیاست یک کشور بیگانه را خیانت به وطن به شمار نمی‌آوردند. با توجه به وجود این گونه تفکرات نمی‌توانیم تمامی این دولت‌مردان را خائن به وطن و سرسپرده بیگانه به حساب بیاوریم.

همان‌گونه که در بخش‌های پیشین نوشتار آورده شد محمدحسن خان اعتمادالسلطنه نیز

۱- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۹۲۵.
۲- همان جا، همان صفحه.
۳- همان جا، ص ۹۲۶.

یکی از دولت‌مردان بانفوذ ایران در نیمهٔ دوم پادشاهی ناصرالدین شاه بود که نمی‌توانست از این جناح‌بندی‌های سیاسی برکنار بماند. این‌که او در مشی سیاسی خود هوادار کدام یک از این دو دولت بیگانه بود، مبحثی است که در این بخش از نوشتار مورد توجه قرار می‌گیرد.

در مورد عدم وابستگی اعتمادالسلطنه به سیاست انگلیسی‌ها تقریباً هیچ تردیدی وجود ندارد چراکه رفتار، گفتار و نوشتار خود او و همچنین نوشته‌های معاصرینش همه بر تأیید این سخن گواهی می‌دهند. مخالفت اعتمادالسلطنه با سیاست انگلیسی‌ها در ایران را باید یکی از دلایل عدم ترقی سیاسی این شخص به ویژه در دست‌یابی‌اش به منصب صدارت دانست. در پاسخ به این سؤال که این مخالفت چه زمانی و چرا به وجود آمد شاید بی‌جا نباشد که آنرا در دوران مأموریت و تحصیل اعتمادالسلطنه در فرانسه جستجو کنیم. به احتمال زیاد اعتمادالسلطنه هم‌زمان با مطالعه فرهنگ و ادبیات فرانسه تحت تأثیر جو ضدانگلیسی موجود در بین فرانسویان قرار گرفت و بعدها این تأثیر را در آثاری که تدوین کرد بروز داد. او این تأثیر را حداقل در یک تألیف و یک اثر ترجمه‌ای خود کاملاً نشان داده است. او در کتاب ***خلسه*** بی‌مهابا سیاست انگلیسی‌ها را به ویژه در مشرق زمین مورد حمله قرار داده و انگلیسی‌ها را به لحاظ خلقیات ***«ملتی مغرور»*** و ***«متکبر»*** معرفی نموده و نوشته است:

«...انگلیسی‌ها ملتی مغرور و مدبر و متمول و متکبر می‌باشند. اما این تکبر تا آن وقت است که خود را بی‌نیاز بیند. به محض اینکه پای احتیاج به میان آمد سر عجز و مذلت بر آستان خاکساری می‌گذارند و این خضوع و فروتنی را تدبیر و عقل می‌شمارند. به هر فرومایه‌ای عبده نویسند و دست هر ناپاکی بوسند. در تمکین و تسلیم و بندگی تا آن جا حاضرند که قوادی کنند و نزدیکان خود را به دوران پیوندند. مختصر در اوقات حاجت از بذل هر قدر مال و [هر] قدر امتیاز، چنان حاضرند که گویی بندهٔ چاکرند. در ظاهرسازی و مهربانی‌های ساختگی، غلو می‌نمایند. هم طبیب می‌شوند، هم پرستار، دواساز و مرهم کار، مشیرو مشار، شفیق و مستشار، حتی اگردر سفر باشد، شاگرد قاطرچی و یتیم چاروادار. می‌دهند، می‌بخشند، بذل می‌کنند، انفاق می‌نمایند. در ایثار خودداری ندارند، راه مروت و فتوت می‌سپارند. چه شرح دهم، انگلیس تا محتاج است اول خدماتش تحف و هدایای نفیس است، چون از عالم احتیاج بیرون آمد، زایدالوصف صرفه جو و خسیس است، تاکار داشت مثل شتر بار می‌برد و خار می‌خورد، حالا که روی استغنا دیده، شیر آفریقا است، بحر و بر را در زیر نگین دارد، چه وقعی به خاقان یا به طغرل و تکین می‌گذارد:

از وی اگر جویی رضا، سنگ است و سراندر خطر
با وی اگر گویی سخن، مشت است، مغز اندر دهن
خاصه که مردم ایران را از جنس انسان نمی‌داند و نوع ما را بهیمه می‌خواند».[۱]

اعتمادالسلطنه در کتابچه‌ای دیگر تحت عنوان ***«رسوائی لندن»*** ـ که در واقع بخشی از کتابی موسوم به کشف ***رذائل مردم انگلیس*** بوده و برای نخستین بار در زمان ملکه ویکتوریا در روزنامهٔ معروف پالماگازت لندن منتشر و بعداً به صورت کتابی به زبان فرانسه ترجمه گردیده بود ـ این تأثیر خود را از جو ضدانگلیسی فرهنگ فرانسوی آن زمان، نشان می‌دهد. او این کتاب را برای ناصرالدین‌شاه و با هدف دلسرد کردن او از سیاست انگلیسی‌ها به فارسی برگردانید[۲] و صفات ذمیمهٔ انگلیسی‌ها را در طی بیست و سه فصل به ناصرالدین شاه متذکر گردید. او بخشهایی از این ترجمه را در یکی از روزنامه‌هایی که به مدیریت خودش طبع می‌شد، به چاپ رسانید. درج این گونه مطالب در روزنامه ***اطلاع*** موجب رنجش اعضای سفارت انگلستان از اعتمادالسلطنه شد. خود او در روزنامهٔ خاطراتش در این مورد می‌نویسد:

«خانه دیکسون حکیم / یکی از انگلیسیان ساکن تهران / رفتم. سفارت انگلیس به واسطهٔ شرحی که از انگلیس در روزنامهٔ اطلاع نوشته بودند از من رنجیده به جهنم، باز هم به جهنم، من نوکر ایرانم نه انگلیس».[۳]

سفارت انگلستان در تهران پس از درج این مقاله در روزنامه ***اطلاع***، دولت ایران را برای جلوگیری از انتشار این گونه مطالب تحت فشار قرار داده و از دولت ایران در این رابطه توضیح خواست. اعتمادالسلطنه هم متعاقب آن و در مقام دفاع از خود ***«عریضه‌ای»*** به شاه نوشته و از علت دشمنی انگلیسی‌ها با خود سخن گفت. خود او هدف از نوشتن این ***«عریضه»*** را این گونه می‌نویسد:

---

۱ - اعتمادالسلطنه، ***خلسه***، ص ۷۱. اعتمادالسلطنه در خلسه این مطالب را از زبان امین‌السلطان و در محاکمه خیالی‌اش بیان می‌کند.

۲ - نسخه منحصر به فرد این کتاب در کتابخانه ملی ایران وجود دارد و با شماره ۸۸۲ نسخه‌های خطی ثبت شده است. حسین خدیوجم این کتابچه را با مشخصات ذیل در مجله ***نگین*** و در چهار شماره به چاپ رسانید:

اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ***«خلقیات ما انگلیسی‌ها»*** به کوشش حسین خدیوجم، ***نگین***، سال دوم شماره ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ (۱۳۴۵).

اعتمادالسلطنه در خاطره روز ۲۱ ذی‌الحجه سال ۱۳۰۲ ه.ق و در صفحه ۴۳۸ روزنامهٔ خاطرات به ترجمه این کتاب اشاره می‌کند:

«امروز خانه ماندم ترجمهٔ کتاب کشف المعایب انگلیس را تمام کردم».

۳ - اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات***، ص ۳۷۶.

«این عریضه به جهت این بود که شاه را ملتفت کنم که انگلیسی‌ها با من عداوت دارند، بواسطهٔ عدم مراوده که با آنها دارم و خبرچی آنها نیستم و رجال دولت شما هم با من خصوصیت ندارند. احتمال دارد که روزنامهٔ اطلاع را متزلزل کنند».[۱]

مخالفت اعتمادالسلطنه با سیاست انگلیسی‌ها در ایران به حدی بود که شاه را از دادن امتیازات متعدد به انگلیسی‌ها منع کرد. به عنوان مثال قبل از این که امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی که مورد تقاضای انگلیسی‌ها بود، به امضاء ناصرالدین‌شاه برسد او نامه‌ای به شاه نوشت و ضمن انتقاد از این امتیاز معایب و مضار آن را برای شاه و به منظور جلوگیری از واگذاری آن شرح داد.[۲]

اعتمادالسلطنه در راستای برملا کردن سیاست‌های استعماری دولت‌های غربی به ویژه روس و انگلیس کتابی تحت عنوان ***«پولتیک حالیهٔ روس و انگلیس در آسیا»*** نوشت[۳] و به عنوان ***«تیز پولتیکی»*** خود به ناصرالدین‌شاه تقدیم کرد. او در ارتباط با این کتاب در روزنامهٔ خاطرات خود نوشت:

«کتابی تصنیف کرده بودم در پولتیک حالیهٔ روس و انگلیس در آسیا یعنی خواستم منظورات آنها در گذشته و حالیه دربارهٔ ایران بیچاره ثبت نمایم. دو سه ماه است که زحمت کشیدم و نوشتم گمان ندارم در ایران و ایرانی کسی قادر به نوشتن چنین لایحه باشد. اگرچه می‌دانم تحریرات من دور از ادراک جمع است و پادشاه تعمداً یا حقیقتاً ملتفت نمی‌شوند. باز نسخه‌ای پاکنویس کرده عریضه هم نوشتم که این به اصطلاح تیز [تز] پولتیکی من است. یعنی استعلام به لیاقت پولتیک‌دانی من است».[۴]

اعتمادالسلطنه با آنکه قلباً با سیاست انگلیسی‌ها در ایران مخالف بوده و بعدها نیز به علت حمایت همه جانبه انگلیسی‌ها از رقیبش ـ امین‌السلطان ـ این مخالفت‌ها را بیشتر کرد اما هیچ گاه در آثار رسمی‌اش انگلیسی‌ها را هم چون آثار خصوصی‌اش مثل ***خلسه*** و ***روزنامهٔ خاطرات*** مورد انتقاد قرار نداد. انگلیسی‌ها نیز که از ماهیت تفکر اعتمادالسلطنه نسبت به خود در ایران آگاهی داشتند هیچ گاه از او حمایت جدی نکرده ولی در ارتباط با موقعیت علمی او در سفر

۱- همان جا، ص ۳۸۱.

۲- تیموری، ابراهیم، ***عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران***، (بی‌جا، اقبال، ۱۳۶۳خ)، چاپ چهارم، ص ۱۹۹. اصل این نامه در صفحات ۱۹۱ الی ۲۰۱ همین کتاب به چاپ رسیده است.

۳- متأسفانه این کتاب سرنوشتش نامعلوم است و معلوم نیست آیا وجود دارد یا نه و اگر وجود دارد در کجا نگهداری می‌شود.

۴- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۴۵۷.

سوم ناصرالدین‌شاه به فرنگ او را به عضویت انجمن آسیائی لندن (آزیاتیک) درآوردند و نشان درجهٔ دوم سنت ژرژوسنت میشل را به او اعطا کردند.[۱] این در حالی بود که اعتمادالسلطنه رفتار انگلیسی‌ها را با همراهان شاه در این سفر همچون رفتار با سگان توصیف کرد.[۲]

دولتمردان معاصر اعتمادالسلطنه که روابط نزدیکی با انگلستان داشته‌اند همواره کارشکنی‌هایی را در راه پیشرفت اعتمادالسلطنه فراهم کرده‌اند. امین‌السلطان و میرزا حسین خان سپهسالار را می‌توان در زمرهٔ این قبیل دولت‌مردان به شمار آورد.

در مورد نظر اعتمادالسلطنه نسبت به روس‌ها نیز باید گفت که او در آغاز دوران خدمتش در دستگاه ناصری روسیه را به همان چشم انگلستان نگاه می‌کرد و حتی تا اوایل دهه ۱۲۹۰ق این تفکر خود را حفظ کرده بود، به گونه‌ای که روسها را ***«نجس»*** می‌دانست و اطرافیان شاه را بدین دلیل که اجازه داده بودند شاه در جریان مسافرتش به مازندران به قایق روسها سوار شود نکوهش می‌کرد و علت این نکوهش را چنین نوشت:

«... چرا که اولاً پاروزن‌های قایق روسی هستند و به این واسطه قایق نجس است و آنگاه مسلمی را نباید کافری هادی راه و ناخدای دریا باشد».[۳]

بعدها و در زمانی که یکی از اشخاص وابسته به روس وزیر خارجهٔ ایران شد او اینگونه نالید:

«این شخص [یحیی‌خان مشیرالدوله] که وزیر خارجه شده به اصرار ورو، تبعیت ما را در انظار عالم به روس اثبات کرد، چرا که همین شخص که بعد تفصیلش را خواهم نوشت آشکارا تبعه و نوکر روس است.»[۴]

او از این که روس‌ها بر اوضاع سیاسی ایران حاکمیت یافته بودند این گونه افسوس می‌خورد:

«این شخص [نصرت پاشا] را دولت عثمانی به خیال اتحاد با ایران فرستاده است اما افسوس که ما طوری بی‌حال و مغلوب روس هستیم که در ما امید باقی نمانده».[۵]

به رغم این گونه انتقادات اعتمادالسلطنه از سیاست روس‌ها در ایران، هرچه که از دوران خدمت او می‌گذشت تمایل او به روس‌ها نیز بیشتر می‌گشت و انتقاد او از دولت‌مردان وابسته

۱- روزنامه **شرف**، نمره هشتاد و یکم، ص /۴/. ۲- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۷۴۴.
۳- همان جا، ص ۴۰. (خاطره روز سه‌شنبه دوم شوال سال ۱۲۹۲ق).
۴- همان جا، ص ۴۶۹. (خاطرهٔ یکشنبه سی‌ام جمادی‌الاول ۱۳۰۳ق).
۵- همان جا، ص ۴۹۳. (خاطره شنبه هفدهم شعبان ۱۳۰۳ق).

به انگلیس عمیق‌تر می‌شد:

«اگر یک وزیر قابلی می‌داشتیم با روس‌ها می‌ساختیم خیلی فایده می‌بردیم. اما افسوس که وزیر خارجهٔ ما انگلیس‌پرست و تمام رجال تقریباً نوکر انگلیس هستند.» [۱]

در مورددیگری نیز به شاه توصیه می‌کند که:

«نباید ایران را کلیةً به انگلیسی‌ها تسلیم نمود در حالی که باید به جهات عدیده از روس‌ها احتیاط کنیم...» [۲]

هویدا شدن این تفکر ضدانگلیسی و منش دوستانهٔ اعتمادالسلطنه نسبت به روسیان باعث شد تا سفارت روسیه در تهران اعتمادالسلطنه را به چشم دیگری نگاه کند و برای او حساب جداگانه‌ای باز نماید. متعاقب این مسئله اعضای سفارت روس در تهران رفت‌وآمدهایی را با اعتمادالسلطنه آغاز کردند که اعتمادالسلطنه در ***روزنامه خاطرات*** به آن اشاره می‌کند. این گونه رفت و آمدها امین‌السلطان صدر اعظم ناصرالدین شاه را که به انگلیسی‌ها وابسته بود نگران ساخت و طی نامه‌ای از شاه خواست که از ***«اعتمادالسلطنه و اتباعش احتراز احتیاط شود که خبرها را به سفارت روس می‌رساند»***. [۳]

ناصرالدین شاه نیز در پاسخ به نامهٔ امین‌السلطان نوشت:

«اولاً این پدرسوخته را پنج روز است ندیده‌ام، اینجا هم نیست، شهر است تا کی بیاید وضع اخبارات حالا طوری است که حدس و قیاس خیال است از وضع رفتار و چهرهٔ شخص می‌فهمند که چه هست بعد چند دروغی هم بافته رویش می‌گذارند والا از این اشخاص شبهه‌ناک خیلی احتیاط می‌شود هرگز حرفی که دو پول ارزش داشته باشد به عملهٔ خلوت گفته نمی‌شود، بغیر از مزخرفات، آنچه کاغذ محرمانه است که خود می‌خوانم، جواب می‌دهم، غیرمحرمانه تلگراف‌ها را تماماً بلاثالث امین خلوت می‌خواند و جواب می‌نویسد، اگر عیب بکند او مسئول است». [۴]

همچنین در جواب نامهٔ دیگر امین‌السلطان، همان طور که در صفحات پیشین به آن اشاره شد، شاه عدم اعتماد خود را به اعتمادالسلطنه به جهت روابطش با سفارت روس ابراز کرده و علت مدارا کردن با او را این گونه می‌نویسد که مبادا ***«خودی به خارجه بیندازد و جفت***

۱- همان جا، ص ۳۸۸. (خاطرهٔ پنجشنبه، بیست و دوم جمادی‌الاولی ۱۳۰۲ق).

۲- همان جا، ص ۷۰۴. (خاطره یکشنبه، بیست و چهارم جمادی‌الاول ۱۳۰۶ق).

۳- صفائی، ابراهیم. ***اسناد سیاسی دوران قاجار***، (بی‌جا، بی‌نا، تاریخ مقدمه ۱۳۴۶خ)، ص ۲۳۶.

۴- صفائی، ***«اعتمادالسلطنه و خاطراتش، نظریه ناصرالدین شاه و نظریه علامه قزوینی»***، نگین، ص ۱۸.

جمال‌الدین و ملکم شود».[۱]

ناصرالدین‌شاه از صمیمیتی که بین اعتمادالسلطنه و روس‌ها به وجود آمده بود در مواقع لازم استفاده می‌کرد و گاهی نیز او را به عنوان پیغامبر مخصوص به سفارت روس می‌فرستاد. این امر باعث اعتبار بیشتر اعتمادالسلطنه در نزد روس‌ها شده بود. خوداعتمادالسلطنه علت این آشنایی را این گونه می‌نویسد:

«روس‌ها به واسطه این که اغلب اوقات در مطالب شخصی و محرمانه، بندگان همایون مرا سفارت آنها می‌کنند یک نوع آشنایی با من پیدا کرده و خصوصیتی دارند».[۲]

وقتی که امین‌السلطان در سال ۱۳۰۹ق از انگلیسی‌ها برید و به روس‌ها نزدیک شد، کاردار سفارت روس در تهران به منزل اعتمادالسلطنه رفت و به او گفت:

«ما با امین‌السلطان صلح کردیم او به سفارت روس آمد شرط و عهد بست و قسم خورد که منبعد با ما خلاف نکند... شاه هم ضامن صدق قول امین‌السلطان شده... از امروز به بعد به تو که دوست ما هستی اطلاع می‌دهیم که باید ترک هر نوع مخالفت با امین‌السلطان را بکنید والا خلاف دوستی با ما کرده‌اید».[۳]

به رغم این گونه سازش بین امین‌السلطان و روسیه، هیچ گاه امین‌السلطان دست از دشمنی با اعتمادالسلطنه برنداشت و حتی زمانی که شارژدافرروس به امین‌السلطان پیشنهاد کرد که اعتمادالسلطنه را به حکومت استرآباد مأمور کند امین‌السلطان با این استدلال که حاکم گرگان باید رشید و جنگی باشد و ***«اعتمادالسلطنه خودش را به جبن معروف کرده»*** با این پیشنهاد مخالفت کرد.[۴]

این گونه روابط بین اعتمادالسلطنه و روس‌ها باعث آن نمی‌شد که اعتمادالسلطنه در تمام موارد چشم و گوش بسته تسلیم روس‌ها باشد، بلکه اعتمادالسلطنه در همان ایامی که روس‌ها او را دوست صمیمی خود می‌پنداشتند به انتقاد از سیاست آنها در ایران می‌پرداخت. مثلاً هنگامی که شورش مردم تبریز بر علیه امتیاز تنباکو آغاز شد اعتمادالسلطنه طی نامه‌ای به شاه

۱- همان جا، همان صفحه.

۲- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۱۱۹۸. یکی از این مطالب محرمانه که اعتمادالسلطنه از طرف مسیواشپایرشارژدافرروس به شاه رسانید ابراز مخالفت دولت روس با عزل امین‌السلطان و به صدارت رسیدن ظل‌السلطان بود که اعتمادالسلطنه شبانه این نامه را به شاه رسانید. به نقل از امین‌الدوله، پیشین، ص ۱۶۶.

۳- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۹۰۷.

۴- همانجا، ص ۸۷۷.

روس‌ها را در تحریک مردم مؤثر دانست[۱] و یا هنگامی که ناصرالدین شاه پس از لغو امتیازنامه تنباکو اعتمادالسلطنه را برای دریافت وام به جهت پرداخت خسارت به کمپانی رژی، از دولت روس به سفارت روسیه در تهران فرستاد و وزیر مختار روس پس از موافقت با پرداخت این وام، ضمانت عقب نیفتادن پرداخت اقساط را تصرف بنادر مازندران توسط نیروی روسیه اعلام کرد، او به قول خودش ***«آتش به جان»*** شد[۲] و هنگامی که قرار شد این وام را دولت ایران از انگلیسی‌ها بگیرد و شاه در این مورد نظر او را جویا شد چنین پاسخ داد.

«اگرچه صدهزار تومان ضرر من شد اما من خوشحالم که این پولها را از روس‌ها نگرفتید زیرا که به این پول ایران را به روس‌ها فروخته بودید».[۳]

هنگامی که اعتمادالسلطنه آگاه شده بود که امین‌السلطان دست خط‌های شاه را به وزیر مختار روس نشان می‌دهد او را سخت نکوهش کرد[۴] و زمانی که روس‌ها قریهٔ فیروزه را در منطقه عشق‌آباد به این بهانه که ساخلوی روس در آنجا ییلاق ندارد از ایران گرفته و پنج برابر آن اراضی بایر لم‌یزرع خالی از سکنه به ایران دادند این گونه نالید:

«... من مشهور به دوستی روس‌ها هستم به یک اندازه راست است اما نه اینقدر که راضی بشوم یک بند انگشت از خاک مملکتم به آنها داده شود یا به قدر خردلی از درجهٔ اعتبار پادشاه وطنم کاسته شود. باید غصه خورد و نالید و زارید و سکوت کرد و هیچ نگفت».[۵]

این گونه تفکرات اعتمادالسلطنه مانع از آن شد که روس‌ها اعتماد کاملی به او داشته باشند و از او حمایتی جدی به عمل بیاورند.[۶] اما روزگاری که اعتمادالسلطنه دریافت ایرانیان ارزش علمی او را ـ که خود مدعی آن بود ـ درنمی‌یابند و برای تألیفات او ارزش چندانی قائل نمی‌شوند و نوشتن کتاب‌های مختلف تأثیر چندانی در بالا بردن موقعیت سیاسی ـ اجتماعیش در نزد شاه نداشته، تصمیم گرفت به جای پرداختن به تاریخ ایران و تدوین آثاری در این رابطه، به نوشتن آثار تاریخی مربوط به روسیه بپردازد. در این ارتباط نخست تصمیم گرفت تا ***«تاریخ مرو»*** را ***«به خواهش روس‌ها»*** بنویسد[۷] و سپس ***«تاریخ سلطنت خانوادهٔ رومانوف»*** را

۱- همان جا، ص ۸۷۷. ۲- همان جا، ص ۹۲۵.

۳- همان جا، ص ۹۲۶. روس‌ها قرار گذاشته بودند که در صورتی که ایران این وام را از روسیه دریافت بکند، صدهزار تومان به اعتمادالسلطنه بدهند. ۴- همان جا، ص ۹۲۷.

۵- همان جا، ص ۷-۱۰۰۶.

۶- این عدم حمایت جدی روس‌ها از اعتمادالسلطنه در کتاب **خلسه** بازتاب یافت و اعتمادالسلطنه در ص ۹۱ این کتاب از زبان امین‌السلطان روس‌ها را این گونه معرفی می‌کند که ***«به پفی مشتعلند و به تفی خاموش»***.

۷- اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۱۰۹۸. معلوم نیست که اعتمادالسلطنه به وعده‌اش عمل کرد یا نه. در میان نسخ خطی کتابخانه‌های بزرگ ایران نیز نشانی از این کتاب دیده نمی‌شود.

نیز با توصیه روس‌ها نوشت و همراه با ***«عریضه‌ای»*** به امپراطور روس تقدیم کرد.[۱] به دنبال این دو کتاب، کتاب دیگر را با عنوان ***«آئینه سکندری»*** و به مناسب درگذشت الکساندر سوم امپراطور روس تألیف کرد و با تذهیبی ***«در کمال خوبی و زیبایی و خط خوش و جلد عالی و محفظهٔ مروارید دوز»*** تسلیم وزیر مختار روس نموده تا به ***«پطرزبورغ»*** بفرستند.[۲] روسها با مشاهده این قبیل تلاشهای اعتمادالسلطنه، به دنبال آن بودند تا پای اعتمادالسلطنه را با منصب ***«شخص دوم»*** سفارت کبرای ایران در روسیه به سن‌پترزبورگ بکشانند که به علت مخالفت‌های امین‌السلطان به نتیجه‌ای نرسید.[۳]

آخرین کتابی که اعتمادالسلطنه برای روس‌ها نوشت کتاب ***«تاریخ امپراطور نیکلای دوم امپراطور حالیه روسیه»*** بود.[۴] رفت و آمدهای محرمانه اعتمادالسلطنه به سفارت روس با اطلاع شاه و به دور از چشم امین‌السلطان، در ماه آخر زندگیش بسیار زیاد بود و اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطراتش قول داده بود تا علت این رفت‌وآمدهای مکرر به سفارت روس و همچنین مضامین محرمانه دست خط‌های شاه را در خاطرات آینده‌اش بنویسد که با فرا رسیدن اجل راز این رفت‌وآمدها را با خود به گور برد.[۵]

در مجموع و در ارتباط با دیدگاه اعتمادالسلطنه نسبت به سیاست روسیان در ایران می‌توان این گونه اظهار نظر کرد که اعتمادالسلطنه در دوران زندگیش تلاش می‌کرد تا ضمن استقلال تفکر سیاسی‌اش، از روس‌ها و طرفداران سیاست آنها در ایران برای رسیدن به مقاصد سیاسی که دست‌یابی به منصب صدارت نهایت آن بود، استفاده بکند. اما چون روس‌ها او را یک مهرهٔ صد درصد وابسته به خود نیافتند از او حمایت جدیی به عمل نیاوردند. در عین حال که از وجود او به عنوان یک دوست ویژه در دریافت و یا رسانیدن پیام‌های محرمانه به شاه سود جستند و این در حالی بود که اعتمادالسلطنه این گونه روابط را نه تنها خیانت نمی‌دانست بلکه آن را نوعی خدمت به شاه و دولت به حساب می‌آورد. با این وجود بسیاری از معاصرین و نویسندگان تاریخ قاجار او را متهم به سرسپردگی به روس‌ها کرده‌اند. امین‌الدوله در خاطرات سیاسی خود بارها در نهان و آشکار او را وابسته به سفارت روس

۱- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۱۱۵۰.

۲- همان جا، ص ۱۱۵۳. در مورد این کتاب در بخش‌های دیگر این نوشتار به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۳- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۱۱۹۸.

۴- از این کتاب که اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطراتش مدعی نوشتن آن است اثری به دست نیاوردیم.

۵- اگر دسترسی به اسناد سفارت روس در ایران در این زمان امکان‌پذیر می‌بود شاید می‌توانستیم تا حد زیادی به این مطالب محرمانه دست پیدا کنیم و جزئیات بیشتری را در ارتباط با روابط اعتمادالسلطنه با روسیه بنویسیم.

معرفی نموده و او را کسی دانسته که قصد داشته مقاصد سفارت روس را به دست و قلم خود هرچه زودتر و بهتر به انجام رساند.[۱]

امین‌السلطان نیز، همان گونه که قبلاً متذکر شدیم، او را نوکر و جاسوس روس می‌دانست. ابراهیم صفائی نیز در نوشته‌های خود ضمن نکوهش اعتمادالسلطنه سخنان امین‌السلطان را در ارتباط با جاسوسی اعتمادالسلطنه برای روسها، مورد تأیید قرار داده است.[۲] ایرج افشار هم او را متهم به نگاه داشتن جانب سیاست روس‌ها در ایران می‌کند[۳] و مهدی بامداد نیز او را با سیاست روس‌ها در ایران ***«کاملاً مربوط»*** دانسته است.[۴] اما محمود کتیرائی در مقاله‌ای ضمن نادرست شمردن اتهام ایرج افشار با تأیید گرایش بی‌پیرایه اعتمادالسلطنه به روس‌ها این ویژگی اعتمادالسلطنه را خیانت ندانسته و اتهام وابستگی او به روسیه را از تحریکات هواداران سیاست انگلیس در ایران می‌داند.[۵] از دیدگاه ما نیز اعتمادالسلطنه بدون قصد خیانت و ناخواسته اطلاعاتی محرمانه را از اوضاع سیاسی دربار ایران به اطلاع اعضای سفارت روسیه در تهران می‌رسانده که می‌توان آن را نوعی خیانت ناآگاهانه نامید.[۶]

---

۱ - امین‌الدوله، پیشین، ص ۱۶۶.

۲ - صفایی، پیشین، ص ۱۹-۱۸.

۳ - افشار، ایرج. ***«صنیع‌الدوله و روزنامه خاطرات»***، ***راهنمای کتاب***، سال نهم، شماره سوم، (شهریور ۱۳۴۵)، ص ۲۷۵.

۴ - بامداد، پیشین، ص ۳۴۴.

۵ - کتیرائی محمود، ***«وجهۀ نظر اعتمادالسلطنه نسبت به سیاست روس و انگلیس»***، ***نگین***، ص ۳۱-۳۰.

۶ - بررسی کتاب ***«آئینه سکندری»*** می‌تواند تا اندازۀ زیادی نوع روابط اعتمادالسلطنه را با روس‌ها نشان دهد.

فصل پنجم

بررسی خصوصیات اخلاقی، حالات روانی و افکار اجتماعی اعتمادالسلطنه

از آنجائی که خصوصیات اخلاقی و حالات روانی و افکار اجتماعی اعتمادالسلطنه در شکل‌گیری تفکر سیاسی و اجتماعی او و به تبع آن در تدوین آثار تاریخی‌اش، تأثیر زیادی داشته است در این بخش از نوشتار تلاش می‌شود تا این ویژگی‌های شخصیتی اعتمادالسلطنه مورد بررسی قرار گیرد.

الف ـ خصوصیات اخلاقی و حالات روانی اعتمادالسلطنه

یکی از خصوصیات اخلاقی رجال درباری در هر دوره‌ای از تاریخ تملق گوئی به مقامات بالاتر از خود بوده است. اعتمادالسلطنه هم که در زمرهٔ رجال درباری دستگاه ناصری قرار داشته از این ویژگی نه تنها برکنار نبوده که در برخی موارد و مخصوصاً در مورد ناصرالدین شاه تملق را به بالاترین وجه روا داشته است. مقدمات بسیاری از آثار منسوب به اعتمادالسلطنه ـ که بدون شک تمام این مقدمات به قلم اعتمادالسلطنه بوده ـ دلیلی بر وجود این صفت در رفتار اعتمادالسلطنه است. به عنوان مثال وی در مقدمه ***المآثر والآثار*** حدود چهار سطر لقب در جلو اسم ناصرالدین‌شاه آورده[1] و در همین کتاب در وصف قیافهٔ ظاهری شاه و ***«فضائل خاصه»*** او، به گونه‌ای قلم زده است که گویا ناصرالدین‌شاه خوش تیپ‌ترین فرد عالم و فاضل‌ترین پادشاهان جهان بوده است:

«پیکر مبارک در کمال اعتدال... رنگ پوست سفید مایل حمرت باصاف و بی‌کدورت [که] انبساط و اهتزاز طبع طبیعت را برهانی باشد.... چهر مهر لمعان

---

۱ - اعتمادالسلطنه، ***چهل سال تاریخ ایران***، ج اول، ص ۲۳.

در عین خوشرویی آیت ابهت و احتشام... گونه‌های مبارک متلألی باشد و درخشنده چون لئالی... و می‌توان گفت احدی از ملوک معاصرین را این تجلی و جمال نیست... کمر باریک، پاها کوچک... تکلم خسروانی... در کمال فصاحت و منتهای بلاغت... از السنهٔ خارجه زبان فرانسه را در کمال خوبی می‌دانند و زیاده از سی‌هزار لغت در خاطر دارند به این زبان هم سخن می‌گویند و هم می‌نویسند و هر کتاب و مطلب مشکلی را بدون معاونت مترجم و کتاب لغت ترجمه می‌کنند[1]... انگلیسی را... صحیحاً تلفظ می‌نمایند... در علم جغرافیا طوری احاطه دارند که قراء و قصبات ممالک و انهار و جبال [و] رساتیق اقالیم خمسه را به تفصیل دانند... انجام این مهام را ملک علام گوهر پیکر مبارک را با فرایزدی بیافرید... از این روست که... قاطبهٔ رعایای این دولت جاوید بنیان... مشاهدهٔ آن جمال باکمال را به جان می‌جویند و بی‌اختیار می‌گویند که تبارک‌الله احسن‌الخالقین».[2]

اعتمادالسلطنه گذشته از ناصرالدین شاه نسبت به صدر اعظم‌های او ـ به ویژه آخرین آنان امین‌السلطان که بیش از هر کس دیگر از او متنفر بوده است ـ نیز تملقات زیادی روا داشته است. خود او در روزنامهٔ خاطرات بارها به تملق‌گویی خود نسبت به امین‌السلطان اعتراف می‌کند[3] و در دو کتاب ***صدرالتواریخ*** و ***التدوین فی احوال جبال شروین*** نیز ـ همان گونه که در صفحات قبلی به آن اشاره شد ـ تملق زیادی نسبت به امین‌السلطان ابراز می‌کند او حتی از تملق به ملیجک دوم (عزیزالسلطان) که مطابق مندرجات ***روزنامهٔ خاطرات*** نهایت تنفر را از او داشته خودداری نمی‌کند. هم چنین او تملق‌گویی را از شخصی هم چون شیخ اسداله یکی از اخبارگویان نابینای شاه به جهت تعریف از او نزد شاه دریغ نمی‌کند. در ***روزنامهٔ خاطرات*** در این مورد می‌نویسد:

«صبح شیخ اسدالله اعمی... بدیدن من آمده بود. محض تملق که خبر

---

۱ - اعتمادالسلطنه در ص ۸۲ ***روزنامه خاطرات*** در مورد آشنایی ناصرالدین‌شاه به زبان فرانسه می‌نویسد: ***«پانزده سال است که من درس [فرانسه به شاه] می‌گویم. ده سال قبل از من معتمدالملک و پیش از او حکیم گلوکه و در زمان ولیعهدی و ایالت تبریز جمع دیگر درس داده بودند. ماشاءالله از شدت کار و یا پریشانی خیال هیچ فرانسه نمی‌دانند زیرا که مثل سایر کارها از راه اصولش برنمی‌آیند. تصور می‌فرمایند تعلیم و تعلم مشابه سلطنت مستقل ایران است که به بوالهوسی می‌توان تحصیل کرد لاوالله درس چیز دیگریست»***. در خاطره‌ای دیگر (ص ۳۱۵) نیز می‌نویسد: ***«ماشاءالله شاه سی سال متصل فرانسه می‌خوانند هنوز نمی‌توانند مکالمه کنند»***.

۲ - اعتمادالسلطنه، ***چهل سال تاریخ ایران***، ج اول، ص ۳۱-۲۶.

۳ - اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات***، ص ۵۲۶ و ۵۲۹.

خوشی از من به شاه بدهد و خوش‌گویی از من نماید زیاد به او احترام کردم. کتاب فرنگی به جهت پسرخودخواست، دادم. درجهٔ تملق و احترام را به حدی رساندم که مافوق نداشت».[۱]

اعتمادالسلطنه به رغم این تملقات، آن شهامت را هم داشته است که در جای جای روزنامهٔ خاطراتش به این ویژگی خود اعتراف کند و این در حالی است که بسیاری از دولت‌مردان متملق عصر ناصری که خاطرات خود را نوشته‌اند، شجاعت اقرار به این صفت را نداشته‌اند.

دو روئی از دیگر ویژگی‌های اخلاقی اعتمادالسلطنه ـ و برخی دیگر از دولت‌مردان عهد ناصری ـ بوده است. این ویژگی در آثار تاریخی منسوب به اعتمادالسلطنه و مخصوصاً در مقایسه آثار شخصی و آثار رسمی او به درستی دیده می‌شود. به عنوان مثال در حالی که او در آثار رسمی‌اش مانند ***المآثر والآثار***، ***منتظم ناصری***، ***صدرالتواریخ*** و ***التدوین فی احوال جبال شروین*** امین‌السلطان را مورد ستایش قرار می‌دهد، در ***روزنامه خاطرات*** و مخصوصاً در کتاب ***خلسه*** او را به شدیدترین شکل ممکن مورد حمله قرار داده و به باد ناسزا می‌گیرد.

شاه‌دوستی اعتمادالسلطنه از دیگر خصوصیات اخلاقی اوست. اگرچه اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطرات خود انتقاداتی را بر ناصرالدین شاه وارد می‌کند اما محتوای این کتاب و دیگر آثار منسوب بدو، نشانگر این نکته است که او واقعاً ـ و هم چون بسیاری از ایرانیان آن زمان ـ شاه را یک عنصر برجسته تافتهٔ جدابافته از سایر انسانها می‌دانسته است. در ***خلسه*** در این مورد از زبان شیخ محمدعلی مشهور به جناب می‌نویسد:

«سلطان سایهٔ یزدان است. هر که را تقدیر الهی به این موهبت و عنایت اختصاص داد پیکرش را به جامه اقدس و شرف پوشانیده و صاحب دیهیم کرامت وافسر مکرمت گردانید، جبین او را به انوار تأیید و سعادت جاوید منور نمود...».[۲]

وی در ***روزنامهٔ خاطرات*** حوصلهٔ ناصرالدین شاه را بیش از هر معصوم دیگری دانسته[۳] و او را دارای حس امامت و نبوت معرفی کرده است[۴] و در خاطرهٔ دیگر می‌نویسد که ***«اگر دو روز زیارت جمال مبارک نصیب نشود از شدت پریشانی مدقوق می‌شوم».***[۵] او دلیل گرسنگی

۱- همان جا، ص ۱۷۷.
۲- همان جا، ص ۱۶۶.
۳- همان جا، همان صفحه.
۴- همان جا، ص ۵۲۹. سخن اعتمادالسلطنه در این مورد به شرح ذیل است:
«(شاه) خوابی دیده بودند که حالت انگلیس بد است، صبح که تلگراف اغتشاش ایرلاوند رسیده بود از معجزات خودشان تصور می‌فرمودند. چون پادشاه حس امامت و نبوت دارند لابد معجزه هم می‌فرمایند».
۵- همان جا، ص ۱۴۰.

و پریشانی خود و پدرش را خدمت صادقانه به شاه می‌داند[۱] و وقتی که از او خواسته می‌شود هنگام کشیدن دندان شاه در کاخ او حاضر شود، به علت ***«شدت میلی که به این پادشاه»*** دارد خود را قادر نمی‌بیند که ***«در تکسیر»*** (کسر شدن) یکی از اعضای بدن او حاضر باشد.[۲] او این صفت شاه‌دوستی را به ارث رسیده از پدرش می‌داند.[۳]

کج خلقی و عصبانیت را نیز می‌توان یکی از حالات روانی اعتمادالسلطنه دانست. اعمال و رفتار و دشنام‌هائی که او نسبت به زیردستان خود روا می‌داشته وجود این حالت را در او اثبات می‌کند. او بارها ـ مطابق مندرجات ***روزنامهٔ خاطرات*** ـ زیردستان خود را به شدت کتک می‌زده است. به عنوان مثال یک بار باغبان اقدسیه را به خاطر موضوعی کم‌اهمیت ۵۰۰ ضربه تازیانه می‌زند[۴] و در مورد دیگر شخصی بنام ابراهیم نایب محله سنگلج را به خاطر کثیف بودن کوچه‌های این محل شدیداً به دست خود تنبیه‌بدنی می‌نماید.[۵] گاهی اوقات درجهٔ عصبانیت او به حدی می‌رسیده که فکر خودکشی نیز در ذهنش خطور می‌کرده است:

«امروز بقدری خلقم تنگ بود از درد پا و بعضی خیالات که اگر طپانچه داشتم خودم را هلاک می‌کردم».[۶]

دلایل این کج‌خلقی‌ها در دوران مختلف زندگی او یکسان نبوده اما در مجموع عواملی هم‌چون ناکامی‌های سیاسی، نداشتن اولاد، عدم محبوبیت در نزد مردم به خصوص به خاطر رفتار پدرش نسبت به امیرکبیر، محدود بودن به لحاظ انتخاب همسر که او برخلاف بسیاری از دولت‌مردان آن روزگار به علت ازدواج با یکی از دختران وابسته به خاندان قاجار ـ اشرف‌السلطنه ـ نمی‌توانسته حداقل برای پدرشدن هم که شده با زن دیگری ازدواج کند،[۷] را می‌توان از جمله دلایل کج‌خلقی‌های او دانست.

حسادت به ویژه در جنبه سیاسی و علمی آن را نیز می‌توان به عنوان یکی از ویژگی‌های اخلاقی ـ روانی اعتمادالسلطنه مورد توجه قرار داد. در مورد حسادت سیاسی او به خصوص نسبت به امین‌السلطان و دیگر دولت‌مردان جوان عهد ناصری در صفحات پیش سخن گفته‌ایم و در مورد حسادت علمی نیز به مواردی چند اشاره می‌کنیم. روزگاری که محمدتقی

۱- همان جا، ص ۸۱.
۲- همان جا، ص ۸۴.
۳- همان جا، ص ۲۰۰.
۴- همان جا، ص ۱۵.
۵- همان جا، ص ۷۹.
۶- همان جا، ص ۷۴۳.
۷- در آن روزگار رسم بود که هر مردی که با یکی از وابستگان خاندان قاجار ازدواج می‌کرد مادامی که این زن زنده بود او حق ازدواج با زن دیگری را نداشت.

خان نامی کتابی در باب جغرافیا و تحت عنوان ***گنج دانش***[۱] تألیف و چاپ کرده بود او در ***روزنامه خاطرات*** خود چنین نگاشت:

«از کارهای غریب این است که محمدتقی خان، خواهرزاده مخبرالدوله که مرد چرسی دیوانه‌ای است کتاب ژغرافیایی تألیف کرده و آن را گنجینه دانش نام نهاده، عیناً عبارات کتاب مرا که مرآت‌البلدان و مطلع‌الشمس باشد نوشته که من با زحمات زیاد این کتاب‌ها را تألیف کرده‌ام، دزدی به این وضوح نشده. اگر چنانچه دو پسر چهارده‌ساله من بمیرد، به من گواراتر از این کار بود که کتاب مرا به اسم خودشان چاپ کنند».[۲]

اگر سخن اعتمادالسلطنه در مورد سرقت ادبی مؤلف ***گنج دانش*** را با توجه به مشابهت‌های زیاد بین مطالب ***مرآت‌البلدان*** و ***مطلع‌الشمس*** تا اندازه‌ای می‌توان پذیرفت ولی بسیاری از مطالب نیز در این کتاب هست که در آثار منسوب به اعتمادالسلطنه به چشم نمی‌خورد. با توجه به عدم اشاره اعتمادالسلطنه به مطالب جدید این کتاب می‌توانیم سخن او را در ارتباط با حس حسادت او توجیه کنیم.[۳] زمانی نیز که ناصرالدین شاه کتابچه‌ای را برای ترجمه به محمدطاهر میرزای مترجم داد، حسادت علمی اعتمادالسلطنه باعث شد که او نامه‌ای به شاه بنویسد و از شاه گلایه بکند. خود در این مورد نوشته است:

«کاغذی به آقامحمدخان خواجه نوشتم [که او به شاه بدهد] شکایت از این که شاه چرا به من تألمات روحانی می‌دهند... باز کتاب می‌دهند به محمدطاهر میرزا که به قدر شاگرد من نمی‌فهمد ترجمه کند».[۴]

هنگامی که شخصی بنام میرزاعلی خان نائینی که زمانی از اعضای گروه علمی

۱- این کتاب که در ارتباط با شرح احوال تاریخی و جغرافیایی شهرهای ایران است به لحاظ شیوه نگارش مشابهت زیادی با ***مرآت‌البلدان*** دارد با این تفاوت که در ***مرآت‌البلدان*** شرح مفصل اما ادامه احوال بلاد ناتمام است ولی در ***گنج دانش*** توضیحات مختصر اما تا آخر الفباء به شرح تاریخ شهرهای ایران پرداخته شده است. این کتاب در سال ۱۳۰۵ ه.ق و در کارخانه (چاپخانهٔ) میرزا حبیب‌الله و در تهران به چاپ رسیده است.

۲- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۶۷۷. اعتمادالسلطنه که نسبت به این گونه اعمال حساسیت خاصی داشته غافل از این بود که خود نیز به نحوی گسترده‌تر این گونه اعمال را مرتکب می‌شده و آثاری را که دیگران حداقل در تدوین بخشی از آن رنج برده‌اند بدون ذکر نامی از آنان و فقط به اسم خود به چاپ رسانیده است.

۳- به نظر می‌رسد که ناراحتی اصلی اعتمادالسلطنه این بوده که با چاپ این کتاب تا اندازهٔ زیادی انگیزه تدوین جلد بعدی ***مرآت‌البلدان*** (جلد چهارم به بعد) از بین رفته، چه این که مؤلف ***گنج دانش*** شرح بلاد ایران را تا آخر حروف الفبا نوشته و از جذابیت انتشار جلدهای بعدی ***مرآت البلدان*** تا حد زیادی کاسته است.

۴- اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۹۶۳.

اعتمادالسلطنه بود کتابی منظوم در ***«تفصیل بادکوبه»*** نوشت حسادت اعتمادالسلطنه را واداشت که در مورد نام برده این گونه سخن بگوید:

«این شخص تصور می‌کند که باید دنیا و آخرت [بخاطر تألیف این کتابش] به او سجده کنند».[۱]

غلامحسین ادیب ملقب به افضل الملک هم که از دستیاران فعال اعتمادالسلطنه در وزارت انطباعات بوده در مورد این ویژگی اعتمادالسلطنه در کتاب خود نوشته است:

«مرحوم محمدحسن خان اعتمادالسلطنه وزیر تألیفات که با مؤلفین و مصنفین و زباندانان ایران حسادت و دشمنی داشت و به من می‌گفت هر کسی تألیفی یا زبان خارجه دارند من طبعاً با این شخص دشمن هستم...».[۲]

محافظه‌کاری و جبن از دیگر خصلت‌های اخلاقی و روانی اعتمادالسلطنه است. دکتر فوریه پزشک فرانسوی ناصرالدین شاه که از دوستان نزدیک اعتمادالسلطنه نیز به شمار می‌رفته است در مورد این ویژگی اعتمادالسلطنه در خاطرات خود نوشته است:

«اعتمادالسلطنه که طبعاً رشادت زیادی ندارد و وجداناً نیز به خود اطمینان قلب ندارد همین که شنیده است که میرزا فروغی منشی ادارهٔ او را توقیف کرده‌اند از ترس در اطاق خواجه سرایان بست نشسته...».[۳]

زمانی که سیدجمال‌الدین اسدآبادی نامه‌ای به میرزای شیرازی در ارتباط با امتیازنامه تنباکو نوشت، رونوشتی از آن نامه را برای برخی از رجال ایران و از جمله اعتمادالسلطنه فرستاد. اعتمادالسلطنه از ترس این که مبادا شاه از کانال‌های دیگر از دریافت این نامه توسط او آگاه شود، خودش نامه سیدجمال‌الدین را به شاه داد.[۴]

در مورد محافظه‌کاری و ترسو بودن اعتمادالسلطنه نسبت به مسائل سیاسی ـ اجتماعی باید تا اندازه‌ای نیز به او حق داد چراکه او از سرگذشت زندگانی پدرش درس‌ها گرفته بود. پدر او در روزگاران پادشاهی محمدشاه و سپس ناصرالدین شاه از مناصب خود عزل شده، چوب خورده، به داغ کشیده شده و اموالش نیز مصادره گردیده بود لذا فرزندش همواره این حوادث را از نظر دور نداشته و تلاش می‌کرده که خود به این گونه حوادث دچار نشود و به همین دلیل محافظه‌کاری را در حد شدید آن در ارتباط با شاه، صدر اعظم و مسائل سیاسی و اجتماعی، رعایت می‌کرد.

پول دوستی و خست در مصرف آن را نیز می‌توان در زمرهٔ ویژگی‌های اخلاقی

۱- همان جا، ص ۱۰۹۸.
۲- افضل‌الملک، پیشین، ص ۳۷۱.
۳- فوریه، پیشین، ص ۲۸۰.
۴- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۸۹۵.

اعتمادالسلطنه دانست و شاید این مسئله یکی از دلایل عدم ترقی سیاسی او ـ به آن اندازه که مطلوب خود او بود ـ باشد. زیرا بذل و بخشش‌های متعدد می‌توانست او را مورد حمایت جمعی از رجال معاصر خود قرار دهد. اعتمادالسلطنه از بذل و بخشش اموال خود حتی نسبت به شخص شاه خودداری می‌کرد و در مواقع ضروری ـ آن هم به میزان بسیار کمتر نسبت به هم قطاران خود ـ مبلغ ناچیزی به شاه هدیه می‌کرد. به عنوان مثال ـ مطابق رسم آن روزگار ـ هر کسی که شاه را به منزل خود دعوت می‌کرد در پایان میهمانی مقداری پول نقد و هدایای مختلف به شاه ***«پیشکش»*** می‌کرد اما اعتمادالسلطنه برخلاف سایر درباریان که مطابق نوشته خودش در ***روزنامه خاطرات*** مبلغ زیادی به شاه هدیه می‌کردند، در این قبیل میهمانی‌ها پول زیاد و یا هدیهٔ قابل توجهی به شاه نمی‌داد و یا وقتی که شاه صیدی را شکار می‌کرد و اطرافیانش هر کدام مبلغی به عنوان ***«ناز شست»*** به او می‌دادند در این میان نازشست‌های اعتمادالسلطنه خیلی کمتر از نازشست‌های دیگران بوده است. شاید بتوانیم این گونه اعمال اعتمادالسلطنه را در راستای محافظه‌کاری او بدانیم که می‌خواسته با این حرکات خود به شاه بفهماند که وضع مالی او خیلی خوب نیست اما رفتار عمومی او نیز خسیس بودن او را بیان می‌کند. دکتر فوریه اخیرالذکر در مورد پول‌دوستی اعتمادالسلطنه در کتاب خود نوشته که شخصی به نام فیلی‌پار از شرکای بانک‌های کوچه لافیت پاریس برای به دست آوردن امتیاز مشروبات الکلی در ایران رشوه‌های زیادی به درباریان ایران و از جمله اعتمادالسلطنه داد اما اعتمادالسلطنه از این که سهم او از میزان این رشوه کم بوده بسیار عصبانی شده و گفته بود که اینها واقعاً مرا با دادن این مبلغ کم رشوه ـ ۵۰۰۰ فرانک ـ ریشخند کرده‌اند در صورتی که من اول کسی هستم که برای دادن این امتیاز با سرمایه‌داران وارد گفتگو شدم. به دنبال اعتراض اعتمادالسلطنه فیلی‌پار سندی به اعتمادالسلطنه می‌دهد که در موقع انتشار سهام شرکت معادل ۹۵/۰۰۰ فرانک سهام را به او واگذار و اعتمادالسلطنه که اعتقاد داشت این کار سرگرفتنی نیست می‌خواست آن سند را ولو به ضرر هم که شده بفروشد و تمام اضطراب اعتمادالسلطنه از همین بابت است که مبادا پول موعود نرسد والا چیزی که غم آن در میان نیست ایران و مصلحت آن است.[1]

مقایسه مضمون ***«عریضه مفصل»*** ـ که در مبحث روابط اعتمادالسلطنه و ناصرالدین‌شاه به آن اشاره شد ـ که مدتی قبل از مرگ اعتمادالسلطنه توسط او و خطاب به شخص شاه نوشته شده بود با میزان دارائی بجا مانده پس از او نیز می‌تواند بیانگر پول‌دوستی و خست اعتمادالسلطنه باشد. چرا که او در ***«عریضه مفصل»*** خود به شاه از بدهکاری‌ها و وضع بد مالی

۱- فوریه، پیشین، ص ۱۵۶-۱۵۵.

خود سخن می‌گوید در حالی که مدتی پس از نوشتن این عریضه که مرگ او فرا می‌رسد تنها چهل هزار تومان پول نقد در خانه‌اش بوده و این جدای از دارائی او در نزد بانکها بوده است.

اعتمادالسلطنه حتی از گرفتن رشوه برای ازدیاد ثروت خود رویگردان نبوده است به اعتراف خود او در روزنامه خاطرات برای درج اخباری از قبیل دریافت ***«تمثال همایونی»*** توسط اشخاص در روزنامهٔ دولتی مبلغی رشوه دریافت می‌کرده است.[۱]

اعتمادالسلطنه علاوه بر مال‌طلبی، مقام‌طلب نیز بوده است. در مورد مقام‌طلبی او در صفحات گذشته ضمن بررسی مناصب او سخن به میان آمد و در این بخش نیز به برخی موارد دیگر از دلایل مقام‌طلبی او اشاره می‌شود. هنگامی که اعتمادالسلطنه می‌دید کسانی که به لحاظ سن، سواد و تجربه در حد پایین‌تری از او قرار دارند اما صاحب مقامات بالاتر از او شده‌اند بسیار عصبی می‌شد و این به دست آورندگان مناصب عالیه را به انجام برخی از اعمال ناشایست برای رسیدن به این مناصب متهم می‌کرد و علت عقب‌ماندگی خود را ***«در دولت‌خواهی و شاه‌پرستی»*** می‌دانست.[۲] او در یک جا اسباب ترقی دیگران را اینگونه نوشت:

«در دربار حالیه ایران آنچه من فهمیده‌ام دو چیز اسباب ترقی است: واسطه داشتن از خواجه‌ها و زنها یا قوم و خویش معتبر داشتن».[۳]

اعتمادالسلطنه در توجیه علل عدم ترقی خود و پیشرفت دیگران در دربار ایران تا آن اندازه پیش‌رفت که ارتکاب شنیع‌ترین فسادهای اخلاقی را در زمرهٔ عوامل اصلی پیشرفت و ترقی افراد در به دست آوردن مناصب بزرگ برشمرد.[۴] او در خاطره‌ای دیگر نیز انتساب به ملیجک را عامل ترقی دانست و در این رابطه نوشت:

«.. دیگر این که نسقچی‌باشی نوه علاءالدوله مرحوم که داماد ولیعهد می‌خواست بشود و نشد و بعد داماد شاه می‌خواست بشود و نشد، افتخار خود را در زوجیت همشیره عزیزالسلطان (ملیجک دوم) دید و به این واسطه عزیزالسلطان به این جوان خیلی مهربانی می‌کند. یالیتنی‌کنت نسقچیاً ای کاش ما هم نسبتی به عزیزالسلطان می‌داشتیم و یا وصلتی با او می‌کردیم. از شر دهر آسوده می‌ماندیم».[۵]

در مورد اعتقادات مذهبی اعتمادالسلطنه هم باید گفت او نیز همانند برخی از رجال درباری معاصر خود اهمیت چندانی برای مسائل مذهبی قائل نبوده است. اگرچه به گفتهٔ خود نماز می‌خوانده[۶] و در شبهای دهم محرم هر سال سعی داشته تا به چهل منبر تعزیه امام

۱- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۲۱۱.
۲- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۹۱۱.
۳- همان جا، ص ۲۰۹.
۴- همان جا، ص ۱۱۳۴.
۵- همان جا، ص ۱۱-۱۱۱۰.
۶- همان جا، ص ۱۴۴.

حسین(ع) سربزند[۱] و در مواقع سختی خود را به ائمه دخیل می‌کرده[۲] اما از طرف دیگر به مشروب خوردن[۳] و قماربازی[۴] و شرکت در مجالس عیش‌ونوش[۵] و رشوه‌گیری[۶] خود نیز معترف است. خان ملک ساسانی تلاش کرده است تا او را فردی متعادل به لحاظ مذهبی و اجتماعی نشان بدهد. او در این مورد نوشته است که:

«محمدحسن خان اعتمادالسلطنه بسیار حساس و خرده‌بین بود. عفاف و ادب بی‌اندازه داشت. متین و باوقار بود. هرگز دشنام و ناسزا به زبان نمی‌آورد. با زیردستان به عطوفت و ملایمت رفتار می‌کرد. فرایض دین را کاملاً مواظب بود و مستحبات را از قبیل زیارت و قربانی و غیره انجام می‌داد».[۷]

این گونه اظهارنظر خان ملک ساسانی در حالی است که مطابق اعتراف خود اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطرات، ضمن اینکه بسیاری از معاصی را مرتکب می‌شده و از انجام واجبات شانه خالی می‌کرده بلکه زیردستانش را هم در صورت تخطی از دستوراتش در کمال خشونت تنبیه می‌کرده است.

اعتمادالسلطنه با آنکه نسبت به انجام واجبات دین چندانی جدی نبوده است اما به استخاره اعتقاد شدیدی داشته است به گونه‌ای که حتی برای کشیدن دندان[۸]، انتخاب طبیب برای معالجه[۹] و انداختن زالو به معقد[۱۰] نیز استخاره می‌کرده است. مطابق نوشتهٔ کلنل کاساکوفسکی از کارشناسان روسی ساکن ایران او حتی از تربت سیدالشهداء به جهت تبرک و شفا استفاده می‌کرده است. نام‌برده در این رابطه در خاطرات خود ضمن اشاره به این نکته او را بی‌دین و دهری مذهب معرفی نموده است. او در توصیف سلام عیدنوروز در حضور شاه و تشریفاتی که در این رابطه برگزار می‌شده نوشته است:

«.. حتی بی‌دینان در ضمن این تشریفات اداها و ریختک‌های تقدس مآب به خود می‌بستند و اعتمادالسلطنه آن دهری بنام وعده‌ای دیگر خاک تربت بدر آورده، یکبار مسح نموده و بقیه را به صورت و چشم و پشت گوش

۱- همان جا، ص ۱۴۶.
۲- همان جا، ص ۷۴۳.
۳- همان جا، ص ۸۰.
۴- همان جا، ص ۷۷.
۵- همان جا، ص ۸۸.
۶- همان جا، ص ۲۱۱.
۷- خان ملک ساسانی، پیشین، ص ۱۷۱.
۸- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۶۶۴.
۹- همان جا، ص ۱۱۳۳.
۱۰- همان جا، ص ۶۶۴.

می‌مالیدند».[۱]

یکی دیگر از ویژگیهای اخلاقی ـ روانی اعتمادالسلطنه خودنمائی علمی اوست. وی در جای جای ***روزنامهٔ خاطرات*** از مقام علمی خود تعریف می‌کند:

«به فضل خدا اگر هیچ ندارم علم دارم و چون آفتاب روشن است. هر وقت نور از آفتاب گرفته شود علم من هم نهان خواهد شد بر فرض سلطنت ایران حالا ملیجک‌پسند باشد، بر دامن کبریائیش ننشیند گرد. نان خالی داشته باشم، خدا چیزی به من داده است که در ایران با حدی نداده. شکر می‌کنم خدا را».[۲]

او در خاطره‌ای دیگر برخی از نوشتجات خود را به علت سطح بالای مضامین آنها ***«دور از ادراک جمع»*** دانسته[۳] و در برخی مواقع خودش از خوب ترجمه کردن خودش اظهار تعجب و شگفتی نموده است.[۴] او خود را از تمام وزرا داناتر و عالم‌تر معرفی نموده[۵] و حتی خود را در ردیف مجتهدین دانسته و به کار برخی از علما خرده می‌گیرد:

«شاه به خانه امام جمعه و صدرالعلماء تشریف برده بودند واز صدرالعلماء استفتاء کرده بودند که با جیقه و لباس مرصع می‌تواند نماز کرد یا نه آن احمق مثل سایر فقهای ابله محض تملق گفته بود بلی. اگرچه بعضی مفسرین هم جایز دانسته‌اند لیکن به اجتهاد خود من هر نوع زینت به خود بستن و مسجد رفتن موافق ظاهر آیه قرآن و حرام است و باید هم چنین باشد».[۶]

اگرچه در برجستگی مقام علمی اعتمادالسلطنه نسبت به بسیاری از رجال عهد ناصری تردیدی نیست اما به زبان آوردن این برتری علمی باعث می‌شود که ما صفت خودنمائی را به او نسبت دهیم. با این حال او در برخی از موارد نیز به بی‌علمی خود اشاره می‌کند و می‌نویسد که:

«به قدر خری عقل ندارم و به قدر یابوئی علم».[۷]

۱- کاساکوفسکی و ا.، ***خاطرات کلنل کاساکوفسکی***، ترجمهٔ عباسقلی جلی، (تهران، کتاب‌های سیمرغ، ۱۳۵۵خ)، ص ۲۴. کاساکوفسکی در نوامبر ۱۸۵۷م در مسکو متولد شد. دبیرستان نظام مسکو، مدرسهٔ سواره نظام نیکلایفسکی و آکادمی ستاد را اتمام کرد و خدمت نظامی را در سال ۱۸۷۴ شروع و در سال ۱۸۹۴ به درجهٔ سرهنگی نایل و برای تعلیم سواره نظام به ایران مأموریت یافت و تا سال ۱۹۰۳ در بریگارد قزاق ایران خدمت کرده و با احراز مقام ریاست دیویزیون به درجهٔ سرتیپی نائل شد. مطالب به نقل از مقدمهٔ همین کتاب ص ۱۰.

۲- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۲۵۹.

۳- همان جا، ص ۴۵۷.

۴- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۴۷۱.

۵- همان جا، ص ۵۲۲.

۶- همان جا، ص ۱۲۰۲.

۷- همان جا، ص ۲۶۰.

و در خاطره‌ای دیگر می‌افزاید:

«در اردوی همایونی من به پیری و علم معروف هستم. بدبخت ایران که من پیر و عالم آن باشم».[۱]

این گونه اعترافات اعتمادالسلطنه که در واقع حالت شکسته نفسی دارد در کنار اقرار او به بسیاری از اشتباهاتش او را صادق‌تر از دیگر معاصرانش که خاطرات خود را نوشته اما به اشتباهات خود اعتراف نکرده‌اند، نشان می‌دهد.

در یک جمع‌بندی کلی نسبت به ویژگی‌های اخلاقی و حالات روانی اعتمادالسلطنه می‌توان گفت که اعتمادالسلطنه فردی متملق نسبت به مافوق و سختگیر نسبت به زیردستان خود بوده و محافظه‌کاری، تندخوئی، مال‌طلبی و مقام دوستی، حسادت و دوروئی ـ صفاتی که بسیاری از رجال عهد ناصری بدان متصف بوده‌اند ـ را در خود داشته است اما این سخن بدان معنا نیست که اعتمادالسلطنه از تمام صفات نیکوی اخلاقی بی‌بهره بوده است. بلکه اعمالی مانند تا نیمه‌های شب بیدار ماندن و نوشتن مطالب مختلف، صرف مال خود در راه تهیه کتاب‌های خطی و چاپی اعم از داخلی و خارجی و در نتیجه برپایی کتابخانه‌ای شخصی که بیش از چهار هزار جلد نسخه خطی و چاپی داشته، دستگیری و حمایت از برخی شخصیت‌های علمی و فرهنگی و... را می‌توان از ویژگی‌های مثبت اعتمادالسلطنه دانست. همان‌گونه که در بالا اشاره شد اقرار به اشتباه و اعتراف به گناه یکی از صفات اخلاقی برجسته او بود که در نزد معاصرینش کمتر به چشم می‌خورد.

ب ـ افکار اجتماعی اعتمادالسلطنه

بررسی افکار اجتماعی اعتمادالسلطنه با توجه به تحولات همه جانبه اوضاع ایران در آن روزگار، پژوهشی گسترده را می‌طلبد. بدین لحاظ در این بخش از نوشتار تنها به برخی از افکار اجتماعی او در مورد قانون، حکومت سلطنتی استبدادی، حکومت جمهوری و اعطای آزادی به مردم اشاره می‌شود.

هم زمان با تغییرات اقتصادی و تحولات فکری ایرانیان در عهد ناصری، لزوم تدوین قانون برای ادارهٔ مملکت حتی از طرف پادشاه دیکتاتوری هم‌چون ناصرالدین شاه احساس می‌شد. به همین دلیل بعد از بازگشت شاه از سفر سوم فرنگ به دستور او به چند نفر مترجم از زبان‌های مختلف مأموریت داده شد تا همگی در منزل عباس میرزا ملک‌آرا برادر ناتنی ناصرالدین شاه جمع شوند و قوانین کشورهای عثمانی، فرانسه و روسیه را به جهت تدوین

---

۱ - همان جا، ص ۷۲۵.

قانون در ایران، ترجمه کنند. عکس‌العمل اعتمادالسلطنه نسبت به این دستورالعمل شاه در ***روزنامه خاطرات*** این گونه است:

«... این یکی از نتایج سفر سوم فرنگ است. اولاً باید فهمید که ایران قانون شرعی دارد. وقتی قانون شرعی را می‌توان عوض کرد که از اسلام و طریقه تشیع خارج شد. ثانیاً اگر قانون دولتی و ترتیب ادارات می‌خواهند این کار مترجمین و ملک‌آرا نیست. این ترتیب را باید جمعی از مردمان عاقل هوشیار که مطلع از رسومات فرنگ بوده باشند این کار را بکنند. اما این دستورالعمل شاه برای این که مدتی شهرت بکند که شاه بعداز سفر فرنگ مقصودش ایجاد قانون است بدخیالی نیست. من هم به عنوان رئیس دارالترجمه گفتم جمعی مترجمین هر روز بروند».[1]

قبل از این نیز اعتمادالسلطنه مخالفت خود را با قانونی که توسط ابوالقاسم همدانی شاگرد میرزاملکم‌خان نوشته شده بود از طریق نکوهش شاه به خاطر توجه به این شخص ابراز کرده و در این مورد نوشته بود:

«... این ابوالقاسم سی‌ساله بعد از هزار و سیصد سال می‌خواهد قانون ابوالقاسم عربی(ص) مبعوث چهل ساله را به هم زند. ای شاه ابوالقاسم همدانی ابوالقاسم هاشمی نمی‌شود. چنگیزخان کافرحربی رویهٔ محمدی را به هم نزد. ای شاه این جوان همدانی است نه همه دانی».[2]

اعتمادالسلطنه در مورد انواع حکومت نیز همواره در آثار خود از حکومت استبدادی ـ که وی آن را مستقله می‌نامید ـ حمایت کرده و حکومت جمهوری را باعث تزلزل و سرگردانی امور مملکتی معرفی نموده است. او در کتاب خلسه و هنگامی که از افکار سیدجمال‌الدین و میرزاملکم خان ـ که فکر تشکیل حکومت جمهوری را در ایران مطرح کرده‌اند ـ صحبت می‌کند از زبان شیخ محمدعلی مشهور به جناب خطاب به ملاابراهیم نامی می‌نویسد:

«[ملکم و جمال‌الدین] نمی‌دانند که جمهوری را چه ضررها و زیان‌هاست و چه خطرها و نقصان‌ها و غافل که آن جا هم که جمهوری شده عقلا پشیمانند و در حل و عقد معظمات امور حیران و سرگردان و از بیم جهال چیزی به زبان نمی‌آورند و راه تغییر نمی‌سپارند. پس این بلها [ابلهان] را که به نظر خواهان آن طریق‌اند و طالبان آن رویه در اینجا که مجلس استنطاق وزاری قاجار باشد حاضر کرده تا ملتفت بعضی حقایق و دقایق شوند و کمتر به راه فضولی و

---

۱ - همان جا، ص ۷۶۶.

۲ - همان جا، ص ۴۱۹.

جسارت روند، بعدها دم درکشند و در اضلال مردم نکوشند و حق را به باطل نفروشند.» [۱]

اعتمادالسلطنه برای ادارهٔ کشور ایران با توجه به ***«جهالت رعایا و اهل مملکت»*** استبداد را بهترین شکل حکومت دانسته و می‌نویسد:

«خیلی را گمان این است که سلطنت نباید مستقله استبدادی باشد غافل از این که چون رعایا و اهل مملکت جاهل باشند و در علم و عمل ناقص، برای سد باب نواقص و معایب آن‌ها هیچ چیز بهتر از استبداد و استقلال نیست و اگر در ارکان قوت و قدرت سلطنت تزلزلی مشاهده شود عقلا و کاردانان کشور متزلزل گردند و هرکس اسباب این خرابی شده باشد او را نادان و مطرود یا خائن و مردود دانند». [۲]

اعتمادالسلطنه نه تنها با حکومت جمهوری مخالفت داشته بلکه با آزادیخواهان نیز مخالف بوده و آنان را ***«سفیه»*** معرفی نموده است و از طرف دیگر دادن آزادی به مردم و عقب‌نشینی دولت در مقابل خواسته‌های مردم را نیز اشتباه پنداشته است به گونه‌ای که هنگام اعتراض و شورش مردم و علما نسبت به امتیازنامهٔ تنباکو وقتی شاه خواست عقب‌نشینی کند و امتیازنامه را یک طرفه لغو کند، اعتمادالسلطنه به او گفت:

«... سلطنت مستقله استبدادی همین که شخص از یک راه و مسئله حرف رعیت را شنید دیگر نمی‌تواند جلو بگیرد. اگر این امتیاز سراپا غلط هم بود چون به امضای همایون رسیده نباید لغو شود...». [۳]

اعتمادالسلطنه نه تنها با دادن آزادی به مردم مخالف بود بلکه با آزادی مطبوعات نیز مخالفت می‌ورزید. در واقع او را بایستی پایه‌گذار سانسور مطبوعات وجراید در ایران دانست. این سخن را خود او در ***المآثر والآثار*** می‌نویسد:

«چون بعضی از مطبوعات بعضی از ممالک که مشتمل بر طعن طریقی و یا قدح فریقی و یا هجا شخصی و یا هزل فاحشی بود به لحاظ مبارک این پادشاه قدس اکتنا [ناصرالدین شاه] می‌رسید از انتشار آنها همواره آثار کراهت بر جبین همایون هویدا بود تا وقتی که رسالهٔ هجوسلالهٔ شیخ هاشم شیرازی، مطبوعه بمبئی را به طهران آوردند و نسخه‌ای به حضور مهر ظهور بردند. از مشاهدهٔ آن اشعار ناسزا در حق آن دانشوران بزرگوار، نعوذبالله من غضب

۱- اعتمادالسلطنه، ***خلسه***، ص ۱۸. ۲- همان جا، ص ۱۶.

۳- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۸۴۱.

الله، شعله خشم شاهنشاهی زبانه زدن گرفت و در وقت به تحجیر و اعدام تمام آن نسخ فرمان رفت این بندهٔ نگارنده حاضر درگاه بود معروض نمود که در دولتهای اروپیه سد راه این عیب را از ممالک خویش دایرهٔ تفتیش ایجاد کرده‌اند و اسم آن سانسور است و چون شرحی از شرایط و شئون آن براند بر خاطر مبارک سببی پسندیده آمد و فرمان رفت تا هم در تحت نظر این خانزاد در حدود ایران سانسور ایجاد شود و از آن وقت باز راه این عیب بسته است و رشته این تجارت گسسته».[۱]

هنگامی که ***«ادارهٔ روزنامجات دولتی»*** از طرف شاه به اعتمادالسلطنه واگذار شد، ناصرالدین شاه طی فرمانی که صادر کرد به او متذکر شد که از انتشار جزوه‌ها، کتاب‌ها و سایر مواد چاپی که برخلاف ***«آداب ملی و علیه دولت»*** است جداً خودداری ورزد.[۲] زمانی که اعتمادالسلطنه مسئولیت وزارت انطباعات را یافت، مسئولیت نظارت بر تمام کتاب‌ها و جراید و اعلانیه‌های دولتی نیز به او واگذار شد. او پس از بررسی کردن این مطبوعات اگر آنان را بی‌نقص می‌یافت با امضاء کردن ومهر کردن با عبارت ***«ملاحظه شد»*** اجازه چاپ و انتشارشان را می‌داد.[۳]

۱- اعتمادالسلطنه، ***چهل سال تاریخ ایران***، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲- کهن، گوئل، ***تاریخ سانسور مطبوعات در ایران***، (تهران، آگاه، ۱۳۶۳خ)، ج اول، ص ۵۰.

۳- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۱۶۲.

بخش دوم

تألیفات منسوب به اعتمادالسلطنه

همان گونه که در ابتدای بخش نخستین این پژوهش بدان اشارت شد، هدف از بررسی زندگانی اعتمادالسلطنه در راستای شناسائی بهتر تألیفات تاریخی او است. اکنون که تا حدودی با فراز و نشیب‌های دوران حیات او آشنا شدیم قصد آن داریم که با آثار او و با تأکید ویژه بر آثار تاریخی‌اش، نیز آشنا شویم و از لابلای اوراق این کتاب‌ها، ضمن آشنایی با شیوه تاریخ‌نویسی وی، تحول ایجاد شده در سنت تاریخ‌نگاری کهن ایرانی را ـ که به باور نگارنده شخص اعتمادالسلطنه بیش از هر فرد دیگری در پیدایش این تحول نقش داشته ـ پی‌گیری نمائیم. قبل از پرداختن به این موضوع، لازم است دو نکته مورد توجه قرار گیرد. نخست این که یک نوع تقسیم‌بندی به جهت سهولت مطالعه، از آثار منسوب به اعتمادالسلطنه به دست داده شود و دیگر این که سخنی پیرامون نقش اعتمادالسلطنه در تألیف و تدوین آثاری که به او منسوب است و بحث‌های زیادی را ایجاد کرده بیان گردد.

اعتمادالسلطنه و ملیجک

نمودار آثاری که اعتمادالسلطنه در تألیف، ترجمه و تدوین آنها نقش داشته است

آثار منسوب به اعتماد السلطنه	۱- نوشته‌های تاریخی چاپ شده	الف: کتاب‌ها	آثار شخصی[1]: ۱- روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه ۲- خلسه ۳- سفرنامهٔ صنیع الدوله از تفلیس به تهران آثار رسمی[2]: ۱- تاریخ ایران ۲- مرآت البلدان ۳- تاریخ منتظم ناصری ۴- مطلع الشمس ۵- حجة‌السعاده فی الحجة الشهاده ۶- المآثر و الآثار ۷- التدوین فی احوال جبال شروین ۸- صدر التواریخ ۹- دررالتیجان فی تاریخ بنی اشکان ۱۰- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران ۱۱- سال‌نامه‌های مختلف
		ب: مقالات[3]	۱- قلعهٔ نور ۲- عریضه اعتمادالسلطنه به ناصرالدین شاه دربارهٔ سانسور ۳- پذیرایی از کُور دیپلماتیک درعمارت سلطنتی ایران ۴- خانقاه و مقبرهٔ صدرالدین ابراهیم‌بن‌سعدالدین حمویی جوینی در تل لویزان ۵- جغرافیای قدیم و جدید طالقان و تواریخ متعلقه به آن و شرح رجال و منسوبین به این ناحیه ۶- احوال بلوک مال امیر /مالمیر/ ۷- مستوفی الممالک میرزا یوسف صدراعظم ۸- تاریخ انتزاع ممالک محروسهٔ ایران از تحت سلطنت عرب ۹- تواریخ متعلقه به مقبرهٔ طغرل ۱۰- تاریخ چاپ و روزنامه در ایران ۱۱- کلید استطاعت ایران ۱۲- فرمان محمدحسن خان به عمل انتظام دارالطباعه ۱۳- مقاله‌ای در مذمت میرزاملکم خان ۱۴- مقاله در تمجید از امین‌السلطان ۱۵- آرتیکل دربارهٔ دختر ایرک بیگ انگلیسی ۱۶- قیراط الماس فی ترجمهٔ سلماس
		ج: ترجمه‌ها	الف: آثار ترجمه‌ای و اقتباسی: ۱- تاریخ انکشاف ینگی دنیا ۲- تاریخ خیرات حسان ۳- تاریخ بابل و نینوا ب: آثار ترجمه‌ای: ۱- سیاحت کاپیتان اطراس به قطب شمال ۲- سفرنامهٔ جنوب ایران ۳- داستان روبنسون سوئدی ۴- سرگذشت خانم انگلیسی در هندوستان ۵- تاریخ هرودت ۶- تاریخ فرانسه ۷- شرح احوال سلطان عبدالمجید و اوضاع مملکت عثمانی
	۲- نوشته‌های تاریخی چاپ نشده (شامل کتاب‌ها، مقالات و ترجمه‌ها)		۱- آئینه سکندری ۲- تاریخ آستانهٔ عراق ۳- جغرافی و تاریخ لار ۴- کاشف الکرب فی تاریخ الغرب ۵- تاریخ سلاطین عثمانی ۶- ملاجعفری خروس باز ۷- تاریخچه الماسهای بزرگ ۸- تحقیق در مذهب علی اللهی ۹- ترجمهٔ توردومند ۱۰- بزمتی ۱۱- غصن مثمر در ترجمهٔ ولتر (هدیة‌البریه فی التعرفة الولتریه) ۱۲- تاریخ قیاصره ۱۳- سفرنامهٔ مادام ژان دیولافوا ۱۴- تاریخ لوئی چهاردهم ۱۵- تاریخ بلدهٔ نور ۱۶- کتابچهٔ وضع قدیمه و حالیهٔ شهر میبد ۱۷- تحریر جغرافیای خمسه ۱۸- ابهر ۱۹- مسوده یادداشتهایی دربارهٔ خطوط مختلف.
	۳- آثار چاپ شده با مضامین غیرتاریخی		الف: تألیفات: ۱- قانون تسهیل ساختن طرق و شوارع ۲- کاداستره ۳- الفاظ متشابه ۴- گرامر ۵- نفع اللسان ۶- نمایش نامهٔ بقال بازی در حضور ب: ترجمه‌ها: ۱- منطق الحمار ۲- رسوایی لندن یا کشف رذایل مردم انگلیس ۳- حکایت طبیب اجباری
	۴- آثار دست نوشتهٔ ناپیدای اعتمادالسلطنه و آثاری که به اشتباه به او نسبت داده شده است		الف: آثار دست نوشتهٔ ناپیدا: ۱- پولتیک حالیه روس و انگلیس در آسیا ۲- ترجمه حاجی بابا ۳- مختصر جغرافی عمومی عالم ۴- شجرهٔ قاجار ۵- شرح حال فضولی شاعر ترک ۶- قصهٔ زمرد سلطان ۷- مادام دوپاری ۸- شرح حال شیخ شهاب الدین ۹- کتابچهٔ جرون ۱۰- کتاب جنگ ۱۱- رساله در باب ختان ۱۲- مسامرهٔ شمیران ۱۳- شرح حال کریستف کلمب ۱۴- تاریخ امپراطور نیکلای دوم ۱۵- کتابچهٔ راه‌آهن انگلیس ۱۶- کتابچهٔ کشتی ۱۷- کتابچهٔ نظم دارالشورای ۱۸- رسالهٔ قواعد نظام ۱۹- ژغرافی ۲۰- کتابچه مجلس تحقیق ۲۱- کتابچه دربارهٔ تکالیف سفرای خارجه و احترامات آنها ۲۲- کتابچهٔ سفر خراسان ۲۳- کتابچهٔ دارالتنزیل ۲۴- رسالهٔ در ترتیب ادارات دولتی ۲۵- لغت پلتیکی از فرانسه ۲۶- رسالهٔ در ترتیب قشون ۲۷- لغت عربی به فارسی ۲۸- لغت فارسی به فارسی
		ب: آثاری که به اشتباه به اعتمادالسلطنه نسبت داده شده است	۱- راه نجات ۲- قوانین دولت فرانسه ۳- فلک السعادة ۴- تاریخ سلاطین ساسانی ۵- فلاحت و باغبانی
	۵- آثاری که به اهتمام اعتمادالسلطنه به چاپ رسیده اند		۱- روزنامهٔ سفر فرنگستان ۲- سفرنامهٔ ناصرالدین‌شاه به مازندران ۳- سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان ۴- منتخبات اشعار سعدی و حافظ ۵- منتخب مثنوی رومی ۶- جلد دوّم نامهٔ دانشوران ۷- قرآن با ترجمه فارسی و کشف المطالب
	۶- روزنامه‌هایی که اعتمادالسلطنه سردبیر آنها بوده است		۱- روزنامه ایران ۲- روزنامهٔ مرآت‌السفر و المشکوة‌الحضر ۳- اردوی همایون ۴- روزنامهٔ علمی ۵- روزنامهٔ اطلاع ۶- شرف ۷- اکودوپرس

۱ منظور از آثار شخصی آن دسته از نوشته‌های اعتمادالسلطنه است که وی به دور از اطلاع دیگران آنها را نوشته است. در انتساب این آثار به اعتمادالسلطنه هیچ تردیدی نیست و اعتمادالسلطنه با توجه به افشاگری‌هایی که در این آثار کرده قصد چاپ آن ها را در زمان خویش نداشته است. البته کتاب سفرنامهٔ صنیع‌الدوله از تفلیس به تهران از این قاعده مستثناست.

۲ منظور از آثار رسمی آن دسته از نوشته‌های اعتمادالسلطنه است که وی آنها را با همکاری دیگران و در چارچوب انجام وظایفش در وزارت انطباعات و دارالترجمه تألیف کرده و اکثر آن‌ها را در زمان حیاتش به چاپ رسانده است. برخی از افراد در انتساب این آثار به اعتمادالسلطنه تردیدهایی کرده و بعضی این آثار را به افرادی دیگر منسوب نموده‌اند.

۳ آن دسته از مقالات اعتمادالسلطنه که بدون نام در روزنامه‌های مختلف به چاپ رسیده‌اند در این فهرست ذکر نگردیده‌اند

فصل ششم

سخنی پیرامون نقش اعتمادالسلطنه در تألیفاتی که به نام او به چاپ رسیده است

یکی از اتهاماتی که حدود دو سال پس از مرگ اعتمادالسلطنه بر او وارد شد و تاکنون نیز به قوت خود باقی است این است که آثار منتشر شده به نام او، تألیف دیگران بوده و وی با توجه به موقعیت خود در دستگاه ناصری که وزارت انطباعات، ریاست دارالترجمه و دارالمطبعه را عهده‌دار بوده آثاری را که دیگران در تحقیق و تدوین و نگارش آنها دست داشته‌اند به نام خود چاپ و منتشر کرده است. این اتهام نخستین بار در سال ۱۳۱۴ه.ق و در روزنامه تربیت که محمدحسین فروغی ـ از منشیان برجسته اعتمادالسلطنه در وزارت انطباعات ـ ملقب به ذکاء الملک (اول) سردبیر آن بود مطرح شد. فروغی در صفحات این روزنامه تألیف کتاب ***درالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان*** را به خود نسبت داد[1] و بعد از آن در شماره ۱۵ روزنامه ***صور اسرافیل*** مورخه ۲۹ رمضان ۱۳۲۵ه.ق در مقاله‌ای که به مناسب درگذشت محمدحسین فروغی به چاپ رسیده بود این اتهام به شکل دیگری مطرح شد.[2] سپس غلامحسین ادیب ملقب به افضل‌الملک در یکی از آثار خود بنام ***افضل التواریخ*** مدعی شد که کتاب صدرالتواریخ نوشته اوست.[3] علامه محمدقزوینی هم که پدرش و بعدها خودش از زیردستان

۱- قزوینی، محمد، ***«وفیات معاصرین، شمس‌العلماء عبدالرب آبادی»*** ***یادگار***، سال پنجم، شماره سوم، (آبان ۱۳۲۷خ)، ص ۵۹.

۲- ***صوراسرافیل***، سال یکم، شماره پانزدهم، (۲۹ رمضان ۱۳۲۵ هجری)، ص ۴ و ۵. این ادعا به شکل زیر در این روزنامه طرح شده است:

«اکثر کتب و رسائلی که مرحوم اعتمادالسلطنه به طبع رسانیده به قلم ذکاءالملک نوشته شده، می‌توان گفت اسباب را از کتاب و غیره اعتمادالسلطنه فراهم می‌کرد و کارها را مرحوم ذکاءالملک صورت می‌داد.»

۳- افضل‌الملک، پیشین، ص ۲۵۲.

اعتمادالسلطنه در وزارت انطباعات بوده‌اند، این اتهام را به شکل گسترده‌تری مطرح کرد و در طی سلسله مقالاتی که تحت عنوان وفیات معاصرین در مجله ***یادگار*** چاپ می‌شد تمام تألیفات منسوب به اعتمادالسلطنه را به استثنای یکی دو کتاب و از آن جمله ***خلسه*** از تألیفات دیگران دانست.[۱]

قزوینی تألیف کتاب ***المآثر والآثار*** را به شیخ مهدی عبدالرب آبادی ملقب به شمس‌العلماء نسبت داد و کتاب ***مطلع الشمس*** را نتیجهٔ زحمات فروغی و شمس‌العلماء دانست و به نقل از فروغی ***دررالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان*** را به وی نسبت داد و ***تاریخ منتظم ناصری*** و ***مرآت‌البلدان*** را تلفیقی از کتب مختلف عربی، فارسی و فرانسه دانست که توسط چندین نفر از متخصصین این زبانها تدوین شده‌اند.[۲] ادعاهای قزوینی نسبت به اعتمادالسلطنه در واقع نقطه اوج این اتهامات بود. قزوینی که خود خدمات فرهنگی را از وزارت انطباعات ناصری آغاز کرده و زیردست اعتمادالسلطنه بوده بدون ذکر دلایل کافی و مستند این اتهام خود را مطرح کرده است:

«محمدحسن اعتمادالسلطنه ملقب سابقاً به صنیع‌الدوله وزیر انطباعات صاحب تألیفات منسوب به او که در حقیقت جمیع آنها به استثنای یکی دو کتاب تألیف دیگران است و این امری است اجماعی در عصر ما و شاید بعد از ما اخلاف آتیه گمان کنند که از خود اوست... پسر حاجی علی خان که گویا میرغضب مانند چیزی بوده است...»[۳]

۱- قزوینی، محمد، ***«وفیات معاصرین، اعتمادالسلطنه»***، ***یادگار***، ص ۳۶.

۲- قزوینی، محمد، ***«وفیات معاصرین، شمس‌العلماء عبدالرب آبادی»***، ***یادگار***، ص ۵۷.

۳- قزوینی، محمد، ***یادداشت‌های قزوینی***، به کوشش ایرج افشار، (تهران، علمی، ۱۳۶۳خ)، چاپ سوم، جلد ۸، ص ۲-۱۵۱. محمود کتیرائی در مقاله‌ای که در مجله ***نگین*** سال چهارم، شماره ۲۷ (خردادماه ۱۳۴۷)، ص ۲۴ و تحت عنوان ***«اعتمادالسلطنه دانشمند بود یا بی‌سواد»*** نوشت این قضاوت قزوینی را این گونه مورد انتقاد قرار داد:

«در این نوشته دانشمند قزوینی چند نکته هست که با روش و خوی وسواس‌انگیز او در تحقیق جور درنمی‌آید. قزوینی محتاط که برای نوشتن بسم‌اله الرحمن الرحیم هم قرآن باز می‌کند و در نوشته‌هایش آنقدر شاید و احتمالاً و ظاهراً به کار می‌برد که خوانندهٔ شکاک را هم خسته می‌کند در این مورد ویژه حکمی قطعی صادر کرده و پایهٔ این حکم و پشتوانه استدلالش را «اجماع» نهاده است. موضوعی بدین اهمیت را تنها از این رو که به نظر او اجماعی است خواسته است که باطل نماید. هم چنین از لحن نوشته او بوی کینه‌توزی می‌آید که حاجب‌الدوله را «میرغضب مانند چیزی» یاد کرده است. دانسته نیست که پدر دانشمند قزوینی یعنی میرزاعبدالوهاب که خود مردی دانشور بوده و با اعتمادالسلطنه همکاری داشته از اعتمادالسلطنه چه دیده که فرزندش این چنین از اعتمادالسلطنه بی‌زاری می‌نموده

←

ادوارد براون ایران‌شناس انگلیسی هم که از دوستان نزدیک علامهٔ قزوینی بوده با استناد به نظرات قزوینی آثار منتشره به نام اعتمادالسلطنه را تألیف دیگران دانسته است:

«به توضیح مقامات معتبر اگرچه خود او [یعنی اعتمادالسلطنه] عاری از معلومات عمیق بود و صرفاً روی این اصل [که] کتاب‌ها تحت نظارت و کنترل وزارت مطبوعات و به وسیله دانشمندانی که از هر سمت جمع کرده نوشته شد و به این سبب نوشته‌های آنان به نام خود وی منتشر گردید و نظر به این که کتاب‌ها تحت نام وی به چاپ رسیده‌اند لهذا به نام وی شناخته می‌شوند».[1]

براون به لحاظ شیوهٔ نگرش به شخصیت اعتمادالسلطنه نیز تحت تأثیر نگرش قزوینی به اعتمادالسلطنه قرار گرفته و او را ***«شیاد»***، ***«جاهل و بی‌سواد [ی] که خود را دانشمند وانمود می‌کرده»***، معرفی نموده و آثار منسوب به او را کار ***«مردانی با سواد»*** دانسته که ***«با جور و جفا و ترس از قدرت و کینه‌جوئی او واداشته به نگارش می‌شدند».***[2] در جای دیگر نیز گفته است

→ ***است».***

علامه قزوینی در جای دیگری نیز انتقادی بی‌مورد بر اعتمادالسلطنه وارد کرده است که:

«... اعتمادالسلطه در وقایع سنوات مذکوره یعنی در روزنامه خاطرات که ماه به ماه جمیع حوادث و سوانح و حتی نشان گرفتن معتمدالحرم رئیس خواجه‌ها را در جزو وقایع مهمهٔ تاریخی ذکر می‌کند از اشاره به وفات مرحوم لسان‌الملک گویا به واسطهٔ حس همکاری، یعنی شیوهٔ مورخی و تألیف و تصنیف که اعتمادالسلطنه خود را در عداد آنها تعداد می‌کرده است و خباثت نفس معهود و معروف او خودداری کرده است».

(به نقل از ***یادداشت‌های قزوینی***، ج ۵، ص ۶۸).

اما از این نکته نباید غافل بود که در سالی که لسان‌الملک سپهر در گذشته (سال ۱۲۹۷ه.ق) اعتمادالسلطنه روزنامه خاطرات خود را نمی‌نوشته که به درگذشت سپهر در آن اشاره بکند و از طرف دیگر در ***المآثروالآثار***، ص ۲۵۴ شرح حال مختصری از سپهر نوشته شده که اگر اعتمادالسلطنه می‌خواست می‌توانست آن را حذف کند. خود قزوینی هم درج ۵ یادداشت‌هایش و در صفحه ۶۹ به این مطلب اشاره می‌کند.

«بعد این ایام که المآثر و الآثار از طهران برای من رسید دیدم شرح مختصری از ترجمه مرحوم سپهر در آن نوشته شده است».

غلامحسین صدری افشار نویسنده کتاب ***تاریخ ایران*** در ص ۸۲ کتاب خود نوشته که نظرات قزوینی در مورد اعتمادالسلطنه ممکن است به خاطر نوشتن پاره‌ای مطالب درباره میرزا عبدالوهاب پدر علامه قزوینی در ***مآثروالآثار*** باشد و دکتر عبدالحسین نوائی نیز در مقدمه‌ای که بر چاپ جدید ***مرآت‌البلدان*** نوشته قضاوت قزوینی را پیرامون اعتمادالسلطنه غیرمستند و مغرضانه خوانده است.

۱- براون، ادوارد جی گرانویل، ***تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطه***، ترجمه رضا صالح‌زاده و محمدعلی تربیت، (تهران، کانون معرفت، ۱۳۴۱خ)، ج سوم، ص ۱۳۷-۱۳۶.

۲- براون، ***انقلاب ایران***، ص ۳۹۶.

که:

«... به هیچ‌وجه معلوم نیست این کتب را خود اعتمادالسلطنه نوشته باشد. در افواه مشهور است که اعتمادالسلطنه چند نفر از فضلای تنگدست را مجبور می‌کرد که این کتب را بنویسند و عنوان مؤلف را به خود اختصاص می‌داد».[۱]

آنچه مسلم است ادوارد براون نیز برای این نظریه خود دلیل استواری ارائه نمی‌کند و تنها دلایل خود را ***«توضیح مقامات معتبر»*** و قولی که ***«در افواه مشهور است»*** ذکر می‌کند که نمی‌تواند مورد پذیرش واقع شود. دیگر نوشته‌های براون نشان می‌دهد که او حتی شناخت سطحی‌ای هم از برخی آثار اعتمادالسلطنه نداشته است به طوری که در جایی محتوای کتاب ***التدوین فی احوال جبال شروین*** را در مورد کوههای شروین دانسته است.[۲]

استاد فقید محیط طباطبائی نیز اعتمادالسلطنه را ***«بزرگترین استعمارگر علما و فضلای عمر خویش»*** شمرده[۳] و در جایی دیگر در این مورد نوشته است:

«ورود عده‌ای از فضلا و ادبا در دستگاه تألیف و ترجمه مطبوعات، علی‌الظاهر دست او را در کار چاپ و انتشار و تدوین و ترجمه آزادتر می‌کرد ولی بنا بر آن خوی حسدی که در باطن داشت نمی‌خواست هیچ کاری به نام دیگری شناخته شود و چهره دیگری به حضور شاه معرفی گردد».[۴]

یحیی آرین‌پور هم در کتاب خود ***از صبا تا نیما*** در این مورد با رعایت احتیاط نوشته:

«بعید به نظر می‌رسد که کتب و رسالات فراوانی که منسوب بدوست، محصول زحمات فرد واحد باشد و به احتمال قریب به یقین گروهی از دانشمندان به حالت انفراد یا دسته جمعی در تألیف این کتب دست داشته‌اند».[۵] اما او به این نکته نیز معترف است که ***«اغلب این آثار جز با سعی و کوشش مستمر او پایان نیافته است».***[۶]

محبوبی اردکانی هم آثار منتشر شده به نام اعتمادالسلطنه را نتیجه کار گروهی عده‌ای فضلا

۱- براون، ادوارد، ***تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر***، ترجمهٔ رشید یاسمی، (تهران، چاپخانه روشنائی، ۱۳۱۶خ)، ج چهارم، ص ۳۰.

۲- براون، ***تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت***، ص ۱۴۸.

۳- محیط طباطبائی، محمد، ***«احتجاجات و سئوالات و توضیحات»***، ***یغما***، سال هفدهم، شماره هشتم، (آبان ۱۳۴۳خ)، ص ۳۸۶. توضیح این که طباطبائی این مقالهٔ کوتاه خود را در پاسخ به نوشتهٔ جهانگیر قائم‌مقامی در شماره شانزدهم همین مجله که در آن برخی از اشتباهات طباطبائی را در مقدمهٔ رسالهٔ ملکم خان ناظم‌الدوله متذکر شده بود، نوشته است.

۴- محیط طباطبایی، ***تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران***، ص ۷۱.

۵- آرین پور، پیشین، ص ۲۶۶.

۶- همان جا، همان صفحه.

و مترجمین زیردست او دانسته است.[۱] مهدی بامداد که در کتاب خود ***شرح حال رجال ایران***، شرح حال مفصلی از اعتمادالسلطنه نگاشته است بدون ذکر دلایل مستند این نظریه را تأیید می‌کند.[۲] حسین سعادت نوری نیز در مقاله‌ای که در مجله ***یغما*** از او به چاپ رسیده با دلایلی نه چندان استوار تلاش کرده است که به نوعی به این مباحثه خاتمه دهد.[۳]

در مقابل طرفداران نظریه اخیر عدهٔ معدودی هم وجود دارند که تمامی آثار منسوب به اعتمادالسلطنه را از خود او می‌دانند. احمدخان ملک ساسانی نخستین این اشخاص است که به شدت علیه کسانی که در انتساب این آثار به اعتمادالسلطنه تردید کرده‌اند قلم زده است. محمدمشیری هم که کتاب ***صدرالتواریخ*** به اهتمام او به چاپ رسیده ادعاهای منتقدین اعتمادالسلطنه را بدون مأخذ دانسته و این ادعاها را مورد تردید قرار می‌دهد.[۴] ساسانی این ادعاها را این گونه رد می‌کند:

«... معاندین اعتمادالسلطنه[۵] که روزی جز و اجزای دارالطباعه او بودند می‌گویند که این کتاب‌ها را دیگران نوشته‌اند و او هم به اسم خود منتشر کرده است. باطل بودن این ادعا از یادداشت‌های روزانه دربار ناصرالدین شاه... و خوابنامه...[۶] ثابت و مسلم است... اعتمادالسلطنه با فضلا و هنرمندان نامی

۱- اعتمادالسلطنه، ***چهل سال تاریخ ایران***، ج دوم، ص ۵۲۲.

۲- بامداد، پیشین، ص ۳۳۵. بامداد در این رابطه می‌نویسد:

«یادداشت‌های مزبور [روزنامهٔ خاطرات] و نیز خواب خلسه از تألیفات خود اوست و نسبت به سایر تألیفات منسوبه به وی دیگران دخالت تام داشته‌اند وکتب مطبوعهٔ منسوب به اعتمادالسلطنه باید از کسانی باشد که تحصیلات و معلومات ادبی و عربی آنان بسیار خوب بوده که از عهده تألیف چنین کتبی به خوبی برآمده‌اند».

۳- سعادت نوری، حسین ***«روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه»***، ***یغما***، سال بیستم، شماره سوم، (خرداد ۱۳۴۶خ)، ص ۱۴۴-۱۳۹. این مقدمه، به دنبال چاپ ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*** که ایرج افشار در مقدمه آن از خوانندگان این کتاب خواسته بود تا اشتباهات او را یادآوری کنند، نگاشته شد و در آن برخی از اشتباهات روزنامه خاطرات یادآوری شد. ضمن این نکات، سعادت نوری مطالبی پیرامون اختلاف نظرها در مورد آثار منسوب به اعتمادالسلطنه به خصوص مشاجره قلمی بین قزوینی و خان ملک ساسانی نوشت و در پایان مقاله خود با صدور یک حکم قطعی در مورد انتساب ***المآثروالآثار*** طبق مندرجات روزنامهٔ خاطرات به شمس‌العلماء عبدالرب‌آبادی و تعمیم آن نظر به کلیه آثار منسوب به اعتمادالسلطنه، این مباحثه را پایان یافته اعلام کرد. اما نام برده از این نکته غافل بود که خود نحوه داوری او نه تنها مشاجرت قبلی را خاتمه نداد بلکه بر شدت آن نیز افزود.

۴- اعتمادالسلطنه، ***صدرالتواریخ***، ص ۱۱ (حواشی محمدمشیری).

۵- منظور خان ملک ساسانی از معاندین اعتمادالسلطنه اشخاصی مانند غلامحسین ادیب (افضل‌الملک) و محمد قزوینی است که خود روزگای در دستگاه اعتمادالسلطنه کار می‌کرده‌اند.

۶- منظور از یادداشت‌های روزانه دربار ناصرالدین همان کتاب ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*** است و منظور از خوابنامه نیز کتاب ***خلسه*** می‌باشد.

عصر مثل طبیب عیسی دم و استاد فنون و فضائل میرزاابوالفضل ساوجی پدر آقای ذبیح بهروز و مثل حاجی میرزا محمدحسین ملک‌الکتاب پدر نگارنده محشور بود و از محضر آنها استفاده می‌کرد. اما نه این است که کتابها را آنها نوشته باشند و او به اسم خود انتشار داده باشد».[۱]

خان ملک ساسانی نفاق ایجاد شده بین اعتمادالسلطنه و ***«رفقای فاضلش»*** را نتیجه تلاشهای اروپائیان دانسته که چون اعتمادالسلطنه بازیچه دست آنها نشده و به حرف‌های آنان چندان وقعی نمی‌نهاده و اعتباری برای تحقیقات آنها خصوصاً راجع به مشرق زمین قائل نبوده، کوشش کرده‌اند که میان اعتمادالسلطنه و رفقای فاضلش جدائی بیندازند تا کاری از پیش نرود.[۲] ساسانی در ادامهٔ انتقاداتش بر منتقدین اعتمادالسلطنه نوشته است:

«باید دید منقدین که هر روز بنوعی در صدد تحقیر اعتمادالسلطنه هستند در این قرن علم و اطلاع و در این ایامی که وسایل تهیه اسناد و مدارک و مطالعه در کتابخانه‌های دنیا با حسن وجه فراهم و روابط روزافزون با اروپا و امریکا از هر جهت آسان‌تر از ایام اعتمادالسلطنه است چه تألیف و تصنیفی از خود به یادگار گذارده که به خود حق این گستاخی‌ها را می‌دهند.

آیا جز تحقیق در دیوان خواجه حافظ یا انتخاب اشعار فردوسی یا ترجمهٔ غلط و نفهمیده تألیفات فلسفی اروپائیان یا تعلیقات غیر وارد مجعول یا تجدید چاپ کتب بعضی از قدما در این قرن طلایی چه آثاری از خود باقی گذاشته‌اند. سردسته‌های منقدین مزبور برای خوش‌آمد اروپائیان که تحقیقات و نظریات اعتمادالسلطنه برخلاف میلشان بوده است خوش خدمتی به خرج می‌دهند و دیگران هم از آنها تبعیت می‌نمایند».[۳]

اشخاص دیگری هم همچون عبدالحسین زرین‌کوب در مقدمه‌ای که در باب مآخذ در کتاب ***تاریخ ایران بعد از اسلام*** نوشته[۴] و محمدعلی تربیت در کتاب ***دانشمندان آذربایجان***[۵]، محمدعلی مدرس تبریزی در ***ریحانه الادب***[۶] و... هنگامی که در کتابهای خود به آثار منسوب به اعتمادالسلطنه رسیده‌اند بدون توجه به این مشاجرات و بدون این که در انتساب این آثار به

۱- خان ملک ساسانی، پیشین، ص ۱۷۸. ۲- همان جا، همان صفحه.

۳- همان جا، ص ۱۷۹.

۴- زرین‌کوب، عبدالحسین، ***تاریخ ایران بعد از اسلام***، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴خ) صفحات ۴۲ و ۴۶ و ۶۰ و ۹۶.

۵- تربیت، محمدعلی، ***دانشمندان آذربایجان***، (تبریز، بنیاد کتابخانه فردوسی، بی‌تا)، ص ۴۴.

۶- مدرس تبریزی، پیشین، ص ۱۵۲-۱۵۱.

اعتمادالسلطنه شک و تردیدی روا بدارند این آثار را در زمرهٔ تألیفات اعتمادالسلطنه دانسته‌اند.

گروهی نیز در این میان نظر دیگری ابراز کرده تألیف برخی از آثار را به خود اعتمادالسلطنه نسبت داده و بسیاری از آثار او را کار مشترک اعتمادالسلطنه و دستیارانش در وزارت انطباعات دانسته‌اند. از این گروه به اشخاصی مانند محمود کتیرائی، محمدعلی سپانلو، ایرج افشار و... می‌توان اشاره کرد.[1] اگرچه نظر این گروه در ارتباط با نظرات قبلی منطقی‌تر و تا اندازه‌ای منطبق با واقعیت است و حب و بغض در آن‌ها راه ندارد اما از آنجا که این نظر هم یک نظر کلی است و افراد اخیرالذکر بدون ذکر جزئیات در مورد تألیف هر کتاب این نظر را

۱- کتیرائی در این رابطه در ص ۲۴۰ مجله ***نگین***، سال چهارم، خرداد (۱۳۴۷خ) نوشت:

«آنچه به دیده ما راست و درست است این است که اعتمادالسلطنه به زمان خود فردی دانشمند بوده و چند کتاب نوشته و یا ترجمه کرده است، مانند کتاب خلسه، تاریخ فرانسه، سرگذشت خروجز آن، افزون بر این اعتمادالسلطنه دستیاران و میرزاهایی داشته است که در خدمت وزارت انطباعات و به اصطلاح کارمندان دستگاه بودند که اعتمادالسلطنه سرپرستی آن را داشته. این کسان در تهیه مطلب و کارهای جزئی‌تر او را یاری می‌کردند و او در این گونه موارد بیشتر سمت سرپرستی (مراد Chief Editor) داشته و نوشته‌های آنان را کم یا افزون می‌کرده است».

محمدعلی سپانلو هم در مقدمه‌ای که بر جلد اول ***مرآت البلدان*** نوشته، ضمن رد اظهارات قزوینی و خان ملک ساسانی که علیه و له اعتمادالسلطنه سخن گفته‌اند تألیفات منسوب به اعتمادالسلطنه را به سه دسته تقسیم می‌کنند: دسته‌ای که یک سر به وسیله خود اعتمادالسلطنه تألیف شده‌اند مانند ***خلسه*** که ویژگی آنها روشنفکری، یک دستی سبک و نگارش، تکیه‌های انشایی و کلامی مشابه است و حوزه معلومات نویسنده و طرز اندیشه نگاه او با یکدیگر هماهنگی دارد. دسته دوم آثاری که به وسیله همکاران او فراهم شده و نقش اعتمادالسلطنه در آن فقط سرپرستی طرح بوده مانند ***المآثر و الآثار*** و یا سهم او از حد افزودن بعضی مقالات تجاوز نکرده مثل ***نامهٔ دانشوران*** و دسته سوم آثاری هستند که اعتمادالسلطنه به یاوری همکارانش در وزارت انطباعات یا دانشمندان بیرون از آن تدوین و تکمیل کرده است. یعنی علاوه بر برنامه‌ریزی و سرپرستی بخش‌های عمده‌ای از آنها را خود به شخصه قلم زده است این همکاری همان است که امروز در امر جستارهای بزرگ و مفصل معمول و طبیعی است. همان‌طور که دهخدا را صاحب لغت‌نامه، معین را صاحب فرهنگ معین و مصاحب را صاحب دائره المعارف می‌دانند در حالی که از همکاری بسیاری کسان سود برده‌اند، ناحق نیست که ***تاریخ بنی‌اشکان***، ***مطلع‌الشمس***، ***منتظم ناصری*** و ***مرآت‌البلدان*** را با این که محصول کار گروهی است به نام اعتمادالسلطنه بشناسیم. در تقسیم‌بندی سپانلو و در ارتباط با آثار دسته دوم ـ به خصوص این که او بقیه آثاری را که در این دسته جای می‌گیرند نام نبرده برخی از انتقادات وارد است به ویژه این که در بررسی ***المآثر و الآثار*** به این نکته می‌رسیم که اعتمادالسلطنه در نوشتن بخش‌های زیادی از این کتاب نیز دست داشته است.

ایرج افشار نیز در مقدمهٔ خود بر کتاب ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*** تلویحاً این نظر را تأیید کرده است.

ابراز کرده‌اند، ضرورت پرداختن دقیق به این موضوع احساس می‌شود و از آنجا که اعتقاد ما بر این است که بهترین راه پایان دادن به این مباحثات قلمی بررسی جداگانه تک تک آمار منسوب به اعتمادالسلطنه و مقایسه این آثار با یکدیگر است، تلاش می‌شود تا ضمن بررسی این آثار با برخی از تشابهات، تناقضات ـ به ویژه در ارتباط با اظهار نظر پیرامون شخصیت‌های معاصر اعتمادالسلطنه ـ دریابیم که چه کسانی و چگونه و تا چه اندازه‌ای در تألیف و تدوین این آثار نقش داشته‌اند. به عنوان مثال اگر کسی کتابهای ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ***خلسه*** و ***صدرالتواریخ*** را دقیقاً مطالعه کرده و از طرز تفکر و دید اعتمادالسلطنه نسبت به اشخاص و مسائل و همچنین سبک نگارش او آگاهی حاصل نموده باشد متوجه این نکته خواهد شد که با وجود این که بسیاری از نویسندگان کتاب ***صدرالتواریخ*** را بالکل تألیف دیگران دانسته‌اند، اعتمادالسلطنه در تألیف این کتاب ـ مخصوصاً در ارتباط با شرح حال میرزاحسین خان سپهسالار و دیگر صدراعظمهای ناصرالدین شاه ـ بیش از هر فرد دیگری نقش داشته است.

در این بخش از نوشتار از اظهارنظر پیرامون این نکته که آیا تمامی آثار منسوب به اعتمادالسلطنه از خود اوست یا دیگران در تألیف این آثار دست داشته‌اند به این علت که اظهارنظر کلی در این رابطه نادرست بوده و گمراهی‌هایی را به دنبال خواهد داشت، خودداری و تلاش می‌کنیم که این موضوع را در ابتدای بررسی هر یک از آثار اعتمادالسلطنه با توجه به محتوی و مضمون هر اثر و از طرف دیگر پاسخ‌گوئی به منتقدین و مدافعین اعتمادالسلطنه در این ارتباط، پی‌گیری نموده و نقش واقعی اعتمادالسلطنه را در تدوین هر یک از این آثار بشناسیم.

در پایان این مبحث یادآوری این نکته نیز ضروری به نظر می‌رسد که اعتمادالسلطنه از شبکه‌ای منظم و متشکل از مترجمین زبان‌های مختلف خارجی، محققین و محررین زبردست برخوردار بوده، که علاوه بر خدمت در وزارت انطباعات، خارج از چارچوب وظایف دولتی خود نیز با اعتمادالسلطنه همکاری می‌کرده‌اند. سردسته این افراد محمدحسین فروغی ملقب به ذکاءالملک (اول) بوده که معاونت اعتماداسلطنه را در دارالترجمه و دارالطباعه عهده‌دار بوده است.[1] از دیگر همکاران اعتمادالسلطنه می‌توان به میرزا علی

۱- میرزامحمدحسین فروغی در نیمهٔ ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۲۵۵ق در اصفهان متولد شد. پدرش آقا محمدمهدی از تجار و فضلای مشهور اصفهان بود که به هندوستان سفرها کرده و با فضلای انگلیسی روابطی داشته است. محمدحسین عربی و ادبیات و مقدمات علوم را در اصفهان تحصیل نموده و برای تکمیل آن به عتبات سفر کرد. بعد از آن به اصفهان بازگشت و به واسطهٔ پدر از معلومات جدیدهٔ علمی و سیاسی نصیب برد. در اثنای جنگهای شمال و جنوب در آمریکا به علت گرانی پنبه، خرید پنبه را وسیلهٔ ←

محمدخان مجیرالدولهٔ کاشانی نایب اول وزارت انطباعات، میرزا غیاث‌الدین کاشانی، حاج‌میرزا ابوالفضل ساوجی، شیخ مهدی عبدالرب آبادی شمس‌العلماء، غلامحسین ادیب ملقب به افضل الملک، میرزا علی نائینی، عارف افندی، میرزا حیدرعلی، مسیو ریشارخان، میرزاجعفر قراجه‌داغی، ابوالقاسم شیرازی، طلوزان، بارون نرمان، سیدکاتب و میرزااحمدخان مترجم اشاره کرد.[۱]

سیاحت هندوستان قرار داد اما در جریان سفر به هندوستان دریا طوفانی شد و او مجبور شد پنبه‌ها را به دریا بریزد. سپس از هند به فارس و کرمان و یزد و کرمانشاه و همدان و عراق عرب رفت و پس از این مسافرت‌ها در تهران توقف کرد. اعتمادالسلطنه که از توانایی‌های علمی این شخص آگاه بود او را به مصاحبت خویش برگرفته، معاون خود قرار داده و او سالها رئیس ادارهٔ انطباعات و دارالترجمه دولتی و هم‌چنین نویسنده روزنامه‌های دولتی بود. لقب ذکاءالملک را که به معنای آفتاب مملکت است، اعتمادالسلطنه از شاه برای او گرفت. فروغی با توجه به تحصیلات ادبی و عربی‌اش کمک‌های زیادی در تصحیح عبارات و ترجمه متون عربی به اعتمادالسلطنه می‌کرد. در ص ۲۵۶ ***المآثروالآثار*** (چاپ ۱۳۰۶ق)، اعتمادالسلطنه فروغی را این گونه معرفی کرده است:

«همانا در قوت عقل و سعهٔ خلق و صفای نظر و اتقان عقیدت و لطف قریحت وکثرت تجارب و سیاحت نوادر و عجائب بسیارکم نظیر است و سالها می‌گذرد که با مؤلف هم‌راه و هم‌راز و در زحمات و صدمات سهیم و انباز می‌باشد. ریاست دارالطباعه خاصه و نظم دارالترجمه دولتی امروز هر دو با اوست. دیوان بلاغت بنیانش فی‌التاریخ در تحت طبع می‌باشد».

جهت اطلاع بیشتر از احوال میرزا محمدحسین فروغی ر.ک: ***صور اسرافیل***، سال اول، شماره ۱۵، ص ۴ و ۵.

۱- برای آگاهی بیشتر از احوالات این اشخاص ر.ک: اعتمادالسلطنه، ***چهل سال تاریخ ایران***، جلدهای اول و دوم، صفحات متعدد.

فصل هفتم

تألیفات و ترجمه‌های تاریخی منسوب به اعتمادالسلطنه

الف ـ کتاب‌های چاپ شده

با توجه به تقسیم‌بندی ای که قبلاً از آثار تاریخی منسوب به اعتمادالسلطنه به دست دادیم ابتدا آثار شخصی و سپس آثار رسمی او را مورد توجه قرار خواهیم داد.

آثار شخصی اعتمادالسلطنه

۱- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه

همان گونه که از عنوان این کتاب برمی‌آید مضمون آن در برگیرندهٔ خاطرات محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه است که در طول ۱۵ سال به صورت روزانه نگارش یافته است. ابتدای نگارش خاطرات توسط اعتمادالسلطنه روزی ۲۹ جمادی‌الاولی سال ۱۲۹۲ه.ق بوده است. خود او در این باره می‌نویسد:

«به جهت شروع روزنامه انتظار موقعی لازم نیست که ابتدای سالی باشد یا بعد از اتفاق عمده یا مقدمهٔ سفر بزرگی باشد. هر وقت شروع کردی خوبست. مثلاً غره جمادی‌الثانی را که فرداست منتظر نمی‌شوم از امروز که ۲۹ جمادی‌الاولی سنه ۱۲۹۲ هجری است شروع می‌کنم».[1]

محمدحسن خان هدفش را از نوشتن خاطراتش این می‌داند که شرح حال خودش را بنویسد:

«به من چه که شرح دربار را بنویسم. شرح احوال خود منظور است».[2]

۱- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۳.

۲- همان جا، ص ۵.

اما واقعیت این است که اعتمادالسلطنه بیشتر مطالب روزنامهٔ خود را به شرح دیده‌ها و شنیده‌های خود در ارتباط با شاه، رجال درباری و حوادث سیاسی ـ اجتماعی اختصاص داده و در کنار این‌ها برخی از درد دل‌های خود را که نمی‌توانسته بر زبان جاری کند در این اوراق نگاشته است. او در این مورد می‌نویسد:

«آنچه را جرأت ندارم به زبان بگویم می‌نویسم».[۱]

نوشتن خاطرات توسط اعتمادالسلطنه حالت شخصی و مخفیانه داشته است. خود او در این مورد اشاره می‌کند که ***«جز خودم احدی محرم به این روزنامه نیست»***[۲] این سخن شاید در ارتباط با جلد اول روزنامهٔ خاطرات او صحت داشته باشد ولی در مورد خاطرات دوره دوم او که از سال ۱۲۹۸ه.ق شروع می‌شود درست نیست زیرا طبق نوشتهٔ خودش همسرش اشرف‌السلطنه نیز در تحریر این خاطرات با او شریک بوده است:

«چون خانم عیال تحریر و من تقریر می‌کردم این تفصیل از سایر ایام مفصل‌تر شد».[۳]

گویا هنوز چندماهی از شروع نوشتن خاطرات در دورهٔ دوم نگذشته بود که ناصرالدین شاه از این خاطره‌نویسی اعتمادالسلطنه آگاه می‌شود و این در حالی است که اعتمادالسلطنه از آگاهی ناصرالدین‌شاه از این امر اظهار شگفتی کرده و می‌نویسد:

«در سر شام صحبت شد از لفظ «معنعن» [که] چه است. شاه بعد از خنده فرمودند یعنی از ریش بریش... به من فرمودند در تاریخ خود ثبت کن. به این پادشاه مگر الهام شده که من تاریخ می‌نویسم والا از کجا خبر دارد».[۴]

۱- همان جا، ص ۴۱. ۲- همان جا، همان صفحه.

۳- همان جا، ص ۲۴۰. اشرف‌السلطنه که شرح حال او را در فصول نخستین آوردیم مطابق گفتهٔ اعتمادالسلطنه در ***روزنامه خاطرات*** در تحریر این خاطرات شرکت داشته و تقریباً دورهٔ کامل یادداشت‌های او به خط اشرف‌السلطنه است مگر خاطرات مربوط به رمضان ۱۳۱۰ق. به بعد که به خط خود اعتمادالسلطنه است. او در این رابطه و در ص ۱۰۷۵ ***روزنامهٔ خاطرات*** خود که مربوط به سه‌شنبه ۱۲ رمضان ۱۳۱۰ه.ق است می‌نویسد:

«چون روزنامهٔ هر سال را اهل خانه می‌نویسند، امسال بواسطهٔ دلتنگی فوت مرحوم امیرزاده (پدرش) و رفتن به مشهد تا اواسط سال ننوشته بودند بدین جهت تنبلی کردند و دیگر ننوشتند. محض شگون ختم روزنامه را به خط ایشان نمودم».

آخرین خاطره سال سیزدهم هم یعنی خاطره چهارشنبه ۲۲ رجب ۱۳۱۱ه.ق نیز فقط دو سطر آخرش آن هم به خاطر «شگون» توسط اشرف‌السلطنه نوشته شده است.

۴- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۱۱۹. اگرچه ایرج افشار در ص سه مقدمه همین کتاب منظور از این عبارت را آگاهی شاه از خاطره‌نویسی اعتمادالسلطنه ذکر کرده اما آگاهی شاه از این خاطره‌نویسی با استناد به این گفته اعتمادالسلطنه را نمی‌توان به صورت قطعی پذیرفت چرا که شاید منظور ناصرالدین شاه از بیان جمله ←

اولین جلد از خاطرات اعتمادالسلطنه تا خاطرات ۱۹ محرم سال ۱۲۹۳ه.ق را دربرمی‌گیرد[۱] و دومین جلد از خاطرات او پس از یک فطرت ۶ ساله از ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۲۹۸ه.ق شروع می‌شود و به ازاء هر یک سال یک جلد دیگر بر آن افزوده می‌شود تا روز یکشنبه ۱۴ شوال ۱۳۱۳ه.ق یعنی چهار روز قبل از مرگ اعتمادالسلطنه ادامه دارد. در مجموع خاطرات اعتمادالسلطنه ۱۵ جلد را تشکیل می‌دهد.

در مورد این که آیا در این فترت ۶ ساله، اعتمادالسلطنه خاطرات خود را می‌نوشته یا نه اگرچه بعضی در پاسخ به این سوال اظهار تردید کرده‌اند،[۲] اما باید گفت که مطابق مندرجات روزنامهٔ خاطرات، بین خاطره‌نویسی او یک دوران فترت وجود داشته است. او در خاطرهٔ روز ۱۱ جمادی‌الاول سال ۱۳۰۰ه.ق در مورد سال‌های نوشتن خاطراتش می‌نویسد:

«دو سال است که روزنامهٔ وقایع زندگی خودم را می‌نگارم. اول سال سوم است که شروع می‌کنم».[۳]

اگر اعتمادالسلطنه در سال‌های قبل ۱۲۹۸ دورهٔ دوم خاطره‌نویسی خود را شروع می‌کرد طبیعتاً می‌بایست تعداد سال‌هایی که او خاطراتش را می‌نوشته بیشتر از دو سال می‌بوده است.

«در کتاب خودت ثبت کن» این باشد که اعتمادالسلطنه آن را در کتاب‌های تاریخی دیگر مثل ***منتظم ناصری*** که مشغول تدوین آنها بوده ثبت کند نه در روزنامهٔ خاطراتش. چون اگر شاه از این خاطره‌نویسی اطلاع می‌داشت با توجه به روحیه جستجوگرش از اعتمادالسلطنه می‌خواست که در فرصتی مناسب این نوشته‌ها را به نزد او ببرد. در ضمن اگر اعتمادالسلطنه از آگاهی شاه از خاطره‌نویسی‌اش مطمئن می‌بود پاره‌ای از انتقادات تندی را که در این روزنامه بر شاه وارد کرده در کتاب خود نمی‌آورد تا مبادا مورد خشم شاه واقع شود.

اگر بپذیریم که ناصرالدین‌شاه از این خاطره‌نویسی اعتمادالسلطنه آگاهی داشته است می‌توانیم احتمال بدهیم که اشرف‌السلطنه همسر اعتمادالسلطنه که خواهرزن شاه نیز بوده است او را از این امر باخبر کرده است.

۱- اولین جلد ***روزنامهٔ خاطرات*** در مورد عدم ثبت خاطره برخی از روزها نقایصی را دارد. خاطرات ۲۸ ذیقعده تا ۵ ذیحجه به اعتراف خود اعتمادالسلطنه به علت تنبلی نوشته نشده، هم چنین خاطرات ۲۵ الی ۲۸ ذیقعهده ۱۲۹۲ه.ق فقط در یک مورد نوشته شده است و خاطرات ۲۸ ذیقعده ۱۲۹۲ه.ق تا ۱۸ محرم ۱۲۹۳ه.ق نیز به هیچ‌وجه نوشته نشده است. علت این کاستی‌ها بر ما معلوم نیست. اما خود او در آخرین خاطرهٔ این جلد ضمن این که خاطره این روز را خیلی کوتاه و مختصر نوشته است، از نداشتن فرصت برای تحریر روزنامه نیز نالیده است و در صفحه ۶۴ آن نوشته که ***«باز مجال تحریر روزنامه ندارم»*** احتمالاً دلیل این امر با مسئولیت‌های متعدد اعتمادالسلطنه در آن روزگار بی‌ارتباط نباشد.

۲- ایرج افشار در صفحه نه مقدمه خود بر ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*** نوشته:

«آنچه معلوم نیست این است که آیا در فاصله ۱۲۹۳ تا ۱۲۹۸ هم روزنامهٔ مرسوم را می‌نوشته یا این که در این مدت ترک شده بوده است».

۳- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۲۴۰.

مجلدات دوره دوم روزنامهٔ خاطرات، همچون مجلدات دورهٔ اول، به خاطر عدم ثبت خاطرات برخی از ایام دارای کاستی‌هایی می‌باشد.[۱] در مورد این که آیا اعتمادالسلطنه تمام دیده‌ها و شنیده‌های خود را در این خاطرات خود منعکس می‌کرده یا نه با توجه به محتویات روزنامهٔ خاطرات او می‌توان این گونه اظهارنظر کرد که او حوادث و قضایایی را که به نظر خودش مهم بوده و همچنین مسائلی را که جرأت نوشتن آنها را در آثار رسمی خود نداشته، در روزنامه‌اش ثبت می‌کرده است. از طرف دیگر به نظر می‌رسد او برخی از مسائل خصوصی خودش را بدین خاطر که همسرش ناظر بر تدوین این خاطرات بوده در روزنامه‌اش ثبت نمی‌کرده و مضمون پاره‌ای از گفتگوهای سیاسی را نیز از ترس اینکه مبادا افشاء شدن آنها در کوتاه مدت برایش عواقب بدی داشته باشد در خاطراتش منعکس نکرده است. اگر چه خود او با قاطعیت تمام در خاطراتش نوشته که ***«این روزنامه را تا زنده هستم کسی نخواهد دید»***.[۲] اما آینده‌نگری‌های او باعث شده تا از ثبت پاره‌ای خاطرات که حالت ***«خیلی محرمانه»*** داشته، خودداری کند. اعترافات خود او در روزنامه‌اش گواه این ادعا است:

> ***«امروز صبح که به در خانه رفتم بندگان همایون قریب یک ساعت در اطاقهای عقب و بلاثالث با من خلوت فرمودند. مقارن غروب به بهانه این که خانهٔ محقق می‌خواهم بروم به آنجائی که مأمور کرده بودند رفته دو ساعت و نیم از شب رفته مراجعه به باغچه کردم و چون این مأموریت خیلی محرمانه است حتی در روزنامهٔ شخصی خود هم نمی‌نویسم»***.[۳]

۱- این کاستی‌ها به شرح ذیل است:

۱- وقایع سفر سوم فرنگ از روز سه‌شنبه ۲۵ الی ۲۷ شوال ۱۳۰۶ نوشته نشده که احتمالاً به خاطر شدت بیماری او در روزهای فوق بوده است. ۲- خاطره روز ۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۰۸ نوشته نشده است. ۳- خاطرات ۲۰ محرم تا ۲۰ صفر ۱۳۱۰ را به خاطر این که و با در تهران شیوع داشته و تمام این مدت را محمدحسن خان در حسن‌آباد توقف کرده فقط در یک خاطره ثبت کرده است. ۴- خاطرات ماه ربیع‌الاول سال ۱۳۱۱ نیز به شکل بسیار مختصر و در چند مورد آن با اکتفا کردن به جملاتی مانند ***«مثل روز قبل»***، ***«مثل آنها گذشت»***، ***«امروز هم در شهر ماندم»*** ثبت شده است. ۵- خاطرات روزهای ۱۶ و ۱۷ و ۲۱ و ۲۲ محرم سال ۱۳۱۲ نوشته نشده و خاطرات ۲۴ محرم همین سال تا ۲۳ ربیع‌الثانی به شکل نامرتب نوشته شده. بدین معنی که در برخی موارد روز خاطره مشخص نشده و در برخی موارد اصلاً نوشته نشده است. ۶- خاطرات چهارم تا نهم رجب ۱۳۱۲ در یک مورد نوشته شده که علت آن بی‌حوصلگی ناشی از بیماری قرحه‌دماغ اعتمادالسلطنه بوده است. ۷- از اول تا هفتم رمضان ۱۳۱۲ خاطرات نوشته نشده و خاطرات هشتم تا دهم همین ماه نیز به خاطر شدت یافتن بیماری اعتمادالسلطنه در ناحیهٔ بینی در یک روز نوشته شده است. ۸- خاطرات ۱۵ تا ۱۸ شوال ۱۳۱۳ که آخرین روزهای حیات اعتمادالسلطنه بوده و می‌توانسته بسیاری از مطالب را در مورد او برایمان روشن کند نیز نوشته نشده است.

۲- اعتمادالسلطنه، پیشین، ۵۷۶.

۳- همان جا، ص ۱۱۳۰.

در خاطره‌ای دیگر نیز که مربوط به ۱۹ رمضان سال ۱۳۱۳ه.ق است می‌نویسد:

«این روزها بواسطهٔ کار محرمانه‌ای که بندگان همایون با من دارند روزی دو سه دست خط می‌نویسند و خواجه‌ها ساعت سه چهار از شب رفته دست خط را می‌آورند و می‌برند و حالا چون این مطلب خیلی محرمانه است نمی‌نویسم».[۱]

نحوهٔ املای این خاطرات مبنای قضاوت عده‌ای از محققین در مورد میزان سواد و معلومات اعتمادالسلطنه شده است. یکی اشتباهات املائی فراوان او را در این روزنامه ناشی از سطحی بودن سواد فارسی و عربی او دانسته[۲] و دیگری اغلاط املائی را به اشرف‌السلطنه همسر او که گفته‌های او را در این روزنامه تحریر می‌کرده است نسبت داده است و یا اشتباهات املائی احتمالی اعتمادالسلطنه را ناشی از این دانسته که:

«این یادداشت‌ها در دوره فرمانروایی و خودکامگی و دهشت و پس از انجام کارهای روزانه و خستگی و به دست مردی با مزاج کمابیش عصبانی و اغلب دچار بیماریهای جسمانی نوشته شده است».[۳]

امّا واقعیت امر این است که هم در مجلداتی که به خط اشرف‌السلطنه است و هم در مجلداتی که به خط خود اعتمادالسلطنه است، اغلاط املائی زیادی وجود دارد و کلماتی از قبیل، خلسه، اخاذ، تهوع، حدس، اثاث، خواهر، خواسته، سفیه، حراج را به اشکال خلصه، اخاض، تهوء، حدث، اساس، خاهر، خاسته، سفیح، هراج نوشته‌اند.[۴] با توجه به این نکات اگر اعتمادالسلطنه را در ادبیات فارسی و عربی ضعیف معرفی نکنیم حداقل در این باره می‌توانیم بگوئیم که او در این زمینه استاد کامل نیز نبوده است. خود اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطرات به تلاشش برای یادگیری زبان عربی اشاره می‌کند.[۵] این نکته ضمن اینکه نمایانگر جدیت او در آموختن این دانش است، ضعف عربی دانی او را هم بر ما آشکار می‌کند. پس از معرفی اجمالی این کتاب بد نیست که نگاهی نیز به ویژگی های این اثر داشته باشیم:

این کتاب را می‌توان آئینه تمام نمای ۱۵ سال از مهمترین دوران حیات تاریخی ایران نامید. دورانی که در آن زمینه‌های یکی از بزرگترین تحولات سیاسی، اجتماعی تاریخ ایران ـ

۱- همان جا، ص ۱۲۰۷.

۲- صفائی، ابراهیم، ***«اعتمادالسلطنه و خاطراتش»***، **نگین**، ص ۱۷.

۳- کتیرائی، محمود، ***«سخنی دربارهٔ روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه»***، **نگین**، سال سوم، شماره ۸، (دیماه ۱۳۴۶خ)، ص ۲۰.

۴- اعتمادالسلطنه، پیشین، صفحات: ۱۰۷۳ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۰ و ۱۰۵۹ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۲ و ۱۰۲۵.

۵- همان جا، ص ۱۸۸ و ۱۷۶.

انقلاب مشروطیت ـ فراهم شد و مردم ایران به لحاظ فکری، دگرگونیهای آشکاری را در خود مشاهده کردند. ایرج افشار که آثار تاریخی زیادی از دورهٔ قاجار ـ و از آن میان ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*** ـ به اهتمام او به چاپ رسیده در مورد اهمیت این کتاب می‌نویسد:

«تاریخ قوم ایرانی که براساس منابع مسلم مدون شده است، کمتر از دو هزار و پانصد سال نیست و چون ناصرالدین شاه نزدیک پنجاه سال سلطنت کرده پس یک پنجاهم از عمر ملت ما در عهد پادشاهی او سپری شده است. ناگزیر این صحایف [روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه] که اخبار پانزده سال از سلطنت او را دربردارد از نظر باریک بین اهل تحقیق واجد اهمیت خاص است و طبعاً شایستگی کاویدن و پژوهیدن خواهد داشت».[۱]

اگرچه اعتمادالسلطنه می‌خواسته شرح حال خودش را در این خاطرات بنویسد اما گستردگی مطالب درج شده در آن، این اثر را از محدودیت یک اثر شخصی درآورده و به آن حالت یک اثر عام و در عین حال ارزشمند را داده است. با این وجود برخی را اعتقاد بر این است که:

«بیشتر مندرجات آن با کینه و بغض و غرض و بدنیتی تنظیم یافته و نویسنده هر تهمت و ناسزایی که خواسته نثار رجال زمان خود کرده و کمتر کسی از نیش قلم او درامان مانده و حتی نسبت به ناصرالدین شاه که ولی‌نعمت او بوده گاهی از حد ادب خارج شده و برای تسکین عقده‌های خویش به تحقیر او قلم رانده است».[۲]

ایراد دیگری را که بر این کتاب و نویسنده آن وارد کرده‌اند این است که:

«نویسنده این یادداشت‌ها خود را از اغراض خصوصی چنان که باید نمی‌توانسته دور نگاه دارد... همان طور که شهرت دارد و در آثارش نیز دیده شده است در این نوشته گاه به گاه از مرحلهٔ انصاف دور شده و طغیان قلم بر او روی آورده است. مسموعات و شایعات را که احتمالاً دور از حقیقت بوده است، صحیح دانسته و در این خاطرات وارد کرده است».[۳]

۱- همان جا، ص یک، از مقدمهٔ ایرج افشار بر این کتاب.

۲- صفائی، پیشین، ص ۱۷.

۳- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص دو از مقدمه ایرج افشار بر این کتاب. افشار در ادامهٔ سخن به دفاع از اعتمادالسلطنه می‌پردازد و می‌نویسد:

«به گمانم بر اعتمادالسلطنه جای خرده‌گیری نیست. غالب کسانی که از دوران قاجار خاطرات نوشته‌اند عنان قلم را رها کرده‌اند و نتوانسته‌اند که خود را از امیال شخصی و

←

اعتمادالسلطنه در این نوشته نه تنها عفت کلام را رعایت نکرده بلکه با نسبت دادن پاره‌ای از اعمال ناشایست جنسی به بسیاری از دولت‌مردان عصر ناصری، حیثیت اجتماعی آنان را به باد داده است. وجود این مسائل در کتاب او باعث شده است تا ایرج افشار در چاپی که از این کتاب به عمل آورده، این کلمات زشت و اشخاص مورد اتهام را حذف کند.[۱] از طرف دیگر او در برخی موارد در قضاوت‌ها عجله یا اشتباه کرده و ذوق و سلیقه خود را بیش از اندازه در نوشته‌هایش دخالت داده، به‌گونه‌ای که دخالت حب و بغض او در اظهارنظر پیرامون اشخاص و مسائل ـ که از ارزش تاریخی هر نوشته‌ای می‌کاهد ـ بر اعتبار نوشته‌های او لطمهٔ زیادی وارد کرده است. به رغم کاستی‌هایی که در این اثر به چشم می‌خورد، این نوشته برای محققین از اعتبار خاصی برخوردار است.\به خصوص اینکه به قول یکی از نویسندگان مطالب آن آزاد و به دور از هرگونه تکلف و قیدوبندی نوشته شده و اعتمادالسلطنه هرچه را که دل تنگش می‌خواسته در آن یادداشت می‌کرده است.[۲]

مهمترین فایده و ارزش این کتاب شناختن اخلاق و آداب مملکت دارای ناصرالدین شاه و آشنایی با علایق متعدد او از قبیل علاقه‌اش به ازدواجهای متعدد، علاقه مخصوص او به گردش در ییلاقات و شکار حیوانات، علاقه به کشف معادن طلا، نقره و الماس در داخل کشور است. در این کتاب خواننده بسیاری از حقایق را در ارتباط با نحوه واگذاری القاب و مناصب ـ که

اغراض نفسانی برکنار نگاه‌دارند. نظری به خاطرات امین‌الدوله و کتاب ظل‌السلطان [تاریخ مسعودی] این مطلب را کاملاً تایید می‌کند. با این که امین‌الدوله به اصطلاح امروزی مرد موفقی بود و به مقام صدارت رسید و بینش و دید آزادی‌طلبانه داشت و از خط و ربط خوب و ذوق ادبی سرشار برخوردار بود مع‌هذا در کتاب خود پا را از جادهٔ انصاف فراتر گذاشته و حتی کلمات غیرمؤدبانه به کار برده و بر بسیاری «ستم ظریفی» کرده است. دیگر بر اعتمادالسلطنه چه حرجی است که در خاطرات شخصی بر اثر حالات عصبی و ناگواری وضع خود از ادب مرسوم زمان دور شود و احیاناً جانب عفت عمومی را رعایت نکند و مطالبی را که نمی‌توان بر حقیقت آنها قسم خورد در خلال یادداشت‌های خود بیاورد».

۱ - کتیرائی در ص دوازده مقدمه‌ای که بر ***خلسه*** نوشته، ایرج افشار را به خاطر این ***«سانسور»***ها مورد انتقاد قرار داده و حسین جلالی نیز در مقاله‌ای که در ***راهنمای کتاب*** از او چاپ شده از این اقدام افشار انتقاد کرده و نوشته که: ***«اگر این کلمات می‌بود باعث آشنایی بهتر با اوضاع آن روزگار می‌شد»*** به دیده ما اگرچه سانسور مطالب معمولی آثار گذشتگان امری منطقی نیست ولی به این نکته نیز باور داریم که آوردن کلمات ناشایست و بیان پاره‌ای از اتهامات زننده در یک اثر به شکل آشکار نه تنها در شناسایی اوضاع کمک زیادی نمی‌کند بلکه با توجه به خدشه وارد شدن بر آبروی برخی از بازماندگان آنها، از ارزش منطقی کتاب نیز می‌کاهد. جهت اطلاع از نوشته جلالی ر.ک: جلالی، حسین ***«روزنامه خاطرات»***، ***راهنمای کتاب***، سال دهم، شماره دوم، (تیرماه ۱۳۴۶خ)، ص ۲۰۰-۱۹۹.

۲ - بینش، تقی، ***«روزنامه اعتمادالسلطنه»***، ***نامهٔ آستان قدس***، شماره هفدهم، (نوروز ۱۳۴۳خ)، ص ۷۳.

عمدتاً به دنبال دریافت پیشکش از طرف شاه و یا صدراعظم بوده ـ آشنا می‌شود.

در بررسی این یادداشت‌ها علاوه بر نکات فوق‌الذکر، اطلاعات جالبی در ارتباط با حوادث و وقایعی از قبیل: حادثهٔ تنباکو، عزل ظل‌السلطان، صدارت مستبدانه امین‌السلطان، روشنگری‌های آزادی‌خواهانی مانند میرزاملکم‌خان و سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی در خارج از ایران، دخالتهای دو دولت روس و انگلیس در امور داخلی ایران و نهایتاً مجموعه حوادث و مسائلی که منجر به قتل ناصرالدین‌شاه در آستانهٔ برگزاری پنجاهمین سال سلطنتش شد، به دست می‌آوریم که بسیاری از این اطلاعات در جاهای دیگر وجود ندارد.

مسائلی مانند زندگی خصوصی و سیاسی اعتمادالسلطنه، آثار تاریخی و اجتماعی او و میزان مشارکت دیگران در تدوین این آثار، آگاهی یافتن از برخی مسائل تاریخی قدیم ایران به ویژه در ارتباط با شهرها و بقاع و امکنه قدیمی، هم چنین نحوه برخورد و عکس‌العمل ایرانیان در مقابل تفکرات دموکراسی‌طلبانه غربیان و مظاهر فرهنگ غربی و در مجموع وقوف بر ریشه‌های اصلی انقلاب مشروطیت ایران، از دیگر اطلاعات ارزنده‌ای است که می‌توان از لابلای اوراق این یادداشت‌ها استخراج نمود.

همان‌گونه که ایرج افشار در مقدمه خود بر ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*** متذکر شده اگر این یادداشت‌ها با خاطرات عباس میرزا ملک‌آرا، ظل‌السلطان، امین‌الدوله، دوستعلی خان معیرالمالک، عبدالله مستوفی و مهدیقلی خان مخبرالسلطنه هدایت مقایسه شود، نکته‌های نادرست و مطالبی را که این اشخاص به دروغ یا از راه خودستائی به خود بسته‌اند شناخته خواهد شد و کار تحقیق به صورتی آسان و مبنائی صحیح پیش خواهد رفت.[۱]

از دیگر امتیازات مهم این کتاب آوردن متن کامل برخی از اسناد و دست خطها و اعلامیه‌های مهم دولتی است که برخی از آنها در هیچ جای دیگری وجود ندارد و می‌تواند پاره‌ای از مسائل را برای ما روشن کند و شخصیت اشخاصی را که تلاش کرده‌اند با پرده‌پوشی خود را غیور، با عفت و میهن‌پرست معرفی کنند، آشکار کند.

در پایان ارزیابی این یادداشت‌های اعتمادالسلطنه، می‌توانیم این گونه اظهارنظر کنیم که این کتاب با این که یک اثر تاریخی بی‌عیب و نقص محسوب نمی‌شود و در آن بسیاری از تضادها و تناقضات راه یافته و مطالب آن از تعصب و هتاکی‌های جاهلانه و اغراض شخصی برکنار نمانده اما بدون اغراق اگر آن را مهمترین کتاب در شناخت اوضاع دو دهه آخر سلطنت ناصرالدین شاه ندانیم، بدون شک یکی از مهم‌ترین کتاب‌های تاریخی در این رابطه است و

۱- خاطرات این اشخاص به ترتیب تحت عناوین زیر به چاپ رسیده است:

شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، سرگذشت مسعودی، خاطرات سیاسی امین‌الدوله، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، شرح زندگانی من، خاطرات و خطرات.

مطالعه دقیق آن در کنار عنایت به نقد تاریخی می‌تواند بسیاری از مسائل تاریخی دوران پایانی سلطنت ناصرالدین شاه را روشن کند.

در مورد نسخهٔ اصلی و خطی این یادداشت‌ها باید گفت که تنها نسخه منحصر به فرد اصلی این یادداشت‌ها در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی شهر مشهد موجود است. این یادداشت‌ها پس از مرگ اعتمادالسلطنه ـ در کنار سایر ماترک او ـ به دستور ناصرالدین شاه ضبط شد. در سال هفتم پادشاهی مظفرالدین شاه، اشرف‌السلطنه از شاه خواهش کرد که این یادداشت‌ها را به او مسترد دارد و مظفرالدین شاه نیز با خواهش او موافقت کرد و سپس این یادداشت‌ها در اختیار اشرف‌السلطنه که در این زمان همسر سیدحسن عرب نایب‌التولیه و ساکن در مشهد بود، قرار گرفت. در آن روزگار این یادداشت‌ها در اختیار برخی از کسان به جهت مطالعه قرار گرفت و به نظر می‌رسد که در این زمان بوده که برخی از مطالب آن سیاه شدن‌ها را در خود دیده است. از جمله این کسان یکی سلطان احمد دولت‌شاهی معروف به یمن‌الدوله برادرزاده اشرف‌السلطنه بود که هنگام مرگ عمه‌اش جلد نخست این یادداشت‌ها را در اختیار داشت. پس از درگذشت اشرف‌السلطنه و مطابق وصیت او، این یادداشت‌ها به همراه برخی آثار دیگر به کتابخانه آستان‌قدس رضوی تقدیم شد. جلد نخست این یادداشتها نیز که در اختیار یمن‌الدوله بود بعدها به کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی سپرده شد.[۱]

در ارتباط با چاپ این یادداشت‌ها از آن روزگار تا به امروز تلاشهای زیادی صورت گرفته است. برای نخستین بار بخشی از خاطرات مربوط به سال‌های ۱۲۹۸ه.ق تا ۱۳۰۴ه.ق در چند شماره از روزنامهٔ هفتگی ***صبا*** به چاپ رسید[۲] و پس از آن توسط کتابخانهٔ مجلس شورای ملی و به همت علی‌اکبر داور بخش‌هائی از آن چاپ شد که چون صلاح در انتشارش ندیدند آن را توزیع نکردند و فقط چند نسخه به دست بعضی از اشخاص افتاد.[۳] در سال ۱۳۲۴ نیز کتابخانهٔ ابن‌سینا بخشی از این کتاب را تحت عنوان ***وقایع روزانهٔ دربار ناصرالدین‌شاه*** چاپ

۱- خود یمن‌الدوله در حاشیه‌ای که بر جلد اول یادداشت‌ها نوشته به این مطلب اشاره کرده است.

۲- گمنام، ***«کتاب‌های تازه»***، ***سخن***، سال دوم، شماره چهارم، (فروردین ۱۳۲۴خ)، ص ۳۱۳.

۳- تابنده گنابادی، حاج سلطان حسین، ***نابغهٔ علم و عرفان سلطان علی‌شاه***، (بی‌جا، تابان، ۱۳۳۷ق)، ص ۵۹۸. نویسنده این کتاب اظهار می‌کند که یک نسخه از این چاپ از طرف یکی از دوستانش به او هدیه شده است، محمدعلی جمال‌زاده هم در کتاب ***هزار بیشه*** تصریح می‌کند که داور وزیر مالیه وقت در سفری که به مشهد کرده بود بعد از مروری بر یادداشت‌های اعتمادالسلطنه دستور استنساخ از اصل یادداشت‌ها را صادر کرده بود که برای او به تهران بفرستند. به نقل از: جمال‌زاده محمدعلی (گردآورنده)، ***هزار بیشه***، (تهران، کتاب‌فروشی علمی و زوار، ۱۳۲۶خ)، ص ۲۰۳.

کرد.[۱] اما کامل‌ترین چاپ این یادداشت‌ها با تلاش ایرج افشار در سال ۱۳۴۵ خورشیدی صورت گرفت و سه بار دیگر نیز در سال‌های ۱۳۵۰، ۱۳۵۶ و ۱۳۷۸ تجدید چاپ شد.

۲- خلسه[۲]

این کتاب هم‌چون ***روزنامهٔ خاطرات*** از جمله آثاری است که در انتساب آن به محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه تقریباً هیچ‌گونه تردیدی ابراز نشده است. اگرچه این کتاب به لحاظ نداشتن اغلاط املایی تفاوت زیادی با ***روزنامهٔ خاطرات*** دارد ولی به لحاظ اسلوب بیان و مشابهت نظرات در مورد اشخاص و مسائل مختلف، هماهنگی زیادی با شیوهٔ نگارش ***روزنامهٔ خاطرات*** در آن دیده می‌شود. اعتمادالسلطنه در این اثر خود نیز هم چون ***روزنامهٔ خاطرات*** هرآنچه را در دل داشته به قلم آورده است و آن را از دید دیگران پنهان نگاه داشته است. او در خاطرات خود تنها یک بار و آن هم به طور مبهم به این کتاب اشاره می‌کند:

«این روزها امین حضور به حسب ظاهر خصوصیت زیادی می‌کند. اما همانست که آن شخص غیبی در خلسه نوشته است».[۳]

علت پهنان نگاه داشتن این کتاب و عدم چاپ آن در دوران حیات اعتمادالسلطنه را باید در محتوای مطالب آن جست چه این که در این کتاب لبهٔ تیز انتقاد قلم اعتمادالسلطنه دامن بسیاری از دولت‌مردان عهد ناصری راگرفته است و طبیعی بوده که انتشار آن مشکلات زیادی را برای اعتمادالسلطنه ایجاد می‌کرده است. برخورد احترام‌آمیز اعتمادالسلطنه با شاهان قاجار در این کتاب نشان می دهد که او بی‌میل نبوده است که ناصرالدین شاه نظری به مطالب این کتاب بیندازد اما عدم اتمام کتاب و ترس او از آگاهی امین‌السلطان ـ صدر اعظم شاه ـ باعث شده که این کتاب را در دسترس شاه قرار ندهد. در عین حال اشخاصی مانند اشرف‌السلطنه ـ همسر او ـ و برخی از دستیاران صمیمی‌اش در وزارت انطباعات که در تحریر

۱- مشخصات این کتاب که دربرگیرنده خاطرات اعتمادالسلطنه از سال‌های ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۳ق است به شرح ذیل می‌باشد:

اعتمادالسلطنه، محمدحسن حاجب‌الدوله علی مقدم مراغه‌ای، ***وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه***، (طهران، ابن‌سینا، ۱۳۲۴خ).

۲- عده‌ای کتاب ***خلسه*** را با کتاب ***«رویای صادقانه»*** نوشته ملک‌المتکلمین و احمد فاتح‌الملک (پدر مصطفی فاتح) یکی گرفته‌اند و این در حالی است که این دو کتاب با هم یکی نیستند. جهت اطلاع بیشتر از این موضوع ر.ک: کتیرائی، محمود، ***«رویای صادقانه و خلسه»***، ***جهان نو***، شماره‌های ۴ و ۵ و ۶، تابستان (۱۳۴۷).

۳- اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۱۰۲۵. در خلسه امین حضور فردی ***«بی‌حیا و بی‌تعصب و احمق»*** معرفی شده است.

این کتاب او را یاری کرده‌اند، از وجود این کتاب با خبر بوده‌اند. این کتاب به لحاظ نتیجه‌گیری اصلی از متن ناتمام باقی مانده است و علت این امر را باید در دو نکته دانست: اولاً این که دوران صدارت امین‌السلطان به پایان نرسیده بود تا حکم قطعی در مورد او صادر شود و دیگر اینکه فرا رسیدن مرگ اعتمادالسلطنه پایانی بر ناپایانی این کتاب بود. شیوهٔ بیان مطالب در این کتاب به‌گونهٔ شیوه بیان آثاری است که در آن مسائل از طریق شرح خواب و یا رویا بیان شده‌اند. در عهد ناصری با توجه به رشد آزادی‌خواهی در میان تحصیل‌کردگان و روشنفکران از یک طرف و فقدان آزادی لازم از طرف دیگر، برخی از روشنفکران را واداشت تا علل عقب‌ماندگی ایران و مشکلات ناشی از این عقب‌ماندگی را از طریق بیان آنها در لفافهٔ شرح خوابها و رؤیاها و گفتگوهای خیالی خود، بنویسند. آثاری مانند ***یک کلمه*** تألیف میرزایوسف مستشارالدوله تبریزی که او شرح خواب خود را دربارهٔ علل عقب‌ماندگی ایران نوشت، ***مسالک المحسنین***، سفرنامهٔ خیالی میرزاعبدالرحیم طالبوف و ***سیاحتنامهٔ ابراهیم بیگ*** نوشتهٔ حاجب زین‌العابدین مراغه‌ای، از این گونه آثار محسوب می‌شوند. نوشتن و سپس انتشار این گونه آثار، عکس‌العمل شدید رژیم استبدادی ناصرالدین شاه را به دنبال داشت. اختناق موجود در این دوره به حدی بود که حتی کارگزار اداره سانسور ناصری ـ اعتمادالسلطنه ـ نیز مجبور به خودسانسوری شد و نتوانست آنچه را که خود نوشته بود ـ به علت ترس از عواقب انتشار آن ـ چاپ و منتشر کند و حتی برای این که در صورت آگاهی برخی از دولت‌مردان از محتوای این کتاب، عواقب شدیدی دامن‌گیر او نشود، از یک طرف آن را در قالب بیان رؤیای خود و آن هم بدون نام بردن از خود در سرتاسر کتاب نوشت و از طرف دیگر انتقادات تندخود را از زبان بنیان‌گذار پادشاهی قجرها ـ آقامحمدخان ـ بیان کرد تا دریچهٔ اطمینانی برای خود ایجاد کند.

اصل داستان این کتاب از آن جا شروع می‌شود که نویسنده کتاب در اوایل سال ۱۳۱۰ه.ق به همراهی ناصرالدین‌شاه سفری به عراق عجم می‌کند و در بازگشت از سفر و هنگام رسیدن به شهر ساوه به جهت این که او ***«در اسفار سابقه»*** به ***«کشف آثار و ابنیهٔ عتیقه»*** این شهر نپرداخته بود، موقتاً از اردوی شاهی جدا و به این شهر می‌رود و در آن جا سری به مسجد شاه طهماسب واقع در اراضی بایر ساوه می‌زند و به علت گرمی شدید هوا و به دنبال عطش از آب‌انباری که آن هم توسط شاهان صفویه ساخته شده بود و پس از این که از ویرانی این آثار پرارزش متأثر می‌شود تصمیم می‌گیرد که برای رهایی از این کسالت و تأثر ***«لمحه‌ای آسایش»*** کند. لذا از خشت پاره‌ای چند که در صحن مسجد بوده برای خود بالشی ترتیب داده و عبایی برسر کشیده و چشم‌ها را برهم می‌گذارد تا بخوابد. اما در میان ***«نوم و یقظه»*** بوده است که رؤیای او و در واقع مایهٔ اصلی کتابش آغاز می‌شود. بدین‌گونه که او در حالت خواب و بیداری

همهمه‌ای می‌شنود و به دنبال آن ***«گنبد مقصورهٔ مسجد شکافته و جمعی به صورت انسان و در معنی فرشته»*** از بالا به پایین آمده و پس از تنظیف و جاروکشی و آب و گلاب‌پاشی و پهن کردن فرشهای زربفت و آویختن پرده‌ای حریر بر محراب،[1] هشت کرسی زر و یازده کرسی آهنین در آنجا می‌گذارند و به دنبال آن هشت تن از پادشاهان بزرگ ایرانی یکی پس از دیگری از ***«طاقهای منشق شده مسجد»*** وارد مجلس شده و هر کدام بر یکی از کرسی‌های زر می‌نشینند. این پادشاهان به ترتیب کورش کبیر (کیخسرو کیانی)، دارای اول (داریوش کبیر)، آرشاک موئس سلسله اشکانی، اردشیر بابکان، خسرو انوشیروان، شاه اسمعیل صفوی، نادرشاه افشار و آقامحمدخان قاجار بوده‌اند. سپس از درب دیگر مسجد یازده نفر دیگر که صدراعظم‌های یازدگانه پادشاهان قاجار تا عصر تألیف کتاب بوده‌اند وارد مسجد شده و هر کدام بر روی یکی از کرسی‌های آهنین قرار می‌گیرند. از گفتگوی بین دو نفر از تماشاچیان این صحنه که قریب دو هزار نفر بوده‌اند معلوم می‌شود هدف از انعقاد این مجلس ***«استنطاق»*** صدور یازده‌گانه فوق است که پس از ***«استغاثه»*** آقا محمدخان قاجار به ***«پایهٔ عرش الهی»*** تشکیل شده تا معلوم شود ***«اسباب خرابی اساس استقلال این دولت چه بوده و کدام نابکار... این بنای محکم را منهدم ساخته»*** است.[2]

پس از استقرار حضار در مجلس آقامحمدخان زبان به سخن گشوده و ضمن برشمردن تلاش‌های خود از خرابی اوضاع سلطنت خاندان قاجار به خصوص از سال ۱۳۰۵ه.ق به بعد ***«اظهار دلتنگی»*** نموده و می‌گوید که ***«از سوء تدبیر وزاری جاهل مشوش و مانند سپند در آتش»*** شده و از ***«مأمورین درگاه احدیت»*** تقاضا می‌کند تا ***«کشف حال»*** نموده و ***«ظاهر سازند که این خرابی از کجاست و چراست»***.[3]

به دنبال سخنان آقامحمدخان آوای غیبی کیخسرو کیانی را مأمور استنطاق حاجی‌ابراهیم‌خان شیرازی و میرزا شفیع مازندرانی نخستین صدراعظمهای قاجاریه می‌کند. ابتدا حاجی ابراهیم‌خان شرح حال و خدمات خود را به آقا محمدخان قاجار و فتحعلی‌شاه بیان و بعد از تأیید سخنان او توسط آقامحمدخان از پشت پردهٔ جلو محراب حکمی صادر می‌شود که تاج افتخاری از طلای مکلل به گوهر بر سر او گذاشته و ***«جوقی از فرشتگان او را با***

۱- نویسنده در تعریف خود از این پردهٔ حریر و در ص ۱۳ این کتاب می‌نویسد:

«حریره پرده بافته‌ای بی‌نظیر بود، در اوقات سیاحت خود در تمام چین و ژاپن و فرنگ، شبیه و مانند آن ندیده بودم»

و این در صورتی است که ما می‌دانیم اعتمادالسلطنه به چین و ژاپن سفر نکرده است. احتمالاً او برای رد گم کردن در جهت شناسایی نویسنده کتاب این سخن را پرداخته باشد.

۲- اعتمادالسلطنه، ***خلسه***، ص ۱۶.

۳- همان جا، ص ۱۷-۱۶.

احترام از کرسی آهنین به عرش برین» برسانند.[۱] بعد از آن میرزا شفیع مازندرانی کارنامهٔ صدارت خود را شرح داده و بالهجهٔ مازندرانی از ***«ابلهی خود و بی‌آزاری خویشتن»*** سخن می‌گوید و چون به صداقت سخن می‌گوید از ورای پرده حکمی صادر و بعد از آن جمعی از ***«کروبیان تاجی از طلای ساده آورده بر سر میرزا شفیع نهادند و او را با عزت و حرمت از آن مجلس به روضهٔ مینو بردند».***[۲]

بعد از این دو استنطاق دارای کبیر مأمور استنطاق حاجی محمدحسین‌خان صدراصفهانی و میرزاابوالقاسم قائم مقام فراهانی می‌شود. صدر اصفهانی از ***«بی‌سوادی اما هوش ذاتی و ذکاوت فطری خود»*** سخن گفته و از ***«داد و دهش و رعایت بندگان خدای و نواختن فقرا»*** سخن به میان می‌آورد. سپس از ***«مصدر جلال»*** حکمی برای او صادر شده و به دنبال آن ***«تاج افتخاری مرصع به لآلی گرانبها و یواقیت با سناوبها آورده بر سرش نهادند و به اعلی علینش بردند».***[۳] وقتی نوبت به قائم مقام فراهانی رسید او از ***«کاردانی پدر و فطانت خود»*** در سپردن ***«رشته سلطنت»*** به فرزندان عباس میرزا و مهارت خود در امور پلتیکی سخن گفت و خدمت خود را به ادبیات ایران به مثابه خدمت شاتوبریان و فنلن وروسو به ادبیات فرانسه و شکسپیر به انگلیس و شیلر و گوته به آلمان و تولستوی به روس دانست و ادامه داد که: ***«زور سیادت و غرور صدارت من، مرا متهم نمود که داعیهٔ سلطنت دارم حال آنکه چنین هوایی نداشتم، مادر شاه که می‌خواست برادر خود آصف‌الدوله را در کارها دخالت دهد و سایر معاندین من، ابداع این مجعولات می‌نمودند. تا بر کدورت خاطرشاه از من افزودند و خرمن هستی مرا بر باد دادند».*** چون گفته‌های او ***«در حضرت دارا مصدق بلکه مستحسن آمده، تمجید زیاد از او نموده تاج مطلایی مکلل به زمرد آورده و به سرش گذاشتند و با ابهت و جلال به آسمانش بردند».***[۴]

بعد از محاکمه قائم مقام نوبت به محاکمه حاج میرزا آقاسی توسط شاه اسمعیل صفوی رسید. حاج میرزا آقاسی در دفاع از خود گفت: ***«اگر حقیقت مطلب را می‌خواهید من هنوز خودم هم نمی‌دانم چرا من طلبهٔ از همه‌جا بی خبر، صدراعظم شدم».***[۵] اما در مدت سیزده سال که هم ***«مرشد پادشاه»*** و هم ***«صدراعظم دولت»*** بودم احدی را اذیت نکردم، در شورش خراسان و فتنه باب از خود قابلیت و لیاقتی نشان ندادم. من می‌خواستم کارهای بسیار بزرگ بکنم اما نمی‌دانستم آن کارها کدام است. چون صحبت او تمام شد شاه اسمعیل گفت: ***«ندانستن غیر از خیانت کردن است، آنچه دانسته و صواب دانسته کرده است، بحثی بر او وارد***

۱- همان جا، ص ۲۳.
۲- همان جا، ص ۲۴.
۳- همان جا، ص ۲۶-۲۵.
۴- همان جا، ص ۲۹-۲۸-۲۷.
۵- همان جا، ص ۳۰.

نیست». به دنبال این سخن ***«حکمی صادر شده تاج مطلایی آوردند و بر سر حاجی گذاشتند و با احترام تمام از مجلس بیرونش بردند»***.[۱]

بعد از آن نوبت به استنطاق میرزاتقی‌خان امیرکبیر توسط نادرشاه می‌رسد. میرزا تقی‌خان در پاسخ به سوال نادر از سرگذشت خود تا راه یافتن به دستگاه ناصرالدین میرزای ولیعهد و سپس به ارتباط خود با قنسول روس در تبریز اشاره کرده می‌گوید: ***«خیالم این بود که اگر وقتی وزیر ایران شوم با روس‌ها بسازم و لطمهٔ بزرگی به عثمانی‌ها بزنم و تلافی صدماتی را که در ارزنةالروم به من وارد آمد دربیاورم»***.[۲] وی سپس از چگونگی آوردن ***«اردوی معلیٰ»*** از تبریز به تهران و آرام کردن اوضاع داخله کشور و تصمیمات خود برای مقابه با کشورهای بیگانه و ضمیمه کردن افغانستان و ماورالنهرو دهلی به خاک ایران سخن می‌راند و چون شاه برخلاف دوران اولیه سلطنتش به علت ***«هوش و ذکاء فطری»*** خود به سخن او توجه نمی‌کند تصمیم می‌گیرد در وضع سلطنت تغییری بدهد. در این رابطه تصمیم می‌گیرد ما در شاه را از پایتخت دور کند که موفق نمی‌شود و سپس ادامه می‌دهد:

«اگر موفق به این کار می‌شدم همان کاری را می‌کردم که شما [یعنی نادرشاه] با طهماسب دویم کردید من هم پادشاه را خلع کرده، اسم سلطنت را بر سلطان محمود پسر شش‌ماهه شاه که ولیعهد بود... می‌گذاشتم و خود مستقلاً در دولت هر کار که می‌خواستم می‌کردم... در چه کنم بودم که سلطان محمود درگذشت... من آلت دیگر فکر کردم، عباس میرزا برادر کهتر پادشاه را به نظر آوردم. می‌خواستم او را ولیعهد کنم... در بروجرد به حاجی علی‌خان فراش‌باشی سپردم که به حکام عرض راه خاطر نشان کند همان تشریفات واحتراماتی که برای شاه منظور می‌نمایند برای عباس میرزا هم منظور کنند. چون این شخص معزول بود و من او را از ذلت رهانیده و جبران نهب زمان محمدشاه را نموده فراش‌باشی معتبر دولتش کرده بودیم، یقین داشتم حافظ این سرمن خواهد بود، بلکه در مقاصد آتیهٔ من با من شرکت خواهد داشت. ندانستم مردم ایران از ضعف نفس و بلاهت، یا از سرشت پاک و صداقت، فرضاً که از شاه خیلی بدی دیده باشند و از صدراعظم یک دنیا نیکی، باز راست را به شاه می‌گویند و دروغ را به صدر اعظم. مختصر حاجی علی‌خان فوراً این خبر را به پادشاه داد و از همان جا... شاه به خیال عزل من افتاد... من معزول شدم... نخست که به کاشانم نفی کردند... در همان جا نیز نابودم

۱- همان جا، ص ۳۱-۳۰.

۲- همان جا، ص ۳۳.

نمودند».[۱]

امیرکبیر در این محاکمه خیالی‌اش ادامه می‌دهد که اگر خیالم دربارهٔ شاه خوب نبود برای مملکت ایران خوب بود. نادرشاه به میرزا تقی‌خان می‌گوید: ***«تو خواستی تقلید به کارهای بزرگ من کنی اما سوراخ دعا را گم کردی. میان ناصرالدین شاه و شاه طهماسب ثانی فرق بسیار است. این پادشاه، جملهٔ ذکاوة و هوش است و آن بیچاره سرتاپا جمودت و بلاهت بود. مادری هم مثل مهدعلیا که جوهر فطانت به شمار می‌آید نداشت».*** و ادامه می‌دهد چون تو مرد قابلی بوده‌ای تقصیرهای تو بخشیدنی است از مصدر جلالت می‌خواهم در بهشت را بر روی تو گشاید اما از تاج افتخار محروم هستی و سپس اتابیک اعظم را بی‌تاج افتخار به بهشت می‌برند.[۲]

اردشیر بابکان نیز مأمور استنطاق میرزاآقاخان نوری می‌شود. میرزا آقاخان پس از شرح حال سابقهٔ خاندان خود و چگونگی به صدارت رسیدن و اشتباهاتش در منصوب کردن منسوبینش در کارهای دولتی و طرد افراد به خاطر اغراض و راه انداختن جنگ با انگلیس به نیت رسیدن به اهداف شخصی، از چگونگی عزل خود سخن می‌گوید. اردشیر نیز در پاسخ او می‌گوید چون اقرار و اعتراف به گناه نوعی طلب مغفرت است جز جنگ با انگلیس از تو خیانتی به ظهور نرسیده چون این کار را به غرض شخصی کردی حق تاج افتخار نداری و به نقد هم به بهشت نخواهی رفت. باید تا قیامت در عالم برزخ بمانی تا به صیقل این ریاضت، زنگ خیانت پاک شود. آن وقت البته خلدنشین خواهی شد.[۳]

استنطاق میرزا محمدخان سپهسالار را هم به اردشیر بابکان واگذار نمودند. میرزا محمدخان بعد از بیان اصل و نسب خود و تعریف از هیکل خود و سخن از بی‌جرأتی و کمی‌دلی‌اش به خصوص در جریان جنگ با انگلیس در جنوب ایران، به کم‌سوادی و صداقت و لئامت و خست خود اعتراف کرد. اردشیر نیز چون سادگی وضع این شخص را دید گفت ***«آفرین بر تو که بی‌تکلف سخن گفتی، در سفتی»*** و به دنبال صدور حکم ***«جمعی از ملکوتیان تاجی مرصع با حمایلی از مروارید آورده سر و بر امیر قاجار را به گوهرهای شاهوار آراستند و به اعلی علیین و غرفات بهشت برینش بردند».***[۴]

انوشیروان دیگر پادشاه ساسانی مأمور استنطاق میرزاحسین خان سپهسالار، چهارمین صدراعظم ناصرالدین شاه شد. اعتمادالسلطنه در مورد میرزا حسین خان سپهسالار قبل از محاکمه‌اش حکمی صادر می‌کند که:

۱- همان جا، ص ۳۷.
۲- همان جا، همان صفحه.
۳- همان جا، ص ۴۰.
۴- همان جا، ص ۴۴.

«این پادشاه انوشیروان به غلط معروف به عادل شده چنانکه میرزا حسین خان به غلط معروف به قابل شده... مختصر آن که عادل دروغی را گفتند که قابل دروغی را استنطاق کند».[۱]

سپهسالار در پاسخ به سؤال انوشیروان از سابقه خانوادگی خود، چگونگی دست‌یابی به مناصب درباری و طریقه پولدار شدنش در هند سخن گفت و کارهای خودش را تقلیدی از وزرای عثمانی دانست و اعتراف کرد که صدارت او آغاز بدبختی ایران و اولین شکستی بود که به سلطنت مستقله و دولت مستبده وارد شده و در ادامه اعترافات خود چنین گفت:

«تا عهد صدارت من دولت ایران مثل دختر بکری بود که دست اجنبی اصلاً به چادر عصمت او نرسیده بود |من |خواستم کارها را به سبک جدید... بپردازم اما علم و اطلاع من عمق نداشت... لذا هرچه کردم نتیجه عکس داد...، من به وطن خود خیانت کردم... ملکم حقه‌باز نادان را که جز شارلتانی و ادعا هیچ نداشت... به ایران طلبیدم... از روتر |رویتر |نامی برای دادن امتیاز، رشوه گرفتم... شاه را به منظور برآوردن اغراض شخصی‌ام به اروپا بردم... پس از بازگشت از اروپا عزل شدم... سرمنشاء خیانت من مردی بود که معشوق من بود... ظلمی که من به ناموس ملت ایران کردم بنی‌امیه به بنی‌هاشم نکرد... سرانجام حاکم خراسان شدم و در آنجا با زهر کارم را ساختند».[۲]

انوشیروان بعد از شنیدن سخنان میرزا حسین خان گفت: راست است که من عادل دروغی بودم اما تو در ناقابلی و جرم چیز دیگری... تا انوشیروان این بگفت از پس پرده امر کردند میرزاحسین قزوینی را به زنجیر آهنین ببندید و به اسفل‌السافلین ببرید و با غاصبین خلافت محشورش کنید. چنین کردند و ابدالدهر هدف تیر لعنتش نمودند.[۳]

بازجوئی و محاکمه میرزا یوسف آشتیانی معروف به مستوفی‌الممالک را به اشک اول واگذار نمودند. میرزا یوسف پس از برشمردن سابقهٔ آبااجدادی خود از لطف مخصوص امیرکبیر به خود و پیشنهاد صدارت و نپذیرفتن آن پس از مرگ امیرکبیر، سخن راند و از خدمات خود به شاه و مردم و حفظ ظاهر دین و حسن سلوک با مالک و مملوک و علاقهٔ خود به مشاقی و کیمیاگری و احسان خود به علماء و فقرا و صلحادم زد و چون سخنانش تمام شد روحانیان به صدا درآمدند و گفتند: ***«بارک الله از این طویت و رفتار محامد تو بیش از این است بلکه صدچندین. تو در بهشت برین در جوار اولیائی و از مردان خدائی».*** پس از اتمام تمجید و

۱- همان جا، ص ۴۵.
۲- همان جا، ص ۵۳.
۳- همان جا، ص ۵۴.

تحسین تاج طلایی مکلل به لعل خوشاب آوردند و بر سر صدراعظم آشتیانی گذاشتند و به ***«جایی بردند که رستگاران و راستکاران روند».***[۱]

آخرین استنطاق که طولانی‌ترین و در عین حال ناتمام استنطاقها شمرده می‌شود، استنطاق میرزاعلی خان اصغرخان اتابک (امین‌السلطان) است. آقامحمدخان قاجار که هدفش را از درخواست تشکیل این محکمه شناختن عامل اصلی تضعیف دودمانش بیان کرده بود، هنگامی که محاکمه ده نفر از صدراعظم‌های قاجار به پایان می‌رسد رو به ***«امنای حضرت عزت»*** کرده و می‌گوید در این ده نفر من جز میرزا حسین خان قزوینی احدی را مقصر ندیدم اما می‌بینم در دوران صدارت او هم چندان وهنی به سلطنت قاجاریه و استقلال آن وارد نیامد، پس این اختلال حال و نقص و وبال و محنت عظیم و بلای بزرگ و فساد مبرم و داهیهٔ دهما و بلیهٔ عظمی که حالا دولت و ملت ایران را بدان می‌بینم از کجاست، بد نهادی که گلشن ما را گلخن ساخت، کیست.[۲] ناگاه صدایی از پس پرده بلند می‌شود و می‌گوید آن راکه تو می‌جویی و می‌گویی آن کسی است که روی صندلی یازدهم نشسته. آقا محمدخان جوانی سی و دوساله را می‌بیند و با دانستن این نکته که تمام فتنه‌ها زیر سر این ***«ناجوانمرد»*** است از ***«مقربان حضرت»*** درخواست می‌کند تا استنطاق ***«آن مجرم»*** را به او واگذارند و پس از موافقت با درخواست او رو به یازدهمین صدراعظم کرده و می‌گوید: ***«ای تندخوی بی‌پروای، ای آتش خرمن آبرو و ناموس ای سرمنشاء ندامت و سرمایهٔ افسوس طاعون مصرت خوانم یاوبای هندت گویم... نام و نسب خود را بیان کن و بگو چه کردی که... جایگاه سروش خانه دیو لعین گردید».***[۳] ***«گنهکار بازبانی الکن و صدایی لرزان»*** گفت نامم علی‌اصغر، پدرم ابراهیم که اجدادش از ارامنه سلماس بوده‌اند. سپس او از چگونگی راه یافتن جد و پدرش به دربار قاجار و از لیاقت‌های پدرش و سیاست‌های او در بدبین کردن ناصرالدین شاه به تمام رجال درباری و پس از مراحل قدرت‌یابی خود و شرح مجلسی که با شرکت کارگزاران دولت برای رسیدگی به ادعای خسارت رویتر بابت لغو قراردادش که سال‌های گذشته به او واگذار شده بود، سخن می‌گوید. او در این میان دربارهٔ اعضای شرکت‌کننده در این مجلس توضیحاتی می‌دهد. از نایب‌السلطنه تعریف نموده و ضمن تعریف از امین‌الدوله، صفات بد او را نیز برمی‌شمارد. عضدالملک را خسیس، متدین ظاهرالصلاح، بی‌سواد و بی‌خبر می‌داند. فتحعلی‌خان صاحب دیوان را برنزی معرفی می‌کند که طلا می‌نماید. عباس خان قوام‌الدوله را لئیم و طماع و یحیی‌خان مشیرالدوله را پررو و بی‌حیا، علی قلی‌خان مخبرالدوله وزیر علوم را بی‌علم اما

۱- همان جا، ص ۶۳.

۲ همان جا، همان صفحه.

۳- همان جا، ص ۶۴.

خیر و مؤدب، اقبال‌الملک را چاپلوس، مفسد و مدبری مفتن و مزور، امین حضور را بی‌حیا و بی‌تعصب و احمق و میرزا علینقی حکیم‌الممالک را عالم و طبیب متملق[۱]، می‌شمارد. در مورد اعتمادالسلطنه می‌گوید: ***«دارای همان صفات است که معاویه در تعرفهٔ عبدالله بن زبیر به پسر بدگوهر خود یزید پلید بیان نموده و گفته مثل روباه فرار می‌کند و مثل شیر حمله».***[۲] سپس ادامه می‌دهد که او معایب مرا می‌داند و مانند سایرین پرده‌پوشی نکرده و آشکارا می‌گوید، جهد کردم که او را از شاه دور کنم اما چاره نشد. می‌گویند به بعضی علوم و کارها مربوط است اما من تا زنده‌ام به او کار و شغل نخواهم داد. هر وقت ***«اعلیحضرت همایون»*** بخواهند محبتی به او بنمایند، هر طور که باشد مانع خواهم شد. فنای او را از خدا می‌خواهم و چنان دشمنش می‌دارم که می‌خواهم مانند عقرب زیر پا نابودش نمایم. در هر زمانی که وهنی برای من روی داد چون دنبال کردم دیدم مایهٔ فساد او بوده. چندین بار با من در دوستی زد اما من از شدت سوءظن نتوانستم از او مطمئن شوم. او از کارشکنی اعتمادالسلطنه در راه منافعش یاد کرده و می‌گوید قسم خوردم تا او را به خاک سیاه ننشانم دست از سرش برندارم.[۳]

امین‌السلطان در ادامه بیان اعمالش به واگذاری امتیازات مختلف به روس و انگلیس، بیان علت و چگونگی سفر سوم ناصرالدین‌شاه به فرنگ و برخوردهای خفت‌بار روسیان با خود اشاره کرده هم چنین شرح ***«هرزگی‌های»*** خود در کشورهای اروپائی و تصمیمش مبنی بر نابودی شاه در تبریز و در جریان بازگشت از سفر فرنگ و عدم موفقیتش در اجرای این نقشه، اقداماتش علیه سیدجمال‌الدین و معین‌الممالک وزیر مختار ایران در استانبول، حادثه تنباکو و نقش خود در این قضایا و شرح سفر عراق عجم را بیان می‌کند.

آقا محمدخان پس از شنیدن این سخنان می‌گوید: ***«آن چه تاکنون گفتی از اصول اعمال و کلیه کارهایت بود من به این قدرها قناعت نمی‌نمایم، باید از کارهای شخصی خود یکی یکی سخن‌گویی و بیان نمائی هر عمل و کار را چگونه خراب و ضایع نمودی».***[۴] سپس امین‌السلطان کارها و مناصب خود را که عبارت از چهل منصب بود یکی‌یکی برمی‌شمارد و ***«خیانت‌های»*** خود را یکی‌یکی شرح می‌دهد.

به رغم این که امین‌السلطان بیشتر از بقیه صدور قبلی خود سخن می‌گوید اما حکایت استنطاق او ناتمام باقی می‌ماند. ظاهراً نویسنده کتاب منتظر بوده تا دوران صدارت امین‌السلطان هم به پایان برسد و آن وقت حکمی در مورد او صادر کند و با فرستادن او هم چون سپهسالار به ***«اسفل‌السافلین»*** کتاب خود را به پایان برساند اما مرگ نویسنده قبل از عزل

۱- همان جا، ص ۸۱-۷۴.
۲- همان جا، ص ۸۱.
۳- همان جا، ص ۸۲.
۴- همان جا، ص ۱۴۲.

امین‌السلطان فرصت این کار را به او نمی‌دهد. این کتاب پس از مرگ اعتمادالسلطنه در اختیار همسرش اشرف‌السلطنه قرار گرفت و اشرف‌السلطنه نیز در دوران حیاتش این کتاب را در ***«دسترس خواص»*** قرار داده بود.[۱] سپس این کتاب طبق وصیتش به کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی سپرده شد.

چون اعتمادالسلطنه شخصاً ناظر بسیاری از حوادث عهد ناصری بوده است، آگاهی‌های سودمندی را می‌توان از کتاب او در ارتباط با اوضاع سیاسی ـ اجتماعی روزگارش کسب نمود. اما این بدان معنا نیست که تمام گفته‌های او را که بعضاً با بغض و تنفر از برخی شخصیت‌های سیاسی نوشته، معتبر بدانیم. در عین حال بخش زیادی از نوشته‌های او در رابطهٔ با امین‌السلطان با اسناد و مدارک تاریخی هماهنگی دارد. در مورد نوشته‌های او در مورد قائم‌مقام و امیرکبیرو تا اندازه‌ای میرزا آقاخان نوری ـ با توجه به این که پدرش حاجی علی خان با این دو صدر اعظم آخری اختلافاتی داشته ـ چندان بی‌طرفانه نیست.

اعتمادالسلطنه در این کتاب علاوه بر عملکرد صدور یازده‌گانه قاجار تا زمان خود در مورد بسیاری از شخصیت‌های سیاسی معاصر خود از قبیل سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزاملکم خان، امین‌الدوله، مشیرالدوله و... بی‌پیرایه اظهار نظر کرده است و مسائل مهم عصر ناصری مانند واگذاری امتیازات به بیگانگان و عواقب بعدی آن، روابط دولت‌مردان ایرانی با دولت‌های روس و انگلیس، قیام تنباکو و سفر ناصرالدین شاه به فرنگ را شرح داده است. همان‌طور که اشاره شد انگیزه اصلی اعتمادالسلطنه از تألیف کتاب این بود که دق‌دلی خود را از امین‌السلطان خالی کند. به قول استاد محیط طباطبائی سلسله جنبان او در این کار همان روح انزجار و انتقادی بود که در غالب رجال معمر اواخر عمر ناصرالدین‌شاه از بابت پیشرفت زایدالوصف امین‌السلطان، سلسله جنبان حسد و انتقاد و عیب‌جویی شده بود.[۲]

مطالعهٔ دقیق این کتاب بیانگر این نکته است که استنطاق ۶۲ صفحه‌ای ده نفر از صدور قاجاریه در واقع مقدمه‌ای است برای استنطاق ۸۳ صفحه‌ای امین‌السلطان که در عین حال ناتمام نیز باقی مانده است. اعتمادالسلطنه در متن کتاب تلاش کرده تا ردپایی از نویسنده کتاب بر جانگذارد و همان‌گونه که گفتیم از مسافرت نویسنده کتاب به چین و ژاپن سخن می‌گوید تا در صورت آگاهی احتمالی امین‌السلطان بتواند تألیف آن را به کسی انتساب دهد که به چین و ژاپن سفر کرده باشد. اعتمادالسلطنه فقط در یک مورد از خودش رد پا به جا می‌گذارد و از شیوه اصلی کتاب جدا می‌افتد و آن در جایی است که وقتی امین‌السلطان در توصیف

---

۱ - گمنام، ***«اسرار انحطاط ایران یا خوابنامهٔ اعتمادالسلطنه»***، ***سخن***، سال دوم، شماره هفتم (تیرماه ۱۳۲۴خ)، ص ۵۴۴.

۲ - محیط طباطبایی، ***تاریخ تحلیلی مطبوعات***، ص ۷۲.

امین‌الدوله خط و ربط او را برگرفته از قائم می‌راند می‌گوید: ***«ما در شرح حال قائم‌مقام اشاره به این مطلب نموده‌ایم»*** و این در حالی است که از زبان امین‌السلطان در شرح حال قائم‌مقام سخنی گفته نشده است.[۱] این مطلب یک نوع اشتراک گفتاری را در شرح حال قائم‌مقام و امین‌السلطان نشان می‌دهد که با متد بیان مطالب از زبان تک‌تک صدراعظمهای قاجار در این کتاب همخوانی ندارد. نویسنده کتاب ***ازگاتها تا مشروطیت*** شیوه نگارش این کتاب را این گونه توصیف می‌کند:

> ***«طرح سوررئالیستی [این] رمان به اعتمادالسلطنه اجازه داده است که از زبان این پادشاهان خدمت و خیانتهای این وزیران بیان گردد و اطلاعات محرمانه بسیاری در باب سیاسیت پشت پرده ایران که تودهٔ آن زمان از آن بی‌خبر بود، در اختیار خواننده گذاشته شود».***[۲]

انشای این کتاب نیز ساده است و در بعضی جاها دارای قطعات زیبا و مؤثری است. این کتاب در مجموع از حیث ادبی تعریف زیادی نداشته و اهمیت خاص آن به لحاظ ادبی در این است که برخلاف سایر تألیفات منسوب به اعتمادالسلطنه به صورت داستان نوشته شده و مؤلف این آزادی عمل را داشته که مطالب را مشروح‌تر بیان کند و خواننده را ضمن خواندن داستان در جریان اوضاع سیاسی عصر خود بگذارد.[۳] نویسنده این کتاب در متن نوشته خود امثال و اصطلاحات مردم کوی و برزن را گاه با زبردستی به کار برده و بدین‌سان به رسائی و شیوائی و شیرینی سخنش افزوده و نیز به ذوق خویش گاه در آنها اندک دگرگونی روا دیده و از این روی بدان‌ها جانی تازه بخشیده است.[۴] از این کتاب پس از این که به سفارش اشرف‌السلطنه به کتابخانه آستان‌قدس رضوی تقدیم شد دست‌نویس‌های متعددی نوشته شده است. اما برای نخستین بار در سال ۱۳۲۴ خورشیدی به همت محمدشهید نورائی و با سرمایهٔ کتابفروشی زوار مشهد با عنوان ***خلسه خوابنامهٔ مرحوم اعتمادالسلطنه، یا یک پرده تاریخی از اسرار انحطاط ایران*** چاپ شد. این چاپ برخی از افتادگی‌ها و سانسورها را در خود دارد و از فهرست اعلام و حواشی نیز در آن خبری نیست. دومین چاپ از این کتاب در سال ۱۳۴۸ خورشیدی به کوشش و حواشی بسیار مفید محمود کتیرائی و به توسط کتابخانه طهوری همراه

۱- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۱۶، کتیرایی این جمله را از متن ***خلسه*** حذف کرده است اما در پاورقی آنرا متذکر می‌شود.

۲- فشاهی، محمدرضا، ***ازگاتها تا مشروطیت***، (تهران، کوتنبرگ، ۱۳۵۴خ)، چاپ دوم، ص ۲۵۸.

۳- آرین‌پور، پیشین، ص ۲۷۰.

۴- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص هفت مقدمه کتیرائی بر این کتاب.

با دیباچه‌ای ارزشمند انجام گرفت.[۱] علیرغم امتیازات فراوان این چاپ نسبت به چاپ قبلی در این چاپ نیز از فهرست اعلام خبری نیست که این نکته یک نوع کاستی را در این کتاب ایجاد کرده است.

۳- سفرنامه صنیع‌الدوله از تفلیس به تهران

این اثر که نخستین اثر شخصی اعتمادالسلطنه محسوب می‌شود در ارتباط با خاطرات اعتمادالسلطنه هنگام بازگشت از نخستین سفر فرنگ ناصرالدین‌شاه است. در سال ۱۲۹۰ه.ق هنگامی که ناصرالدین شاه در مسیر بازگشت از اروپا به شهر تفلیس رسید خواست از مسیر باکو و سپس دریای خزر به ایران برگردد و چون حمل وسایل او و همراهانش از طریق دریا مشکلاتی را ایجاد می‌کرد تصمیم گرفت که این وسایل را از طریق راه خشکی به ایران ارسال کند. شخص صنیع‌الدوله در این رابطه و از طرف شخص شاه مأمور حمل بارها و وسایل از تفلیس به تهران شد. پس از شروع مأموریت اعتمادالسلطنه تصمیم گرفت که خاطرات این سفر را به شکل روزانه یادداشت کند. او در این یادداشت‌هایش وضع جغرافیایی مسیر راه، مشکلات حمل بارها، وضعیت چارپاخانه‌هایی که او و همراهانش در آن منزل کرده بودند را در کنار گرفتاری‌های متعدد خود در مسیر تفلیس به تهران به طور دقیق و روشن شرح داده است. از نکات جالب این کتاب می‌توان به ملاقات صنیع‌الدوله در طول این مدت با اشخاصی مثل میرزافتحعلی آخوندزاده در تفلیس و میرزاحسین‌خان قزوینی مشیرالدوله (سپهسالار بعدی) در رشت و دیدار او با میرزایوسف خان مستشارالدوله در قزوین، اشاره کرد. این کتاب با مطلب ذیل شروع می‌شود:

«سواد سفرنامهٔ جناب شوکت مآب صنیع‌الدوله دام اقباله‌العالی است که در ایام غیاب از رکاب ظفر انتساب مبارک همایونی از سفر خیریت اثر فرنگستان مرقوم داشته‌اند تا ورود بدارالخلافه».[۲]

اعتمادالسلطنه در نخستین یادداشتی که در این کتاب می‌نویسد ضمن شرح مأموریت خود، مشکلات ناشی از این مأموریت را نیز یادآور می‌شود:

«ظهر یکشنبه ششم شهر رجب سنهٔ هزار و دویست و نود هجری... که موکب همایون از تفلیس به راه بادکوبه حرکت به جانب ایران فرمود این بندهٔ

۱- در تدوین این مبحث از همین چاپ ***خلسه*** استفاده نموده‌ایم.

۲- صنیع‌الدوله، محمدحسن خان، ***سفرنامه صنیع الدوله مشهور به اعتمادالسلطنه از تفلیس به تهران***، به کوشش محمد گلبن، (تهران، بی‌نا، ۱۳۵۶خ)، ص ۱۰.

خانه‌زاد را مقرر داشتند که برای حمل بارهای دولتی و بنه و نوکرهای مردم[۱] چند روزی در تفلیس مانده با فورگون (فرغون) که نظیر بیگاری ایران است بارها راالی پیره بازار رشت برساند. هر چند رجوع این خدمت از دو جهت برای این خانه‌زاد موجب بسی هم‌وغم شد. اول دور از رکاب همایون و دیررسیدن به وطن. ثانی صدمه و زحمتی که در این مأموریت مشاهده می‌نمود. اما از آنجا که تخلف از حکم جهان مطاع همایون خارج از طریق ادب و دور از رسم چاکری و خانه‌زادیست جز تسلیم و رضا چاره ندیده کمر خدمت بسته و دامن همت بر میان زده تحمل صدمات را بر خود سهل شمرد...».[۲]

مطابق مندرجات این سفرنامه قرار بوده است که طبق دستور شاه اعتمادالسلطنه ملاقاتی با برادر امپراطور روس داشته باشد اما به جهاتی این ملاقات لغو می‌شود. او در این باره می‌نویسد:

«... ابتدا ارادهٔ همایونی به جهت پیشرفت کارخانه زاد و انتظام و استحکام این عمل بر این علاقه یافت که این چاکر را به نواب اشرف والا گراندوک میشل برادر کهتر امپراطور روس که از طرف امپراطور به سمت جانشینی در قفقاز است معرفی نمایند. بعد نمی‌دانم چه شد و چگونه اسباب فراهم آمد که این اراده علیه را رجال دولت مصلحت ندیدند...».[۳]

اعتمادالسلطنه که به این ملاقات زیاد دلبسته بود پس از به هم خوردن قرار این ملاقات این‌گونه حالت روحی خود را ثبت کرد:

«... خلاصه از تشریف بردن موکب همایون و رفقا و دوستان شخصی چندان ملول بودم و از حالت معطله /و عدم معرفی به صاحب منصبان روسی / و تحیر چندان شکسته دل و پریشان خاطر بودم که بی‌اختیار گریه کردم که در عمر خود کمتر کرده بودم».[۴]

اعتمادالسلطنه قبل از حرکت از تفلیس در خانهٔ ***«جنرال قونسول»*** ایران در آن شهر با میرزا فتحعلی آخوندزاده روشنفکر ایرانی‌الاصل ساکن تفلیس ملاقات کرد و پس از این ملاقات نظر خود را درباره این شخص چنین نگاشت:

«.. این شخص را از قدیم می‌شناختم اما هیچ‌وقت به صحبت او مایل نبودم

۱- تعداد همراهان اعتمادالسلطنه یا به قول او ***«نوکرهای مردم»*** در این سفر ۱۴ نفر بوده‌اند. به نقل از ص ۱۵ همین کتاب.

۲- همان جا، ص ۱۱.

۳- همان جا، ص ۱۳.

۴- همان جا، ص ۱۵-۱۳.

و همیشه از معاشرت [با] او وحشت و نفرت داشتم. چه مرد فاسدالعقیدهٔ بی‌دین عامی بی‌معرفتیست! از تصنیفات او که وقتی دیده‌ام متجاوز از بیست هزار بیت در مذمت حضرت سیدالشهداء صلوات‌الله و سلامه علیه نوشته و زوار کربلا را داخل سفها می‌داند و من از آن روز با خود عهد کرده‌ام که هر وقت قوه داشته باشم او را به حکم یا به حیله به خاک ایران آورده بعد از ثبوت و وضوح عقاید او در حضور اهل اسلام سزای او را به شرع شریف واگذارم، انشاءالله».[1]

پس از شروع حرکت نیز اعتمادالسلطنه خاطرات روزانهٔ خود را در ارتباط با حوادث رخ داده در طول مسافرت در کنار مسائلی که قبلاً بدان اشاره کردیم ثبت می‌نماید. این مأموریت اعتمادالسلطنه کمتر از یک ماه به طول انجامید و محدوده زمانی این کتاب نیز به همان ۲۵ روزی که اعتمادالسلطنه ـ از یکشنبه ششم ماه رجب ۱۲۹۰ه.ق تا سه‌شنبه اول شعبان همین سال ـ در حال مأموریت بوده محدود شده است.

شیوهٔ تفکر اعتمادالسلطنه آن گونه که از مفاد این سفرنامه دریافته می‌شود، با شیوه تفکر او در روزنامهٔ خاطرات و خلسه ـ دو اثر دیگر شخصی او ـ به کلی متفاوت است. این تفاوت را باید در فاصله زمانی تدوین این آثار جستجو کرد. در زمان نگارش این سفرنامه هنوز آن روح بدبینی و یأس که در سال‌های آخر حیات اعتمادالسلطنه بر او حاکم بود، وجود نداشت و صنیع‌الدوله امیدوار به دست‌یابی مقامات عالیه حتی در این سفرنامه که حالت درج خاطرات شخصی را داشته از تملق‌گوئی نسبت به شاه و درباریان خودداری نکرده است. البته کوتاهی زمان این سفر نیز می‌تواند دلیلی بر کم مایگی این یادداشت‌های اعتمادالسلطنه باشد.

با توجه به این که این سفرنامه از اهمیت خاصی برخوردار نبود، اعتمادالسلطنه که خود مسئولیت چاپ بسیاری از نوشته‌های دیگران را برعهده داشت از چاپ این سفرنامه خودداری کرد. این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۵۶ خورشیدی به چاپ رسید.

آثار رسمی اعتمادالسلطنه

۱- تاریخ ایران

تاریخ ایران تنها تألیف منسوب به اعتمادالسلطنه است که به صورت تاریخ عمومی نوشته شده است. در این کتاب به تاریخ ایران پیش و پس از اسلام و تا روزگار تألیف کتاب پرداخته می‌شود. در مورد انتساب و یا عدم انتساب این کتاب به اعتمادالسلطنه نظر خاصی ابراز نشده

۱- همان جا، ص ۲۰-۱۹.

است اما با توجه به اینکه در روزگار نگارش و سپس چاپ این کتاب محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه هنوز آن قدرت و نفوذ علمی و سیاسی سالهای واپسین عمر خود را نداشته، مسلماً بار اصلی تألیف این کتاب بر دوش خود او بوده است. البته در این کتاب مطالب جدید زیاد به چشم نمی‌خورد بلکه این کتاب مجموعه‌ای خلاصه شده از مطالب مورخان ایرانی، عرب و اروپائی پیرامون تاریخ ایران است و تنها موردی که می‌توان احتمال آن را از نظر دور نداشت این است که بگوئیم کسان دیگری در استخراج مطالب از کتابهای تاریخی و یا در ترجمه برخی از کتب و مجلات اروپایی به جهت تدوین این کتاب با اعتمادالسلطنه همکاری داشته‌اند.

مطالعه این کتاب ـ که در واقع نخستین تألیف تاریخی اعتمادالسلطنه به شمار می‌رود ـ و مقایسه آن با آن دسته از کتابهای تاریخی که در آخرین سالهای حیاتش نوشته است ـ مانند ***درالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان*** ـ می‌تواند وسیله مناسبی به جهت پی‌گیری سیر دگرگونی شیوه تاریخ‌نویسی ایرانی در نیمه دوم پادشاهی ناصرالدین‌شاه قاجار باشد. این کتاب به رغم دارا بودن پاره‌ای از نوآوریها ـ که ذیلاً به آن اشارت خواهیم کرد ـ در واقع یک رونویسی از آثار تاریخی پیشینیان است. اعتمادالسلطنه در این کتاب نوشته‌های مورخان پیش از خود را بدون هرگونه نقد و انتقادی نقل کرده است. او در بررسی تاریخ باستانی ایران برخلاف کتاب ***درالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان*** ـ که در آن تواریخ اولیه فارسی و عربی را به دلیل کاستی‌های فراوان به باد انتقاد گرفته و از شیوه تاریخ‌نگاری کهن پرهیز کرده ـ دقیقاً دنباله‌رو تاریخ‌نویسی سنتی ایران است و تنها نوآوری این کتاب استفاده و همچنین استناد به منابع تاریخی قدیم و جدید اروپائی و آوردن کرنولوژی برخی از حوادث مهم جهان و همچنین ذکر پاره‌ای از اختراعات و صنایع و تطبیق تواریخ هجری با تواریخ میلادی است.

مطالب این کتاب با تطبیق تاریخ هجری در سال ۱۲۹۲ه.ق با تواریخ دیگر مانند تاریخ میلادی شروع می‌شود. پس از آن حوادث تاریخی مهم جهان از خلقت آدم تا هجرت پیامبر اسلام (ص) به شکل کرونولوژی بیان می‌گردد. اساس این کرونولوژی کتب تاریخی قدیم و ***«ضبط بعضی مورخان فرنگستان»*** است. مثلاً تاریخ خلقت آدم با توجه به تواریخ قدیم ۶۲۱۲ سال قبل از هجرت و مطابق با نوشته‌های مورخان فرنگ ۴۵۸۲ سال قبل از هجرت ذکر می‌شود که هر دو تاریخ ذکر شده مبتنی بر هیچ پایهٔ معتبری نیست و اعتمادالسلطنه نیز بدون هرگونه توضیح و یا انتقادی از آن می‌گذرد. در میان حوادثی که در این کرونولوژی به زمان وقوع آنها اشاره شده برخی حوادث هستند که پذیرش وقوع آنها از دیدگاه تاریخ‌نگاری علمی دچار اشکال است چه برسد به این که سال دقیق حدوث آن ذکر شود. مثلاً در بین حوادث اتفاق افتاده در سال ۱۵۹۸ قبل از هجرت به سال شروع سلطنت سلیمان نبی که هنوز از نظر

مورخان زمان دقیق آن مشخص نیست، با قاطعیت و بدون ابراز هرگونه شک و تردیدی اشاره شده است. این‌گونه بیان حوادث به شکل کرنولوژی تا روزگار ظهور اسلام و بعد از آن تا سال ۱۲۹۰ه.ق ـ سال تألیف کتاب ـ ادامه می‌یابد. با این که برخی از اغتشاشات در بیان سال رخ دادن حوادث وجود دارد این نوع شیوه بیان حوادث یک جنبه مثبت دارد که خواننده مطلب متوجه می‌شود که در عرض یک سال یا یک دهه چه حوادثی همزمان و یا نزدیک به هم در گوشه و کنار جهان اتفاق افتاده‌اند و چه بسا که خواننده بتواند با توجه به این حوادث پاره‌ای از ارتباطات احتمالی میان این حوادث گوناگون را دریابد. بعد از بیان کرونولوژی حوادث مهم، نوبت به کرونولوژی ظهور بعضی اختراعات و صنایع ـ آن هم به ترتیب سال‌های میلادی و نه هجری ـ می‌رسد که استفاده از تواریخ میلادی نشانگر این نکته است که این بخش باید ترجمه مستقیم آثار خارجی باشد. بعد از این جداول نوبت به مقدمهٔ کتاب می‌رسد. اعتمادالسلطنه در مقدمه انگیزه و هدف خود را از تألیف این گونه بیان می‌کند:

«مقصود ما این نیست که تاریخ ایران را بر آن تفصیل که مورخان عجم و عرب و یونانی شرح و بسط داده‌اند بنویسیم بلکه غرض نگاشتن فهرستی از اسامی پادشاهان ایران از اول وضع سلطنت در این مملکت که به عقیده پارسیان از مه‌آبادیان بوده و مدت سلطنت ایشان و حوادث معلومه عمده که در زمان حکمرانی آنها روی داده تا اینوقت که زمان سلطنت شهریار عادل با ذل‌ابوالنصر والظفر ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه و دولته است...».[1]

اعتمادالسلطنه برای تدوین مطالب این کتاب مطابق گفتهٔ خود به ترتیب موضوع از منابع زیر استفاده کرده است: از مه‌آبادیان تا شروع سلطنت پیشدادیان را از تواریخ عجم و از ابتدای سلطنت پیشدادیان تا زمان سلطنت سیروس (کوروش) را از تاریخ ***مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر*** مسعودی ترجمه کرده است.[2] از پادشاهی کوروش به بعد نیز از ***«روی تصنفات مصنفین لاطین و یونان و فرنگ»*** ترجمه شده[3] است. اشاره اعتمادالسلطنه به ترجمه کردن آثار دیگران و هم چنین آوردن عباراتی هم چون ***«مترجم گوید»***[4] در متن نشانگر این نکته است که در برخی از بخش‌های کتاب جنبهٔ ترجمه‌ای بر جنبه تألیفی پیشی داشته است. اعتمادالسلطنه در این مقدمه خود کتب تواریخ یونانی و فرنگی را معتبرتر از آثار تاریخی مشرق زمین می‌داند و علت آن را این می‌داند که در این کتاب‌ها سال‌ها، زبان نگارش و خطوط

۱- صنیع‌الدوله، محمدحسن خان، ***تاریخ ایران***، (دارالخلافه طهران، دارالطباعه، ۱۲۹۲ه.ق)، ص ۳۰.

۲- با توجه به این که اعتمادالسلطنه بر زبان عربی مسلط نبوده بدون شک این بخش از کتاب ترجمهٔ شخص دیگری است.

۳- همان جا، همان صفحه.

۴- همان جا، ص ۳۰ و ۴۳ و صفحات دیگر.

عوض نشده بلکه همان است که در همان روزگار تألیف نوشته شده‌اند و از طرف دیگر برخلاف بسیاری از آثار مشرق زمین نه به دست سپاهیان ملل دیگر به غارت رفته و نه به وسیله آتش معدوم شده‌اند.[۱]

بعد از این مقدمه و به مناسبت این که اعتمادالسلطنه از نوشتجات سه نفر از مورخان قدیم یونانی یعنی هرودت، گزنفون و کتزیاس در تدوین کتاب خود استفادهٔ بیشتری برده است شرح حال مختصری از آنان را در کتاب خود می‌آورد و در این بخش از نوشتار خود قید می‌کند که ما از ترجمهٔ فرانسوی این کتاب‌ها مطالب خود را می‌نویسیم.[۲] اعتمادالسلطنه برای شروع تاریخ ایران ضمن آوردن تقسیم‌بندی مورخان قدیم دربارهٔ نخستین سلسله‌های ایرانی که آن را به پنج طبقه مه‌آبادیان، جیان، شائیان یا سانیان و گلشاهیان تقسیم کرده بود به بیان جداگانه سلطنت هر یک از این پنج طبقه می‌پردازد و در بیان تاریخ گلشاهیان، صفحات بیشتری را به تاریخ این سلسله اختصاص می‌دهد به گونه‌ای که به بررسی جداگانه سلطنت هر یک از پادشاهان این طبقه که شامل کیومرث، هوشنگ، طهمورث، جمشید، ضحاک، فریدون، منوچهر، سهم بن‌ابان و افراسیاب می‌شده‌اند، پرداخته است. به دنبال نقل این مطالب اسطوره‌ای پیرامون تاریخ ایران، اعتمادالسلطنه ابتدای تاریخ سلاطین ایران را مطابق نوشتجات مورخان یونان و فرنگ با شرح سلطنت سیروس (کوروش) آغاز می‌کند و سپس به شرح عناوینی هم‌چون پادشاهی کامبیز دوم (کمبوجیه دوم)، داریوش بن‌هیستاپ، سلطنت اگزرسس، جنگ‌های ترموپیل، جنگ‌های دریایی ایران با یونان در سالامین، سلطنت دارامعروف به نوتوس (حرمزاده)، سلطنت اردشیر معروف به منسومون، سلطنت اکوس وارسس و دارامعروف به کودومان، فهرست سلاطین دودمان ارزاس، شرح سلطنت ساسانیان موافق قول مورخان یونانی و لاتینی می‌پردازد.

پس از بیان تاریخ ایران قبل از اسلام نوبت به بیان تاریخ ایران بعد از تولد پیامبر اسلام(ص) تا سال ۱۲۹۰ه.ق می‌رسد. در ابتدای این بخش نخست شرح حال پیامبر اسلام(ص) و خلفای راشدین و خلاصه‌ای از زندگینامه ائمه ۱۲گانه شیعیان آورده و سپس به ذکر مختصر و جداگانه خلافت هر یک از خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس پرداخته می‌شود و در اثنای بیان تاریخ خلفای بنی‌عباس برخی مباحث تاریخی ایرانی ـ اسلامی مانند: حالات برامکه، تاریخ آل طاهر، صفاریه، ملوک سامانی، آل زیار، آل بویه، غزنویان، سلاجقه، احوال حسن صباح و جانشینان او، خوارزمشاهیان، حکمرانان سیستان، اتابکان آذربایجان، اتابکان سلغری، اتابکان لرستان، ملوک غور، ذکر حکام اموی اندلس، عباسیان مصر، خلفای فاطمی و

۱- همان جا، ص ۳۱-۳۰.

۲- همان جا، ص ۳۰.

علوی نیز آورده می‌شود. به دنبال آن به ذکر سلاطین چنگیزی و مغول، چوپانیان، ایلکانیان، آل‌کرت، قراختائیان، آل مظفر، سربداران، تیمور و جانشینان او، ترکمانان قراقویونلووآق قویونلو، سلاطین صفویه، افشاریه و زندیه و در نهایت شرح سلطنت پادشاهان قاجار تا ناصرالدین‌شاه پرداخته می‌شود. با توجه به وابستگی اعتمادالسلطنه به دستگاه حکومتی قاجاران طبیعتاً از پادشاهان قاجار با احترام زیاد و با استفاده از عبارات تملق‌آمیزی هم چون ***«شهریار عظیم‌الاقتدار»***، ***«شاه شهید سعید»***، ***«خاقان صاحب‌قران و سلطان کشورستان»***، ***«پادشاه سکندر جاه غازی»***، ***«شاهنشاه گیتی پناه»*** و... یاد گردیده است.

در پایان این کتاب سال‌نامه سال ۱۲۹۲ه.ق که در ارتباط با حوادث مهم ایران و جهان است در ۱۲۰ صفحه ضمیمه شده است. همان‌گونه که در صفحات پیش به آن اشاره شد این کتاب به لحاظ درج مطالب تاریخی در آن از ارزش چندانی برخوردار نیست و تنها استفاده از مآخذ غربی برای تدوین تاریخ ایران، مطالب آن را برجسته کرده است. اما به رغم این کمک گرفتن از آثار اروپائی، اعتمادالسلطنه در این کتاب هنوز جرأت تلفیق تواریخ ایرانی و عربی را با تواریخ غربی پیدا نکرده و لذا مطالب استخراج شده از هر یک از این آثار را جداگانه و به دنبال هم در کتاب خود نوشته است که با توجه به تفاوت‌های بنیادی این دو گونه از منابع، مطالب متضادی در کتاب درج شده که خواننده را سردرگم می‌کند. همان‌گونه که قبلاً متذکر شدیم مهم‌ترین جنبه اهمیت این کتاب در این است که مقایسه آن با دیگر آثار تاریخی اعتمادالسلطنه می‌تواند نشانگر سیر تکاملی تاریخ‌نگاری اعتمادالسلطنه و گذر او از تاریخ‌نویسی سنتی به تاریخ‌نویسی نوین باشد.

این کتاب نخستین بار در سال ۱۲۹۲ه.ق با کوشش خود اعتمادالسلطنه و در دارالمطبعه دولتی و به طریقه سنگی به چاپ رسید. این چاپ فاقد شماره‌گذاری صفحات است و تاکنون نیز چاپ مجددی از این کتاب به عمل نیامده است.

۲- مرآت‌البلدان[۱]

مرآت‌البلدان که از کتاب‌های پرحجم اعتمادالسلطنه به شمار می‌رود، در روزگار خود از شهرت فراوانی برخوردار شد. در مورد نحوهٔ دخالت اعتمادالسلطنه در تألیف این کتاب، علامه محمد قزوینی محتوای آن را تلفیقی از کتب مختلفه عربی و فارسی و فرانسه دانسته که به قلم چندین نفر از متخصصین این زبان‌ها در آن عصر، که آنان نیز از کتب متفرقه جمع‌آوری

۱- مرآت البلدان یک واژهٔ ترکیبی عربی و به معنای آئینهٔ شهرها می‌باشد.

کرده بودند، نوشته شده است.[۱] ادوارد براون نیز همچون علامه قزوینی بدون اشاره به دلایل این عدم انتساب به اعتمادالسلطنه این نظر را تأیید نموده است.[۲] اعتمادالسلطنه نیز در روزنامه خاطراتش ـ با توجه به این نکته که در روزگاران تألیف و چاپ جلدهای چهارگانه ***مرآت‌البلدان***، خاطراتش را ثبت نمی‌کرده ـ اشاره چندانی به نقش دیگران در تدوین این کتاب نکرده است و فقط در یکی از خاطرات سال ۱۲۹۲ه.ق به دخالت دو تن از میرزاهای خود در تدوین این کتاب اشاره کرده است:

«میرزا جعفر قراجه‌داغی و میرزا ابوالقاسم شیرازی را که از میرزاهای خودم هستند همراه آوردم به جهت نوشتن کتاب مرآةالبلدان».[۳]

محمدعلی سپانلو نیز که ***مرآت‌البلدان*** به کوشش او و پرتونوری‌علا تجدید چاپ شده در مقدمه‌ای که بر جلد اول این کتاب نوشته، با ذکر پاره‌ای از دلایل ***مرآت‌البلدان*** را نتیجه کار گروهی از افراد دانسته است.[۴] در مقدمه آخرین چاپ این کتاب هم که به کوشش عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث به عمل آمده نقش اصلی در تدوین این کتاب به اعتمادالسلطنه داده شده است.[۵]

مطالعهٔ دقیق مرآت البلدان نشان می‌دهد که تألیف این کتاب ـ که در حکم دائرةالمعارف تاریخی و جغرافیایی برخی از بلاد ایران است ـ نمی‌تواند منحصر به یک نفر باشد. نخستین دلیل این است که تنها استخراج مطالب از کتاب‌های متعدد فارسی، عربی و اروپایی اعم از نوشته‌های تاریخی، مسالک و ممالک، سفرنامه‌ها، تحقیقات نوین و... روزگار درازی را طلب می‌کرده است چه برسد به تدوین و تألیف و انتشار آن. در حالی که می‌بینیم این کتاب ۴ جلدی در عرض کمتر از ۵ سال ـ و آنهم با توجه به گرفتاری‌های متعدد اعتمادالسلطنه که ناشی از مشاغل و مناصب متعدد او بود ـ تألیف و منتشر شده است. دلیل دیگر این که در تدوین کتاب از تألیفات غیرفارسی مانند عربی و انگلیسی و... نیز استفاده شده است و بر ما معلوم است که

---

۱ - قزوینی، ***«وفیات معاصرین، شمس‌العلماء عبدالرب‌آبادی»***، ***یادگار***، ص ۵۹.

۲ - براون، ***تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر***، ص ۳۰۱.

۳ - اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۶۳. اعتمادالسلطنه در دو مورد دیگر از خاطراتش نیز به این کتاب اشاره کرده است یکی در صفحه ۱۴۰ و در خاطره ۲۳ ذی‌الحجه ۱۲۹۸ه.ق نوشته که: ***«شروع به مرآت‌البلدان به جهت دو سال دیگر که اگر انشاءالله الرحمن زندگانی باشد باید چاپ شود نمودم. حرف ح و خ نوشته می‌شود به این جهت تفصیل خوارزم را شروع به نوشتن نمودم».*** در مورد دیگر نیز که در صفحه ۶۷۷ آورده شده از این که شخص دیگری عبارات ***مرآت‌البلدان*** را عیناً در کتاب خود نوشته اظهار ناراحتی شدید نموده است.

۴ - اعتمادالسلطنه، ***مرآت‌البلدان***، (چاپ سپانلوونوری علا)، ج اول، ص ج.

۵ - اعتمادالسلطنه، ***مرآةالبلدان***، (چاپ نوائی و محدث)، ج اول، ص سی و یک تا سی و نه.

اعتمادالسلطنه به جز زبان فرانسوی بر هیچ زبان خارجی دیگر تسلط نداشته است پس طبیعتاً زبان‌دانانی که بر این زبان‌ها مسلط بوده‌اند اعتمادالسلطنه را در تدوین این کتاب به میزان گسترده‌ای یاری کرده‌اند.

لحن کلام اعتمادالسلطنه نیز در مقدمه‌ای که بر جلد اول این کتاب نوشته و در برخی موارد از ضمایر و افعال جمعی مانند ***«ما»***، ***«نمودیم»***، ***«کردیم»*** و در بعضی موارد از کلمات مفرد مثل ***«خانزاد»***، ***«بودم»***، ***«کردم»*** استفاده کرده است می‌تواند نشانگر این نکته باشد که همکاری اشخاص دیگر با اعتمادالسلطنه، مانع از آن بوده که او در مقدمه همه زحمات کشیده شده در ارتباط با تألیف این کتاب را به خود نسبت دهد و تنها در مواردی که ارتباط مشخص با او داشته از ضمایر و افعال مفرد استفاده کرده است. سخن اعتمادالسلطنه در ***روزنامهٔ خاطرات*** و بررسی دقیق ***مرآت‌البلدان*** ـ همان‌گونه که در صفحه پیش به آن اشاره شد ـ نشانگر سهیم بودن عده از زیردستان وی در تألیف این کتاب است اما به نظر نمی‌رسد که نقش جداگانه هر یک از این افراد بیشتر از نقش اعتمادالسلطنه در تألیف این اثر باشد. این نکته مخصوصاً در دو جلد سوم و چهارم این کتاب ـ که در ارتباط با شرح دوران سلطنت سی و چندساله ناصرالدین‌شاه است و اعتمادالسلطنه نقل قول‌های مستقیم و مشاهدات خود را در موارد متعدد ابراز می‌کند ـ بیشتر نمایان است.

در این مورد که همکاران اعتمادالسلطنه در تألیف این کتاب چه کسانی بوده‌اند مسلماً علاوه بر میرزا جعفر قراجه‌داغی، میرزا ابوالقاسم شیرازی و میرزامحمدحسین ادیب متخلص به فروغی و ملقب به ذکاء الملک، عده‌ای دیگر از مترجمان و کارکنان دارالترجمه و دارالطباعه ناصری نیز با او همکاری داشته‌اند. اما اعتمادالسلطنه در مقدمه کتاب خود هیچ‌گونه اشاره مستقیمی به نام و نحوه همکاری این اشخاص نمی‌کند. به غیر از افرادی که مستقیماً و زیر نظر اعتمادالسلطنه در تألیف این کتاب سهیم بوده‌اند عده‌ای دیگر نیز به شکل غیرمستقیم در تدوین این کتاب نقش داشته‌اند. این افراد شامل کسانی می‌شدند که ابتدا در زمان تصدی علی‌قلی میرزای اعتضادالسلطنه بر وزارت انطباعات و سپس در زمان ریاست اعتمادالسلطنه بر این وزارتخانه، پرسشنامه‌هایی را که از طرف دولت به محل سکونت آنها در نقاط مختلف ایران ارسال شده بود و اطلاعاتی پیرامون، تاریخ، جغرافی، بزرگان و... شهرستان‌های مختلف از آنها خواسته شده بود، تکمیل کرده و به تهران فرستاده بودند. اعتمادالسلطنه در چند مورد و در آثار مختلفش به این مطلب اشاره می‌کند. مثلاً در جلد دوم تاریخ ***منتظم ناصری*** و در موخرهٔ آن یکی از دلایل عدم تألیف و انتشار جلد پنجم ***مرآت‌البلدان*** را نرسیدن

«اطلاعات وافیه مشبعه از بعضی بلاد ایران» دانسته[1] و در ***مطلع‌الشمس*** نیز علت نپرداختن به تألیف جلد پنجم ***مرآت‌البلدان*** را چنین می‌نویسد:

«هنوز لوازم و تدارک و اطلاعات کافی که ۵ سال است برحسب امر اولیای دولت به توسط حکام بلاد و ممالک محروسه از اقطار نقاط مختلف ایران خواسته‌ام به دست نیامده است...».[2]

در مورد محتوای کلی این کتاب نیز باید گفت که کتاب دربرگیرنده تاریخ، جغرافی و پاره‌ای از مختصات فرهنگی، اقتصادی آن دسته از شهرهای ایران است که ابتدای اسامی آنها

۱- صنیع‌الدوله، محمدحسن بن علی مقدم مراغه‌ای، ***تاریخ منتظم ناصری***، (طهران، دارالمطبعه دولتی، ۱۳۰۰ / ۱۲۹۸ق)، جلد دوم، ص ۳۳۲.

۲- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ***مطلع‌الشمس***، با مقدمه و فهارس و اهتمام تیمور برهان لیمودهی، (تهران، یساولی و فرهنگسرا، ۱۳۶۲خ)، جلد اول، ص ۷-۲۸۶. این اقدام اعتضاد السلطنه که در واقع به فرمان شاه و دستور والیان ایالات انجام می‌گرفت باعث شد که مجموعه‌ای از رسالات و کتابچه‌ها درباره اوضاع جغرافیایی، تاریخی، تعداد جمعیت، اسماء طوایف و ولایات مختلف که افراد مطلع ساکن آن ولایات نوشته بودند به تهران فرستاده شود. اکنون در کتابخانه وزارت دارائی در تهران هشت مجموعهٔ جلد شده از این کتاب‌ها و رساله‌ها به صورت دست نوشته وجود دارد. در آغاز و یا پایان برخی از آثار مؤلفان سبب تألیف را چنین نوشته‌اند که برحسب فرمان ناصرالدین‌شاه یا دستور فلان والی یا درخواست اعتمادالسلطنه (صنیع‌الدوله) به تدوین و تألیف این رساله همت گمارده‌اند. مثلاً شخصی به نام محمدتقی بیگ قمی در محرم ۱۲۹۵ه.ق رساله‌ای دربارهٔ تاریخ قم نوشته و آن را به تهران ارسال کرده است. او در ابتدای رساله‌اش که در صفحات ۹۲ تا ۱۳۶ جلد اول این نوشتجات به شماره ۷۲۵ جای گرفته در مورد علت نوشتن این کتابچه و ارسال آن به تهران می‌نویسد:

«... چون رای بیضاء صنایی امنای دولت بر تألیف و تصنیف کتاب مرآةالبلدان فی احوالات بلاد ایران... قرار گرفته بود که در هر شهری بصیری و خبیری از اهل ولایت باشد [که] احوالات آن ولایت را بقدر قوه و دانش خود بنگارد و اتمام این عمل را در دارالایمان قم که از بندگان... میرزا سیدمهدی حکمران این ولایت خواسته و بندگان شوکت مدار... انجام این خدمت را از این چاکر... خواسته... بنابر سوابق نعمت ایشان مستقبل این خدمت شده... امید که... این کتاب را در جزو تواریخ قم کتابی تازه قرار دهند».

در جلد پنجم این مجلدات که با شماره ۷۲۹ ثبت شده و در صفحات ۱۵۲ تا ۱۵۷ آن که در رساله‌ای در باب خرم‌آباد است در پشت این رساله نوشته شده است که ***«این کتابچه را موسی‌خان برحسب فرمایش جنابعالی برای جناب صنیع‌الدوله نوشته و فرستاده است».***

تمامی این نوشته‌ها در اختیار اعتمادالسلطنه بوده و او این رساله‌ها و کتاب‌ها را در هشت جلد مجلد و مدون گردانیده است. بسیاری از اهل تحقیق که مجموعهٔ مذکور را دیده‌اند آنها را مأخذ و تقریباً اساس کار اعتمادالسلطنه برای تألیف مجلدات چاپ نشدهٔ مرآةالبلدان ناصری دانسته‌اند. جهت اطلاع بیشتر از تعداد و اسامی این رسالات و کتابچه‌ها ر.ک: افشار، ایرج، ***«فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه وزارت دارائی»***، ***فرهنگ ایران زمین*** (تهران، بی‌تا، ۱۳۵۴خ)، جلد ششم، چاپ دوم، ص ۵ الی ۳۷.

از حرف «آ» تا «ح» شروع می‌شود. اگر چه هدف اعتمادالسلطنه آن بوده که بررسی اوضاع شهرهای ایران ـ اعم از شهرهای معمور و از یادرفته ـ را به ترتیب حروف الفباء تا آخرین حرف ادامه دهد اما وجود برخی از مشکلات مانند فراهم نبودن امکانات لازم و پرداختن اعتمادالسلطنه به تدوین آثار دیگر، باعث شده که تنها به بررسی شهرهای ایران تا حرف ح و آن هم در قالب ۴ جلد بسنده شود. به رغم وعده‌هایی که اعتمادالسلطنه در ***مطلع‌الشمس*** و ***تاریخ منتظم ناصری*** در مورد چاپ جلد پنجم این کتاب داد موفق به ارائه این کتاب نشد و این کتاب تنها به چهار مجلد محدود ماند.

جلد اول این کتاب با بررسی شهرها و آبادی‌های ایران که اسم آنها با حرف «آ» آغاز می‌شود شروع و تا بررسی شهر تهران ـ به عنوان آخرین شهر از حرف ت ـ ادامه دارد. اعتمادالسلطنه در مقدمه این جلد ضمن بیان منافع این گونه کتاب‌ها و ذکر ترقیات علمی جهان می‌نویسد ایران در میان ملل قدیمه همیشه برتری و مزیت به سایرین داشته اما در رابطه با نگارش علم تاریخ و جغرافی این مملکت، آن چنان که شایسته است اقدامی به عمل نیامده و به همین دلیل خود مصمم شده که شرح حال ایران را از حیث تاریخ و جغرافی، بنویسد. در همین مقدمه او هدفش را از تألیف کتاب نوشتن جغرافیای فعلی ایران نمی‌داند بلکه هدف اصلی خود را ***«نوشتن تاریخ شهرها و حوادث عظیمه که در ازمنهٔ قدیم روی داده»*** ذکر می‌کند.[1] بنا به گفته خودش، او اساس کتاب را بر پایهٔ ***معجم‌البلدان*** یاقوت حموی بنیان نهاده و می‌نویسد که علاوه بر نوشته‌های این کتاب آن چه را که از کتب فرنگی و یونانی و عربی و فارسی و سیاحت‌نامه‌های مسافرین قدیم و جدید یافته‌ام در کنار شرح اماکنی که شخصاً در ***«اسفار همایونی ملتزم رکاب»*** بوده و یا شرح اماکنی مانند خوزستان که در آن جا مأموریت داشته‌ام و هم چنین شنیده‌های خود از اشخاص موثق را ضمیمه می‌کنم تا ***«مایه مزید ایقان و مزید این کتاب گردد و اسباب تفنن و تفریح مطالعه کنندگان باشد»***.[2]

در این کتاب پس از ذکر مقدماتی در باب ***«تحقیق عرض و طول»*** جغرافیایی و ***«تحقیق اقالیم سبع و حدود آن»*** به شرح تاریخ و جغرافیای شهرهای ایران به ترتیب الفباء پرداخته می‌شود. در این شرح‌ها و در بسیاری از موارد فقط به آوردن مطلب یا مطالبی که از آثار قبلی استخراج شده و آن هم با ذکر نام کتاب و یا نوشتن علامت اختصاری نام کتاب، بسنده می‌شود و در مواردی نیز برای پیوند دادن مطالب استخراج شده از کتب مختلف با یکدیگر از عباراتی مانند ***«مؤلف گوید»***، ***«در کتاب... مسطور است»*** و ***«افلان مورخ گوید»*** استفاده می‌شود. در

---

۱ - اعتمادالسلطنه، ***مرآت البلدان***، (چاپ سپانلو)، جلد اول، ص ۵.

۲ - همان جا، همان صفحه.

شرح حال شهرهایی که به نوعی با تاریخ قاجارها ارتباط داشته‌اند ـ مثل استرآباد (گرگان) ـ مطالب به صورت مشروح‌تر نگاشته می‌شود و در اثنای بیان تاریخ این شهرها، شرح مفصلی نیز در ارتباط با تاریخ ایل قاجار و آن هم بیشتر به نقل از منابع قبلی بیان می‌گردد. در بررسی تاریخ برخی از شهرها مانند اصفهان علاوه بر بیان حالات تاریخی و جغرافیایی آن یادی نیز از علما و فضلای بزرگ آن شهر همراه با شرح حال مختصرشان می‌شود. اعتمادالسلطنه ضمن بررسی اوضاع شهرها در برخی موارد نیز از تحلیل و اظهار عقیده پیرامون بعضی حوادث خودداری نمی‌کند و به طور ضمنی پاره‌ای از حوادث و دلایل بروز آنها را که می‌تواند برای خواننده جنبهٔ آموزشی و تنبیهی داشته باشد یادآور می‌شود. به عنوان مثال وقتی که در توصیف تخت جمشید به چگونگی ویرانی آن می‌رسد ریشه‌های شکست و سقوط هخامنشیان در برابر اسکند مقدونی را این گونه بیان می‌کند:

«[علت] این که [هخامنشیان] مقهور اسکند شده‌اند سبب و علت آن اول مساعدت ننمودن بخت بوده است، ثانی عدم کفایت رجال و حکام ایالات دارا[1] در کارهای دولتی و بی‌حالی و اشتغال به کارهائی که تکلیف شخص پادشاه بوده و دارا به آنها مواظب بوده و به این واسطه از امور متعلقه به دولت و سلطنت خود غفلت کرده بود و بس».[2]

همچنین به دنبال توصیف برخی از شهرها به حوادث مهم تاریخ ایران و اسلام مثل جنگ جمل در ذیل وقایع بصره و حکایت عاشقی خسرو و شیرین و فرهاد کوه‌کن در دنبالهٔ تاریخ بیستون، ذکر ملوک سربداران به دنبال ذکر تاریخ شهر بیهق، توصیف و شرح سلطنت چنگیزخان و اولاد او در ادامه بیان تاریخ تبریز و... نیز اشاره می‌شود. در بررسی حالات برخی از شهرها نیز علاوه بر حالات تاریخی و جغرافیایی آنها به پاره‌ای از دیگر ویژگی‌های آن شهر از قبیل وضعیت آب و هوائی، محلات، صفات و خصایصی که مردم آن شهر بدان مشهورند، صناعات قدیم و جدید، ابنیه و آثار تاریخی آن اعم از مساجد و قلاع و بقاع و مزارات متبرکه، طوایف و نژادهای ساکن در آن شهر و... نیز اشاره شده است. اشاره به روابط سیاسی ایران با بعضی از دول خارجه و آوردن محتوای عهدنامه‌های منعقده بین ایران و کشورهای دیگر نیز از دیگر ویژگی‌های این کتاب است. در این مورد می‌توان به بررسی روابط ایران و انگلیس در ذیل تاریخ هرات و یا اشاره به برخی از عهدنامه‌های منعقده بین ایران و انگلیس در ادامه بررسی تاریخ بوشهر اشاره کرد.

۱- منظور از دارا شخص داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی است.

۲- اعتمادالسلطنه، پیشین، جلد اول، ص ۲۰-۱۱۹.

بررسی حالات قدیم و جدید تهران آخرین بخش از مطالب این کتاب است. در این بخش ضمن اشاره به تاریخچه پیدائی و رشد تهران به چگونگی شکل‌گیری حکومت قاجاران و روابط آنها با دیگر کشورها از جمله جنگ‌های دورهٔ اول و دوم ایران و روس و معاهدات منعقده بین دولت قاجار با دیگر دولت‌ها از قبیل فرانسه، انگلستان، بلژیک، عثمانی و... نیز پرداخته می‌شود. در اثنای پرداختن به تاریخ قاجار مؤلف برخی از نظرات خود را در مورد نوگرائی به شکل غیرمستقیم و با ذکر سخنان عباس میرزا نایب‌السلطنه و در جریان مکالمه بین او و مسیوژوبر بیان می‌کند:

«ما ایرانی‌ها مثل همسایهٔ خود عثمانی‌ها نیستیم که هر نوع ترقی و تربیتی که در خور عصر است و به آنها تکلیف می‌نمایند آنها قبول نمی‌کنند. ما حاضریم برای آن که مطالب درست را فوراً قبول کنیم بدون این که بگوئیم این عمل مفید نیست یا رسم و عادت مملکت ما نیست».[۱]

سرسپردگی اعتمادالسلطنه به خاندان قاجار مانع از آن می‌شده که او برخی از حقایق تاریخی را، آنچنان که بوده بیان کند و در این راستا تلاش می‌کند تا به گونه‌ای سخن بگوید که هیچ‌گونه سرشکستگی برای حکام قجری نداشته باشد مثلاً در مورد علت ترک محاصره هرات از طرف ایران در زمان محمدشاه می‌نویسد:

«.. از آن طرف از فارس هم خبر رسید که سفاین حربیه دولت انگلیس به بنادر فارس آمده آغاز محاربت نموده و جزیرهٔ خارک را تصرف کرده‌اند. علیهذا اعلیحضرت محمدشاه... فقط محض دوستی و استرضای دولت بهیه انگلیس که از منفعت هرات بود چشم از تسخیر آنجا پوشیده... امر به معاودت دادند...».[۲]

بررسی تاریخ قاجاریه در ذیل تاریخ شهر تهران تا پایان حکومت محمدشاه ادامه می‌یابد. در این کتاب علاوه بر درج مطالب متنوع، برخی از نقاشی‌ها اعم از تصویر اشخاص و ابنیه‌ها و یا نقشه‌های متعدد در ارتباط با مکان‌ها و جای‌های مختلف نیز چاپ شده است. در جلد دوم این کتاب که با ادامهٔ بررسی تاریخ قاجاریه در ذیل تاریخچه شهر تهران ادامه می‌یابد، شرح سلطنت ناصرالدین شاه نخستین مطلب را تشکیل می‌دهد و علت اصلی ختم جلد اول ***مرآت‌البلدان*** به پایان پادشاهی محمدشاه نیز همین بوده که بررسی تاریخ پادشاهی ناصرالدین‌شاه در آغاز کتاب قرار بگیرد و این نکته‌ای است که اعتمادالسلطنه در مقدمهٔ جلد

۱- همان جا، ص ۴۳۸.

۲- همان جا، ص ۶۶۰.

اول به آن اشاره می‌کند.[۱]

شیوه آوردن مطالب در این کتاب ـ که مختص بررسی پانزده سال اول سلطنت ناصرالدین‌شاه است ـ بدین صورت است که حوادث هر سال به طور جداگانه و از سال ۱۲۶۴هـ.ق / ۱۸۴۸م سال شروع سلطنت ناصرالدین‌شاه مورد توجه قرار می‌گیرد. اعتمادالسلطنه در ابتدای این جلد از کتاب پیرامون علت اختصاص این جلد به بیان شرح سلطنت ناصرالدین شاه می‌نویسد:

«چون درین سال فیروزی مآل سنین ملک و سلطنت شهریار کامکار به مبارکی و سعادت بسی [به سی] رسیده و در یک قرن پادشاهی مآثر و نتایج خاص الهام ذخایر که لاتعدو ولا تحصی است ممالک را در زیور آراستگی و کمال محمور نموده و به اصابت رأی عالم آرا بلاد و عباد را مرفه و معمور فرموده این جمله را اقتضا اینست که در مجلدی خاص جمع و موجب روشنی و بهجت بصر و سمع مطالعه کنندگان حال و استقبال نماید و آن را نازل منزله شکر نعمای الهی و ادای حقوق عظیمهٔ ولی نعمت خود... قرار دهد لهذا شروع به شرح سلطنت سی‌ساله نموده و هر سالی را با بیابانی وافی خالی از اطناب ممل و عاری از ایجاز مخل می‌نگارد و در ذیل احوال هر سال وقایع و سوانح بزرگی که در کل روی زمین سانح شده بر ترمیم آن تکمیل حظ و استیفای نصیب ناظرین می‌نماید».[۲]

پس از این مقدمه متن شروع می‌شود و در آغاز چگونگی حرکت ناصرالدین‌شاه از تبریز به تهران و حوادثی مانند فتنه باب مورد توجه قرار می‌گیرد و در ادامهٔ بیان حوادث سال اول حکومت ناصرالدین شاه به مهمترین حوادث جهان که هم‌زمان با اولین سال سلطنت او در جهان رخ داده و به ترتیب ***«حروف تهجی از روی درجات و شان و عظمت اسامی ممالک و دول»*** پرداخته می‌شود و ***«معظمات مقاصد تاریخی آن را در ذیل به طور اختصار ایراد می‌نماید».***[۳]

به دنبال بررسی حوادث سال اول سلطنت ناصرالدین‌شاه و اتفاقات مهم جهانی معاصر این سال، نوبت به بررسی و بیان حوادث سال دوم سلطنت ناصرالدین‌شاه (سال ۱۲۶۵ق) و حوادث مهم جهانی معاصر این سال می‌رسد و به همین ترتیب تا سال پانزدهم سلطنت

۱ـ همان جا، ص ۵.

۲ـ صنیع‌الدوله، محمدحسن بن حاجب الدوله علی مقدم مراغه‌ای، ***مرآت‌البلدان***، (طهران، دارالطباعه همایونی، ۱۲۹۴/۷ق)، جلد دوم، ص ۴.

۳ـ اعتمادالسلطنه، ***مرآت‌البلدان***، (چاپ سپانلو)، جلد اول، ص ۵.

ناصرالدین شاه (یعنی پایان سال ۱۲۷۸ق) حوادث تاریخی ذکر می‌شود. در شرح حوادث بعضی از سال‌ها به پاره‌ای از وقایع تاریخی مفصل‌تر اشاره می‌گردد. مثلاً در بیان حوادث سال ۱۲۶۷ه.ق به شرح مسافرت رضا قلیخان لله باشی به خوارزم پرداخته می‌شود و ضمن شرح این مسافرت ذکری هم از کوه دماوند می‌رود و رضا قلی‌خان ارتفاع این کوه را از زمین چهار فرسنگ ذکر می‌کند. اعتمادالسلطنه و دیگر دست‌اندرکاران تألیف این کتاب آگاهانه و یا ناآگاهانه بدون نقد این اظهار نظر غیرصحیح از آن می‌گذرند.[۱] در همین مبحث پاره‌ای از خرافات مانند حکایت حبس کردن چهار صخره جنی توسط حضرت سلیمان در این کوه نیز بدون هیچ‌گونه توضیح و نقدی نقل شده است.[۲] در بررسی حوادث سال ۱۲۶۸ه.ق پیرامون چگونگی تأسیس و شروع به کار مدرسه دارالفنون، معرفی معلمین، دانش‌آموزان، مترجمین و مباشرین آن سخن به میان آمده و پس از آن شرح حالی از خود اعتمادالسلطنه که مطابق گزارش اعتضادالسلطنه وزیر علوم بوده در دو صفحه و نیم نگاشته می‌شود و در بررسی حوادث همین سال است که قتل امیرکبیر در کاشان ***«وفات»*** ذکر می‌گردد.[۳]

یکی از ارزشمندترین نکات این جلد درج فرامین ناصرالدین‌شاه در ارتباط با موضوعات مختلف مملکتی است. در این جلد نیز همچون جلد قبل تصاویر برخی از اشخاص و امکنهٔ نقاشی شده است. در خاتمهٔ این جلد تقویم سال ۱۲۹۵ق و سال‌نامه ۴۵ صفحه‌ای همین سال نیز ضمیمه گردیده است. از جلد دوم این کتاب با عنوان ***«مآثرالسلطان»*** نیز یاد شده است. مثلاً در کتاب ***صدرالتواریخ*** اعتمادالسلطنه تصریح کرده که مآثرالسلطان از مجلدات ***مرآت‌البلدان*** است[۴] و در جلد چهارم ***مرآت‌البلدان*** هم جلدهای دوم و سوم این کتاب را ***«مآثرالسلطان»*** نامیده است.[۵]

جلد سوم ***مرآت‌البلدان*** نیز همان ویژگی‌ها و خصوصیات جلد دوم را دارد. در این کتاب حوادث عمده ایران و جهان از سال شانزدهم سلطنت ناصرالدین شاه که سال ۱۲۷۹ه.ق باشد تا سال سی‌وسوم سلطنت او (سال ۱۲۹۵ه.ق) مورد توجه قرار گرفته است. در اثنای بررسی حوادث این هجده سال به برخی از مسائل مانند ذکر کتابچه دستورالعمل دیوان‌خانه عدلیه، شرح مسافرت ناصرالدین‌شاه به خراسان در سال ۱۲۸۴ه.ق ـ که در کنار شرح این مسافرت چندین صفحه در رابطه با تشکیلات آستان قدس رضوی مطلب آورده می‌شود ـ

۱- همان جا، (چاپ ۱۲۹۵ق)، جلد دوم، ص ۳۹.

۲- همان جا، همان صفحه.

۳- همان جا، ص ۷۸.

۴- اعتمادالسلطنه، ***صدرالتواریخ***، ص ۲۵۱.

۵- صنیع‌الدوله، مرآت‌البلدان، جلد چهارم، ص ۱. تیمور برهان لیمودهی در مقدمه‌ای که بر ***مطلع‌الشمس*** نوشته مآثرالسلطان را جدای از مجلدات چهارگانه ***مرآت‌البلدان*** دانسته است که صحیح نیست.

اشاره شده و بعد از آن به شرح حال مفصلی از حاجی‌علی‌خان اعتمادالسلطنه پدر محمدحسن خان اعتمادالسلطنه که توسط برادر بزرگتر محمدحسن خان یعنی ادیب‌الملک تنظیم شده و نسبت او را به بردی بک‌بن اورنک خان بن جوجی خان مغول می‌رساند، پرداخته شده است.[۱] همچنین مسافرتهای ناصرالدین شاه در سال بیست و چهارم سلطنتش به بغداد، در سال ۱۲۹۰ه.ق به فرنگ و در سال ۱۲۹۳ق به مازندران مفصلاً شرح داده شده است.[۲]

جلد چهارم ***مرآت‌البلدان*** که در حقیقت ادامه مطالب جلد اول در ارتباط با توصیف حالات تاریخی و جغرافیایی آبادانی‌های ایران است با بررسی حالات شهرهایی که اول اسم آنان با حرف ث است شروع می‌شود و تا پایان حرف ج ادامه دارد. جلد دوم و سوم ***مرآت‌البلدان*** با توجه به پرداختن مطلق به تاریخ قاجاریه این کتاب را از روال منطقی و هدف اولیه خود منحرف کرده و اعتمادالسلطنه که خود متوجه این نکته بوده است برای زدودن این مطلب از اذهان در مقدمه‌ای که بر جلد چهارم مرآت‌البلدان نوشته آن را این گونه توجیه می‌کند:

«جلد دویم و سیم کتاب مرآت‌البلدان ناصری که به مناسبت لغت تهران، به شرح مآثر و سیر و نشر نقاوهٔ آثار و بث خلاصهٔ اخبار ایام معدلت و شهور و سنین تاج‌داری... ناصرالدین‌شاه... مختص و مخصوص آمد و موسوم بمآثر سلطان گردید آنرا حشو ملیح فرض ننمایند و حمل بر تغییر موضوع نکنند چه در ضمن آن فرخنده نگارش اولاً توفیر و تفاوت موقع و هیئت جغرافیایی حالیه دارالخلافه باهره از تجدید ابنیه و احداث عمارات عالیه و خیابانهای منظمه داخل و خارج بلد و تکثیر باغات و اجرای قنوات و تبدیل وضع قدیم شهر به طرح جدید و توسیع آن و بنای دور و قصور رفیعه به جهة تشکیل دوایر معظمهٔ دولتی و سربازخانه‌های عدیده و سایر اماکن نظامی و غیرها معلوم شود و ثانیاً در طی گذارش [گزارش] اسفار میمنت آثار همایون از بلاد و امصار و قراء و قصبات و تلال و جبال و صحاری و براری به تقریب ذکر و تنبیهی رفته که در عالم جغرافیایی همان را وقعی عظیم و مقامی محمود است».[۳]

۱- صنیع‌الدوله، پیشین، ج سوم، ص ۹۹. مطالب این بخش از کتاب منبع اصلی مهدی اعتماد مقدم در تألیف کتابچهٔ شرح حال خاندان اعتماد مقدم بوده است.

۲- با مقایسه بین جلدهای دوم و سوم ***مرآت‌البلدان*** با ***المآثروالآثار*** متوجه مشابهت‌های فراوان بین این دو کتاب می‌شویم با این تفاوت که در ***مرآت‌البلدان*** حوادث سی و چهار سال و در المآثروالآثار حوادث چهل و دو سال از سلطنت ناصرالدین شاه و حوادث مهم جهانی معاصر با این سال‌ها مورد توجه قرار گرفته است.

۳- صنیع‌الدوله، پیشین، جلد چهارم، ص ۱.

اعتمادالسلطنه حتی درجه تملق را به قاجاران در این کتاب به جایی می‌رساند که شرح حال آنان را ***«ستر دلبران»*** می‌داند که در ***«حدیث دیگران»*** یعنی ***مرآت‌البلدان*** آورده است.[۱] به دنبال این مقدمه بررسی شهرها و آبادانی‌های ایران ادامه می‌یابد و مطابق شیوه جلد اول مرآت‌البلدان در برخی از موارد در ذیل تاریخ شهرها برخی از توضیحات دیگر را هم اضافه می‌کند و مشاهدات اعتمادالسلطنه نیز ضمیمه این توضیحات می‌شود. به عنوان مثال وقتی به بررسی تاریخ‌آبادی چاره کلاته رسیده می‌شود در دنبالهٔ آن شرح حال نسبتاً مفصلی از رضاقلی‌خان هدایت که منسوب به این آبادی بوده، آورده می‌شود و یا هنگامی که محل تاریخی چالدران مورد توجه قرار می‌گیرد شرحی مبسوط دربارهٔ جنگ‌های واقع شده در این محل ـ به ویژه جنگ شاه اسماعیل صفوی با عثمانیان ـ می‌دهد.[۲] هنگامی هم که به کلمه جامع می‌رسد شرح جداگانه‌ای دربارهٔ هر یک از مساجد جامع شهرهای مختلف ایران به دست می‌دهد[۳] و یا وقتی به کلمه جبال ـ موسوم به عراق عجم ـ می‌رسد شرح مفصلی از تاریخ باستانی این منطقه و به ویژه در مورد حکومت مادها را از قول استرابن و دیگر مورخان فرنگی نقل می‌کند.[۴] در این کتاب آن دسته از بلاد ایران که آغاز اسامیشان با حروف ث، چ، ج است معرفی می‌شوند و در پایان آن نیز شرح وقایع عمده ایران و جهان در سال سی و سوم و چند ماه از سال سی و چهارم سلطنت ناصرالدین شاه مطابق با سال‌های ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ قمری افزوده شده و سال‌نامه ۱۲۹۶ق نیز ضمیمه آن گردیده است.

مطالب این کتاب به ویژه نوشته‌های دو جلد دوم و سوم بعدها مبنای اصلی تدوین آثاری هم چون ***تاریخ منتظم ناصری*** و ***المآثروالآثار*** قرار گرفت. به لحاظ سبک نگارش نیز باید گفت اگرچه سبک نگارش این کتاب سبک ساده و تا اندزهٔ زیادی به دور از شیوه‌های نگارش سنتی متون تاریخی قبل است اما به لحاظ آوردن پاره‌ای از اشعار هنوز جدائی کاملی از نثر تاریخ‌نویسی کهن ایران صورت نگرفته است. تحلیل پاره‌ای از حوادث و اظهارنظرهای احتیاط‌آمیز اعتمادالسلطنه در برخی موارد، نشان از تأثیر تاریخ‌نگاری غرب در او دارد. اگرچه پاره‌ای از خرافات در جلدهای چهارگانه این کتاب راه یافته است اما تلفیق منابع متعدد و تحقیقات مختلف نوشته شده به زبانهای فارسی، عربی و اروپایی این کتاب را به شکل یک دائرةالمعارف جامع در مورد تاریخ و جغرافیای تاریخی برخی از شهرهای فلات ایران درآورده است. این کتاب ارزشمند به دلایلی که از قول اعتمادالسلطنه و در صفحات پیشین نقل شد در چهارم جلد محدود ماند و به رغم وعده‌های متعدد اعتمادالسلطنه برای ارائه

---

۱ - همان جا، ص ۴۶.
۲ - همان جا، ص ۷۴.
۳ - همان جا، ص ۹۵.
۴ - همان جا، ص ۱۳۸.

جلدهای بعدی، جلد دیگری از این کتاب ارائه نشد. البته اعتمادالسلطنه در مقدمه ***مطلع‌الشمس*** به شکل غیرمستقیم این کتاب را ادامهٔ جلدهای ***مرآت‌البلدان*** دانسته و در آن به شیوهٔ ***مرآت‌البلدان***، آن دسته از آبادانی‌های ایران را که در مسیر رفت و برگشت کاروان مسافرتی ناصرالدین شاه به مشهد مقدس قرار داشته‌اند مورد توجه قرار داده است.[۱]

در مورد منابع و مآخذ مورد استفاده اعتمادالسلطنه و همکارانش ـ همان گونه که در ابتدای بحث پیرامون مرآت‌البلدان ذکر شد ـ منابع تاریخی و جغرافیایی قدیم و جدید ایرانی، عربی، اروپایی از قبیل: ***معجم‌البلدان، مروج الذهب و المعادن الجوهر، تاریخ طبرستان، نزهت القلوب، تقویم البلدان، مراصدالاطلاع، آثار العباد، آثار الاول، زینت المجالس، وفیات الاعیان، جام جم، مآثر سلطانی، ناسخ التواریخ، تاریخ نگارستان، روضه الصفای ناصری، کتابچهٔ میرزا مهدی‌خان سرتیپ***، سفرنامه‌های مختلف ناصرالدین شاه به شهرهای ایران و کشورهای خارجی، آثار مورخان قدیم و جدید اروپایی، سفرنامه‌های اروپائیانی که به ایران آمده‌اند مانند سفرنامه‌های شاردن، تاورنیه، مسیوکمپفر، ژبر، مسیوتانکوال، فلاندن، نیکلا ماآنیژهلت، ژاک موریه و... استفاده شده است. علاوه بر این منابع، از اطلاعات جمع‌آوری شده توسط اعتضادالسلطنه، تحقیقات خود اعتمادالسلطنه، اقوال معاصرین، مندرجات روزنامه‌های دولتی، ثبت‌های دولتی از قبیل فرامین و احکام و عهدنامه‌ها که در دارالانشاء و دفترخانه‌های دولتی و دیگر وزارتخانه‌ها وجود داشته، سود برده شده است.

جلد اول این کتاب برای نخستین بار در سال ۱۲۹۴ه.ق در دارالمطبعه دولتی دارالخلافه تهران به چاپ رسید. جلدهای دوم و سوم آن نیز در سال ۱۲۹۵ و جلد چهارم آن نیز در خلال سال‌های ۷-۱۲۹۶ به چاپ رسیدند. در سال ۱۳۶۴ خورشیدی باکوشش محمدعلی سپانلو و پرتونوری علاء این کتاب به شکل جدیدی تجدید چاپ شد و آخرین و بهترین چاپ از این کتاب در سال ۱۳۶۷ خورشیدی به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی و هاشم محدث در سه جلد، به عمل آمد.[۲]

۱- اعتمادالسلطنه، ***مطلع‌الشمس***، (چاپ لیمودهی)، جلد اول، ص ۵.

۲- در جلد اول این کتاب مقدمه‌ای به قلم دکتر عبدالحسین نوائی نوشته شده است و در آن ضمن اشارهٔ مختصر به زندگی‌نامه اعتمادالسلطنه، نظرات علامه قزوینی در مورد نسبت دادن آثاری که به نام اعتمادالسلطنه تألیف شده به افراد دیگر، مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. در خلال بررسی زندگی اعتمادالسلطنه، اشتباهاتی که در مقدمهٔ میرهاشم محدث بر کتاب ***تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران*** تألیف اعتمادالسلطنه وجود داشته در این مقدمه نیز تکرار شده است و ما در بررسی این کتاب به این موارد اشاره خواهیم کرد.

۳- تاریخ منتظم ناصری

این کتاب دربرگیرندهٔ تاریخ عمومی جهان به ویژه تاریخ عمومی سرزمین‌های اسلامی و کشور ایران در روزگاران پس از ظهور اسلام است که در سه مجلد تألیف و به چاپ رسیده است. مطابق گفتهٔ علامه قزوینی این کتاب:

«تلفیقی است از کتب مختلفهٔ عربی و فارسی و فرانسه که به قلم چندین نفر از متخصصین این زبانها در آن عصر که از کتب متفرقه جمع شده است».[۱]

بررسی دقیق این کتاب نیز تا اندازه زیادی درستی نظر علامه قزوینی را پیرامون چگونگی تألیف این کتاب تأیید می‌کند. اما اگر بخواهیم مطابق نوشتهٔ قزوینی اعتمادالسلطنه را در تدوین این کتاب بی‌نقش تصور کنیم برخلاف محتوای این کتاب قضاوت کرده‌ایم. در این کتاب به جهت لحن خطاب کلام، اعتمادالسلطنه گوینده مطلب است و در مواردی که به اقدامات حاجی‌علیخان حاجب‌الدوله ـ پدر خود ـ اشاره می‌کند از عباراتی مانند ***«اعتمادالسلطنه والدمؤلف»***[۲]، ***«ضیاءالملک والدمؤلف»***[۳] استفاده می‌نماید. هم چنین او در بیان برخی حوادث و شرح بعضی از مسافرت‌ها که خود شاهد و ناظر آنها بوده از عبارت‌هایی هم چون ***«بندهٔ مؤلف»***[۴] در این کتاب سود می‌برد. این اقدام حداقل انتساب بخشی از تألیف کتاب را به او اثبات می‌کند. سخن قزوینی در ارتباط با این نکته که محتوای این کتاب تلفیقی از کتب مختلف است در مورد مطالب جلدهای اول و دوم و آن بخش از جلد سوم که تا نیمه اول پادشاهی ناصرالدین شاه را دربرمی‌گیرد، کاملاً صحت دارد و در متن کتاب نیز به این نکته که مطالب کتاب برگرفته از کتاب‌های تاریخی فارسی و عربی و هم چنین ***«مسطورات تاریخ فرنگستان»***[۵] است اشاره شده است. ولی سخن قزوینی را در رابطه با مسائل وحوادث نیمه دوم پادشاهی ناصرالدین شاه ـ که بخش عمده‌ای از مطالب جلد سوم را دربرمی‌گیرد و اعتمادالسلطنه شاهد عینی آنها بوده ـ نمی‌توانیم بپذیریم.

دکتر اسماعیل رضوانی ـ که این کتاب به تصحیح او تجدید چاپ شده ـ در مورد چگونگی تألیف این کتاب می‌نویسد:

«به نظر نمی‌رسد که خود [اعتمادالسلطنه] به تنهایی بدین کار خطیر پرداخته باشد. به‌طوریقین شخصیت‌هائی که نام آنها در صفحه‌های آخر همین

۱- قزوینی، ***«وفیات معاصرین، شمس‌العلماء عبدالرب آبادی»***، ***یادگار***، ص ۵۹.

۲- اعتمادالسلطنه، ***تاریخ منتظم ناصری*** (چاپ رضوانی)، جلد سوم، ص ۱۸۵۹. ناگفته نماند در بررسی این کتاب در مورد جلد اول و سوم چاپ دکتر رضوانی و در مورد حلد دوم نخستین چاپ این کتاب (سال ۱۲۹۹) مورد استفاده قرار گرفته است.

۳- همان جا، ص ۱۸۴۲.

۴- همان جا، ص ۱۸۲۴ و موارد متعدد دیگر

۵- همان جا، ج اول، ص ۴۶۳.

کتاب تحت عنوان «ادارات جناب صنیع‌الدوله مترجم مخصوص حضور همایون» از قبیل آقامیرزا حسن معلم و مترجم عربی، میرزا محمدحسین ادیب ملقب به فروغی و امثال این دو به وی کمک کرده‌اند اما تردید ندارم که خود نیز سهم بزرگی داشته است زیرا نکاتی در این کتاب دیده می‌شود که دخالت کامل او را عیان می‌سازد از جمله این که نام بعضی از اعلام جغرافیایی را به زبان فرانسه درآورده است... مثلاً به جای فارس «فز» و به جای طلیطله «تولدو» و به جای قرطبه «کردو» و.... آورده است و در تاریخ محاصره و فتح بغداد [توسط مغولان] «به موجب مسطورات تواریخ فرنگ» نوشته است «در روز بیست و دویم ژانویه محاصره شد و در دهم فوریه مفتوح گردید...» این نوع کارها و اظهارنظرها نمی‌تواند کار مرحوم فروغی و امثال او باشد».[1]

در روزنامهٔ خاطرات، اعتمادالسلطنه تنها یک بار به این کتاب اشاره کرده و آن موقعی است که وی جلد اول این کتاب را به ناصرالدین شاه تقدیم نموده است.

«کتاب هذه السنه که موسوم به منتظم ناصری و از تألیفات خودم است به حضور بردم خیلی تعریف فرمودند».[2]

با این که در اثنای تألیف و سپس انتشار جلدهای دوم و سوم این کتاب اعتمادالسلطنه خاطرات خود را می‌نوشته است اما هیچ‌گونه اشاره‌ای به تألیف و انتشار این کتاب‌ها نکرده و این مطلب می‌تواند در تضعیف نقش او در تألیف این کتاب مؤثر باشد. این کتاب به لحاظ محتوا تاریخ ایران را از سال یکم تا ۱۳۰۰ه.ق ـ سال تألیف کتاب ـ و تاریخ اسلام را نیز از سال اول تا سال ۶۵۶ه.ق ـ سال سقوط خلافت عباسیان به دست هلاکوخان مغول ـ دربرمی‌گیرد. در این کتاب سعی شده است تا حوادث عمدهٔ جهان را که در سالهای مختلف حادث شده در کنار حوادثی که در همان سال و در جهان اسلام و ایران واقع شده‌اند مورد قرار بگیرد. این شیوه تا اندازه‌ای حالت تاریخ تطبیقی ایران و جهان را دارد و این مطلب ـ بخصوص در ارتباط با جلد سوم این کتاب که در ارتباط با تاریخ حکومت قاجار در ایران است ـ بر ارزش کتاب افزوده است.

---

۱ - اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۹. به رغم این سخن دکتر رضوانی از این نکته نباید غافل بود که فروغی ضمن این که با زبان‌های فرانسه و انگلیسی آشنایی داشته، برخی از آثار نوشته شده به این زبان‌ها را مثل کتاب‌های ***تاریخ اسکندر کبیر، عشق و عفت، کلبه هندی و...*** به فارسی ترجمه کرده است. برای آگاهی بیشتر از آثار محمدحسین فروغی ر.ک: بالایی، ***سرچشمه‌های کوتاه داستان فارسی***، ص ۳۰.

۲ - اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۸۴، خاطره روز ۲۲ جمادی‌الثانی سال ۱۲۹۸ ه.ق.

جلد اول این کتاب به بررسی حوادث ایران، جهان اسلام و حوادث عمدهٔ دیگر کشورهای جهان از سال اول هجرت تا سال سقوط بغداد، اختصاص دارد.[۱] اعتمادالسلطنه در دیباچه این کتاب در ارتباط با انگیزهٔ تألیف می‌نویسد: چون ***«اسباب وافی و اسناد کافی»*** برای تدوین جلد پنجم مرآت‌البلدان فراهم نشد به رغم دارا بودن ***«مشاغل مهم»*** باز خود را از ***«متعطلین»*** دیده و بدین واسطه ***«خاری در پای خاطرش خلیده»*** و طبیعتش که با بیکاری مأنوس نبوده ***«احساس تحسر و افسوس»*** نموده است. لذا هنگامی که ***«لشکر اندیشه بر کشور دماغ»*** او از هر طرف هجوم آورده بود تصمیم گرفت که ***«تا زمام فرصت و لجام توانائی به چنگ»*** اوست ***«تمثالی»*** بسازد و ***«نقشی»*** بپردازد.[۲] او در ادامه ضمن انتقاد از تواریخ فارسی به خاطر ***«غیر منتظم»*** بودنشان می‌نویسد:

> ***«در زمانی که کلیه امور عالم را میل به انتظام است و مهام گیتی را حله و زیور نظام، تواریخ فارسی را غیر منتظم داشتن و سوانح هر سالی را مبهم و غیر معین گذاشتن، نوعی از قصور است و قسمتی از سستی و فتور...».***[۳]

این غیر منتظم بودن تواریخ فارسی او را بر آن می‌دارد که ***«تاریخی منتظم»*** و ***«بی‌اطناب محل و ایجاز مخل»*** و با عباراتی ***«سلیس و روان و سهل و آسان»*** بنگارد و ***«برای صحت اسناد و روایات و تطبیق سنوات نظر دقت و اهتمام را محصل»*** بگمارد.[۴]

اعتمادالسلطنه پس از انتقاد از تواریخ فارسی، امتیازات کتاب خود را این‌گونه بیان می‌کند:

> ***«وقایع را محصور و محدود به شرح سلطنت سلاطین و جنگ و صلح آنها و امثال سوانح آن ننمودم. بلکه هرگونه حوادث را از قبیل تولد و ارتحال علما و اعیان ممالک و اختراعات و انکشافات و وقوع زلازل و طوفان و طغیان میاه و بروز امراض عمومی و سقوط صواعق و ظهور عجایب حتی بعضی از خسوف و کسوف و غیرها را برا آن مزید نمودم تا مجمع فواید و مجموعه موایـد بـوده مقبول طباع بوده باشد و قابل انطباع».***[۵]

وی در مورد علت نام‌گذاری کتابش به ***تاریخ منتظم ناصری*** می‌نویسد:

۱- قابل ذکر است که عمده مطالب جلد اول به بررسی حوادث قاره آسیا بالاخص جهان اسلام اختصاص یافته و حوادث عمدهٔ قاره‌های اروپا و آفریقا و آمریکا به شکل بسیار مختصر و گاهی فقط در یک سطر نوشته شده و در بسیاری از سالها نیز هیچ اشاره‌ای به حوادث دیگر قاره‌ها نشده است.

۲- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۱۸. زنده‌یاد دکتر رضوانی در ص ۱۰ جلد اول این کتاب انگیزه تألیف کتاب را جلب عنایت ناصرالدین شاه از طرف اعتمادالسلطنه ذکر کرده که با توجه به محتویات جلد سوم این کتاب صحیح به نظر می‌رسد.

۳- همان جا، همان صفحه.

۴- همان جا، ص ۱۹.

۵- همان جا، همان صفحه.

«چون اخبار این سفینه و سیر این گنجینه سال به سال منظم شده و نگارنده نیز از پرتو آفتاب تربیت و سحاب مکرمت و عنایت اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه جمجماه اسلام پناه... ناصرالدین شاه قاجار... به نیل هر مقصدی نائل و هرچه دارد از این آستان سپهر توان مقدس حاصل کرده، ادای شکر ولینعمت را که از واجبات اعمال و مفترضات اشغال است، کتاب را موشح و منسوب به اسم همایون این پادشاه معدلت دستگاه نموده منتظم ناصری نامیدم».[۱]

تقریباً تمامی مطالب این جلد برگرفته شده از کتابهای تاریخی گذشته است و سهم عمده مؤلف یا مؤلفین در این جلد استخراج مطالب از دیگر کتاب‌ها و ترجمه برخی از تواریخ اروپایی در ارتباط با بیان حوادث کشورهای خارجی و تنظیم آنها به شکل سال‌شمار بوده است. در پایان جلد اول دو ضمیمه نیز به کتاب افزوده شده است. ضمیمه اول تحت عنوان ***«ملحقات»*** وقایع سال سی و چهارم سلطنت ناصرالدین‌شاه که وقایع ماه ربیع‌الثانی ۱۲۹۷ه.ق تا ربیع‌الثانی ۱۲۹۸ه.ق را دربرمی‌گیرد. حوادث این سال به شکل ماه شمار تنظیم شده است. در ضمن بیان حوادث ماه‌های این سال به انتصابات، امتیازات و برخی از فرامین ناصرالدین شاه اشاره شده و حوادث سایر کشورهای خارجی نیز به شکل ماه شمار در ادامهٔ این ضمیمه درج گردیده است. ضمیمهٔ دوم این کتاب سال‌نامه ۱۲۹۸ه.ق است که در آن همچون دیگر سال‌نامه‌ها به برخی تواریخ در ارتباط با ناصرالدین‌شاه پسران، دختران، همسران، برادران، خواهران و سایر اقوام شاه، امرا و روسای طوایف، اسامی وزراء و کارمندان وزارتخانه‌های مختلف و... اشاره شده است.

جلد دوم این کتاب نیز، حوادث عمدهٔ ایران و جهان را به شکل سال‌شمار از سال ۶۵۶ه.ق تا سال ۱۱۹۳ه.ق که سال ***«ارتحال کریم‌خان»*** و ***«ابتدای سلطنت جهانبانی»*** سلسلهٔ قاجار است، دربرمی‌گیرد. اعتمادالسلطنه در مقدمهٔ این جلد در این رابطه که چرا این کتاب که طبق وعده او در جلد اول قرار بوده[۲] در دو جلد نوشته شود و حالا به سه جلد منتهی شده می‌نویسد:

«چون به اول تاریخ سلسله علیه قاجار رسیدم شکر ایادی و نعمت و

۱- همان جا، ص ۲۰ و ۱۹.

۲- همان جا، ج ۱، ص ۱۹. اعتمادالسلطنه در این صفحه می‌نویسد:

«این کتاب را در دو جلد قرار دادم جلد اول را به انقراض... خلفای بنی‌عباس ختم کردم و جلد ثانی را از استیلای هلاکوخان و طایفهٔ مغول بر این ممالک شروع نموده و به آخر هذه‌السنهٔ ئیلان ئیل (۱۲۹۸ ق) خیریت دلیل می‌رسانم».

سوابق حقوق بلانهایت دست و دامنم بگرفت و از روی ارادت و شگفت گفت این نه آن مقام است که در آن سرسری نگری و به سرعت از آن گذری لمجه بیا و خلع نعلین کن که انک بالوادالمقدس طوی. قرنی که پیش است ولایت هر مولودی از آن تو را و پیشینیان تو را بلکه آحاد و افراد اهل مملکت را سعادتیست جاوید و هر آنی از آن ساعتی است سعید. وقایع آن معتبر و سوانح مهمه آن روشنی‌بخش دیده اولی النهی و المنکر فتوحات آن مفتاح کنوز و اقبال و غزوات آن اسباب بنیل و حصول امانی و آمال اخبار آن بدایع اخبار و آثار آن نوادر آثار. پس در نگارش این قرن که به منزلهٔ ذکر خاص است پس از عام سیاق کلام را اختصاصی باید و تاریخ این سلسله ابد پیوند را جلدی مخصوص شاید تا لئالی را از صدف امتیاز و معانی را از الفاظ ممتاز باشد. چون راهی که انصاف نماید پیموده نیست و حرفی را که عقل گوید شنودنی، جلد ثانی منتظم ناصری را به سال هزار و صد و نود و سه... ختم کرد».[1]

مندرجات این کتاب نیز ـ به اعتراف نویسنده آن ـ برگرفته از کتب قبلی مانند تاریخ ابوالفداء و ترجمهٔ تواریخ اروپائی است. در این کتاب در بسیاری از موارد فقط به نقل نوشته‌های دیگران اکتفا شده است. اکتفا کردن به نوشته‌های دیگران و هم چنین تعجیل در تدوین این کتاب پاره‌ای از لغزش‌ها را به لحاظ درج دقیق سنوات تاریخی به دنبال داشته است. به عنوان مثال در همین جلد و در جایی که گفتگو از زمان شاه سلطان حسین صفوی و حملهٔ افغانان به ایران است زمان حوادث در برخی موارد هشت، نه و ده سال به جلوتر کشیده شده است و یا زمان پادشاهی شاه سلطان حسین که بیست و نه سال بوده به نوزده سال تقلیل یافته است.[2] این نکته حاکی از آن است که اعتمادالسلطنه و دستیاران او در نقل اخبار از آثار قبلی دید منتقدانه نداشته‌اند.

---

۱ - همان جا، ج دوم، ص ۱. هم چنین اعتمادالسلطنه در پایان این جلد و در صفحه ۳۳۲ در مورد این که چرا تاریخ قاجاران را در ادامه جلدهای ***مرآت‌البلدان*** ننوشته می‌نویسد:

«... اقتضای ادب و تکلیف چاکری و خانه‌زادی و حق نمک و تربیت سلاطین سلسلهٔ علیه قاجار با آباء و اجداد خود دارد که این بنده با این ملاحظه نخواستم شرح حال سلطنت این سلسله جلیله را در ذیل تواریخ دیگر بنویسم بلکه در مجلد مخصوص از ابتدای سلطنت شاه شهید سعید آقامحمدشاه قاجار الی سنه ۱۳۰۰ بنویسم...».

اعتمادالسلطنه در حالی این سخن را می‌گوید که در جلد ۴ ***مرآت‌البلدان*** و در صفحه ۱ آن ضمن پرداختن به تاریخ قاجاران در پاسخ به این سوال که چرا تاریخ قاجاریه را در این کتاب آورده می‌نویسد که: می‌خواهم ***«سردلبران»*** را که تاریخ قجرها باشد ***«در حدیث دیگران»*** که ***مرآت‌البلدان*** باشد بیاورم.

۲ - همان جا، ج ۲، ص ۲۲۶-۲۲۳.

در پایان این کتاب نیز دو ضمیمه به کتاب الحاق شده است. ضمیمه اول اختصاص به شرح وقایع سال سی و پنجم سلطنت ناصرالدین شاه ـ از ربیع‌الثانی ۱۲۹۸ تا ربیع‌الثانی ۱۲۹۹ق ـ و هم چنین ذکر حوادث عمده کشورهای خارجی که در این سال اتفاق افتاده، دارد. آوردن دست خط‌های متعدد ناصرالدین شاه از جمله دست خط‌هایی در ارتباط با دادن لقب ***«جنابی»*** و منصب وزارت به صنیع‌الدوله از بخش‌های با ارزش این ضمیمه است. ضمیمه دوم نیز سال‌نامه سال ۱۲۹۹ه.ق را دربرمی‌گیرد.

جلد سوم این کتاب که حوادث تاریخ ایران و برخی از وقایع عمدهٔ ممالک خارجی را از سال ۱۱۹۴ه.ق تا سال ۱۳۰۰ه.ق سال تألیف کتاب را شامل می‌شود، مهمترین و پرحجم‌ترین جلدهای این کتاب به شمار می‌رود. تأکید بیشتر مطالب این کتاب بر شرح حال یک صد ساله حکومت پادشاهان قجر در ایران است. اعتمادالسلطنه در مقدمهٔ این جلد و در مقام مقایسه این جلد با جلدهای قبلی، جلد اول و دوم را ***«اصغر»*** و مقدمهٔ جلد سوم که ***«اکبر»*** و نتیجه باشد، می‌شمرد و نهایت شادمانی خود را از اتمام تألیف این کتاب ابراز می‌نماید:

«آن دو جلد قبلی نسبت به این تألیف منیف [جلد سوم] در حکم مقدماتست و این مجلد که نام نیک و مآثر معظمه اروغ با فروغ مشارالیهم خلدالله ملکه را مخلد می‌ساد به منزلهٔ نتیجه می‌باشد. چون که چنین است و فایدهٔ ترتیب آن صغری و کبری این می‌توانم گفت که به منتهای آرزو و مأمول خود نایل آمده و مسئول و مقصود خویش را حاصل کرده».[1]

اعتمادالسلطنه نوشتن این کتاب را ادای ***«دینی»*** می‌داند که از ***«سلاطین... قاجار به واسطهٔ بذل نعم وافره و عواطف متکاثره بر ذمت و رقبهٔ»*** او و آباء و اجدادش رسیده است.[2] اگر چه بررسی حوادث در این کتاب از سال ۱۱۹۴ه.ق شروع می‌شود اما قبل از پرداختن به تاریخ این سال، ذکر مفصلی از نسب ایل قاجار و ***«بیان سیر و آثار معظمه اسلاف و آبای ملوک کامکار این سلسله»*** می‌آورد تا ***«اهمالی»*** و ***«اغفالی»*** در ***«فتح ابواب»*** به کار نرود و ***«کار را بر مطالعه کنندگان سهل و آسان سازد»***.[3] در این مقدمه ضمن نقل نوشته‌های برخی مورخان درباره نسب ایل قاجار، ارتباط نسب قجرها با ایلخانان مغول مورد تأکید و تأیید قرار می‌گیرد و پس از این گفتار طولانی روال کار به همان شیوهٔ دو جلد اول و با این تفاوت که بررسی سال‌های حکومت قاجاران ـ بویژه ناصرالدین شاه ـ صفحات بیشتری را به خود اختصاص می‌دهد، ادامه می‌یابد.

۱- همان جا، ج ۳، ص ۱۳۱۸-۱۳۱۷.
۲- همان جا، جلد سوم، ص ۱۳۷۶.
۳- همان جا، ص ۱۴۳۷.

با توجه به این که یکی از انگیزه‌های اعتمادالسلطنه از تألیف این کتاب یافتن تقرب بیشتر در دستگاه ناصرالدین شاهی بوده، طبیعتاً بیان بسیاری از وقایع تاریخی فدای این انگیزه شده است. وجود تملقات و اخبار منحرف شده در جلد سوم این کتاب به خوبی نمایان است. به عنوان مثال برای این که شکست حسین‌قلی خان جهانسوز را محترمانه و قدرت نظامی او را برتر از کریم خان زند جلوه بدهد حکایت شکست او را این گونه نقل کرده است:

«نواب حسین‌قلی خان جهانسوز شاه دست وکیل را از کار کوتاه می‌کردند اگر در حوالی فندرسک از دست سه نفر غدار از طایفه ایکدریموت از طوایف ترکمان شربت شهادت نمی‌نوشیدند...»

در صفحه‌ای دیگر در مورد نحوه قتل آقامحمدخان اینگونه او را روانه ***«غرفات جنان»*** نموده است:

«... لهذا در شب دوشنبه بیست و پنجم ذیحجه هنگام سحر بر بالین آن شهریار تا جور آمدند و روانی را که از بزرگی در جهان نمی‌گنجید روانه غرفات جنان نمودند».

در موارد متعدد دیگر این تملقات ـ به ویژه در ارتباط با ناصرالدین شاه ـ آورده شده است. در این کتاب نه تنها تملقات زیادی به حکام قجر روا داشته شده بلکه برای کاسته نشدن از حیثیت سیاسی و اجتماعی آنها پاره‌ای از حوادث تاریخی به شکل دیگری بیان گردیده است. مثلاً در مورد علت و چگونگی قتل میرزاابوالقاسم قائم مقام اینگونه قلم زده شده است:

«در این سال [۱۲۵۱ ه.ق] چون میرزاابوالقاسم قائم مقام به اصابت رأی مملکت را نظمی داده بود غرور بر طبع او مستولی گردید و بی‌استیذان از اعلیحضرت همایونی [محمدشاه] بعضی تصرفات در امور کرد [لذا] او را به نگارستان احضار کرده سه روز در اینجا بود تا درگذشت».[1]

در جایی دیگر از کتاب نیز قتل امیرکبیر ***«وفات»*** قلمداد شده است.[2] به رغم آوردن این گونه تحریفات، اعتمادالسلطنه در پایان این جلد مدعی شده است که:

«... از فرط تفصح کتب و روزنامه‌جات و اسناد و اوراق تاریخی و حکایات و روایات دقیقه‌ای فروگذار ننمود [ه] و جهد وافی مبذول داشته تا کتاب حاوی و جامع تمامی سیر و کاشف کلیهٔ اخبار این دولت جاوید آثار... باشد».[3]

در عین حال اعتمادالسلطنه در پایان سخنان خود در این کتاب از خوانندگان به خاطر

۱- همان جا، ص ۱۶۳۲.
۲- همان جا، ص ۱۷۲۸.
۳- همان جا، ص ۲۰۵۴.

هرگونه لغزشی ناشی از ***«حذف و سهو»*** پوزش می‌خواهد و می‌نویسد که:

«انسان از سهو و نسیان مصون نیست و سرزلات از مکارم اخلاق و اوصاف و شیوهٔ مرضیه صاحب درایت و انصافست».[۱]

استفاده از این چنین شیوه‌هایی در بیان وقایع تاریخی و انحراف اخبار به نفع صاحبان مکنت و قدرت تا حد زیادی از ارزش این کتاب کاسته است و آن را به شکلی درآورده که به قول دکتر عبدالحسین زرین کوب این کتاب:

«از چاپلوسی‌ها و پرده پوشیهایی که در بیان هر مورخ جیره‌خوار و مداح دیگر ممکن است باشد خالی نیست».[۲]

عدم وجود تحلیل و تعلیل حوادث به ویژه در مورد حوادثی هم‌چون جنگهای دورهٔ اول و دوم ایران و روس و عدم اشاره به دلایل واقعی شکست ایران در این جنگ‌ها، این کتاب را ـ همچون بسیاری از تواریخ دیگر فارسی ـ به شکل خبرنامه‌ای درآورده است که مطالب آن در راستای تحکیم موقعیت حکومت قاجاران تدوین شده است. شیوهٔ نگارش این کتاب ـ همان گونه که در صفحات پیش متذکر شدیم ـ آن را به صورت سال‌نامه‌ای حجیم که خلاصه حوادث، عزل و نصب‌ها، دادن القاب و امتیازات و... را در دورهٔ قاجار دربرمی‌گرفته، درآورده است.

در کنار نقایص برشمرده برای این کتاب باید بگوییم که با وجود همه کاستی‌های چون این کتاب حالت تاریخ تطبیقی ایران وجهان را آن هم به شکل سال شمار به خود گرفته است، مطالعه آن برای پژوهشگران تاریخ ایران ضروری به نظر می‌رسد. احمد کسروی در تعریف از این کتاب و شیوهٔ نگارش آن نوشته است که:

«کتاب منتظم ناصری نوشتهٔ محمدحسن خان صنیع‌الدوله در سه جلد از کتابهای سودمند فارسی به شمار است. زیرا پیشامدها را سال به سال به رشته نوشتن کشیده و آن گاه برای نخستین بار تاریخ آسیا و اروپا را با هم توأم گردانیده. چنین کتابی در فارسی تاکنون بی مانند است. مگر پس از این کسانی آن را دنبال کنند و از نارسائی‌ها و لغزش‌های کتاب صنیع‌الدوله پرهیز نموده کتابهای بهتری پدید آورند».[۳]

دکتر رضوانی نیز این گونه از این کتاب تمجید کرده است:

«منتظم ناصری کتاب عزیزی است که تا کتابی بهتر از آن تألیف نشود یکی

۱- همان جا، ص ۲۰۵۴.
۲- زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۴۲.
۳- ذکاء، یحیی /گردآورنده/، ***چهل مقاله کسروی***، (تهران، طهوری، ۱۳۳۵خ)، ص ۳۱۰.

از مراجع مهم محققین و مؤلفین قرار خواهد داشت و اگر در کتابخانه یک محقق این کتاب وجود نداشته باشد آن کتابخانه ناقص خواهد بود...».[۱]

منابع مورد استفاده برای تدوین جلدهای اول و دوم این کتاب مآخذی مانند ***الکامل فی التاریخ*** ابن اثیر، ***المختصر فی اخبار البشر*** تألیف ابوالفداء، ***وفیات الاعیان*** ابن خلکان، ***مطلع السعدین و مجمع البحرین*** سمرقندی، ***حبیب السیر*** خواندمیر، ***روضة‌الصفا*** تألیف میرخواند، ***احسن التواریخ*** حسن بیک روملوو... بوده است. در جلد سوم نیز علاوه بر استفاده از اسناد و مدارک موجود در بایگانی دولتی ـ بویژه برای دوره ناصری ـ از کتاب‌هایی هم چون ***«ریاض الجنة»*** میرزا حسن زنوزی، ***تاریخ ایران*** تألیف سرجان ملکم، ***مآثر سلطانیه*** عبدالرزاق بیک دنبلی، ***شمایل خاقان*** قائم مقام، ***«تاریخ جهان آرا»*** نوشته میرزاصادق وقایع‌نگار، ***روضة‌الصفای ناصری*** تألیف مهدی‌قلی خان هدایت، ***«ملوک الکلام»*** تألیف میرزاتقی علی‌آبادی، ***تاریخ ایران*** تألیف مارخام انگلیسی، ***جام‌جم*** فرهاد میرزامعتمدالدوله و ***ناسخ التواریخ*** تألیف لسان‌الملک سپهر استفاده شده است. سه جلد این کتاب به ترتیب در سال‌های ۱۲۹۸، ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ه.ق با تلاش خود اعتمادالسلطنه و در دارالمطبعهٔ دارالخلافهٔ تهران به چاپ رسید و چاپ مجدد آن به تصحیح دکتر محمداسماعیل رضوانی و توسط دنیای کتاب و به ترتیب در سال‌های ۱۳۶۳ و ۱۳۶۷ خورشیدی انجام گرفت.

۴- مطلع الشمس

مطلع الشمس یکی از پرحجم‌ترین آثار منسوب به اعتمادالسلطنه است که به جهت مطالب گسترده آن ـ به ویژه در ارتباط با تاریخ و جغرافیای مناطق شمالی خراسان ـ از معروفیت زیادی برخوردار است. در مورد عدم انتساب این کتاب به اعتمادالسلطنه نیز نظراتی ابراز شده است. علامه محمدقزوینی پیرامون تألیف این کتاب نوشته که هر سه جلد این کتاب ***«عیناً به انشاء و قلم»*** شمس‌العلماست و محمدحسین فروغی را نیز به جهت نوشتن شرح احوال شعر فارسی و بعضی جزئیات دیگر، تا اندازهٔ کمتری در تألیف این کتاب سهیم دانسته است.[۲] استدلال قزوینی در ارتباط با عقیده‌اش این است که اعتمادالسلطنه ***«بی‌بهره از علوم اسلامی و عربیت و تاریخ مسلمین و رجال و امثال آن»***[۳] بوده است. او دربارهٔ نحوهٔ تدوین این اثر و دیگر آثار منسوب به اعتمادالسلطنه معتقد است که اعتمادالسلطنه ***«به زور و تهدید»*** فضلائی را که جزو ادارهٔ تألیف او بوده‌اند وادار می‌ساخته تا کتاب‌هایی را که موضوع آنها را

۱- اعتمادالسلطنه، پیشین، ج ۲، ص ۱۱ از مقدمه دکتر رضوانی بر این کتاب.

۲- قزوینی، ***«وفیات معاصرین...»***، ***یادگار***، سال پنجم، شماره سوم (آبان ۱۳۲۷)، ص ۵۸.

۳- همان جا، همان صفحه.

خود ***«اقتراح»*** می‌کرده تألیف نمایند.[۱]

اگرچه سخن قزوینی پیرامون دخالت شمس‌العلماء و فروغی در تألیف این کتاب را ـ مطابق گفته اعتمادالسلطنه در مطلع‌الشمس ـ با توجه به مندرجات آن می‌توانیم تا حدودی بپذیریم[۲] اما استدلال او برای بی‌نقش جلوه دادن اعتمادالسلطنه در تألیف این کتاب ـ همچون دیگر استدلالات او پیرامون آثار منسوب به اعتمادالسلطنه ـ از پایهٔ چندان محکمی برخوردار نیست. نقش شمس‌العلماء در تدوین این کتاب بیشتر در ارتباط با شرح حال علما و فضلای هر شهر و ناحیه است. اعتمادالسلطنه نیز در موارد متعددی با درج عباراتی همچون ***«شرح احوال تراجم اخبار مشاهیر رجال مملکت طوس به جمع و تمنیق و تتبع و تلفیق جناب صدرالافاضل و حجةالاماثل الشیخ محمدالمشتهر بالمهدی العبدالرب آبادی خصةالله بجلائل النجم و عظائم الایادی»***، به نقش گسترده شمس‌العلماء در تدوین و تألیف بخشی از این کتاب اعتراف می‌کند.[۳] همچنین در موارد دیگری به نقش فروغی در به نظم آوردن مطالبی مانند ***«عریضه»*** اعتمادالسلطنه به آستانهٔ امام رضا(ع)[۴] و حکایت تولد و رحلت حاج ملاهادی سبزواری[۵] اشاره شده است. مورد دیگری که به دخالت شمس‌العلماء و فروغی در تدوین بخشی از این کتاب دلالت می‌کند اشاره‌ای است که در متن و توسط اعتمادالسلطنه به تحقیق مشترک این دو تن پس از بازدید عینی از خرابه قلعهٔ گردکوه ـ یکی از قلاع اسماعیلیه واقع در سمنان ـ و نوشتن شرح این قلعه به توسط این دو نفر در کتاب، شده است.[۶]

گستردگی حجم و مطالب کتاب نیز می‌تواند دلیل گویایی برای این نظریه باشد که تدوین این کتاب با توجه به گستردگی آن نمی‌تواند نتیجه تلاش یک و یا چند نفر معدود در زمان محدودی باشد. مسلم است که علاوه بر اعتمادالسلطنه، شمس‌العلماء و فروغی عده دیگری نیز در تدوین و تألیف این کتاب سهیم بوده‌اند اما از آن‌جائی که اعتمادالسلطنه رسم نداشته است در دیباچه کتاب‌های خود به نام اشخاصی که با او در تألیفاتش همکاری داشته‌اند، اشاره کند از نام دیگر کسانی که در تدوین و تألیف این کتاب با اعتمادالسلطنه همکاری می‌کرده‌اند اطلاعی در دست نداریم.

در تألیف جلد دوم کتاب به احتمال زیاد عده‌ای از کارکنان بخش‌های فرهنگی آستان

۱- همان جا، همان صفحه.

۲- این که می‌گوئیم «تاحدودی» به خاطر این است که قزوینی تألیف تمام کتاب را به شمس‌العلماء نسبت داده نه تألیف بخشی از آن را.

۳- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ***مطلع‌الشمس***، (چاپ لیمودهی)، جلد اول، ص ۲۱۹.

۴- همان جا، جلد دوم، ص ۷۵۵.

۵- همان جا، جلد سوم، ص ۱۰۹۱.

۶- همان جا، ص ۹۹۱.

قدس رضوی با او همکاری داشته‌اند. یکی از نویسندگان در این مورد می‌نویسد:

«... در مشهد شهرت دارد که عده‌ای از عمال آستانه در تنظیم کتاب مطلع‌الشمس و خواندن و رونویسی کتیبه‌ها و اشعار با اعتمادالسلطنه همکاری کرده‌اند. یعنی مأمور بوده‌اند که کتیبه‌ها و شعرهایی که بر در و دیوار حرم مطهر و دیگر بیوتات و متفرعات آستانه بوده رونویسی کنند و به اعتمادالسلطنه بدهند».[1]

سخن نویسندهٔ این مقاله نباید غیرمنطقی باشد زیرا مدت محدود توقف اعتمادالسلطنه در مشهد ـ با توجه به این که شالودهٔ تدوین این جلد از کتاب در همین مدت توقف او در مشهد ریخته شده و کل زمان رفت، توقف و برگشت ناصرالدین شاه و همراهانش در این سفر چهار ماه و دو سه روز به طول انجامیده ـ به او اجازه نمی‌داده که آن همه توضیحات مفصل را در باب تاریخ و جغرافیای ***«ارض مقدس مشهد»*** بنویسد. اگرچه او در ***مطلع‌الشمس*** به عدم استراحت و تلاش بی‌وقفه و شبانه‌روزی خود در این مدت اشاره می‌کند[2] اما گستردگی مطالب نشان‌گر همکاری عده زیادی با او می‌باشد. در اثنای مسافرت نیز آن عده از اجزای دارالطباعه که در کاروان مسافرتی شاه حضور داشته‌اند به دستور اعتمادالسلطنه مأمور تحقیق در باب آثار تاریخی، اوضاع جغرافیایی و کسب اطلاعات مختلف از مطلعین محلی شده‌اند. از طرف دیگر عده‌ای نیز مأموریت استخراج مطالب تاریخی را پیرامون نقاط مورد توجه در ***مطلع‌الشمس*** و از کتاب‌های تاریخی پیشینیان داشته‌اند. به احتمال زیاد از پرسش‌نامه‌هایی که جهت تدوین کتاب ***مرآة‌البلدان*** به این مناطق فرستاده و توسط مطلعین محلی تکمیل و به دارالطباعه ارسال شده نیز در تدوین این کتاب استفاده شده باشد. اعتمادالسلطنه علاوه بر سرپرستی اجرای طرح این کتاب در نوشتن پاره‌ای از مطالب ـ به ویژه مطالبی که در ارتباط با ترجمه سفرنامه‌های سیاحان اروپایی به ایران نوشته شده ـ نقش داشته است. او در روزنامهٔ خاطراتش در چند مورد به نوشتن ***«تواریخ شهر توس»***، ***«جغرافیای راه مشهد»*** و ***«شرح حال مشهد»*** اشاره می‌کند.[3] و در خاطره‌ای دیگر پیرامون جلد دوم این کتاب می‌نویسد:

«اگر عمر باشد کتاب امسال من بهترین کتابها خواهد شد».[4]

با توجه به مجموع سخنان گفته شده پیرامون مؤلفین کتاب مطلع‌الشمس اگر بخواهیم فقط نام یک نفر را به عنوان مؤلف بیان کنیم بدون شک این عنوان پیش از هر کس دیگری در خور

۱- بینش، تقی، ***«روزنامهٔ اعتمادالسلطنه»***، ***نامه آستان قدس***، ص ۷۶-۷۵.

۲- اعتمادالسلطنه، پیشین، ج دوم، ص ۲۸۷-۲۸۶.

۳- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۳۶۰ و ۳۴۰ و ۳۳۵ و ۳۸۳.

۴- همان جا، ص ۳۷۲، خاطرهٔ روز یکشنبه ۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۰۲.

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه است که زحمات زیادی را در راه تدوین این کتاب متقبل شده است.[۱] انگیزهٔ نوشتن چنین کتابی را باید در راستای ادامهٔ مجلدات ***مرآت‌البلدان*** و آن هم به مناسبت سفر ناصرالدین شاه به خراسان دانست. در دیباچهٔ این کتاب در این رابطه آمده است که:

«در نگارش مرآت‌البلدان ناصری در جائی قلم عطف عنان نمود که حرف جیم را به آخر رسانید و می‌بایست به نگارش بلاد و اماکن مبدّو به حرف حا و خا بپردازد و اعظم ایالات که باید شرح مسبوط آن در حرف خا درج و نگاشته شود خراسانست... در اثنای جمع‌آوری اسناد و اسباب منظوره و مقارن اختتام مجلدات منتظم ناصری حسن افتاد و وفاقی مستحسن دست داد یعنی موکب منصور اعلی‌حضرت... ناصرالدین شاه... عزیمت خراسان و زیارت ارض اقدس مشهد مقدس فرمود و نگارنده را که سالهاست در اسفار داخله و خارجه بشرف التزام رکاب اعلی مستعد و مراتع متنزهه و مواضع مشهوده... مدارس و مساجد و ابنیهٔ خیریه... آستانهٔ مطهره رضویه... مشتمل بر صحنهای وسیعه و رواقهای رضیعه و... به رأی‌العین مشاهده نماید و پس از تلثیم آن خاک پاک... معلومات سابقرا بر مشهودات لاحق بیفزاید و کتابی تألیف نماید که:

لوان اللیل یرمی بمثله لقیل بدافی حجرتیه ذکاء»[۲]

اعتمادالسلطنه به اعتباری این کتاب را جلد پنجم ***مرآت‌البلدان ناصری*** می‌داند و در دیباچه این کتاب به خوانندگان خود قول می‌دهد که شرح بقیه مناطق خراسان و حرف خا را به انضمام حرف حا در جلد ششم مرآت‌البلدان خواهد نوشت.[۳]

۱- اعتمادالسلطنه در توصیف زحمات خود در راه تدوین این کتاب در ضمن پیامی که در پایان جلد اول ***مطلع الشمس*** (ص ۲۸۷، چاپ لیمودهی) به خوانندگان خود می‌دهد، می‌نویسد:

«... در تمام چهار ماه و دوسه روز ذهاب و ایاب و توقف مشهد مقدس شب و روز نیاسود تا اطلاعات کافی و وافی از تمام قراء و قصبات و شهرها و آبادانی‌های عرض راه به دست آورد از جغرافیا و تواریخ متعلقه به هر ناحیه چنانچه بقعه‌ای ندید که کتیبه آنرا ثبت نکرد و مصحفی نیافت که نقش و نوشته سودمند آنرا سواد برنداشت رودخانه بل نهری در سفر به نظر نیامد که به قدر امکان از سرچشمه تا مصب آن را معلوم نساخت ایل و عشیره در صحاری و قلل جبال مرئی نشد جز این که اسم و رسم آن را درج کرد و بر این جمله افزود شرح حال معارف منسوبین به هر محل و مدفونین در هر نقطه راه سفر از علما و صلحا و مشایخ و بزرگان و عرفا و نیز هم از این جمله کتابی مدون ساخته مطلع‌الشمس نامید».

۲- اعتمادالسلطنه، پیشین، جلد اول، ص ۵-۴. ۳- این قولی بود که هرگز بدان عمل نشد.

در مورد وجه تسمیه این کتاب نیز اعتمادالسلطنه به ***«ملاحظه احوال ایالت شرقی»*** آن را مطلع‌الشمس نامیده است.[۱] وی در ابتدا قصد داشته که مطالب گردآوری شده را در یک جلد به چاپ برساند اما فراوانی مطالب و گستردگی محدوده جغرافیایی مورد بحث باعث شد که این کتاب به سه جلد افزایش یابد. او در این رابطه می‌نویسد:

«اما چون [مطالب گردآوری شده] سواد در بیاض آمد دید مثنوی هفتاد من کاغذ شده و در یک مجلد این کتاب تمام نمی‌شود خواست تلخیص و مختصر نماید دوستان با درایت مانع آمدند که زحمتی را به هدر... و مجهولاتی را که به این مشقت معلوم شده در حجاب اختفا نهادن حیف است... پس به اشارهٔ یاران کتاب را به سه مجلد قرار دادم...».[۲]

نخستین جلد این کتاب در ارتباط با بیان تاریخ و جغرافیا و هم چنین شرح حال بزرگان شهرها و مناطقی هم چون دماوند و فیروزکوه، بسطام، بجنورد، شیروان و قوچان است که یکی از دو راه منتهی به مشهد از این شهرها می‌گذشته است. سال‌نامه سال ۱۳۰۱ق نیز ضمیمه این جلد است.

جلد دوم این کتاب که پرحجم‌ترین جلدهای آن است به وصف ***«دارالقدس مشهد»***، شرح اماکن متبرکه آن، شرح حال بزرگان و مفاخر آن به ویژه امام رضا(ع)، درج برخی از وقف‌نامه‌ها، مکاتبات بین سران صفویه و ازبک، و... و در نهایت به بیان فهرست منظمی از کتاب‌های موجود در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی اختصاص یافته است، در پایان نیز سال‌نامه سال ۱۳۰۲ق ضمیمه این جلد شده است.

جلد سوم این کتاب نیز به بیان مسائل تاریخی و جغرافیایی مناطقی که در مسیر بازگشت ناصرالدین شاه از مشهد به تهران شامل: نیشابور، سبزوار، شاهرود، سمنان، دامغان و ورامین بوده‌اند اختصاص دارد. سال‌نامه سال ۱۳۰۳ق هم ضمیمه این جلد از کتاب است.

در این کتاب که در واقع دایرةالمعارفی تاریخی ـ جغرافیایی در ارتباط با برخی مناطق شرقی ایران است علاوه بر ذکر اسامی شهرها و آبادی‌ها به بررسی مسائل تاریخی این مناطق از قبیل تاریخ بنا، وجه تسمیه، توصیف آثار و ابنیهٔ تاریخی، ذکر کتیبه‌ها، فرمان‌ها، وقف‌نامه‌ها، آرامگاهها، شرح حال بزرگان و معاریف و... نیز پرداخته شده است. در بعد جغرافیای انسانی و طبیعی و اقتصادی نیز به مطالبی مانند تعداد خانوار، طوایف و نژادها، ذکر محلات هر شهر، تعداد حمام‌ها و مساجد و امام زاده‌ها، محصولات عمده کشاورزی، نوع پوشش گیاهی، آب و هوا و ناهمواری‌ها اشاره شده است. جالب‌تر از همه این که

۱- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۵.

۲- همان جا، ص ۲۸۷.

اعتمادالسلطنه در مورد هر منطقه‌ای سطح ارتفاع آن منطقه را از سطح دریا به وسیله پارامتری که همراه داشته، مشخص نموده است.

بررسی ابعاد اجتماعی زندگی مردم این مناطق و بیان آداب و رسوم و اخلاق آنها نیز مانند نحوه تحصیل و تدریس، میزان مستمری مدرسین مدارس مشهد و دروسی که در آنجا تدریس می‌شده[۱] بر جذابیت این کتاب بیش از پیش افزوده است. آوردن متن کامل اسنادی همچون مکاتبه شاه عباس و عبدالمؤمن خان ازبک،[۲] نامه علمای ازبک به صلحای مشهد و پاسخ یکی از علما به این نامه،[۳] فرمان احمدشاه افغان به هنگام عزیمت به قصد تسخیر مشهد به خوانین و رؤسای ایلات مختلف[۴] و روزنامهٔ شاه طهماسب، ارزش تاریخی آن را به میزان زیادی بالا برده است.

در تألیف این اثر بزرگ از منابع داخلی و خارجی به شیوهٔ بسیار گسترده استفاده شده است. از منابع داخلی بیشتر در چهارچوب درج تاریخچه هر شهر و آبادی و شرح حال علما و بزرگان و از آثاری که جنبهٔ تاریخ عمومی، تاریخ محلی، سلسله و سلاطین، مسالک و ممالک و تذکره داشته‌اند، استفاده شده است. اهم این منابع عبارتند از: ***معجم‌البلدان، مطلع السعدین و مجمع البحرین، حبیب السیر، نزهة‌القلوب، جامع التواریخ رشیدی، احسن التواریخ، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تاریخ یمینی، سلجوقنامه ظهیری، روضة‌الصفای ناصری، تذکره دولتشاهی، تاریخ کامل ابن اثیر، «ریاض الجنه»، مجالس المومنین، زینة المجالس، وفیات الاعیان، آثار البلاد و اخبار العباد، المسالک و الممالک اصطخری، تاریخ عالم آرای عباسی، روزنامه ملاجلال منجم یزدی، تاریخ جهانگشای نادری و جام‌جم.***[۵]

از منابع خارجی نیز ـ که اکثریت قریب به اتفاق آنان را سفرنامه‌های سیاحان اروپائی دربرمی‌گیرد ـ می‌توان به سفرنامه مسیوخانیکوف سیاح روسی، سفرنامه مسیوفریزر انگلیسی، سفرنامهٔ فورشایر، سفرنامه فریه، سفرنامه هانوئی سیاح انگلیسی، سفرنامه ویوس، سفرنامه دکتر ارل‌ریتر آلمانی، تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم و کتاب جهان نما تألیف نویسنده ترک کاتب چلبی اشاره کرد. اعتمادالسلطنه و یا دیگر همکاران او در تألیف مطلع‌الشمس در نقل

۱- همان جا، ص ۳۱۹.
۲- همان جا، ص ۶۰۳-۶۰۱.
۳- همان جا، ص ۵۹۰-۵۸۷.
۴- همان جا، ص ۶۳۵.
۵- مؤلفین این کتاب‌ها به ترتیب عبارتند از: یاقوت حموی، کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، خواندمیر، حمدالله مستوفی، خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، حسن بیک روملو، ظهیرالدین مرعشی، ابونصر عتبی، ظهیرالدین نیشابوری، رضا قلی‌خان هدایت، دولتشاه سمرقندی، ابن اثیر، زنوزی، نورالله شوشتری، مجدالدین حسینی، ابن خلکان، ذکریای قزوینی، اصطخری، اسکندر بیک منشی، ملا جلال منجم یزدی، میرزا مهدی خان استرآبادی و فرهاد میرزا معتمدالدوله.

سخن از قول سیاحان خارجی، سخن آنان را مورد نقد و بررسی قرار داده و در برخی موارد با دلایل مستند برخی از اقوال آنها را مردود شمرده‌اند.[۱]

اعتمادالسلطنه در نقد سخنان نیکلاخانیکوف سیاح روسی که در سال ۹-۱۸۵۸ میلادی به خراسان آمده و مطالبی پیرامون خراسان نوشته بود ـ و به همین دلیل در پاریس از نوشته او در مجلس جغرافیایی تمجید و برای او امتیازاتی قائل شده بودند ـ می‌نویسد:

«رسالهٔ خانیکوف... عبارتست از نوزده صفحه که در قالب صفحات تصاویر مختلفه دارد و مطالب مندرجه عمده سرگذشت شخصی خود است یا مدحی که بر خلاف تکلیف اهل علم از اشخاص نموده یا نقل قول و افسانه و ترهات بی‌اصل در باب مشهد نوشته منتها، [یعنی حداکثر آن] یکصد و بیست کتابست...».[۲]

وی در مقابل این انتقاد از اثر خود دربارهٔ مشهد این گونه تمجید می‌کند:

«پس ما... باکمال دقت و اهتمام ابنیهٔ مختلف آنجا را دیده و ثبت برداشته و تمام کتیبه‌ها را خوانده و نوشته و در جغرافی و تاریخ و رجال مشهد نه یکصد و بیست بلکه بیش از ده هزار بیت تألیف نموده‌ایم و هیچ جای خالی در آن نگذاشته حتی کتابخانهٔ مبارکه رضویه را که مسیوخانیکوف از آن اجمالاً ذکر کرده ما صورت تفصیلی از آن برداشته و جلد به جلد نوشته‌ایم. جا دارد که متأسف باشیم که اعضای مجلس جغرافیای پاریس که بنده خود در آن مجمع از اعضاء می‌باشم... به زبان ما ناطق نیستند تا این خدمتی که ما به علم و دانش کرده‌ایم واختلالی را که به جای مسیوخانیکوف و درصد بیت ما در زیاده از ده هزار بیت رفع نموده‌ایم در قدردانی جلوه ظهور دهند... دانشمندان بزرگ... چون از روی بی‌غرضی نظر کنند و ببینند، دانند که تاکنون احدی چنین کاری نکرده... این کتاب ما بکریست جمیل و مبتکر آن مستوجب اجر جزیل...».[۳]

اعتمادالسلطنه توانایی خود را در خلق ***«این دراری تازه سفته»*** ***«همت و تربیت شاهانه»*** ناصرالدین شاه می‌داند که ***«این ناچیز را چیز کرده و از تنگنای نادانی به وسعت با ضحت تمیز آورده»***[۴] و این بیت را مصداق سخن خود قرار می‌دهد:

«این همه آوازها از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود»[۵]

۱- اعتمادالسلطنه، پیشین، صفحات ۲۰۹ و ۲۸۶ و موارد متعدد دیگر.

۲- همان جا، ص ۲۹۳. منظور از یک صد و بیست کتاب، یک صد و بیست سطر است.

۳- همان جا، ص ۲۹۴. ۴- همان جا، ص ۲۹۵.

۵- همان جا، همان صفحه.

در مورد دفعات چاپ این کتاب نیز باید گفت که نخستین جلد آن در سال ۱۳۰۱هـ.ق به اهتمام خود اعتمادالسلطنه و در دارالمطبعه ناصری به چاپ رسید، دومین و سومین جلد این کتاب نیز به ترتیب در سالهای ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳هـ.ق ـ همچون جلد اول آن به قطع رحلی و به اهتمام اعتمادالسلطنه ـ به چاپ رسیدند. در سال ۱۳۵۵ خورشیدی نیز به وسیله سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی وقت سه جلد این کتاب در یک مجلد و با همان قطع رحلی به چاپ رسید. این چاپ فاقد فهرست اعلام و توضیحات و حواشی است. برای سومین و چهارمین بار این کتاب در سال ۱۳۶۲ خورشیدی یک بار با مقدمه و فهارس و به اهتمام تیمور برهان لیمودهی باز هم به قطع رحلی و به طریقه افست در دو مجلد[1] و بار دیگر با مقدمهٔ و فهرست محمد پیمان در یک مجلد به چاپ رسید.[2]

۵- حجةالسعاده فی الحجة الشهاده

این کتاب تنها اثر مذهبی ـ تاریخی، اعتمادالسلطنه است که در زمان حیاتش دوبار به چاپ رسید.[3] در مورد همکاری دیگران با اعتمادالسلطنه در تألیف این کتاب ـ مطابق نوشتهٔ اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطرات ـ می‌توان گفت که حداقل یکی از همکاران او بنام عارف خان که مترجم زبان ترکی و اهل عثمانی بوده با او در تألیف این کتاب شرکت داشته است. اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطراتش و در خاطرهٔ روز جمعه هفتم ربیع‌الاول ۱۳۰۴ق در این باره می‌نویسد:

۱- برهان لیمودهی به رغم نوشتن مقدمه‌ای مفصل و فراگیر در آغاز این چاپ برخی از اشتباهات را نیز در مورد آثار اعتمادالسلطنه مرتکب شده است. مثلاً در صفحهٔ بیست و هفت مقدمهٔ خود محتوی کتاب ***التدوین فی احوال جبال شروین*** را شرحی درباره کوههای شروین نوشته و در مورد دیگر مآثرالسلطان را که همان جلد ***چهارم مرآت البلدان*** است جدا از جلدهای چهارگانه این کتاب ذکر نموده و یا کتاب ***سرگذشت خر*** را در رابطه با تاریخ فرانسه دانسته و محتوای کتاب ***حجةالسعاده فی حجةالشهادة*** را که در ارتباط با حادثهٔ کربلا و شهادت امام حسین و اوضاع عمومی جهان مقارن این حادثه است را ***«تاریخ حوادث عالم»*** ذکر کرده است. در ضمن در این کتاب هیچ توضیح و تحشیه‌ای در ارتباط با مطالب متن ندارد که نبود آن به راحتی بر هر خوانندهٔ این کتاب محسوس است.

۲- مشخصات آخرین چاپ ***مطلع‌الشمس*** به شرح ذیل است:

صنیع‌الدوله اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ***مطلع‌الشمس***، مقدمه و فهرست محمد پیمان، (تهران، پیشگام، ۱۳۶۲خ).

۳- البته برخی از آثار ترجمه‌ای اعتمادالسلطنه نیز در زمان حیاتش تجدید چاپ شدند منتهای مراتب این آثار برای نخستین بار به شکل پاورقی در روزنامه‌های دولتی و بار دوم به صورت کتاب به چاپ رسیدند که ما در بخش آثار ترجمه‌ای اعتمادالسلطنه به آنها اشاره خواهیم کرد.

«با عارف خان مشغول نوشتن رسالهٔ وقایع سنهٔ ۶۱ هجری شدم».[۱]

به غیر از این سخن اعتمادالسلطنه ما شاهد دیگری به جهت قائل شدن نقشی برای دیگران در تألیف این کتاب نداریم. بررسی متن این کتاب نیز هیچ نکته‌ای را در این مورد روشن نمی‌کند. اعتمادالسلطنه به دستور مستقیم ناصرالدین شاه مأمور تدوین این کتاب شده بود. او در این رابطه در مقدمه می‌نویسد: در سال ۶۱ هجری که سال شهادت امام حسین(ع) است در کلیه ممالک عالم و قسمت‌های کره ارض ***«بلوای تشویش و اضطراب و غوغای شوریدگی و انقلاب شیوع تام»***[۲] داشته است. این نکته حس کنجکاوی ناصرالدین شاه را برمی‌انگیزد و چون محرم سال ۱۳۰۴ه.ق فرا می‌رسد و این ***«شاهنشاه جنان پناه ظل‌الله المدد علی رؤس المسلین مروج شریعه»***[۳] در گفتگویی می‌گوید:

> ***«آیا سالی که این سانحه عظمی و زریت کبری در بلاد اسلام اتفاق افتاد در سایر ممالک روی زمین چه خبر بوده است و اوضاع کلیه عالم و ماجریات جمهور بنی آدم بر چه می‌گذشته و در اصقاع چین مثلاً کدام فغفور زمان می‌گذرانده است و بر هر یک از ارباع فرنگ کدام امپراطور حکم میرانده و در هند و سند وکرج و روم و دیگر اشباه و نظایر این چند مرز و بوم از ملوک نظام بنام کدام سکه میزده‌اند و خطبه می‌خوانده‌اند».***[۴]

سپس ناصرالدین شاه به اعتمادالسلطنه دستور می‌دهد تا در این موضوع ***«کتابی صحیح»*** و ***«تألیفی متین بپردازد».***[۵] اعتمادالسلطنه طبق دستور شاه تألیف این کتاب را شروع می‌کند و چهار ماه وقت خود را صرف تألیف آن می‌نماید.[۶] او در آغاز این کتاب حادثه کربلا و چگونگی شهادت امام حسین(ع) و یارانش را تحت عنوان ***«واقعهٔ کربلا»*** مفصلاً توضیح می‌دهد. بعد از آن به جهت تطبیق اوضاع کشورها و مناطق مختلف جهان در زمان وقوع این حادثه مختصری از تاریخ مناطقی مانند جزیرهٔ ایوب، ری و دشتبی، خراسان، سیستان، طبرستان، گرجستان، ارمنستان، ترکستان شرقی و ماوراءالنهر، خوارزم، افغانستان، هندوستان و سند، چین و ژاپن، خطه افریقیه، قطر مصری و قسمت اروپایی جهان شامل انگلیس، فرانسه، آلمان و روس، جزایر اسکاندیناوی، مجارستان، خزاوستان، رومانیا، افلاق،

۱- اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۵۲۹. لازم به توضیح است که اعتمادالسلطنه قبل از اتمام تألیف این کتاب در روزنامه خاطراتش از آن به عنوان «وقایع سنهٔ ۶۱ هجری» نام برده است.

۲- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ***حجةالسعادة فی الحجةالشهادة***، (دارالسلطنه تبریز، ۱۳۱۰ه.ق)، ص ۱.

۳- همان جا، همان صفحه.

۴- همان جا، همان صفحه.

۵- همان جا، همان صفحه.

۶- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۵۴۰.

بغدان، پرتغال و اسپانیا، رومیه الکبری و ایطالیا را به طور مختصر و اوضاع رومیه الصغری (بیزانس یا امپراطوری روم شرقی) را ـ که بیشترین صفحات این کتاب یعنی حدود ۵۰ صفحه را به خود اختصاص داده ـ بطور مفصل شرح می‌دهد و با این شرح مطالب کتاب به پایان می‌رسد.

به نظر می‌رسد اعتمادالسلطنه در تدوین آن بخش از کتاب که در ارتباط با واقعهٔ کربلا است از تواریخ عمومی نوشته شده در قرون نخستین اسلامی مثل ***تاریخ یعقوبی و تاریخ الرسل و الملوک طبری*** که به احتمال زیاد دیگران برایش ترجمه کرده‌اند، استفاده کرده باشد. در ارتباط با تدوین تاریخ مختصر دیگر مناطق جهان ـ در روزگار وقوع این حادثه ـ نیز به احتمال زیاد اعتمادالسلطنه از یکی از کتاب‌های تاریخی اروپایی که به زبان فرانسوی و آن هم به شکل تنظیم حوادث جهان به شکل کرونولوژی تألیف و یا ترجمه شده بوده، سود برده باشد. چه این که مدت سه یا چهار ماه برای دیدن منابع متعدد اروپایی و سپس ترجمه و در نهایت تدوین و تألیف این کتاب ـ با توجه به گرفتاریهای متعدد شغلی اعتمادالسلطنه ـ زمان بسیار محدودی بوده است. اعتمادالسلطنه پس از اتمام تألیف کتاب در مورخه دوم جمادی‌الاول ۱۳۰۴ق آن را به شاه تسلیم کرد[۱] و بعد از مدتی این کتاب را که شاه هنوز آن را مطالعه نکرده بود از شاه گرفت و مصمم به چاپ آن شد و در این باره نوشت:

«این کتاب را پارسال به فرمایش شاه سه چهار ماه زحمت کشیدم نوشتم شاه مطالعه نفرمودند من هم چون خیلی زحمت کشیدم لابد دادم چاپ کردند».[۲]

اعتمادالسلطنه این کتاب را به هزینه شخصی چاپ و وقف پدرش حاجی علی‌خان نمود[۳] و آن را مجانی و بلاعوض به علما و اهل منبر و دیگر مسلمین هدیه کرد. به رغم بی‌توجهی ناصرالدین شاه به این کتاب برخی از علما و وعاظ از این کتاب تمجید نمودند. خود اعتمادالسلطنه در این رابطه می‌نویسد:

«مجتهد تبریز و میرزاحسن آشتیانی تعریف زیادی از کتاب حجة‌السعادة که من در وقایع سنهٔ شصت و یک تألیف کرده‌ام، کرده بودند... امسال تمام روضه‌خوانها و غیره تمجید این کتاب را کردند».[۴]

این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۰۴هـ.ق و در دارالمطبعه دولتی تهران و در ۷۸صفحه به

۱- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۵۴۰.

۲- همان جا، ص ۵۸۹.

۳- همان جا، همان صفحه.

۴- همان جا، همان صفحه.

چاپ رسید[۱] و چون به طور رایگان در اختیار اشخاص قرار می‌گرفت به زودی نسخه‌های آن به اتمام رسید. بار دوم نیز در سال ۱۳۱۰ه.ق و در دارالسلطنه تبریز در ۱۹۳ صفحه به چاپ رسید.

۶- المآثروالآثار

این کتاب نیز در زمرهٔ آثاری است که در انتساب آن به اعتمادالسلطنه اظهار شک و تردید شده است. این شک و تردید را قبل از هر کسی خود اعتمادالسلطنه در اذهان اشخاص ایجاد کرده است. وی در روزنامهٔ خاطرات خود نوشته است:

«امسال در کتاب مآثروالآثار که به دستورالعمل من شیخ مهدی [شمس‌العلماء] نوشته و اسامی فضلا و شعرای این عصر را ثبت نموده اسمی هم از این دیوانه [میرزا کاظم رشتی] برده و علی‌الرسم او را طبیب حاذق نوشته... خلاصه این کتاب را امسال شیخ مهدی ضایع کرد. از طرز و موضوعی که من دستورالعمل دادم خارج کرده و از هر کس تملق و طمعی داشته تمجید زیاد نموده و از این جهت اکثر مردم را از من رنجانده است. اما در شرح حال خودش و پدرش دو ورق نوشته و به سگ آبی خودش را رسانده است».[۲]

عده‌ای و در رأس آنان علامه محمد قزوینی نیز به کلی منکر دخالت اعتمادالسلطنه در تألیف این کتاب شده‌اند. قزوینی در این مورد این‌گونه داد قلم می‌دهد که:

«کتاب المآثروالآثار از باء بسم‌اله تا تاء تمت از آثار قلمی همین صاحب ترجمه مرحوم شمس‌العلماء است. چه من با سبک تحریر و انشاء او کاملاً آشنا هستم و بسیاری از اوقات در حاشیهٔ کتاب مزبور بعضی علاوه و تصحیحات به خط نسخ ملیح شبیه به ثلث خود آن مرحوم واضحاً دیده می‌شود».[۳]

اگر مبنای عدم انتساب این کتاب به اعتمادالسلطنه را فقط همین دلایل ارائه شده از طرف علامه قزوینی بدانیم بدون شک این دلایل نمی‌تواند این عدم انتساب را ثابت کند. چرا این که

۱- مشخصات این چاپ به شرح ذیل است:

اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن حاجب‌الدوله علی مقدم مراغه‌ای، ***حجةالسعاده فی حجةالشهادة*** (طهران، بی‌نا، ۱۳۰۴ق).

۲- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۷۶۷.

۳- قزوینی، ***«وفیات معاصرین شمس‌العلماء عبدالرب آبادی»***، ***نگین***، ص ۵۸. قابل ذکر است که پس از درگذشت عبدالوهاب قزوینی ـ پدر علامه قزوینی ـ در سال ۱۳۰۶ه.ق سرپرستی خانواده او طبق وصیتش به هم مدرسه‌ای و همکارش شمس‌العلماء واگذار شد.

بر خواننده این کتاب ـ المآثروالآثار ـ پوشیده نیست که اعتمادالسلطنه حداقل به جهت این که خود را مؤلف کتاب معرفی می‌کند مجبور بوده بسیاری از جملات را طوری تغییر دهد که بر خواننده معلوم گردد نویسنده مطلب اعتمادالسلطنه است. در سرتاسر متن این کتاب هرگاه اشاره‌ای به اعتمادالسلطنه می‌شود با عباراتی همچون ***«بندهٔ مؤلف»***، ***«بندهٔ نگارنده»***، ***«لغت ناصری من تصانیف المؤلف»***، ***«این بندهٔ ذلیل»*** و ***«خانزاد»***[1] همراه است. در این کتاب از تعاریف و تمجیدهایی که دربارهٔ سایر دولتمردان ناصری شده است با توجه به این که تعریف مؤلف در اثر خود از خویشتن امری ناشایست محسوب می‌شده و می‌شود. در مورد اعتمادالسلطنه به هیچ عنوان خبری نیست. این در حالی است که در متن کتاب از ***شمس‌العلماء*** با القابی همچون ***«جناب شیخ اجل حبرنحریر ملک الافاضل شیخ مهدی شمس العلماء عبدالرب آبادی»***[2] یاد شده و در تمجید از او از عباراتی همچون ***«فاضل فرزانه و استادیگانه»*** که دارای ***«فرط فطانت و شدت ذکاء وحدت ذهن و توقد خاطر و لطف قریحه و سعهٔ تتبع و غزارت تبحر»*** که از ***«آیات عصر و آحاد دهر»*** است، استفاده شده است.[3] این گونه عبارات نشان می‌دهد که حداقل این القاب و تمجیدها را خود شمس‌العلماء برای تعریف از خود ننوشته است. اگر این استدلال را بپذیریم درخواهیم یافت که سخن علامهٔ قزوینی که گفته از باء بسم‌الله تا تاء تمت این کتاب نوشته شمس‌العلماست، نمی‌تواند دقیق باشد.

دلیل دومی که علامهٔ قزوینی برای انتساب این کتاب به شمس‌العلماء ابراز کرده، مشابهت داشتن سبک تحریر و انشاء و خط ثلث نوشته شده در حاشیه این کتاب با سبک تحریر و انشاء و خط ثلث شمس‌العلماست که او با آن کاملاً آشنا بوده است. این دلیل نیز دلیلی نیست که بتواند تألیف تمام قسمتهای ***المآثروالآثار*** را به قلم شمس‌العلماء اثبات کند. چه این که در آن روزگار انشاها و سبک‌های تحریر افراد شباهتهای زیادی با یکدیگر داشته و مشابهت داشتن سبک تحریر و شیوهٔ انشاء متن دستنویس المآثروالآثار با سبک تحریر و شیوه انشاء شمس العلماء نمی‌تواند به تنهایی دلیلی برای انتساب تمام نوشته‌های این کتاب به شمس‌العلماء باشد. ادلهٔ علامه قزوینی در صورتی قابلیت تأمل بیشتر را می‌داشت که اولاً او از قول سرپرستش ـ شمس‌العلماء ـ سخنی را در این مورد نقل می‌کرد و دوم این که اشاره به متن نسخه پیشنویس این کتاب توسط شمس‌العلماء قبل از این که اعتمادالسلطنه در آن دخالتی

۱- برای آگاهی بیشتر از این موارد ر.ک: اعتمادالسلطنه، ***چهل سال تاریخ ایران***، جلد سوم، صفحات ده، یازده و دوازده.

۲- همان جا، ج اول، ص ۲۲۶.

۳- همان جا، ص ۲۲۸.

بکند، می‌داشت که در نوشته‌های علامه قزوینی این نقل و اشاره را ندیده‌ایم.[۱]

از طرف دیگر گروهی نیز نوشتهٔ خود اعتمادالسلطنه در ***روزنامهٔ خاطرات*** را در مورد نقش شمس‌العلماء در تدوین این کتاب ـ که در دو صفحه قبل به آن اشاره کردیم ـ دلیل انتساب این کتاب به شمس‌العلماء دانسته‌اند. از جمله این اشخاص می‌توان به محمدعلی سپانلو و ایرج افشار اشاره کرد. سپانلو در مقدمه‌ای که بر جلد اول ***مرآت‌البلدان*** نوشته، آورده است که: ***«به موجب یادداشتهای [اعتمادالسلطنه] می‌دانیم اصل آن بوسیله شیخ مهدی شمس‌العلماء تدوین شده».***[۲]

ایرج افشار نیز در یکی از شماره‌های مجله ***راهنمای کتاب*** نوشته است که:

«مرحوم اعتمادالسلطنه خود در خاطراتش نسبت به کتاب المآثروالآثار اشاره کرده است که دیگری [شمس‌العلماء] کتاب را نوشته و تدوین کرده بوده است».[۳]

البته آقای افشار بعدها و زمانی که به جهت چاپ جدید این کتاب آن را ***«سطر به سطر و کلمه به کلمه»*** خواند نظر خود را در این باره تغییر داد و در این باره نوشت:

«بی‌تردید [پاره‌ای از نکات المآثروالآثار] نمی‌تواند نوشتهٔ فردی غیرمسئول چون شیخ مهدی عبدالرب‌آبادی، آن هم در روزگار سانسور شدید عصر ناصری باشد. نویسندهٔ آن انتقاد[۴] اگر آن موارد را که مورد استناد

۱- اشخاص دیگری نیز وجود دارند که با استناد به دلایل علامهٔ قزوینی انتساب این کتاب را به شمس‌العلماء صحیح دانسته‌اند و مطالبی در این مورد نوشته‌اند از جمله:

سعادت نوری، حسین، ***«روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه»***، ***یغما***، ص ۱۴۵-۱۳۹. گلریز، سید محمدعلی، ***مینودریاباب الجنه*** (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷خ)، ص ۳. قابل ذکر است که گلریز طی نامه‌ای به علامهٔ قزوینی که در پاریس بوده قصد خود را مبنی بر نوشتن تاریخ قزوین به اطلاع او می‌رساند و از او تقاضای راهنمایی می‌کند و قزوینی در ضمن پاسخ می‌نویسد: راجع به شرح حال معاصرین از مشاهیر قزوین اگر رجوع به کتاب سابق‌الذکر ***المآثروالآثار*** تألیف مرحوم اعتمادالسلطنه بفرمائید (که در حقیقت به قلم مرحوم شیخ مهدی شمس‌العلماء قزوینی عبدالرب‌آبادی متوفی در ۱۴ ذی‌الحجه ۱۳۲۴ هجری قمری از سر تا به آخر آن کتاب نفیس) شرح حال جمع مشاهیر این اواخر قزوین را در آن کتاب خواهید یافت... مرحوم شمس‌العلمای مذکور مؤلف حقیقی ***مآثروالآثار*** از مشاهیر و فضلای قزوین بوده و آنچه از مشاهیر قزوین توانسته در آن کتاب جمع کرده است.

۲- اعتمادالسلطنه، ***مرآت‌البلدان***، ج اول، ص ب.

۳- افشار، ایرج، ***«نکته‌ای در باب اعتمادالسلطنه»***، ***راهنمای کتاب***، سال یازدهم، شماره چهارم (تیرماه ۱۳۴۷خ)، ص ۱۹۰.

۴- این مطالب را ایرج افشار در پاسخ به مقالهٔ فردی بنام تابناک بزرگ امید که در نشریهٔ ***کتاب شناخت*** او را به خاطر متناقض یافتن نظراتش در ***راهنمای کتاب*** که دیگری را مؤلف ***المآثروالآثار*** دانسته و مقدمهٔ ***چهل سال تاریخ ایران*** (المآثر و الآثار) که در آن متذکرشده: ***«من تردید ندارم که اعتمادالسلطنه از بای بسم‌الله تا***

اینجانب است و در آن مقدمه آمده به چشم دقت نگریسته و به عمق مطلب غور فرموده بود بر او هم واضح می‌شد که چنان موارد دلالت دارد بر این که اعتمادالسلطنه به اقتضای مسئولیت و منصب اداری و البته تقرب به شاه قطعاً بر نگارش مطالب نظارت داشته و بعضی از نوشته‌ها هم از شخص اوست و ناچار به کسر و حذف پاره‌ای از جمع‌آورده‌های دیگران یا الحاق و اضافه بدان‌ها بوده است». [۱]

اگر بخواهیم مبنای قضاوت در مورد مؤلف ***المآثروالآثار*** را مندرجات ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، قرار دهیم باید بگوئیم که مندرجات این روزنامه نیز نمی‌تواند انتساب این اثر را به اعتمادالسلطنه کاملاً نفی کند. زیرا اگر سخن اعتمادالسلطنه را در مورد نقش شمس‌العلماء در تدوین این اثر بپذیریم باید دیگر سخنان او در روزنامهٔ خاطرات را در مورد این کتاب نیز پذیرا باشیم. اگرچه او در یک مورد تألیف این کتاب را به شمس‌العلماء نسبت می‌دهد ولی در موارد دیگری این اثر را از خود می‌داند

«صبح با وجودی که فراش به احضارم آمد نرفتم. منزل ماندم. کتاب چهل و دوسالهٔ سلطنت شاه را [که] می‌نویسم تصحیح نمودم...» [۲]

و در خاطره‌ای دیگر نیز می‌نویسد که:

«کتاب المآثروالآثار که سراپا تاریخ ناصرالدین شاه و وقایع چهل و دو سالهٔ سلطنت ایران است، [و] چهار سال است زحمت می‌کشم در تألیف این کتاب حالا تمام شده برداشته در خانه رفتم...». [۳]

با توجه به مندرجات روزنامهٔ خاطرات و با توجه دقیق به متن ***المآثروالآثار*** این نکته روشن می‌شود که مؤلف این کتاب به تنهایی، نه اعتمادالسلطنه است و نه شمس‌العلماء، بلکه این کتاب نتیجهٔ تلاش این دو تن و احتمالاً دیگر دست‌اندرکاران دارالتألیف ناصری است. منتهای مراتب نقش اعتمادالسلطنه به عنوان کسی که دستورالعمل تهیه مطالب را صادر می‌کرده و شخصاً در تصحیح سطر به سطر کتاب تلاش می‌نموده و در بسیاری از موارد دیده‌ها

تای تمت این کتاب را خوانده و بسیاری از مطالب کتاب را خود نوشته است»، مورد انتقاد قرار داده، نوشته است. جهت اطلاع بیشتر از نوشتهٔ تابناک بزرگ امید ر.ک: ***کتاب شناخت***، (تهران، طهوری، ۱۳۶۳خ)، ص ۱۱۳-۱۱۱.

۱- افشار، ***چهل سال تاریخ ایران در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه***، (جلد سوم ***المآثروالآثار*** شامل فهرستهای چندگانه تاریخی و جغرافیایی و مدنی)، استخراج و تنظیم ایرج افشار، (تهران، اساطیر، ۱۳۶۸خ)، ص هشت و نه.

۲- اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۶۹۴.

۳- همان جا، ص ۷۱۴.

و شنیده‌های خود را در آن منعکس می‌کرده بیشتر از دیگران بوده است. موارد متعددی در این کتاب وجود دارد که در انتساب آن نوشته‌ها به اعتمادالسلطنه هیچگونه تردیدی نمی‌توان روا داشت مثلاً در جایی نوشته است:

«[شاه] بر بنده نگارنده قدغن فرمود تا در کتب و سایر مطبوعات نیک به هوش باشم اگر در کتاب لعنی و سبی نسبت به صحابه کبار مشهود افتاد مؤاخذه شدید کنم و کتاب‌ها را محجر سازم».[۱]

معلوم است که مورد خطاب شاه در این نوشته کسی جز شخص اعتمادالسلطنه مسئول دارالمطبعه و ادارهٔ سانسور ناصری نبوده است. از طرف دیگر مطالب فصول آخرین کتاب که در ارتباط با حکمرانان کشورهای خارجی معاصر با ناصرالدین شاه و حوادث عمدهٔ عالم در دوران سلطنت ناصرالدین شاه بوده، نمی‌تواند کار شمس‌العلماء باشد زیرا آگاهی بر این اطلاعات نیازمند تسلط بر یک زبان بیگانه ـ آن هم از نوع اروپایی آن ـ بوده است که شمس‌العلماء مطابق نوشته‌هایی که او را معرفی کرده‌اند از این تخصص برخوردار نبوده است. لذا انتساب تألیف تمام بخش‌های ***المآثروالآثار*** به او کاملاً مردود است و فقط می‌توان پذیرفت که او در تهیه پیش‌نویس برخی از بخش‌های این این کتاب به ویژه باب دهم کتاب که در رابطه با شرح حال علماء و فضلاء و ائمه دین و مجتهدین معاصر ناصرالدین شاه است، شریک و سهیم بوده است.

نگاهی به مطالب المآثروالآثار

مسئولیت تدوین این کتاب را اعتمادالسلطنه ـ همچون برخی دیگر از آثار منسوب به او ـ برای تقرب هرچه بیشتر به ناصرالدین شاه به عهده گرفت. برای آگاهی از انگیزهٔ تألیف و همچنین محدودهٔ موضوعی کتاب، بخشی از مقدمهٔ آن را عیناً نقل می‌کنیم:

«از آن جا که سرشت و نهاد این غلام خانزاد [یعنی محمدحسن خان اعتمادالسلطنه] بر شکرگزاری و نمک‌شناسی است پاس حقوق و سپاس نعمتهای این دولت را دام ظلالها و عم نوالها بر خویشتن و اسلاف بدون تصلف و جزاف تالی تکالیف ملیه می‌شناسد و در عدد فرایض اولیه می‌شمارد... و بندهٔ نگارنده طول این طریق و غور اینفج عمیق بسیار پیموده است و در آثار و اخبار سلالهٔ قاجار تصنیفها نموده و همه از اقتضاء حسن نیت و اجتماع جهات مزیت در حضرت مینو بسطت شاهنشاهی گیتی پناه.... ناصرالدین شاه

---

۱ - اعتمادالسلطنه، ***چهل سال تاریخ ایران***، ج اول، ص ۱۷۸.

قاجار... مقبول افتاده و مطبوع گردیده است... و در این وقت که از تاریخ هجری... ۱۳۰۶ در رسید و از سنین شمسی سلطنت بی‌زوال خسرو بیهمال یک اربعین کامل برآمد از این عقد سعید بنده را خدمتی به خاطر خلید آن که اخبار و آثار و مزایا و مفاخر و خصایص و مآثر این چهل سال شمسی را بر اسلوبی جدید و طرازی بدیع تلفیق نماید که الی الیوم از مورخ هیچ عهدی معهود نبوده و از کتب آثار و اخبار هیچ پادشاهی مشهود نگشته باشد. تا در ضمن مدلل سازد که مملکت ایران از کارهای خارق‌العاده و ترقیات فائق و انواع آبادانی‌ها و رفع هرگونه ویرانی‌ها آنچه در این چهل سال بدیده است از دوران کیومرث الی الحال نشنیده از قبیل ترویج صناعات و علوم و... که در این عصر جدید به ترویج این دولت جاوید در مملکت ایران پدید گردیده است. پس اثبات این مطلب بزرگ و تقدیم این خدمت سترگ را در این تصنیف منیف اساس تحریر و تحبیر امهات وقایع واحول و مهمات ماجریات واعمال و غیرها از امور و اشخاص و آثار و اعیان متعلقه به این چهل سال را بر قاعدهٔ مجانست و تماثل نهاد و به جمع اشباه و نظایر این اثر جمیل را تشکیل همی داد و آن را کتاب المآثر والآثار نام گذاشت».[1]

این کتاب در شانزده باب تنظیم شده است. باب اول آن در مورد ***«ذکر شمه‌ای از شمایل و فضائل خاصه»*** شخص ناصرالدین شاه است. در این باب نسبت به ناصرالدین شاه تملقات فراوانی شده است به گونه‌ای که صورت او را ***«مهر لمعان»***، گونه هایش را ***«درخشنده چون لئالی»***، تکلمش را ***«کمال فصاحت و منتهای بلاغت»*** دانسته و او را در تسلط بر زبان‌های فرانسه و انگلیسی و ترکی عثمانی و روسی و مهارت در علومی همچون تاریخ و جغرافیا و نجوم و امور پلتیکی و اقسام شعر و نقاشی و خط و تیراندازی و اسب‌تازی، سرآمد روزگار معرفی نموده‌اند.[2]

در باب دوم نتایج چهل سال شهوترانی ناصرالدین شاه را تحت عنوان ***«در تعداد احیا اولاد و نواده نژادی که از صلب مبارک سلطنت عظمی و خلافت کبری در طول این چهل سال ظهور و انتشار یافته»***[3] با افتخار تمام درج کرده‌اند.

در بابهای سوم و چهارم و پنجم این کتاب که فقط اسامی اشخاص آورده شده به ترتیب اسامی زنان شاه، وزراء و رجال دولت و حکام ولایات بدون نوشتن هرگونه توضیحی ردیف

۱- همان جا، ص ۲۵-۲۴.
۲- همان جا، ص ۲۷-۲۶-۲۵.
۳- همان جا، ص ۳۷-۳۴.

شده است.

در باب ششم به ***«مغازی و حروب وفتن و خطوب و هرگونه شورش و آشوب»***[۱] که از آغاز حکمرانی ناصرالدین شاه در گوشه و کنار ایران اتفاق افتاده به گونه‌ای بسیار موجز و مختصر اشاره شده است. به رغم این که این گزارشات دولتی پیرامون ناآرامی‌های داخلی ایران در عرض چهل سال اول سلطنت ناصرالدین شاه کامل نیستند اما اشاره به بیش از ۱۵۰ شورش و آشوب در مدت این چهل سال می‌تواند دورنمایی کلی از اوضاع سیاسی و اجتماعی آن روزگار را برای ما ترسیم نماید.

در باب هفتم به بیان بناهای احداث شده در این چهل سال پرداخته که ***«چه بر سبیل ایجاد و ابداع و تأسیس و چه بر وجه تعمیر و اعادت و تجدید»***[۲] ساخته شده‌اند از قبیل تعمیر و تذهیب قبور ائمه، باغهایی هم چون: باغ عشرت‌آباد، باغ گلشن، باغ شاه، باغ طغرلیه و قصرهایی هم چون: قصر فیروزه، فرح‌آباد، صاحبقرانیه و عماراتی هم چون: میدان توپخانه، سبزه میدان، تلگرافخانه، دارالفنون، تعمیر بسیاری از عمارات قدیم مانند: قصر قاجار، پل خواجو، میدان نقش جهان و عمارت عالی‌قاپو در اصفهان و... اشاره شده است.

در بخشی از این باب نیز به فهرست ***«ابنیه و آثار و انشاء آت و تجدیدات»*** که به ***«سعی جمیل»*** حاجی علی خان اعتمادالسلطنه ***«به ظهور رسیده است»***[۳] پرداخته شده و ساختن کارخانجات ریسمان‌ریسی و کاغذسازی در تهران و شکرریزی در مازندران، بنای سبزه میدان، خیابان ارگ و قصر سلطنت‌آباد و دوشان تپه و... را به او نسبت داده‌اند.[۴]

باب هشتم کتاب که یکی از جالب‌ترین بخش‌های کتاب محسوس می‌شود در رابطه با ***«برخی از آثار روحانیه و مآثر معنویه و حقایق تمدنیه»***[۵] است که باعث ایجاد تحولات مختلف و همه‌جانبه در جامعهٔ ایرانی شده است. این آثار روحانی و معنوی و تمدنی در واقع بازتاب رواج علوم نوین اروپایی از قبیل فیزیک، شیمی، تاریخ و جغرافیا... و هم چنین ایجاد برخی از دستاوردهای تمدن غرب از قبیل: تلگراف، تلفن، راه‌آهن، فن عکاسی، پست، موزه، کارخانه‌های مختلف صنعتی، مدارس نوین، شیوع روزنامه‌نویسی و آبله کوبی، تشکیل شورای وزیران دولتی، بوده‌اند. اگرچه بیان این مسائل این باب را به صورت یکی از مهمترین باب‌های این کتاب درآورده است اما قلمداد کردن برخی از موارد مانند تربیت انواع گلها و ریاحین، تلطیف خط تحریر، منع مذاکره عروسی قاسم بن الحسن در شبیه‌خوانی‌ها، وفور ساعتهای بغلی و... در ردیف حوادث مهم تاریخی، تا حدودی از ارزش آن کاسته است. یکی

۱- همان جا، ص ۶۱.
۲- همان جا، ص ۸۲.
۳- همان جا، ص ۱۰۵.
۴- همان جا، ص ۱۰۶-۱۰۵.
۵- همان جا، ص ۱۲۶.

از نکات جالبی که در این باب به آن پرداخته شده است نوشته شدن مطلبی تحت عنوان ***«تصحیح علم تاریخ»***[۱] است که در آن ضمن پرداختن به معایب تاریخ‌نگاری سنتی، دگرگونی‌های ایجاد شده در تاریخ‌نگاری سنتی ایران در عهد ناصری را توضیح می‌دهد و ما در مبحث بررسی شیوهٔ تاریخ‌نگاری اعتمادالسلطنه آن را مورد توجه قرار خواهیم داد.

در باب نهم ***«ذکر اسفار همایون»*** آن هم به شکل فهرست‌وار با ذکر تاریخ شروع مسافرت و بازگشت از آن اشاره شده است که تا زمان تحریر این کتاب بیست مسافرت داخلی و سه مسافرت خارجی (دوبار به فرنگستان و یک بار به عراق عرب) را دربرمی‌گرفته است.[۲]

در باب دهم که طولانی‌ترین باب این کتاب نیز محسوب می‌شود شرح حال بسیار مختصری از حدود ۷۰۰ تن از ***«علماء و فضلا و ائمه دین و فحول مجتهدین واجلهٔ متکلمین و حکماء و متألهین و عرفاء مرتاضین و صنادید ادبا و معربین و اساتید اطباء و معالجین و کبراء شعراء و مترسلین و آحاد وعاظ و مذکرین و افراد کتاب و خطاطین»***[۳] ایرانی که در این چهل سال ***«ظهور کرده و مشهور گردیده‌اند»***، آورده شده است. با توجه به این که شرح حال این ۷۰۰ نفر تنها در ۱۲۰ صفحه نوشته شده است می‌توان پی به اختصار شرح حال‌ها برد. در برخی موارد تنها به ذکر تاریخ درگذشت و یا بیان موطن شخص اکتفا شده و در چندین مورد نیز فقط از شخصی نام برده شده و هیچ گونه مطلب دیگری در مورد او نوشته نشده است. برخی از افراد نیز به مناسبت موقعیت خاص سیاسی ـ اجتماعیشان با لحنی ستایشگرانه به شرح حالشان پرداخته شده است.

باب یازدهم نیز فقط ذکر اسامی اشخاصی است که در این مدت چهل سال ***«بر اقتضاء جوهر ذاتی و استعداد فطری... و خدمات خاصهٔ خویش خاطر خطیر خدیو عصر و خداوند زمان [یعنی ناصرالدین شاه] را خرسند و شادمان ساخته»*** و به پاس این خدمات خود به دریافت ***«نشان تمثال همایون»***، ***«نایل»*** شده‌اند. مؤلف در ابتدای این باب می‌نویسد تنها به ذکر اشخاصی که این نشان‌ها را دریافت کرده‌اند و اسم آنان در خاطرش بوده اشاره کرده چه این که ***«حملهٔ این آیت افتخار و علامت اعتبار»*** بسیار زیاد هستند. در ضمن برای این که ترتیب درج اسامی باعث رنجش عده‌ای نشود به ترتیب الفباء اسامی این اشخاص را آورده‌اند.[۴]

باب دوازدهم نیز در بیان القابی است که در این چهل سال ***«مردم ایران»*** از شخص شاه یا از ***«جانب دیوان»*** دریافت کرده‌اند شامل القاب ***«متمحضه»*** که ***«بر شأن و اعتبار و شرف و***

۱- همان جا، ص ۱۳۱.
۲- همان جا، ص ۱۸۰.
۳- همان جا، ص ۱۸۴.
۴- همان جا، ص ۳۰۷.

افتخار دلالت می‌کند» و القاب ***«مصطلحه»*** که ***«از مشاغل و خدمات و مناصب و درجات کشف می‌نماید»***. مؤلف در این باب نیز مدعی است که تنها به ذکر القابی پرداخته است که در نظرش وجود داشته و القاب را نیز به ترتیب الفباء و بدون توجه به دریافت‌کنندهٔ آن ذکر نموده است.[۱]

باب سیزدهم کتاب در مورد صورت مالیات‌های گرفته شده در دو سال ۱۲۶۸ه.ق و ۱۳۰۳ه.ق است که مؤلف می‌خواهد ضمن مقایسه دریافتهای نقدی و جنسی دولت در این دو سال، میزان رشد درآمد دولت را در سال ۱۳۰۲ نشان بدهد.[۲]

باب چهاردهم این کتاب در ارتباط با احوال ***«ملوک معاصرین است که مقارن جلوس این پادشاه فرمان می‌گذارده‌اند و یا در همین سال چهلم شمسی حکم می‌رانند»*** اعم از ملوکی که سلطنت ***«بالاشتراط»*** یا ***«الاستبداد»*** داشته و آنهائی که ***«ریاسة‌الجمهور علی سبیل الانتخاب و الانتقاد»*** داشته‌اند.[۳] مطالب این باب بیشتر ترجمه از متون اروپائی است که توسط اعتمادالسلطنه و یا مترجمان دارالترجمه، ترجمه و تدوین شده است. این باب بدین لحاظ که حالت تاریخ تطبیقی ایران و کشورهای مهم جهان را دارد یکی از با ارزش‌ترین بخش‌های کتاب محسوب می‌شود.[۴]

باب پانزدهم کتاب به شرح اسامی ***«ایلچیان»*** خارجه مقیم ایران و سفرایی که دراین چهل سال از ایران به کشورهای خارجی اعزام شده‌اند[۵] اختصاص دارد. مطالب باب پانزدهم بیانگر این نکته است که ایران در آن روزگار با کدامیک از کشورهای خارجی روابط سیاسی داشته و این روابط به لحاظ مرتبه نماینده اعزامی از دو طرف مانند وزیر مختار، شارژدافر (کاردار)، سفیر کبیر، سفیر فوق‌العاده، می‌تواند تا حدودی نشانگر سطح روابط سیاسی ایران با دیگر کشورها باشد.

۱- همان جا، ص ۳۱۰. ۲- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۳۲۰.

۳- اعتمادالسلطنه، ***المآثر والآثار***، (/تهران/، کتابخانهٔ سنائی، بی تا)، ص ۲۴۵ تا ۲۵۳.

۴- متأسفانه آقای ایرج افشار که اقدام به تجدید چاپ ***المآثروالآثار*** تحت عنوان ***چهل سال تاریخ ایران***، نموده‌اند و با افزودن پاره‌ای تعلیقات سودمند (به قلم مرحوم محبوبی اردکانی) و فهارس و انضمام برخی از مقالات بعضاً بی‌ارتباط با موضوع اصلی کتاب، این کتاب یک جلدی را به ۳ جلد رسانده‌اند، باب چهاردهم کتاب را که اتفاقاً از اهمیت خاصی هم برخوردار است، به همراه باب شانزدهم، در چاپ خود حذف کرده‌اند. با توجه به این مطلب به نظر می‌رسد خرده‌گیری محمود کتیرایی بر ایرج افشار در ص دوازده مقدمه‌ای که بر ***خلسه*** نوشته و او را به دلیل ***«سانسور» روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*** مورد انتقاد قرار داده قابل تأمل باشد. جای بسی شگفتی است که ایرج افشار که دو جلد تعلیقات و فهارس و ضمائم را بر یک جلد ***المآثروالآثار*** افزوده و ارزش علمی این کتاب را ده چندان نموده، چگونه روا داشته که این دو باب را که خالی از اهمیت هم نیستند در چاپ خود حذف کند.

۵- اعتمادالسلطنه، ***چهل سال تاریخ ایران***، ج اول، ص ۳۲۱.

باب شانزدهم که آخرین باب کتاب نیز به شمار می‌رود ***«اجمالی از حوادث عمدهٔ عالم و سوانح عظیمه دنیا»*** که هم زمان با دوران پادشاهی ناصرالدین شاه اتفاق افتاده است.[۱]

اعتمادالسلطنه با این ادعا که کتابش به لحاظ سیاق تاریخ‌نگاری در بین تواریخ گذشته همانند ندارد آن را به پایان می‌رساند:

«کسانی که مرضی در دل و عیبی در آب و گل ندارند و کتب جامعهٔ اخبار قرون خالیه و احوال ملوک ماضیه را تتبع و استقراء کرده و تصفّح و استقصاء نموده‌اند می‌دانند که بر این سیاق کتاب در حق هیچ یک از پادشاهان ذی شأن مالک رقاب ننگاشته‌اند و این‌گونه یادگار از هیچ روزگار نگذاشته‌اند».[۲]

در پایان کتاب، سال‌نامه، سال ۱۳۰۶ه.ق نیز ضمیمه آن شده است.

این کتاب را به لحاظ محتوی می‌توان به سال‌نامه‌ای بزرگ تشبیه کرد که از ترکیب سال‌نامه‌های کوچکتر که عبارت از چهل سال‌نامه باشند، به وجود آمده است. این ادعای مؤلف در مقدمه که اسلوب نگارش خود را ***«اسلوبی جدید و طرازی بدیع»*** معرفی کرده که ***«الی الیوم از مورخ هیچ عهدی معهود نبوده»*** زیاد هم بی‌جا نیست. درست است که در برخی آثار تاریخی قبل از تدوین این کتاب از شیوهٔ تاریخ‌نگاری سال‌نامه‌ای استفاده شده و یا شرح حال علما و فضلا در کتب تذکره، آورده شده است اما ترکیب دو مورد اخیر را با پاره‌ای از مسائل جدیدی که با تاریخ ایران عهد ناصری در ارتباط بوده مانند انعکاس تحولات صنعتی - اقتصادی غرب در ایران، عنایت به روابط سیاسی متقابل با کشورهای خارجی، و...، محتوای این کتاب را با سایر آثار تاریخی ماقبل خود متفاوت کرده است.

در مورد منابع مورد استفاده این کتاب باید گفت که در باب‌هایی که فقط مختص ذکر اسامی و القاب اشخاص است با این که مؤلف ادعا می‌کند آن چه را که در خاطر و نظر داشته نوشته، از دفاتر و اسناد و اوراق دولتی، بالاخص مطالب روزنامه‌های دولتی استفاده شده است. در مورد باب دهم که مختص به سرگذشت علماء و فضلاء و... است به نظر می‌رسد از اطلاعات اشخاص مختلف به ویژه کسانی که در دارالتألیف و دارالترجمه کار می‌کرده‌اند استفاده شده باشد. ایرج افشار هم احتمال داده است که برای آگاهی ازاحوال افراد و اشخاص پرسش‌نامه‌هایی را به ولایات فرستاده و سرگذشت علما و دانشمندان آنان را جهت درج در کتاب خواسته باشند.[۳] در مورد باب‌هایی که در ارتباط با تاریخ سایر کشورها است از کار مترجمین از آن جمله خود اعتمادالسلطنه، استفاده شده است.

۱- اعتمادالسلطنه، ***المآثروالآثار***، ص ۲۵۷ تا ۲۹۴.

۲- اعتمادالسلطنه، ***چهل سال تاریخ ایران***، جلد اول، ص ۲۵.

۳- همان جا، جلد اول، ص ۷ (مقدمه ایرج افشار).

به لحاظ شیوهٔ بیان اگرچه این کتاب با آثاری همچون ***ناسخ‌التواریخ*** تفاوت دارد ولی باز هم رگه‌هایی از شیوهٔ انشای مترسلانه در آن به چشم می‌خورد. به ویژه از صنعت ادبی سجع در جای جای این کتاب استفاده شده است. اگر از مقدمه کتاب که این صنعت در آن به وفور بکار گرفته شده، بگذریم در متن اصلی کتاب نیز شاهد آن هستیم. به عنوان مثال در صفحه ۸۲ این کتاب و در توصیف بناهای احداث شده در چهل سال اول پادشاهی ناصرالدین شاه نوشته شده که:

«... و هکذا تذهیبات رایق و تزئینات فایق در قبات و بقاع ائمه معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین و سایر مزارات و مشاهده مشاهیر اکابر دین مبین رضی‌الله عنهم و کذلک ابنیه سلطنتی و عمارات دولتی از وثاقتهای معجب و تارهای مرتفع و ایوانات مشید و جواسق مقرنس و قصور مشید و دروب مستغرب به طرزهای مخترع و هندسهٔ [ای] متحدث و اشکال متجدد و تراکیب مستحکم که غالباً جدران ممر دو سقوف منمق و... چنان با تکلف و پرصنعت برآمده است که مشاهده‌اش عقول را تیره می‌سازد و افهام را خیره می‌دارد».[1]

استفاده از این گونه صنایع ادبی در نگارش تاریخ مستلزم تسلط کامل بر زبان عربی بوده است و با توجه به این که اعتمادالسلطنه بر ادبیات عرب تسلط چندانی نداشته است بدون شک این گونه مطالب نوشتهٔ همکاران او در دارالمطبعه است که برخلاف او با زبان عربی آشنایی کافی داشته‌اند. در این کتاب از تحلیل و تعلیل حوادث تاریخی به هیچ روی خبری نیست، اما به لحاظ این که پادشاهان و رؤسای جمهور کشورهای بیگانه و معاصر ناصرالدین‌شاه معرفی شده‌اند و حوادث مهم جهانی در کنار حوادث مهم تاریخ ایران ـ در این برهه از زمان ـ قرار گرفته‌اند و در واقع یک نوع تطبیق تاریخی بین حوادث مهم تاریخ ایران و حوادث مهم جهانی صورت گرفته می‌توان شیوهٔ نگارش آن را نوعی نوآوری در سنت تاریخ‌نویسی ایرانی قلمداد کرد.

این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۰۷ه.ق به اهتمام اعتمادالسلطنه و در دارالمطبعه ناصری به چاپ رسید و بعداً دو یا سه بار[2] توسط کتابخانه سنائی و آن هم به شکل افست از چاپ اول، منتشر شد اما در سال ۱۳۶۲خ با همت ایرج افشار این کتاب با عنوان ***چهل سال تاریخ ایران در دورهٔ پادشاهی ناصرالدین شاه*** و با عنوان فرعی جلد اول ***المآثر والآثار*** و توسط انتشارات اساطیر به چاپ رسید. برای آن که فایده این کتاب بیشتر و مطالبش کامل‌تر

---

۱ - همان جا، جلد اول، ص ۸۲ (مقدمه ایرج افشار).

۲ - علت این که در مورد دفعات چاپ این کتاب توسط کتابخانه سنائی، تردید روا داشته شده این است که متأسفانه چاپ‌کنندگان بدون ذکر دفعه چاپ و یا تاریخ چاپ، این کتاب را تجدید چاپ کرده‌اند.

شود به خواست ایرج افشار، دکتر حسین محبوبی اردکانی برخی ذیل‌ها و تکلمه‌ها را در احوال رجال بر آن افزود که این تعلیقات در جلدی جداگانه و به عنوان جلد دوم ***چهل سال تاریخ ایران*** و با عنوان فرعی تعلیقات حسین محبوبی اردکانی بر ***المآثروالآثار*** در احوال رجال دوره و دربار ناصری و با کوشش ایرج افشار و توسط انتشارات اساطیر در سال ۱۳۶۸خ به چاپ رسید.

جلد سوم این کتاب نیز توسط همین انتشارات و در همین سال و با همان عنوان اصلی ***چهل سال تاریخ ایران در دورهٔ پادشاهی ناصرالدین شاه*** و با عنوان فرعی فهرست‌های چندگانه تاریخی و جغرافیایی و مدنی، که استخراج و تنظیم آن را ایرج افشار برعهده داشته، منتشر گردید. در این جلد علاوه بر فهارس فوق‌الذکر سه مقالهٔ ایرج افشار دربارهٔ سفرنامه‌نویسی ناصرالدین‌شاه و یک مقاله نیز در ارتباط با نقاشی‌های او درج گردیده است.[۱]

اگرچه نام بردن از تعلیقات محبوبی اردکانی و نوشتجات مختلف ایرج افشار بر این کتاب به عنوان جلد دوم و سوم ***المآثروالآثار*** چندان مطلوب نیست ولی بدون شک این دو جلد از ارزش خاصی برخوردار بوده و مطالعه و فهم مطالب ***المآثروالآثار*** را بر خوانندگان بسیار سهل می‌کند.

۷- التدوین فی احوال جبال شروین[۲]

در مورد انتساب تألیف این کتاب به محمدحسن خان اعتمادالسلطنه به غیر از علامه محمد قزوینی که تألیف آن را به محمدحسین فروغی نسبت داده،[۳] فرد دیگری در این مورد با صراحت اظهار نظری نکرده است. اما خود اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطرات به سهیم بودن شیخ مهدی شمس‌العلماء عبدالرب آبادی در تدوین این کتاب اشاره کرده است:

۱- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ***چهل سال تاریخ ایران در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه***، (جلد سوم المآثروالآثار شامل فهرست‌های چندگانه تاریخی، جغرافیایی و مدنی)، استخراج و تنظیم ایرج افشار (تهران، اساطیر، ۱۳۶۸خ).

۲- معنای فارسی عنوان عربی این کتاب به معنای بررسی در احوال کوه‌های شروین است که همین عنوان برخی از محققانی را که بدون توجه به محتوی کتاب و صرفاً به استناد به عنوان کتاب آن را معرفی کرده‌اند به اشتباه انداخته است، ادوارد براون ایران‌شناس معروف ایرانی در ص ۱۴۸ کتاب خود به نام ***تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت*** و تیمور برهان لیمودهی در صفحهٔ ۲۷ مقدمه خود بر ***مطلع‌الشمس*** از جمله این افراد هستند که محتوای کتاب را شرح کوه‌های شروین ذکر کرده‌اند.

۳- قزوینی، ***«وفیات معاصرین، اعتمادالسلطنه»***، ***یادگار***، ص ۵۹.

«.. با شمس‌العلماء مشغول نوشتن تاریخ سوادکوه بودم».[۱]

مطالعه دقیق متن این کتاب که بسیاری از مطالب آن از آثار پیشینیان نقل شده نیز می‌تواند نشانگر این نکته باشد که مطابق شیوه مرسوم اعتمادالسلطنه در تدوین آثارش، عده‌ای از زیردستانش در استخراج این مطالب از آثار دیگر با او همکاری داشته‌اند. نقل قول از کتاب‌های عربی و آثار اروپایی نیز بیانگر دخالت عده‌ای از مترجمین دارالترجمه ناصری در تدوین این کتاب است. به نظر می‌رسد نقش شمس‌العلماء در این کتاب نیز ـ همانند نقش او در تدوین برخی آثار دیگر منسوب به اعتمادالسلطنه ـ در ارتباط با نوشتن شرح حال بزرگان سوادکوه باشد.

به غیر از نکاتی که در بالا بدانها اشاره شد ـ و در مورد بسیاری از آثار منسوب به اعتمادالسلطنه نیز این نکات صدق می‌کند ـ دلیل دیگری برای انتساب این کتاب به دیگران و یا عدم انتساب آن به اعتمادالسلطنه نداریم. از طرف دیگر با توجه به لحن خطاب و مقدمه و مؤخره این کتاب و هم چنین نقش گسترده اعتمادالسلطنه در تدوین بخش‌های عمده و نقل خاطرات او در متن، دادن عنوان ***«مؤلف»*** به اعتمادالسلطنه چندان اشکالی را دربرنخواهد داشت هر چند که از نقش اشخاصی از قبیل شمس‌العلماء در تدوین این کتاب نیز نمی‌توان به آسانی گذشت.

با توجه به مقدمهٔ کتاب، انگیزه اعتمادالسلطنه از تدوین این اثر تقرب هرچه بیشتر او به صدر اعظم قدرتمند ناصرالدین شاه یعنی میرزاعلی اصغرخان امین‌السلطان (اتابک اعظم بعدی) بوده است. اعتمادالسلطنه در این باره در مقدمه کتاب خود می‌نویسد:

«در سنه ماضیه ئیلان ئیل یکهزار و سیصد و یازده هجری موکب فرخنده کوکب اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی جمجاه خسروصاحبقران ناصرالدین شاه خلدالله ملکه و سلطانه حدود سوادکوه را وفیروزکوه را به خیام با احتشام و دو روزه اقامت گردون مقام مقدس شرف ساختند و جماد و نبات و جاندار این حدود را به عطواف ملوکانه نواختند و از عنایاتی که درین سفر خیر اثر مورد و وارد و مقبل و قابل را شامل می‌شد ملازمت وجود با فیض و برکت وجود شخص اکمل صدراعظم میرزاعلی اصغرخان امین‌السلطان مدظله العالی بود که رکاب اعلی را در هر ناحیه به حسن نیت و خیراندیشی شروق خورشید می‌داد و فروغ ناهید. چون به سوادکوه رسیدیم در آن جا روزی در محضر

---

۱ - اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۱۰۳۶. عنوان دیگر این کتاب طبق مقدمه اعتمادالسلطنه بر این کتاب تاریخ سوادکوه است.

معالی اثر آن بزرگوار [یعنی امین‌السلطان] گرم استفاده گشته شنیدم که می‌گفتند سوادکوه در حکم خانه من است. گفتم پس بنده باید از طرازندگان این عمارت و نظارگان این بهجت و خضارت باشم تاریخ و جغرافیای آن را بنویسم و حالا که نام اشرف عالی پرتوافکن این ساحت است آن را به درستی نام نمایم».[۱]

اعتمادالسلطنه از این که علاوه بر تاریخ سوادکوه، تاریخ مازندران و طبرستان را هم در این کتاب مورد توجه قرار داده از خوانندگان خود عذرخواسته و علت آن را این گونه بیان می‌کند:

«... پس از شناسائی و معرفت فلان محل مسلم است که سوانح و وقایع آن سرزمین با امکنهٔ مجاور پیوستگی دارد و طبیعی است که صلح و جنگ همسایه‌ها همسایه متواتر می‌باشد... پس در نگارش تاریخ و جغرافیای سوادکوه اگر نگارنده از کلیه مازندران و طبرستان سخن رانده معذور است و شرح منظور بر طبق مرام بدون این حواشی غیرمقدور».[۲]

اعتمادالسلطنه مطالب کتاب خود را در زمرهٔ ***«ریاحین نصیرت»*** دانسته و آرزو می‌کند که ***«گلهای»*** آن به عنوان ***«یادگار خلوص اراده»***اش مورد پذیرش امین‌السلطان قرار گیرد.[۳] تألیف این کتاب در روز دوشنبه ۱۱ رمضان ۱۳۱۱ه.ق پس از چندماه تلاش به اتمام رسید و در همان روز به امین‌السلطان تقدیم شد.[۴] این گونه تملقات و برخوردهای سازش‌کارانه اعتمادالسلطنه با امین‌السلطان موجب شگفتی کسانی می‌شود که نظرات او را پیرامون شخص امین‌السلطان و هم‌زمان با روزگاران تدوین این کتاب در ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، پیگیری کنند. این شگفتی بدین دلیل است که اعتمادالسلطنه هم زمان با تدوین این کتاب برای پیشکش نمودن به امین‌السلطان در خاطراتش ـ همان گونه که قبلاً بدان اشاره شد ـ صدمات وارده از طرف امین‌السلطان به خود را بالاتر از صدماتی دانسته که ابن‌زیاد در حادثه کربلا به امام حسین(ع) زده است و یا اینکه به رغم تعریفات و تمجیدات زیاد از مردم سوادکوه در این کتاب، در روزنامه خاطرات خود ***«خریت»*** را یکی از صفات سوادکوهی‌ها می‌داند.[۵] آن چه که مسلم است هدف واقعی اعتمادالسلطنه از تدوین این کتاب به نام امین‌السلطان، دست‌یابی او

---

۱ - اعتمادالسلطنه، ***التدوین فی الاحوال جبال شروین***، ص ۳.

۲ - همان جا، همان صفحه. ۳- همان جا، همان صفحه.

۴ - اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۱۰۸۵.

۵- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۱۰۹۸. این سخن را اعتمادالسلطنه هنگامی که در خاطراتش در مورد یکی از منسوبین به سوادکوه اظهارنظر می‌کند، نقل کرده و می‌نویسد:

«... دیگر پسر وکیل آقای مرحوم است که علاوه بر خریت سوادکوهی دیوانه هم هست».

به اهداف سیاسی‌اش از طریق تقرب جستن ظاهری به شخص امین‌السلطان بوده است. در مقدمه این کتاب اعتمادالسلطنه در مورد چگونگی تدوین اثر خود می‌نویسد:

«هر که در این اوراق به نظر عنایت بیندازد که از تصفح و تتبع و استقراء کتب قدیم و جدید کوتاهی نکرده و بعد از مطالعهٔ دفاتر عدیده از مؤلفات داخله و خارجه این کتاب تألیف شده جامع مطالب مفیده است».[۱]

اعتمادالسلطنه در ادامهٔ مقدمه درباره واژه شروین و این که آیا این کلمه عنوان نام شخص خاص و یا عنوان عامی بوده است، شرحی نوشته و بعد از این مقدمه، متن با بیان جغرافیای طبیعی سوادکوه شروع می‌شود و پس از آن از جغرافیای تاریخی سوادکوه و بالاخص از تاریخ باستانی آن سخن به میان می‌آید:

«... و اما آن چه در کتب باستانی مجوس و یا تواریخ اسلامیه که محتویست بر اخبار و اسامی ممالک و سلاطین زردشتی فهرست‌وار یافته‌ایم بعضی را درین مقام عیناً نقل می‌نمائیم که هم بر اشتقاق اسم سوادکوه اقامهٔ شهادت باشد و هم نسبت به سوابق احوال این نواحی مایهٔ بصیرت گردد».[۲]

اعتمادالسلطنه در بیان تاریخ سوادکوه در روزگاران قبل از اسلام، مطالبی را به نقل از مورخان قدیم و جدید نقل می‌کند که ربط چندانی به تاریخ اختصاصی سوادکوه ندارد بلکه تاریخ عمومی شمال ایران را که تاریخ سوادکوه نیز بخش کوچکی از آن است، دربرمی‌گیرد. در بررسی تاریخ باستانی سوادکوه بحثی نیز در ارتباط با زبان اهالی سوادکوه نوشته می‌شود و اعتمادالسلطنه با استفاده از تحقیقات زبانشناسی شرق‌شناسان اروپائی در مورد زبان ایرانیان قدیم، جداولی را از کلمات و لغات فارسی، پهلوی، زند، سانسکریت و هندی و آن هم به شکل مقایسه‌ای ارائه می‌دهد که این مطالب نیز در مورد زبانهای باستانی ایرانیان بوده و مختص به زبان اهالی سوادکوه نیست. بعد از بیان تاریخ باستانی سوادکوه، شرحی دربارهٔ جبال مازندران نوشته می‌شود و به دنبال آن ***«حالت حالیهٔ سوادکوه»*** مورد توجه قرار می‌گیرد و ضمن نام بردن از قراء و بلوک سوادکوه بخشی از سفرنامه ناصرالدین شاه به مازندران را که در سال ۱۲۸۲ه.ق نوشته شده در این کتاب آورده می‌شود. در ادامهٔ مباحث این کتاب به آب و هوا، میوه‌جات، درختان، پرندگان و وحوش سوادکوه اشاره می‌شود. بعد از آن نوبت به بررسی تاریخ سوادکوه در روزگاران بعد از اسلام می‌رسد که شامل ۸ فصل می‌شود. در این فصل از چگونگی ورود اسلام به طبرستان و مازندران و به تبع آن سوادکوه و علت ورود داعیان به

---

۱ - اعتمادالسلطنه، ***التدوین فی احوال جبال الشروین***، ص ۳.

۲ - همان جا، ص ۵.

طبرستان و چگونگی تسلط آنان بر این منطقه سخن به میان می‌آید. به دنبال آن حکایت خروج داعی کبیر و بیان احول ملوک باوند و شرح استیلای آنان در نوبت دوم، حکومت علاء الدوله حسن بن رستم، حکومت حسام‌الدوله شاه اردشیر، حکومت شمس‌الملوک رستم بن اردشیر، استیلای آل باوند در نوبت سوم، احوال ملوک قارنوند و ملوک بادوسیان و سلطنت و اولاد آنان، حکومت اولاد دابویه، حکومت آل قارن و آل وشمگیر و آل باوند مورد توجه قرار می‌گیرد. سپس از دولت متغلبین از نواب خلفاء و اعیان و در ادامه به بخش تکمیلی که شرح مختصری در رابطه با تاریخ طبرستان و مازندران در زمان صفویه است، پرداخته می‌شود.

پس از ذکر تاریخ سوادکوه نوبت به ***«تراجم احوال رجال و علمای سوادکوه»*** می‌رسد که ۲۴ نفر از آنها مختصراً معرفی می‌شوند. در بخش‌های پایانی کتاب اعتمادالسلطنه از نبودن ***«تواریخ معتبره و اسناد صحیحه»*** برای تدوین تاریخ حکمرانان این منطقه سخن می‌گوید و آثاری را که در ارتباط با تاریخ مازندران و طبرستان و گیلان نوشته شده همه را در آگاهی بر احوال ملوک این منطقه ناقص می‌داند. او در مورد رفع این نقایص در تاب خود می‌نویسد:

«اما نگارنده حتی‌المقدور اسناد موجوده به زبان فارسی را با بعضی تواریخ عرب تطبیق و تلفیق نموده و از کتب لاتین و یونانی و فرانسوی و انگلیسی و آلمانی استمداد کرده ومعلومات بر آن افزوده اسامی این ملوک را مرتب ساخته در اینجا درج و ثبت می‌نماید که اسباب مزید خبرت و آگاهی شود».[1]

در ادامه اعتمادالسلطنه جدولی در ارتباط با سال جلوس، مرگ و مدت سلطنت سلاطین مازندران و گیلان و گرگان و رویان و هزار جریب و طبرستان می‌آورد و بعضی از ***«تحقیقات انیقه»*** را نیز بر این جدول می‌افزاید تا این ***«اهتمام در تبیین و تثبیت بزرگان را پسند شود و سعی نگارنده مشکور گردد».***[2]

در این جدول اسامی حکام مناطق فوق‌الذکر از سال ۵۳۰ میلادی / ۸۳ قبل از هجرت[3] و حکام سلسله‌های آل قارن، گاوباره، پادوسیان، باوندیان، سادات ساری، حکام صفویه، علویان، سادات مرعشی، سادات هزار جریب، سلاله طغاتیموری، سلاله وهودنی یا جستانی،

۱- همان جا، ص ۱۳۴. آن چه که در مورد این ادعای اعتمادالسلطنه می‌توان گفت این است که با توجه به این که او از زبانهای اروپایی فقط بر زبان فرانسوی تسلط داشته و قادر به ترجمه آثار لاتینی، یونانی و انگلیسی و آلمانی نبوده، یا از ترجمه این آثار به زبان فرانسوی استفاده کرده یا از تفحص مترجمین این زبانها که در زیردست او و در دارالترجمه کار می‌کرده‌اند سود برده است.

۲- همان جا، ص ۱۳۵.

۳- در این جدول تواریخ هجری با تواریخ میلادی در برخی از موارد همخوانی ندارد مثلاً در همین مورد اخیرالذکر که باید گفت که سال ۵۳۰ میلادی برابر است با سال ۵۳ قبل از هجرت نه ۸۳ هجرت.

مظفریه یا سالاریه، آل زیار و... نام برده می‌شود. احمد کسروی در یکی از مقالات خود که این کتاب را مورد نقد قرار می‌دهد این جدول را اقتباس از کار دیگران می‌داند و صنیع‌الدوله اعتمادالسلطنه را بدین جهت که می‌خواهد به خوانندهٔ خود اطمینان بدهد که این جدول و فهرست نتیجه تتبعات و تحقیقات شخص خودش است نکوهش می‌کند.[۱]

منابع مورد استفاده این کتاب ـ همان گونه که مؤلف در متن به آن اشاره می‌کند ـ کتاب‌هایی از قبیل ***تاریخ طبرستان*** ابن اسفندیار، کتاب ***تاریخ وطبرستان ورویان ومازندران*** تألیف سیدظهیرالدین مرعشی، ***معجم‌البلدان*** یاقوت حموی، ***عالم آرای عباسی*** تألیف اسکندر بیک منشی، تاریخ غازانی یا ***جامع‌التواریخ*** تألیف رشیدالدین فضل اله همدانی، ***مطلع السعدین و مجمع البحرین*** عبدالرزاق سمرقندی، ***احسن التواریخ*** حسن بیک روملو، ***روضة‌الصفای ناصری*** تألیف رضاقلی خان هدایت و... بوده‌اند. علاوه بر این آثار از کتاب‌های مورخان قدیمی اروپا هم چون نوشته‌های هرودت و هم چنین تحقیقات شرق‌شناسان اروپایی ـ البته بدون ذکر نام و یا نام کتابشان ـ نیز استفاده شده است. اگرچه در بسیاری از موارد و آن هم در ارتباط با آثار تاریخی دنیای اسلام اعتمادالسلطنه به نام کتاب و مؤلف آن اشاره می‌کند اما در برخی موارد نیز با ذکر عباراتی هم چون ***«اکثر مورخان و مصنفین»***[۲]، ***«از بعضی سطورات مورخان چنین استنباط می‌شود»***[۳]، ***«بعضی علمای جغرافی قدیم و جدید را عقیده آن است که»***[۴]، ***«بنابر مسطورات علمائی که در السنه قدیم تحقیقات انیقه نموده‌اند»***[۵] و... از ذکر دقیق مآخذ مورد استفاده خودداری می‌کند. علاوه بر این نقص بزرگ، اعتمادالسلطنه در استفاده از منابع می‌خواهد مطالبی را که مؤلفین این آثار از کتب دیگر جمع‌آوری کرده‌اند نتیجه تحقیقات مستقیم خود معرفی کند. مثلاً در جایی از این کتاب می‌نویسد: ***«در تاریخ خواجهٔ مکرم خواجه علی رویانی مسطور است...»***[۶] و می‌خواهد به خواننده خود تفهیم کند که خود او این مطلب را مستقیماً و از کتاب مولانای رویانی نقل کرده است و این در حالی است که کتاب مولانای مذکور مفقود و عبارت فوق عیناً از کتاب سیدظهیرالدین مرعشی اقتباس شده است.[۷] از طرف

۱- ذکاء، پیشین، ص ۵۶. کسروی در جای دیگری در مورد مؤلف این کتاب یعنی شخص اعتمادالسلطنه می‌نویسد که او:

«از بی‌دانشی در املای نام‌ها دچار غلط‌های بسیار شده که از جمله «آل مسافر» را که مقصود خاندان کنگری تارم است «آل مظفر» نوشته و «شاه غازی» پادشاه مازندران را شاه قاضی نامیده است و از این گونه اشتباه‌ها مترجمان کتاب‌های اروپایی بسیار دارند...»

به نقل از ذکاء، یحیی، ***کاروند کسروی***، (تهران، جیبی، ۱۳۵۶خ)، ص ۵۱۷.

۲- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۱۲.

۳- همان جا، ص ۱۷.

۴- همان جا، ص ۲۸-۲۷.

۵- همان جا، ص ۲۵.

۶- همان جا، ص ۴۵.

۷- ذکاء، پیشین، ص ۵۳.

دیگر آوردن اشعار عربی و فارسی که در ضمن مطالب به مناسبتی آورده شده از کتاب فوق اقتباس شده و حتی سهو و اشتباهاتی که در تألیف سیدظهیرالدین مرعشی وجود دارد به همراه جدولی و فهرستی که او تنظیم کرده بدون تصرف و اصلاح نقل گردیده است.[۱]

کسروی آن بخش از مطالب کتاب را هم که در ارتباط با ***«حالت حالیه سوادکوه»*** نوشته شده نتیجه تتبع و استقراء شخص اعتمادالسلطنه ندانسته و اعتقاد دارد که این مطالب به دستور اعتضادالسلطنه و در عهدی که او وزیر علوم بوده به وسیله فضلا و مطلعین هر شهر و ولایتی در مورد تاریخ و جغرافیا و... ولایتشان نوشته بودند جمع‌آوری و مجموع این نوشته‌ها دوازده جلد ضخیم را تشکیل می‌داده و پس از درگذشت او به کتابخانه اعتمادالسلطنه منتقل شده و اعتمادالسلطنه نیز با استفاده از این نوشتجات بخش ***«حالت حالیه سوادکوه»*** را تنظیم نموده است.[۲]

علاوه بر منابعی که یادآور شدیم اعتمادالسلطنه از محتوی سفرنامه‌های ناصرالدین شاه و کتاب‌های قبلی خود مانند ***مرآت‌البلدان، تاریخ منتظم ناصری و مطلع‌الشمس*** نیز در تدوین این کتاب سود فراوان برده است.

این کتاب پس از ***«تقدیم شدن»*** به امین‌السلطان در سال ۱۳۱۲هـ.ق در دارالخلافه تهران و در دارالمطبعه دولتی به چاپ رسید. اگرچه در مقدمه و پایان کتاب، سال چاپ را ۱۳۱۱هـ.ق نوشته‌اند اما تاریخ تألیف و چاپ کتاب در آخر مطالب سال ۱۳۱۲هـ.ق ذکر شده است.[۳] این کتاب در سال‌های اخیر توسط خانم میترا مهرآبادی تجدید چاپ شده است.

۸- صدرالتواریخ

صدرالتواریخ در زمرهٔ آن دسته از آثار منسوب به اعتمادالسلطنه است که نه تنها در انتساب آن به اعتمادالسلطنه شک کرده‌اند بلکه عده‌ای با قاطعیت تألیف این کتاب را به دیگری نسبت داده‌اند. افضل الملک این کتاب را به خود منسوب کرده است[۴] و اشخاص دیگری از قبیل کتیرائی[۵] و آرین‌پور[۶] نیز سخن او را تأیید کرده‌اند. کسانی نیز هم چون مهدی‌قلی خان هدایت (مخبرالسلطنه) از معاصرین اعتمادالسلطنه[۷] و محمد مشیری[۸] که

۱- همان جا، همان صفحه.
۲- همان جا، همان صفحه.
۳- همان جا، ص ۱۴۸.
۴- افضل الملک، پیشین، ص ۲۵۲.
۵- کتیرائی، محمود ***«صدرالتواریخ، سرگذشت صدراعظمهای دوره قاجار»***، ***نگین***، سال ششم، شماره ۶، (دی ماه ۱۳۴۹خ)، ص ۳۷.
۶- آرین‌پور، پیشین، ص ۱۹۲.
۷- هدایت، ***خاطرات و خطرات***، ص ۵۵.
۸- اعتمادالسلطنه، ***صدرالتواریخ***، ص ۵ از مقدمه مشیری بر این کتاب.

صدرالتواریخ به اهتمام و با حواشی او به چاپ رسیده این کتاب را از تألیفات شخص اعتمادالسلطنه برشمرده‌اند. دو گروه اخیر برای اثبات نظرشان دلایل کافی و مستند ارائه نکرده‌اند. تلاش ما در این راستا بر این پایه است تا ضمن اشاره به نظرات افراد فوق‌الذکر با تکیه بر متن ***صدرالتواریخ*** و سخنان اعتمادالسلطنه در ***روزنامه خاطرات*** و به ویژه مقایسه محتوای این کتاب با مضامین کتاب ***خلسه***، نقش اعتمادالسلطنه را در تدوین این کتاب مشخص کنیم.

غلامحسین ادیب ملقب به افضل‌الملک که از دستیاران برجسته اعتمادالسلطنه در وزارت انطباعات بوده در یکی از کتاب‌های خود که در زمان مظفرالدین شاه آن را نوشته، خود را مؤلف ***صدرالتواریخ*** معرفی می‌کند. او در این کتاب و در صفحه‌ای که در آن به شرح حال حاج میرزاآقاسی می‌پردازد، می‌نویسد:

«من شرح آن را [یعنی شرح حال حاج میرزاآقاسی را] در تاریخ صدراعظمهای دولت قاجار نگاشته‌ام... او بسی کارهای نیکو داشته لکن برای صدارت ایران لایق نبوده و بسی خبطها و حرکات زشت داشته که در صدرالتواریخ نگاشته‌ام».[1]

افضل الملک در این نوشته خود به صراحت به این نکته نمی‌پردازد که آیا فقط شرح حال حاج میرزاآقاسی را در ***صدرالتواریخ*** نگاشته یا این که تمام ***صدرالتواریخ*** را نوشته است. حتی اگر افضل الملک فقط مدعی نوشتن شرح حال حاج میرزاآقاسی باشد به دلایل ذیل نمی‌توانیم این ادعای او را بپذیریم. اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطرات به طور ضمنی نقش خود را در تدوین شرح حال حاج میرزا آقاسی بیان می‌کند:

«شاه سوار شدند من منزل ماندم ایلخانی [ناپسری حاج میرزاآقاسی] این سفر جاجرود آمده، منزل ایشان رفتم، بعضی اطلاعات از حاج میرزاآقاسی صدراعظم محمدشاه تحصیل کنم. از آنجا مراجعت به منزل نمودم. خیلی چیز نوشتم».[2]

در متن ***صدرالتواریخ*** و در شرح حال حاج میرزا آقاسی در چند مورد روایات و خاطراتی در مورد حاج میرزاآقاسی از قول الله‌قلی میرزای ایلخانی نقل می‌شود. این مطلب و ارتباط دادن آن با سخن اخیر اعتمادالسلطنه در ***روزنامه خاطرات*** یکی از دلایلی است که نشانگر نقش اعتمادالسلطنه در تدوین بخشی از شرح حال حاج میرزاآقاسی است.

---

۱ - افضل‌الملک، پیشین، ص ۲۵۲.

۲ - اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۹۰۸.

محمود کتیرائی در ضمن مقاله‌ای که در سه شماره مجله ***نگین*** به چاپ رسانید با استناداتی بسیار ضعیف و بعضاً اشتباه، تألیف این کتاب را به غلامحسین ادیب و میرزامحمدحسین فروغی و حیدرعلی خان فرزند صدراصفهانی و یکی دو تن دیگر نسبت داد و نقش اعتمادالسلطنه را در تدوین این کتاب عبارت از نظارت بر نوشته‌های این چند نفر و نوشتن چند حاشیه و حذف برخی جملات و عبارات و به مفهوم دقیق در حد یک *Editor* دانست.[۱] یکی از دلایلی که کتیرائی برای رد انتساب این کتاب به اعتمادالسلطنه می‌آورد مطلبی است که در صفحه ۱۹۵ ***صدرالتواریخ*** در مورد حاجی میرزاآقاسی و به نقل از فرهاد میرزامعتمدالدوله در کتاب ***جام‌جم*** نوشته شده است. نویسنده شرح حال حاجی میرزاآقاسی در ص ۱۹۳ این کتاب در مورد علت بدگوئی فرهاد میرزا ازحاجی در کتابش نوشته که چون در عهد صدارت حاجی این شاهزاده از حکومت فارس معزول شد به این جهت در ***جام‌جم*** از حاجی بد نوشت و عین نوشته فرهاد میرزا را در مورد حاجی میرزاآقاسی در ص ۱۹۵ کتاب می‌آورد که به شرح ذیل بوده:

«... القصه به جهت ناخوشی نقرس اکثر اوقات مزاج مبارک شاه علیل بود، حاجی میرزاآقاسی وزیر ایروانی زمام مهام را به کلی به دست گرفت و اگر حقوق الطاف قبلی آن پادشاه یعنی محمدشاه طاب‌ثراه که در حق این بنده [فرهاد میرزا معتمدالدوله] بود ملاحظه نمی‌شد از گفتار و رفتار حاجی میرزاآقاسی شرح وافی می‌نوشم... دریغ که محامدشیم و محاسن اخلاق آن

---

۱ - کتیرائی محمود، پیشین، ص ۳۶.

مطالعه دقیق این مقاله که به دنبال چاپ ***صدرالتواریخ*** نوشته شده نشان می‌دهد که نویسندهٔ آن قبل از این که هدفش معرفی و نقد این کتاب باشد، تسویه حساب شخصی با چاپ کننده ***صدرالتواریخ*** بوده است. اگرچه برخی از حواشی مشیری بر این کتاب ضروری نبوده و در برخی موارد طولانی بودن پانویسی‌ها مطلب اصلی کتاب را تحت‌الشعاع خود قرار داده و در مواردی نیز اشتباهات مشیری مانند ذکر تولد اعتمادالسلطنه در سال ۱۲۵۵ه.ق و بیان این نکته که او تا سال ۱۲۶۷ه.ق در دارالفنون تحصیل می‌کرده در حالی که تولد او در سال ۱۲۵۹ه.ق بود و از سال ۱۲۶۸ ـ سال تأسیس دارالفنون ـ شروع به تحصیل در این مدرسه می‌کند، و همچنین ارجاع به برخی منابع غیراختصاصی مانند لغت‌نامه‌ها جای ایراد را بر مشیری گذاشته اما در بسیاری از موارد نیز درج برخی توضیحات برای کمک به خواننده در فهم مطالب ضروری بوده است. در عین حال کتیرائی همه این پانویس‌ها را ***«توضیح واضحات که حکم حشو قبیح را داشته»*** دانسته و حتی نویسندهٔ این پانویس‌ها را به علت درج پاره‌ای از تناقضات به بیانی دوپهلو متهم به داشتن بیماری روانی کرده است. شاید یکی از انگیزه‌های اصلی کتیرائی در بیان این گونه سخنان این باشد که مشیری در ***صدرالتواریخ*** کتاب ***خلسه*** چاپ زوار را از کتاب ***خلسه*** چاپ طهوری که به کوشش کتیرائی چاپ شده برتر دانسته است که البته خود کتیرائی نیز تلویحاً به این نکته اشاره می‌کند. ناگفته نماند که این مقاله در سه بخش و به ترتیب در شماره‌های ۶ و ۷ و ۸ مجلهٔ ***نگین*** به چاپ رسیده است.

پادشاه مبرور مانع از آن است که از قبایح اعمال و اکاذیب اقوال حاجی شرح و بسطی داده شود انتهی».

کتیرائی در نوشتهٔ خود این گونه نوشته است که چون اعتمادالسلطنه در زمان محمدشاه کودک خردسالی بوده است نمی‌توانسته خاطراتی از زمان حاج میرزاآقاسی داشته باشد و مورد الطاف قلبی محمدشاه واقع گردد و در همین رابطه بر محمد مشیری خرده گرفته است که:

«آقای مشیری که کتاب [صدرالتواریخ] به اصطلاح به اهتمام ایشان چاپ شده است این اندازه بدین معانی توجه نکرده‌اند و حتی از این عبارت صریح که از همان نویسنده بخشی از ترجمه احوال میرزاآقاسی است نیز چیزی نفهمیده‌اند».[1]

آن چه که در این باره مسلم است این است که کتیرائی در نوشته خود متوجه این مطلب نشده است که عبارت اخیر در رابطه با شرح حال حاج میرزاآقاسی از قول فرهاد میرزا نقل شده نه از قول کس دیگری. بنابراین مهمترین استدلال او برای رد انتساب این اثر به اعتمادالسلطنه نمی‌تواند مورد پذیرش قرار گیرد. سخن کتیرائی در ارتباط با شرکت حیدرعلی‌خان فرزند صدراصفهانی در تألیف شرح حال پدرش هم ـ مطابق متن کتاب ـ نمی‌تواند مورد پذیرش باشد چرا که مطابق نوشته همین کتاب، حیدرعلی خان در اصفهان زندگی می‌کرده و ارتباط چندانی با تهران و دارالمطبعه نداشته است و از طرف دیگر خود اعتمادالسلطنه هنگام مسافرت به اصفهان با شخصی به نام آقامیرصادق مشهور به چهارباغی ملاقات می‌کند و از قول او سرگذشت‌هایی از زندگانی صدر اصفهانی را یادداشت می‌کند و چه بسا در این سفر اعتمادالسلطنه با حیدرعلی خان که در قید حیات بوده نیز ملاقات کرده و از او خواسته باشد که شرح حالی از پدرش را برای او بنویسد. در صورت پذیرش این مطلب باز هم نمی‌توانیم اعتمادالسلطنه را در تدوین شرح حال صدراصفهانی بی‌نقش بدانیم.

از آنجا که سخن دیگر منتقدین و مدافعین اعتمادالسلطنه در ارتباط با انتساب یا عدم انتساب تألیف این کتاب به او بدون ذکر دلایل کافی بیان شده از بررسی آنها صرف‌نظر کرده و تلاش می‌کنیم با بررسی متن کتاب ***صدرالتواریخ*** به نقش اعتمادالسلطنه در تدوین آن پی ببریم. اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خود ـ به غیر از مطلبی که در صفحات قبل به آن اشاره شد ـ تنها یک بار به کتاب ***صدرالتواریخ*** اشاره می‌کند و آن هم زمانی است که این کتاب آماده تقدیم به امین‌السلطان شده است.

«عصر منزل امین‌السلطان رفتم، کتاب تاریخ صدور قاجاریه که به اسم

---

۱ - کتیرائی، پیشین، ص ۳۷.

ایشان تألیف کرده بودم رساندم، بعد مراجعت به منزل نمودم».[۱]

عدم اشاره اعتمادالسلطنه به مراحل تدوین این کتاب و یا حداقل آغاز شروع به کارش در ارتباط با تألیف این کتاب در روزنامهٔ خاطرات می‌تواند دلیلی بر این ادعا باشد که تمام مطالب صدرالتواریخ را اعتمادالسلطنه ننوشته است. مطالعه دقیق ***صدرالتواریخ*** نشان می‌دهد که بسیاری از مطالب این کتاب ـ همان گونه که در متن کتاب به آن اشاره شده ـ از کتابهای تاریخی مانند ***ناسخ التواریخ*** تألیف لسان الملک سپهر، تاریخ زندیه ***یا تاریخ گیتی‌گشا*** تألیف میرزامحمدصادق موسوی اصفهانی، ***اکسیرالتواریخ*** تألیف اعتضادالسلطنه، ***تاریخ ایران*** تألیف سرجان ملکم، ***تاریخ عضدی*** تألیف احمدمیرزاعضدالدوله، ***تاریخ منتظم ناصری*** تألیف خود اعتمادالسلطنه، ***روضةالصفای ناصری*** تألیف رضا قلیخان هدایت و... گرفته شده است. اگر مطالب نقل شده از این قبیل کتب تاریخی را حذف کنیم و از طرف دیگر اسناد ارائه شده در این کتاب را که از بایگانی دولتی برگرفته شده به کناری بگذاریم، مطالب باقیمانده چندان زیاد نیست که آن هم بیشتر در ارتباط با صدراعظم‌های ناصرالدین شاه است. بدون شک عده‌ای از فضلای زیردست اعتمادالسلطنه در استخراج مطالب از کتاب‌های دیگر و همچنین بایگانی دولتی با او همکاری کرده‌اند و می‌توان این نکته را نیز پذیرفت که آنان پیش‌نویس برخی شرح حالها را نوشته‌اند. اما اگر بخواهیم نام یک نفر را به عنوان مؤلف کتاب بپذیریم، این عنوان بیش از همه در خور اعتمادالسلطنه است. چرا که حداقل به لحاظ لحن خطاب چه در مقدمه و چه در متن و چه در مؤخره کسی که با خواننده سخن می‌گوید اعتمادالسلطنه است از طرف دیگر بر ما معلوم است که اعتمادالسلطنه در تدوین شرح حال حاج میرزاآقاسی، امیرکبیر، میرزاآقاخان نوری و دیگر صدور عهد ناصری به ویژه سرگذشت میرزا حسین خان سپهسالار دخالت داشته است. حساسیتی که اعتمادالسلطنه نسبت به امیرکبیر داشته باعث شده که او شرح حال امیرکبیر را به دقت مورد بررسی و تدقیق قرار دهد و حذف و اضافات بسیاری را بر متن اصلی که احتمالاً دیگران نوشته‌اند روا بدارد. در مورد شرح حال میرزاآقاخان نوری ملقب به اعتمادالدوله نیز با توجه به نقل قول‌هایی که از حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله پدر اعتمادالسلطنه می‌شود و روابط حاجی علی‌خان با اعتمادالدوله مورد بحث قرار می‌گیرد، می‌توان گفت که اعتمادالسلطنه حداقل در تدوین چنین بخشهایی از سرگذشت اعتمادالدوله نقش داشته است. در مورد سرگذشت میرزامحمدخان سپهسالار نیز باید گفت که اگرچه قضاوت‌ها دربارهٔ او در این کتاب با قضاوت‌های اعتمادالسلطنه در ***خلسه*** شباهت زیادی دارد اما در خود متن کتاب نوشته خاصی که نشانگر دخالت و یا عدم دخالت

---

۱ - اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۹۰۷.

اعتمادالسلطنه در تألیف این بخش از کتاب باشد وجود ندارد. در ارتباط با سرگذشت میرزاحسین خان سپهسالار هم می‌توان با قاطعیت تمام گفت که تقریباً تمامی مطالب در رابطه با سرگذشت این صدراعظم را خود اعتمادالسلطنه نوشته است.

نوشته‌های این کتاب دربارهٔ شرح حال میرزاحسین خان سپهسالار دقیقاً با مطالب ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، مطابقت و مشابهت دارد. بخش عمده‌ای از این مبحث کتاب در ارتباط با خاطرات محمدحسن خان اعتمادالسلطنه از اعمال سپهسالار در جریان مسافرت به فرنگ است و همان مطالبی که در ***روزنامهٔ خاطرات*** در این باره نوشته شده، در این کتاب نیز نقل شده است. از طرف دیگر اشخاصی همچون افضل‌الملک و فروغی در این مسافرت فرنگ حضور نداشته‌اند که بخواهند شرح آن را بنویسند. قضاوتهای این کتاب دربارهٔ سپهسالار با قضاوت‌های اعتمادالسلطنه در ***خلسه*** با یکدیگر کاملاً منطبق بوده خاطراتی را هم که اعتمادالسلطنه از روابطش با میرزاحسین خان نوشته دلیل دیگری[1] است که شرح حال میرزاحسین خان سپهسالار را در ***صدرالتواریخ*** کسی جز اعتمادالسلطنه ننوشته است.

در مورد شرح حال مستوفی الممالک نیز اگرچه ـ همچون شرح حال میرزامحمدخان سپهسالار ـ قضاوت‌های این کتاب درباره او با قضاوت‌های ***خلسه*** مشابهت دارد ولی ما دلیل قاطع دیگری در مورد اینکه اعتمادالسلطنه و یا شخص خا دیگری این بخش از کتاب را نوشته، در متن نمی‌یابیم. در مورد امین‌السلطان هم که این کتاب برای او نوشته شده جز ۴ صفحه تمجید و تعریف، شرح حال دیگری از او آورده نشده که بتواند ما را به نویسنده این بخش رهنمون شود.

در مجموع و با توجه به دلایل فوق که در ارتباط با نقش اعتمادالسلطنه در تدوین بخشی از شرح حالهای صدوری مانند صدراصفهانی، حاج میرزاآقاسی، میرزاتقی خان امیرکبیر، میرزااقاخان نوری و میرزاحسین خان سپهسالار، آوردیم، می‌توانیم بگوئیم که نقش اعتمادالسلطنه در تدوین این کتاب بیش از کسان دیگری است که تألیف این کتاب را به آنان

۱- بخشی از شرح حال میرزاحسین خان سپهسالار در این کتاب در ارتباط با خاطرات شخصی اعتمادالسلطنه از او است که در ذیل تنها به دو مورد آن که به ترتیب در صفحات ۲۶۱ و ۲۷۰ ***صدرالتواریخ*** آمده، اشاره می‌کنیم:

«... حامل خلعت از جانب همایونی [برای سپهسالار] خود بندهٔ نگارنده بود... حاجی میرزاحسین خان... جلو آمده انگشتری را بوسید و به من رو کرده و گفت تا به حضور همایونی نیایم... قبول این خلعت نخواهم کرد... با هم به قصر ناصری... آمدیم... خلاصه به جهت خلعت بها هزار و پانصد تومان... نقد به من خلعت بهاء داد».

«این بندهٔ نگارنده را در صدارت حاجی میرزاحسین خان قصه‌ای هایله است که نوشتن آن درین مقام مناسب است...».

نسبت داده‌اند. این نکته بدان معنا نیست که دخالت دیگران را در تألیف این کتاب مردود بدانیم بلکه مسلم است که عده‌ای در استخراج شرح حال صدور نخستین قاجار از سایر کتب تاریخی، جمع‌آوری پاره‌ای از اطلاعات از معاصرین خود، پیش‌نویس برخی از شرح حال‌ها، یافتن نامه‌هایی از بایگانی دولتی و در نهایت تحریر این کتاب، با اعتمادالسلطنه همکاری نزدیک داشته‌اند که این همکاری بیشتر در چارچوب وظایف اداری آنها در وزارت انطباعات بوده است. اما این همکاری‌ها به گونه‌ای نبوده است که بتواند نقش اعتمادالسلطنه را در تدوین این کتاب تحت‌الشعاع خود قرار دهد و شخص دیگری را مؤلف این کتاب معرفی نماید.

نگاهی به مطالب صدرالتواریخ

اعتمادالسلطنه در دیباچه این کتاب که در واقع نامه‌ای به میرزاعلی اصغرخان امین‌السلطان ـ صدراعظم وقت ناصرالدین شاه ـ است انگیزهٔ خود را از تألیف این کتاب ***«باز نمودن خلوص خدمت و صدق ارادت و پاکی عقیدت خویش»*** به امین‌السلطان بیان می‌کند:

«بعد الحمد والصلوة به حضور کرامت ظهور، مکرمت دستور، عمید اکرم راد و صاحب اجل کافی جناب مستطاب اشرف معظم وزیراعظم، زین الله تعالی، دمت الوزارة باقدامیه السعیدالتعالی و اقدام حضرته المتعالی معروض می‌دارد به این قصد و نیت که خلوص خدمت خود را به محضر وزارت عظمی اجلهاالله تعالی باز نماید و صدق ارادت و پاکی عقیدت خویش را به ملازمان آن حوزهٔ سنیه مبرهن سازد، کتابی تألیف کرده و به طراز القاب زاهرهٔ خواجهٔ امجد مطرز ساخته است...».[1]

اعتمادالسلطنه ضمن برشمردن مراجع و اسناد این کتاب، بدین دلیل که در آن هیچ ظاهرسازی نشده و حقایقی دربارهٔ صدراعظمهای قاجار نقل شده و انتشار آن ممکن است باعث ملالت و کدورت عده‌ای از بازماندگان این صدور شود از امین‌السلطان می‌خواهد که مطالعهٔ آن را مخصوص خود قرار داده و نگذارد که هر کسی این کتاب را بخواند:

«صدرالتواریخ ترجمهٔ حال و تاریخ صدور وزرای اعظم دولت ابد مدت سلسلهٔ علیه قاجار است و اسناد آن اوراق متشتته و حکایاتیست که از الواح خواطر معمرین و دانایان معاصرین نقل شده و برای آگاهی ضمیر خواجهٔ دانا، به طور حقیقت وکمال و در آن هیچ ظاهرسازی نیست، در این صورت اگر تمام مسطورات این صحیفه منتشر شود، یمکن که اخلاف صدور وزرای عظام

---

۱ - اعتمادالسلطنه، ***صدرالتواریخ***، ص ۹.

اسلاف، از نگارنده ملول و مکدر شوند... پس این بنده از خازن کتابخانهٔ عالی مستدعی است که مطالعهٔ این مسوده را خاص بندگان حضرت داند و بر آن باشند که این نوشته را هر کس نخواند...».[۱]

او در این مقدمه ***«وزرای عظام»*** را ***«اسباب نظام ملک و ملت و مایهٔ انتظام دولت و سلطنت»*** دانسته و ***«ترجمهٔ حالشان را به منزلهٔ چشم تاریخ»***، تصور کرده است.[۲] هم چنین او این کتاب را ***«برهانی»*** برای بیان ***«ارادت خالص العقیده»*** خود به امین‌السلطان دانسته و با دو بیت شعر به شرح ذیل مقدمه خود را در بیستم ماه شعبان ۱۳۰۹ه.ق به پایان رسانیده است:

«من این صدرالتواریخ گزیده — برای حضرتت کردم مدون
تو ای فروزیران نکو رای — کرم فرما ببین در خدمت من»[۳]

اعتمادالسلطنه در مقدمهٔ این کتاب و سپس در متن تصریح می‌کند که فقط به شرح حال صدوری می‌پردازد که لقب صدارت یا وزارت عظمی یافته‌اند و به شرح حال صدوری همچون عبدالله خان امین‌الدوله، اللهیارخان آصف‌الدوله، میرزاعبدالوهاب معتمدالدوله که صدارتشان به طور رسمی اعلام نشده و در عین حال همان وظیفه صدراعظم را داشته‌اند، نخواهد پرداخت.[۴]

نخستین وزیر اعظمی که شرح حالش در این کتاب نوشته شده حاجی ابراهیم خان شیرازی ملقب به اعتمادالدوله است. در این کتاب اعتمادالدوله را مردی ***«با تدبیر و دوراندیش»*** خوانده‌اند و علت عزل او را ***«به واسطه خیانات قولی و فعلی»*** او دانسته که سرانجام:

«غضب خدیوانه ساری و عزم ملوکانه بر آن جاری شد که این یک نفس را براندازد و تا دیگر نفوس را به سلامت و آسایش نگهدارد».[۵]

دومین صدراعظم قاجاریه میرزامحمدشفیع بندپئی مازندرانی است که شرح حالش پس از شرح حال حاج ابراهیم خان شیرازی آورده شده است. از میرزاشفیع در این کتاب تعریف‌ها می‌شود و برخی از مقدس‌مآبی‌های او به ریشخند گرفته می‌شود که یک مورد آن به شرح ذیل است:

«[در جریان عروسی عباس میرزا] خاقان مغفور یک پیالهٔ شراب [به میرزاشفیع] دادند فرمودند یا بخور... و یا جریمهٔ بزرگی از تو خواهم گرفت، صدراعظم جریمه را بر خوردن ساغر ترجیح داد و حسب الامر مبلغ پنج هزار

۱- همان جا، ص ۱۰.
۲- همان جا، همان صفحه.
۳- همان جا، صفحه ۱۱.
۴- همان جا، ص ۱۰ و ۱۰۵.
۵- همان جا، ص ۳۲-۳۱.

تومان ترجمان داد... و چون می‌خواست تقدس خود را بر علمای آن عصر معلوم نماید تفصیل این فرمایش شاه و عرض خود و ادای جریمه را به قدوة المجتهدین مرحوم میرزاابوالقاسم قمی صاحب قوانین نوشت، مرحوم میرزادر جواب نوشته بود:

بسیار غلط کردی یک پیالهٔ شراب حلال که به حکم سلطان بود نخوردی، می‌خواستی آن پیاله را صرف کنی و پنج هزارتومان را برای فقرا و ضعفا مبذول داری».[1]

در بیان سرگذشت میرزاشفیع اشاراتی نیز به جنگ‌های دورهٔ اول ایران و روس و علت انعقاد صلح بین ایران و روسیه و نقش انگلستان در امضای این قرارداد، شده است. پس از میرزا شفیع مازندرانی نوبت به شرح حال امین‌الدوله حاجی محمدحسین خان ملقب به نظام‌الدوله معروف به صدراصفهانی آخرین صدراعظم فتحعلی‌شاه قاجار می‌رسد. در شرح حال او، گزافه‌گوئیهایی می‌شود که در مورد سایر وزرای قبلی قاجار چنین سخنانی گفته نشده است. این نکته این شک را در ذهن ایجاد می‌کند که احتمالاً یکی از وابستگان این صدراعظم در تنظیم صفحات مربوط به شرح حال او دست داشته است. شاید این شخص محمدحسین خان سرتیپ پسر حیدرعلی خان نوهٔ این صدراعظم‌ها بوده که در تهران زندگی می‌کرده و از فضل و انشای خوبی نیز برخوردار بوده است. در این بخش از صدرالتواریخ این‌گونه از او سخن به میان آمده است:

«اصلش از نیمه جهان اصفهان و وجودش مصداق تمام جهان بود».[2]

و در صفحه‌ای دیگر و در همین رابطه نوشته شده:

«نشر کَرم و شرح همم آن صدر بالاتر از آنست که فارس قلم آن را به انتهای میدان اوراق رساند... این صدر را باید حاتم‌الصدور و معین‌الوزراء لقب نهاد».[3]

اولین صدراعظم محمدشاه قاجار که در این کتاب به بیان شرح حال او پرداخته می‌شود میرزاابوالقاسم قائم مقام فراهانی است. در شرح حال قائم مقام از حوادثی همچون دورهٔ دوم جنگهای ایران و روس، حادثه قتل گریبایدوف و... سخن به میان آمده و از تلاش‌های قائم مقام برای ولایتعهدی محمدمیرزا و سپس کوشش‌های فراوان او در راه به پادشاهی رسیدن این شخص، مطالبی نوشته شده است. در مورد علت برگشتن رأی محمدشاه از قائم مقام در این

۱- همان جا، ص ۵۳.
۲- همان جا، ص ۶۹.
۳- همان جا، ص ۸۹.

کتاب آمده که:

«چون [قائم مقام] خود را مؤسس این سلطنت می‌دانست پارهٔ [ای] احکام را به دلخواه خود می‌گذرانید و چنان می‌خواست که سلطان به دلخواه خود نتواند فلان پست را بلند کند و فلان عزیز را نژند نماید... آقائی و احترام و تاج و تخت و ضرب سکه را خاص سلطنت کرده ولی نصب و عزل و قطع و فصل کار و اجراء امور دولت و دادن و گرفتن مواجب و منصب را می‌خواست منحصر به تصویب خود نماید».[۱]

نویسنده شرح حال قائم مقام این گونه اعمال او را مورد انتقاد قرار داده می‌نویسد:

«... آب و گل ایرانیان و عادت ایشان سرشتهٔ ارادت پادشاه است و به این امید هستند که اقتدار اختیار سلطانی اگر نباشد، اکثر از بیچارگان باید همیشه از منصب و عزت و نعمت محروم باشند و همواره یک سلسله مشغول ریاست باشند و ظل‌الله باید مثل ذی‌ظل خود [یعنی خداوند عالم] بعضی تفضلات و احساناتش لابشرط باشد که گاهی ذلیلی را عزیز کند و فقیری را غنی سازد تا همه به این امید به درگاه او بشتابند...».[۲]

در مورد چگونگی عزل و قتل قائم مقام نیز آورده شده که:

«شاهنشاه غازی [محمدشاه] فرمودند که اول قلم و قرطاس را از دست او بگیرید و اگر خواهد عریضه به من بنویسد نگذارید که سحری در بیان و اعجازی در بیان او است که اگر خط او را ببینم باز فریفتهٔ عبارات او شوم و او را رها سازم... بعد قائم مقام را از بالاخانهٔ دل‌گشا که در نگارستان بود فرود آوردند، در حوض خانه محبوسش داشتند، بعد از شش روز، در شب شنبه سلخ صفر او را خبه کردند».[۳]

نویسنده این بخش از کتاب، تحلیلی نیز پیرامون علت عزل قائم مقام نوشته که عیناً به آن اشاره می‌کنیم:

«قائم مقام قصد خیانت نداشت ولی اقوال و افعال و بی‌اعتنایی و اهمال و درشتی‌ها و تندی‌ها و جسارت‌ها از او ناشی شد که منزل خیانت بود... عمده معایب کار او که او را بلیت رسانید کثرت فضل و دانایی و شدت سواد بود و چون در کمالات و تدبیرات افراط کرده بود و سزاوار هرگونه برتری هم داشت

۱- همان جا، ص ۷-۱۳۶.
۲- همان جا، ص ۱۳۷.
۳- همان جا، ص ۱۳۹-۱۳۸.

لهذا خودبینی را به جایی رسانید که خود را خداوند مردم می‌شناخت و اکثر از مخلوق را بهائم می‌پنداشت... هتاکی بسیار می‌نمود، بزرگان سلف را بی‌پاکر- دو محض اقتدار خود بعضی رجال جدیدی بی‌رتبه را سرکار آورد... تنمر و تکبرش به جایی رسید که با احدی غذا نمی‌خورد و اظهار کراهت از هم‌غذایی مردم می‌کرد... البته اینگونه صفات باعث خذلان و ناامیدی خلق می‌شود و خاصه در صورتی از کثرت غرور خدمتگزاری به ولی نعمت خود که ظل‌الله است و از جنس بشر برتری دارد این‌گونه پیغامات سخت دهد و تهدید نماید. سلاطین به هیچ وجه با ما مردم طرف نسبت نیستند و نباید به غرور خدمت با آنها جسارت کرد. سلطنت به اختیار شخصی نیست که هر کس به آن قائل شود. این رتبه مخصوصاً بسته به افاضه الهی است که در میان چندین کرور نفوس یک نفر برانگیخته می‌شود، پس با چنین کسی نباید طرف شد و به او جسارت نباید کرد که ستیزهٔ با سلطان مثل ستیزهٔ با قهر و غضب الهی است. در این صورت هر کس از مقام بشریت خود تجاوز کند به مکافات خواهد رسید». [1]

بعد از قائم مقام نوبت به شرح حال حاجی میرزاآقاسی دومین و آخرین صدراعظم محمدشاه قاجار می‌رسد. در این کتاب نیز همچون کتاب ***خلسه*** از ***«بی‌قابلیتی و بی‌کفایتی و بی‌تدبیری»*** حاجی میرزا آقاسی در کنار ***«خوش فطرتی و خوش خدمتی و نیک نفسی و مستجاب الدعوه‌ای»*** او سخن به میان رفته است. بی‌کفایتی او را به واسطهٔ خبرچینانی که اطرافش را گرفته بودند و سربازان گستاخ ماکویی او که شب‌ها با چراغ به دزدی می‌رفتند و زنان و کودکان مردم را بی‌حرمت می‌کردند [2] و بی‌تدبیری او را در خبط و خطا در سوال و جواب با نمایندگان دول خارجه و سوء تدبیر در باب محمره در معاهدهٔ ارزنةالروم و حمایت از ناپسری خود الله قلی میرزای ایلخانی و بی‌خبری از امور ملک‌داری دانسته‌اند. خوش‌فطرتی او را به خاطر شفاعت از مردم، تحمل زیاد در مقابل گستاخی‌ها و خوش خدمتی او را در ساختن قورخانه و توپخانه و قنوات، ستوده‌اند و از کرامات متعدد او از قبیل پیش‌گوئی زمان مرگ عباس میرزا و سپس فتحعلی شاه و به پادشاهی رسیدن محمدشاه، سرد شدن هوای گرم تهران در جریان عروسی ناصرالدین میرزای ولیعهد به دعای او و پیش‌گویی زمان مرگ خود، یاد کرده‌اند. بسیاری از کرامات حاجی به نقل قول از الله قلی میرزای ایلخانی پسر زن حاج میرزاآقاسی نقل شده است و همان طور که در صفحات پیش گفته شد

۱- همان جا، صفحات ۱۴۳-۱۴۱.

۲- همان جا، ص ۱۸۲.

اعتمادالسلطنه به کسب خبر از احوالات حاجی از این فرد در روزنامهٔ خاطرات خود اشاره کرده است. در این فصل از کتاب به اعتقاد شدید محمدشاه نسبت به حاج‌میرزاآقاسی این گونه اشاره شده است:

«[شاه] او را به چشم نوکری و صدارت نمی‌دید بلکه او را مرشد و پیشوای طریقت خود می‌دانستند... و در دست خط‌ها به ایشان عنوان جعلت فداک و روحی فداک می‌نوشتند».[۱]

مطابق مندرجات این کتاب محمدشاه کار اعتقاد به حاج میرزاآقاسی را به جایی رسانده بود که عدم بهبودی درد پای خود را نتیجه خواست او می‌دانست و می‌گفت:

«این درد پای مرا حاجی نمی‌خواهد خوب بشود از برای این که زحمت در دنیا بکشم و در آخرت بهشت بروم اگر حاجی بخواهد خوب خواهد شد».[۲]

در مورد رفتار حاج میرزاآقاسی با مردم در این کتاب پاره‌ای از تناقضات نوشته شده است مثلاً در جایی آمده که:

«حاجی مرحوم در صدارت خود مغبوض جمیع مردم بود [و] جز چندنفری دیگر هیچ کس به وزارت او راضی نبود».[۳]

و در صفحهٔ دیگر نوشته شده که:

«حاجی... مردم دوست بود... عموم مردم در زمان صدارت او آسوده بودند».[۴]

معلوم است که اگر عموم مردم در زمان وزارت او آسوده بوده‌اند دیگر دلیلی برای مغبوض بودن حاجی در نزد مردم وجود نداشته است. شاید دخالت بیش از یک نفر در تدوین شرح حال حاجی عامل این تناقض‌گوئی‌ها باشد. بعد از حاج میرزاآقاسی نوبت به بررسی زندگی‌نامه میرزاتقی‌خان امیرکبیر فرا می‌رسد. در مورد امیرکبیر در این کتاب عناوین و القابی به کار برده شده که در مورد هیچ کدام از دیگر صدور قاجاریه به کار نرفته است.

«الامیرالکبیر والوزیرالخبیر، قلاب الامور، مفرق الکتائب و النافذ بالمشارق و المغارب، ملقب الاحوال و جالب مستقبل الامر فی‌الحال، جوهر الکفایة، عنصرالدرایة اکفی الکفاة، اقفی القضاة، مصدر الصداره و مظهرالوزاره، مشخص السیاسیه واس الریاسه، المشارالیه بین الامام میرزاتقی خان امیرنظام، که ضرب‌المثل بین امم و ملقب به اتابک اعظم است».[۵]

۱- همان جا، ص ۱۸۴.
۲- همان جا، ص ۱۸۸.
۳- همان جا، ص ۱۸۲.
۴- همان جا، ص ۱۸۴.
۵- همان جا، ص ۱۹۶.

اما بلافاصله به دنبال این القاب مسئله ***«خیانت»*** امیرکبیر نسبت به ناصرالدین شاه مطرح شده و آمده است که:

«اگر تا آخر عمر نوش کفایت را با نیش خیانت نیامیخته و اطاعت خیالات شیطانی را بر متابعت سلطانی بود، جای آن داشت که بعد از حیات مجسمهٔ او را بفضه و ذهب مرکب کرده و در هر مملکتی به یادگار گذارند و شرط احترامش را به جا آرند. افسوس که نخوت و غرورش از اوج علوی به حضیض سفلی رسانید و به واسطهٔ سرکشی از نور رحمانی آیهٔ فاخرج منهافانک رجیم شنید».[۱]

این گونه برخورد دوگانه با امیرکبیر در کتاب نشان دهنده این نکته است که در واقع دو دیدگاه در تنظیم شرح حال او دخالت داشته، دیدگاهی که او را یک شخصیت برجسته مملکتی و خدمتگذاری دلسوز دانسته و دیدگاه دیگر که او را خائن و سرکش معرفی می‌کند. چون لیاقتها و خدمات او قابل انکار نبوده و از طرف دیگر تمجید از او با روحیهٔ اعتمادالسلطنه ـ که قبلاً به آن اشاره کرده‌ایم ـ سازگاری نداشته لذا ترکیبی از نظرات این دو دیدگاه در تدوین شرح حال او مورد استفاده قرار گرفته است و این روند تا آخر این شرح حال ادامه دارد به گونه‌ای که هرگاه از ***«خدمات»*** او سخن به میان می‌رود بلافاصله ***«خیانتی»*** از او هم درج می‌شود. در این کتاب امیرکبیر را به لحاظ ***«کفایت و حدت نظر و دقت خیال»*** برتر از حسن صباح و به لحاظ ***«عصیان و طغیان»*** او را به ابن علقمی آخرین وزیر خلفای عباسی و مرشد قلی خان که علیه شاه عباس طغیان کرد، تشبیه کرده‌اند که:

«به خیالات بلندتر که فوق رتبهٔ او بود، افتاد... چون خواست به تدبیرات قدمی بالاتر گذارد، دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد. دید آنچه را که سزا بود و چشید آنچه را که جزا باشد».[۲]

امیرکبیر در این کتاب متهم به نظر داشتن به تخت و افسر پادشاهی شده و این خواست او را ناشی از ***«مرض مالیخولیا»*** او دانسته و علت قتل او را نیز در همین رابطه در نظر گفته‌اند:

«به هوای تخت خود را به تخته کشید و به سودای یاره و افسر خود را پاره و بی‌سر ساخت، به جای صمصام نشتر دید و در عوض گلشن گلخن یافت. مانند فضل بن سهل بین آب و آتش درآمده و در حمام کاشان به کاشانهٔ دیگرش آشیانه دادند... از رحمت ناخوشی دماغ و مرض مالیخولیا راحتش کردند.

---

۱ - همان جا، همان صفحه.

۲ - همان جا، ص ۱۹۸.

چـنین بـاشد جـزای آنکـه با دولت زنـد پـهلو
چنین باشد سزای آن که با نعمت کند کـفران».[۱]

شرح حال امیرکبیر در این کتاب مفصل‌تر از سایر صدراعظم‌های قاجاریه نـوشته شـده است و علت آن نیز چنین ذکر شده است:

«[شرح حال] صدوری که قبل از میرزا تقی خان در این کتاب نگاشته شده بعضی از آنها نجابت و پدری بزرگ نداشته‌اند ولی چون هیچ یک به کفایت و جربزه و اقتدار میرزاتقی خان نبوده‌اند لهذا این شواهد تاریخی در حق آنها ذکر نشد و این وزیر است که باید در حق او کتاب‌ها نگاشت و شرح‌ها داد».[۲]

در مورد نسب امیرکبیر نیز چنین آمده است:

«میرزاتقی خان اصالت نسب نداشته که سلسله طایفه و اباء اجـداد او را بگوییم و در میان صدور این وزیر بزرگ مثل ناپلئون در میان سلاطین بود که [وقتی] مورخان فرنگ خواستند نسب او را به جاهای بزرگ انتساب دهند و از او استمزاج و استفسار نسب کردند که سررشته به دست آرند، دنبالهٔ حسب و نسب او را به جایی رسانند، آن پادشاه بزرگ جواب داد که من خود سرسلسلهٔ نسب سایرین و عنوان دیباچه تواریخ دنیا هستم کـه دیگـران بـاید از روی افتخار نسب خود را به من رسانند من خود را به احدی انتساب نخواهم داد».[۳]

هم چنین در این کتاب حالت امیرکبیر را نیز به حالت نادر تشبیه کرده‌اند و پرداختن او به کار نویسندگی و بعضی مشاغل و متصف شدن او به بعضی صفات خوب را که لازمه ریاست است و هم چنین آراسته شدن او به پاره‌ای از هنرها را در راستای ***«پیروی از خیالات خود»*** و به جهت ***«پیشرفت مقاصد»*** خویشتن، دانسته‌اند. برخوردی مانند ***«احوال‌پرسی مخصوص»*** و ***«هدیه ویژه»*** امپراطور روس به امیرکبیر را در جریان مأموریت میرزاتقی‌خان به روسیه در دوران پادشاهی محمدشاه را نیز نشانی از وابستگی او به روس‌ها بیان کرده‌اند.[۴] پس از آن به ذکر اقدامات امیرکبیر از قبیل منع نوشیدن شراب، دفع فتنهٔ سالار در خراسان، برپا کردن بیرق ایران بر سردر قنسولخانه ایران در کشورهای خارجه، فرستادن شاگردان به جهت تحصیل به فرنگستان، تأسیس دارالفنون، ایجاد روزنامه و تأسیس کارخانجات و... پرداخته‌اند.[۵]

علل عزل امیرکبیر را هم تلاش او برای به ولایتعهدی رساندن عباس میرزاملک آرا دانسته و نوشته‌اند که ***«امیر از غایت نخوت و غرور به خیالات دیگر پـرداخت»*** کـه در نـتیجه ایـن

۱- همان جا، ص ۱۹۹-۱۹۸.
۲- همان جا، ص ۲۰۰.
۳- همان جا، ص ۱۹۹.
۴- همان جا، ص ۲۰۲.
۵- همان جا، ص ۲۱۵-۲۱۳.

خیالات ***«اکابر همه نزد او اصاغر شدند»*** و او کار را به جایی رساند که شاه را به قتل مادرش مهدعلیا تحریص نمود و هدف او این بود که با این قبیل کارها ***«مردم را از شاه جوان‌بخت ناامید کند»*** و بین شاه و رعیت نفاق اندازد. اما این گونه خیالات باعث ***«جسارت در مزاج شاهانه گردید»*** و به دنبال ***«نالیدن برخی از مردم از رفتار او»*** شاه او را معزول ساخته و روانهٔ کاشانش نمود. چون میرزا آقاخان اعدام او را از شرایط پذیرش صدارت اعلام کرده بود ***«لهذا مأمور دولتخواهی را به کاشان فرستادند و او را معدوم نمودند»***.[1] در پایان شرح حال میرزاتقی خان شمه‌ای از قضاوت‌ها و تدبیرهای او را در رفع مشکلات مردم یادآور شده‌اند.

بعد از امیرکبیر شرح حال میرزاآقا خان نوری ملقب به اعتمادالدوله ـ دومین صدراعظم ناصرالدین شاه ـ نوشته می‌شود. در ابتدای بیان شرح حال، نسب او را به خواجه اباصلت از مریدان حضرت رضا(ع) رسانده و از سابقهٔ خانوادگی و ترقیات دولتی او در زمان محمدشاه سخن به میان آورده‌اند. رسیدن او به منصب وزیر لشگری و سپس عزل او به علت مخالفت با اعمال الله قلی میرزای ایلخانی و به خواهش حاج میرزاآقاسی، همکاری با امیرکبیر در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه و سپس مخالفت با او و رسیدن به مقام صدارت از دیگر مطالبی است که در شرح حال او نوشته شده است. در ادامهٔ روابطش با حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله و تلاشهای حاجب‌الدوله برای عزل او سخن به میان می‌آید. تقصیرات اعتمادالدوله در این کتاب را اعمال زشت اقوام او و بی‌ادبی‌های نظام‌الملک پسرش در حضور شاه دانسته و خود او را ***«بهترین خدام آستان شاهی»*** معرفی کرده‌اند.

پرداختن نویسنده این بخش از کتاب به روابط بین حاجی علی خان حاجب‌الدوله ـ پدر اعتمادالسلطنه ـ و میرزاآقاخان می‌تواند دلیلی بر دخالت اعتمادالسلطنه در تدوین این بخش از کتاب باشد. در این کتاب به وکالت حاجی علی خان حاجب‌الدوله نسبت به کارهای میرزاآقاخان در تهران پس از عزل و تبعید او به یزد اشاره می‌شود. سپس از گرفتن دست خطی از شاه توسط حاجی علی خان مبنی بر التفات شاه به میرزا آقاخان نوری سخن می‌رود و عواقب آن که باعث شایعاتی در مورد بازگشت مجدد نوری به قدرت شده ذکر می‌شود. نگرانی عده‌ای از وزرای قاجار از این شایعه باعث می‌شود که آنان ***«عریضهٔ استعفا به خاک پای همایونی»*** نوشته و نارضایتی خود را از این شایعه اعلام کنند. اما شاه ضمن طرد کردن عبدالعلی خان ادیب‌الملک فرزند حاجب‌الدوله از اردوی شاهی این ***«فقره از مجعولات»*** را کار حاجی علی خان حاجب‌الدوله دانست و به همین علت او را از وزارت عدلیه، عزل کرد.[2] مطالبی که پیرامون شخصیت میرزاآقاخان نوری در این کتاب نوشته شده با مطالب ***خلسه*** که

۱- همان جا، ص ۲۱۶.

۲- همان جا، ص ۲۴۳.

در آن نوری به ***«خیانت، تغافل و تجاهل»*** متهم شده چندان هماهنگی ندارد.

در مورد شرح حال میرزامحمدخان سپهسالار نیز پس از ذکر سابقه خدمات دولتی او از خصایص فردی مانند نیک رفتاری با مردم، نداشتن صفت کینه‌توزی و دشمن‌سوزی، نبریدن نان کسان و نداشتن بدنفسی، پیشه کردن فحاشی، بذل و ایثار او برای اهل خراسان (در زمانی که از صدارت عزل و حاکم خراسان شده بود) سخن به میان می‌رود. در این کتاب در توصیف حالات او آمده است که:

«میرزامحمدخان سپهسالار هرقدر ظاهری بد داشت ولی باطناً از نیکان عالم شمرده می‌شد. اولاً مرد دولت‌خواهی بود و هیچ یک از وزراء و امرای ایران مثل او به صدق و دولت خواهی نداشتند. ثانیاً قلب رحیمی داشت، نهایت خست ظاهری که لازمهٔ طایفهٔ دولوی قاجار است در باطن به فقراء و مساکین علی‌الخصوص به شاهزادگان و امرای معزول بی‌چیز رعایت می‌نمود و کینه بسیار کمی داشت اما در حقوق دوستی ثابت قدم بود طمع زیادی در اخذ مال داشت... سواد و کمال به هیچ وجه نداشت... می‌گفتند در جنگ و جدال رشید نبود».[1]

قضاوت‌های این کتاب دربارهٔ او نیز با قضاوت‌های خلسه شباهت زیادی دارد.

نهمین صدراعظم قاجار که شرح حالش در این کتاب نوشته می‌شود میرزاحسین خان سپهسالار است. در ابتدای شرح او نوشته شده که:

«اول صدری است که بخت سعید داشت و طرز جدید آورد و اوضاع امور و سبک قدیم ایران را تغییر داده راه مراودهٔ ایران و فرنگستان را او بیشتر مفتوح کرد و در ایران طرح نوی ریخت و خیال آن داشت که اساس جداگانه‌ای ترتیب دهد که باعث آرایش بلاد و آسایش عباد باشد ولی به مقصد نرسید. دنبالش ناتمام ماند. روش قدیم ایران را از میان برد و چندان زمان پیدا نکرد که طرز جدید را به میان آورد. لهذا بیشتر باعث نقصان شد و تخریب بنیان کرد».[2]

دلیل ناتوانی سپهسالار در انجام اقداماتش را دو عامل ذکر نموده اول ***«نقصان علم و تربیت او»*** که عثمانیان را الگوی خود قرار داده بود و دیگر ***«حرکت کردن به هوای نفس»*** که باعث شد که او نتواند مطالب و مقاصد خود را به انجام رساند.[3] در این مبحث که بدون شک نوشته

۱- همان جا، ص ۲۵۸.
۲- همان جا، ص ۲۶۰.
۳- همان جا، ص ۲۶۱.

خود اعتمادالسلطنه است، سپهسالار مورد انتقادات سختی قرار گرفته است:

«این صدر به ظاهر امور بیشتر مقید بود تا به باطن کار، به عبارة اخری بحقه بازی و شعبده‌بازی زیادتر مایل بود تا به حقیقت و معنویت... پس از عزل از صدارت مجدداً سپهسالار شد تا زمان وفات نهایت حرص داشت، بنا را به اخذ رشوه گذاشت».[۱]

در این بخش از کتاب ***صدرالتواریخ*** اعتمادالسلطنه از قول پدر خود مطالبی را در رابطه با سابقهٔ سپهسالار بیان می‌کند و از مأموریت او در بمبئی و به دست آوردن ثروت فراوان در این شهر به علت تصرف کردن یک میلیون روپیه که ماترک یک تاجر ایرانی در هند بود و برنده شدن صدهزار روپیه در شرط‌بندی مسابقهٔ اسب دوانی، ذکری به میان آورده و سخن امیرکبیر را که گفته بود این پسر میرزانبی خان وقتی صدراعظم ایران خواهد شد، نقل می‌کند. کارنامهٔ سفارت سپهسالار در استانبول، بخشش فراوان به مردم در سالهای قحطی، بردن شاه به فرنگستان و حکایت عزل او از صدارت، شرح دیده‌ها و شنیده‌های اعتمادالسلطنه در جریان سفر به فرنگ از اعمال او از جمله بریدن از انگلیسی‌ها و ساختن با روسها، تصدی وزارت خارجه و سپس حکومت خراسان، اقدامات عام‌المنفعه او از قبیل مدرسه و مسجد و کتابخانه، در زمره مطالبی است که از او در کتاب بیان می‌شود. صفات و روحیات او نیز این گونه توصیف می‌شود:

«در امور پلتیکی کمال بصیرت داشت از جزئی خدمت که به او می‌شد نهایت امتنان را داشت و اگر از کسی مختصر خیانتی می‌دید به شدت تلافی می‌کرد... کرم وافر نداشت اما در موقعی که لازم بود از خرج صدهزار تومان هم دریغ نمی‌نمود. ظاهر شرع را حفظ می‌کرد. نماز را به وقت می‌خواند و هنگام طلوع فجر برمی‌خواست و تا طلوع آفتاب در سر سجاده بود معاندین او می‌گفتند که غالباً جنب بود ولی من در فرنگ هم دیدم که صبحهای زود سجاده‌اش گسترده بود... در مدت حیاتش شراب نخورده و قمار نمی‌کرد... جهت نخوردن شرابش هم به واسطهٔ مرض قلبش بود نه تقدس... میل به دادن امتیاز دولتی به کسان نزدیک خود نداشت».[۲]

همان گونه که در صفحات گذشته نیز به آن اشاره شد هماهنگی مطالب این بخش از ***صدرالتواریخ*** با مطالب ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*** و ***خلسه*** دلیل محکمی بر انتساب این بخش از تألیف به اعتمادالسلطنه است.

۱- همان جا، همان صفحه.

۲- همان جا، ص ۲۸۰.

بعد از میرزاحسین خان سپهسالار نوبت به بیان شرح احوالات میرزایوسف مستوفی الممالک می‌رسد. مستوفی الممالک در این کتاب به خاطر ***«نجابت واصالت وبزرگی»*** و ***«عدم اظهار عجز و جزع»*** در هنگام عزل مورد ستایش قرار می‌گیرد و هم چنین از ***«سلامت نفس»***، ***«ملایمت طبع»***، ***«نیک نفسی و متانت»*** و نبریدن نان کسی و تمکین مردم از سخنش، از سعایت‌های میرزاآقاخان نوری و بعدها میرزا حسین خان سپهسالار دربارهٔ او و تلاش امین‌السلطان برای سپردن مقام صدارت از طرف شاه به این شخص با وجود این که ***«این کار به خودشان زیبندگی داشت»***[1] سخن به میان می‌آید. به دنبال آن به تلاش امین‌السلطان برای برکنار نگهداشتن او از مخاطرات و صدمات اشاره می‌شود و در پایان از صفات برجسته او مانند ***«گستردگی سفره»***، عدم حیف و میل اموال دولتی، امانت و صدق و دولت‌خواهی، اعتقاداتش به عرفا و از جمله به سیدهندی معروف به سیددرجه، یادی می‌شود.

شرح حال ***«جناب مستطاب اشرف افخم میرزاعلی اصغرخان امین‌السلطان وزیر اعظم»***[2] که این کتاب برای خوش‌آمدگویی به او تألیف شده، آخرین و کوتاه‌ترین فصول این کتاب است. در این فصل از ***صدرالتواریخ*** به جز تملق و تمجید از امین‌السلطان، مطلب دیگری آورده نشده است و این در حالی بود که اعتمادالسلطنه می‌توانست شرح بیشتری در ارتباط با سوابق زندگانی پدر و خود او ـ همان گونه که در خلسه مفصلاً به آن پرداخته است ـ بیاورد. در این بخش از کتاب برای امین‌السلطان ۸/۵ سطر لقب آورده شده[3] است و او را به کمال الصدور و جمال الوزراء و عظیم الرجال و کبیرالامرا و صاحب رأی و حاتم طی و... سورهٔ بزرگی و آیهٔ شهامت، عم الفضایل و خال الحقایق ملقب کرده و او را دارای فطرتی پاک و عرقی پاکیزه و سرشتی عالی و اصلی شریف وگوهری تابنده به تأیید ایزدی و لطف خداوندی، مصون از هرگونه لغزش دانسته و پس از بیان این تملقات نوشته است که ***«نه ما را آن زبان و بیان است و نه این دفتر راگنجایش آن»*** که ***«به ترجمه حال قدسی اشتمالش مبادرت»*** کنیم.[4] در مقایسه با وزرای بزرگ تاریخ ایران او را در بذل و فضل بالاتر از جعفر و یحیی برمکی و در عقل و نقل بیشتر از عمیدالملک کندری و نظام الملک طوسی دانسته و نثرش را به نثره و شعرش را فروع شعرا خوانده، از علو همت و نظر بلند و دل مهربان و دست جواد و طبع راد و اغماض وکفایت و حسن معاشرت... داد سخن داده است.[5]

اعتمادالسلطنه با نوشتن ابیاتی در مدح امین‌السلطان این کتاب را به آخر می‌رساند:

«ازین لطف و احسان و اقدام و همت کجابندهٔ هست شرمنده باشد

۱- همان جا، ص ۲۸۸.
۲- همان جا، ص ۲۹۷.
۳- همان جا، همان صفحه.
۴- همان جا، ص ۲۹۹.
۵- همان جا، همان صفحه.

کند شکر همواره از این عطایا — خداوند را گر کسی بنده باشد
جهان کردگارا چنان کن که دائم — شب و روز این صدر فرخنده باشد
چو شامل نمود ستی این رحمت خود — خدایا همان به که پاینده باشد»[۱]

۹- درالتیجان فی تاریخ بنی اشکان[۲]

علامه محمد قزوینی به نقل از میرزامحمدحسین فروغی (ذکاءالملک اول) که ***«شفاهاً و مکرراً»***[۳] از او شنیده و هم چنین با بیان این مطلب که ***«گویا در بعضی از شماره‌های روزنامه‌های تربیت هم خود آن مرحوم [فروغی] واضحاً به این مطلب آشکارا تصریح کرده [و] تألیف این کتاب را به خود نسبت داده»***[۴] تدوین این کتاب را کار فروغی می‌داند. ادوارد براون نیز که نوشته‌های او پیرامون تاریخ ادبیات از شهرت فراوانی برخوردار است بدون ارائه شواهد کافی تألیف این کتاب را به دیگران نسبت می‌دهد. اما دیگر اظهارنظرهای او در مورد این کتاب نشان از عدم آگاهی وی از محتوای این کتاب دارد به گونه‌ای که او این کتاب را دو کتاب جداگانه و تحت عنوان‌های ***«درالتیجان»*** و ***«کتاب تاریخی پارتها (ابن اشکان)»*** معرفی و از ***«درالتیجان»*** به عنوان یک اثر ادبی یاد می‌کند.[۵] این اظهار نظر او در حالی است که ما می‌دانیم ***درالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان*** یک کتاب است و یک اثر تاریخی صرف محسوب می‌شود تا یک اثر ادبی.

انتساب این کتاب از طرف قزوینی و ادوارد براون به فروغی در حالی است که محمدعلی فروغی (ذکاءالملک دوم) فرزند محمدحسین فروغی در توضیحی که در حاشیهٔ رساله ***«شجره اتراک»*** نوشته این اثر را از محمدحسن خان اعتمادالسلطنه دانسته است.[۶] خود اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطراتش تا حد زیادی چگونگی روند تدوین و دخالت دیگران را در رابطه با تألیف این کتاب یادآور شده است. مطابق نوشته او در خاطراتش، نگارش این کتاب از روز سه‌شنبه نهم جمادی‌الثانی سال ۱۳۰۷ه.ق آغاز شده است:

«به سلامتی انشاءالله تاریخ اشکانیان و ساسانیان را دست گرفتم که

۱- همان جا، ص ۳۰۰.
۲- معنی لغوی عنوان این کتاب تاج‌های مروارید در تاریخ اشکانیان می‌باشد.
۳- قزوینی، ***«وفیات معاصرین، اعتمادالسلطنه»***، ***یادگار***، ص ۵۹-۵۸.
۴- همان جا، همان صفحه.
۵- براون، ***تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت***، جلد سوم، ص ۱۴۸.
۶- افشار، ایرج، ***«نکته‌ای در باب اعتمادالسلطنه»***، ***راهنمای کتاب***، ص ۱۹۰.

بنویسم».[۱]

در صفحات دیگر ***روزنامهٔ خاطرات*** نیز این مطلب را تکرار می‌کند:

«من تا عصر خانه بودم و مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان و ساسانیان بودم».[۲]

او در مورد دخالت دیگر دستیارانش در تدوین این کتاب می‌نویسد:

«چون امروز می‌خواستم ژغرافی مملکت اشکانیان را بنویسم تمام روز خانه بودم میرزاعلی خان مترجم الممالک و عارف خان را فرستادم آوردند مدتی با آنها کار کردم».[۳]

در خاطره‌ای دیگر نیز این گونه به نقش دیگران در تألیف این کتاب اشاره می‌کند:

«اجزای مجلس علمی را خبر کردم که تاریخ اشکانیان را تمام نمائیم. آخر فصل راجع به مسکوکات را تمام نمودیم».[۴]

اعتمادالسلطنه در متن این کتاب نیز به طور ضمنی به نقش دیگران در تألیف این کتاب اشاره دارد.

«... بالجمله دانشمندان فاضل متبحر از هر ملت که یافتم دور خود جمع کردم و به قدر استطاعت کفالت ایشان نموده و می‌نمایم... نیز زیاده از چهار هزار جلد کتاب از هر زبان از فرنگ و مصر و قسطنطنیه و هند خریده‌ام و به اعانت آن اشخاص و معاونت این اسباب از مدد بخت به این سعادت [که تألیف این کتاب باشد] رسیده‌ام».[۵]

گستردگی مطالب کتاب نیز نشان‌دهنده این نکته است که می‌بایست این اثر یک کار گروهی باشد تا یک اثر فردی. با توجه به نکات طرح شده در مورد مؤلف این کتاب باید بگوئیم نظر علامه قزوینی تا آن جا که فروغی را در تألیف این کتاب سهیم می‌داند درست است اما انتساب

۱- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۷۸۳.

۲- همان جا، ص ۷۸۴. ۳- همان جا، ص ۷۸۵.

۴- همان جا، ص ۸۳۹. در مورد مجلس علمی اعتمادالسلطنه مطابق نوشته او در صفحه ۸۳۳ روزنامهٔ خاطرات باید گفت که در بعضی ماهها و در روزهای چهارشنبه هر هفته در خانه او یک مجلس علمی برای انجام بعضی از تحقیقات تاریخی منعقد می‌شد و عده‌ای از افراد مانند میرزامحمد حسین فروغی، شمس‌العلماء، مسیوریشارخان، میرزاعلی خان نائینی و دکتر طلوزان در آن شرکت داشتند. مسلماً این مجلس علمی عمر چندانی نداشته است چرا که اعتمادالسلطنه به غیر از چند مورد و آن هم در خاطرات سال ۱۳۰۷ه.ق اشاره‌ای دیگر به انعقاد این مجلس ندارد.

۵- اعتمادالسلطنه، ***درر التیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان***، (طهران، دارالمطبعه همایونی، ۱۳۱۰/۱۳۰۸ق)، جلد سوم، ص ۶۹.

صرف این کتاب فقط به شخص فروغی و عدم قائل شدن نقشی برای اعتمادالسلطنه و دیگر دستیاران او در نوشتن این کتاب را نمی‌توانیم از علامهٔ قزوینی بپذیریم. مهمترین نکته قابل پیگیری در مورد تألیف کتاب، این است که بدانیم از میان اشخاصی همچون، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، عارف خان، فروغی، میرزا علی خان مترجم‌الممالک نائینی و دیگر افراد که احتمالاً در تدوین این کتاب نقش داشته‌اند کدام بیش از دیگران سهم داشته‌اند. اعتمادالسلطنه که در روزنامه خاطرات چگونگی روند تدوین این کتاب را مرتباً ثبت و به غیر از چند مورد که به کار گروهی در ارتباط با تألیف ***دررالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان*** اشاره کرده در موارد فراوان دیگر به نوشتن تاریخ اشکانیان توسط خود و آن هم به شکل منفرد اشاره نموده و نقش اصلی در تألیف این کتاب را از خود دانسته است.[1] با توجه به این سخنان و هم چنین با عنایت به این مطلب که به غیر از فروغی کسی دیگری مدعی تألیف این کتاب نشده است می‌توانیم نقش اعتمادالسلطنه را در تألیف این کتاب بیش از دیگران بدانیم و اگر بخواهیم نام مؤلف واقعی کتاب را ذکر کنیم باید علاوه بر اسم اعتمادالسلطنه، نام عده‌ای دیگر از افراد را نیز به عنوان شرکای اعتمادالسلطنه در تألیف این کتاب ببریم ولی اگر قرار باشد از میان این چند تن تنها یک نفر را به عنوان مؤلف ـ که بیشتر از دیگران در تألیف این کتاب نقش داشته ـ ذکر کنیم این عنوان بیش از هر کس دیگر در خور محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه است.

این کتاب ارزشمند که در ارتباط با تاریخ اشکانیان در تمام دوران تاریخ‌نویسی ایرانی به لحاظ گستردگی مطالب یک استثناء به حساب می‌آید در سه جلد نوشته شده است. در ابتدای نسخه سه جلدی این کتاب ***«عریضه»*** اعتمادالسلطنه که همراه جلد اول این کتاب به ناصرالدین شاه ***«تقدیم»*** شده بود[2] و همچنین ***«دست خط مهرآیت»*** ناصرالدین شاه در پاسخ به این ***«عریضه»*** درج شده است.[3] اعتمادالسلطنه در این نامه خود به شاه از ***«معدوم و غیرمعدوم»*** بودن تاریخ اشکانیان سخن می‌گوید و آثار مورخان بزرگ عرب و ایرانی از قبیل مسعودی و طبری و ابن‌اثیر و فردوسی و خواندمیر و... را بدین دلیل که از مدت چهارصد و

۱- اعتمادالسلطنه در صفحات متعدد در ***روزنامهٔ خاطرات*** مانند صفحات ۷۹۲، ۸۰۱، ۸۳۸، ۸۴۱، ۸۵۴، ۸۵۹، ۸۶۳، ۸۸۶، ۸۸۷ و ۸۹۰ به این نکته که بخشی از وقت خود را به تنهایی صرف نوشتن تاریخ اشکانیان کرده اشاره می‌کند.

۲- با توجه به این که نسخه مورد استفاده ما به شکل ۳ مجلد در یک مجلد بود به همین جهت این نامه در ابتدای کتاب آورده شده است.

۳- البته در کتاب ابتدا پاسخ ناصرالدین شاه و به دنبال آن نامه اعتمادالسلطنه به جهت احترام به شاه درج شده است که ما لزومی ندیدیم تا پاسخ را بر نامه اعتمادالسلطنه مقدم بداریم.

هشتاد سال سلطنت آنان که دربردارندهٔ فتوحات کثیر آنها در روم و هندوستان بوده، زیاده از چند سطر یا چند صفحه ننوشته‌اند، ناقص معرفی می‌کند. وی علت نقص را در این می‌داند که اساس و اسباب این گونه تألیفات که ***«اسناد صحیحه و اکتشافات جدیده»*** و در کنار آن ***«اجتهادات تاریخیه»***[1] می‌باشد در آن روزگار فراهم نبوده است. اعتمادالسلطنه ضمن این که در این نامه خود، اشکانیان را از اجداد قاجاران برمی‌شمرد[2] در مورد تلاش‌های خود جهت دستیابی به منابع و مآخذ لازم برای تألیف این کتاب می‌نویسد:

«... این خانه‌زاد بی‌مقدار از چهار سال قبل مشغول تحصیل کتب تاریخ یونانی و لاتینی و عبری و ارمنی[3] راجع به تاریخ اشکانیان شد از بعد از معاودت موکب مسعود همایونی از سفر فرنگ به جمع‌آوری و تألیف این

۱- منظور از ***«اجتهادات تاریخیه»*** همان چیزی است که ما امروزه آن را تحلیل تاریخی می‌نامیم.

۲- قبل از این اعتمادالسلطنه در آثار قبلی منسوب به او از جمله در صفحات ۱۳۲۱ تا ۱۳۷۷، جلد سوم ***تاریخ منتظم ناصری***، نسب قاجاریه را به ایلخانان، مغول می‌رساند اما با پیدائی ناسیونالیسم ایرانی این انتساب جور درنمی‌آید و لذا ضرورت تغییر این انتساب نمایان می‌شود. ظاهراً برای نخستین بار این فکر را عارف افندی که از کشور عثمانی و مترجم ترکی بود و در دستگاه اعتمادالسلطنه فعالیت داشت القاء کرده است و به اشتباه اشکانیان را ترک نژاد خوانده است. او در این راستا رساله‌ای تحت عنوان ***«رساله در شجرهٔ اتراک»*** نوشت و اعتمادالسلطنه نیز با استناد به این رساله در کتاب ***دررالتیجان*** قاجاریه را از اخلاف اشکانیان معرفی کرد که ناصرالدین شاه نیز از این انتساب خوشش آمد. اما از آن جا که تحقیقات تاریخی جدید اروپائیان نشان‌گر این نکته بود که اشکانیان ترک‌نژاد نبوده و ریشهٔ آریایی داشته‌اند، اعتمادالسلطنه در تکلمه‌ای که بر جلد سوم ص ۷-۱۵۴ دررالتیجان نوشت این نظریه خود را این گونه اصلاح کرد:

«بر مطالعه‌کنندگان این اوراق پوشیده نباشد که در اوان اشتغال به تألیف کتاب دررالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان یکی از نویسنده‌های معاصر که در اخبار ملل و اقوام اهل عالم و طوایف و امم تبحر یا ربطی داشت رساله‌ای در نسب ایل قاجار نوشته و به نگارنده هدیه و ارمغان داده و در آن رساله اظهار داشته که نسب این سلسله جلیله به سلاطین اشکانی می‌پیوندد. چون این بنده به موجب آن سطورات اشارتی از مطلب مؤلف مشارالیه نموده، لازم است به تصریح و تبیین مسئله پردازم و خود را بری‌الذمه سازم و لذا صاحب‌نظران هوشمند با دقت تصور نفرمائید که این بنده من عندی فرض و خیالی مبنی بر تملق نموده و عرضی کرده چه اکنون آن رساله نزد نگارنده حاضر و موجود است».

اعتمادالسلطنه خلاصه این رساله را در کتاب می‌آورد. جهت اطلاع بیشتر از این مسئله ر.ک: افشار، پیشین، ص ۱۹۱-۱۹۰ و نیز: وجدی، محمدصادق، ***«دفاع از اعتمادالسلطنه»***، ***راهنمای کتاب***، سال یازدهم، شماره هفتم (مهرماه ۱۳۴۷خ)، ص ۴۱۲-۴۱۱.

۳- آنچه مسلم است اعتمادالسلطنه هیچ‌گونه تسلطی بر زبان‌های یونانی، لاتینی، عبری و ارمنی نداشته تا بتواند از آثار کلاسیکی که به این زبان‌ها نوشته شده‌اند سود برد و از طرف دیگر در آن روزگار متخصصین این زبان‌ها نیز در ایران وجود نداشته‌اند که این آثار را برای اعتمادالسلطنه به فارسی ترجمه کنند، فقط می‌توان این نکته را پذیرفت که اعتمادالسلطنه از ترجمه این متون به زبان فرانسوی استفاده کرده و یا دیگر مترجمین دارالترجمه برگردانیده شده این کتاب‌ها به زبان‌های انگلیسی، روسی و آلمانی را برای او ترجمه کرده‌اند و این گونه سخن گفتن اعتمادالسلطنه درباره استفاده از منابع و مآخذ بیشتر گزافه‌گویی است.

تاریخ که بهترین آثار تاریخییه عصر همایون است شروع نمود در زیر سایه گردون پایه ملوکانه دو جلد آن را در ظرف این دو سال [۱۳۰۸ و ۱۳۰۷ ه.ق] تألیف کرد... و رجاء واثق است که به سلامتی و اقبال همایونی دو جلد دیگر آن را هم در سنوات آینده از حلیه طبع خارج نماید».[۱]

اعتمادالسلطنه پسندیدن این کتاب را از طرف شاه برای خود ***«بهترین تشویق‌ها»*** دانسته و در مورد ارزش این کتاب و تمجید از کار خود می‌نویسد:

«کاری که مورخان تازی و ایرانی از سه هزار سال قبل تاکنون در عهد سلطنت هیچ یک از خواقین نامدار و شاهنشاهان تاجدار نکرده بودند این ناچیز در زمان سلطنت ابد آیت ملوکانه به حمدالله تعالی به انجام آن موفق شد».[۲]

پاسخ ناصرالدین شاه به نامهٔ اعتمادالسلطنه هم که به آن اشاره نمودیم به شرح ذیل در این کتاب درج گردیده است:

«اعتمادالسلطنه:

عریضه‌ات با تاریخ جدید اشکانیان که تألیف کرده است به حضور رسید حقیقةً این خدمت عمدهٔ بزرگی است که برای علم تاریخ از شما به ظهور رسیده الحمدالله از تربیت‌های ما چندین کتاب معتبر بزرگ نوشته و تألیف کرده است این تألیف جدید چون نادرالوجود است البته از همه بهتر است به خصوص در تعیین این که اشکانیان از اجداد ایل قاجار بوده‌اند کشف این رمز و معما از همه بالاتر است و بسیار مطبوع افتاده است انشاءالله سایر مجلدات آن را هم بعون الله تعالی باید به اتمام برساند سنه ۱۳۰۹».[۳]

بعد از درج این دو نامه دیباچه کتاب شروع می‌شود. اعتمادالسلطنه در دیباچه نیز تواریخ عربی و فارسی‌ای را که در ارتباط با تاریخ اشکانیان مطلب نوشته‌اند به باد انتقاد گرفته و می‌نویسد:

«اما جمله به افسانه اقربست و از حقیقت امر که مشتمل بر فواید و عواید می‌باشد ابعد. فقراتی ناقص و معیوب و نظراتی معدود و مشوب مطالب ناقص و مسائل مبهم و از اشکانیان می‌توان گفت هیچ نیست. این گنجینه که باید به نقود سره و اجناس معتبره انباشته باشد یکباره تهی است و برای ملتی متمدن و

۱- اعتمادالسلطنه، ***درالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان***، جلد اول، ص ۱.

۲- همان جا، همان صفحه.

۳- همان جا، همان صفحه.

امتی نامی نقصی از این بزرگتر متصور نباشد که تاریخ مملکت خود نداند و از سوانح سوالف ایام آن به کلی بی‌خبر ماند از سود و زیان گذشتگان خویش به تجارب و حکم نایل نگردد و عبرت و بصیرت حاصل ننماید».[۱]

سپس اعتمادالسلطنه زحمات و رنج‌هایی را که در راه تألیف این کتاب کشیده این گونه بیان می‌کند:

«نظر به این مقدمه اقل عبادالله و احوجهم الیه محمدحسن بن حاجی علی خان مراغی ملقب به اعتمادالسلطنه غفرهما الله تعالی از دیری بر این شد که این نقص را از میانه بردارد و این جای را خالی نگذارد لهذا سالها در تحصیل اسباب و اسناد و شرایط و لوازم آن کوشید و چگویم [چه گویم] که چه رنج‌ها کشید با چه مایه زحمت و مشقت مسطورات یونان و روم و بیزانس و فرنگ و ارامنه و یهود و سایر امم را از عرب و عجم تصنع نمود و ابواب تتبع گوشد... به تألیف تاریخ اشکانیان پرداخت...».[۲]

در مورد علت نامگذاری این کتاب به ***«درالتیجان فی تاریخ بنی‌اشکان»*** نیز نوشته شده است که:

«... ـ آخرالامر این سه مجلد را که در اضائت بلالی دیهیم کمال و یواقیت افسر سلطان فضل ماند درالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان نامید و به زعم خود این اسم را با مسمی دانست ارجو که ابنای وطن عزیز من... در آن به نظر دقت بینند».[۳]

بعد از این سخنان، مقدمهٔ اصلی کتاب شروع می‌شود که در ارتباط با تقسیم‌بندی تاریخ و نحوه نگراش تاریخ در ادوار مختلف است. بعد از آن یک نوع تقسیم‌بندی از سلسله‌های پادشاهی ایران در روزگاران قبل از اسلام ارائه می‌شود و مؤلف با تذکر این نکته که فهم تاریخ اشکانیان در گرو دانستن اجمالی از تاریخ اسکندر و جانشینان او در ایران است دو فصل اول و دوم کتاب خود را به بیان خلاصه‌ای از تاریخ اسکندر و جانشینان او در ایران یعنی سلوکیان اختصاص می‌دهد. او در فصل سوم به بررسی عقاید مورخان عرب و عجم در مورد اشکانیان می‌پردازد و مطالب نوشته شده در آثار تاریخی تألیف شده قبل از خود مانند ***تجارب الامم، تاریخ الرسل و الملوک، مروج الذهب و معادن الجوهر، تاریخ گزیده، ناسخ التواریخ، تاریخ ایران*** تألیف سرجان ملکم و... را در ارتباط با پادشاهان اشکانی نقل می‌کند. در این فصل از

۱- همان جا، ص ۳.
۲- همان جا، ص ۴.
۳- همان جا، همان صفحه.

کتاب ضمن بررسی تاریخ اشکانیان گریزی نیز به تاریخچه شهر الحضر و چگونگی تصرف آن توسط شاپور ذوالاکتاف پادشاه ساسانی زده می‌شود.[۱] اعتمادالسلطنه تحت تأثیر متون تاریخی و تحقیقات ایران‌شناسی غربیان پاره‌ای از تحلیل‌ها را که نتیجه فکر خودش بوده و یا از دیگران گرفته در مورد بعضی از مسائل ارائه می‌دهد. مثلاً در مورد علت ملوک‌الطوایفی شدن ایران در زمان اشکانیان می‌نویسد:

«اشک |نابودکننده آنطیوخس سلوکی | چون مردی دانا بود می‌دانست با وجود عدم نژادخاندان شاهی و ترک بودن سلطنت تمام ایران را پارسیان به او نخواهند گذاشت و تمکین او نخواهند کرد. لهذا به کسانی که تقویت و اعانت نموده بودند رعایت نموده هر یک را قطعهٔ |ای | از مملکت ایران داده و خود قسمت بزرگتر را گرفته مقدم و رئیس کل گردید مشروط که در جنگ دشمنان هم پشت بوده خارجی را به مملکت راه ندهند».[۲]

فصل چهارم این کتاب در تحقیق نسل و نژاد قوم پارت است که اعتمادالسلطنه به تبعیت از برخی مورخان آنان را از نژاد تورانی (ترک) تصور نموده بدین صورت که پارت‌ها را از نسل اسکیث‌ها و اسکیث‌ها را از نسل یافث از پسران سه گانه حضرت نوح دانسته است.[۳]

فصل پنجم نیز ***«در تحقیق مملکت پارت و تعیین حدود آن»*** و فصل ششم دربرگیرنده اسامی و القاب پادشاهان اشکانی است. در این فصل در پاسخ به این سوال که چرا فردوسی در شاهنامهٔ خود تنها از هشت نفر از پادشاهان اشکانی نام برده می‌نویسد:

«شک نیست که فردوسی از اسامی اشکانیان بیش از این می‌دانسته و در کتبی که اساس و مأخذ شاهنامه بوده و حکیم امجد در پیش نظر داشته بیشتر از هشت نفر از اشکانیان را نام برده همانا در نظم ذکر بعضی اسم‌ها اسباب صعوبت و اشکال و سستی شعر می‌شده از آن روتن زده است».[۴]

۱- همان جا، ص ۳۲.
۲- همان جا، ص ۴۵.
۳- همان جا، ص ۴۷.
۴- همان جا، ص ۶۰. این سخن اعتمادالسلطنه درباره عدم پرداختن فردوسی به بقیه پادشاهان اشکانی نمی‌تواند صحیح باشد چه این که به تصریح خود فردوسی در شاهنامه علت اصلی نپرداختن به دیگر پادشاهان اشکانی این بوده است که از آنان به جز نام نشنیده است و در نامه‌های خسروان هم که همان خداینامه‌ها باشند چیزی در مورد آنان ندیده است.

از ایشان بجز نام نشنیده‌ام — نه در نامه خسروان دیده‌ام
چو کوتاه شد هم شخ و بیخشان — نگوید جهان دیده تاریخشان

جهت اطلاع بیشتر ر.ک: فردوسی، ابوالقاسم، ***شاهنامه فردوسی*** تصحیح متن به اهتمام م.ن عثمانوف زیر نظر ع. نوشین (مسکو، اداره انتشارات دانش، ۱۹۶۸)، جلد هفتم، ص ۱۱۶.

فصل هفتم کتاب تحت عنوان ***«در اوان حصول اقتدار سلاطین اشکانی»*** است که در آن از چگونگی قدرت‌یابی آرشک یا اشک اول موسس این سلسله سخن به میان آمده است. موضوع فصل هشتم تا سی وسوم که آخرین فصل این جلد است به ترتیب درباره: علت تغییر اسامی سلاطین اشکانی و اشتباهی که درباره آنها روی داده، در مدت پادشاهی، مسکوکات، وضع سلطنت، قانون ولیعهدی، اندازه اقتدار اعیان و اکابر و رجال دولت، آداب سفارت فرستادن و روابط خارجی و معاهدات و مقاولات آنها با دولت‌های خارجی، وضع قشون، اسلحه اشکانیان، نحوه جنگجوئی آنان، نحوه شکار کردن، البسه و زینت‌آلان آنان، لباس نجبا و مغ‌های اشکانی، عواید و سکه‌های سلاطین اشکانی و اقوال مورخان درباره آنها، روابط پادشاهان اشکانی با ملوک الطوایف و تقسیم ایالات، حالات ملت پارت، دین و مذهب اشکانیان، وضعیت ادبیات و علوم و صنایع در عهد اشکانیان، کشورگشائی‌ها و پایتخت‌ها و چگونگی دریافت خراج توسط اشکانیان، نحوه خوردن و نوشیدن مجالس عیش و طرب اشکانیان، عمارات سلطنتی، ابنیه و آثار باقیمانده از اشکانیان، نجابت سلاطین اشکانی، طغیان اشکانیان و علت آن، علت انقراض اشکانیان و غلبه اردشیر ساسانی برآنها و اخلاف باقیمانده اشکانیان در ایران و سایر ممالک است.

در پایان فصول سی و سه گانه، مطلب دیگری تحت عنوان ***«خاتمه در مطالب متفرقه»*** که دربرگیرندهٔ پاره‌ای از نوشته‌های مورخان اعم از متقدمین و متأخرین است بدون رعایت ترتیب نوشته شده است و نگارنده ***«کشفیات»*** خود را در باب آثار تاریخی اشکانیان بیان نموده است. در پایان مطالب کتاب به تقلید از فردوسی ابیات زیر را ـ که احتمالاً سرودهٔ اعتمادالسلطنه نباشد و اشخاصی از قبیل فروغی در سرودن آن نقش داشته‌اند ـ درج شده است:

«به پایان رسید این همایون کتاب — به رنجی فزون سنگ را کرده آب
کنون کان سیم است و گنج گهر — چسان برکهٔ شیر و تنگ شکر
زخواب و زخور تن زدم چندگاه — به چشم اندرم خورد[1] شد کوه و کاه
همانا زمانی نکردم درنگ — بریدم من این راه تاریک و تنگ
ز اشکانیان گفتنی آنچه بود — همه گفته شد از زیان تا به سود
ملوک‌الطوایف که جز چیستان — از ایشان نبد هیچ اندر میان
پس از دورها باز نامی شدند — تو گوئی به دوران ما آمدند
زنورفتگان زندگی یافته — پرند حیات ابد یافته

---

۱ - منظور خرد است.

مرا مزد اینکار و پاداش و رنج — نباشد اگر مال بسیار گنج
پسندیدن کاردانان مه — زهر چیز نغزگران سنگ به
از این نامه اوراق و از بنده نام — چو پاید زهی فرهی والسلام».[۱]

بعد از این اشعار نخست فهرست اسامی چهل گانه سلاطین اشکانی با ذکر تعداد سالهای سلطنت آنان درج شده و در مؤخره این کتاب اعتمادالسلطنه ضمن تعریف از این کتاب خود می‌نویسد:

«اگر [دانشمندان] به نظر تلطف و توجه در این مجموعه بینند، دانند که تاریخ اشکانیان در میان ما مردم شرق زمین تاکنون اسمی بی‌مسما و ثالث ثلاثهٔ سیمرغ و کیمیا بوده[۲] و این بندهٔ ناچیز به موافقت و یاری ارباب همم عالیه نه به خودی خود از دیری بر این بودم که این مکان بایر خالی را بمکین با فرونمکین آن دایر و معمور سازم... راست است که اشکانیان اصلاً ایرانی نبوده و با ایرانیان ما معاملتی به سزا ننموده اما چنانکه در فصلی از اصل کتاب گفته‌ایم نه آخر خود را به مامی بسته‌اند و سلسلهٔ نسب خود را جداً به کیان می‌رسانده مائیم که آنها را رانده‌ایم و خصم الدکشور و اجنبی خوانده...».[۳]

اعتمادالسلطنه سپس در کنار برشمردن ***«فوائد منظوره از تاریخ»*** و نالیدن از روزگار ناسازگار از دانشمندان ایران می‌خواهد که اگر او به علت اتفاق افتادن برخی حوادث نتوانست تألیف جلدهای دیگر این کتاب را بنویسد، آنان کار او را پیگیری کنند و کار او را کوچک نشمرند و نوشته‌های او را به اسم خود منتشر نکنند و اگر سهوی در نوشته‌هایش یافتند به اصلاح آن بپردازند. او در این بخش از نوشته خود ضمن این که خود را نخستین کسی می‌داند که فن تاریخ‌نگاری نوین را به وجود آورده می‌نویسد که نمی‌تواند از لغزش برکنار مانده باشد، لذا از دیگران می‌خواهد که نواقص کار او را تکمیل کنند.[۴]

در پایان این جلد بیوگرافی حدود صد نفر از مورخان قدیم و جدید اروپایی، عرب و ایرانی از قبیل: هرودت، آمین مارسلین، استرابن، کتزیاس، پلوتارک، توسیدید، سیسرون، کنت گوبینو، سرجان مالکوم، طبری، مسعودی، ابوالفداء، ابن‌اثیر، حافظ ابرو، یاقوت حموی و... را ضمیمه شده که ارزش این کتاب را چندبرابر می‌کند. سال‌نامه سال ۱۳۰۸ه.ق نیز

۱- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۱۹۵.

۲- درست است که در روزگاران قبل از تألیف این کتاب تاریخ اشکانیان چندان روشن نبوده اما تاریخ اشکانیان را همچون سیمرغ و کیمیا افسانه پنداشتن نیز نمی‌توانست درست باشد و اعتمادالسلطنه برای پرارزش قلمداد کردن اثر خود این سخنان را اغراق‌آمیز را بیان کرده است.

۳- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۲۰۲.

۴- همان جا، ص ۲۰۴.

ضمیمه دوم این جلد از کتاب است که شامل ۵۱ صفحه می‌شود.

جلد دوم این کتاب ـ همان گونه که اعتمادالسلطنه در مقدمه‌اش به آن اشاره کرده ـ به شرح سلطنت پادشاهان اشکانی و وقایع خاص زمان هر یک از آنان از اشک اول تا پانزدهمین پادشاه آنان یعنی اشک پانزدهم می‌پردازد که مقارن با ولادت حضرت عیسی مسیح بوده است. این جلد دارای پانزده فصل است که در هر فصل آن به شرح حال، نحوه حکومت، کشورداری، جنگ‌ها، روابط خارجی و... یکی از این پادشاهان پرداخته می‌شود.

در پایان این فصول نیز ***«خاتمه نامه»*** ای تحت عنوان ***«در شرح حال و سیرهٔ عیسی علی نبینا و علیه‌السلام»*** آورده شده و در سرانجام کار عیسی مسیح، ضمن بیان اقوال علمای مسیحی نظر دانشمندان اسلامی را نیز ذکر نموده است.

جلد سوم این کتاب نیز که اعتمادالسلطنه آن را ***«وسیلهٔ جلب مکارم و مراحم»***[1] ملوکانه ناصرالدین شاه قرار داده از فصل شانزدهم که دربارهٔ سلطنت اشک پانزدهم (فرهاد پنجم) است شروع و تا فصل بیست و نهم که در مورد سلطنت دیگر پادشاهان اشکانی است ادامه دارد و با فصل سی‌ام که در مورد ***«بعضی از صنایع و اعمال»*** اشکانیان از قبیل معماری و تزئینات و غیره به پایان می‌رسد. در پایان فصول این جلد نیز ***«خاتمه»***ای تحت عنوان ***«در تکمیل کلیه مطالب متعلقه به اشکانیان از عقاید دینی و عوائد و رسوم و آداب و غیرها»*** آورده شده که در آن پاره‌ای از مطالب که در اثنای چاپ جلدهای اول و دوم ***درر التیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان***، گردآوری شده، درج گردیده است. به دنبال این ***«خاتمه»*** نیز ***«تکلمه»***ای آورده شده و در آن موضوع رساندن نسب ایل قاجاریه به اشکانیان و این که این نظر متعلق به اعتمادالسلطنه نیست مورد بحث قرار گرفته و خلاصه‌ای از رسالهٔ ***«شجرهٔ اتراک»*** که با استدلالات بی‌پایه‌ای نسب قجرها را به اشکانیان رسانده نقل شده است.

در پایان جلد سوم، کتابچه‌ای تحت عنوان ***«تطبیق لغات جغرافیایی»*** ضمیمه این کتاب شده است که در ادامه بررسی همین کتاب به معرفی آن خواهیم پرداخت.

اعتمادالسلطنه در پایان مجلدات این کتاب در ضمن سخنی که با خوانندگان خود دارد بعد از شرح چگونگی تدوین کتاب خود و بیان رنج‌هایی که در مدت چهل سال از عمر خود در راه خدمت به شاه و پارسی‌زبانان برده و تلاش کرده تا سبک و اسلوب انشاء را جرح و تعدیل کند و رسم مغلق‌نویسی و قید و سجع و قافیه را براندازد از این که زبان فارسی با السنهٔ خارجی ***«مخلوط»*** شده افسوس می‌خورد و خواستار تشکیل آکادمی (فرهنگستان) در ایران می‌شود. او سپس از عدم پرداختن خود به کامرانی و زراندوزی سخن می‌گوید و از تلاش خود برای

۱- همان جا، ج سوم، ص ۲.

گردآوری علما در حلقه علمیش یاد می‌کند:

«بالجمله دانشمندان فاضل متبحر از هر ملت که یافتم دور خود جمع کردم و به قدر استطاعت کفالت ایشان نموده و می‌نمایم اگرچه نان جوین و جامهٔ پشمین من در خور معاش ایشان نیست چون در عنصر خود قرار گرفته و چنان اند که السمک فی‌الماء با من و این آب و نان قلیل ساخته‌اند و خیالات دیگر را به دور انداخته اللهم کثر امثالهم و ضاعف اقلابهم...».[۱]

او در ادامه این سخنانش با خوانندگان کتاب از قدرنشناسی معاصرین خود سخن گفته و می‌نویسد:

«شاید امروزی‌ها قدر مرا ندانند اما ممکن است بعد از صد سال دیگر که رسم بر پا نمودن مجسمه دانشمندان در ایران برقرار شود فرضاً که از فلزات گرانبها و احجار نفیسه به پاداش خدمات علمیه که نموده‌ام مجسمه مرا نسازند اقلاً از گل و گچ آن را مجسم دارند».[۲]

در پایان این سخن او به خوانندگان خود وعدهٔ نوشتن ***«تاریخ صحیح بی‌حشو و زاید ایران را که غیرمشوب به خرافات و افسانه باشد»***[۳] می‌دهد و شروع کردن به نوشتن تاریخ ساسانیان را اعلام می‌کند.[۴] سال‌نامه سال ۱۳۱۰ه.ق نیز ضمیمه این کتاب است. در این کتاب و در ارتباط با ذکر منابع و مآخذ با دو شیوهٔ متفاوت مواجه هستیم. از یک طرف مطابق شیوه تاریخ‌نگاری سنتی ایران که معمولاً مآخذ مورد استفاده را کمتر ذکر می‌کردند و یا از آن به شکل مبهمی نام می‌بردند، استفاده شده و در بیان منبع خبر از عباراتی مانند ***«برخی گویند، یکی از مورخان گوید»***، ***«محققی از اهل فرنگ گوید»***، ***«یکی از دانایان می‌گوید»***[۵] و... استفاده شده و

۱- همان جا، ص ۶۹.

۲- همان جا، همان صفحه.

۳- همان جا، همان صفحه.

۴- اگرچه اعتمادالسلطنه وعده نوشتن تاریخ ساسانیان را به سیاق ***دررالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان*** می‌دهد، اما اتمام عمر او اجازهٔ تألیف و انتشار این کتاب را از او می‌گیرد و در عوض کتابی تحت عنوان تاریخ ساسانیان و به قلم میرزامحمدحسین فروغی و مدتی پس از مرگ اعتمادالسلطنه چاپ و منتشر می‌شود که شاید شالوده اصلی تدوین آن را اعتمادالسلطنه ریخته بوده است. در برخی از جاها نیز کتاب تاریخ ساسانیان را به اعتمادالسلطنه نسبت داده‌اند و از این کتاب در زمرهٔ کتاب‌های اعتمادالسلطنه نام برده‌اند. ر.ک: براون: ***تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در ورهٔ مشروطیت***، (تهران، شرکت چاپ و نشر ایران، ۱۳۴۸خ)، ص ۲۳۵. همچنین: سبحانی جعفر، ***تاریخ اسلام*** (کتاب درسی سال چهارم دبیرستان رشتهٔ فرهنگ و ادب)، ص ۱۴۸.

۵- برای آگاهی از این عبارات ر.ک: ***دررالتیجان***، جلد اول، صفحات ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۳۰ و صفحات متعدد دیگر.

از طرف دیگر در موارد متعدد دیگر ضمن اشاره به نام منبع و مؤلف آن، آن اثر مورد نقادی نیز قرار گرفته است.[۱] در این کتاب در یک جا هدف از تألیف کتاب جلب توجه شاه و در جائی دیگر خدمت به مردم پارس زبان و آیندگان جهت تصفیه زبان فارسی و عبرت گرفتن آنان ذکر شده است.[۲]

همه این موارد متضاد در این کتاب در واقع جلوه‌گر رویارویی دو شیوه تاریخ‌نگاری سنتی و نوین ایرانی است که در این کتاب بازتاب یافته است. اما عقب‌نشینی سنت تاریخ‌نویسی کهن و پیشرفت تاریخ‌نویسی نوین در این کتاب به ویژه با توجه به این نکته که به غیر از مسائل تاریخ سیاسی به تاریخ اجتماعی، هنر، معماری، مذهب و... نیز پرداخته شده و محدودیت استفاده از منابع مکتوب از بین رفته و از علوم نوینی همچون باستان‌شناسی، سکه‌شناسی و... کمک گرفته شده، کاملاً نمایان است.

این کتاب که با احتساب کتابچه ***تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران*** در چهار جلد تألیف شده، چگونگی چاپش به این صورت بوده است که جلد اولش در سال ۱۳۰۸ و جلد دومش در سال ۱۳۰۹ و جلد سومش در سال ۱۳۱۰ و جلد چهارم آن در سال ۱۳۱۱ه.ق با تلاش اعتمادالسلطنه و در دارالطباعهٔ دارالخلافه تهران به چاپ رسیده است. در پایان جلد دوم این کتاب یک نوع اغتشاشی در رابطه با زمان چاپ کتاب دیده می‌شود زیرا تاریخ کتابت آن سال ۱۳۱۰ و تاریخ چاپش ۱۳۰۹ ذکر گردیده است. کتابچه تطبیق لغات جغرافیایی جدید و قدیم ایران و سه جلد اول این کتاب در سالهای اخیر به صورت جداگانه به چاپ رسیده‌اند.

همان گونه که در ابتدای سخن پیرامون این کتاب گفته شد این کتاب یکی از استثنائات تاریخ‌نویسی ایرانی تا روزگار خود محسوب می‌شود. این استثناء بودن بدین خاطر است که تا آن روزگار که اطلاعات تاریخی درباره اشکانیان بسیار محدود بود یک کتاب سه جلدی و مفصل دربارهٔ آنان نوشته شد. کاری که تا امروز نیز با توجه به این که هر سالی صدها کتاب دربارهٔ تاریخ ایران تألیف و منتشر می‌شود به لحاظ جامع و گسترده بودنش نظیر ندارد. مورد دیگری که این کتاب را با دیگر تواریخ فارسی قبل از خود متفاوت می‌سازد این است که در این کتاب برای نخستین بار امتزاجی از عقاید مورخان ایرانی، عربی و اروپایی در مورد تاریخ باستانی ایران صورت می‌گیرد. اگرچه مؤلف یا مؤلفین این کتاب بیشتر مطالب را از کتاب‌های دیگران نقل کرده‌اند اما جمع‌آوری این مطالب گسترده از مآخذ متنوع و متعدد ودر کنار هم قرار دادن آنها و ترکیب مناسب این اقوال مختلف کتاب را به شکل برجسته‌ای نمایان کرده

۱- همان جا، ص ۱۳۴ و صفحات متعدد دیگر. ۲- ر.ک، همان جا، ص ۱۹، ۲۷، ۴۸، ۱۷۷ و...

است. در این کتاب می‌توانیم رگه‌هایی محدود از تاریخ‌نویسی کهن ایرانی و بسیاری از نمودهای تاریخ‌نویسی نوین را پیدا کنیم. در این کتاب ما به پاره‌ای از خرافات به ارث رسیده از تاریخ‌نویسی کهن[1] و همچنین به موارد متعدد تحلیل حوادث تاریخی و به قول اعتمادالسلطنه ***«اجتهاد تاریخیه»*** که از ویژگیهای بارز تاریخ‌نویسی نوین و علمی است،[2] برمی خوریم. در این کتاب پاورقی‌نویسی و توضیح دربارهٔ اسامی اشخاص و امکنه جغرافیایی و پاره‌ای از توضیحات مفید دیگر در خارج از متن و در حاشیهٔ کتاب نوشته شده که نمایانگر شکل نوین پاورقی‌نویسی در تواریخ فارسی است.

۱۰- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران

این کتابچه که برخی آن را جلد چهارم کتاب ***درالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان*** دانسته‌اند از دیگر تألیفات منسوب به اعتمادالسلطنه است که در سال ۱۳۱۱ه.ق چاپ و به جلد سوم ***درالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان*** که در سال ۱۳۱۰ه.ق به چاپ رسیده بود ضمیمه گردیده است. اعتمادالسلطنه در ابتدای این کتابچه علت تدوین آن را چنین ذکر کرده است:

«چون در مجلدات کتاب درالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان لغات جغرافیایی قدیم مکرر ذکر شده و اگر مطالعه کنندگان ندانند که آن لغت اسم شهر یا ولایت یا ناحیه یا رودخانه وکوه و غیره است دوچار مشکلی لاینحل می‌باشند و اگر بدانند و ندانند که آن در کجا وکدام مملکت واقع شده از مطالب کتاب ممکن نیست به درستی استیفای حظ خود نمایند و بهره [ای] که باید ببرند لهذا دفع این منقصت و تکمیل مرام را به تألیف این رسالهٔ مختصر در تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران و مصافات پرداخته یعنی باز نمود که فلان کوه یا دره یا ناحیه را که قدیم به فلان اسم می‌نامیده امروزه چه نام دارد یا اگر اسم قدیم تغییر نکرده در کدام ولایت و چه نقطه واقع

۱- از جمله خرافات آورده شده در این کتاب می‌توان به داستان دست‌یابی شاپور ذوالاکتاف به شهر الحضر که در صفحه ۳۳-۳۲ جلد اول به آن اشاره شده و ما در مبحث بررسی تاریخ‌نگاری اعتمادالسلطنه آن را عیناً نقل خواهیم کرد اشاره کرد.

۲- برای آگاهی از برخی از این تحلیل‌ها که یا پرداخته ذهن اعتمادالسلطنه بوده و یا از ترجمه‌های آثار اروپائی نقل شده ر.ک: صفحه ۴۵ ج اول در مورد تحلیل علت ملوک الطوایفی شدن ایران در زمان اشکانیان و ص ۲۰۱-۲۰۰ همین جلد درباره علت مغشوش بودن اسامی پادشاهان اشکانی و هم چنین ص ۱۹۱ ج دوم تحلیل در مورد عدم صحت حکایت ملاقات حضرت یوسف و حضرت عیسی در شهر ناصره و موارد متعدد دیگر.

شده...».[۱]

این کتابچه در سه فصل تنظیم شده است. فصل اول توضیحات مختصری را در ارتباط با جغرافیای قدیم ارائه می‌دهد و در فصل دوم مطالبی درباره ***«فن اتونوگرافی»***[۲] در سه صفحه بیان می‌شود و فصل سوم نیز در ۸ صفحه نکاتی را در ***«باب السنه مختلف عهد قدیم»***[۳] متذکر می‌شود. به دنبال این سه فصل لغات جغرافیایی قدیم به ترتیب حروف الفباء در سمت راست صفحه و تطبیق و تعیین آن در سمت چپ صفحه ذکر می‌شوند.

به احتمال زیاد اعتمادالسلطنه این کتابچه را از روی متون اروپایی ترجمه کرده و چیزهایی بر آن افزوده است. دلیل ما برای این مدعا این است که او در برخی موارد از تلفظ اروپائی نام مناطق جغرافیایی مانند آراخزیا، آراکیس، آربلا، بابلین و...[۴] استفاده کرده است. این کتابچه که نخستین بار به ضمیمه کتاب ***درالتیجان فی التاریخ بنی‌الاشکان*** به چاپ رسید و در سال ۱۳۶۳خ به تصحیح میرهاشم محدث به شکل کتاب مستقلی تجدید چاپ گردید.[۵]

۱۱- سال‌نامه‌های مختلف

اگرچه سال‌نامه‌هایی را که اعتمادالسلطنه جداگانه و یا به صورت ضمیمه در کتاب‌های دیگرش به چاپ رسانیده نمی‌توان در ردیف آثار تاریخی او قرار داد اما از آنجایی که محتوای این سال‌نامه‌ها می‌تواند در شناسایی دستگاه اداری عهد ناصری مورد استفاده قرار گیرد مختصر اشاره‌ای به آنها می‌کنیم. در مورد این که مبتکر و یا پیشنهاددهنده تدوین سال‌نامه در

۱- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ***تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران***: (تهران، دارالطباعه، ۱۳۱۱ق)، ص ۲. این کتاب ضمیمه جلد سوم ***درالتیجان فی‌التاریخ بنی‌الاشکان*** است.

۲- همان جا، ص ۸. منظور از فن اتونوگرافی همان علم جمعیت‌شناسی است.

۳- همان جا، ص ۱۱ الی ۱۹.

۴- همان جا، ص ۲۵ و ۲۷ و ۴۴.

۵- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ***تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران***، به تصحیح میرهاشم محدث (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳خ). آقای محدث در مقدمه‌ای که بر این کتاب نوشته سال ورود اعتمادالسلطنه را به دارالفنون سال ۱۲۶۷ق ذکر نموده و نوشته که روزنامه‌های ***مریخ*** و ***ایران سلطانی*** زیر نظر اعتمادالسلطنه چاپ می‌شده است. در توضیح این مطالب باید گفت که اعتمادالسلطنه در سال ۱۲۶۸ وارد دارالفنون شد و روزنامه ***مریخ*** زیر نظر میرزا حسین خان سپهسالار درج می‌شد و اعتمادالسلطنه هیچ دخالتی در انتشار آن نداشت و ***روزنامه ایران سلطانی*** هم در دوران مظفرالدین شاه به چاپ می‌رسد و ادامه روزنامهٔ ***ایران*** بود که در زمان ناصرالدین شاه و زیر نظر اعتمادالسلطنه به چاپ می‌رسید. نویسنده این مقدمه به تبعیت از کتاب ***فهرست کتاب‌های چاپ فارسی*** کتاب راه نجات را به اشتباه به اعتمادالسلطنه نسبت داده و از کتابی تحت عنوان ***«وقایع عظیمه»*** با تاریخ چاپ آن در سال ۱۲۶۲ق نام برده که ما می‌دانیم اعتمادالسلطنه در این سال، سنش بیشتر از سه سال نبوده و طبیعتاً نمی‌توانسته تألیفی داشته باشد.

ایران چه کسی بوده سخنان متفاوتی گفته شده است. عده‌ای شخص ناصرالدین شاه را،[۱] برخی اعتمادالسلطنه را[۲] و بعضی نیز میرزاحسین خان سپهسالار را[۳] بانی تدوین سال‌نامه ادر ایران معرفی کرده‌اند. نوشته‌های متعدد اعتمادالسلطنه نشانگر این نکته است که مبتکر این امر خود او نبوده بلکه او در این رابطه از طرف دیگران مأمور تدوین سال‌نامه شده است:

«جناب... صدراعظم [میرزاحسین خان مشیرالدوله] به این بنده روزنامه‌نگار مقرر فرمودند المانک یا سال‌نامه... را به تفصیل تدوین نموده منتشر گرداند... که به جهت اطلاع از اوضاع اقطار عالم... وسیله‌ای بهتر از آن نیست».[۴]

اعتمادالسلطنه در ***المآثروالآثار*** نیز در این رابطه نوشته که:

«این دفتر که اروپائیان آن را المانک می‌گویند سالهاست در دول متمدنهٔ عالم رسم و دایر گردیده... در ایران و هیأت دربار آن تألیف نمی‌گردید تا سال یکهزار و دویست و نود و یک هجری مطابق یکهزار و هشتصد و هفتاد و چهار میلادی بنده مؤلف به ترتیب و ترکیب آن مأمور گردید و آلماناکی بس نغز و نیک تلفیق داده مطبوع و منتشر ساخت، مشتمل بر هیئت دربار دولت ملیه ایران و سایر ملحقات و منضمات آن رئوس عناوین سایر دول دنیا به علاوه فواید عظیمه دیگر... و توفیق سال ایجاد آلماناک مزبور با سال بعضی از تواریخ مشهور عالم... و ضبط تواریخ وقایع عظیمه عالم... و تعداد نفوس رعایای هر دولت و تشخیص محصول نباتی و معدنی و حیوانی و موازنهٔ دخل و خرج و تعیین قرض جدید و استعداد لشگر بری و بحری هر مملکت از قسمتهای سیارهٔ ارض».[۵]

در این سال‌نامه‌ها ابتدا فهرست اسامی سلاطین قاجار و مدت سلطنت هر یک از آنان و سپس اسامی پسران، دختران، همسران، برادران، خواهران و عموهای ناصرالدین شاه ذکر شده است. سپس اسامی وزراء عظام، منشیان دولتی، وزرای وزارت‌خانه‌های مختلف دولتی،

۱- آرین‌پور، پیشین، ص ۲۴۶.

۲- صدرهاشمی، پیشین، ص ۳۱۱. مرحوم محیط طباطبائی هم در ص ۷۰، کتاب ***تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران*** می‌نویسد که اعتمادالسلطنه از سال ۱۲۸۸ه.ق درصدد برآمد سال‌نامه‌ای تأسیس کند.

۳- کهن، پیشین، ص ۷۳.

۴- ***روزنامه ایران***، مورخه ۲۰ ذیقعده ۱۲۸۹ه.ق.

۵- اعتمادالسلطنه، ***چهل سال تاریخ ایران***، جلد اول، ص ۱۴۹. در ص ۴۴ کتاب ***دانشمندان آذربایجان***، مؤلف تاریخ تأسیس سال‌نامه را سال ۱۲۸۹ه.ق ذکر کرده و اولین سال‌نامه چاپ شده را مربوط به سال ۱۲۹۰ق دانسته است.

حکام ایالت‌ها، امراء تومان و سرتیپان اول و دوم و سوم، سرهنگان و نایبان آجودانباشی، معلمین ایرانی و فرنگی، مترجمین، سرتیپان توپخانه و افواج و قورخانه‌ها و یاوران زنبورکخانه آمده است و به دنبال آن اسامی جماعت‌های خراسانی و مازندرانی و آذربایجانی و کرد و ترک و کارکنان وزارتخانه‌های مختلف و سفارت‌خانه‌ها، هم چنین اسامی سفرا و مأمورین دول خارجه در دربار و سایر ایالات ایران و اسامی اشخاص خلوت همایونی و اعضای دارالترجمه خاصه همایونی و ادارهٔ دارالطباعه مبارکه و روزنامجات دولتی، اسامی علما و بزرگان ولایات و بزرگان و شاهان دول خارجه درج گردیده است.

سال‌نامهٔ سال ۱۲۹۰ه.ق در سال ۱۲۹۱ به صورت مستقل و جداگانه چاپ شد و[1] سال‌نامه سال‌های دیگر به ضمیمه دیگر آثار اعتمادالسلطنه به چاپ رسید. مثلاً سال‌نامه سال ۱۲۹۱ به ضمیمه کتاب ***تاریخ ایران***، سال‌نامه سال‌های ۱۲۹۲ تا ۱۲۹۵ به ضمیمه جلدهای چهارگانه ***مرآت‌البلدان***، سال‌نامه سال‌های ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۰ به ضمیمه جلدهای سه گانه ***تاریخ منتظم ناصری***، سال‌نامه سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳ به ضمیمه مجلدات مطلع‌الشمس، سال‌نامه سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۵ در جلد اول و دوم ***خیرات حسان***، سال ۱۳۰۶ در ***المآثروالآثار***، ۱۳۰۷ در جلد سوم ***خیرات حسان***، ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۰ در جلدهای سه گانه ***دررالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان***، ۱۳۱۱ در ***التدوین فی احوال جبال الشروین*** و سال‌نامه سال ۱۳۱۲ه.ق نیز به ضمیمه جلد اول ***تاریخ فرانسه*** چاپ شده است.[2]

ب ـ مقالات تاریخی چاپ شده اعتمادالسلطنه

برخی از آثار منسوب به اعتمادالسلطنه به این علت که از حجم کمتری برخوردار بوده است به صورت مقاله در روزنامه‌ها و مجلات مختلف به چاپ رسیده و یا به شکل ضمیمه در کتاب‌های دیگر گنجانده شده است. برخی از این مقالات در زمان خود اعتمادالسلطنه و بعضی نیز در روزگاران پس از او به چاپ رسیده‌اند. در مورد تعداد مقالاتی که در زمان حیات اعتمادالسلطنه به چاپ رسیده نمی‌توانیم با قاطعیت اظهارنظر بکنیم. علت آن این است که در آن روزگار و در بسیاری از موارد نام مؤلف و یا مترجم مقالات درج نمی‌شده است. این نکته باعث شده که در انتساب قطعی مقالاتی که احتمال داده می‌شود به قلم اعتمادالسلطنه نوشته

۱- به رغم جستجوهای فراوان نتوانستیم بر این نسخه جداگانه ***سالنامه دولت ایران*** دسترسی داشته باشیم.

۲- در مورد این که سال‌نامهٔ سال‌های ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ه.ق به ضمیمه کدام کتاب‌ها چاپ شده‌اند نیز نتوانستیم اطلاع دقیقی کسب کنیم.

شده باشد مشکل داشته باشیم. مبنای شناسایی این گونه مقالات یکی نوشته‌های اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطرات است و دیگری اشاراتی است که در متن برخی از این مقالات به نام اعتمادالسلطنه شده است. برخی از مقالات چاپ شده در روزگاران پس از مرگ اعتمادالسلطنه نیز در واقع فصلی از کتاب‌های متعدد اوست که به انتخاب برخی از افراد در مجلات مختلف به چاپ رسیده است.

اگرچه بررسی این مقالات نمی‌تواند کمک چندان زیادی به شناخت شیوه تاریخ‌نویسی اعتمادالسلطنه بکند اما از آنجا که عدم اشاره به این مقالات را نوعی کاستی در روند شناسایی آثار منسوب به اعتمادالسلطنه می‌دانیم، مختصر اشاره‌ای به هر یک از این مقالات شناسایی شده خواهیم داشت و در برخی موارد نیز به ذکر نام مقاله و مجله‌ای که این مقاله در آن به چاپ رسیده بسنده خواهیم کرد:

۱- «قلعه نور»

اعتمادالسلطنه این مقاله را در سفری که با ناصرالدین شاه به نور می‌کند دربارهٔ قلعه نور و حوادث تاریخی آن می‌نویسد و آقای منوچهر ستوده آن را از روی تنها نسخه‌ای که در کتابخانه وزارت دارائی بوده استنساخ و به همراه چند قطعه عکس به مجله ***یغما*** می‌فرستد و این مجله نیز این مقاله را در دو شماره خود به چاپ می‌رساند.[۱]

در این رساله تاریخ بنای این قلعه قبل از اسلام ذکر می‌شود اما در مورد سوانح اتفاق افتاده در آن محل چیزی نمی‌نویسد و علت آن را ***«احراق و اعدام»*** کتابخانه‌های ایران توسط اعراب می‌داند که سندی را برای اظهارنظر در این باره باقی نگذاشته است. بدین خاطر او از ***«حالات قدیمه»*** این قلعه صرف‌نظر و به آنچه که ***«بالفعل از مطاوی کتب اثر و فحاوی دفاتر تاریخ و خبر استنباط و استخراج نموده»***[۲] قناعت می‌کند و تاریخ این قلعه را از روزگار سلجوقیان به بعد که هم زمان با حکومت پادوسیان در طبرستان بوده آغاز می‌کند و گزیزی نیز به تاریخ مازندران در زمان خلفای عباسی و حکومت‌های صفاریان و بعدها مغولان و سربداران و تیموریان و صفویان دارد و تاریخ این قلعه را تا زمان شاه عباس کبیر که این قلعه به دستور او ویران شد، پی می‌گیرد.

۱- این مقاله با مشخصات زیر چاپ شده است:

ـ اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ***«قلعه نور»***، [به کوشش دکتر منوچهر ستوده]، ***یغما***، سال نهم، شماره سوم (خردادماه ۱۳۳۵خ)، ص ۱۲۳-۱۱۶ و شماره چهارم (تیرماه ۱۳۳۵)، ص ۱۶۷-۱۵۹.

۲- همان جا، ص ۱۱۷.

در تدوین این رساله از کتاب‌هایی هم چون ***تاریخ طبرستان ورویان ومازندران*** تألیف سیدظهیرالدین مرعشی، و کتاب ***تاریخ مازندران*** اولیاء الله آملی و کتاب علی‌بن جمال‌الدین بن علی بن النجیبی رویانی و... استفاده شده است.

۲- «عریضهٔ اعتمادالسلطنه به ناصرالدین شاه دربارهٔ سانسور»[۱]

در این ***«عریضه»*** اعتمادالسلطنه ضمن برشمردن زیان‌های برخی‌ازکتاب‌ها و روزنامه‌هایی که از هندوستان، عثمانی، آلمان و فرانسه به ایران آورده می‌شوند و ***«سراپا بدنویسی از رجال دولت علیه ایران»*** هستند، از شاه می‌خواهد که در ایران هم مثل آلمان، اتریش، روس و عثمانی رسم سانسور اعلام شود. او سپس شرحی از چگونگی سانسور روزنامه‌ها و کتب داده و در ذیل عرضیه خود اضافه می‌کند که:

«این لایحه مختصریست که عرض شده. این ادارهٔ سانسور تفصیلی و قانونی دارد بعد از آنکه اولیای دولت قبول نمودند و امضاء کردند ترتیبات این فقره را لایحه علیحده نوشته به نظر دولت علیه خواهد رساند. اعتمادالسلطنه».[۲]

۳- «پذیرایی از کُوَر دیپلماتیک در عمارت سلطنتی ایران»[۳]

این مقاله شرح مهمانیی است که برای اولین بار از طرف پادشاهان قاجار و در زمان ناصرالدین شاه از مأمورین خارجه مقیم پایتخت ایران (کور دیپلماتیک) به طور رسمی در عمارات خاصه سلطنتی آن زمان دعوت شده بودند. این میهمانی در شب چهارشنبه هفتم شعبان ۱۲۸۸ه.ق بوده است. در این مقاله به توصیف این میهمانی پرداخته شده و در آن آمده که در این مجلس چه کسانی بودند، تشریفات دولت چگونه بوده چه کسانی پذیرایی کردند، مهمانان چه خوردند و چه نوشیدند و.... چاپ مجدد این مقاله در مجله وحید و به کوشش محمد مشیری و با حذف برخی زواید به عمل آمده است.[۴]

۱- این مقاله با مشخصات ذیل چاپ شده است:

ـ اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ***«عریضهٔ اعتمادالسلطنه به ناصرالدین شاه دربارهٔ سانسور»***، ***وحید***، شماره ۱۴، (شهریور ۱۳۵۵خ)، ص ۷۶۲-۷۶۱.

۲- همان جا، ص ۷۶۲.

۳- صنیع‌الدوله، محمدحسن خان، ***«پذیرایی از کوردیپلماتیک در عمارت سلطنتی ایران»***، ***روزنامهٔ ایران***، شماره ۵۱، (۲۴ شعبان ۱۲۸۸ق).

۴- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان، ***«پذیرایی از کور دیپلماتیک در عمارات سلطنتی ایران»***، به کوشش محمد مشیری، ***وحید***، سال چهارم، شماره ۱۱، (آبانماه ۱۳۴۶خ)، ص ۹۸۴-۹۸۱.

۴- «خانقاه و مقبره صدرالدین ابراهیم بن سعدالدین حمویی جوینی در تل‌لویزان»[۱]

رساله مزبور ***«در تحقیق و تشخیص»*** عمارتیست که در تلی مابین دو منطقه شیان و لویزان ـ از روستاهای اطراف تهران در آن زمان ـ قرار داشته است. این آرامگاه منسوب به صدرالدین ابراهیم بن سعدالدین محمد حمویی جوینی از علمای اواخر قرن هفتم هجری قمری متوفی به سال ۶۹۴هـ.ق است. اعتمادالسلطنه آنچه را که ***«مقتضای اجتهاد تاریخی»***اش بوده به همراه ***«مؤدای کتب سیر و اخبار»*** دربارهٔ این عمارت نوشته است.[۲] در این مقاله درباره اسلام آوردن غازان با تلقین صدرالدین ابراهیم چنین نوشته شده است:

> ***«صدر جهان خواجه صدرالدین احمد زنجانی به غازان عرض کرد اگر شاهزاده نیت کند چون بر دشمن غالب آید در تقویت دین نبوی و ترویج ملت مصطفوی بکوشند من متکفل که نورزوبیگ را از راه گیلان غفلتاً بر سر بایدو رسانم و غازان نیز ازو متقبل این شرط شریف گردید |و پس از این پیروزی |با تلقین شیخ صدرالدین ابراهیم غسل کرده و شهادتین را بر زبان جاری کرده و قریب یکصدهزار کس از ترکان از او متابعت کرده مسلمان شدند».***[۳]

این رساله در سال ۱۳۰۲ق تألیف یافته و دست نوشتهٔ آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است. احمد گلچین معانی، این نوشته را با ذکر توضیحات مختصری در حواشی آن به چاپ رسانیده است.[۴]

۱- صنیع‌الدوله، محمدحسن، ***«آرامگاه صدرالدین حموئی در تل‌لویزان»***، نسخه خطی شماره ۵۶۵. کتابخانه آستانقدس رضوی مشهد، تاریخ تألیف ۱۳۰۲هـ.ق تاریخ تحریر ۱۳۰۳ خورشیدی محرر عبدالجلیل بن عبدالباقی، تعداد صفحات ۱۳ صفحه. در ادامهٔ این مقاله یک نوشته ۴۸ صفحه‌ای دیگر نیز دربارهٔ شرح حال شاه نعمت‌الله ولی ***«از ائمه اهل طریقت و اجله ارباب سلوک»*** با استفاده از مآخذی همچون ***«ریاض‌الجنه»***، ***حبیب‌السیر***، ***مجمع الفصحا***، ***روضه الریاحین***، ***جامع مفیدی «التقاط و اختیار و انتخاب و اختصار»*** گردیده است. نویسنده این مقاله معلوم نیست و احتمالاً این رساله از روی جلد هفتم ***نامهٔ دانشوران*** نوشته شده باشد. تاریخ تحریر این رساله ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۳۴۶هـ.ق است.

۲- همان جا، ص ۱.

۳- همان جا، ص ۵-۴. مطابق نوشته رشیدالدین فضل‌اله در صفحه ۹۰۳ جلد دوم ***جامع التواریخ*** منشاء اصلی اسلام آوردن غازان خان این شخص بوده است. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: رشیدالدین فضل اله: ***جامع التواریخ***، به کوشش بهمن کریمی، (تهران، اقبال، بی‌تا)، جلد دوم، ص ۹۰۰ تا ۹۰۴.

۴- صنیع‌الدوله، محمدحسن خان، ***«خانقاه و مقبره صدرالدین ابراهیم بن سعدالدین حموئی جوینی»***، با توضیحات احمد گلچین معانی، ***مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد***، سال هفتم، شماره چهارم، (زمستان ۱۳۵۰خ)، صفحه ۸۶۸ تا ۸۸۶.

۵- «جغرافیای قدیم و جدید طالقان و تواریخ متعلقه به آن و شرح رجال و منسوبین به این ناحیه»

در این کتابچه ابتدا از آبادی طالقان ذکری به میان می‌آید و سپس به منابع تدوین این رساله از قبیل ***معجم‌البلدان***، ***نزهة‌القلوب*** و... اشاره می‌شود. جغرافیای طبیعی و انسانی طالقان و ذکر اسامی قراء و بزرگان طالقان اعم از درگذشتگان و معاصرین، از دیگر مباحثی است که در این نوشته به آنها اشاره می‌شود. این رساله به مناسبت سفر ناصرالدین شاه در اواخر سال ۱۳۰۱ق به طالقان نگاشته شده است. نسخهٔ دستنوشتهٔ این کتابچه در کتابخانهٔ وزارت دارایی و در جلد ششم از سری نوشته‌های مربوط به ***مرآت‌البلدان*** با شماره ۷۳۰-۷۴۷ و با شماره برگ ۳۶۴ب-۴۷۳ب، وجود دارد. تاریخ تحریر این کتابچه سال ۱۳۰۱ق است و محرر آن نیز محمدحسین فروغی بوده است. فروغی در پایان این نسخه نوشته است:

«تمام شد بحمدالله در روز عیدغدیر سنهٔ ۱۳۰۱ هجری به خط بی‌فروغ محمدحسین فروغی که قافیهٔ آن دروغی است».[۱]

این رساله بعدها به ضمیمه کتاب ***فشندک*** به چاپ رسید.[۲]

۶- «احوال بلوک مال امیر /مالمیر/»[۳]

در سال ۱۳۰۲ق در منطقه مال امیر از نواحی بختیاری مجسمه‌ای از خاک بیرون می‌آمد و ظل‌السلطان حاکم و فرمانفرمای اصفهان آن را به تهران فرستاد. ناصرالدین شاه پس از ملاحظهٔ این مجسمه به محمدحسن خان صنیع‌الدوله دستور داد که مختصات جغرافیایی منطقه مال‌امیر را بنویسد. صنیع‌الدوله حسب‌الامر شاه این کتابچه را که حاوی مختصات جغرافیایی و بعضاً تاریخی مال‌امیر است نوشت و از نظر شاه گذراند. این کتابچه در سال ۱۳۶۲ به ضمیمه یک اثر ترجمه‌ای اعتمادالسلطنه به چاپ رسید.[۴]

۱- افشار، ***«فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه وزارت دارائی»***، ***فرهنگ ایران زمین***، جلد ۶، ص ۳۰.

۲- پورکریم، هوشنگ، ***فشندک***، (طهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱خ). این ضمیمه در ۴۳ صفحه به چاپ رسیده است.

۳- صنیع‌الدوله، محمدحسن خان، ***«احوال بلوک مال امیر»***، نسخه خطی شماره ۸۹۰/ف، کتابخانهٔ ملی ایران.

۴- بابن وهوسه، ***سفرنامه جنوب ایران***، ترجمه و تعلیقات از محمدحسن خان اعتمادالسلطنه به تصحیح میرهاشم محدث، (بی‌جا، دنیای کتاب، ۱۳۶۳خ).

۷- «مستوفی الممالک میرزا یوسف صدراعظم»

این مقاله در واقع بخشی از کتاب ***صدرالتواریخ*** است که قبل از چاپ و انتشار این کتاب، برای این که نمونه‌ای از آن به دست داده شود در مجله وحید چاپ شده است.[۱]

۸- «تاریخ انتزاع ممالک محروسه ایران از تخت سلطنت عرب»

اعتمادالسلطنه به دستور ناصرالدین شاه مأمور می‌شود که تاریخ و چگونگی تشکیل دولت‌های ملی را در ایران پس از حاکمیت اعراب در نخستین قرون اسلامی بنویسد. در روزنامه ***شرف*** در این مورد آمده است که:

«اما بعد چنین گوید بندهٔ درگاه جهان پناه حسن بن علی المنعوت به صنیع‌الدوله... که این رساله‌ایست شریف و عجالهٔ لطیف که برحسب امر جهان مطاع بندگان اعلیحضرت...، ناصرالدین شاه... در شرح مسئله تاریخیه انتزاع ممالک محروسهٔ ایران از تخت سلطنت تازیان به ظهور پادشاهان بزرگ از عجم یا دیلم یا ترک... [تألیف یافته است]».[۲]

نخستین بخش این نوشته در نمره بیست و نهم روزنامهٔ ***شرف*** (رجب ۱۳۰۲ق) درج شده و درج بخشهای دیگری از آن تا شماره پنجاهم (ربیع‌الثانی ۱۳۰۴ق) ادامه یافته اما از این شماره به بعد چاپ این پاورقی متوقف شده و به دلایل نامعلومی ناتمام باقی مانده است.

۹- «تواریخ متعلقه به مقبره طغرل»

این مقاله نیز در پاورقی یکی از شماره‌های روزنامه شرف و در رابطه با تاریخچه آرامگاه طغرل سلجوقی واقع در شهر ری، به چاپ رسیده است و در آن به خرابی‌ها و تعمیرات این بنا اشاره شده است.[۳]

۱۰- «تاریخ چاپ و روزنامه در ایران»

این مقاله بخشی از مطالب کتاب ***المآثروالآثار*** است که در ماهنامهٔ ***کتاب‌های ماه*** به چاپ

۱- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ***«شرح حال میرزا یوسف مستوفی الممالک»***، ***وحید***، سال هفتم، شماره هفتم، (تیرماه ۱۳۴۹خ)، ص ۸۶۸ تا ۸۸۲.

۲- [صنیع‌الدوله، محمدحسن خان]، ***«تاریخ انتزاع ممالک محروسهٔ ایران از تخت سلطنت عرب»***، ***شرف***، نمره سی و یکم (رمضان ۱۳۰۲ق)، ص [۱].

۳- [صنیع‌الدوله، محمدحسن خان]، ***«تواریخ متعلقه به مقبره طغرل»***، ***شرف***، نمره بیست و نهم (رجب ۱۳۰۲ق)، ص [۱].

رسیده است.[۱]

۱۱- «کلید استطاعت ایران»[۲]

تألیف این کتابچه را که بی‌ارتباط با یکی از مهمترین قیامهای ملی ایران ـ قیام تنباکو ـ در روزگار ناصری نبود، به اعتمادالسلطنه نسبت داده‌اند. اعتمادالسلطنه به دستیاری شیخ مهدی شمس‌العلماء قزوینی عبدالرب آبادی و عارف خان افندی عثمانی مترجم رسمی دولت ایران و دو سه نفر دیگر در جمادی‌الاخر سال ۱۳۰۳ه.ق رساله‌ای در باب انحصار دخانیات ایران و مقررات مربوط به آن نوشتند و مقاله‌ای محققانه تحت عنوان ***«کلید استطاعت ایران»*** راجع به فواید این کار و سوابق تاریخی پیدایش توتون و تنباکو به آن افزودند.[۳] در ابتدای این کتابچه در مورد مالیات بستن بر توتون و تنباکو چنین نوشته شده است:

> ***«استطاعت و تمکن و توانایی دولت به مالیات است ولی باید مالیات طوری اخذ شود که اولاً مامورین دولتی به ظلم و تعدی متهم نگردند و ثانیاً طوری سنگین نباشد که رعیت را از پا درآورد... مالیات باید به قسمی گرفته شود که بیشتر بر اغنیا تحمیل گردد و برای این منظور باید مثلاً از نان و چیزهای ضروری و مایحتاج اولیه مالیات گرفته نشود و برعکس از کسانی که دارای کالسکه و درشکه و این قبیل اشیاء تجملی می‌باشند و همچنین از چیزهائی که از احتیاجات ضروری نبوده و جنبهٔ تفنی دارد مالیات زیادی گرفت مثل توتون و تنباکو، توتون و تنباکو نه تنها از لوازم زندگی نیست بلکه دارای مضار زیادی است...».***[۴]

بعد از این مقدمه سابقه پیدایش تنباکو ذکر می‌شود و در مورد منابع انحصار دخانیات نوشته شده است که:

> ***«از بیست کرور رعایای ایران یقیناً پنج کرور نفر به شرب توتون و تنباکو معتادند و از این پنج کرور اشخاصی هستند که تا روزی یک قران پول سیگار و***

۱- صنیع‌الدوله، محمدحسن خان، ***«تاریخ چاپ و روزنامه ایران»***، [به نقل از ***المآثروالآثار***]، ***کتابهای ماه***، سال دوم (۱۳۳۷خ)، ص ۱۸۷-۱۸۵.

۲- متن چاپی و مستقل این کتابچه را نتوانستیم به دست بیاوریم لذا برای آگاهی از متن آن به کتاب ***تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس*** که خلاصه این کتابچه در آن درج گردیده مراجعه نمودیم. جهت آگاهی بیشتر ر.ک: محمود، محمود، ***تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس***، (تهران، اقبال، بی‌تا)، جلد چهارم، ص ۱۶۰۹ تا ۱۶۲۰. علاوه بر این در صفحات ۱۴ و ۱۵ کتاب ***تحریم تنباکو*** تألیف ابراهیم تیموری نیز خلاصه این کتابچه آورده شده است.

۳- تیموری، ***تحریم تنباکو***، ص ۱۲.

۴- محمود، پیشین، ص ۱۶۱۲-۱۶۱۱.

تنباکو می‌دهند و هیچ کس نیست که هر قدر هم فقیر باشد کمتر از یک شاهی به مصرف این کار برساند و اگر میانه را بگیریم نفری ده شاهی می‌شود لکن ما احتیاط کرده پنج یک ده شاهی را میانه قرار می‌دهیم و می‌گوئیم از اعلی تا ادنی نفری صددینار به این مصرف می‌رسانند و پنج هزار تومان در روز می‌شود که در ماه هفتصد و پنجاه هزار تومان و در سال هیجده کرور تومان می‌گردد و چون قبلاً گفتیم تومانی پنجهزار بر قیمت آن می‌توان افزود پس به این هیجده کرور ۹ کرور اضافه می‌شود که اگر فرض کنیم یک تا ۲ کرور آن صرف ادارهٔ مالیه آن شود هفت کرور باقی عاید خزانهٔ دولت خواهد بود».[۱]

به دنبال این مطلب قانون پیشنهادی تحت عنوان ***«قانون ادارهٔ انحصاریه تنباکو توتون و متفرعات آن»*** در نه فصل آورده می‌شود. اعتمادالسلطنه این کتابچه را چاپ و به ناصرالدین شاه نشان می‌دهد ولی مورد توجه شاه قرار نمی‌گیرد. اما در سال بعد او به دستور شاه مقررات دیگر تدوین و سپس به تصویب شاهانه می‌رساند.[۲] شاه دستور اجرای آن را به امین‌السلطان می‌دهد اما به واسطهٔ مخالفت علما و بی‌میلی خود امین‌السلطان این دستور اجرا نمی‌شود.[۳] در سال‌های بعدی این امتیاز به شخص تالبوت واگذار می‌شود که حادثه‌ای همچون قیام تنباکو را می‌آفریند.

۱۲- «فرمان محمدحسن خان به عمل انتظام دارالطباعه»

اعتمادالسلطنه که وزارت انطباعات ناصری را برعهده داشته در مورد انتظام دارالطباعه حکمی صادر می‌کند که این حکم در مجله وحید چاپ شده است.[۴]

۱- همان جا، ص ۱۶۱۷.

۲- اعتمادالسلطنه در ص ۴۶۱ روزنامهٔ خاطراتش در مورد دستور ناصرالدین شاه برای تألیف این کتابچه می‌نویسد:

«به فرمایش شاه در انحصار تنباکو به دولت ایران که الحال در تمام دنیا معمول است و کرورها مداخل می‌کند برای شاه کتابچه‌ای نوشتم».

همچنین در مورد تحویل این کتابچه به شاه در ص ۴۷۸ همین خاطراتش اشاره می‌کند که:

«کتابچهٔ انحصار توتون و تنباکو را که چندیست با زحمت زیاد نوشتم و هفت کرور به مالیات علاوه نمودم به شاه تقدیم کردم و عرض کردم اول سال هفت کرور خدمت خانه‌زاد است پیشکش به دولت.

۳- تیموری، پیشین، ص ۱۵.

۴- ***«فرمان محمدحسن خان به عمل انتظام دارالطباعه»***، **وحید**، سال پنجم (مهر ۱۳۴۶خ)، ص ۴۱۴-۴۱۵.

۱۳- مقاله‌ای در مذمت میرزاملکم خان

به دنبال انتقادات روزنامهٔ قانون از اوضاع دربار ایران، اعتمادالسلطنه از طرف ناصرالدین شاه مامور نوشتن یک «***آرتیکل***» در روزنامه‌های ***ایران*** و ***اطلاع*** در مذمت میرزا ملکم‌خان می‌شود. اعتمادالسلطنه بنا بر اعتراف خودش این مقاله را در هر دوی این روزنامه‌ها درج می‌کند.[۱]

۱۴- مقاله در تمجید از امین‌السلطان

بنا به گفته خود اعتمادالسلطنه او این مقاله را به جهت تملق امین‌السلطان در روزنامهٔ ***ایران*** به چاپ می‌رساند.[۲]

۱۵- آرتیکل دربارهٔ دختر ایرک بیگ انگلیسی

این مقاله که با همکاری اعتمادالسلطنه و محمدحسین فروغی نوشته شده دربارهٔ شرح حال یک دختر انگلیسی است که در کردستان عثمانی با یک جوان کرد ازدواج می‌کند و اسلام را نیز می‌پذیرد. دولت انگلستان خواستار استرداد این دختر به سفارت خود می‌شود و دولت عثمانی در این راستا اقداماتی می‌کند اما کردهای منطقه به مبارزه با این خواست دولت عثمانی پرداخته و بعد از این که بر سفارت انگلستان ثابت می‌شود این تغییر مذهب و ازدواج آزادانه و مطابق میل دختر انگلیسی بوده از پیگیری خواست خود منصرف می‌شود. به احتمال زیاد این مقاله در یکی از روزنامه‌های آن روزگار تهران به چاپ رسیده باشد.[۳]

۱۶- «قیراط الماس فی ترجمهٔ سلماس»[۴]

اعتمادالسلطنه در سال ۱۳۰۴ه.ق به دستور ناصرالدین شاه تألیف این کتاب را آغاز کرد.[۵] در این کتاب ۴۰ صفحه‌ای به موقعیت جغرافیای سلماس، تاریخ بنا[۶] و تاریخ این شهر

۱- اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۸۴۳.

۲- همان جا، همان صفحه. ۳- همان جا، ص ۸۷۳.

۴- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، «***قیراط الماس فی ترجمهٔ سلماس***» نسخه خطی شماره ۳۹۴ رف کتابخانه ملی ایران، تاریخ تألیف و تحریر ۱۳۰۴ه.ق، ۴۰ صفحه.

۵- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۵۷۰. ظاهراً شاه محض خاطر امین‌السلطان صدراعظم خود که منسوب بدین شهرستان است به اعتمادالسلطنه دستور داده که شرح احوالات این شهر را بنویسد.

۶- اعتمادالسلطنه، بنای این شهر را به «***سلماسارسیم***» (شلمانسرسوم) از پادشاهان آشوری نسبت می‌دهد.

در روزگاران پس از اسلام و ***«سانحات تاریخیه»***[۱] هم چون حمله سرداران چنگیز به آذربایجان و پناه بردن جلال‌الدین خوارزم شاه به آنجا و عبور امیر تیمورکورگانی از این منطقه، اشاره شده است. سپس شرح حال مختصری از چندتن از رجال منسوب به این شهر نوشته شده است. اعتمادالسلطنه به علت این که در زمانی که در حسن آباد ـ از آبادی‌های اطراف تهران در آن روزگار که محل سکونت مادرش نیز بوده است ـ توقف داشته اقدام به نوشتن این کتاب کرده و چون در آن محل از کتابخانه بزرگ خود و هم چنین کتابخانه دولتی دور بوده است نتوانسته است آن چنان که خود می‌خواسته این کتاب را مفصل بنویسد. او در این باره می‌گوید:

«به واسطه نداشتن کتاب و اسباب زیاد در حسن آباد زیاد برین نتوانست در شرح احوال سلماس استخراجی نموده و تألیفی لایق کرده به عرض آستان ملایک پاسبان بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری روحی و روحی‌العالمین فداه برساند».[۲]

اعتمادالسلطنه منابع مورد استفاده به جهت تألیف این کتاب را آثاری هم چون ***فتوح البلدان، معجم البلدان، نزهةالقلوب، هفت اقلیم، آثار العلماء و اخبار العباد*** ذکر می‌کند. به احتمال زیاد از نوشتجات مطلعین محلی سلماس هم که به دستور دولت و به جهت تدوین ***مرآت البلدان*** به تهران فرستاده شده بود در تنظیم این کتابچه استفاده شده باشد. تألیف و تحریر این کتاب در رمضان سال ۱۳۰۴ق و با امضای ***«غلام خانزاد محمدحسن مترجم»***[۳] به پایان رسیده است. این کتابچه با کوشش میرهاشم محدث در جلد بیست و ششم ***فرهنگ ایران زمین*** به چاپ رسیده است.[۴]

ج ـ ترجمه آثار اروپائیان

اعتمادالسلطنه ـ همانند گروهی از تاریخ‌نویسان معاصر ایران ـ کار تاریخ‌نویسی را با ترجمه آثار تاریخی شروع کرد و در این رابطه می‌توانیم او را نخستین آغازکننده این نوع تاریخ‌نویسی و سردسته این قبیل تاریخ‌نویسان در ایران بدانیم. از آن جا که برای بررسی ترجمه‌های اعتمادالسلطنه یک نوع آشنائی کلی با شیوهٔ ترجمه او ضروری به نظر می‌رسد لازم است قبل از معرفی و بررسی آثار ترجمه‌ای او، نگاهی به شیوهٔ ترجمه او داشته باشیم.

---

۱ - اعتمادالسلطنه، ***«قیراط الماس فی ترجمهٔ سلماس»***، ص ۱۲. منظور از سانحات، سوانح می‌باشد.

۲ - همان جا، ص ۴۰.

۳ - همان جا، همان صفحه.

۴ - اعتمادالسلطنه، [محمدحسن خان]، ***«قیراط الماس فی ترجمه سلماس»*** به کوشش میرهاشم محدث، ***فرهنگ ایران زمین***، (تهران، فراز، ۱۳۶۵خ)، ج ۲۶، صفحات ۳۷۸ الی ۳۸۷.

در مورد مترجم بودن اعتمادالسلطنه ـ همان گونه که در فصول پیشین نوشتار آورده شده ـ می‌دانیم که او آموختن زبان فرانسوی را ابتدا در مدرسه دارالفنون شروع کرد و سپس با عزیمت به فرانسه در شهر پاریس آن را تکمیل کرد و چون پس از بازگشت از فرانسه، به خوبی به زبان فرانسوی مسلط بود از طرف ناصرالدین شاه به منصب ***«مترجم مخصوص حضور همایون»*** نائل شد. او در راستای انجام این وظیفه خود در بسیاری از موارد مترجم سخنان سفرا و فرستادگان کشورهای خارجی که به زبان فرانسه سخن می‌گفتند برای شخص شاه بود. علاوه بر این کار، او موظف بود که هر روز روزنامه‌های فرانسوی زبانی را که مرتب از خارج به ایران می‌رسید برای شاه بخواند و ترجمه کند. این کار معمولاً در ظهر و هنگامی که ناصرالدین شاه مشغول صرف ناهار بود، انجام می‌گرفت. او هم چنین وظیفه داشت که در روزهایی که حوصله شاه اجازه می‌داد برای وی کتاب‌های تاریخی نوشته شده به زبان فرانسه را قرائت و ترجمه کند و حتی در برخی از ایام مجبور بود شاه را در فراگیری زبان فرانسه یاری کند. استمرار این کارها باعث شده بود که اعتمادالسلطنه مهارت بسیار خوبی در خواندن و ترجمهٔ متون فرانسوی به دست بیاورد. دکتر فوریه طبیب فرانسه‌ای ناصرالدین شاه از فرانسه‌دانی اعتمادالسلطنه این گونه یاد می‌کند:

«.. میرزا نظام و اعتمادالسلطنه هر دو زبان فرانسه را به خوبی تکلم می‌کنند و به همین علت اولی مترجم امین‌السلطان و دومی مترجم شاه است و این انتخاب کاملاً به جا بوده است».[1]

بنجامین ساموئل ویلر ـ نخستین سفیر ایالات متحده آمریکا در ایران ـ نیز در مورد تسلط اعتمادالسلطنه بر زبان فرانسه و میزان اطلاعات او می‌نویسد:

«.. صنیع‌الدوله که مدت مدیدی در فرنگ بوده فرانسه را با منتهای سلامت و جلافت حرف می‌زند و بیشتر از اغلب مشرق زمینی‌ها از اوضاع اطلاع و بصیرت دارد».[2]

۱- فوریه، پیشین، ص ۹۵. دکتر فوریه در یکی از خاطرات دیگر خود در مورد نحوه ترجمه کردن اعتمادالسلطنه برای شاه می‌نویسد:

«... چون موقع صرف غذا می‌رسد یعنی بین یازده و نیم ظهر شاه به خواندن روزنامهٔ فرانسه که اعتمادالسلطنه مترجم مخصوص آنها را ترجمه می‌کند گوش می‌دهد. اعتمادالسلطنه که مردی فوق‌العاده زیرک است و نبض شاه را کاملاً در دست دارد در این ترجمه‌ها به خوبی اقتضای مزاج اعلیحضرت را رعایت می‌کند و مطالب را طوری به قالب ترجمه می‌ریزد که مورد پسند شاه واقع شود، آن وقت شاه قاه قاه می‌خندد...».

به نقل از: ص ۲۱۱ همین کتاب.

۲- ساموئل ویلر، بنجامین، ***ایران و ایرانیان***، به اهتمام و با یادداشت رحیم رضازاده ملک (تهران، نشر گلبانگ، ۱۳۶۳خ)، ص ۲۷۴.

خود اعتمادالسلطنه نیز در خاطرات متعددی که در روزنامهٔ خاطراتش ثبت کرده از خوب ترجمه کردنش سخن به میان آورده است. مثلاً در خاطره‌ای و به دنبال ترجمه سخنان یکی از خارجیان در حضور ناصرالدین شاه می‌نویسد:

«ماشاءالله به قدری خوب ترجمه کردم که خودم حیرت کردم».[۱]

اعتمادالسلطنه در آغاز کار مترجمی‌اش و در اثنای ترجمه روزنامه‌ها و کتاب‌های فرانسوی زبان برای شاه، برخی از آنها را برای چاپ در روزنامه‌های دولتی به علی‌قلی میرزا اعتضادالسلطنه مدیر آن روزنامه‌ها می‌داد. این ترجمه‌ها گاهی به شکل مقاله[۲] و گاهی به شکل پاورقی[۳] در روزنامه‌های دولتی به چاپ می‌رسیدند. این ترجمه‌ها نخستین آثار فرهنگی اعتمادالسلطنه بودند که زمینه‌های دست یازیدن او به تألیفات متعدد را فراهم کردند.

آثار ترجمه‌ای آن روزگار به لحاظ رعایت دقیق اصول ترجمه و رعایت امانتداری در نقل مطالب با استانداردهای علمی ترجمه فاصله زیادی داشت. عدم رعایت اصول دقیق ترجمه نیز عیب محسوب نمی‌شد. بسیاری از آثار ترجمه‌ای اعتمادالسلطنه نیز از این نقص مبری نیستند به گونه‌ای که او در موارد متعدد و بدون توجه به منظور اصلی متن، نظرات خود و یا مطالب دیگران را که به نظرش مفید می‌رسیده‌اند، بدون این که آن مطالب را از متن اصلی مجزا کند، در متن اثر ترجمه‌ای آورده است. از طرف دیگر او در بسیاری از این آثار ترجمه‌ای بدون این که نامی از مؤلف اصلی ببرد، ترجمه کتاب را به چاپ رسانیده است. همچنین او در بسیاری از موارد به جای این که نام خود را به عنوان مترجم قید کند، به عنوان مؤلف ذکر نموده است. اگرچه او در برخی از آثار ترجمه‌ای خود با ذکر عباراتی در متن همچون ***«مترجم گوید»***[۴] نشان داده است که کار او ترجمه یک اثر است اما در بسیاری از موارد نیز با مؤلف قلمداد کردن خود این تفکر را در خواننده که متن مورد مطالعه یک اثر ترجمه‌ای است کاملاً از بین برده است. دخالت اعتمادالسلطنه در متن آثاری که ترجمه کرده است در برخی موارد به حدی است که کار او را از حالت یک اثر ترجمه‌ای صرف خارج کرده و شکل ترجمه و اقتباس به آن داده است. دخالت او در این متون به گونه‌ای بوده که حتی اسم افراد و نام

۱- اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۴۷۱.

۲- متأسفانه چون در روزنامه‌های آن روزگار نام نویسنده و یا مترجم مقاله ذکر نمی‌شده نمی‌توانیم این مقاله‌های اعتمادالسلطنه را دقیقاً شناسایی کنیم.

۳- نمونه این ترجمه‌های اعتمادالسلطنه که به شکل پاورقی در روزنامه‌های دولتی به چاپ می‌رسد کتاب ***تاریخ انکشاف ینگی*** دنیا بود که در پاورقی روزنامه ***دولت علیه ایران*** چاپ می‌شد.

۴- اعتمادالسلطنه از این عبارات در جایی استفاده می‌کند که می‌خواهد توضیحی خارج از متن دربارهٔ مطلب داخل متن بدهد.

مکان‌ها را نیز به دلخواه خود از میان اسامی فارسی انتخاب کرده است. گاهی نیز برای تدوین یک کتاب ترجمه‌های مختلف را در کنار هم قرار داده است. این شیوهٔ ترجمه اعتمادالسلطنه باعث می‌شود که در تقسیم‌بندی آثار تاریخی منسوب به او نتوانیم مرز دقیق بین آثار تألیفی و آثار ترجمه‌ای را تشخیص بدهیم.[۱] تنها نکته‌ای که ما را در جای دادن آثار اعتمادالسلطنه در ردیف آثار تألیفی و آثار ترجمه‌ای کمک کرده است متن این کتاب‌ها است و با توجه به متن اصلی این کتاب‌ها و تشخیص احتمالی این تقسیم‌بندی را به وجود آورده‌ایم. مطالعه متن آثاری که حالت ترجمه‌ای دارند نشانگر این نکته است که این کتاب‌ها باید از روی آثار دیگری ترجمه شده باشد. البته اعتمادالسلطنه در برخی از آثار ترجمه‌ای خود نیز به صراحت به ترجمه بودن آن اثر اشاره کرده است. ما در راستای تمیز قائل شدن بین آثار ترجمه‌ای او، آنها را در دو دسته: ۱- آثار ترجمه و اقتباسی ۲- آثار ترجمه‌ای صرف، مورد توجه قرار خواهیم داد.

پرداختن اعتمادالسلطنه به ترجمه آثار تألیفی و یا ترجمه شده به زبان فرانسه، تأثیر زیادی را بر شیوهٔ تاریخ‌نویسی او به لحاظ گرایش به سادگی در نشر و به لحاظ شیوهٔ نگرش به تاریخ و حوادث آن به جای گذاشت.[۲] اعتمادالسلطنه در ترجمه‌های خود نمی‌توانست برخی از تکلفات نثری مانند سجع و موازنه و قافیه را به کار ببرد. این نکته باعث می‌شد که آثار ترجمه‌ای او به دور از هرگونه تکلف و تصنعی نوشته شود. از طرف دیگر چون اعتمادالسلطنه کار به چاپ رسانیدن ترجمه‌های خود را از روزنامه‌های شروع کرده بود ـ و زبان روزنامه نیز بنا به پاره‌ای از ضروریات می‌بایست ساده و بی‌پیرایه باشد ـ در نتیجه بسیاری از آثار ترجمه‌ای او ساده و خالی از هرگونه تکلف و تصنع نثری بود. استاد محیط طباطبائی در مورد زبان ترجمه اعتمادالسلطنه می‌نویسد:

«زبان ترجمه او... ساده و خالی از تعقید لفظی است و نشان می‌دهد که ممارست روزمره در کار ترجمه و خواندن آن در حضور شاه او را در این کار زبردست ساخته بود...».[۳]

۱- از این قبیل آثار اعتمادالسلطنه که تشخیص بین تألیف و یا ترجمه بودن آنها مشکل به نظر می‌رسد می‌توان به آثاری مانند ***تاریخ انکشاف ینگی دنیا، تاریخ فرانسه و «آئینه سکندری»*** اشاره کرد.

۲- آرین‌پور در ص ۲۶۰ جلد اول کتاب ***از صبا تا نیما*** در مورد تأثیر متون ترجمه‌ای به زبان فارسی و به خصوص ترجمه‌ای اعتمادالسلطنه در گرایش نثر فارسی به سادگی می‌نویسد:

«اگر این ترجمه‌ها نبود شاید انشای ادبی امروز که به زبان محاوره نزدیک و در همان حال از زیبایی نثر ادبی اروپایی برخوردار است هرگز بوجود نمی‌آمد».

۳- محیط طباطبائی، ***تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران***، ص ۷۰.

همان‌گونه که در انتساب تألیفات منسوب به اعتمادالسلطنه تردیدهای زیادی ابراز شده در مورد انتساب آثار ترجمه‌ای اعتمادالسلطنه به او نیز تردیدهایی ابراز گردیده است و عده‌ای این ترجمه‌ها را کار دیگران دانسته‌اند که او به نام خود منتشر کرده است. یکی از این افراد استاد محیط طباطبائی است. وی در این مورد می‌نویسد:

«.. ورود عده‌ای از فضلا و ادبا به دستگاه تألیف و ترجمهٔ مطبوعات، علی‌الظاهر دست او را در کار چاپ و انتشار و تدوین و ترجمه آزادتر می‌کرد ولی بنا بر آن خوی حسدی که در باطن داشت نمی‌خواست هیچ کاری به نام دیگری شناخته شود و چهرهٔ دیگری به حضور شاه معرفی گردد، این امر سبب شده بود که علاوه بر ترجمه از فرانسه ترجمه از زبانهای دیگر از روسی و انگلیسی را هم شخصاً پیش شاه می‌برد و چنین وانمود می‌کرد که کار خود اوست».[1]

ادوارد براون[2] و به تبعیت از او نویسندگان کتاب ***سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی***، برخی از آثار ترجمه‌ای اعتمادالسلطنه مانند ***سفرنامه کاپیتان اطراس انگلیسی به قطب شمال*** را به صراحت از ترجمه‌های میرزامحمدحسین فروغی دانسته‌اند.[3]

افراداخیرالذکر و دیگر هم نظران آنها برای این گونه اظهارات خود دلایل استواری که با استناد به آنها بتوانیم نظرشان را به عنوان یک واقعیت بپذیریم، ارائه نداده‌اند. از طرفی نیز اشارات متعدد اعتمادالسلطنه در ***روزنامه خاطرات*** به این نکته که آثار ترجمه‌ای دیگران را به نام خود آنها و بدون انتساب دادن به خود به حضور شاه می‌برده، خود دلیلی برای رد این ادعا می‌باشد. اعتمادالسلطنه که در روزنامه خاطراتش برخی از آثاری را که در همکاری دیگران با او در تألیف آن آثار هیچ گونه شکی نیست صریحاً به خود نسبت داده می‌توانسته این آثار ترجمه‌ای را هم ـ حداقل در این یادداشت‌هایش ـ به خود نسبت بدهد. اما او هرگز چنین کاری را نکرده است.[4] نوشته‌های اعتمادالسلطنه در ***روزنامهٔ خاطرات*** نشان می‌دهد که او به عنوان رئیس دارالترجمه، آثار ترجمه شده در این مؤسسه را از نظر شاه می‌گذرانده و گاهی

۱- همان جا، ص ۷۱.

۲- براون، ***تاریخ مطبوعات ایران***، ج ۳، ص ۱۳۸.

۳- بالائی کریستف و پری‌کوپی میشل، پیشین، ص ۲۰.

۴- از خاطرات متعددی که در ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*** در مورد عدم انتساب ترجمه‌های دیگران به خود درج شده چند مورد را نقل می‌کنیم:

ص ۳۰۶: ***«صبح زود دارالترجمه رفتم. بیست و دو جلد کتاب ترجمه شده بود حضور شاه بردم».***

ص ۵-۳۵۴: ***«سی و شش کتابچه دارالترجمه [را] که از شهر آورده بودند به نظر رساندم خیلی تمجید فرمودند».***

ص ۶۰۴: ***«کتابچه‌ای در شرح حال مریخ ترجمه کرده بودند، پریروز خدمت شاه دادم».***

اوقات نیز خود این مترجمین را به جهت تشویق آنان با خود به حضور شاه می‌برده و برای آنان امتیازاتی از شاه می‌گرفته است.[۱] بر ما معلوم نیست که استاد محیط طباطبائی با استناد به چه مدرکی اعتمادالسلطنه را متهم به نسبت دادن ترجمه‌های دیگران به خود کرده است، اما نکته‌ای که در مورد همکاری دیگران با اعتمادالسلطنه در تدوین آثار ترجمه‌ایش روشن می‌باشد این است که پس از این که اعتمادالسلطنه یک اثر را ترجمه می‌کرده است عده‌ای عبارات او را تصحیح می‌کرده‌اند. غلامحسین افضل‌الملک ـ از همکاران اعتمادالسلطنه ـ در این مورد سخنی دارد که نظر فوق را تایید می‌کند:

«... محمدحسن خان اعتمادالسلطنه مورخ دولتی و مترجم حضور شاهنشاه سعید ناصرالدین شاه که مترجم سفرنامهٔ بابن و هوسه بود و من مصحح عبارات و تلفیقات او بودم».[۲]

پس از آشنایی مختصر با نحوهٔ ترجمهٔ اعتمادالسلطنه اینک به معرفی آثار ترجمه‌ای او می‌پردازیم:

الف ـ آثار ترجمه‌ای و اقتباسی[۳]

۱- تاریخ انکشاف ینگی دنیا

با گسترش روابط سیاسی ـ فرهنگی ایران با جهان غرب در روزگاران قاجار عموماً و عهد ناصری خصوصاً، یک نوع کنجکاوی ویژه در اذهان ایرانیان به جهت شناسایی بهتر دنیای غرب پیدا شده بود. در راستای برآورده کردن این خواست نویسندگان و مترجمانی پیدا شدند و با تألیف و ترجمهٔ برخی از آثار تلاش کردند تا به این نیاز فکری جامعه خود پاسخ دهند. این کنجکاوی در مورد قارهٔ آمریکا که تا قبل از آن روزگار هیچ گونه سابقه ذهنی در نزد ایرانیان نداشت بیشتر از دیگر جای‌ها بود. شاید یکی از دلایل علاقه فراوان ایرانیان به تاریخ قاره آمریکا این نکته بود که بزرگترین کشور این قاره یعنی ایالات متحده آمریکا در رویارویی با استعمارگر بزرگ جهان شرق ـ انگلستان ـ برای نیل به استقلال فائق آمده بود. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه با توجه به این علاقه ایرانیان و همچنین مطابق دستور ناصرالدین شاه که به نویسندگان ***«اذن صریح و رخصت عام»***[۴] داده بود تا ***«هرکس از مطالب با فایده و علوم و***

۱- اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۳۷۱ و موارد متعدد دیگر.

۲- افضل الملک، پیشین، ص ۳۱۲.

۳- ما آن دسته از آثار اعتمادالسلطنه را تحت این عنوان بررسی می‌کنیم که به رغم اعتقاد به ترجمه بودنشان در پشت جلد آنها از اعتمادالسلطنه به عنوان مؤلف نام برده شده است.

۴- صنیع‌الدوله، محمدحسن خان، ***تاریخ انکشاف ینگی دنیا***، (تهران، دارالمطبعه همایونی، ۱۲۸۸ه.ق)، ص ۱.

صنایع غریبه آنچه را بخواهد نشر دهد»،[۱] تصمیم گرفت تا ***«نظری بل شرحی از آغاز پیدا شدن ارض جدید مسمی به آمریکا که حال اکثر ینگی دنیا می‌نامند»***[۲] بنگارد. بعد از این تصمیم‌گیری او شروع به ترجمه و تألیف این کتاب نمود و آن را در بیست و پنج فصل تنظیم کرد. این کتاب در آغاز ***«برحسب اجازت ملوکانه در ضمن روزنامجات دولتی»***، ***«همت انطباع»***[۳] یافت و بعداً نیز ***«حسب‌الامر علی در... مجلد مخصوص نیز مسطور و منطبع گردید تا در صفحه زمان چون دولت جاودانه همایون مخلد ماند»***.[۴]

اعتمادالسلطنه در مقدمه این کتاب ـ که نخستین کتاب چاپ شده او نیز به شمار می‌رود ـ برخلاف تألیفات بعدی خود هیچ گونه اشاره‌ای به منابع مورد استفاده خود ـ حتی به شکل مبهم آن ـ نمی‌کند و برای بیان زمان حوادث در اکثر موارد از تقویم میلادی استفاده می‌کند. وجود این ویژگی‌ها در این کتاب با توجه به این که قبل از تألیف این کتاب هیچ کتاب مستقلی به زبان فارسی و در ارتباط با تاریخ آمریکا تألیف و یا ترجمه نشده بود، نشانگر ترجمه‌ای بودن متن این کتاب است. از طرف دیگر ارتباط منطقی تمام فصول بیست و پنج‌گانه این کتاب نیز این احتمال را قوت می‌بخشد که در تدوین و ترجمه این کتاب به زبان فارسی از چند اثر دیگر خارجی نیز استفاده شده است. به رغم این نکات، اعتمادالسلطنه در چاپی که از این کتاب به عمل آورده خود را بدون این که نامی از کتاب مورد استفاده و یا نام مؤلف آن کتاب ببرد، صریحاً مؤلف نامیده است. ناگفته نماند که اعتمادالسلطنه برخی از دانستنی‌های خود را زیرکانه در لابلای مطالب کتاب اصلی گنجانده است تا این ترجمه حالت تألیف به خود بگیرد. مثلاً در ارتباط با قتل عام اسپانیولی‌ها در هائیتی از آیه قرآنی ***«ان الله لا یغیر مابقوم...»*** استفاده کرده است.[۵]

مطالب این کتاب که با بیان حکایت اختراع کشتی و حالت بعضی از دریانوردان قدیم آغاز می‌شود با مباحثی همچون: حالت سیاحان در قرون وسطی[۶] و مسافرت آنان به دماغه اسپرانس (امیدنیک) و کشف جزایر قناری[۷] و ظهور کریستف کلمب و کشف آمریکا توسط او، کشف جزیره یوکای و هیس یانیولا، عادات و رسوم مردم جزیره هائیتی، بازگشت

۱- صنیع‌الدوله، محمدحسن خان، ***تاریخ انکشاف ینگی دنیا***، (تهران، دارالمطبعه همایونی، ۱۲۸۸ه.ق)، ص ۱.

۲- همان جا، ص ۲.

۳- همان جا، همان صفحه.

۴- همان جا، همان صفحه.

۵- همان جا، ص ۶۶.

۶- اعتمادالسلطنه واژه فرانسوی *Midel Eest* را که دوران ***«میان عهد عتیق و جدید»*** بوده تحت عنوان ***«زمان وسطی»*** ترجمه کرده است.

۷- اعتمادالسلطنه علت نامگذاری این جزیره را به نام جزیره قناری این می‌داند که در این جزیره ***«مرغی خوشرنگ و خوش‌لحن مسمی به اسم قناری یافت شده»***. ر.ک: ص ۱۷ همین کتاب.

کریستف‌کلمب به اروپا، قتل عام اسپانیائیها در هائیتی توسط بومیان منطقه یا به قول اعتمادالسلطنه ***«چشیان»***، ادامه می‌یابد. ذکر احوالات امریک بس‌پوس (آمریکووسپوس) و کشف برزیل، کشف دریای جنوبی توسط بال‌بوا سیاح دیگر اسپانیایی، ذکر احوال بارتلمی دولاس کاساکشیش اسپانیایی، مسافرت فرناندکرس به مکزیک و نابودی امپراطور مکزیک به دست او، مسافرت ماژلان به ینگی دنیا، مسافرت بی‌زار و المکرو به آمریکا و اقدامات و اختلاف آنها با یکدیگر، کشف پورتورو (پورتریکو) و ذکر مناطق متعلق به دولت انگلیس در این قاره از دیگر مطالبی است که در این کتاب به آنها پرداخته می‌شود.

همان گونه که در ابتدای معرفی این کتاب گفته شد این کتاب نخستین بار در پاورقی روزنامه ***دولت علیه ایران*** چاپ شد و سپس در سال ۱۲۸۸ه.ق نیز به شکل کتاب تجدید چاپ گردید.

۲- تاریخ خیرات حسان

این کتاب نیز به رغم این که ترجمه یک اثر ترکی بنام ***مشاهیر النساء*** تألیف محمد ذهنی افندی از ادبای عثمانی است، اعتمادالسلطنه آن را به عنوان تألیف خود به چاپ رسانیده است. این کتاب در شرح احوال زنان جهان اسلام است که به ترتیب حروف الفباء معرفی شده‌اند. اعتمادالسلطنه در این کتاب سرگذشت زنان و دختران پادشاهان قاجار را که در زمرهٔ زنان ***«فاضله و عالمه»*** جهان اسلام دانسته به اصل ترجمه افزوده است. خود او در مقدمه جلد دوم این کتاب می‌نویسد که ذهنی افندی طی نامه‌ای از او خواسته است که ***«کسر و نقص»*** این کتاب را جبران و تکمیل کند و او نیز با افزودن شرح حال برخی از سوگلی‌های پادشاهان قاجار و دختران آنها به خیال خود نقایص و کاستی‌های کتاب ذهنی افندی را تکمیل کرده است.[1] البته شرح حال زنان ***«فاضله»*** دیگری هم علاوه بر نسوان وابسته به قاجاریه این کتاب افزوده شده است که تعداد آنان چندان زیاد نیست.

در مورد نقش اعتمادالسلطنه در ترجمه و تدوین این کتاب باید گفت که با توجه به این که اصل کتاب ***مشاهیر النساء*** به زبان ترکی بوده باید توسط یک مترجم ترک زبان یا آشنا به زبان ترکی به فارسی ترجمه شده باشد و به احتمال زیاد که شخص عارف افندی ـ مترجم زبان ترکی و اهل عثمانی که از همکاران نزدیک اعتمادالسلطنه بوده ـ ترجمه این کتاب را عهده‌دار

۱- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ***خیرات حسان***، (تهران، دارالمطبعه ناصری، ۱۳۰۵ق)، ج دوم، ص صاد. یحیی آرین‌پور در ص ۲۶۷ جلد اول از ***صبا تا نیما*** مؤلف کتاب مشاهیر النسوان را که ***خیرات حسان*** ترجمه آن است محمد ذهنی از ادبای عثمانی در قرن هشتم هجری ذکر کرده که با نوشته اعتمادالسلطنه در جلد دوم این کتاب که اشاره به مکاتبهٔ مؤلف این کتاب با خود می‌کند هماهنگی ندارد.

بوده است. در واقع نقش اعتمادالسلطنه در این کتاب افزودن بیوگرافی برخی از زنان ایرانی برمتن اصلی کتاب است.

پذیرش این نقش هم برای اعتمادالسلطنه در صورتی است که برای دیگر همکاران اعتمادالسلطنه در ارتباط با تنظیم این بیوگرافی‌ها نقشی قائل نشویم و این در حالی است که احتمال زیادی وجود دارد که همکاران اعتمادالسلطنه در تنظیم این بیوگرافی‌ها دخالت داشته باشند.

این کتاب در سه جلد تنظیم و سه جلد آن نیز جداگانه و در فاصله سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷ه.ق چاپ و بعد از چاپ به حضور ناصرالدین شاه برده شدند. اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطراتش ضمن تعریف از این کتاب، به بردن آن به حضور شاه اشاره می‌کند.

«در سر ناهار کتاب تازه‌ای از پاریس آورده بودند شرحی از زنهای ایران و نسوان اسلام نوشته بودند و تعریف کرده بودند که زنهای ایرانی به خلاف آنچه معروف فرنگ است بسیار فاضله و عالم هستند، شاهد کتاب «خیرات حسان» را آورده بودند، شاه فرمودند این کتاب را چه وقت نوشتی، عرض کردم سه جلد است در سه سال به حضور آوردم تعجب کردند که ندیدند».[1]

مطابق نوشته ***فهرست کتب چاپی فارسی*** این کتاب در سالهای ۱۳۱۱/۱۲ه.ق تجدید چاپ شده است[2] اما نتوانستیم به چاپ دوم این کتاب دسترسی داشته باشیم.

۳- تاریخ بابل و نینوا

در مورد این کتاب که امکان دسترسی به آن برایمان امکان‌پذیر نبود[3]، اطلاعات چندانی در اختیار نداریم و فقط به استناد کتاب ***فهرست کتب چاپی فارسی*** می‌دانیم که این کتاب در سال ۱۳۱۱ هق در چهل صفحه و در شهر بمبئی هندوستان و به شیوهٔ چاپ سنگی، به طبع رسیده است[4]. تنها اظهارنظری که پیرامون این کتاب می‌توانیم بکنیم این است که این کتاب ترجمه از زبانهای اروپایی بوده است و قبل از اینکه تألیف باشد یک ترجمه محسوب می‌شود.

۱- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۷-۸۷۶.

۲- یارشاطر، احسان (نظارت)، ***فهرست کتاب‌های چاپی فارسی از آغاز تا آخر سال ۱۳۴۵*** (براساس فهارس خانبابامشار)، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷خ)، ج اول، ص ۱۳۱۷.

۳- متأسفانه نشانی از این کتاب در کتابخانه‌های بزرگ ایران پیدا نکردیم تا آنرا معرفی کنیم.

۴- مراغی، محمد حسن خان، ***تاریخ بابل و نینوا***، (بمبئی، بی نا، ۱۳۱۱ ق) به نقل از یار شاطر، پیشین، ج اول، ص ۶۷۰۷.

ب - آثار ترجمه‌ای

در این آثار که تعداد آنها هم کم نیست اعتمادالسلطنه به صراحت به ترجمه بودن متن اشاره کرده است اما در برخی از موارد به نام مؤلف اصلی کتاب اشاره نکرده و در مواردی هم اندک تغییراتی را به لحاظ اسامی افراد در متون ایجاد کرده است. اینک به معرفی این آثار می‌پردازیم.

۱- سیاحت کاپیتان اطراس انگلیسی به قطب شمال

اگرچه این کتاب رابا توجه به محتوی و هم چنین شیوه نگارش مؤلف آن - ژول ورن[1] نمی‌توانیم یک اثر تاریخی به حساب بیاوریم اما از آنجا عنوان آن حالت سفرنامه دارد و سفرنامه‌ها هم در چارچوب منابع تاریخی قرار دارند، مختصر اشاره‌ای به این اثر ترجمه‌ای اعتمادالسلطنه می‌کنیم. این کتاب یک رمان تاریخی و ساخته و پرداخته ذهن خیال باف ژول ورن، داستان پرداز معروف فرانسوی است. داستان این کتاب شرح مسافرت یک دریانورد ماجرای انگلیسی بنام کاپیتان اطراس در سال ۱۸۶۰ میلادی به قطب شمال است. این دریانورد در مسیر رسیدن به قطب و سپس در خود قطب با بسیاری از شگفتی‌ها و مشکلات روبرو می‌شود که در این کتاب به شرح آنها پرداخته می‌شود.

هنگامی که اعتمادالسلطنه که در سال ۱۲۸۸هـق به ریاست روزنامجات دولتی منصوب شد، پس از ایجاد روزنامه ***ایران*** - بدنبال ادغام سه رزونامه ***دولتی***، ***ملتی*** و ***علیه*** - مطابق رسم دیرینه مطبوعات چیان برای جلب نظر خوانندگان و تشویق آنان به ابتیاع شماره‌های مختلف روزنامه از همان شماره اول رزنامهٔ ***ایران*** که در ۱۱ محرم سال ۱۲۸۸ هـ.ق چاپ شد اقدام به چاپ بخشی از ترجمه این کتاب تحت عنوان ***«مسافرت کاپیتان اطراس به سمت قطب شمال»*** در پاورقی آن کرد. چاپ این پاورقی تا شماره صدودوم این روزنامه که در دوازده رمضان ۱۲۸۹ هـ.ق منتشر شد، ادامه یافت و سپس پاورقی جدید دیگری جانشین آن شد.

همان گونه که در صفحات قبل متذکر شدیم اشخاصی هم چون ادواردبراون و نویسندگان ***کتاب سرچشمه‌های کوتاه داستان فارسی*** این ترجمه را کار فروغی دانسته‌اند. اما چون اینان دلیلی برای ادعای خود ذکر نکرده‌اند و از طرف دیگر چون خود فروغی -که این اثر پس از در گذشت اعتمادالسلطنه و در زمان حیات او تجدید چاپ شد ـ دربارهٔ انتساب این ترجمه به خود ابراز نظری نکرده است نمی‌توانیم ادعایشان را بپذیریم. زمان ترجمه و چاپ این کتاب

۱- ژول ورن (۱۹۰۵-۱۸۲۸) داستان سرای فرانسوی و پدر داستان‌های علمی نودر شهر نانت چشم بگیتی گشود و بعدها از دوستان الکساندردوما نویسنده معروف دیگر فرانسوی شد و رمان‌های تخیلی زیادی نوشت که به اکثر زبان‌های دنیا ترجمه شده است.

در پاورقی روزنامه ایران نیز زمانی نیست که اعتمادالسلطنه آن تسلطی را که در واپسین سال‌های حیات خود بر مترجمین و نویسندگان دارالترجمه داشت، داشته باشد و بتواند به این آشکاری کار دیگران را با نام خود به چاپ برساند. اعتمادالسلطنه در ابتدای این کتاب صریحاً خود را مترجم ذکر کرده و از اظهارنظر پیرامون مطالب کتاب چه در متن و چه در حاشیه خودداری نموده است و به همین علت ما تا حد زیادی اسلوب صحیح ترجمه را در این اثر مشاهده می‌کنیم. به نظر می‌رسد علت عدم دخالت اعتمادالسلطنه در متن این کتاب دو نکته باشد: یکی این که چون این کتاب هم زمان با انتشار بخشی از آن در روزنامه ترجمه می‌شده اعتمادالسلطنه فرصت اظهارنظر در مورد مطالب آن را نیافته و دیگر این که متوجه این نکته بوده که دخالت او در متن باعث کاسته شدن از جذبه داستانی این کتاب می‌شده است و لذا از افزودن نظرات شخصی و مطالب متفرقه در متن کتاب خودداری نموده است.

این پاورقی روزنامه ***ایران*** در سال ۱۳۱۱ ه.ق به صورت کتاب تجدید چاپ شد[۱] و چون از جذابیت خاصی برخوردار بود ده سال بعد از آن یعنی در سال ۱۳۲۱ ه.ق و در زمان پادشاهی مظفرالدین شاه به تصحیح و تحریر و طبع و اهتمام حاج میرزا علیرضای امین دواب در ۲۲۱ صفحه تجدید چاپ گردید[۲]

۲- سفرنامهٔ جنوب ایران

این کتاب نتیجهٔ گشت و گذار دو نفر جهانگرد فرانسوی بنامهای بابن[۳] و هوسه[۴] است که در اواخر قرن ۱۹[۵] میلادی صفحات خوزستان و بخشی از کهکیلویه و ممسنی را در نوردیده و از راه کازرون به شیراز رسیده‌اند. اینها در این مسافرت خود آن چه را که دیدنی، تاریخی و

۱- مشخصات این کتاب به این شرح است: *[ژول ورن]*، ***سیاحت کاپیتان آتراس به قطب شمال***، ترجمه اعتمادالسلطنه محمدحسن بن‌حاجب‌الدوله مقدم مراغه‌ای، (تهران، دارالمطبعه ۱۳۱۱ ه.ق) چاپ سنگی.

۲- مشخصات این کتاب نیز به این شرح است: (نام مؤلف ذکر نشده)، ***ترجمه سفرنامهٔ کاپیتان اطراس انگلیسی***، ترجمه محمد حسنخان اعتمادالسلطنه به تصحیح، تحریر و طبع و اهتمام حاج میرزا علیرضا امین‌الدواب (تهران، بی نا، ۱۳۲۱ ق)، ۲۲۱ صفحه. در ***فهرست کتب چاپی فارسی***، ج۲، ص ۲۰۴۹. از چاپی دیگر که باهتمام سیداحمد مستوفی و در همین سال به چاپ رسیده نام برده شده که نتوانستیم به آن دست بیابیم.

3- C.Babin *4- Fredric Houssay*

۵- سال مسافرت این دو تن سال ۱۸۸۵ میلادی ۳-۱۳۰۲ ه.ق بوده است و احمد اقتداری این دو نفر را از اعضای هیئت علمی دیولافوا باستان‌شناس فرانسوی معرفی می‌کند. جهت اطلاع بیشتر ر. ک: اقتداری، احمد ***«چند مأخذ برای تاریخ و جغرافیای ایران»***، ***آینده***، سال یازدهم، شماره ۱-۳، (بهار ۱۳۴۶ خ)، ص ۱۹۰.

طبیعی یافته‌اند در این سفرنامه خود نگاشته و با تصاویر و نقاشیهای زیبا از این دیدنی‌ها، آن را آراسته‌اند. این دو جهانگرد دانشمند برای پاره‌ای از پژوهش‌های مردم‌شناسی، نژادشناسی و باستان‌شناسی به ایران آمده بودند. آنها ضمن مسافرت علمی خود سفرنامه‌ای عامه پسند که برای چاپ در روزنامه‌های عمومی مناسب باشد، نوشتند. در سال ۱۸۹۲ یعنی هفت سال پس از نگارش این سفرنامه، روزنامه معروف و پرخواننده توردوموند[1] پاریس در چهار شماره خود اقدام به چاپ این سفرنامه کرد. ناصرالدین شاه که شماره‌های روزنامه توردموند مرتب برای او ارسال می‌شد پس از آگاهی از این مطلب به اعتماد السلطنه دستور داد تا آن را به زبان فارسی ترجمه کند. اعتمادالسلطنه در این باره دیباچه‌ای که بر این کتاب نوشته می‌آورد.

«بعد از حمد کردگار و مدح اعلیحضرت شهریار - روحناه فداه - چنین می‌نگارد این چاکر دولت ابد مدت محمد حسن مترجم ملقب به اعتمادالسلطنه که در شهر صفر هزار و سیصد ده از جانب سنی الجوانب همایونی امر و مقرر شد که چهار جزوه از تورد و مندرا ترجمه نموده به خاک پای مبارک همایونی تقدیم نماید. این جان‌نثار آن جزوه‌ها را ترجمه کرده...».[2]

این دو مسافر فرانسوی در این سفرنامهٔ خود مطالبی درباره نحوهٔ زندگی، عادات و آداب و... مردم مناطقی که از آن جا عبور کرده‌اند درج نموده و برخی از عادات و آداب مردم این مناطق را به مسخره گرفته‌اند و بقیه مطالب سفرنامه خود را به شرح حال خود در این مدت و وقایع و حوادثی که روزبروز برای آنها رخ داده، اختصاص داده‌اند.

چون این کتاب عاری از اطلاعات علمی بود اعتمادالسلطنه که مأمور به ترجمه آن شده بود توضیحات و تعلیقات سودمندی بر این کتاب افزود که برای اهل علم این توضیحات و تعلیقات جالب‌تر از نوشته‌های آن دو فرانسوی است. اعتمادالسلطنه در مورد علت نوشتن این توضیحات و تعلیقات در این کتاب می‌نویسد:

«این دو نفر مسافر فرنگی فقط یک مقدار راهی پیموده‌اند و آنچه را که نوشته‌اند بیشتر شرح حال خود و وقایع و حوادثی است که روز به روز برای آنها رخ داده است و غالباً مطلب آنها از حیلهٔ دانش و بینش خارج است. بحمدالله تعالی این چاکر بی مقدار که یکی از پست‌ترین رعایای شاهنشاه کثیرالاقتدار است یقیناً صد درجه بهتر و مفیدتر از این اشخاص که خود را از

۱- توردوموند به معنای گردش دنیا است *Tour du monde*.

۲- بابن وهوسه، پیشین، ص ۱۷. رساله ***«شرح بلوک مال امیر»*** (مالمیر) تألیف اعتمادالسلطنه نیز ضمیمه این کتاب گردیده است.

علما و مسافرین فرنگ می‌دانند چیز می‌تواند نوشت و تحقیقات علمی تواند کرد. چنانچه کتابچه‌های خشک بی مزه این اشخاص را که در توردومند طبع شده بود مقرر گردید که این بی مقدار ترجمه کند، نخواست که آن را مثل ترجمه شاگردان دارالترجمه بی حاشیه و ذیل گذارد[۱]. لهذا دو ثلث بیشتر این کتاب را به حواشی مفیده ترفیع ساخت... و اگر فضولی در اطناب کلام شده است برای این است که ترجمه این بی مقدار لابد باید با ترجمهٔ شاگردان دارالترجمه فرقی پیدا کند».[۲]

شیوهٔ ترجمهٔ اعتمادالسلطنه در این کتاب برگردان کلمه به کلمه نیست و در مورد توضیحات و تعلیقات نیز باید گفت که اعتمادالسلطنه به جای این که توضیحات خود را در پاورقی و یا حاشیه این کتاب بنویسد در خود متن و با عبارت ***«مترجم گوید»*** نوشته است و هرگاه که توضیحاتش به پایان می‌رسد با آوردن عبارت ***«مسافرین نویسند»*** ترجمه را ادامه می‌دهد. احمد اقتداری دربارهٔ ارزش این کتاب می‌نویسد:

«این کتاب مانند همهٔ تألیفات و کارهای اعتمادالسلطنه مفید و منظم و خواندنی است.... مرحوم اعتمادالسلطنه... تفصیل آثار تاریخی را و متون و نوشته‌های مکتوب کهنه را به شرح عادی مؤلفین افزوده است، بنابراین کتاب از جامعیت نسبی برخوردار شده...».[۳]

با توجه به این که شهرهایی همچون شوش، ذزفول، شوشتر، مالمیر، ایذج، جانکی، میداود، رامهرمز، بهبهان، بندردیلم، بندرگناوه، بندرریگ، دالکی، کازرون، شیراز، زرقان، تخت جمشید، استخر، اصفهان و تهران در مسیر مسافرت این دو مسافر قرار داشته‌اند و خلق و خوی مردم این مناطق به خصوص عادات و اخلاق ایل بختیاری -که این دو تن مدتی را در میان این ایل زندگی کرده‌اند - در آن ذکر شده، مطالب این کتاب به لحاظ مردم‌شناسی می‌تواند جالب توجه باشد. زبان ترجمه در این کتاب بسیار ساده و روان است. شاید دلیل این سادگی آن باشد سلیقهٔ شاه -که این ترجمه برای او نوشته شده - این سادگی را می‌پسندیده است.[۴]

۱- اعتمادالسلطنه همچنین در ص ۱۷ دیباچه این کتاب نوشتن این ذیلها را ***«بر سبیل استطرادوتنبیه»*** دانسته است.

۲- بابن وهوسه، پیشین، ص ۱۲۱. این نکته نشان می‌دهد که اعتمادالسلطنه بدون کمک دیگران این کتاب را ترجمه کرده است اما همان گونه که در صفحات قبل اشاره شد افضل‌الملک مصحح عبارت و تلفیقات اعتمادالسلطنه در این کتاب بوده است.

۳- اقتداری، پیشین، ص ۱۹۱.

۴- گمنام ***«نگاهی کوتاه به سفرنامه جنوب ایران»، کیهان فرهنگی***، شماره پنجم (شهریور ۱۳۶۴ خ)، ص ۲۵.

این کتاب که در سال ۱۳۱۰ ه.ق ترجمه شده بود برای نخستین بار با مقدمهٔ ایرج افشار و در سلسله متون و تحقیقات ***فرهنگ ایران زمین*** منتشر گردید و در سال ۱۳۶۳ به تصیحیح میرهاشم محدث تجدید چاپ شد.

۳- داستان روبنسون سوئدی[۱]

زمانی که اعتمادالسلطنه نخستین شماره روزنامهٔ ***مرآت‌السفر*** را در ربیع الاول ۱۲۹۸ ق منتشر کرد برای جلب توجه خوانندگان خود اقدام به چاپ بخشی از ترجمه این کتاب نمود و چاپ این پاورقی را تا شماره ۱۳ این روزنامه (جمادی الاول ۱۲۹۸ ق) ادامه داد. با قطع انتشار این روزنامه این پاورقی نیز ناتمام باقی ماند. اعتمادالسلطنه در شماره اول ***مرآت‌السفر*** درباره این ترجمه جدید خود نوشت:

«بر ارباب دانش پوشیده نیست که پیوسته حکما و دانشمندان کلام حق را در لباس هزل بیان کرده و تلخی قول صدق را بحکایات بی اصل چاشنی داده‌اند که خواننده رشتهٔ داستان راگرفته به اختتام حکایت تعجیل کند. در ذیل کلام نکت حکمت و دقایق معرفت و وسایل علمی و تجارت نافع اسلاف را دریابد. این حکایت که خانه‌زاد دولت جاوید آیت محمدحسن از زبان فرانسه ترجمه کرده و پیرایهٔ روزنامهٔ سفر نموده است زاده خاطر و نتیجه فکر یکی از حکمای عصر است... [لذا] نگارش این شرح را واجب شمرد تا اشارات و بیانات این حکایت که همه متضمن دقایق اخلاق حمیده و خصال نیکوست و در آداب معاشرت و ترک رذایل افعال بزبان کودکان نصایح خوب دارد و فکرت دقیق خوانندگان البته بحسن ادا و لطف بیان آن التفات خواهد کرد...».[۲]

محتوی این کتاب در برگیرنده حوادثی است که در کشتی روبنسون و در طی یک مسافرت طولانی دریایی اتفاق می‌افتد. با توجه به این که حوادث رخ داده در این داستان تخیلی بوده نمی‌توانیم این کتاب را یک اثر تاریخی به حساب آوریم.

۱- [دفو، دانیل]، ***«داستان روبنسون سوئدی»***، ترجمه محمدحسن خان صنیع‌الدوله، ***روزنامه مرات‌السفر و مشکوةالحضر***، شماره‌های ۱ الی ۱۳. اعتمادالسلطنه از این کتاب با عنوان‌های دیگری نیز هم‌چون ***«داستان کشتی روبنسون»*** یاد می‌کند. در ضمن این کتاب توسط افراد دیگری نیز تحت عناوینی هم چون ***روبنسون کروزئه، روپن سن کروزو، روبینسن کروزو***، ترجمه و منتشر شده است جهت اطلاع بیشتر ر. ک: ***فهرست کتاب‌های چاپی فارسی***، ج دوم، ص ۱۷۶۴.

۲- ***مرآت‌السفر و المشکوةالحضر***، شماره اول (ربیع الاول ۱۲۹۸ ق) ص ۱.

۴- سرگذشت خانم انگلیسی در هندوستان

این کتاب که توسط دکتر فلکس مینارد[1] فرانسوی تألیف شده بود توسط اعتمادالسلطنه و برای سرگرمی شاه از فرانسه به فارسی برگردانده شد. موضوع کتاب شورش معروف هندیان علیه استعمارگران انگلیسی در سال ۱۸۵۷ میلادی، موسوم به شورش سپاهی است و در آن سرگذشت یک خانوادهٔ انگلیسی ساکن هندوستان از زبان تنها فرد باقیمانده از این خانواده - خانم هورتست - بیان می‌شود. اعتمادالسلطنه در مقدمه‌ای که بر این کتاب نوشته از چگونگی شروع شورش سپاهیان هندی و سرانجام آن سخن گفته است و انگیزه خود را از ترجمهٔ این کتاب ***«محض تنبه ارباب یسار و نعمت و اعتبار خداوندان رفاه و راحت»*** که ایرانیان باشند، ذکر کرده است. او در این باره می‌نویسد:

> ***«در این غائله جمعی کثیر از انگلسیان از اناث و ذکور و شیخ و شاب شربت هلاک آشامیده و از بقیه‌السیف آنها جماعتی از نسوان بیوه و بی‌کس نیز ماندند که بعد از دفع غائله سفاین انگلیسی آنها را حمل به انگلستان نمود و از جملهٔ آن بدبختان این خانم انگلیسی مسماه به مسترس هورتست بوده که سرگذشت خویش را در مهانخانهٔ [مهمانخانهٔ] پاریس برای دکتر فلکس مینارد طبیب مداوی خود بازگو نموده است. چون سرگذشت او زیاده موجب حیرت و مایهٔ عبرت بود محض تنبه ارباب یسار و نعمت و اعتبار خداوندان رفاه و راحت این بنده درگاه جهان پناه حسن بن‌علی المراغی المدعو به اعتمادالسلطنه به ترجمت آن اقدام و اهتمام نمود تا خوانندگان را عبرتی دست داده، شکر نعمت امنیت را فریضهٔ ذمت شمارند و ارباب تمول و اقبال از اسباب تبدل حال غفلت نورزند».***[2]

اعتمادالسلطنه پس از این مقدمه خود، مقدمهٔ دکتر فلکس مینارد را ترجمه می‌کند که در آن دکتر فلکس می‌نویسد در مهمانخانه‌ای از مهمانخانه‌های پاریس منزل داشتم که از قضا زنی انگلیسی بنام مسترس هورتست نیز در آنجا مهمان بود و از جمله بیوه‌زنان انگلیسی بود که در شورش هندوستان بیوه و سپس با کشتی دولتی از کلکته به مصر و از آنجا به انگلیس حمل شده بود. چون بعضی اقارب شوهر این زن در فرانسه سکنی داشتند به امید تفقد آنها به پاریس آمده که در این جا ناخوش شد و من طبیب معالج او بودم. چون ما اطبا عادت به کنجکاوی و تجسس در امور داریم از زن مذکور ابتدا علت مرض او را پرسیدم. او شرحی از سرگذشت

1- Felx. Minard

۲- [مینارد فلکس]، ***سرگذشت خانم انگلیسی در هندوستان***، ترجمهٔ محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، به کوشش محمدرضا افشاری، (تهران، شقایق، ۱۳۶۳ خ)، ص ۳۵-۳۴.

بدبختی و بینوایی خود را در هندوستان برایم نقل کرد و بر من معلوم شد که عمدهٔ ناخوشی این زن روحی است تا جسمی.[۱]

این زن در خاطراتی که برای دکتر فلکس نقل کرده می‌گوید که در هندوستان با کمال خوشبختی زندگی می‌کرده و تمول زیاد داشته است. شوهرش بی نهایت مهربان، دخترش جوانی زیبا، پسرش طفل خوش ادا و دامادش مردی با صدق و صفا بوده‌اند. در غائله هندوستان ابتدا شوهر و دامادش کشته می‌شوند و بعد سرانجام دختر و پسرش به هلاکت منجر می‌شود و مال و مکنتش نیز نابود می‌گردد.[۲]

دکتر فلکس از این زن اجازه می‌گیرد تا آنچه را که برای او گفته است به رشتهٔ تحریر در آورد و سپس به بیان سرگذشت این زن از سال ۱۸۵۷ میلادی تا زمانی که در پاریس با او ملاقات کرده می‌پردازد، تصحیح عبارات این کتاب را دیگر همکاران اعتمادالسلطنه بر عهده داشته‌اند. خود او در خاطراتش در این باره می‌نویسد:

«ترجمهٔ «خانم انگلیسی» را تمام کردم که بدهم کتاب بنویسند».[۳]

بر خلاف انشای ترجمه سفرنامه‌بابن‌وهوسه، انشای این کتاب تا حد زیادی سنگین است و اعتمادالسلطنه از کلمات نامأنوس استفاده‌های زیادی کرده است. استفاده از این کلمات به حدی بوده است که محمدرضاافشاری که این کتاب توسط او تجدید چاپ شده به ناچار واژه‌نامه‌ای را ضمیمه این کتاب کرده تا خواننده در هنگام برخورد با کلمات مشکل به آن رجوع کند. استفاده از این کلمات، در مقدمهٔ مفصل اعتمادالسلطنه بیشتر از متن کتاب است. به عنوان مثال او در تحلیلی که پیرامون علت شورش مردم هندوستان علیه انگلیسی‌ها می‌نویسد این گونه از کلمات و جملات که مخصوص منشیان دولتی بوده استفاده می‌کند:

«این شورش ناشی از هیجان خیالات ملیه بوده و موجب آن را سوء سیاست و بی‌مبالاتی و قلت حزم و شدت حرض لردالهوزی حکمران هند بوده... اینها مایهٔ انزجار طبایع و انکسار قلوب و خلجان ضماء و هیجان خواطر اهالی گردید».[۴]

این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۰۴ ه.ق در تهران و به قطع رقعی و در ۲۴۳ صفحه به چاپ رسید[۵] و چون از جذابیت خاصی برخوردار بوده به ترتیب در سال ۱۳۱۸ ه.ق در

۱- همان جا، ص ۳۵. ۲- همان جا، ص ۳۶.

۳- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۵۳۲.

۴- میناردفلکس، پیشین، ص ۳۲ (نقل از مقدمه اعتمادالسلطنه بر این کتاب)

۵- /نام مؤلف ندارد/، ***خانم انگلیسی، (سرگذشت مسترس هورتست خانم انگلیسی)***، ترجمهٔ اعتمادالسلطنه محمد حسن مقدم، (طهران، دارالمطبعه، ۱۳۰۴ ق).

بمبئی[۱] و در سال ۱۳۲۵ هـ.ق در تهران تجدید چاپ شد[۲].

ملا روح الله بادکوبه‌ای آن را به ترکی و میرزایوسف خان اعتصام‌الملک تحت عنوان ***ثورةالهند*** به زبان عربی ترجمه نمودند[۳] چاپ چهارم فارسی این کتاب در سال ۱۳۶۳ خورشیدی به اهتمام محمدرضاافشاری به عمل آمد و پنجمین چاپ آن نیز در سال ۱۳۶۸ خورشیدی اتفاق افتاد[۴]

۵- تاریخ هرودت

از این ترجمه مختصر اعتمادالسلطنه از تاریخ هردوت که ***مطابق فهرست کتب چاپی فارسی*** در تهران و به طریقه چاپ سنگی به طبع رسیده است[۵] هیچ گونه اطلاعی نداریم. متأسفانه در کتابخانه‌های بزرگ ایران اثری از آن دیده نشده است.

۶- تاریخ فرانسه[۶]

این کتاب که یکی از آخرین آثار اعتمادالسلطنه نیز محسوب می‌شود در برگیرندهٔ بخشی از تاریخ فرانسه از شروع سلطنت سلسله مرونژین تا سال ۱۶۵۷ میلادی است.

۱- /نام مؤلف ندارد/، ***خانم انگلیسی (سرگذشت مسترس هورتست)***، ترجمه محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، (بمبئی، ۱۳۱۸ق).

۲- /نام مؤلف ندارد/، ***خانم انگلیسی (سرگذشت مسترس هورتست)***، ترجمه محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، (تهران، ۱۳۲۵ق).

۳- ***فهرست کتاب‌های چاپی فارسی***، ج‌اول، ص ۱۲۴۳.

۴- /میناردفلکس/، ***سرگذشت خانم انگلیسی در هندوستان***، ترجمهٔ محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه (تهران، درنا، ۱۳۶۸). ***فهرست کتاب‌های چاپی*** فارسی، ج‌اول، ص ۷۶۷.

۵- /هرودت/، ***تاریخ هرودت (مختصر)***، ترجمه محمد حسن بن علی مقدم مراغه‌ای صنیع‌الدوله اعتمادالسلطنه، (طهران، بی نا، بی تا)، به نقل از فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ج اول، ص ۷۶۷.

۶- از این کتاب با عنوان ***«سرگذشت مادموزال پانسیر»*** هم یاد شده است، عده‌ای نیز این دو عنوان را دو کتاب جداگانه‌ای دانسته‌اند. اما واقعیت این است که ترجمه سرگذشت مادموازل مونت پانسیه که خود کتاب جداگانه‌ای بوده در متن کتاب ***تاریخ فرانسه*** به طور کامل گنجانده شده است. این کتاب جلد اول تاریخ فرانسه محسوب می‌شود و به احتمال زیاد جلد بعدی آن که خاطرات مادموزال مونت پانسیر را از سال ۱۶۵۸ به بعد در بر می‌گرفته در جلدهای بعدی این کتاب گنجانده شده باشد. این جلد ظاهراً در زمان اعتمادالسلطنه چاپ شده اما به دستور ناصرالدین شاه جلو پخش آن گرفته و توقیف می‌شود. (برای اطلاع از علت توقیف این کتاب به بخش شرح حال اعتمادالسلطنه و به فصل روابط او با رجال سیاسی ایران مراجعه شود). اعتمادالسلطنه هم چنین به دستور شاه مأمور تدوین تتمه‌ای به جهت تاریخ لوئی چهاردهم که مادموزال پانسیر آن را ناتمام گذاشته بود می‌شود و پیش نویس آن را هم تهیه می‌کند اما فرا رسیدن مرگش به او فرصت پاکنویس کردن و چاپ این کتاب را نمی‌دهد.

اعتمادالسلطنه در مقدمه این کتاب دربارهٔ انگیزه‌اش از تألیف می‌نویسد:

«از دیرگاهی این خیال دامنگیر بود که از کلیه اقلیم فرنگ یعنی از آن قسمت کره که امروز مرکز تمدن و تربیت علم و حکمت و فضل و هر نوع حرف و صنایع و طرف و بدایع است تاریخی بزبان فارسی ترجمه و تألیف نمایم و از معلوماتی مفید که هنوز برای فارسی زبانان در حکم مجهولات است هدیهٔ ای لایق ترتیب دهم و آن را تقدیم حضور اشخاصی کنم که کمی دانش را بر بسیاری از نادانی برتری می‌نهند و برای اندک هستی از ترس نیستی جان می‌دهند و بزرگان گفته‌اند که وجود ناقص به از عدم صرف است اما کثرت مشغله عائق این مرام بود و مانع این اقدام و کار هم به نفسه خطیر آرزو نیک جوان و من تا یک درجه پیر. آخرالامر گفتم اگر همه را نتوانم، ترک همه را هم جایز ندانم. یک جزء آن را اقلا بپردازم و اگر زنده ماندم و حال مساعد بود باز جزء دیگر را مرتب سازم».[1]

در مقدمه این کتاب اعتمادالسلطنه دو برهه از تاریخ فرانسه را از بقیه ایام مهمتر می‌داند یکی زمانی که ***«علوم و صنایع و حرف و بدایی و ادبیات و حکم در این مملکت... رو به انتشار و ترقی می‌گذارد»***[2] و آن عهد لوئی چهاردهم است و دوم زمانی که ***«رایت قدرت و عظمت فرانسه به اوج اعتلا می‌رسد»***[3] و آن عصر ناپلئون اول است. تأکید اعتمادالسلطنه در تنظیم تاریخ فرانسه نیز بر این دو برهه است. لذا دو کتاب جداگانه را که هر کدام دربارهٔ یکی از این دو دوره نوشته شده برای تدوین کتابش بر می‌گزیند و از آن میان کتابی را که مادموزال دمنت پانسیر دختر عموی لوئی چهاردهم در شرح زندگانی خود نگاشته برای بیان تاریخ لوئی چهاردهم برگزیده و ترجمه می‌کند.[4] اما در مورد این که برای تدوین شرح حال ناپلئون اول از کدام کتاب استفاده کرد سخنی به میان نمی‌آورد. شاید او در جلدهای توقیف شده تاریخ فرانسه که در اختیار ما قرار ندارد. به این مطلب اشاره کرده باشد.

اعتمادالسلطنه در این مقدمه فرانسویان را ***«مربی این سیاره»*** و ***«چشم و چراغ این ستاره»*** و ***«سر مشق کمال و سر منشاء فضل و افضال»*** معرفی می‌کند[5]. او سپس فصل اول کتاب خود را به بیان سرزمین گل و سابقه تاریخی آن اختصاص می‌دهد. در فصل دوم به ***«احوال سلاطین***

---

۱ - اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان /مترجم و مؤلف/. ***تاریخ فرانسه***، (تهران، ۱۳۱۳ ه.ق)، ج اول، ص ۲.

۲ - اعتمادالسلطنه محمدحسن خان /مترجم و مؤلف/. ***تاریخ فرانسه***، (تهران، ۱۳۱۳ ه.ق)، ج اول، ص ۳.

۳ - همان جا، همان صفحه.

۴ - همان جا، همان صفحه.

۵ - همان جا، ص ۱ و ۲.

مرونژین» و فصلهای بعدی به ترتیب در مورد سلطنت خاندان کارلونژین، تجزیه ممالک شارلمان، سلطنت طایفه کاپتین و بنیان هرم فئودالیته و شورش عام و جنگ صلیبی، ازدیاد قدرت سلطنت سلاطین فرانسه و پادشاهی سالوائی هفتم و فلیپ اگوست اشاره می‌کند. در ادامه عناوینی همچون: ***«استحکام مبانی سلطنت و پادشاهی لوئی هشتم و لوئی نهم و فیلیپ سوم، انتهای سلطنت سلاطین سلسله کاپه‌تین، وقایع واقعه در فرانسه از سال هزار و سیصد وبیست و هشت میلادی الی هذایومنا»*** مورد توجه قرار می‌گیرد. بعد از این فصول که در مجموع ۳۶ صفحه از این کتاب را تشکیل می‌دهد ترجمهٔ سرگذشت مادموازل دمنت پانسیر آورده می‌شود و این زن فرانسوی که خود از وابستگان لوئی چهارده و شاهد اوضاع سیاسی و اجتماعی عصرش بوده خاطرات خود را در ارتباط با دیده‌ها و شنیده‌هایش درباره لوئی چهاردهم و دیگر درباریان فرانسوی می‌نویسد و حوادث تاریخ فرانسه را از سال تولدش - ۱۶۲۷ میلادی - تا آخرین سالهای عمرش می‌نگارد.

در جلد اول تاریخ فرانسه - همانطور که در صفحه قبل به آن اشاره شد - خاطرات مادموازل دمنت پانسیر فقط تا سال ۱۶۵۷ م درج می‌شود و ادامه خاطرات او در کنار دیگر مطالبی که در ارتباط با تاریخ ناپلئون اول تهیه شده بود در جلدهای دیگر تاریخ فرانسه گنجانده می‌شود.

اما از آنجا که جلدهای بعدی این کتاب توقیف شدند از مطالب آنها که زمینه‌های توقیف این جلدها را فراهم کرد اطلاعی نداریم. مطابق نوشتهٔ اعتمادالسلطنه در یکی از دست نوشته‌هایش تاریخ فرانسه در هفت جلد نوشته شده بود[1] و در روزنامهٔ خاطراتش نیز به ترجمه هفت جلد از شرح حال مادموازل دمونت پانسیر نیز اشاره کرده است.[2]

در مورد شیوهٔ نگارش اعتمادالسلطنه در این کتاب نیز باید بگوییم که در این کتاب تا اندازهٔ زیادی استانداردهای ترجمه رعایت شده است. اعتمادالسلطنه در این کتاب بر خلاف بسیاری از ترجمه‌های دیگر خود هیچگاه مطلب خود را با متن ترجمه نیامیخته بلکه در پایان هر مبحثی با مشخص کردن نظرات خود تحت عناوین ***«حاشیه»*** و ***«استطراد»*** و ***«توضیح»***[3] آن را از متن کاملاً جدا کرده است. وی در ضمن ترجمه از نقد و توضیح سخنان مادموازل دمنت پانسیرهم غفلت نکرده و علاوه بر اطلاعات خود از نظرات دیگر معاصرین این زن نیز

۱- اعتمادالسلطنه، ***«تاریخ لوئی چهاردهم»*** نسخه خطی شماره ۴۱۸۴ کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد، ص ۱

۲- اعتمادالسلطنه، روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۱۱۹۴.

۳- اعتمادالسلطنه، ***تاریخ فرانسه***، صفحات ۷۴و۱۴۲و۱۵۴.

استفاده نموده است.[۱]

۷- شرح احوال سلطان عبدالحمید و اوضاع مملکت عثمانی

این کتاب نیز در آخرین سال حیات اعتمادالسلطنه یعنی سال ۱۳۱۳ ق از زبان فرانسه ترجمه شده است. نام مؤلف در این ترجمه ذکر نشده و مطابق مقدمه این کتاب از طرف مؤلف به سلطان مراد خان پنجم سلطان عثمانی ***«محض تذکار حق اعلیحضرت معظم و ظلمی که به شخص ایشان وارد آمده»*** تقدیم شده است.[۲] این کتاب در سه فصل تدوین شده است. فصل اول شامل: در حالات و صفات سلطان، حرم خانه سلطان و باب عالی، نفرت سلطان از فرنگی‌ها، حکایت مسیو دریسه، حالات سلاطین عثمانی و عبدالحمید و فصل دوم دربرگیرندهٔ ***«نتیجهٔ این سلطنت و مداخله آلمان»*** و فصل سوم نیز به مبحث ***«در نتیجه ای اکه تفرقهٔ مسلمانان است»*** اختصاص دارد. در سراسر این کتاب سیاست‌های عبدالحمید سلطان عثمانی مورد انتقاد قرار گرفته و ریشه‌های ضعف دولت عثمانی بدو نسبت داده شده است. ترجمه کتاب در اول رجب ۱۳۱۳ در قصر جاجرود به ناصرالدین‌شاه تقدیم شده است. اصل ترجمه در ادارهٔ آرشیو وزارت امور خارجه موجود است و در سال ۱۳۷۷ با تصحیح و تحشیه محمدحسن کاووسی عراقی در ۸۸ صفحه به چاپ رسیده است.

۱- همان جا، ص ۷۴.

۲- محمد حسن خان اعتمادالسلطنه [مترجم]، ***شرح احوال سلطان عبدالحمید و اوضاع مملکت عثمانی***، تصحیح و تحشیه از محمد حسن کاووسی عراقی، (تهران، اداره انتشار اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۷)، ص ۱.

فصل هشتم

نوشته‌های تاریخی چاپ نشده اعتمادالسلطنه
(شامل کتاب‌ها، مقالات و ترجمه‌ها)

اعتمادالسلطنه علاوه بر تألیفات، ترجمه‌ها و مقالات چاپ شده که در صفحات قبل به آن اشاره شد، دارای چندین تألیف، ترجمه و مقاله دیگر است که هنوز به زیور چاپ آراسته نشده‌اند. بسیاری از این آثار اکنون ناپیدا هستند و ما در فصل دیگری از همین بخش به اسامی این آثار اشاره خواهیم کرد و در این فصل به بررسی آن دسته از آثار خطی چاپ نشدهٔ اعتماد السلطنه که در دسترس قرار دارد می‌پردازیم. تذکر این نکته نیز ضروری است که در برخی از موارد این نوشته‌ها مفصل معرفی شده و در برخی از موارد نیز با توجه به پاره‌ای تنگناها تنها به ذکر نام اثر و آن هم بدین دلیل که آثار خطی اعتمادالسلطنه بر شمرده شود اکتفا شده است.

۱- «آئینه سکندری»

همان گونه که در شرح احوالات اعتمادالسلطنه گفته شد او در واپسین سال‌های عمرش تصمیم گرفت به جای کتاب نوشتن برای ناصرالدین شاه برای ***«دول خارجه»*** کتاب بنویسد. منظور اعتمادالسلطنه از دول خارجه بیشتر کشور روسیه بود. وی در این راستا اقدام به نوشتن برخی از کتاب‌ها، ***«به خواهش روسها»*** کرد. یکی از کتاب‌ها ***«آئینه سکندری»*** است که اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطراتش از این کتاب با عنوان‌هایی هم چون ***«تاریخ اسکندر سوم»*** و ***«تاریخ سلطنت خانوادهٔ رومانوف»*** نام برده است:

«من این روزها مشغول نوشتن تاریخ اسکندر سوم امپراطور روس هستم».[1]

۱- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۱۱۲۵.

وی در خاطرهٔ دیگر نیز می‌نویسد:

«امروز صبح دکتر مرل را خواسته بودم مسودهٔ عریضه به امپراطور روس نمایم. تاریخ سلطنت خانوادهٔ رومانوف را با جلوس این امپراطور به خواهش روس‌ها تألیف و تصنیف کردم تمام شده است لازم بود عریضه هم به امپراطور نوشته شود. خود مسوده کردم و به مرل دادم که تصحیح و پاکنویس کند».[۱]

اعتمادالسلطنه در خاطرهٔ دیگری که چند روز بعد از این خاطره خود نقل می‌کند، نشان می‌دهد که ***«تاریخ اسکندری»*** و ***«تاریخ سلطنت خانوادهٔ رومانوف»*** در واقع یک کتاب هستند.

«کتاب تاریخ اسکندر سوم امپراطور روس که بعد از فوت او تألیف نموده بودم و مدتی است که به دست کاتب و مذهب داده‌ام تا در کمال خوبی و زیبایی با خط خوش و جلد عالی و محفظه مروارید دوز ساخته و پرداخته و تمام کرده بودند برداشته به سفارت روس در زرگنده رفتم و تسلیم وزیر مختار روس کردم که به پطرزبورغ بفرستند».[۲]

محتوای کتاب ***«آئینه سکندری»*** که در آن به سلطنت خانواده رومانوف و به ویژه به سلطنت الکساندر سوم پرداخته شده نیز نشان می‌دهد که دو عنوان اخیرالذکر مربوط به همین کتاب ***«آئینه سکندری»*** است. اعتمادالسلطنه در مقدمه هدفش را از نوشتن این کتاب ***«شرح سلطنت امپراطور مبرور سکندر سیم»*** ذکر می‌کند.[۳]

اگر چه اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطراتش و در یک مورد اشاره به ترجمه کردن تاریخ امپراطور روس[۴] می‌کند اما متن کتاب - با توجه به این که مطالب آن تلفیقی از منابع مختلف است و اعتمادالسلطنه در برخی موارد نظرات خود را ابراز و مشاهدات خود در طی مسافرتهای متعدد به فرنگ را نیز ذکر می‌کند - حالت تألیف به این اثر داده است. اعتمادالسلطنه در نخستین صفحات کتاب برای این که وجود حکومت استعمارگر روسیه و به تبع آن عمل خود را در نوشتن تاریخ برای روسیان که ملت ایران در دورهٔ قاجار از آنها خاطرات خوشی نداشته توجیه کند[۵] از آیات قرآن کریم استمداد جسته است و نوشته است:

۱- همان جا، ص ۱۱۵۰. ۲- همان جا، ص ۱۱۵۳.

۳- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌بن‌علی، ***«آئینه سکندری»***، تاریخ تحریر ۱۳۱۳ ه.ق نسخه خطی شماره ۴۰۷۶ کتابخانه آستان قدس رضوی، ص ۲۱.

۴- اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۱۱۲۷.

۵- نوشتن تاریخ دیگر کشورها برای یک مورخ ایرانی نه تنها عیب نیست بلکه یک نوع افتخار هم محسوب می‌شود اما اگر این گونه تاریخ‌نویسی مثل تاریخ‌نویسی اعتمادالسلطنه باشد که دشمن آن روزگار ملت خود را به آن چه که شایسته آن نیست بستاید و هدفی جز تملق به آنان نداشته باشد نه تنها عیب بلکه ننگ هم محسوب می‌شود.

[قل] اللهم مالک الملک توءتی، الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعزمن تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیراانک علی کل شیء قدیر».[۱]

او همچنین در ادامه سخنانش ادعا می‌کند که خداوند در یک کرور از مردم و از جمله خود او میل مفرطی برای ***«ضبط نوادر عالم و تخلید مأثر ملوک»*** آفریده است و به همین علت او اقدام به نوشتن تاریخ امپراطور روس کرده است:

«حضرت ایزد جلت عظمة برحسب حکمت بالغه و قدرت کامله جنس انس را با همه تشابه تام در نوع صورت و اشتراک کلی در سنخ هیکل نسبت به ملکات انسانی و هیأت نفسانی بر اصناف قرار داده است و دواعی حرکات و بواعث اعمال و مبادی مساعی ایشان را به اختلاف ایجاد کرده از جمله یک کرور از مردم دانش پژوه را به میل مفرط بر ضبط نوادر عالم و تخلید مآثر ملوک مجبول ساخته و مغز ایشان را مستودع سودای گرانبهای تصفح در اوراق اتفاقات آفاق آفریده».[۲]

اعتمادالسلطنه انگیزهٔ خود را از تألیف این کتاب ادای دینی می‌داند که الکساندر سوم بر ذمه او داشته است:

«همانا امپراطور مافی اسکندر ثالث پادشاه کلّ ممالک محروسه روسیه انارالله برهانه و بَوّءه جنانه راکه این چند روزه درگذشت بر ذمه این ضعیف حسن‌بن‌علی مترجم مخصوص حضور با هر النور امپراطور کل ممالک ایران ناصرالدین‌شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه و آید بنصره جنوده و اعوانه سابقهٔ حقوق شفقت و عاطفت ثابت است».[۳]

او دین الکساندر سوم را بر ذمه خود به این دلیل می‌داند که ***«آن پادشاه قدس الله ثراه»*** در نتیجه احترامات وی به ***«پرنس طرویسکو»*** سفیر فوق‌العاده روس در تهران و همچنین ابراز ***«مراتب حسن خدمت و خلوص عقیدت قامت ناساز بی اندام»***اش را ***«به یک رشته حمایل سنت استلانیسلاس که از تار و پود عواطف و الطاف ملوکانه منسوج»*** بوده به او می‌دهد و ***«گردن افتخار و اعتبارش»*** را بر می‌افرازد.[۴] همچنین حق دیگر این پادشاه را بر گردن خودش این می‌داند که در جریان مسافرت سوم ناصرالدین‌شاه به فرنگ در سال ۱۳۰۶ ه.ق و هنگامی که کاروان او به سن پطرزبورگ به حضور این پادشاه می‌رسند و همراهان شاه ایران معرفی می‌شوند هنگامی که نوبت به معرفی اعتمادالسلطنه می‌رسد ***«فی‌الفور اعلیحضرت اسکندر***

۱- اعتمادالسلطنه ***«آئینه سکندری»***، ص ۱، (قرآن کریم، آیه ۲۶ از سوره آل عمران).

۲- همان جا، همان صفحه.

۳- همان جا، ص ۲.

۴- همان جا، ص ۳.

مبرور مانند سلیمان که در مور نگریست» به وی ***«دست مرحمت»*** داده و ***«زبان شفقت»*** می‌گشاید. امپراطور روس با ***«توجهات فوق‌الوصف»*** و ***«تعقدات خارق الرسم»*** خود اعتمادالسلطنه را ***«مفتخر»*** کرده، او را ***«به یک رشته حمایل سنت آنّا که در شرف و رفعت با منطقه البروج برابری می‌کند و همسری می‌نماید»*** می‌نوازد[1]. او به ***«شکرانه آن مهربانی‌های ملوکانه»*** تصمیم می‌گیرد تا ***«به زبان بومی خویش مآثر عهد فرمانگذاری و مزایای سنین سلطنت و شهریاری و خصایص نوبت امپراطوری و دوران تاجداری او را بر وجه اختصار و سبیل و اختیار در یک مجلد مخلّد»*** سازد[2]. او دلیل ادای این دین خود را حدیث ***«خواجه عالم»*** پیامبر اسلام(ص) می‌نویسد که فرموده:

«مَنْ کانَ علیه یدٌ فلیکا فی علیها فَاِنْ لَمْ یَفْعَلْ فلیس علیه».[3]

اعتمادالسلطنه علت نوشتن تاریخ امپراطور روس را به زبان فارسی را اینگونه بیان می‌کند:

«... تاریخ روس به زبان پارس نگاشتن بدین تقریب است که امروز تخمیناً بیست کرور نفس فارسی فهم رعیت این دولت می‌باشند اگر اینکارنامه[4] در مذاق سلیم و قریحهٔ صحیحه ارکان آن دربار و اعیان آن کشور مطبوع افتاد و منطبع گردید جمهور آن مردم علی‌کثرتهم از این تاریخ سود می‌برند و بهره می‌اندوزند»[5]

پس از این سخنان نوبت به مقدمهٔ کتاب می‌رسد که هجده صفحه را در بر می‌گیرد. اعتمادالسلطنه در ابتدای این مقدمه ظهور خاندان رومانوف را ***«از امهات حوادث معظمه دنیا و مهمات وقایع نادره عالم»*** می‌داند که ***«ظهور اشعه نیراعظم»*** است و از ***«افق سمت شمال و مشرق ممالک فرنگ طالع و ساطع»*** گردیده و ***«به پرتو تابش و فروغ تجلی [اش] ظلمات آن حدود و حوالی و ظلامات آن سکنه و اهالی را منکشف... و منقشع»*** می‌گردند. او ***«نیراعظم»*** را ***«کنایت از دولت مستفلحه»*** روس می‌داند که ***«از ارومهٔ کریمهٔ رومانف ظاهر»*** شده و ***«باهر»*** گردیده است[6]. اشعار عربی و سخنانی در مدح و تمجید از ***«پطرکبیر شکرالله ماعیه»***[7] و الکساندر سوم از دیگر مباحث مقدمه است و اعتمادالسلطنه در مورد اطاعت مردم روس از پادشاه خود می‌نویسد:

۱- همان جا، ص ۴.

۲- همان جا، ص ۵، ترجمه حدیث: کسی که دستی برایش باشد پس آن دست برایش کفایت می‌کند و اگر از آن دست استفاده نکند دستی برایش نخواهد بود.

۳- همان جا، همان صفحه.

۴- شکل صحیح این کلمه ***«این‌کارنامه»*** است.

۵- همان جا، ص ۶-۵.

۶- همان جا، ص ۶.

۷- همان جا، ص ۹.

«اطاعت ملت روس به امپراطوران خود به یک عقیدتی است که آنها را مؤید من عندالله و نایب مناب و مظهر کامل حضرت روح‌الله می‌دانند...».[۱]

در ادامهٔ این مقدمه اعتمادالسلطنه فرانسویان را به خاطر عدم فشردن دست دوستی روس‌ها در دوران مختلف مورد انتقاد قرار داده و از راه ملاحظه‌کاری که مبادا این انتقادات موجبات رنجش فرانسویان را فراهم کند می‌نویسد:

«من از ملت فرانسه بد نمی‌نویسم و نمی‌توانم آن ملت بزرگ را به ناسپاسی ستایم مملکت فرانسه برای من وطن ثانوی است. سالها در آن مملکت بوده تحصیل و تربیتم در آنجا شده. از السنهٔ خارجه تنها به زبان آنجا آشنا هستم و از طرف دولت فرانسه به نشان لژیون دونور از درجهٔ عالی مفتخرم و در جملهٔ اجزای چند مجلس محترم علمی آن مملکت منخرطم. علاوه از آکادمی آنجا هم نشان مخصوص دارم منظور ناشایسته و مقصود بدی در نوشتن تفاصیل فوق نداشتم.. مقصود کلی من در تحریر این لایحه شرح سلطنت امپراطور مبرور اسکندر سیم است خواستم با اسناد تاریخی جلالت قدر این شاهنشاه مرحوم را معلوم سازم».[۲]

اعتمادالسلطنه سپس با بیان مختصری از تاریخ روسیان قبل از ظهور خاندان رومانوف به این مقدمه پایان می‌دهد. متن این کتاب دربرگیرنده پنج فصل است که نگاهی کلی به مطالب هر یک از این فصول خواهیم داشت.

فصل اول در ۶۵ صفحه و در رابطه با اجداد و نیاکان الکساندر سوم است و اعتمادالسلطنه در رابطه با علت پرداختن به شرح حال اجداد این شخص می‌نویسد:

«شرح احوال یک شخص جلیل‌القدر و ذکر ایام یک پادشان نافذالامر باطبع جانب تتوّق و جاذب تشوق است به شناختن ارومهٔ کریمه و دوحهٔ شریق وی تا اولیّت دودمان گرامی و نیاکان نامی او را نگارنده تعرفه نکند گوئیا ذمه تألیف را از اشتغال بری نساخته و خاطر خواننده‌اش را از انتقاد نرهانیده است».[۳]

با این توضیح او به شرح حال برخی از نیاکان الکساندر سوم و امپراطوران خانوادهٔ رومانوف مثل میشل سوم، الکسی اول، فئودور، پطرکبیر، کاترین اول، پطر دوم، امپراطوریس

۱- همان جا، ص ۱۴.
۲- همان جا، ص ۲۱.
۳- همان جا، ص ۲۵.

آنا، الیزابت، پطر سوم، کاترین دوم[۱] پل اول و اسکندر اول[۲] به شکل مختصر می‌پردازد[۳].

بعد از آن تاریخ سلطنت نیکلای اول و اسکندر دوم و اسکندر سوم را به طور مفصل مورد توجه قرار می‌دهد. در بررسی تاریخ نیکلای او او از ملاقات ناصرالدین‌شاه در دوران ولایتعهدی‌اش با این امپراتور سخن گفته و می‌نویسد:

«... [این ملاقات] اولین ملاقاتی بوده که پادشاه و ولیعهد ایران از مملکت خود سلماً و صلحاً خارج شده با پادشاه مجاور مملکت محروسهٔ خود اتفاق افتاده و تا تاریخ مزبور موافق آنچه از تواریخ ایران خبر یافته‌ایم این جنس تلاقی و این سنخ تزاور هیچوقت به وقوع نه پیوسته[۴] بوده است».[۵]

اعتمادالسلطنه در ادامه شرح حال نیکلای اول اشاره‌ای نیز به جنگ‌های دورهٔ دوم ایران و روس و انعقاد معاهدهٔ ترکمن‌چای دارد و تلاش می‌کند که در این باره طوری مطلب بنویسد که نقش امپراطور روس در شکست ایرانیان عاملی فرعی تلقی شود و لذا جنگ بین ایران و روس را جنگ بین ***«بسکویچ»*** و عباس میراز معرفی می‌کند تا جنگ میان دولت. در فصل سوم که دربرگیرندهٔ ۷۵ صفحه است شرح حال الکساندر دوم بیان می‌شود. شورش مردم لهستان علیه روسیه، فتوحات روسیه در آسیا و فتح سمرقند و بخارا و عشق‌آباد، جنگ روسیه و عثمانی، عهدنامهٔ برلن و شورش نهیلیست‌ها از دیگر موضوعات این فصل است.

۱- اعتمادالسلطنه در توضیح پیرامون اسم کاترین دوم در ص ۸۵ کتاب خود می‌نویسد:

«ما ایرانیان این امپراطوریس کریمهٔ عظیمه را خورشید کلاه نامیده‌ایم».

۲- الکساندر اول کسی بود که در روزگار او جنگ‌های دوره اول ایران و روس به وقوع پیوست و ضمن جدایی بخش عظیمی از خاک ایران، عهدنامه انگلستان - یکی از ننگین‌ترین معاهدت تاریخ ایران - نیز بر ایرانیان تحمیل شد. اعتمادالسلطنه که خود ادعای ایران دوستی نیز دارد هنگام پرداختن به شرح حال این شخص در ص ۸۸ کتاب خود، ضمن تمجید از او، تجاوزگریهایش را این گونه توجیه می‌کند:

«در متون تواریخ به عدل و داد و رفاهیّت و آسایش عباد مشهور و ضرب‌المثل است ولی بر خلاف میل و عقیده و بر ضد طبیعت و سلیقهٔ خود که مفطور بسلم و صلح بود مجبور شد که در ایام جهانگیری خود در چند جنگ بزرگ اقدام و مداخله نماید و غالباً درین جنگ‌ها فاتح و منصور بودند...».

و در ص ۹۰ نیز در مورد مدفن این شخص می‌نویسد:

«مدفن و مضجع پاکش در جوار پطرکبیر در شهر پطرزبورغ است».

۳- تاریخ سلطنت پطرکبیر مفصل‌تر از بقیه امپراطوران مفصل‌تر و در ۳۵ صفحه نوشته شده است. اعتمادالسلطنه نیز در این باره و در ص ۱ این کتاب می‌نویسد:

«ما در جمله ملوک این خانوادهٔ معظمه جز اعلیحضرت نیکلا و اسکندر سیم وقایع زمان سلطنت همه را به اختصار خواهیم نگاشت و به اطناب نخواهیم پرداخت».

۴- نپیوسته.

۵- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۹۲.

اعتمادالسلطنه در رابطه با فتح بخارا و سمرقند و عشق‌آباد از طرف دولت روسیه، این عمل را خدمت به ایران و انتقام نژاد آرین از نژاد توران قلمداد می‌کند و در این باره می‌نویسد:

«... خلاصه امپراطور اسکندر دوّیم علاوه بر این که بند عبودیت و رقیت را از رقبهٔ هفتاد و چند کروز رعیت بومزاد روس برداشت بواسطهٔ فتوحات بخارا و ترکستان و ماوراءالنهر و دشت ترکمان متجاوز از سی کرور نفس را از بندگی خلاص کرد و از معرض بیع و شراع نجات بخشید. طوایف ترکمان تکه و خیوه وم غیرهما که در بلاد اطراف تاخت و تاز می‌نمودند با وجود اتحاد مذهبی ابقاء به خون و ناموس یکدیگر نمی‌کردند چون فتح گوگ تپه و تصرف عشق‌آباد دست داد کلیه این طائفه از این وحشیگری خارج شدند. به حسن تدبیر امپراطور اسکندر دویم و پسرش امپراطور اسکندر سیم مرحوم طوایف وحشی ترکمان طوری مطیع شدند و در تحت مدنیت درآمدند که هیچ تصور اینحالت پیش از آن ممکن نبود... در معنی این دو پادشاه آخری روس انتقام چند سال تعدیاتیکه از طوایف تورانی به نژاد آرین می‌شد برکشیدند».[1]

در ادامه شرح حال الکساندر دوم اعتمادالسلطنه سیاست آسیایی انگلیسی‌ها را به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد و در مقابل سیاست روس‌ها را در این رابطه می‌ستاید:

«هیچ یک از دول فرنگ مثل دولت روس و ملت آن در بلاد آریا نمی‌تواند بدرستی و حقیقت حکومت کند... دولت روس هر کجا رو کرده است اولاً به زحمت و جنگ زیاد و خونریزی آنجاها را متصرف نشده و اگر هم مختصراً بعضی اقدامات حربیه نموده است به واسطهٔ حسن سلوک خود و انتشار امنیت طوری ملل آزیا را باطناً مطیع و دولت خواه خود نموده است که اهالی به هیچ وجه تسلط روس را در مملکت خودش بارگران تصور نمی‌کند و بالای مسجد جامع سمرقند بیرق روس را در نهایت میل برافراشته‌اند... امنای دولت روس در جهانگیری رسم مخصوص دارند که ابداً مداخله به آئین و مذهب و دین احدی نمی‌کنند بلکه علماء و پیشوایان دین را موظف و مسلط می‌نمایند چنانکه شیخ الاسلام قفقاز را خود حقیر ملاقات کرده دیدم که از سلطنت روس به قدری راضی و دعاگو بود و طوری از حسن سلوک مأموریت این دولت نسبت به علمای دین تمجید می‌نمود که مرا تحیر دست داد... که بی‌اختیار به امپراطور روسیه از صمیم قلب دعا کردم».[2]

۱- همان جا، ص ۱۴۸-۱۴۷.

۲- همان جا، ص ۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱.

اعتمادالسلطنه در ادامه سیاست کشورهای اروپایی - به ویژه انگلیسی‌ها - را در رابطه با ملل آسیایی این گونه مورد انتقاد قرار می‌دهد:

«... رفتار ملل و دول.... فرنگ نسبت به اهالی آزیا مثل رفتار شخص متمدن عالی است بالنسبه به حیوان صامت وحشی و نادان که آن عالم ببروز علم و قدرت می‌خواهد طوایف آزیا را مطیع خود سازد و عنفاً آنها را بزیر تبعیت خود در آورد و هر قدر بتواند در آئین‌مذهبی و قوانین ملتی آنها مداخله می‌کند بلکه درصدد تغییر عادات و آداب و رسوم و اخلاق چندین هزار ساله آنها بر می‌آید.... رفتار انگلیسی‌ها در هند رفتار ملت غالبی است به ملت مغلوب و طرز زندگانی هندیها با انگلیسها طرز یک ملت مظلومی است نسبت به دولت ظالمی که چاره [ای] جز تحمل سختی نداشته باشد... هنوز انگلیسی‌ها در دهلی نتوانسته‌اند رایت خود را بالای یکی از مساجد یا معابد مسلمانان و هندو بلند سازند....».[1]

در پایان شرح حال الکساندر دوم اعتمادالسلطنه او را که به واسطه پرتاب نارنجک توسط نهیلیست‌ها کشته شده بود ***«امپراطور شهید»*** خطاب می‌کند.[2]

فصل چهارم که دربرگیرنده ۵۶ صفحه است اختصاص به شرح سلطنت الکساندر سوم دارد. اعتمادالسلطنه در شرح سلطنت الکساندر سوم ضمن تعریف‌های زیاد از همسر او نیز این گونه تمجید می‌کند:

«نگارنده به شهود و عیان از مزایای جلیلهٔ اعلیحضرت امپراطوریس ماری دائماً آگاه است چه در سه سفر همایونی... به فرنگ... درک حضور اسعداین ملکه معظمه را نموده خاصه در سفر آخری در سال هزار و سیصد وشش هجری... در قصر زمستانی سنت پطرزبورغ از میان تمام همقطاران که ایستاده بودند این بنده را مخاطب به خطاب و فرمایش با نمایش خود فرمودند و تقریباً نیم ساعت تکلم و تقریر نمودند و البته مادام‌العمر این مرحمت فوق‌العاده غیر مترقبه ایشان فراموش نمی‌شود».[3]

اعتمادالسلطنه با توجه به امتیازاتی که از الکساندر سوم و همسرش دریافت کرده بود و با عنایت به این نکته فرزند این تزار بر مسند فرمانروایی روسیه تکیه زده بود در سراسر این فصل از تملق‌گویی دست برنمی‌دارد و اقدامات عمرانی او همچون احداث راه‌آهن سیبری را با

۱- همان جا، ص ۱۵۳.

۲- همان جا، ص ۲۰۲-۲۰۱.

۳- همان جا، ص ۲۱۰.

آب و تاب زیادی شرح می‌دهد.

در آخرین فصل این کتاب که در ۱۰ صفحه نوشته شده به شرح زندگی ***«اعلیضرت نیکلای دوم امپراطور اعظم کل ممالک روس»*** پرداخته می‌شود و در پایان امتیازات ***«اعطا شده»*** از طرف ***«دولت علیه روسیه»*** به اعتمادالسلطنه ذکر می‌شود. این صفحات به جز تملق‌گویی‌های اعتمادالسلطنه به این تزار مطلب خاصی ندارد.

نثر بکار گرفته شده در این کتاب بر خلاف بسیاری از تألیفات اعتمادالسلطنه، نثری سنگین است که در آن از کلمات نامأنوس استفاده زیادی شده است. استفاده از آیات قرآن، احادیث و اشعار عربی در این کتاب به میزان زیادی دیده می‌شود. اعتمادالسلطنه در این کتاب نیز هم چون بسیاری از آثار رسمی خود دست از تملق نسبت به کسانی که کتاب را به منظور ***«تقدیم»*** به آنها نوشته بر نمی‌دارد. در بسیاری از صفحات جای سال‌ها خالی گذاشته شده تا بعد از تحقیق پر شود که هم‌چنان خالی مانده است.

منابع این کتاب مطابق نوشته اعتمادالسلطنه کتاب ***سنت سیمون***[۱]، ***انساب آل رومانوف*** تألیف بارون کوماس[۲]، ترجمه مطلب از روزنامه‌های سن‌پطرزبورگ[۳]، کتاب ***قطف الزهور*** تألیف یوحناافندی ابکاریوس[۴]، کتاب بارون کهن یکی از مورخان روس[۵] سفرنامهٔ مسیولژون فرانسوی[۶] و نقل قول ***«از شخص مسافر صدیقی که یک سال قبل به تاجکند (تاشکند) رفته»*** می‌باشند.[۷]

در مورد نقش دیگران در تألیف این کتاب نیز می‌توان احتمال داد که عده‌ای از مترجمین روسی و عربی و دیگر زبان‌ها، اعتمادالسلطنه را یاری کرده باشند. تحریر این کتاب در روز یک شنبه ۲۰ ربیع المولود ۱۳۱۳ ه.ق به وسیله محمدبن‌حاجی‌محمد قلی قزوینی آشوری به پایان رسیده است و پس از درگذشت اشرف‌السلطنه، مطابق وصیت او این کتاب به کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد تقدیم شده است.

۱- همان جا، ص ۱۹.
۲- همان جا، ص ۲۶.
۳- همان جا، ص ۳۰.
۴- همان جا، ص ۵۰. این کتاب به زبان عربی بوده و گاهی در نقل مطلب از این کتاب جملات عربی آن عیناً در کتاب نقل شده است.
۵- همان جا، ص ۸۸-۷۷.
۶- همان جا، ص ۱۵۳.
۷- همان جا، ص ۱۵۴. همچنین اعتمادالسلطنه در ص ۵ این کتاب در مورد منابع مورد استفاده خود در این کتاب می‌نویسد:

«اصول و اسناد و اساس بنیاد این کتاب مستطاب هم جراید صحیحه و هم تواریخ صادقه است و هم استحضارات خارجه و تحقیقات صائبه که از مشافهٔ ثقات سیاسیین این عصر و مفاوضهٔ محققین رجال آن ملک تلقی نموده‌ام و از سالها تذکر کرده‌ام».

۲- «تاریخ آستانه عراق»[۱]

این کتابچهٔ ۲۴ صفحه‌ای در مورد تاریخ آستانهٔ عراق - یکی از آبادیهای شهرستان اراک - با استفاده از منابعی مانند ***نزهت‌القلوب*** حمدالله مستوفی ***معجم‌البلدان*** یاقوت حموی و ***کامل‌التواریخ*** ابن اثیر، نوشته شده و ضمن اشاره به مزارات آن ***«حالت حالیه»*** آن نیز مورد توجه قرار گرفته است. تألیف این کتاب در رجب سال ۱۳۰۵ ه.ق به پایان رسیده و مطابق مقدمهٔ آن به دستور ناصرالدین‌شاه تألیف شده است:

«چون امرجهانمطاع همایون اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاه صاحبقران روحنا و روح‌العالمین فداه شرف صدور یافت که خانه زاد آستان سپهر نشان در باب آستانه عراق و آبادی قدیم و جدید آن بعضی تحقیقات نماید و به عرض حضور عاطفت ظهور ملوکانه رساند به امتثال فرمان قضا جریان اقدس مبادرت نموده آنچه معلوم و محقق شد درین رساله نگاشته به خاک پای فرقد سای مبارک تقدیم می‌نماید».[۲]

اعتمادالسلطنه این کتاب را با نوشتن عبارت ***«خانه زاد بی مقدار محمدحسن مترجم»*** و امضای آن به پایان رسانیده است. احتمال داده می‌شود این کتاب با استفاده از اطلاعات ارسال شده از طرف آگاهان این ولایت که به دستور دولت در سال‌های قبل و به منظور تألیف جلدهای بعدی ***مرآت‌البلدان*** جمع‌آوری شده بود، تدوین شده باشد.

۳- «جغرافی و تاریخ لار»[۳]

این کتاب که در واقع مقاله‌ای دربارهٔ اوضاع تاریخی و جغرافی منطقه لار[۴] است در روزگاری که محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله در سال ۱۲۹۸ ق به همراه ناصرالدین‌شاه به این منطقه ییلاقی عزیمت نمود، نوشته شد. در ابتدای کتاب و در این رابطه نوشته شده است:

«جغرافی و تاریخ لار که در سفر ییلاق سنه هزار و دویست و نود و هشت هجری ئیلان ئیل ترکی در التزام رکاب مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی عز

۱- ***اعتمادالسلطنه*** / محمد حسن مترجم، ***«تاریخ آستانهٔ عراق»***، نسخه خطی شماره ۲۷۹ کتابخانه ملی ایران.

۲- همان جا، ص ۱.

۳- صنیع الدوله، محمد حسن ***«جغرافی و تاریخ لار»*** نسخه خطی شماره ۶۳۹ ف. کتابخانه ملی ایران، تاریخ تحریر و نام محرر ندارد.

۴- منطقه و یا دره لار واقع در شمال لواسانک - یکی از بخش‌های تهران - منطقه‌ای ییلاقی و خوش آب و هوابوده که ناصرالدین شاه هر ساله و در فصل گرما به آن جا می‌رفته و مدتی را در آنجا به سر می‌برده است.

نصره چاکر آستان همایون صنیع الدوله محمدحسن نوشته است».[۱]

اعتمادالسلطنه در ***روزنامهٔ خاطرات*** نیز به تألیف این کتاب اشاره کرده است:

«تفصیل [خرابه تازه کشف شده در لار] را در تاریخ و جغرافیای لار که در دست دارم و می‌نگارم خواهم نوشت».[۲]

این کتاب صفحه‌گذاری ندارد و مجموعاً در ۴۷ صفحه نوشته شده و به احوالات شهرلار از قبیل: سرچشمه رودخانه لار، کوه‌های اطراف آن، پوشش گیاهی، امامزاده‌ها، طوایف اصلی و دیگر ایلات متفرقه و تواریخ متعلقه به لار پرداخته است. مطابق نوشته صنیع‌الدوله در متن این کتاب از آثاری هم چون ***تاریخ طبرستان*** سیدظهیرالدین مرعشی، ***تاریخ نگارستان*** تألیف احمد غفاری قزوینی، ***تاریخ عالم آراء*** تألیف اسکندربیک منشی و ***انتخاب البهیه من الکتب العربیه و الفارسیه و الترکیه***[۳] به جهت تدوین این اثر استفاده شده است. به احتمال زیاد صنیع‌الدوله در تدوین این اثر نیز از اطلاعاتی که در ارتباط با تدوین جلدهای بعدی مرآت‌البلدان فراهم شده بود، استفاده کرده باشد. نثر این کتاب کاملاً ساده و روان و به دور از هر گونه تقیدی نوشته است.

۴- «کاشف الکرب فی‌التاریخ الغرب»[۴]

این کتاب تنها اثر محمد حسن خان اعتمادالسلطنه است که مطالب آن اختصاص به تاریخ قارهٔ آفریقا دارد. محتوای این کتاب در ارتباط با تاریخ مراکش از روزگار فتح آن توسط اسلامیان تا پایان انقراض سلسلهٔ بنی‌مرین است. انگیزهٔ تدوین و ترجمه این اثر دستور ناصرالدین‌شاه به اعتمادالسلطنه برای تدوین تاریخ یک صد ساله اخیر مراکش بوده اما اعتمادالسلطنه بنا به دلایلی تصمیم گرفته تاریخ مراکش را از ابتدای فتح آن کشور بنویسد. او در مقدمه‌اش این گونه به این مطلب اشاره می‌کند:

۱- صنیع الدوله، پیشین، ص [۱].

۲- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتماد السلطنه***، ص ۱۰۲. (خاطره روز شنبه نوزدهم ماه شعبان سال ۱۲۹۸ ه.ق).

۳- این کتاب که به اهتمام برنهاردان و در سال ۱۲۷۴ق / ۱۸۵۷م در سن‌پترزبورگ به چاپ رسیده مجموعه‌ای است در تاریخ طبرستان و گیلان پیش از اسلام و پس از آن که در کتب مورخان دوره اسلامی به زبان عربی و فارسی و ترکی دیده شده است. به نقل از ***فهرست کتاب‌های چاپی فارسی***، ج اول، ص ۳۴۳.

۴- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ***«کاشف الکرب فی تاریخ الغرب»*** نسخه خطی شماره ۱۸۰۶ رف. کتابخانه ملی ایران. تاریخ تحریر ذیحجه ۱۳۲۰ ه.ق. کاتب محمدبن‌حاجی محمدقلی القزوینی، ۲۹۶ صفحه. اعتمادالسلطنه در ص ۶۷۹ و ۶۹۷ روزنامهٔ، خاطراتش از این کتاب به نامهای ***«تاریخ مغرب الاقصی»*** و ***«تاریخ مغرب»*** نام برده است.

«حسب الامر الاقدس الاعلی مقرر شده بود که تاریخ مارک [مراکش] را از یکصدسال قبل الی یومنا هذا به رشته تحریر کشیده به عرض خدام آستان ملایک پاسبان همایونی برسانند امتثالاً للامر الاعلی همین که اسباب این خدمت را فراهم آورده خواست شروع نماید دید وقایع از یکصدسال قبل تاکنون بدون تمهید مقدمه درست مفهوم نمی‌شود و فایدهٔ آن مجهول می‌ماند لهذا از ابتدای تسلط اسلام بر مملکت مارک تاکنون که یک هزار و سیصد و پنج سال از هجرت گذشته است وقایع عمده و حوادث معظمه [ای] که در این مملکت رخ داده است مقدمه [ای] بر سبیل اجمال معروض می‌دارد و بدواً برای توضیح مطلب شروع به بیان مختصری از ژغرافیای این مملکت می‌نماید».[1]

اگرچه اعتمادلسلطنه این کتاب را به عنوان مقدمه‌ای برای هدف اصلی که تاریخ یکصد ساله اخیر مراکش باشد ترجمه و تألیف کرد و آن را جلد اول تاریخ مغرب[2] نامید اما هرگز به خواست اصلی ناصرالدین‌شاه جامهٔ عمل نپوشانید. او در مؤخره این کتاب دلیل این امر را که کتاب خود را به انقراض سلسله بنی مرین به پایان رسانیده ***«حاضر نداشتن اسباب و اسناد وافی»*** دانسته و قول می‌دهد که تاریخ معاصر مراکش را در مجلد جداگانه‌ای -که هرگز ترجمه و تألیف نشد - بیاورد. وی در این باره می‌نویسد:

«... و چون جمع و ترتیب تاریخ.... مملکت مارک که برحسب امر قدر قدر جهان مطاع... مأموریت این خانه‌زاد بود به انقراض سلسلهٔ بنی‌مرین رسید بدو ملاحظه قلم صداقت شمیم عنان درکشید یکی آنکه از طول ذیل و اشباع سخن مقداری که قابل قطع کلام بوده و یک جلد قرار داده باشد به هم رسیده و در اوراق آن حجمی لایق و قطری معتدله دست داده بود ثانی آنکه چون بعد از بنی مرین سلسلهٔ شرفای حالیه و ملوک معاصرین مارک می‌باشد و تاریخ اهل عصر نگاشتن اهمیت عظیمی دارد و بدون بسط و شرح و تحقیق و کامل و استقصاء شامل نمی‌توان حق آن را ادا کرد و اسباب و اسنادی که وافی این مقصد بزرگ تواند بود کاملاً حاضر نداشتیم و از مطان آنها که فرنگ و مصر و الجزایر و غیره است کتابهای چند و اطلاعات سودمند طلب نمودیم لاجرم در نگاشتن تاریخ شرفاً تأخیری قرار دادیم و سیرت و احوال ایشان را الی یومنا

۱- همان جا، ص ۱.

۲- اعتمادالسلطنه در ص ۶۹۷ ***روزنامه خاطرات*** در این رابطه می‌نویسد: ***«جلد اول تاریخ مغرب را به حمدالله با تمام رساندم».***

هذا مستقلاً در مجلدی جداگانه بنا نهادیم».[۱]

به نظر می‌رسد علت پرداختن اعتمادالسلطنه به تاریخ قدیم مراکش و نپرداختن به تاریخ معاصر آن - به رغم دستور ناصرالدین شاه مبنی بر نگارش تاریخ این دوره - این باشد که اعتمادالسلطنه در رابطه با تاریخ قدیم مراکش کتاب یا کتاب‌هایی به زبان فرانسه در اختیار داشته ولی در ارتباط با تاریخ معاصر مراکش منابع لازم را در اختیار نداشته و لذا تلاش کرده است تا با دلایل مختلفی نوشتن تاریخ قدیم و ننوشتن تاریخ معاصر مراکش را برای شاه توجیه کند.

اگرچه مطابق نوشته اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطراتش این کتاب ترجمه بوده است[۲] اما در این کتاب اعتمادالسلطنه خود را مؤلف می‌نامد و در متن از عباراتی هم چون ***«نگارنده گوید»***، ***«مؤلف گوید»***[۳] استفاده می‌کند. البته او در مواردی از این کتاب اشاره می‌کند که بخشی از این کتاب نقل از ترجمهٔ فرانسوی کتاب ***روضة‌القرطاس*** است[۴] اما در مورد منابع دیگر بخش‌ها مطلبی نمی‌نویسد و نمی‌دانیم که اعتمادالسلطنه در تدوین بخش‌های دیگر اثر خود از ترجمه چه کتاب‌هایی استفاده نموده است. اگرچه در برخی از موارد معدود مطالبی از قول خود ـ و بدون این که در ارتباط با موضوع اصلی کتاب باشد - در کتاب ذکر می‌کند[۵] اما مطالعه متن کتاب و استفاده از کلماتی هم چون مارک و المراوید که ترجمهٔ اروپایی کلمات مراکش و المرابطین است و در نظر گرفتن موقعیت زمانی تدوین کتاب که وقوف بر تاریخ کشورهای دور از ایران جز با مراجعه به متون اروپایی امکان‌پذیر نبود نمی‌توانیم ادعای اعتمادالسلطنه را در مورد تألیف بودن این اثر بپذیریم و تنها می‌توانیم با توجه به احتمال این نکته که او در تدوین کتاب از ترجمه دو یا چند کتاب استفاده کرده و هم چنین با آوردن پاره‌ای از توضیحات

---

۱ - اعتمادالسلطنه، ***«کاشف الکرب فی تاریخ الغرب»***، ص ۲۶-۲۵.

۲ - اعتمادالسلطنه در ***روزنامه خاطرات*** و در ص ۶۷۹ در رابطه با ترجمه‌ای بودن این اثر می‌نویسد:

«کتاب تاریخ مغرب الاقصی را چند صفحه ترجمه کردم، تمام آن ترجمه‌ها باطل شد باید از نو زحمت بکشم».

۳- اعتمادالسلطنه، ***«کاشف الکرب فی التاریخ الغرب»***، ص ۲۰۸ و ۷۲.

۴- همان جا، ص ۷۲.

۵- یکی از این موراد توضیحات بی ارتباط با تاریخ مراکش، حکایت ***«تزویر»*** شیخ عبدالله رئیس متصوفه نقشبندیه است که در سال یکهزار و دویست و نود هجری بر ناصرالدین‌شاه خروج کرده بود و پس از شکست از سپاهیان دولتی برای حفظ مریدانش عده‌ای از محارم و خواص را شبانه در قبر پدرش سیدطه در قریه نو چه پنهان کرد و سپس اکرا درا به آنجا فرستاد و آنان پیش‌گویی خود را از قبر سیداستکشاف کردند و نویدهای بزرگ شنیدند. اعتمادالسلطنه این حکایت را به دنبال بیان ***«تزویرهای»*** یکی از رجال سیاسی - مذهبی مراکش ذکر می‌کند. ر. ک. ص. ۲۰۸ ***«کاشف الکرب فی التاریخ الغرب»***.

از موضوع در متن این کتاب، اثر او را یک کار ترجمه و اقتباسی بدانیم.

مطالب این کتاب با یک مقدمه ۱۳ صفحه‌ای درباره جغرافیای ***«مملکت مارک که اعراب آن را مراکش گویند»***[۱] شروع می‌شود و سپس در فصل اول در مورد چگونگی فتح مراکش توسط سپاه اسلام و چگونگی فتح اندلس توسط مسلمین و نحوهٔ اعمال حاکمیت خلفای اموی و سپس عباسی بر این مناطق بحث می‌شود.[۲] فصل دوم کتاب در احوال ملوک ادریسیان است که در آن به شرح سلطنت ۱۷ نفر از اینان پرداخته می‌شود و در ادامه خلاصهٔ حوادث عمده معاصر سلطنت بنی‌ادریس از سال ۲۳۲ ه.ق تا سال ۳۸۰ ه.ق به شکل سال‌شمار نوشته می‌شود.[۳] فصل سوم این کتاب اختصاص به شرح حال ***«سلاله زناته از طوایف بربر»***[۴] دارد که پس از بنی ادریس در مراکش به قدرت رسیدند. در این فصل نیز شرح حال ۷ تن از ملوک این سلسله و هم‌چنین ذکر حوادث عمدهٔ معاصر ایشان در فاصله سالهای ۳۸۱ الی ۴۴۸ ه.ق مورد توجه قرار می‌گیرد. فصل چهارم در ارتباط با ***«سلطنت طایفهٔ مرابطین که مورخان فرنگ آنها را المراوید می‌نامند»***[۵] است. شرح سلطنت ۱۱ تن از اینان و حوادث معاصر آن یعنی از سال ۴۷۱ تا ۵۳۰ ه.ق نیز در ادامه بیان می‌شود. در فصل بعدی به ذکر ملوک ۱۴ گانه سلسله الموحدون[۶] و در آخرین فصل نیز به بیان سلطنت ملوک ۱۴ گانه طایفه بنی‌مرین[۷] پرداخته می‌شود. در پایان این کتاب عین دست خط اعتمادالسلطنه در مورد چگونگی تدوین این کتاب آورده می‌شود. او در این رابطه می‌نویسد:

> ***«تاریخ مغاربه را که تاکنون مجهول و غیرمنکشف بود و به زبان فارسی جز اشارات و مختصرات در ضمن تواریخ عمومی چیزی نداشتیم این خانزاد تا این مقام از روی اسناد صحیحه و اساسات معتبره بالسنهٔ مختلفه و لغات شتی جمع و تألیف و تدوین و ترتیب نموده است»***[۸]

اعتمادالسلطنه در ادامه از عدم تشویق خود در رابطه با تألیفاتش نالیده و ناقص ماندن آثار خود را به همین علت می‌داند:

> ***«... چون به اقتضاء سوء حظ و کم بختی از آثار این غلام بی مقدار که از مسوده بیرون می‌آید تشویق و ترویجی در ازاء آن مشاهده نمی‌نماید تا که از روی انتعاش قلب و انشراح صدر و ارتیاح روح و انبساط خاطر به تکمیل باقی***

---

۱ - همان جا، ص ۲.
۲ - همان جا، ص ۱۴ الی ۶۷.
۳ - همان جا، ص ۶۸ الی ۱۱۹.
۴ - همان جا، ص ۱۱۹ الی ۱۳۴.
۵ - همان جا، ص ۱۳۵ الی ۱۷۰.
۶ - همان جا، ص ۱۷۱ الی ۲۴۹.
۷ - همان جا، ص ۲۵۰ الی ۲۹۴.
۸ - همان جا، پیشین، ص ۲۹۶.

بپردازد و تصنیف را به اتمام رساند لهذا غالباً ناقص می‌ماند» [۱]

او در پایان این نامه از شاه تقاضا می‌کند که اجازه دهد که جلد دیگر این تألیف را ***«به اسم مبارک و عنوان مقدس مقام ولایت عهد»*** یعنی مظفرالدین‌میرزا تدوین کند.[۲] گرچه از پاسخ شاه به این نامه اعتمادالسلطنه اطلاعی نداریم اما شواهد نشان می‌دهد که جلد دوم این کتاب هیچ‌گاه تدوین نشده است.

نثر این کتاب هم‌چون بسیاری از آثار متأخر اعتمادالسلطنه، نثری ساده، روان و به دور از تکلفات ادبی دارد. این نکته می‌تواند در ارتباط با ترجمه‌ای بودن این کتاب نیز باشد. منابع و مآخذ مورد استفاده در این کتاب به رغم ادعای اعتمادالسلطنه که آنها را ***«اسناد صحیحه و اساسات معتبره‌بالسنه مختلفه»*** ذکر نموده نباید زیاد باشد و همان گونه که قبلاً بیان شد احتمالاً از ترجمه دو یا چند کتاب اروپایی در تدوین این کتاب استفاده شده است. اعتمادالسلطنه در باب منافع فقط اشاره به ترجمه فرانسوی ***روضة‌القرطاس*** دارد و از کتاب دیگری نام نمی‌برد. او ضمن آوردن برخی از نظرات خود در کتاب به نقد مطالب هم توجه دارد. مثلاً در یک مورد و در ارتباط با نسب بنی‌ادریس می‌نویسد:

> ***«نگارنده گوید اشتباهات فاحش و خبطهای این مقام را نمی‌دانم باید به مترجم فرانسوی اسناد داد یا به منصف اصل کتاب روضة‌القرطاس منسوب ساخت، اولاً بنی‌ادریس را حسینی دانسته و حال آنکه از مسائل بدیهیه فن انتساب است که نسبت آن بزرگواران به حضرت امام حسن مجتبی سلام علیه می‌رسد ثانیاً...».***[۳]

این کتاب با آن که سال‌ها قبل از مرگ اعتمادالسلطنه تدوین شده بود اما به دلایل نامعلومی به چاپ نرسید.

۵- «تاریخ سلاطین عثمانی»[۴]

این کتابچه در ***«تفضیل حالات و وقایع سلاطین عثمانی که نسلاً بعد نسل سلطنت کرده‌اند خصوصاً در خاتمه و مال سلطنت و عافیت هر یک از آنها»***[۵] نوشته شده است. در این نوشته مختصر که تنها ۱۳ صفحه را در بر می‌گیرد تاریخ شروع و خاتمه سلطنت و هم چنین

۱- همان جا، همان صفحه. ۲- همان جا، همان صفحه.

۳- همان جا، ص ۷۲. این توضیح اعتمادالسلطنه ۴ صفحه را در بر می‌گیرد.

۴- /مؤلف گمنام/ ***«تاریخ سلاطین عثمانی»***، ترجمه محمدحسن مترجم / صنیع الدوله /، نسخه خطی ۴۲۸ ر ف کتابخانه ملی ایران، تاریخ تألیف ۱۲۹۳ ه.ق تعداد صفحات ۱۳ صفحه.

۵- همان جا، ص ۱.

مهم‌ترین حوادث معاصر هر یک از سلاطین سی و پنج گانه عثمانی از عثمان اول تا عبدالعزیز اول ذکر گردیده است. در پایان جزوه عبارت ***«به ترجمه خانه زاد دولت روز افزون محمدحسن مترجم»***[1] درج شده است. این نوشته ترجمه از زبان فرانسه است و به احتمال زیاد برگردان از یکی از مقالات روزنامه‌های فرانسوی زبان باشد. تأکید اصلی نویسنده این مقاله بر روابط سلاطین عثمانی با دولت‌هایی اروپایی و به ویژه دولت روس است اما اعتمادالسلطنه در ترجمه این مقاله با استفاده از تاریخ‌های فارسی برخی نکات را به آن افزوده است.[2] اگرچه این مقاله به خاطر کوتاهی بیش از حد به عنوان کتاب به چاپ نرسید ولی این احتمال وجود دارد که در یکی از روزنامه‌های آن روزگار به چاپ رسیده باشد. تاریخ تألیف این کتاب که به امضای ***«محمد حسین مترجم»*** رسیده ماه رجب سال ۱۲۹۳ ه.ق می‌باشد.[3]

۶- «ملاجعفری خروس باز»[4]

این کتابچه مختصر نیز در رابطه با شرح احوال یکی از مشاهیر اصفهان به نام ملامحمدجعفر که معاصر علامه محمدباقر مجلسی بوده، می‌باشد که یک باره عالم علم را ترک کرده و ***«بلعب شنیع خروس بازی»*** مشغول شده بود. اعتمادالسلطنه در مورد احوال این شخص می‌نویسد:

> ***«از مشاهیر اهل اصفهان ورنود آن سامان بود... شغل جانمازداری آن جناب داشته.... بعضی او را اخ‌الزوجه[5] علامه معظم /محمدباقر مجلسی/ رحمةالله علیه گفته‌اند... کسانی که از سیره و حالات او بی خبرند گمان می‌کنند مردی عام بوده و در زمرهٔ اولئک کالانعام امانه چنین است و مطلب غیر از این. ملاجعفری از فضلا بود و سالها تحصیل فضل و علم نموده و عجب این است که پس از کسب فضایل و علوم و فهم مسائل و رسوم و کشف مجهولات و درک معلومات و تصرف در حقایق و تدبر در دقایق بلعب شنیع خروس بازی عاشق و شایق گردید دنبال این کار افتاد و فرهنگ و قاموس***

۱- همان جا، ص ۱۳.

۲- مثلاً در ص ۳ این کتاب در مورد گرفتاری با یزید اول مطلبی تحت عنوان ***«تفضیل گرفتاری سلطان با یزید به طوری که در تاریخ ایران مذکور است»*** آورده شده است.

۳- همان جا، ص ۱۳.

۴- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ***«ملا جعفری خروس باز»*** نسخه خطی شماره ۴۲۸ رف کتابخانه ملی ایران، ۱۶ صفحه، تاریخ تألیف و اتمام تحریر ۷ ربیع الثانی ۱۳۰۵ ه.ق.

۵- همان جا، ص ۱.

بدنام و ناموس را در این راه نهاد و تحصیل علوم را بی حاصل دانسته عمری شغل شاغلش تحصیل خروس و تاج خروس را به تخت کیکاوس برابری نمی‌نمود. اگر می‌گفتند دهقانی در نواحی گنجه و اردن واقصی بلاد آذربایجان خروسی خوش تخمی دارد فوراً مرغ روحش را بدان طرف پرواز می‌کرد[۱] بلکه خود پا تابهٔ سفر بسته می‌رفت و آن را به چنگ می‌آورد».[۲]

این ملاجعفری در راه خروس بازیش به خروسان لاری و سبزواری عشق می‌ورزید و آنها را ماه‌ها برای انجام دادن مسابقه جنگی با دیگر خروسان آماده می‌کرد. او برای پیروزی خروس‌هایش نذرها می‌کرد و گاهی تا سه شبانه‌روز روزه می‌گرفت و نذر را قبل از مسابقه به انجام می‌رساند. اما یک بار پس از ادای نذرش قبل از شروع مسابقه خروسش شکست خورد و:

«خروسی کاری را از کار انداخته و مبلغی هم باخته روزه سه روز بی‌ثمر، خجالت کشیده، شماتت شنیده. حالا باید حالت ملاجعفری را در مد نظر آورده و تصویر آن را درست کرد... مات و متحیر است و درمانده و متفکر و چون باخت به خدا شکوه کرد که خدایا بد کردم که خوش معاملگی کردم و اعتبار بخرج دادم بخاطرت می‌رسد که صاف و صادق گیرآوردی و مفت بردی نه دو روز دیگر ماه روزه است و نوبت بستن پوزه به جای سه روز سی روز می‌خورم و تا آن جا که کاردم می‌برد، می‌برم تا بدانی که لوطی نباخته است بلکه کاری پیش انداخته است».[۳]

علمای اصفهان پس از آگاهی از این اعمال ملاجعفری به نزد علامه مجلسی شکایت بردند که او هر روز در میدان نقش جهان با ***«اوباش واجامره مشغول جنگ خروس ومقامره است»***[۴] و این کار او را ***«وهن علما»*** خواندند. علامهٔ مجلسی یک روز ملاجعفری را خواسته از او پرسید:

«شنیده‌ام یکی از اهل فضل و دانش هر روز به میدان نقش جهان رفته با فرومایگان در آمیخته گروبندی و خروس‌بازی می‌کند».[۵]

اما ملاجعفری آن را تکذیب کرده و گفت:

«به سر و جان شما من هر روز در آن جا حاضرم و بر اعمال خروس بازان

۱- با توجه به جمله، باید از فعل ***«می‌داد»*** به جای می‌کرد استفاده می‌شد.

۲- همان جا، ص ۲.

۳- همان جا، ص ۴و۵.

۴- همان جا، همان صفحات.

۵- همان جا، همان صفحات.

ناظر، چنین شخصی را ندیده‌ام».[۱]

پس از بیان شرح حال ملاجعفری چند لطیفه از ***«نوادر گفتار او عرض می‌شود»*** و در پایان حالات او را در زمان صفویان هم چون حالات ملانصرالدین در زمان گورکانی‌ها ذکر می‌کند و با این مطلب کتابچه به پایان می‌رسد. به نظر می‌رسد که مبنای این جزوه اعتمادالسلطنه نیز نوشته‌جات ارسالی از ولایات در مورد شرح حال اکابر و معاریف هر خطه باشد که به منظور تدوین جلدهای ***مرآت البلدان*** به تهران فرستاده شده بود. سبک نگارش این کتاب علاوه بر سادگی از یک نوع طنز خاصی نیز برخوردار است و این کتاب در بررسی ادبیات فکاهی ایران می‌تواند یکی از نمونه‌های جالب باشد. این کتاب در زمان حیات اعتمادالسلطنه به دلایل نامعلومی و احتمالاً به خاطر ترس از واکنش علما به چاپ نرسید.

۷- «تاریخچه الماسهای بزرگ»[۲]

این کتابچهٔ ۲۵ صفحه‌ای که عنوان خاصی ندارد و فهرست‌کنندگان نسخ کتب خطی این عنوان را بدان داده‌اند برگردان از یک مقالهٔ چاپ شده در یکی از روزنامه‌های فرانسه است که توسط ***«امپراطوریس اوژنی ملکه سابق دولت فرانسه»***[۳] تدوین شده بود. این زن فرانسوی مقاله خود را با توجه به مقالات یکی از روزنامه‌های انگلستان دربارهٔ کتابی موسوم به ***الماسهای بزرگ دنیا*** که توسط بل نام و پسران او به طبع رسیده بود و در آن ***«بسی حکایات و روایات غریبه در باب الماس مندرج است»*** و ***«خانوادهٔ سلطنت انگلیس به مطالعه آن خیلی اشتیاق داشته‌اند»*** به طوری که ***«اعلیحضرت ملکه انگلیس یک فصل آن را که در باب کوه نور بود»*** قبل از چاپ مطالعه کرده، می‌نویسد. اوژنی برخی از مطالب این کتاب را که راجع به الماس دولت فرانسه و سایر الماسهائی که متعلق به سلسله ***«بوناپارت»*** بوده تغییر داده و آنها را تصحیح نموده و در روزنامه‌ای فرانسوی زبان به چاپ رسانیده است. در این مقاله در مورد الماسهای معروف دنیا و سرانجام آنان هم چون الماس‌های کوه نور، مقل بزرگ، میز بزرگ، الماس متعلق به نظام حیدرآباد، الماس ارلف، الماس قهرجبال، الماس براگانزای پرتغال، ستارهٔ جنوب برزیل، پیت مارزان و تاورنیه فرانسه و چندین الماس دیگر، توضیحاتی داده شده است. بر خلاف سایر ترجمه‌های اعتمادالسلطنه که او در پایان هر ترجمه آن را امضاء می‌کرد و تاریخ می‌گذاشت، این ترجمه هیچ امضاء و تاریخی ندارد و همین امر با توجه به این

۱- همان جا، همان صفحات.

۲- /امپراطریس اوژنی /، ***«تاریخچه الماس‌های بزرگ»***، مترجم محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، نسخه خطی شماره ۴۱۸۴، کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد، تاریخ ترجمه و تحریر ندارد.

۳- اعتمادالسلطنه، پیشین، ص /۱/.

که در متن کتاب نیز هیچ گونه اشاره‌ای به نام مترجم نشده می‌تواند تردیدهایی را در انتساب این ترجمه به اعتمادالسلطنه ایجاد کند. این کتاب فاقد صفحه شمار است و در زمره آن دسته از نسخ خطی است که توسط اشرف السلطنه به کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد اهداء شده است.

۸- «تحقیق در مذهب علی اللهی»[۱]

این کتابچه پژوهشی درباره مذهب و طریقه علی‌اللهی است که به نصیری و غالی و اهل حق نیز معروفند. اعتمادالسلطنه با توجه به ناشناخته بودن عقاید و تاریخ این فرقه اقدام به نوشتن این رساله می‌کند. او در مورد ناشناخته ماندن این فرقه می‌نویسد:

«این که علما و فضلائی که در مذاهب و ادیان و ملل و نحل نظری داشته‌اند از این... فرقه بسیار مختصر نوشته و علت آن نیز این بود که این طریقه بر مبنای علمی و اصول و قواعد عقلی و حکمتی نبوده است و هرگز شنیده نشده که حکیمی دانا و عالمی خیر متدین باین دین شده باشد مگر برای مصلحت وقت و صرفهٔ حال فی‌الحقیقه این کیش و آئین خاص صحرانشینان و مردم کوهستان که کلیةً از معارف بی خبر و از حقایق بی‌بهره‌اند بوده و هست».[۲]

بعد از آن پاره‌ای از اعتقادات آنها مانند اعتقاد به حلول یا تناسخ، اخلاص نداشتن به پیامبر اسلام(ص) و در مقابل بعض و عداوت وزیدن به ایشان، دشمنی با اهل سنت، بد نبودن با شیعیان و حرمت نهادن به اجاق (سادات) توضیح داده می‌شود و خلاصهٔ اعتقاد آنها نسبت به علی(ع) را در این بیت ذکر می‌کند که گفته‌اند:

«ما علی را خدا نمی‌دانیم از خدا هم جدا نمی‌دانیم»[۳]

اعتمادالسلطنه مؤسس این فرقه را یکی از علماء و احبار یهود موسوم به عبدالله‌بن سبا می‌داند که از مسببین قتل عثمان و غالی در مدح علی(ع) بوده است.[۴] به دنبال این مباحث اعتمادالسلطنه اسامی نوزده فرقه علی‌اللهی را نام برده و در مورد آنان توضیحات بسیار مختصری می‌نویسد. او در این رساله به منابع مورد استفاده خود اشاره نمی‌کند اما آن گونه که

۱- /اعتمادالسلطنه / محمدحسن مترجم ***«تحقیق در مذهب علی اللهی»*** نسخه خطی شماره ۹۱۸ رف کتابخانه ملی ایران، تاریخ تألیف ۱۳۱۰ ه.ق. ۲- همان جا، ص ۱.

۳- همان جا، همان صفحه.

۴- برای آگاهی از احوالات عبدالله بن سبا ر.ک: العسگری، مرتضی، ***عبدالله‌بن‌سبا و افسانه‌های تاریخی دیگر***، ترجمه احمد فهری زنجانی، (تهران، مجمع علمی اسلامی، ۱۳۶۰خ).

در روزنامه خاطراتش مندرج است بخشی از اطلاعات درباره این فرقه را از معتقدین به این فرقه به دست آورده است:

«رساله‌ای در شرح حال نصیری‌ها می‌نویسم، می‌خواستم عقاید این طایفه را از یکی بپرسم، شنیدم که میرزاسید محمدعلی... که پارسال از کلاردشت به آن تفصیل وارد طهران کردند و حبس بود امسال هفدهم محرم به توسط نایب السلطنه از حبس بیرون آوردند آزاد است... فرستادم خانهٔ او را پیدا کردند، امروز عصر آوردندش... بعضی تحقیقات مذهبی از او نمودم».[1]

این سخن اعتمادالسلطنه در ***روزنامه خاطرات*** علاوه بر این که یکی از مآخذ تدوین رساله را به ما معرفی می‌کند، نشانه‌ای از شیوهٔ تاریخ نگاری او را هم به ما نشان می‌دهد که برای درج تاریخ و عقاید یک فرقه‌ای که مورد تنفر اکثریت جامعه بوده تنها به نوشتجات مخالفین آنها قناعت نکرده بلکه سراغ معتقدین به این فرقه هم رفته است.

این رساله در سال ۱۳۰۱ ه.ق و هم زمان با اشتغال اعتمادالسلطنه به تألیف کتاب ***التدوین فی احوال جبال الشروین*** نگاشته شده[2] و اعتمادالسلطنه آن را با درج عبارت ***«تألیف خانه زاد بی مقدار محمدحسن مترجم»*** به پایان رسانده است.

۹- «ترجمه توردومند»[3]

این نوشته ترجمه‌ای از روزنامه توردمند پاریس و در رابطه با سفرنامهٔ یک جهانگرد فرانسوی است که از راه سوئز ابتدا با قطار و سپس با شتر به کوه طور در سرزمین فلسطین می‌رود. این جهانگرد در سفرنامه خود دیدنی‌های خود را در مسیر حرکت از درج اسامی منازل متعدد گرفته تا موقعیت جغرافیایی و وجه تسمیه این منازل که اولین آنها عیون موسی و آخرینشان کوه سریال بوده است، می‌نگارد و سپس نوشته‌های خود را برای چاپ به روزنامهٔ معروف توردومند چاپ پاریس می‌سپارد.

۱- اعتمادالسلطنه، ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه***، صفحه ۹۶۸.

۲- در پایان این کتاب تاریخ تألیف آن به شکل ۱۳۰۱۰ نوشته شده است و عبدالله انواری در جلد اول ***فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی*** ودر ص ۴۵۲ تاریخ تألیف این کتاب را ۱۳۰۱ ه.ق نوشته اما با توجه به سخن اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات که در پاورقی شماره ۱ همین صفحه به آن اشاره رفت تاریخ تألیف این رساله سال ۱۳۱۰ ه.ق است ونه سال ۱۳۰۱ ه.ق.

۳- /یک جهانگرد فرانسوی/ ***«ترجمه توردومند»***، ترجمه محمدحسن مترجم /اعتمادالسلطنه/، نسخه خطی شماره ۴۱۴ رف کتابخانه ملی ایران، تاریخ ترجمه رمضان ۱۳۰۹ ه.ق تعدد صفحات ۸۴ صفحه، ایرج افشار در مقدمه کتاب ***چهل سال تاریخ ایران*** جلد اول، ص ۶ از این نوشته تحت عنوان ***«مسافرت طورسینا»*** نام برده است.

اعتمادالسلطنه در این ترجمه خود در برخی از موارد با درج عباراتی همچون ***«قول المترجم»***[۱]، ***«مترجم گوید»***[۲] و ***«یکی از مصنفین گوید»***[۳] مطالبی را پیرامون چگونگی استخراج فیروزه از معدن مقاره توسط اعراب و چگونگی گرفتن صمغ از خارمغیلان و یا توضیحاتی درباره شهر سبا، آب و هوا و علت خرابی آن در داخل متن می‌گنجاند و در صفحات دیگر نیز اظهاراتی را پیرامون بازارهای موقتی عربستان در عکاظ[۴] و شرح حال طراژان قیصر روم را در لابلای مطالب می‌آورد.[۵] این توضیحات اعتمادالسلطنه حدود یک پنجم رساله را در برمی‌گیرد. در پاره‌ای موارد توضیحات اعتمادالسلطنه به قدری مبسوط است که اصل نوشته را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.[۶] اعتمادالسلطنه در این ترجمه - همچون بسیاری دیگر از ترجمه‌های خود - هیچ اشاره‌ای به نام مؤلف این سفرنامه ندارد. این کتاب در ۸۴ صفحه تنظیم شده و تاریخ ترجمه آن رمضان سال ۱۳۰۹ ه.ق است و اعتمادالسلطنه صفحه آخر آن را با درج عبارت ***«ترجمهٔ خانه‌زاد بی مقدار محمد حسن مترجم»***[۷] امضاء و به پایان رسانده است.

۱۰- «یِزُمِتّی»[۸]

این ترجمهٔ اعتمادالسلطنه در مورد یکی از مناطق زیبای قاره آمریکا یعنی درّه یزمتی واقع در جنوب غربی سانفرانسیکو است. اعتمادالسلطنه در آغاز این کتابچه در مورد معرفی یزمتی چنین نوشته است:

«یزمتی اسمی است شوق‌انگیز چنان که تذکار نام مکّه معظمه مهیج اهل اسلام است این اسم هم نزد سکنه کالی فُرنی[۹] بلکه قاطبهٔ اهالی ینگی دنیا موروث هیجان قلب و تجدید وجدانست. درّه یزمتی به منزله سوئیس فرنگیهاست شهرت خضارت و نظارت این مکان و لطافت و طراوات هوا و صفای آن به درجه‌ایست که محیط دریا را نوردیده و به فرنگستان رسیده

۱- همان جا، ص ۵۱.
۲- همان جا، ص ۵۶.
۳- همان جا، ص ۵۸.
۴- همان جا، ص ۶۶.
۵- همان جا، ص ۷۳.
۶- به عنوان مثال توضیح اعتمادالسلطنه درباره شهر سبا صفحات ۵۶ تا ۶۱ و دربارهٔ طراژان قیصر روم صفحات ۷۳ تا ۷۷ را در بر می‌گیرد.
۷- همان جا، ص ۸۴.
۸- [نامعلوم]، ***«یزمتی»*** ترجمهٔ مترجم خانه‌زاد محمدحسن مترجم، نسخه خطی شماره ۵۹۱ رف کتابخانهٔ ملی ایران، تاریخ ترجمه ذیقعده ۱۲۹۳ ه.ق. تعداد صفحات ۳۴ صفحه.
۹- منظور کالیفرنیا است.

است چنان که همه ساله جمعیتی زیاد از اروپا خاصه از ملک انگلیس محض تماشای این مکان و متنزعات آن به صدمهٔ دریانوردی و محنت غرب و دوری از وطن تن در داده تحمل خرج گزاف می‌نمایند و فی‌الحقیقه نصف کرهٔ زمین را پیموده به ینگی دنیا می‌آیند. نزد علمای فرانسه و فضلای آلمان نادر این اسم مذکور شده و در نقشه جغرافیای ایشان به هیچ وجه مسطور نیست و در این دو مملکت کمتر کسی است که بداند در ینگی دنیا درهٔ اِی | با این اسم موسوم و به صفایی که ذکر خواهیم کرد موصوف است».[1]

به دنبال این سخنان - که دقیقاً معلوم نیست سخن اعتمادالسلطنه است یا سخن مؤلف - مطالبی از زبان مؤلف اصلی متن نقل می‌شود:

«هنگامیکه در سان‌فران‌سیس‌کو[2] بودم کراراً توصیف یزمتی را شنیدم.... شنیدن آن اوصاف و دیدن آن تماثیل مرا طوری مفتون دیدن آن مکان کرده بود که این خیال چون سایه دائماً با من همراه بود و... آخرالامر ندانم که چه شد که سعادت مساعدت نمود تا در اواسط تابستان وقتی ملتفت شده خود را در شهر کوچک مرسد واقع در کناره راه‌آهن شمالی ینگی دنیا که از منازل عرض راه یزمتی است دیدم. این شهر در هزار و دویست و بیست و پنج هزار |؟! | ذرعی جنوب مغرب سان‌فران‌سیس‌کو واقع است».[3]

به دنبال این مطالب ذکر شهرهایی که در مسیر راه یزمتی هستند و انواع درختان یزمتی و دیگر ویژگی‌های این منطقه آورده می‌شود. نقشهٔ جغرافیایی دره یزمتی[4] که احتمالاً از کتاب یا روزنامه‌های اروپایی جدا شده است به همراه عکس آبشار موسوم به نقاب عروس[5] و چند عکس دیگر نیز در صفحات مختلف کتاب چسبانیده شده است. اعتمادالسلطنه به علت عدم آگاهی از دیگر اطلاعات پیرامون موضوع مورد ترجمه هیچ گونه اظهارنظری - چه در متن و چه در حاشیه - این کتاب نکرده است. انشای این کتاب آن روانی و سادگی را که در ترجمه‌های اعتمادالسلطنه در واپسین سالهای حیاتش می‌بینیم ندارد. این ترجمه در سال ۱۲۹۳ هـ.ق انجام یافته و اعتمادالسلطنه صفحهٔ آخر این کتاب را هم را با عبارت ***«مترجم خانه‌زاد محمدحسن مترجم»*** امضاء نموده است.

۱- همان جا، ص ۲-۱.
۲- منظور سانفرانسیسکو است.
۳- همان جا، ص ۲-۱.
۴- همان جا، ص ۱۲.
۵- همان جا، ص ۱۸.

۱۱- «غصن مثمر در ترجمه ولتر (هدیه البریه فی التعرفة الولتریه)»[۱]

این کتاب که شکل تألیف دارد دارای دو جزوه است. جزوه اول که ۶۰ صفحه را در برمی‌گیرد تحت عنوان ***«غصن مثمر در ترجمه ولتر»*** به خط خود اعتمادالسلطنه است و پاکنویس نشده و خط خوردگی‌های در متن دارد. جزوه دوم که هم مضمون مطالبش با مضمون مطالب جزوه اول یکی است و عنوان هدیه‌البریه فی التعرفةالولتریه را دارد به لحاظ جمله‌بندی و پاکنویس شدن که به خط فرد دیگر نوشته شده با جزوه اول کمی تفاوت دارد. به نظر می‌رسد اعتمادالسلطنه شرح حال ولتر[۲] را با توجه به نوشته‌های متعدد اروپائیان، ترجمه کرده باشد. در روزنامه خاطرات او فقط یک بار و آن هم به ترجمه بودن این کتاب اشاره می‌کند:

«ترجمهٔ شرح حال ولتر را نوشتم».[۳]

در متن کتاب به هیچ اشاره‌ای به این نکته که این اثر ترجمه از نوشته‌های اروپائیان است نشده است. اعتمادالسلطنه این اثر را به خواهش غلامحسین‌خان ***«خازن رکیب خانهٔ دولت علیهٔ ایران»*** تألیف کرده و در این رابطه در آغاز جزوه اول نوشته است:

«طالب حقایق اخبار اهم و دقایق اسرار حکم محّب مفخم حکما و ملاذ معظم جناب شوکت نصاب معتمدالسلطان و مؤتمن الخاقان آقای غلامحسین خازن رکیب خانهٔ دولت علیهٔ ایران دام اقباله العالی در این اوان سعادت اقتران به مطالعهٔ ترجمهٔ حال عالم فیلسوف ولتر معروف وکشف عقاید و طریقه و درک مسلک و روّیه او اظهار میل و رغبت نمودند و بنده جانی را در ضمن مفاوضات با این نگارش ترغیب و تشویق فرمودند و همه کس داند که نگارنده از دیرگاهی به شرف مخالصت و مصادقت جناب معزی الیه طال عمره مباهی و نایل است و با ایشان در خدمات دولت روز افزون و چاکری آستان همایون... ناصرالدین‌شاه... یک جهت و یک دل و مودّتی باین پایه و مایه اقتضا می‌کند که هر چه گویند و جویند اگرچه مهم و مشکل باشد با هر گونه شغل شاغل درصدد انجام آن برآید و بی تعلل و بی تأمل به اطاعت و

۱- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌بن‌علی‌المراغی، ***«غصن مثمر در ترجمه ولتر» (هدیه‌البریه فی التعرفةالولتریه)***، نسخه خطی شماره ۱۸۲۶ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، تاریخ تألیف رمضان ۱۳۰۴ ه.ق، ۶۰+۶۷ صفحه.

۲- فرانکودوولتر از نویسندگان و فلاسفه بزرگ فرانسه (۱۶۹۴-۱۷۷۸) بود که بیش از ۹۵ کتاب در علوم مختلف نوشت و دگرگونی‌هایی در تفکرات فلسفی فرانسویان به وجود آورد.

۳- اعتمادالسلطنه، ***«روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه»***، ص ۵۷۰.

اجرا اقدام نماید وظاهر است که تحریر و تسوید این چند صفحه کاری آسان است و قابل ذکر و امتنان نیست».[۱]

به دنبال این مقدمهٔ چهار صفحه‌ای اعتمادالسلطنه، متن اصلی کتاب با بیان شرح حال ولتر شروع می‌شود. پس از آن خانواده، عقاید، تولد، زندگی، تحصیلات، معلمین، عقاید و عاقبت کار او مفصلاً سخن به میان می‌آید. بعد از اتمام جزوه اول جزوه دوم شروع می‌شود که به نظر می‌رسد به دستور اعتمادالسلطنه یکی از منشیان زیردستش آن را تصحیح و پاکنویس کرده باشد. به جهت مقایسه بین انشاء و سبک نگارش اعتمادالسلطنه با انشاء و سبک منشیان زیر دست او مقدمهٔ جزوه دوم را که با توجه به مقدمهٔ جزوه اول نوشته شده می‌آوریم:

«این چاکر خانه‌زاد اعتمادبن‌اعتمادبن‌حسن بن علی المراغی حیانها له عن نکایات الاثرار و الطواغی از جمله عظایم غنایم که در طول خدمت آستان مبارک پادشاه کیهان پناه.... ناصرالدین شاه قاجار... به دست آورده است، ذوات مقدس و نفوس مکرّمه چند برادر روحانی است و دوستان روانی که رابطهٔ شاه پرستی و جامه حق سپاری و نمک‌شناسی مابین ما را چنان التیام داده که بیم انصرام وقتی است در عقد بر دین گسیخته و از هم ریخته شود و مهر هر کدام به قسمتی در سویدای دلها قرار داده که گوئی با شیراندرون شد و با جان بدرود.

از آن جمله جمیل است و حوزه جلیل شخص شریف جناب شوکت نصاب فخامت انتساب معتمدالسلطان و مؤتمن السلطان امیرغلامحسین خان رکیب خانهٔ مبارک که دولت علیه ایران... و من بنده بر حسب اقتراح مشارالیه...این رساله را بر سبیل استعمال در ترجمهٔ احوال سخن سنج بیهمال ولتر مشهور به هوش و هنگ از متأخرین فلاسفهٔ فرنگ و آن را هدیه البریه فی التعرفة الولتریه نام گذاشتم و ارجو که در حضرت آن امیرکافی کامل بل وکافه مردم فاضل این هدیت حقیر ناقابل به شرف ارتضاء قبول نائل گردد».[۲]

اعتمادالسلطنه در صفحات پایانی جزوه دوم و تحت‌تأثیر عقاید ولتر این گونه غلامحسین‌خازن را مورد خطاب قرار می‌دهد:

«من نمی‌گویم و به تو تکلیف نمی‌کنم که برای شناختن خدا به مکه رو و سنگ سیاه را بوسه‌گاه خود ساز یا دم‌گاو سفید را به دست گیر و از آن

۱- اعتمادالسلطنه، ***«غصن مثمر در ترجمه ولتر»***، جزوه اول، ص ۱.

۲- همان جا، جزوه دوم، ص ۱ تا ۴.

استمداد همت کن یا به لباس رهبانان ملبس شو و تسبیح به دست گرفته برای رفع حوائج دنیوی خدا را تقدیس نمای و تملق گوی. من به تو می‌گویم پرهیزکار باش و آنچه را که برای خود می‌پسندی برای دیگران هم همان را بپسند. اعتماد باطل را که ناشی از کاشف از خرافت است به دور انداز و خود را به سخایف مبتلا مساز و بدان که از بدو خلقت عالم الی الان بلکه تا انقراض این جهان مسئله الوهیت و معرفت آن افکار و اذهان و علما و حکما و فلاسفه متصوفه را مشغول و متحیر دارد و آنها را در بحر مواجی انداخته کوشش و شنا می‌کنند که به ساحل رسند و نخواهند رسید. بدبخت آنکسی که درین لُجّه عمیق و دریای ناپیدا کنار زیاده دست و پا زند و تلاش کند چه همان یقیناً اسباب غرق و هلاک او خواهد شد...».[1]

این ترجمه اعتمادالسلطنه از نثر ثقیلی برخوردار است و با توجه به این که اعتمادالسلطنه آن را به عنوان تألیف برای غلامحسین خان نوشته مشخص نمی‌شود که آیا اعتمادالسلطنه فقط به ترجمهٔ صرف اکتفا کرده و یا این که مطالبی دیگر را پیرامون احوالات و عقاید ولتر از دیگر آثار به آن افزوده است. در ضمن او هیچ گونه اشاره‌ای به مآخذ تألیف و یا ترجمه این اثر ندارد. ترجمه و یا تألیف این کتاب - مطابق نوشتهٔ اعتمادالسلطنه در مقدمه جزوه اول این کتاب - در رمضان سال ۱۳۰۴ هجری قمری به پایان رسیده است.[2]

۱۲- «تاریخ قیاصره»[3]

نویسندهٔ این کتاب مسیوسوئتن ایتالیایی است. کتاب اصلی که به زبان لاتین بوده توسط مسیودلاهاپ به فرانسوی ترجمه شده و اعتمادالسلطنه جلد اول آن را که دربرگیرنده چهار باب و یک مقدمه در شرح احوالات ژولیوس سزار، اکتاویوس و گالیکولا از قیصرهای روم است به فارسی ترجمه کرده است. این ترجمه با درج قصیده‌ای در مدح ناصرالدین شاه با مادهٔ تاریخ ***«همایونی که به وسیله کاتب سروده شد»*** به پایان رسیده است. سال ترجمهٔ کتاب ۱۲۹۵ق و در ۱۲۹۶ به وسیلهٔ علی نائینی تحریر شده است و ۲۶۳ صفحه را دربرمی‌گیرد.

۱- همان جا، ص ۶۶-۶۵.

۲- همان جا، جزوه دوم، ص ۳.

۳- مسیوسوئتن، ***«تاریخ قیاصره»*** ترجمه محمدحسن خان صنیع الدوله، نسخه خطی کتابخانه سلطنتی سابق، تاریخ ترجمه ۱۲۹۵ ه.ق، تاریخ تحریر ۱۲۹۶ ه.ق تعداد صفحات ۲۶۳ صفحه. متأسفانه به این اثر که در کتاب ***فهرست تاریخ، سفرنامه، سیاحت نامه، روزنامه، جغرافیای خطی کتابخانه سلطنتی*** تألیف بدری اتابای (بی‌جا، بی‌تا، ۱۳۵۶خ) به آن اشاره شده است به علت تعطیلی کتابخانه سابق سلطنتی نتوانستیم دست یابیم و مطالب نقل شده در مورد این کتاب را هم به نقل از کتاب اخیر ذکر نمودیم.

۱۳- «سفرنامهٔ مادام ژان دیولافوا»[۱]

این کتاب ترجمهٔ سفرنامهٔ مادام ژان دیولافوا همسر مسیودیولافوا مهندس فرانسوی است. این دو نفر در سال ۱۸۸۱ میلادی از پاریس به منظور بازدید از ابنیهٔ قدیمی ایران به ایران آمدند. آنها در شوش دست به حفریاتی زده و اشیاء زیادی را از دل خاک بیرون آورده و به موزه لوور پاریس فرستادند. ژان دیولافوا خاطرات این سفر را به رشته تحریر در آورد و در بازگشت به فرانسه آن را به روزنامهٔ توردومند سپرد و این روزنامه هم اقدام به چاپ این خاطرات نمود.

اعتمادالسلطنه با توجه به این که بیشتر مطالب این خاطرات در مورد ایران بود تصمیم به ترجمه آن گرفت و سپس این کتاب را در ۲۳۹ صفحه ترجمه کرد. در این کتاب چند عکس که به احتمال زیاد از روزنامهٔ توردومند جدا شده، به کتاب اضافه شده است. ترجمهٔ این کتاب نسبتاً ساده و روان است و اعتمادالسلطنه در این اثر خود اشاره نکرده که این کتاب را به دستور چه کسی ترجمه کرده است. هم چنین با توجه به این که تاریخ ترجمه و تحریر این کتاب در هیچ‌جای آن قید نشده است نمی‌توانیم در مورد تاریخ دقیق ترجمه و تحریر آن سخنی بگوییم. فقط صفحه آخر این کتاب را اعتمادالسلطنه با عبارت ***«مترجم خانه‌زاد محمدحسن صنیع‌الدوله»*** امضاء کرده است. از مادام دیولافوا سفرنامهٔ دیگری نیز توسط علی‌محمدفره‌وشی ترجمه و چاپ شده است.[۲]

۱۴- «تاریخ لوئی چهاردهم»[۳]

این کتاب که ظاهراً آخرین اثر اعتمادالسلطنه است در واقع متمم و ذیلی است بر کتاب تاریخ فرانسه که در سال ۱۳۱۲ ه.ق به چاپ رسیده بود. مطالب این کتاب ترجمه روز بروز زندگانی لوئی چهاردهم است که مارکی دان ژواز محارم وی آن را نوشته و هم چنین ترجمهٔ تاریخ دوک سن سیمون از رجال آن دولت است. اعتمادالسلطنه در این مورد در ابتدای کتابش نوشته شده است:

۱- دیولافوا، ژان، ***«سفرنامه مادام ژان دیولافوا»***، ترجمه محمدحسن مترجم [اعتمادالسلطنه]، نسخه خطی شماره ۷۳رف، کتابخانه ملی ایران، تاریخ ترجمه و تحریر ندارد، تعداد صفحات ۲۹۳ صفحه.

۲- دیولافوا، ژان، ***سفرنامهٔ مادام دیولافوا***، ترجمه علی محمد فره‌وشی (مترجم همایون)، (طهران، خیام، ۱۳۳۲خ).

۳- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ***«تاریخ لوئی چهاردهم»***، نسخه خطی شماره ۴۱۸۴ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی مشهد، تاریخ شروع و تألیف جمادی‌الاول ۱۳۱۳ ه.ق تعداد صفحات ۱۱۹ صفحه.

«شروع می‌کنیم به تألیف و ترجمهٔ جلد هشتم تاریخ لوی ۱۴ و برای تحریر این کار اسباب زیادی حاضر نموده‌ام متجاوز از چهل کتاب و کتابچه و نقشه و غیره. در میان این چهل و اند نسخه [دو] نسخه را اصل و اساس قرار داده‌ام یکی روزنامهٔ روزاروزی است که مارکی دانی ژو از خواص و نزدیکان و محارم لوی ۱۴ در ظرف سی‌وچهار است سلطنت این پادشاه منظماً به رشته تحریر در آورده است و دیگر تاریخ صحیحی است که دوک سن سیمون که او نیز از رجال دولت و علمای عصر این پادشاه بزرگ بوده تصنیف و تألیف کرده است».[1]

اعتمادالسلطنه این کتاب را جلد هشتم تاریخ فرانسه می‌نامند و علت آن را این می‌داند که این کتاب دنبالهٔ تاریخ شخصی و رسمی لویی چهاردهم است که مادموازل منت پانسیه به طور روزنامه در ضمن شرح حال خود نوشته است. اما چون این مادموازل حوادث را فقط تا سال ۱۸۸۶ م تعقیب کرده، اعتمادالسلطنه ***«حسب الامر قدر قدرت»*** ناصرالدین‌شاه مأمور می‌شود که این جلد هشتم را هم ***«ترجمه و تألیف»*** کرده و سپس ***«به نظر کیمیا اثر ملوکانه»*** برساند.[2]

در شروع مطالب این کتاب اعتمادالسلطنه ***«برای بصیرت و اطلاع»*** مطالعه‌کنندگان شرح مختصری از ***«ترجمه و اخبار»*** دو مورخ اخیرالذکر یعنی مارکی دان ژوو دوک سن سیمون ارائه می‌دهد و به دنبال آن وقایع و حوادثی را که در سنهٔ هزاروهشتصدوهفتادوهفت اتفاق افتاده مطابق مطالب روزنامه مارکی دان ژو به شکل ماه شمار بیان می‌کند. به دنبال آن حوادث سال‌های ۱۸۸۸ و ۱۸۸۹ نیز بررسی می‌شود که بررسی حوادث این سال آخر ناتمام مانده است. تا صفحه ۷۹ این کتاب مطالب به خط اعتمادالسلطنه است و از این صفحه به بعد کتاب به خط شخص دیگری - احتمالاً غلامحسین ادیب - نوشته شده است. ظاهراً علت ناتمام ماندن این کتاب فرارسیدن مرگ ناگهانی اعتمادالسلطنه بوده که حتی به اعتمادالسلطنه فرصت پاکنویس کردن این نوشته را نداده است چرا که در متن خط خوردگی‌های زیادی به چشم می‌خورد. اعتمادالسلطنه در ترجمه روان این کتاب از ابراز نظرهای خود، خودداری نکرده است و گاه با استفاده از عبارت ***«مترجم گوید»***[3] توضیحات خود را در متن ذکر نموده است. اعتمادالسلطنه از روز شنبه ۲۸ جمادی الاول ۱۳۱۳ ه.ق شروع به ترجمه و تألیف این کتاب کرده اما با توجه به این که مطالب آن ناتمام مانده تاریخ اتمام کتاب ذکر نشده است.

۱- همان جا، ص ۱.
۲- همان جا، همان صفحه.
۳- همان جا، صفحات ۲۴ و ۳۶ و موارد متعدد دیگر.

۱۵- «تاریخ بلدهٔ نور»[۱]

این کتابچه ۲۲ صفحه‌ای درباره تاریخ و جغرافیای شهرستان نور است و در یکی از کتابخانه‌های شهر ساری وجود دارد. تاریخ تألیف و تحریر در آن قید نشده است. به احتمال زیاد این کتابچه نیز در ردیف همان نوشته‌های مربوط به جلدهای چاپ نشدهٔ ***مرآت‌البلدان*** باشد.

۱۶- «کتابچهٔ وضع قدیمه و حالیهٔ شهر میبد»[۲]

این کتابچه در واقع مقالهٔ کوتاهی دربارهٔ اوضاع شهر میبد یزد است که اعتمادالسلطنه از تلفیق و تصحیح مطالب دیگران دربارهٔ تاریخ میبد از کتاب‌هایی هم چون ***جامع مفیدی*** و ***معجم‌البلدان*** استخراج کرده است. قرار بوده که این کتابچه در تألیف جلدهای بعدی ***مرآت‌البلدان*** مورد استفاه قرار گیرد. این کتابچه اکنون در جلد دوم نوشته‌جاتی که در ارتباط با تدوین جلدهای بعدی ***مرآت‌البلدان*** گردآوری شده‌اند وجود دارد.

۱۷- «تحریر جغرافیای خمسه»[۳]

این کتابچه که در ۱۷ محرم ۱۲۶۹ ه.ق و به خط خود اعتمادالسلطنه در تهران نوشته شده در ردیف نوشته‌جاتی است که درباره ***«کتابچهٔ وضع قدیمه و حالیهٔ شهر میبد»*** به آن اشاره شد.

۱۸- «[ابهر]»[۴]

این یادداشت در رابطه با اوضاع تاریخی و ابنیه شهر ابهر است. اعتمادالسلطنه در آغاز این یادداشت، انگیزهٔ تألیف این یادداشتها را این گونه بیان می‌کند:

۱- /اعتمادالسلطنه/، محمد حسن خان، ***«تاریخ بلدهٔ نور»*** نسخه خطی شماره *43796* کتابخانه طاهری شهاب ساری، تاریخ تألیف ندارد. تعداد صفحات ۲۲ صفحه. به نقل از طاهری شهاب، ***«فهرست نسخه‌های خطی مجموعهٔ طاهری شهاب (ساری) نسخه‌های خطی»*** زیر نظر محمدتقی دانش پژوه و ایرج افشار (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ خ). دفتر ششم، ص ۶۱۳.

۲- /اعتمادالسلطنه/، محمدحسن خان، ***«کتابچهٔ وضع قدیمی و حالیه شهر میبد»***، نسخه خطی، به نقل از: افشار، ایرج، ***«فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه وزارت دارائی»، فرهنگ ایران زمین***، ج ۶، ص ۱۵. همچنین اعتمادالسلطنه در ص ۳۹۵ ***روزنامه خاطرات*** اشاره به تصحیح این کتابچه می‌کند. این نکته نشان می‌دهد که متن اصلی را دیگران استخراج و اعتمادالسلطنه آن را تصحیح کرده است.

۳- /اعتمادالسلطنه/، محمد حسن خان، ***«تحریر جغرافیایی خمسه»***، نسخه خطی به نقل از افشار، پیشین، ص ۳۰.

۴- /اعتمادالسلطنه/، ***«/ابهر/»***، نسخه خطی به نقل از افشار، پیشین، ص ۳۱.

«اگرچه در جداول اول مرآت‌البلدان در ذیل حرف الف مختصری از ابهر نوشته شده و همان اختصار کافی است، لیکن حالا که در سفر خیریت اثر فرنگستان ملتزم رکاب همیون می‌باشد و منزل هشتم از حرکت طهران حوالی ابهر است، شنبه نهم در آن جا اطراق شده خود تا شهر رفته وضع جغرافی آنجا را به دقت ملاحظه نموده و مجدداً شرحی می‌نگارد».[1]

۱۹- «[مسودهٔ یادداشتهایی درباره خطوط مختلف]»[2]

این یادداشت‌ها که به خط اعتمادالسلطنه است از کتب خارجی و در رابطه با خطوط مختلف ترجمه شده است.

۱- همان جا، ص ۱.

۲- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان، ***«مسودهٔ یادداشتهایی دربارهٔ خطوط مختلف»***، نسخه خطی، به نقل از افشار، پیشین، ص ۳۷.

فصل نهم

آثار چاپ شده اعتمادالسلطنه
با مضامین غیر تاریخی

اگرچه بررسی تألیفات و ترجمه‌های غیر تاریخی اعتمادالسلطنه در چارچوب هدف این نوشتار نمی‌گنجد اما از آنجا که این آثار - به ویژه ترجمه‌ها - در شیوهٔ تاریخ نویسی او تأثیر زیادی را به جای گذاشته‌اند اشاره‌ای به نام و در برخی موارد توضیحات مختصری درباره محتوای آنان خواهیم داشت. به جهت سهولت مطالعه این نوشته‌ها را با دو عنوان تألیفات و ترجمه‌ها مورد توجه قرار می‌دهیم.

الف - تألیفات غیر تاریخی

۱- قانون تسهیل ساختن طرق و شوارع[۱]

این کتاب که به نحو زیبایی تحریر و تذهیب گردیده، از طرف اعتمادالسلطنه به ناصرالدین‌شاه هدیه شده است. اعتمادالسلطنه در ابتدای این کتاب پس از ذکر منافع ساختن راهها برای دولت و مردم آن را از اعمال ***«مشروعه و از فرایض»*** شمرده است. هم چنین او پیشنهاد کرده است که قانونی به وجود بیاید که عموم اهل هر ولایت به استثنای علمای دین، معلمین مدارس، قشون مسلح، پلیس و اشخاص علیل مکلف شوند که در هر سال چند روز مشغول ساختن راههای ولایت خود شوند و هرکسی که قوه کارکردن را نداشته یا ***«عمله‌گی مضربه شئون ایشان است»*** پول داده و عمله بگیرد. پس از ذکر این مقدمات، اعتمادالسلطنه قانون راه‌سازی خود را در چهار باب آورده است و هر باب نیز دارای چندین فصل می‌باشد.

۱- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان، ***قانون تسهیل ساختن طرق و شوارع***، (تهران، دارالمطبعه، ۱۳۰۷ ه.ق)، چاپ سنگی، ۲۸ صفحه.

اعتمادالسلطنه در پایان تألیف این قانون نامهٔ پیشنهادی خود هدفش را از ارائه این نوشته‌اش به شاه این گونه بیان می‌کند:

«مقصود از این لایحه این است که دولت بدون دیناری خرج در مدتی قلیل می‌تواند طرق و شوارع مملکت خود را بسازد و وجهاً من‌الوجوه محتاج به دادن امتیاز به کمپانی اجنبی نیست و بدون هیچ خرجی تمام معابر تسویه و تسطیح می‌شود فقط مخارجی که دولت می‌نماید مواجبی است که به مهندسین و مأمورین داده می‌شود....».[۱]

این کتاب در ۲۸ صفحه تنظیم و در سال ۱۳۰۷ ه.ق، در دارالمطبعه دولتی به چاپ رسیده است. این کتاب می‌تواند تا اندازه‌ای افکار نوگرایانه اعتمادالسلطنه را در رابطه با ترقی ایران و هم چنین مخالفت او را با دادن امتیاز احداث راهها به بیگانگان نشان دهد.

۲- کاداستره[۲]

این کتاب نیز هم چون کتاب ***قانون تسهیل ساختن طرق و شوارع*** یک نوع قانون نامهٔ پیشنهادی اعتمادالسلطنه در ارتباط با نحوه وصول مالیات است. او این کتاب را ***«برحسب فرمایش یکی از رجال و وزاری بزرگ دولت علیه ایران»***[۳] از ***«قوانین سایر دول ترجمه و تألیف»***[۴] می‌کند. اعتمادالسلطنه در یکی از صفحات این کتاب در مورد وجود قانون کاداستره در اسلام می‌نویسد.

«توضیح آنکه اگر از صد سال قبل ملت فرانسه با این خیال افتاده و پیروی کاداستره می‌نماید و سایر ملل اروپا حساً منافع آن را ملتفت شده بدان اقتفا کرده‌اند ما به حمدالله در هزار و سیصد سال قبل تأسیس این اساس نموده یعنی شرع شریف ما در سیزده قرن صد ساله از این پیش این بساط شوکت و حشمت و رفاهیت و جلالت برای ما پهن کرده زکوة و عشر قرار داده و نه تنها زکوة و عشر بلکه تمام حدود را معین فرموده است و مؤسس اساس کاداستره جا دارد که روی انصاف خود را به جانب ما کرده بگویند الفضل للمتقدم»[۵].

۱- همان جا، ص ۲۷.

۲- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان، ***کاداستره***، (تهران، دارالمطبعه، ۱۳۰۷ ه.ق)، چاپ سنگی. کاداستره مطابق توضیح اعتمادالسلطنه در ص ۱ همین کتاب لغتی است فرانسوی و برای ممیزی املاک و تخمین حاصل و تعداد نفوس آن و مأخذ اخذ مالیات به کار می‌رود.

۳- همان جا، ص ۱۱۹.

۴- همان جا، همان صفحه.

۵- همان جا، ص ۸.

اعتمادالسلطنه به رغم این که قانون نامهٔ مالیاتی اسلام را از کاداستره فرانسه کامل‌تر و متقدم‌تر می‌داند باز هم به ترجمه کاداستره فرانسه اقدام و اجرای آن را به دست اندرکاران اقتصادی دولت پیشنهاد می‌کند. این کتاب در یازده باب که هر باب نیز دارای چندین فصل است تنظیم شده است. تقسیم بندیی که اعتمادالسلطنه از انواع و اقسام املاک عصر خود در باب سوم ارائه داده[1] می‌تواند برای پژوهشگران حیات اقتصادی ایران در عهد ناصری مفید واقع شود. هم چنین مطالب باب هفتم که درباره وظایف برخی از گروهها مانند پیشنمازان، کدخدایان، ریش سفیدان[2] و... است می‌تواند مورد استفاده پژوهشگران تاریخ اجتماعی ایران قرار گیرد. این کتاب در ۱۲۰ صفحه تنظیم و در سال ۱۳۰۷ ه.ق در تهران به طریقه سنگی به چاپ رسیده است.

۳- الفاظ متشابهه[3]

محتوای این کتاب که در ارتباط با تخصص ویژه محمد حسن خان اعتمادالسلطنه - فرانسه دانی - است در مورد لغات متشابهه در زبان فرانسه است. او در دیباچه این کتاب هدف خود را از تنظیم این نوشته این گونه ذکر می‌کند:

«چون تحصیل زبان فرانسه که امروز به زبان عمومی (Universelle Langue) آن را تعبیر می‌نمایند به اقتضای وقت امری مهم و به حکم ضرورت و لزوم تکمیل این تحصیل واجب و منحتم است و یکی از شرایط عمدهٔ این تکمیل دانستن معانی و املای الفاظ متشابهه (Homony me) می‌باشد که در تلفظ یکسان و در املاء و معنی هرچند لفظ را تفاوت و فرق کلی در میان است پس محض خدمت بابنای وطن و تسهیل عمل برادران خود این بنده محمدحسن معروف به صنیع‌الدوله مقداری از وقت عزیز را صرف کرده الفاظ متشابهه متداوله در زبان فراسنه را در مجموعه جمع و منطبع نمود و دری از دانش بر روی متعلمین و طالبین این فن گشود امید که این زحمت و برادری برادران مرا پسندیده آید و اظهار ارباب رقت را جاذب شده به طور عموم حسن قبول ایشانرا شاید».[4]

بعد از این دیباچه لغات متشابهه فرانسوی به ترتیب حروف الفبا در سمت چپ نوشته و

۱- همان جا، ص ۵۶.
۲- همان جا، ص ۸۹.
۳- صنیع الدوله، محمدحسن، ***الفاظ متشابهه***، (دارالخلافه تهران، دارالطباعه خاص همایونی، ۱۳۰۰ ه.ق ۱۸۸۳م)، صفحه شمار ندارد. جمع صفحات [۳۹].
۴- همان جا، ص [۱].

ترجمه فارسی آن نیز در مقابل آن و در سمت چپ صفحه ذکر می‌گردد.

۴- گرامر[۱]

از این اثر اعتمادالسلطنه که در روزنامه شرف از آن به عنوان یکی از تألیفات اعتمادالسلطنه نام برده شده[۲] نشانی به دست نیامد. مطابق نوشته‌های کتاب ***فهرست کتاب‌های چاپی فارسی*** این کتاب در سال ۱۲۹۳ ق چاپ شده است.[۳]

۵- نفع اللسان[۴]

۶- «نمایش‌نامهٔ بقال بازی در حضور»

در مورد نویسنده و تاریخ تحریر این نمایش‌نامه نظرات گوناگونی ابراز شده است. نویسنده کتاب ***بنیاد نمایش در ایران*** - که این نمایش‌نامه را در کتاب خود به چاپ رسانیده - نویسنده آن را نامعلوم ذکر کرده است.[۵] بهرام بضائی در مورد نویسنده این کتاب نوشته که این نمایش‌نامه نویسنده نداشته و تنهاثبت یک بازی فی البداهه بازیگران است و ثبت کننده که ناظر جریان تدارک جشن مولود ناصرالدین شاه درکاخ گلستان و نا رضایتی‌های خارج از متن بوده است آن‌ها را هم به ذوق خود به صورت گفتگوی نمایشی و در یک مجلس و دو مقدمه

۱- صنیع الدوله، محمدحسن بن حاجب الدوله علی مقدم مراغه‌ای، ***گرامر***، (طهران دارالطباعه، ۱۲۹۳ ق).

۲- روزنامه شرف، نمرهٔ بیست و دویم، ص /۴/.

۳- یار شاطر، پیشین، جلددوم، ص ۲۷۰۹.

۴- مراغه‌ای مقدم، محمدحسن بن علی، ***نفع اللسان*** (در لغت فارسی و فرانسه)، (طهران، ۱۲۹۴ ق). با این که در برگه‌دان کتاب‌های موجود در کتابخانه ملی ایران فیشی در ارتباط با مشخصات این کتاب وجود دارد اما به رغم مراجعات مکرر به علت موجود نبودن این کتاب موفق به مطالعه آن نشدیم. در کتابخانه ملی ایران یک نسخه خطی تحت عنوان ***«دیالوگ فرانسه»*** تألیف اعتمادالسلطنه وجود دارد. در این کتاب عبارات فرانسوی در سمت چپ و ترجمه فارسی آن در سمت راست نوشته شده است. اعتمادالسلطنه که پایان این کتاب را امضاء کرده شرحی به قرار ذیل در صفحه آخر نگاشته است:

> ***«به تاریخ یازدهم محرم ۱۲۸۹ این کتاب دیالگ در تمرین کتب مکالمه که از فرانسه به هر زبان ترجمه شده است به اتمام رسید. حسب الامر قدر خسرو صاحب قرآن... ناصرالدین شاه... این زره /ذرهٔ/ بی مقدار محمدحسن بن علی مراغه /ای/... امید است که پسند خاطر مبارک همایون افتد و ضبط کتابخانهٔ سلطنتی شود».***

به نقل از:

صنیع الدوله، محمدحسن‌بن علی مراغه‌ای، ***«دیالوگ فرانسه و فارسی»***، تاریخ ترجمه ۱۲۹۸، تاریخ تحریر ۱۲۹۸ق محرر: محمودبزچلوئی، نسخه خطی ۱۸۴۴ رف کتابخانه ملی ایران.

۵- جنتی عطائی، ابوالقاسم، ***بنیادنمایش در ایران***، (طهران، /ابن سینا/، ۱۳۳۴ خ)، ص ۵۰.

آورده است.[۱] امیر معز که در سال ۱۳۲۳ خورشیدی بخشی از این نمایش‌نامه را در شماره ۱۸ مجله ***هولیود*** چاپ کرده نویسندهٔ این نمایش‌نامه را یکی از رجال دربار ناصری معرفی نموده[۲] و جنتی عطائی این سخن او را نپذیرفته و در مورد زمان تحریر آن اعتقاد دارد رنگ و جلوهٔ زمان آثار ملکم خان در این نمایش‌نامه بیشتر نمایان است و اگر کمی قبل از آثار نمایشی ملکم خان نوشته نشده باشد، هم زمان با آنها تنظیم و تحریر گردیده است.[۳] آرین پور با توجه به این نظرات ارائه شده و هم‌چنین مشابهت بین مضون این نمایش‌نامه و کتاب ***خلسه*** احتمال قریب به یقین داده است که نویسندهٔ این نمایش‌نامه محمد حسن خان اعتمادالسلطنه است.[۴] مقایسه بین نظرات اعتمادالسلطنه در ***خلسه*** پیرامون شخصیت و اقدامات میرزا حسین خان سپسالار از یک طرف و مضمون مجلس اول این نمایش‌نامه، بخصوص دقت در سخنانی که بین نوروزخان و کریم خان و باباخان سپهسالار - به ویژه در انتقاد از تقلید کردن‌های او از اقدامات عثمانی‌ها - از طرف دیگران نشانگر این نکته است که دیدگاه اعتمادالسلطنه در خلسه با دیدگاه نویسنده این نمایش‌نامه در مورد سپهسالار، شباهت‌های بسیار زیادی با هم داشته است. با توجه به این که اعتمادالسلطنه بیش از هر شخصیت سیاسی عصر ناصری با سپهسالار مخالفت می‌کرده و همواره در آثار شخصی‌اش او را به باد انتقاد می‌گرفته - و این انتقادات دقیقاً همانند انتقادات وارد شده در این نمایش‌نامه بر سپهسالار است - می‌توانیم نظر آرین پور را در ارتباط با نسبت دادن این نمایش‌نامه به اعتمادالسلطنه با توجه به این که اعتمادالسلطنه در مطالعه و ترجمه برخی از نمایش‌نامه‌های اروپائی مانند ***طبیب اجباری*** اثر مولیر دست داشته، بپذیریم.

این نمایش‌نامه را برای اولین بار در سال ۱۳۱۸ خورشیدی سید علی نصر معرفی کرد و در جزوهٔ درس تاریخ تئاتر در فصل مربوط به ایران از آن سخن گفت[۵] و در سال ۱۳۲۳ خورشیدی نیز در مجله ***هولیود*** چاپ شد که به علت عدم انتشار این مجله صحنهٔ آخر این نمایش‌نامه ناشناخته باقی ماند. به جهت نامعلوم بودن پایان این نمایش‌نامه نمی‌توان با قاطعیت در مورد تاریخ نخستین تحریر و هم چنین مؤلف آن سخن گفت. این نمایش‌نامه ناقص در کتاب ***بنیاد نمایش ایران*** و ***ازصباتانیما*** نیز آورده شده است .

۱- بیضائی، بهرام، ***نمایش در ایران***، (تهران، بی‌نا، ۱۳۳۴ خ)، ص ۱۷۷.

۲- آرین پور، پیشین، ص ۳۲۶ .

۳- جنتی عطائی، پیشین، ص ۱۵۰ .

۴- آرین پور، پیشین، ص ۳۲۷ .

۵- همان جا، ص ۳۲۶ .

ب ـ ترجمه‌های غیرتاریخی

۱ - «منطق الحمار»[۱]

این کتاب یکی از جالبترین ترجمه‌های اعتمادلسلطنه به لحاظ محتوی و شیوه نگارش محسوب می‌شود و می‌توان آن را در چهار چوب ادبیات فکاهی ایران جای داد. اگرچه این کتاب ترجمه محسوب می‌شود ولی دخالت‌های عمدهٔ اعتمادالسلطنه در متن از قبیل تغییر اسامی جای‌ها و اشخاص به فارسی و آوردن اشعار و امثله آن را به شکل یک اثر ادبی ایرانی درآورده است.[۲] اعتمادالسلطنه در مقدمهٔ این کتاب در رابطه با انگیزه خود از ترجمهٔ این اثر می‌نویسد:

«... باید به نظر دقیق دید که دانشمندان در تعمیم فایدت و نشر خاصیت چه بهانه‌های عجیب یافته‌اند که جدّ بهزل آلوده تلخی قول حق به شیرینی شوخی آمیخته باشد به هوس قصه‌خوانی پند گیرند و در سیاقت بذله‌سرایی مؤدب شوند هرچه به مذاق عوام نزدیکتر و به حکایت کودکانه آراسته‌تر است. البته طباع خلق به آن مایلتر و به اذهان عامه مناسب‌تر می‌افتد. اینک کتابی مشحون به نصیحت و مواعظت و فضایل و اخلاق و رسوم به دست نگارنده رسید با این که از زبان خر سخن گفته است سزاوار دیدم به پارسی ترجمه کنم و آنها که بالسنهٔ خارجی معرفتی ندارند از آن مستفید باشند..... نگارنده مبتکر داستان و مؤلف مندرجات آن نیست و به جای دسترنجی که در ترجمهٔ آن برده است التماس آن دارد که خوانندگان به بادی نظر منکر نشوند و در آنچه به مواعظ و حکم و قواید علمی و عملی است به بینند چنان که هر نامه به یک بار دیدن ارزنده است...».[۳]

متن اصلی کتاب با نامه الاغی به صاحبش و این گونه شروع می‌شود:

---

۱ - [دوسگورکنتس]، ***«منطق الحمار»***، [ترجمه محمد حسن خان اعتمادلسلطنه]، نسخه خطی شماره ۸۵۳ رف کتابخانهٔ ملی ایران، تاریخ تألیف و تحریر و هم چنین نام مؤلف و مترجم ندارد. تعداد صفحات ۱۱۵ صفحه. اعتمادلسلطنه در نمره هشتادیکم روزنامه **شرف** از این کتاب با عنوان ***«منطق الوحش»*** و در ص ۵۷۲ و ۶۰۴ ***روزنامه خاطرات*** با عناوین ***«حماریحمل السفار»*** و ***«سرگذشت خر»*** یاد کرده است. هم چنین این کتاب با عناوین ***منطق الوحش، پل دوقوق*** و ***افسانه یک خر*** تجدید چاپ شده است.

۲ - به عنوان مثال او از اسم مکان‌هایی هم چون: شریف آباد، جمعه‌بازار، موسی آباد و اسم‌های اشخاص مثل میرزاجعفر و طغان بیگ استفاده کرده و اشعاری هم چون:

وقت ضرورت چو نماند گریز — دست بگیر و سر شمشیر تیز

را در این کتاب گنجانده است.

۳ - اعتمادالسلطنه، پیشین، ص [یک].

«خدمت سرور مهرگستر خودم آقا میرزا جعفر
... برای این که جناب عالی را بدرستی از عالم و روزگار خران آگاهی باشد لازم دیدم این رساله را ترتیب نموده به حضور عالی تقدیم کنم. موضوع این لایحه سرگذشت و وقایع زندگی این مخلص بارکش است...».[1]

در این نامه خیالی مستبدین و زورگویان این گونه مورد انتقاد قرار می‌گیرند.

«...کسانی که به ما بیچارگان یا به قاطبهٔ زیردستان صدمه می‌رسانند از ما خرترند و مستبدین که نسبت به سایرین تکبر و نخوت و غرور وانیت رفتار می‌نمایند به آنها بیشتر صدمهٔ روحانی می‌رسد تا آن کسانی که طرف ظلم خود تصور می‌نمایند. شاهد این مدعا فصول ذیل می‌باشد که سرگذشت من است».[2]

پس از این مقدمات فصول هجده‌گانه این کتاب شروع می‌شود. خلاصهٔ محتوای این کتاب به شرح ذیل است: الاغی که صاحبش به او جو و کاه نمی‌دهد و هرگز تیمارش نمی‌کند، طویله و بهاربند برایش نساخته و با وجودی که همیشه پشتش ریش و شکمش گرسنه است صاحب بی‌انصافش هر روز بیشتر بارش می‌کند تا به درجه‌ای که شکیبایی و تحمل از الاغ بیچاره سلب می‌شود و یک‌باره جفتکی زده بار را می‌اندازد و دندهٔ صاحبش را با لگد می‌شکند و از بدبختی خلاص و راه آبادیهای دیگر را در پیش می‌گیرد. در پایان این کتاب نیز که میرزاجعفر خر را دانا می‌یابد از او سوالاتی به جهت راهنمایی خود می‌کند و پاسخ‌های معقول دریافت می‌نماید.

این کتاب پس از ترجمه در سال ۱۳۱۲ ه.ق به چاپ رسید اما پس از شروع به فروش این کتاب دشمنان اعتمادالسلطنه این گونه ادعا کردند که اعتمادالسلطنه وضعیت مردم ایران را به موقعیت الاغ و زورگویی و ستمکاری صاحب آن را به دربار و شاه تشبیه کرده و مردم را بر ضد سلطنت و دولت به شورش دعوت نموده است.[3] با توجه به این بدگوئی‌ها، ناصرالدین شاه دستور توقیف نسخه‌های این کتاب را داد. اما این حکم وقتی صادر شد که تنها چهل پنجاه نسخه از آن باقی مانده بود.[4] اعتمادالسلطنه به خاطر ترس از عواقب این دستور شاه نامه‌ای به او نوشت و ضمن تأکید به عادت شاه‌پرستی خود کلیهٔ اموال منقول و غیرمنقول خود را ***«تقدیم***

۱- همان جا، همان صفحه.
۲- همان جا، ص ۲.
۳- کهن، پیشین، ص ۱۷۴.
۴- همان جا، همان صفحه.

خاک پای مبارک» نمود.[۱]

گویا خود اعتمادالسلطنه نیز از ترجمه این کتاب منظورهایی داشته است. او در روزنامهٔ خاطراتش این کتاب را ***«سراپا حکمت»*** می‌خواند[۲] و کتیرایی نیز در ***خلسه*** اضافه می‌کند که هدفش از انتشار این کتاب ***«تنقید و تنبیه»*** امین‌السلطان بوده است.[۳] اعتمادالسلطنه در چهارم شوال سال ۱۳۰۴ ه.ق ترجمه این کتاب را شروع[۴] و در همین سال آن را به اتمام رسانید.[۵] در مورد تاریخ نخستین چاپ و چاپ‌های بعدی این کتاب به علت این که در چاپ‌های مختلف تاریخ چاپ را ذکر نکرده‌اند نمی‌توانیم چیزی بگوییم. در کتاب ***فهرست کتب چاپی فارسی*** به چاپ این کتاب در سال‌های ۱۳۰۶ و ۱۳۲۲ ه.ق اشاره شده اما مترجم آن را عبدالحسین میرزابن‌مؤیدالدوله طهماسب میرزا دانسته‌اند.[۶] در چاپ بعدی این کتاب که تحت عنوان ***بیوگرافی و خاطرات یک خر*** به چاپ رسیده هیچ گونه اشاره‌ای به تاریخ این چاپ نشده است.[۷]

۱- مطابق نوشته خان ملک ساسانی در ص ۱۸۰ جلد اول ***سیاستگران دورهٔ قاجار*** این نامهٔ اعتمادالسلطنه به شاه این گونه شروع شده است:

«العبد و ما فی یده کان لمولاه چون هرچه که این ذره بی مقدار دارم بر حسب قدر و لیاقتم نیست بلکه به اقتضای پرورش و تفضل و عنایت شخص همایون سلطنت دارای همه چیز شده لذا تمام اموال خودم را از منقول و غیرمنقول تقدیم خاک پای مبارک می‌نمایم که خداوند تعالی همواره اقبالش را پاینده و وجود آفتاب بی مثالش را تابنده دارد.

جهان تا جهان باشد او شاه باد بلند اخترش افسر ماه باد».

اعتماد السلطنه این نامه را بلافاصله به شاه نمی‌دهد بلکه به همسرش اشرف السلنه می‌گوید که عریضه‌ای به شاه نوشته و در پاکت لاک مهر کرده و در فلان نقطهٔ کتابخانه گذارده‌ام هر وقت برای من مرگ مفاجاه یا اتفاق غیرمترقبه‌ای روی داد شما آن عریضه را به شاه برسانید.

۲- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۶۰۴.

۳- اعتمادالسلطنه، ***خلسه*** (چاپ کتیرایی)، ص ۲۳۸.

۴- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۵۷۲.

۵- همان جا، ص ۶۰۴.

۶- یار شاطر، پیشین، ج دوم، ص ۱۲۲. در ص ۱۲۳۸ همین کتاب از کتابی به نام ***خاطرات یک خر*** تألیف کنتس دوسگور و ترجمهٔ سالور عمادالسلطنه حسین علی میرزا نام برده شده است.

۷- دوسگور، کنتس، ***بیوگرافی و خاطرات یک خر***، ترجمه اعتمادالسلطنه، (بی جا، انتشارات ملی ایران، بی تا).

۲- «رسوایی لندن یا کشف رذایل مردم انگلیس»[۱]

این کتاب ترجمهٔ یک سلسله از نوشته‌هایی است که در روزگار پادشاهی ملکهٔ ویکتوریا در روزنامهٔ پالمال گازت[۲] لندن به چاپ رسیده است. در ابتدای این کتاب پیرامون ویژگی‌های این کتاب نوشته شده است:

«پالمال گازت که یکی از روزنامه‌های آزادی طلب منطبعه لندن است و هر روز به طبع می‌رسد بلکه گاهی به واسطهٔ کثرت مشتری و طالب همان نسخه روزی پنج مرتبه منطبع می‌گردد و در نسخهٔ مورخه شنبه سیم ژوئیه گذشته مطابق... [جای تاریخ خالی است] در عنوان سرورق روزنامه این عبارت را درج کرده بود (مطالعه کنندگان محترم من) اگر میل به... و استماع بعضی مطالب ناملایم که موجب تألم و وحشت خاطر آبرومندان است ندارید از پیش خبر می‌دهم که خود را از ابتیاع و مطالعه اوراق منطبعه من که در ایام دوشنبه و چهارشنبه و پنج‌شنبه آتیه از طبع خارج خواهد شد معاف و محفوظ بدارید...».[۳]

سپس در ایام موعود این روزنامه اقدام به طبع مطالبی پیرامون صفات برخی از انگلیسیان می‌کند و در این نوشته‌جات نویسنده ***«اعمال قبیح و افعال شنیعی»*** را به هم‌وطنان خود نسبت می‌دهد و مدعی است که اغلب این اعمال را ***«برأی العین دیده یا از خود مرتکبین که وقوفی به آنها بوده استماع نموده است».***[۴] این نویسنده برای صحت قول خود دو نفر از کشیشان معروف انگلیس یعنی کاردینال ماننگ[۵] و اَرشوکِ کان تربریس[۶] را به ریاست مجلس تحقیقی در این باره دعوت می‌کند.[۷] مترجم فرانسوی این متن غرض خود را از ترجمهٔ این نوشته‌ها به زبان فرانسه چنین می‌نویسد:

«مقصود و غرض ما از ترجمهٔ این لایحه فقط همین است که اهالی فرانسه را از آداب ذمیمه و رسوم قبیحهٔ ملتی که قریب یک صد سال از دست رفتن کذب و تزویر ناموس بی‌آلایش عصمت و عفت خالی از خلل ما را سرزنش می‌کنند خبیر و بصیر سازم و باالفرض ملت فرانسه هر قدر ذمیم‌الآداب و

۱- اعتمادالسلطنه [مترجم]، ***«رسوایی لندن»***، نسخه خطی شماره ۸۸۳ کتابخانه ملی ایران، تاریخ ترجمه ۱۳۰۲ ه.ق، تعداد صفحات ۱۱۵ صفحه.

2- *PALMAL GAZET*

۳- همان جا، ص ۱.

۴- همان جا، ص ۲.

5- *Maneng.*

6- *Aer shok kanter Boyes.*

۷- همان جا، ص ۳.

رذیل العادات بوده باشند بعد از این شرحی که خود روزنامهٔ انگلیس در حق انگلیسیان معلوم خواهد شد که تاکنون به بی‌غیرتی و بی عاری و رذالت زشتکاری ایشان نبوده و نیستند. هرکس کتاب ما را بخواند نفرت فوق‌العاده از این ملت مغرور که به تهمت و افترا عادت کرده‌اند به هم خواهد رساند و اهالی مملکت فرانسه بعد از ملاحظهٔ این فصول معلومشان خواهد شد که بچه‌اند آنها مورد بدنامی و اتهام انگلیسان بی ننگ و ناموس شده و همیشه بی‌خبرانه سرانفعال در زیر داشته‌اند. اگر در مملکت ماالعیاذبالله چنین حادثه شنیعی روی می‌داده دولت مجبوراً مرتکبین را به دست آورده مورد عتاب و خطاب و مؤاخذت و تنبیه سخت می‌نمود. اما افسوس که در لندن اشخاصی که فاعل افعال قبیحه بوده و هستند اکثر از شاهزادگان معظم و نجبای محتشم و لردهای آبرومند عزیز و اجزای پارلمنت دولت انگلیس می‌باشند و با وجودی که اسامی ایشان اغلب بر مزد کفایت و برخی به وضوح و صراحت تحریر شده هیچ تنبیه نشده بلکه تماماً با کمال عزت و احترام به مشاغل عمده و مناصب عالیه که مشغول و منصوب بوده کماکان برقرار و فرمان گذارند».[1]

این کتاب در بیست و سه فصل تنظیم شده است. فصل اول آن در باب افسانه جنگ آتنی‌ها با اهل کرت و شکست آتنی‌ها و پذیرش صلح به شرط دادن هر ساله ۹ دختر و پسر به منتردیو و داستان رفتن طژه (تزه) به کرت و نابودی منتردیواست. فصل دوم درباره شهوترانی مردان انگلیس است که باعث بدبختی هزاران دختر بزرگ و کوچک گردیده است. فصل سوم در باب مأموریت عده‌ای از معاریف انگلیس برای تحقیق از امر فوق و رفتن آنان به مراکز متعدد فحشاء است و فصول بعدی در برگیرنده تحقیقات و دیده‌ها و شنیده‌های این افراد دربارهٔ شهوترانی انگلیسی‌ها است. اعتمادالسلطنه به دستور ناصرالدین شاه مأمور ترجمه این کتاب از زبان فرانسه به فارسی می‌شود. او در این باره می‌نویسد:

«حسب الامر قدر همایون بندگان اقدس شهریاری روحی و روح العالمین فداه این خانه‌زاد از کتابی که به زبان فرانسه بود و اصل نسخه به زبان انگلیسی بود و بعد به فرانسه ترجمه شده بود این خانه زاد از فرانسه به فارسی ترجمه نمود. به تاریخ ۲۷ ذی‌حجه ۱۳۰۲ [هـ.ق]».[2]

اعتمادالسلطنه ترجمه این کتاب را در هفتم ذی‌الحجه سال ۱۳۰۲ هـ.ق شروع و در عرض

---

۱ - همان جا، ص ۴۰۳.

۲ - همان جا، ص ۱۱۵.

دو هفته یعنی تا روز ۲۱ ذی‌الحجه همان سال به اتمام رسانید.[۱] این کتاب به دلایل نامعلومی و احتمالاً به خاطر جلوگیری از رنجش سفارت انگلستان در تهران در عهد ناصری به چاپ نرسید و تنها در سال ۱۳۴۵ خ مرحوم حسین خدیوجم در شماره‌هایی از مجله نگین هجده فصل این کتاب را به چاپ رسانید.[۲]

۳- حکایت طبیب اجباری[۳]

این کتاب که از نوشته‌های مولیر نمایش‌نامه‌نویس مشهور فرانسوی است توسط اعتمادالسلطنه به فارسی ترجمه شده است. دخالت‌های اعتمادالسلطنه در متن این کتاب نیز هم‌چون کتاب ***منطق‌الحمار*** به قدری زیاد است که داستان رنگ کاملاً ایرانی به خود گرفته به طوری که خواننده هیچ گاه احساس نمی‌کند که مشغول مطالعه یک اثر اروپایی است.[۴] این نمایش‌نامه در چهار پرده و یک خاتمه نوشته شده است. موضوع کلی این نمایش‌نامه اختلاف بین یک زن و شوهر معتاد است که این شوهر معتاد -که اعتمادالسلطنه نام موسی را برای او انتخاب کرده - برای تهیه مواد مخدر همه وسایل منزل را به تدریج می‌فروشد و همواره همسرش زلیخا را به خاطر مباحثه و ممانعت از این کار به باد کتک می‌گیرد. یکی از روزها مرد

۱- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، صفحات ۴۳۴ و ۴۳۸. اعتمادالسلطنه در این یادداشت‌های خود در مورد شروع به ترجمه این کتاب در ص ۴۳۴ می‌نویسد: ***«من مشغول ترجمه کتابی که شاه داده ترجمه کنم شدم. این کتاب راجع به اعمال قبیحهٔ انگلیسی‌هاست و خیلی بامزه است»***. در صفحه ۴۳۸ نیز در مورد اتمام این کتاب می‌آورد که: ***«امروز خانه ماندم ترجمه کتاب کشف المعایب انگلیس را تمام کردم»***.

۲- اعتمادالسلطنه، ***«خلقیات ما انگلیسی‌ها»***. به کوشش حسین خدیوجم، ***نگین*** سال دوم، شماره‌های هشتم، نهم، دهم و یازدهم، (دی ۱۳۴۵ تا فروردین ۱۳۴۶)، به ترتیب شماره صفحات ۳۸تا۴۱، ۲۰تا۲۳و۵۴، ۲۲تا۲۵و۸۰، ص ۳۰تا۳۱، ۵۰و ۵۱. احتمالاً بخشی از این ترجمه‌ها در روزنامه‌های دولتی عهد ناصری به چاپ رسیده است.

۳- مولیر، ***حکایت طبیب اجباری***، ترجمه محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، (تبریز، نشر احیاء، ۱۳۵۶ خ)، ۸۷ صفحه.

۴- اعتمادالسلطنه علاوه بر جایگزینی اسمهای فارسی مانند، موسی، زلیخا، طهماسب، حفیظ، شهباز و حیدربیگ. عباراتی هم‌چون: قریه فیروزآباد، ***«قرشمالهای لرستان»***، ***«لااله الاالله»***، ***«اطباء المستفرنگون اشد من لکال چنگال البوقلمون»*** و دیگر عبارت عربی را در متن کتاب داخل کرده و حتی تصنیف‌هایی را که هم موسی می‌خوانده به زبان فارسی نوشته است: مثل این تصنیف:

ریکا چاروادارنیه و نه سرای او نه شمه
هفتاد قاطر قطارنیه و نه سرای او نه شمه
ریکا ریکا ریکابان

معتاد برای هیزم‌شکنی به جنگل می‌رود و زن او برای انتقام از شویش به عده‌ای که به دنبال طبیبی حاذق برای مداوای جوانشان بودند می‌گوید پزشکی بسیار حاذق اکنون در جنگل است اما عادت او این است تا کتک زیادی نخورد حاضر به مداوای هیچ بیماری نیست. این افراد به جنگل رفته و موسی را پس از یک سری جنگ و گریزها دستگیر و از او می‌خواهند که به روستای آنان رفته و بیمار آنان را معالجه کند. موسی طبابت خود را انکار می‌کند و دستگیرکنندگان او طبق سفارشات زلیخا او را حسابی کتک می‌زنند و موسی که دیگر تاب تحمل کتک‌ها را نداشته کار مداوا رامی‌پذیرد و مشتی خرافات را سر هم می‌کند و پس از دیدار بیمار - که بیماریش ساختگی و در راه رسیدن به معشوق بوده - زمینه‌های دست‌یابی او به دختر مورد علاقه‌اش را فراهم و این مریض قلابی را شفا می‌دهد و حق‌الزحمه گزافی گرفته و سپس با همسرش آشتی می‌کند.

ظاهراً اولین چاپ این کتاب در سال ۱۳۰۶ ه.ق بوده و مطابق کتاب فهرست ***کتابهای چاپی فارسی*** در سال ۱۳۲۳ ه.ق نیز تجدید چاپ شده است.[1] آخرین چاپ این کتاب که در تنظیم این صفحات مورد استفاده قرار گرفته در سال ۱۳۵۶ خورشیدی انجام گرفته است.

۱- یار شاطر، پیشین، ج دوم، ص ۲۲۵۴.

فصل دهم

آثار دست نوشتهٔ ناپیدای اعتمادالسلطنه و آثاری که به اشتباه به او نسبت داده شده است

الف – آثار دست نوشتهٔ ناپیدای اعتمادالسلطنه

اعتمادالسلطنه در برخی از آثار خود همانند روزنامهٔ خاطرات و مرآت‌البلدان و... اشاره به نام برخی از نوشته‌های خود می‌کند که ما هیچ گونه اثری از آنها نیافتیم. به همین علت - و به خاطر آشنایی خوانندگان این نوشتار با اسامی این تألیفات - از آنها تحت عنوان آثار ناپیدای اعتمادالسلطنه نام برده و تنهای توضیح در این رابطه نوشتن صفحه و نام کتابی است که اعتمادالسلطنه در آن از هر یک از این آثار نام برده است.

۱- «پولتیک حالیه روس و انگلیس در آسیا»

اعتمادالسلطنه در مورد این کتاب در ص ۴۵۷ روزنامه خاطراتش می‌نویسد:

«کتابی تصنیف کرده بودم در پولتیک حالیهٔ روس و انگلیس در آسیا. یعنی خواستم منظورات آنها را در گذشته و حالیه دربارهٔ ایران بیچاره ثبت نمایم.... دو سه ماه است که زحمت کشیدم و نوشتم، گمان ندارم در ایران و ایرانی کسی قادر به نوشتن چنین لایحه باشد...».

۲- «ترجمهٔ حاجی بابا»

اعتمادالسلطنه مطابق مندرجات روزنامهٔ خاطراتش در صفحات ۸۶۸ و ۸۷۴ و ۸۷۷ بخشی از کتاب حاجی بابا تألیف جیمز فوریه را ترجمه و به امین‌السلطان می‌دهد.

۳- «مختصر جغرافی عمومی عالم»

در صفحه ۴ روزنامه ***شرف*** نمره بیست و دویم (ذیقعده ۱۳۰۱ ه.ق) که شرح حال اعتمادالسلطنه ذکر شده از این کتاب به عنوان یکی از تألیفات او نام برده شده است.

۴- «شجره قاجار»

در صفحه ۴۶۰ ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*** به این نوشته اشاره شده و احتمالاً باید همان رساله شجرهٔ اتراک باشد که عارف افندی طی آن نسب قاجاریه را به اشکانیان رسانیده و بخشی از آن در مجلدات ***دررالتیجان فی تاریخ بنی اشکان*** آورده شده است.

۵- «شرح حال فضولی شاعر ترک»

اعتمادالسلطنه در ص ۵۷۸ روزنامهٔ خاطراتش در مورد این کتاب می‌نویسد: ***«حسب الامر شرح حال شاعر ترک فضولی را نوشتم».***

۶- «قصهٔ زمرد سلطان»

در صفحه ۴۲۹ ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*** نوشته شده: ***«میرزااحمدخان مترجم را فرستادم آوردند، پاکنویس قصه زمرد سلطان را نمودم».***

۷- «مادادم دوپاری»

در صفحهٔ ۷۹۴ همان کتاب نیز در رابطه با این ترجمه نوشته شده است که: ***«افسوس که من زحمت کشیدم کتاب مادام دوپاری را برای شاه ترجمه نمودم که متنبه شوند. بدانند انقراض سلطنت به چه خواهد بود. به خلاف نتیجه بخشید».***[1]

۸- «شرح حال شیخ شهاب‌الدین»

اعتمادالسلطنه در ص ۶۰۴ روزنامهٔ خاطرات به نوشتن شرح حال شیخ شهاب الدین اشاره می‌کند.

۱- دقیقاً نمی‌دانیم که منظور اعتمادالسلطنه از این ترجمه به شکل شفاهی آن بوده که در حضور شاه مطالب کتاب را در جلسات متعدد برایش ترجمه کرده و یا این که ترجمه کتاب را نوشته و بعداً به شاه تقدیم کرده است.

۹- «کتابچه جرون»

در ص ۶۲۱ ***روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*** دربارهٔ تألیف این کتابچه نوشته شده: ***«تا عصر کتابچه جرون [بندرعباس] را تمام کردم».***

۱۰- «کتاب جنگ»

در ص ۷۱۱ روزنامهٔ خاطرات، اعتمادالسلطنه می‌نویسد: ***«جغرافیایی ایوان کیف را درکتاب جنگ خودم نوشتم».***

۱۱- «رسالهٔ در باب ختان»

درباره این کتاب اعتمادالسلطنه در ص ۱۰۹۸ روزنامهٔ خاطراتش می‌نویسد: ***«... رساله که در باب ختان نوشته بودم تمامش را شاه نخوانده بود».***

۱۲- «مسامرهٔ شمیران»

در ص ۲-۱۵۹۱ جلد پنجم ***مکارم‌الآثار*** از این کتاب به عنوان یکی تألیفات اعتمادالسلطنه نام برده شده است.

۱۳- «شرح حال کریستف کلمب»

در ص ۱۵۹۲ جلد پنجم ***مکارم‌الآثار*** و هم چنین ص ۲۶۷ ***ازصباتانیما*** از این کتاب به عنوان یکی از آثار اعتمادالسلطنه نام برده شده است که احتمالاً بخشی از کتاب ***تاریخ انکشاف ینگی دنیا*** باشد.

۱۴- «تاریخ امپراطور نیکلای دوم»

مطابق مندرجات ***روزنامه خاطرات***، اعتمادالسلطنه این کتاب را پس از تألیف ***«تاریخ اسکندر سوم»*** می‌نویسد. در این باره در ص ۱۲۰۳ روزنامهٔ خاطرات نوشته شده: ***«تاریخ امپراطور نیکلای دوم امپراطور حالیه روسیه را که تألیف نموده‌ام تمام شد ودست کاتب است و می‌نویسد».***

۱۵- «کتابچه راه‌آهن انگلیس»

محمدمشیری در پایان کتاب ***صدرالتواریخ*** از این کتابچه به عنوان یکی از نوشته‌های اعتمادالسلطنه نام برده است.

۱۶- «کتابچهٔ کشتی»

اعتمادالسلطنه در ص ۴۶۰ روزنامهٔ خاطراتش می‌نویسد که درباره کشتی ابتیاعی دولت از آلمان کتابچه‌ای نوشتم.

۱۷- «کتابچهٔ نظم دارالشورای»

در ص ۴۸۹ ***روزنامهٔ خاطرات*** درباره این کتابچه نوشته شده: ***«کتابچه‌ای در باب نظم دارالشورای نوشته بودم به توسط رکن‌الدوله به نظر شاه رسیده بود دست خط شده بود و خیلی تمجید فرموده بودند. مقرر شده بود به موقع اجراء نمایند».***

۱۸- «رسالهٔ قواعد نظام»

نام این رساله نیز در پایان ***صدرالتواریخ*** به عنوان یکی از تألیفات اعتمادالسلطنه ذکر شده است.

۱۹- «ژغرافی»

مطابق نوشته اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطراتش تألیف این کتاب در روز پنج‌شنبه ۹ شعبان سال ۱۳۰۹ ه.ق به پایان رسیده است. به احتمال زیاد این نوشته بخشی از کتاب ***دررالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان*** باشد زیرا در زمانی که اعتمادالسلطنه به نوشتن این اثر اشاره کرده او مشغول نوشتن کتاب ***دررالتیجان*** نیز بوده است.

۲۰- «کتابچهٔ مجلس تحقیق»

اعتمادالسلطنه در ص ۱۶۵ ***روزنامهٔ خاطرات*** به نوشتن این کتابچه اشاره می‌کند.

۲۱- «کتابچه دربارهٔ تکالیف سفرای خارجه و احترامات آنها»

اعتمادالسلطنه در ص ۳۴۰ روزنامهٔ خاطراتش در مورد تألیف این کتابچه نوشته است:

«شب کتابچه در باب تکالیف سفرای خارجه و احترامات آنها به خانواده سلطنت نوشتم».

۲۲- «کتابچهٔ سفر خراسان»

اعتمادالسلطنه در ص ۳۴۰ روزنامهٔ خاطراتش به این کتابچه اشاره می‌کند. با توجه به این که در زمان اشاره به این کتابچه او مشغول تدوین مطلع‌الشمس بوده است احتمالاً این کتابچهٔ

بخشی از همین کتاب باشد.

۲۳- «کتابچهٔ دارالتنزیل»

اعتمادالسلطنه در ص ۵۵۹ روزنامهٔ خاطراتش به تحریر این کتابچهٔ توسط خودش اشاره می‌کند.

۲۴- «رسالهٔ در ترتیب ادارات دولتی»

در ص ۴ روزنامه ***شرف*** نمره هشتادویکم از این رساله به عنوان یکی از آثار اعتمادالسلطنه نام برده شده است.

۲۵- «لغت پلتیکی از فرانسه»

در ص ۴ روزنامهٔ ***شرف*** نمرهٔ بیست و دویم از این کتاب به عنوان یکی از تألیفات اعتمادالسلطنه نام برده شده است.

۲۶- «رسالهٔ در ترتیب قشون»

از این رساله نیز در نمره هشتادویکم رزنامهٔ ***شرف*** به عنوان یکی از تألیفات اعتمادالسلطنه نام برده شده است.

۲۷- «لغت عربی به فارسی» ۲۸- «لغت فارسی به فارسی»

از این دو کتاب نیز به عنوان تألیفات اعتمادالسلطنه در نمره هشتاد و یکم روزنامهٔ ***شرف*** نام برده شده است.

علاوه بر این آثار، اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطراتش وعده نوشتن کتاب‌هایی هم چون تاریخ مرو[1]، تاریخ الوزراء[2] و تاریخ ساسانیان[3] را می‌دهد که فرا رسیدن مرگش مانع از تحقق وعده‌های او می‌شود.

ب - آثاری که به اشتباه به اعتمادالسلطنه نسبت داده شده است.

با توجه به گستردگی تألیفات منسوب به اعتمادالسلطنه و هم چنین تنوع القاب او برخی از

۱- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۱۰۹۸.

۲- همان جا، ص ۱۰۵۰. دستور نوشتن این کتاب را شاه به اعتمادالسلطنه می‌دهد تا شرح وزاری سلاطین ایران بعد از هجرت را تا زمان خودش بنویسد. ۳- همان جا، همان صفحه.

کتاب‌ها به اشتباه به او نسبت داده شده است. این کتاب‌ها عبارتند از:

۱- راه نجات[۱]

این کتاب تألیف صنیع الدوله هدایت است و در کتاب ***فهرست کتاب‌های چاپی فارسی*** آن را در زمره تألیفات محمدحسن خان صنیع الدوله (اعتمادالسلطنه) ذکر کرده‌اند.[۲]

۲- «قوانین دولت فرانسه»[۳]

این نسخه خطی در مورد ترتیب وزارت‌خانه‌ها و وضع تشکیلات کشوری دولت فرانسه است که دو نفر مترجم از جمله شخصی به نام رضاریشارپاریسی آن را از آثار دو نویسنده فرانسوی ورژه[۴] و للن[۵] ترجمه و به دستور ناصرالدین شاه تنظیم کرده‌اند.[۶] اما در جلد هیجدهم ***فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه و مرکز اسناد دانشگاه تهران***، این کتاب را در ردیف آثار اعتمادالسلطنه فهرست کرده‌اند.[۷]

۳- فلک السعاده

این کتاب تألیف علی قلی میرزااعتضادالسلطنه و موضوع آن ریاضی است اما در برگه دانهای مؤلف کتابخانهٔ آستان قدس رضوی مشهد آن را در ردیف آثار منسوب به اعتمادالسلطنه به حساب آورده‌اند.

۴- تاریخ سلاطین ساسانی[۸]

اگرچه شالوده تألیف این کتاب را اعتمادالسلطنه ریخته و احتمالاً پاره‌ای از امکانات را هم

۱- صنیع الدوله هدایت، ***راه نجات***، (طهران، بی تا)، چاپ سنگی.

۲- یار شاطر، پیشین، ج دوم، ص ۱۶۳۱.

۳- رضای ریشار پاریسی و یک نفر دیگر، ***«قوانین دولت فرانسه»***، نسخه خطی شماره ۷۳۸۴ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، تاریخ ترجمه ۱۲۹۸ ق.

4- Verjeh *5- Lalen*

۶- همان جا، ص ۱.

۷- دانش پژوه، محمد تقی، ***فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه و مرکز اسناد دانشگاه تهران***، (تهران. دانشگاه تهران، ۱۳۶۴)، جلد هیجدهم، ص ۱۶.

۸- ذکاء الملک فروغی، محمدحسین، ***تاریخ ساسانیان***، (طهران، دارالمطبعه، ۱۳۱۴ ه.ق)، ۲جلد.

برای این کار فراهم کرده بود.[۱] اما فرا رسیدن مرگش اجازه تألیف چنین کتابی را به او نداد. در عوض همکار نزدیکش میرزامحمدحسین فروغی به این نیت او و با استفاده از مقدمات و امکاناتی که او فراهم کرده بود جامهٔ عمل پوشانید و در سالهای ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۶ ق این کتاب را در دو جلد و به نام خود به چاپ رسانید. دخالت اعتمادالسلطنه در فراهم کردن زمینه‌های این تألیف باعث شده تا عده‌ای تألیف کتاب را به او نسبت بدهند. ادواردبراون در زمره این عده است. او در یکی از آثار خود ضمن این که اعتقاد دارد این کتاب ترجمه‌ای از کتاب مشهور راولینسون ایران‌شناس معروف انگلیسی است و توسط محمدحسین فروغی ذکاءالملک به چاپ رسیده، آن را در ردیف آثار منسوب به اعتمادالسلطنه قرار می‌دهد.[۲]

۵- فلاحت و باغبانی[۳]

این کتاب تألیف صنیع السلطنه ابراهیم بن میرزا احمد است اما در ***فهرست کتابهای چاپی ایران***، مؤلف آن را صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) دانسته‌اند.[۴]

۱- اعتمادالسلطنه در مورد تصمیمش برای تألیف این کتاب در دو خاطره جداگانه که در صفحات ۷۸۳ و ۱۰۵۰ روزنامهٔ خاطراتش آورده می‌نویسد:

«به سلامتی انشاءالله تاریخ اشکانیان و ساسانیان را دست گرفتیم که بنویسم»، «امسال / ۱۳۱۱ ه.ق / مصمم نوشتن تاریخ ساسانیان بودم این تاریخ الوزراء / که شاه دستور تألیف آن را داده / آن خیال را تعطیل کرد».

۲- براون، ***تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت***، ص ۱۴۸. همچنین جعفرسبحانی مؤلف کتاب ***تاریخ اسلام*** سال چهارم دبیرستان رشتهٔ فرهنگ و ادب چاپ ۱۳۶۸ خ. در بخش مربوط به سقوط ساسانیان و در ص ۲۳۵ یکی از مآخذ خود را ***تاریخ ساسانیان*** تألیف اعتمادالسلطنه ذکر می‌کند. در ص ۷۱۲ جلد اول ***فهرست کتابهای چاپی فارسی*** نیز از کتاب ***تاریخ سلاطین ساسانی*** تألیف محمدباقر خان اعتمادالسلطنه (برادزاده اعتمادالسلطنه که بعد از مرگ محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه تصدی وزارت انطباعات را عهده‌دار شد) نام برده شده که در سال ۱۳۱۴ ق. و به اهتمام محمدصادق تویسیرکانی به چاپ رسیده است. در کتابخانهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد نیز در برگه دان فیش‌های مؤلف این کتاب را در زمرهٔ تالیفات محمدباقرخان اعتمادالسلطنه دانسته‌اند اما مراجعه به نسخه‌های متعدد این کتاب معلوم ساخت که این کتاب همان تألیف فروغی است که عده‌ای به اشتباه آن را به محمدباقرخان اعتمادالسلطنه نسبت داده‌اند.

۳- صنیع السلطنه، ابراهیم بن میرزا احمد، ***فلاحت و باغبانی***، (طهران، ۱۳۲۸ ق).

۴- یار شاطر، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۵۴.

فصل یازدهم

آثاری که به اهتمام اعتمادالسلطنه به چاپ رسیده‌اند

با توجه به این که اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات دولت ناصری بود در به چاپ رسانیدن برخی از آثار نقش زیادی داشت. نقش او در چاپ کردن این آثار به حدی بوده که برخی، این آثار را در زمره آثار منسوب به او دانسته‌اند. با ذکر این نکته که نقش اعتمادالسلطنه در این آثار فقط منحصر به سرپرستی چاپ بوده مختصر اشاره‌ای به هر یک از این آثار می‌کنیم.[1]

۱- روزنامهٔ سفر فرنگستان[2]

این کتاب سفرنامهٔ مسافرت ناصرالدین‌شاه در نوبت اول به اروپا است که از روز شنبه بیست و یکم صفر ۱۲۹۰ه.ق شروع می‌شود. ناصرالدین‌شاه خاطرات روزانهٔ خود را در خلال این مدت که در کشورهای روس، پروس، آلمان، بلژیک، انگلیس و... بوده تا روز شنبه سیزدهم رجب همین سال ثبت می‌کند و پس از بازگشت از سفر، صنیع‌الدوله ***«حسب الامر»***

۱- عده‌ای از محققین نوشتن برخی از این آثار، همچون سفرنامه‌های متعدد ناصرالدین شاه را به اعتمادالسلطنه و کسانی دیگر هم چون علی‌نقی‌حکیم‌الممالک و میرزاعلی‌خان منشی حضور (امین‌الدوله بعدی) نسبت داده‌اند. ایرج افشار در این باره نوشته است: ناصرالدین شاه سفر دوست بود و برای سفرهای خود سفرهای خود سفرنامه می‌نوشت و اگر خود حال و وقت نداشت دیگران را به سفرنامه‌نویسی از گردشهای خود بر می‌گماشت... حکیم‌الممالک، امین‌الدوله و اعتمادالسلطنه از سفرنامه‌نگاران او بوده‌اند. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: دوره‌های روزنامهٔ ***مرآت السفروالمشکوةالحضروواردوی همایون***، با مقدمه عبدالله فرادی و ایرج افشار، (تهران،گلشن، ۱۳۶۳ خ)، (مقدمهٔ ایرج افشار بر این کتاب)

۲- /ناصرالدین‌شاه قاجار/، ***روزنامهٔ سفر فرنگستان***، به کوشش محمدحسن صنیع‌الدوله (طهران، دارالمطبعه، ۱۲۹۰ ق).

ناصرالدین‌شاه «***این سفرنامهٔ همایونی***»[۱] را به چاپ می‌رساند.

۲- سفرنامهٔ ناصرالدین‌شاه به مازندران[۲]

این کتاب نیز در برگیرندهٔ خاطرات روزانه ناصرالدین‌شاه در جریان مسافرتش به مازندران در سال ۱۲۹۲ ه.ق است. اعتمادالسلطنه در مقدمه این کتاب می‌نویسد:

«بندگان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همیون شهریاری روحی و روح العالمین فداه در سال خجسته فال تنکوزئیل سنه ۱۲۹۲ هجری به مازندارن سفر فرمودند و روزنامهٔ سفر مبارک خودشان رایوماً فیوماً[۳] از روز حرکت از دارالخلافه باهره طهران تا روز مراجعت ورود به مقر خلافت مرقوم به دست خط همیون فرموده‌اند و این بندهٔ درگاه صنیع‌الدوله محمدحسن حسب الامر قدر قدر جهان مطاع همان روزنامه مبارک رابینها بدون تحریف حرفی یا تغییر مطالبی نگاشته به حیلهٔ طبع درمی‌آورد».[۴]

۳- سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان[۵]

این کتاب هم - هم چون دو کتاب قبلی - مربوط به خاطرات روزانه ناصرالدین شاه از سفر او به خراسان در سال ۱۳۰۰ ه.ق است. اعتمادالسلطنه در مقدمه این کتاب نیز می‌آورد که:

«در سال خیرمآل هزاروسیصدهجری قوی ئیل ترکی موکب مقدس اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه شهریار عادل کارگاه خسرو صاحب قران السلطان‌بن‌السلطان ناصرالدین‌شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه به عزم زیارت روضهٔ منورهٔ حضرت رضا علیه آلاف التحیه و الثناء تشریف فرمای مملکت خراسان گردیده این سفرنامه مبارکه را به قلم معجز رقم همایون مرقوم فرمودند و خانه زاد دولت ابد آیت علیه محمدحسن ملقب به اعتمادالسلطنه بدون تغییر عبارت به امر قدر قدر اقدس در هذه السنة

۱- /ناصرالدین‌شاه قاجار/، ***روزنامه سفر فرنگستان***، به کوشش محمدحسن صنیع‌الدوله (طهران، دارالمطبعه، ۱۲۹۱ ق).

۲- /ناصرالدین شاه قاجار/، ***سفرنامهٔ ناصرالدین شاه به مازندران***، به کوشش محمدحسن صنیع‌الدوله، (طهران، دارالمطبعه دولتی، ۱۲۹۴ ق)

۳- منظور روز بروز است.

۴- همان جا، ص ۱.

۵- /ناصرالدین شاه قاجار/، ***سفرنامهٔ ناصرالدین‌شاه به خراسان***، به کوشش محمدحسن اعتمادالسلطنه، (طهران، دارالمطبعه دولتی، ۱۳۰۶ ق).

سیچقان ئیل هزرا و سیصد و شش هجری در دارالطباعه خاصه دولتی طبع نمود».[۱]

۴- منتخبات اشعار سعدی و حافظ[۲]

ناصرالدین‌شاه قاجار از پادشاهانی بود که علاوه بر سرودن شعر به سروده‌های شعرای گذشته ایران نیز علاقه داشت. به همین خاطر برخی از اشعار سعدی و حافظ را از دیوان آنها انتخاب و برای چاپ این اشعار منتخب را به اعتمادالسلطنه سپرد. اعتمادالسلطنه در رابطه با این مأموریت خود در صفحهٔ آخر این کتاب نوشته است:

«چون از طرف قرین الشرف اعلیحضرت اقدس ملوکانه خلدالله ملکه و دولت طبع و اتمام کتاب مستطاب منتخب‌السطان به موجب دست خط مبارک واگذار به بندهٔ درگاه صنیع‌الدوله رئیس کل دارالطباعه شده بود لهذا محض تیمن و تبرک این کتاب مستطابرا ختم به صورت دست خط مبارک نمود. صورت دست خط مبارک است:

«صنیع الدوله منتخبات غزلیات خواجه حافظ علیه الرحمه به اتمام رسیده بده به زودی طبع نمایند منتخبات شیخ سعدی علیه الرحمه که سابقاً به اتمام رسید در پیش تست هر دو را در یک مجلد باید در کمال خوبی به چاپ برساند و زود به عرض برساند...»[۳]

۵- منتخب مثنوی رومی[۴]

این کتاب نیز همچون کتاب بالا است با این تفاوت که ناصرالدین‌شاه اشعار این کتاب را از بین اشعار مولاناجلال‌الدین محمدبلخی که در دیوان و مثنوی او وجود داشته، انتخاب کرده است.

۱- /ناصرالدین شاه قاجار/، پیشین، ص ۲.

۲- /ناصرالدین شاه قاجار انتخاب کننده/، ***منتخبات اشعار سعدی و حافظ***، به اهتمام صنیع‌الدوله، (طهران، دارالطباعه دولتی، ۱۲۹۱ ه.ق)، سنگی، نستعلیق.

۳- همان جا، ص ۱۱۶.

۴- /ناصرالدین شاه قاجار انتخاب کننده/، ***منتخب مثنوی رومی***، به اهتمام صنیع‌الدوله، (طهران، دارالطباعه دولتی، ۱۲۹۱ ه.ق).

۶- جلد دوّم نامهٔ دانشوران[۱]

نامهٔ دانشوارن دائرةالمعارف مفصلی در شرح احوال و صفات و آثار رجال بزرگ و نامی اسلامی اعم از سیاستمداران، دانشمندان و شعرا و نویسندگان و حکما و متألهین و متصوفه و غیره است که انجمنی از علما و فضلا در تهیه و تنظیم آن مباشرت داشته‌اند. این انجمن در سال ۱۲۹۴ ه.ق. به دستور ناصرالدین‌شاه تشکیل و تحت نظارت شاهزادهٔ دانشمند علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم آغاز به کار کرد. در آغاز کار چهار تن با انتخاب علی‌قلی‌میرزا که عبارت از شمس‌العلماء، ابوالفضل ساوجی، عبدالوهاب قزوینی و میرزاحسن طالقانی بودند به عنوان مؤلف این مجموعه انتخاب شدند و بعدها اشخاصی مثل غیاث‌الدین کاشانی، میرزامحمدصادق نوادهٔ قائم مقام و... در زمرهٔ مولفین این اثر درآمدند.

انجمن تألیف نامهٔ دانشوران از سال تأسیس تا سال ۱۲۹۸ ه.ق که سال درگذشت اعتضادالسلطنه است، زیر نظر این شاهزاده فاضل بود و مؤلفین برای دو مجلد اول کتاب مشغول کار بودند و جلد اول این کتاب در سال ۱۲۹۶ ه.ق به چاپ رسید. پس از درگذشت او نظارت بر کار انجمن به محمدحسن خان اعتمادالسلطنه واگذار گردید. در دوران تصدی اعتمادالسلطنه بر این انجمن تنها یک جلد از این کتاب و آنهم در سال ۱۳۱۲ ه.ق به چاپ رسید و پنج جلد دیگر این مجموعه ۷ جلدی به ترتیب در سالهای ۱۳۱۶، ۱۳۱۸، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳ ه.ق و در روزگاران بعد از درگذشت اعتمادالسلطنه به چاپ رسیدند.

۷- قرآن با ترجمه فارسی و کشف المطالب

این قرآن که ترجمهٔ آن بین سطرها نوشته شده مطابق مقدمه‌اش توسط شخصی به نام احمد متخلص بالوقار و در سال ۱۲۸۱ ه.ق به دستور حاج علی خان اعتمادالسلطنه پدر محمد حسن خان اعتمادالسلطنه تحریر شده است. سبک انشاء ترجمه همانند سبک‌های انشاء قرن دهم ه.ق است.[۲] بعدها که محمدحسن خان اعتمادالسلطنه نفوذ زیادی در دستگاه ناصری و به خصوص در وزارت انطباعات یافت این قرآن را به یاد پدرش چاپ و منتشر کرد.[۳]

۱- /هیئت مؤلفین/، ***نامه دانشوران***، به سرپرستی محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (طهران، ۱۳۱۲ ق)، ج ۲.

۲- نفیسی، سعید، ***فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی***، (تهران، چاپخانهٔ مجلس شواری ملی، ۱۳۴۴ خ). جلد ششم، ص ۱.

۳- مشخصات این چاپ قرآن به شرح ذیل است:

قرآن کریم با ترجمه فارسی و کشف المطالب، تجوید، رساله کلمات مشکلهٔ قرآن شجره طیبه حجة البالغه فی غیبةالنعمةالسابعة، ضیاعون الناظرین و به نستعین و مفتاح کشف آیات و قواعد آن به اهتمام محمدحسن اعتمادالسلطنه، تصحیح و مقابله /از/ محمدصادق تویسرکانی، به خط اسدالله موسوی، (تهران، دارالترجمه، ۱۳۱۳ ق).

فصل دوازدهم

روزنامه‌هایی که اعتمادالسلطنه سردبیر آنها بوده است

انتشار کتاب‌ها و روزنامه‌های متعدد در عهد ناصری یکی از نتایج اقدامات فرهنگی میرزاتقی خان امیرکبیر بود. از آنجا که روزنامه‌ها نقش زیادی در نحوهٔ آگاهی دادن به مردم و تربیت سیاسی آنان داشتند دولت ناصری تلاش کرد تا ضمن همگانی کردن خواندن روزنامه‌ها، این نظام ارتباطی جدید را تحت کنترل خود در آورد. لذا در آغاز کار وزرات نوبنیاد علوم، مسئولیت چاپ و تکثیر روزنامه‌های رسمی را در چارچوب وظایف وزارت علوم قرار داد. اما از آنجا که کنترل کتاب‌ها و روزنامه‌ها نیاز به حساسیت بیشتری داشت در سال ۱۲۸۰ ه.ق دایره‌ای تحت عنوان ***«اداره مطبوعات دولتی»*** در درون این وزارت‌خانه و به ریاست محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه و به منظور نظارت بر همهٔ چاپخانه‌ها و روزنامه‌ها و جلوگیری از انتشار جزوه‌ها و کتابهایی که بر خلاف ***«آداب ملی و علیه دولت»*** بوده شکل گرفت.[1] اعتمادالسلطنه با این مسئولیت خود نقش مهمی در ادارهٔ روزنامه‌های دولتی ایفا کرد. این نفوذ او در انتشار روزنامه‌ها باعث شد تا در محرم سال ۱۲۸۸ ه.ق مسئولیت ***«اداره روزنامجات دولتی»*** نیز به او واگذار شود.[2]

عهده‌دار شدن این مسئولیت باعث شد که اعتمادالسلطنه ضمن نوشتن پاره‌ای از مقالات در این روزنامه‌ها، آنها را با توجه به فرصت‌های محدود تنظیم کند. این نوع کار اعتمادالسلطنه

۱- کهن، پیشین، ص ۵۰.

۲- اعتمادالسلطنه، ***مرآت البلدان*** (چاپ ۱۲۹۶ ق) ج دوم، ص ۱۳۸. با توجه به این که اعتمادالسلطنه سال‌ها قبل از تصدی این منصب همه روزه، روزنامه‌های فرانسوی زبان را برای شاه ترجمه می‌کرده عملاً با شیوه کار روزنامه‌نگاران اروپایی آشنایی داشته و به همین علت هم بود که توانست در کار روزنامه‌های دولتی تحولی ایجاد کند.

تأثیر زیادی بر شیوه تاریخ‌نویسی او به جای گذاشت و باعث شد که نثر کتاب‌های او به نثر روزنامه‌ای نزدیک شود. اگرچه شیوه روزنامه‌نگاری اعتمادالسلطنه در چارچوب عنوان این نوشتار نمی‌گنجد اما از آنجا که شیوهٔ روزنامه‌نگاری او در شیوهٔ تاریخ‌نویسی‌اش پاره‌ای از اثرات را داشته مختصراً اشاره‌ای به شیوهٔ روزنامه‌نگاری و روزنامه‌هایی که تحت مدیریت او انتشار می‌یافته‌اند، خواهیم داشت.

بررسی روزنامه‌هایی که به سردبیری اعتمادالسلطنه منتشر می‌شده‌اند گواه این ادعا است که مهم‌ترین هدفی که در این روزنامه مورد توجه قرار داشته، تثبیت پایه‌های حکومت قاجاران از طریق درج و انتشار اخبار تبلیغاتی دربار در قالب روزنامه‌ها بوده است. اما از آنجا که محدود ماندن روزنامه‌ها به درج این مطالب نمی‌توانسته‌اند نظر خوانندگان را بخود جلب کند در کنار این نوع مطالب اخبار و حوادث سایر نقاط کشور و جهان که خللی به پایه‌های استحکام دولت وارد نمی‌کرده درج می‌شده است. از طرف دیگر برای جلب نظر خوانندگان مطالب غیرسیاسی و تشویق آنان به تهیه روزنامه، برخی از مقالات علمی، اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی، پزشکی و... درکنار ترجمه رمان‌های اروپایی به شکل پاورقی در روزنامه‌ها چاپ می‌شده است. از آنجا که همهٔ روزنامه‌های مورد نظر به یک سیاق مطلب نمی‌نوشته‌اند، نیاز هست که به بررسی جداگانه هر یک از آنان بپردازیم.

۱- روزنامه ایران

پس از واگذاری ادارهٔ روزنامجات دولتی به اعتمادالسلطنه او سه روزنامه نامرتب ***دولتی، ملتی و علمی*** را تعطیل و به جای آن سه روزنامه، اقدام به چاپ روزنامه جدیدی به نام ***ایران*** با چاپ سنگی و هر نوبت در چهارصفحه به قطع بزرگ[1] که هفته‌ای سه نوبت منتشر می‌شد، کرد. اعتمادالسلطنه در نخستین شماره این روزنامه که در ۱۱ محرم سال ۱۲۸۸ ه.ق از چاپ خارج شد خط و مشی این روزنامه را چنین اعلام کرد:

«اعلان به مطالعه کنندگان روزنامه اعلان می‌شود رأی همایون سرکار اعلیحضرت شاهنشاه... بر این تعلق یافت که عمل مطبوعات دولت علیه عموماً و عمل روزنامجات مخصوصاً ترقی نموده و در تحت قاعده منضبط گردد.. این خانزاد دولت جاوید آیت متعهد شد که در عوض هفته [ای] سه بار روزنامه.... منتشر سازد و اسم روزنامه برحسب ارادهٔ علیه ملوکانه تغییر کرد. روزنامه دولتی و علمی و ملتی که سابق بود مبدل به یک روزنامه شد موسوم به ایران

۱- صدر هاشمی، محمد، تاریخ ***جرائد و مجلات ایران***، (اصفهان، بی نا، ۱۳۲۷ خ)، ج اول، ص ۳۰۵.

که در او، من بعد اخبار رسمی داخله و هم اخبارات رسمی و غیررسمی خارجه و مسایل علمیه و اعلانات تجارتی و غیره مندرج خواهد بود. مسئولیت این خانزاد... در اخبار رسمی داخله و خارجه است که در این اخبار اگر مطلبی برخلاف واقع نوشته و طبع شود این خانزاد باید مورد مؤاخذه بشود. اما در اخبار غیررسمی که هرکسی آزاد است هرچه می‌خواهد بنویسد روزنامه نگار ابداً مسئولیت ندارد. اخبار غیر رسمی چنان که در سایر دول آزاد است، در این روزنامه آزاد خواهد بود...».[1]

این روزنامه در حقیقت زبان رسمی دولت و مشتمل بر اخبار دربار، فرامین شاه، احکام عزل و نصب، دادن امتیازات گوناگون از طرف شاه به درباریان، شرح اعمال پادشاه از سلام و بارعام و شکار و سیر و سیاحت گرفته تا عزاداری‌های او در ماه محرم، ترجمه اخبار خارجی، برخی مقالات اجتماعی و ترجمهٔ برخی از رمانهای تاریخی به صورت پاورقی بود. این روزنامه از ۱۱ محرم سال ۱۲۸۸ ه.ق تا شماره ۸۷۷ (شوال ۱۳۱۳۶ ه.ق) به مدیریت اعتمادالسلطنه[2] و پس از درگذشت او به مدیریت برادرزاده‌اش محمدباقرخان ادیب الممالک اعتمادالسلطنه و در سال ۱۳۲۱ ه.ق تحت مدیریت میرزا محمد ندیم‌السلطان با نام ***ایران سلطانی*** منتشر و بالاخره در سال ۱۳۲۴ ه.ق تعطیل شد.[3]

۲- روزنامهٔ مرآت‌السفر و المشکوة‌الحضر[4]

هنگامی که ناصرالدین‌شاه در ربیع‌الاول سال ۱۲۸۸ ه.ق عزم سفر به مازندران را کرد به اعتمادالسلطنه دستور داد تا وقایع سفر و ***«شکارهای خسروانه»*** و گفتار و کردار ***«ملتزمین رکاب»*** را در طول سفر در یک روزنامه‌ای منتشر کند. اعتمادالسلطنه نیز که با وسایل چاپ روزنامه در ***«التزام رکاب ملوکانه»*** بود اقدام به انتشار روزنامه‌ای کرد که در ابتدا ***مرآت‌السفر*** نام داشت و پس از انتشار چند شماره عنوان ***مشکوة‌الحضر*** نیز بدان اضافه شد. در شماره شانزدهم روزنامهٔ ***ایران*** هدف از انتشار روزنامه و وجه تسمیه آن این چنین نوشته شده است:

۱- روزنامهٔ ***ایران***، نمره اول (یازدهم محرم ۱۲۸۸ ه.ق)، ص ۱.

۲- اگرچه مسئولیت سردبیری این روزنامه با اعتمادالسلطنه بوده اما نویسندگان اصلی این روزنامه به ترتیب اشخاصی همچون میرزاعلی نائینی، میرزامحمدحسین فروغی و میرزاعلی محمدخان مجیرالدوله بوده‌اند. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: آرین پور، پیشین، ص ۲۴۱.

۳- همان جا، همان صفحه.

۴- استاد فقید محیط طباطبایی در ص ۷ کتاب ***تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران*** سردبیر این روزنامه را محمدحسین‌فروغی دانسته و نوشته که خط زیبای میرزارضای کلهر توانست نظر شاه را به این روزنامه جلب کند.

«اعلان - چاکر دولت جاوید بنیان، روزنامه‌نگار ایران مشهود خوانندگان روزنامه می‌دارد که از آغاز سال سعادت فال هزار و دویست و هشتاد وهشت هجری و مابعدها در جمیع اسفار ملوکانه و تمامت شکارهای خسروانه، وقایع حالات و بدایع مقالات اعلیحضرت همایون را به انضمام صادرات گفتار و کردار ملتزمین رکاب و نگارش بعضی اخبار متفرقه، دیگر با اسباب انطباع که دارد و همراه است منطبع ساخته باعیان و ارکان موکب فیروزی کوکب شاهنشاهی و نیز هر کس از اهالی دارالخلافه ناصره و سایر بلدان که مایل و خواستار باشند به محض اطلاع داده خواهد شد و چون این روزنامه نماینده وقایع سفر و شکار شاهنشاه اسلام شعار بود، آن را مرآت السفر نام نهادیم...».[1]

از این روزنامه فقط ۱۳ شماره در فاصله اول ربیع‌الاول تا آخر جمادی الاول ۱۲۸۸ ق منتشر شد. داستان کشتی روبنسون سوئدی ترجمهٔ اعتمادالسلطنه نیز در پاورقی این روزنامه چاپ می‌شده است.

۳- اردوی همایون

در طی سفر دوم ناصرالدین شاه به خراسان روزنامهٔ ***مرآت‌السفر و مشکوة‌الحضر*** به روزنامهٔ ***اردوی همایون*** تغییر نام داد. روزنامهٔ ***اردوی همایون*** نیز در مجموع در ۱۲ شماره چاپ و منتشر شد. شمارهٔ اول آن در دماوند و به تاریخ ۱۱ شعبان ۱۳۰۰ ه.ق و شماره آخر آن در طهران و به تاریخ ۱۲ ذی‌الحجه همین سال انتشار یافت.[2]

۴- روزنامهٔ علمی

در راستای رقابت مطبوعاتی بین محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله و میرزاحسین‌خان سپهسالار یک ماه پس از آغاز کار ***روزنامه نظامی علمیه و ادیبه*** به مدیریت سپهسالار،

۱- ***روزنامه ایران***، سال یکم، نمره ۱۶ (یازدهم ربیع الاول قوی ئیل ۱۲۸۸ ه.ق). ص ۱.

۲- صدر هاشمی، پیشین، ص ۱۱۲. مجموعه این دو روزنامه در سال ۱۳۶۳ با مشخصات ذیل تجدید چاپ شد: ***روزنامه‌های مرآت‌السفر و اردوی همایون***، نگارش محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، با مقدمه‌های عبدالله فرادی و ایرج افشار، (/تهران/، گلشن، ۱۳۶۳).

روزنامه علمی توسط ادارهٔ انطباعات وزیر نظر صنیع‌الدوله در سال ۱۲۹۳ ه.ق منتشر شد.[۱] این روزنامه برخلاف روزنامهٔ رسمی ***ایران*** دارای مقالات متعدد علمی و مطالب سازنده در زمینه جغرافیا، تاریخ، نجوم، ادبیات و علوم اجتماعی بود و مدار آن ***«... بر انتشار علوم و فضایل و تشویق و ترغیب عموم مملکت به تحصیل علم و کسب اطلاع... [و] خارج از قید رسمیت و سایر قیود...»*** بود.[۲]

این روزنامه پس از چاپ ۶۴ شماره در مورخه ۲۳ جمادی‌الاخر سال ۱۲۹۷ ه.ق تعطیل گردید.[۳]

۵- روزنامهٔ اطلاع

اعتمادالسلطنه چاپ این روزنامه را از تاریخ ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۲۹۸ ه.ق[۴] به منظور آگهی ایرانیان از اوضاع سیاسی جهان و در راستای رقابت با برخی از روزنامه‌های داخلی و خارجی هم چون روزنامه‌های ***نظامی*** و دنباله‌رو آن ***مریخ***، ***فارس***، ***فرهنگ***، ***اختر***[۵] که تفاوت زیادی با اسلوب انتشار روزنامهٔ ***ایران*** داشتند شروع نمود و تلاش کرد آن را با کیفیتی مشابه ***اختر و فرهنگ*** انتشار بدهد.[۶] محمد صدرهاشمی ویژگی‌های این روزنامه را این گونه توصیف کرده است:

«روزنامه اطلاع یک روزنامهٔ سیاسی و پلتیکی به معنای آنروز بود و برای کسانی که بخواهند از اوضاع سیاسی و حوادث اروپا و آمریکا و به طورکلی از اتفاقات نیم قرن کشورهای جهان اطلاع حاصل کنند بهترین مجموعه و مدرک می‌باشد و چون تاکنون این سبک روزنامه یعنی اختصاص مندرجات روزنامه

۱- محیط طباطبائی، پیشین، ص ۳۵. استاد محیط طباطبایی انگیزه اعتمادالسلطنه را از انتشار این روزنامه در این دانسته که اعتمادالسلطنه می‌خواسته با انتشار این روزنامه جای روزنامه علمیه اعتضادالسلطنه و خاطره آن را پر کند ولی فقر علمی صنیع‌الدوله و اختصاص بلکه تخصص عوامل زیر دست او به کار ترجمه و نگارش موضوعات ادبی بدین روزنامه موفقیت روزنامه سلف را به دست نداده است.

۲- ***روزنامهٔ علمی***، نمره دویم (۲۹ ذیحجه‌الحرام ۱۲۹۳ ه.ق)، صفحه اول.

۳- نفیسی، سعید، ***«مطبوعات»***، ***ایران‌شهر*** (نشریه، شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران)، (تهران، کمیسیون ملی یونسکو، ۱۳۴۳، خ) جلد دوم، ص ۱۲۵۱.

۴- آرین پور در ص ۲۴۴ جلد اول ***از صبا تا نیما*** تاریخ شروع انتشار روزنامه اطلاع را ۱۲۹۵ ه.ق قمر ذکر کرده که صحیح نیست.

۵- روزنامه‌های فوق به ترتیب در شهرهای تهران، تهران، شیراز، اصفهان، استانبول و به ترتیب به سردبیری، سپهسالار، سپهسالار، میرزا تقی خان کاشی، میرزاتقی‌خان کاشانی، آقا محمد طاهر تبریزی منتشر می‌شده‌اند جهت اطلاع بیشتر ر.ک: آرین پور پیشین ص ۲۴ الی ۲۵.

۶- محیط طباطبایی، پیشین، ص ۴۰.

به حوادث و وقایع خارجی در بین مطبوعات این کشور سابقه نداشته می‌توان رَوزنامه اطلاع را در میان جراید فارسی بی نظیر دانست. در روزنامه اطلاع در هیچ یک از نمرات آن اسمی از اعتمادالسلطنه نیست ولی این روزنامه به مدیری و تحت‌نظر اعتمادالسلطنه چاپ و منتشر می‌شده است».[۱]

به رغم این تمجید صدرهاشمی از این روزنامه، آرین پور آن را ***«عاری از هرگونه فایده»***[۲] و گوئل کهن ***«به دور از هرگونه سودمندی و آموزندگی و با مطالب بی‌مایه و بی خطر»***[۳] دانسته‌اند. این روزنامه قرار بود که هفته‌ای سه شماره و بر منوال ***روزنامه ایران*** منتشر شود. اما بعداً به هر پانزده روز یک شماره محدود شد و تا سال ۱۳۱۳ ه.ق که آخرین مقاله خود را بعد از پانزده سال انتشار درباره قتل ناصرالدین‌شاه می‌نوشت تعداد نمره‌هایش به ۳۹۴ شماره رسیده بود.[۴] این روزنامه در همین سال تعطیل شد.

۶- شرف

در نخستین روز محرم سال ۱۳۰۰ ه.ق نشریه ماهانه و مصوری به نام ***شرف*** در تهران به مدیریت اعتمادالسلطنه منتشر شد. در نخستین شماره این نشریه هدف از انتشار و وجه تسمیه آن این گونه بیان شده است:

«اعلان... این مدت که اداره کل مطبوعات ممالک محروسه ایران مفوض باین بنده [محمدحسن خان صنیع‌الدوله] است و چندین روزنامه رسمی و پلتیکی و علمی و تجارتی غیررسمی در طهران و سایر بلاد طبع و منتشر می‌شود، همیشه در خاطر داشت که به تجدید آن رسم [چاپ روزنامه مصور که سابقاً در طهران به چاپ می‌رسیده] پردازد و ادارهٔ روزنامهٔ مصوری مجدداً دایر سازد که اقلاً ماهی یک نمونه طبع شود و مخصوص باشد به رسم صور اعاظم این ممالکت و اگر موقع مقتضی شد، شبیه اعیان ممالک دیگر از اروپا و آسیا و آمریکا بلکه آفریقا و استرلی‌هم ترسیم یابد و در ذیل هر

۱- صدر هاشمی، پیشین، ص ۱۹۴.
۲- آرین پور، پیشین، ص ۲۴۴.
۳- کهن، پیشین، ص ۱۰۶. لردکرزن سیاستمدار انگلیسی در مورد مطالب روزنامهٔ اطلاع نوشته است:
«[این روزنامه] غالباً مقاله‌ای سیاسی دارد که بر حس معمول از جراید فرانسه بنا بر سلیقه جناب وزیر [اعتمادالسلطنه] استخراج می‌شود و مشهور است که اخبار تلگرافی و وقایع اروپایی را یک ماه بعد از پیش آمد واقعه درج می‌کنند». به نقل از: لرد کرزن. ح .ن، ***ایران و قضیه ایران***، ترجمه، غ وحید مازندارنی، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰خ)، ص ۶۰۹.
۴- محیط طباطبایی، پیشین، ص ۴۰.

صورت شرح حال صاحب صورت مرقوم شود. اگرچه روزنامهٔ مصور سابق دولتی بود و این که حال بطبع آن اقدام می‌نماییم غیر دولتی است و من‌البدو الی الختم سمت رسمیت دارد و از قید آزادی خارج و مشتمل است بر چهار صفحه که دارای دو تصویر می‌باشد و از آنجا که مخصوص نگارش شرح حال بزرگان عالم است آن را موسوم به شرف می‌نمائیم...» [۱]

این نشریه به غیر از تصاویر هنری جالبی که از رجال و مقامات در آن به چاپ می‌رسید در برگیرنده برخی از مطالب آموزنده بود. تصاویر نقاشی شده در این روزنامه در جهت تبلیغ دربار ناصرالدین‌شاه و درباریان او بود. در شماره اول این مجله تصاویری از ناصرالدین‌شاه و ولیعهدش مظفرالدین‌میرزا، در شماره دوم تصویر ظلل السلطان و ***«دورنمای حرمخانه مبارکه جدیدالبناء»*** در شماره سوم تصویر ***«جناب امین‌السلطان»*** و تصویر ***«شکار پلنگ ناصرالدین‌شاه»*** و در شمارهٔ چهارم عکس نایب‌السلطنه به چاپ رسیده است. در شماره‌های بعدی این نشریه تصاویری از دیگر اشخاص مانند تصویر ***«حجت‌الاسلام حاجی شیخ محمد جعفر شوشتری»*** [۲] و یا تصویر ***«جناب مسیوبریسون صدر اعظم حالیه دولت جمهوری فرانسه»*** [۳] با شرح حال آنان درج گردیده است.

تصاویر این روزنامه را میرزا ابوتراب خان غفاری برادر نقاش معروف ایرانی - میرزا محمدخان کمال الملک - ترسیم می‌کرد [۴] و بعد از خودکشی او در سال ۱۳۰۷ ه.ق [۵] فرد دیگری مأمور این کار شد. این روزنامه تا سال ۱۳۰۹ ه.ق دوام داشت و در مجموع ۸۷ شماره از آن منتشر گردید و بعداً در زمان سلطنت مظفرالدین‌شاه در سال ۱۳۱۴ ه.ق دوباره با نام ***شرافت*** به وسیله محمدباقر خان اعتمادالسلطنه انتشار یافت. [۶]

۷- اکودوپرس [۷]

با توجه به افزایش موج نارضایتی در بین روشنفکران ایرانی و گسترش فعالیت‌های

۱- روزنامهٔ ***شرف***، نمره اول (نمره محرم ۱۳۰۰ ه.ق)، ص ۱.

۲- روزنامهٔ، ***شرف***، نمره بیست و سوم.

۳- همان جا، نمره سی و یکم.

۴- آرین پور، پیشین، ص ۲۴۴.

۵- کهن، پیشین، ص ۵۲.

۶- آرین پور، پیشین، ص ۲۴۴. مرحوم صدرهاشمی در ص ۳ جلد اول ***تاریخ جراید و مجلات ایران*** روزنامه مریخ را هم در زمره روزنامه‌هایی معرفی می‌کند که تحت مدیریت اعتمادالسلطنه اداره می‌شده است. در صورتی که این روزنامه با نظارت میرزا حسین خان سپهسالار اداره می‌شده و اعتمادالسلطنه در انتشار آن هیچ گونه دخالتی نداشته است.

۷- روزنامه *Echo de perse* (صدای ایران) در تهران منتشر می‌شد و نویسنده آن دکترمورل *(Dr. Morel)* فرانسوی بود.

روشنگرانه روزنامه‌نگاران ایرانی در خارج از کشور، برخی از مطبوعات کشورهای خارجی هم چون هند و عثمانی و کشورهای اروپایی انتقاداتی را از حکومت ناصرالدین‌شاه درج می‌کردند. ناصرالدین‌شاه و اعتمادالسلطنه برای پاسخ‌گویی به این انتقادات بر آن شدند تا جهت تبلیغ مواضع خود در خارج از ایران روزنامه‌ای به زبان فرانسوی منتشر سازند و سرانجام در جمادی‌الثانی سال ۱۳۰۲ ه.ق نخستین شمارهٔ این روزنامهٔ فرانسوی زبان به نام اکودوپرس یا صدای ایران در تهران انتشار یافت.[۱] انتشار این روزنامه عکس‌العمل وزیر خارجه وقت امین‌الدوله را به دنبال داشت تا جائی که وزیر خارجه در ۱۹ ذیقعده سال ۱۳۰۴ ه.ق دستور تعطیلی این روزنامه را صادر کرد، اما با سرسختی و اصرار اعتمادالسلطنه این روزنامه هم‌چنان منتشر می‌شد.[۲] از این روزنامه مجموعاً هفده شماره از چهارم جمادی‌الاخر ۱۳۰۲ ه.ق (۲۱ مارس ۱۸۸۵م) تا دوم جمادی الاخر سال ۱۳۰۵ ق (۱۵ فوریه ۱۸۸۸ م) منتشر شد.[۳]

۱- قبل از این روزنامه، روزنامهٔ فرانسوی زبان دیگری به نام *La Patrie* (وطن) و در زمان صدارت سپهسالار و به دستیاری بارون دونرمان *(Baron denorman)* در ۱۲۹۳ ق منتشر شد اما به علت این که در شماره اول خود دم از آزادی و برابری زده بود، توقیف شد. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: آرین‌پور، پیشین، ص ۲۴۱-۲۴۲.

۲- کهن، پیشین، ص ۱۲۵.

۳- نفیسی، ***«مطبوعات»، ایرانشهر***، جلد دوم، ص ۲۵۳.

بخش سوم

بررسی شیوهٔ تاریخ نگاری اعتمادالسلطنه

با توجه به مطالب فصل‌های گذشته در ارتباط با تألیفات اعتمادالسلطنه، می‌توانیم او را یکی از پرکارترین مورخان ایرانی تا زمان حاضر بدانیم. بررسی شیوهٔ تاریخ نگاری در ایران قبل از روزگار اعتمادالسلطنه و مقایسه آن با شیوهٔ تاریخ نگاری اعتمادالسلطنه و دیگر آثار تاریخی که پس از وی نوشته شده‌اند نشانگر این نکته است که تاریخ‌نویسی ایرانی از نیمه دوم پادشاهی ناصرالدین‌شاه و به ویژه در تألیفات تاریخی اعتمادالسلطنه تغییرات بنیادین را در خود شاهد بوده است. تلاش ما در این بخش از نوشتار در این راستا است تا ضمن بررسی دیدگاه‌های اعتمادالسلطنه نسبت به تاریخ و تاریخ‌نگاری و اصول حاکم بر تفکر تاریخ‌نگاری او، این تغییرات را در تألیفات تاریخی‌اش نمایان سازیم. مسلماً نمایان ساختن این تغییرات خود می‌تواند بیان کنندهٔ شیوهٔ تاریخ‌نگاری اعتمادالسلطنه باشد.

اعتماد السلطنه و معین الملک
در سفارت پاریس ۱۲۸۲ قمری

امین الدوله

اعتماد السلطنه

امین السلطان

فصل سیزدهم

دیدگاههای اعتمادالسلطنه نسبت به تاریخ و تاریخ‌نگاری و اصول حاکم بر تفکر تاریخ‌نگاری او[1]

نخستین نکته‌ای که می‌تواند بیانگر بینش تاریخی هر مورخی باشد، هدف و فایده‌ای است که او از نگارش تاریخ در نظر دارد. اعتمادالسلطنه هم به عنوان یک مورخ در این مورد نظراتی دارد. به نظر او کسب تجربه و گرفتن عبرت و درک علل ترقی و تنزل ملتها و دولتها و آگاهی بر ***«نوادر اعصار و بدایع آثار»*** و کسب علوم و به دست آوردن ***«مفاتیح و آداب و رسوم و... هزار چیز دیگر»*** از جمله ***«فوائد منظوره تاریخ»*** است:

> ***«فوائد منظوره از تاریخ که عبارت از تجارب و عبر و تیقظ و خبر و فهم سبب و جهت ترقی و تنزل امم و ملل و صعود و سقوط ممالک و دول و وسائل حصول مرام و نتایج سماحت و اقدام و آگاهی از نوادر اعصار و بدایع آثار و به دست آوردن مقالید علوم و مفاتیح آداب و رسوم و افتتاح مناهج و مسالک و احتراز از مساوی و ممالک و هزار چیز دیگر است».***[2]

در جایی دیگر او هدف از تاریخ را ***«تنبیه»*** انسان‌ها می‌داند و در همین راستا آثار تاریخی ***«سراپا تنبیه»*** را برای تنبه شاه تهیه و ترجمه می‌کند:

> ***«عجب این که در سال متجاوز از چهار صد تومان خرج می‌کنم و از این***

---

۱ - اگرچه در خلال فصول پیشین این پژوهش - مخصوصاً در بخش مربوط به بررسی تألیفات تاریخی اعتمادالسلطنه - سخنانی را پیرامون برخی از ویژگی‌های تاریخ‌نویسی اعتمادالسلطنه بیان کرده‌ایم اما از آنجا که اظهارنظر دربارهٔ شیوه تاریخ‌نگاری اعتمادالسلطنه نیاز به یک جمع‌بندی کلی از اسلوب‌های گوناگون به کار برده شده توسط او در آثار گوناگونش دارد این فصل را به این جمع‌بندی اختصاص داده‌ایم. تکرار بعضی از عبارات فصل‌های گذشته نیز در این راستاست.

۲ - اعتمادالسلطنه، ***درر التیجان فی تاریخ بنی اشکان***، ج اول، ص ۲۰۳.

قبیل آثار [مثل تاریخ فردریک] که سراپا تنبه است می‌آورم برای شاه می‌خوانم هیچ ملتفت نیستند».[۱]

اعتمادالسلطنه هدف و فایده تاریخ را در ***«کشف مجهولات و نشر حقایق»***[۲] خلاصه می‌کند و با این گونه اظهارنظرها پیرامون تاریخ نشان می‌دهد که به رغم این که یک مورخ درباری محسوب می‌شده و هدفش از تاریخ‌نویسی علاوه بر انجام وظیفه به عنوان رئیس دارالتألیف خوش‌آمد گویی به شاه و درباریان و ارتزاق از راه تاریخ‌نویسی بوده، حداقل به اهمیت تاریخ‌نگاری و نقش آن در عبرت بخشیدن و درس دادن به دولت‌ها و ملت‌ها نیز واقف بوده است. او رسالت مورخ را نگاشتن تاریخ در ***«کمال بی غرضی»*** می‌داند و در این باره می‌نویسد:

«... [مورخ باید] با کمال بی غرضی مطلب بنگارد. مورخ امانت و خیانت هر کسی را باید بنگارد و فسق و یا عبادت ابناء زمان را حق نگارش دارد اما دشنام دادن به ایشان شأن تاریخ نگار نیست».[۳]

او تاریخ نگاری سنتی ایران را - به ویژه در ارتباط با نگارش تاریخ ایران قبل از اسلام - بدین لحاظ که ***«اخبار ضعاف و عجایب و خرافات»*** در آنها راه یافته این گونه مورد انتقاد قرار می‌دهد:

«این فن شریف [تاریخ نگاری] با کثرت تصانیف در ایران سخت سست و ضعیف بوده چه از بدایت خلیفه [حضرت آدم] تا اول ظهور دولت اسلام را از اخبار ضعاف و عجایب و خرافات از حیز اعتبار و قبول خاصه خارج کرده [است]».[۴]

اعتمادالسلطنه علت اصلی این گرایش مورخان را به افسانه‌ها و خرافات تمایل بشر به جعل و اغراق می‌داند و در این رابطه از زبان ***«جناب آقا»*** در ***خلسه*** می‌نویسد:

۱- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۴۶۱.

۲- اعتمادالسلطنه، ***درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان***، ص ۲۰۴.

۳- اعتمادالسلطنه، ***صدرالتواریخ***، ص ۱۴۷. اعتمادالسلطنه همچنین در این صفحه از ***صدرالتواریخ*** مورخانی را که سخنان زشت و توهین‌آمیز را در تاریخ خود گنجانده مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌نویسد: ***«از مورخ خیلی غرابت دارد که نسبت به مردم لعن و دشنام بنویسید».*** وی این مطلب را در ارتباط با نقد کتاب ***اکسیرالتواریخ*** تألیف علی‌قلی میرزااعتضادالسلطنه بیان می‌کند و او را به خاطر سخنان توهین‌آمیز و عبارات زشتی که در حق قائم مقام نگاشته مورد انتقاد قرار می‌دهد و این گونه اظهارنظر اعتضادالسلطنه پیرامون قائم‌مقام را ناشی از این مسئله می‌داند که اعتضادالسلطنه میل داشته بعد از عباس‌میرزا ولایتعهدی به سایر برادران او برسد اما تلاش‌های قائم مقام در به ولایتعهدی و سپس پادشاهی رساندن محمدشاه مانع از تحقق خواست قلبی او شده است و به همین دلیل در کتاب خود توهیناتی را به قائم مقام روا داشته است.

۴- اعتمادالسلطنه، ***المآثر و الآثار***، (چاپ کتابخانه سنایی)، ص ۹۴.

«حقیقت مطلب آن که من در حال حیات چندان به تواریخ و شرح زندگانی گذشتگان معتقد نبودم و غالب سیر و اخبار ماضیه را افسانه می‌پنداشتم و باید هم چنین باشد زیرا که مکرر دیده‌ام یک مطلب را از خانهٔ همسایه در ظرف یک ساعت به انحای مختلفه خبر می‌دهند و روایت می‌کنند. وقتی انسان در عصر و زمان خود از خانهٔ همسایهٔ دیوار به دیوار خود نتواند یک مطلب را به درستی بفهمد و یقین به صحت آن نماید از دو هزار و سه هزار سال قبل چگونه خبر صحیحی می‌تواند به دست بیاورد در صورتی که محقق شده جنس بشر همیشه به جعل و اغراق مایل بوده و مطلب راست بی پیرایه را خنک و بی‌مزه انگاشته...»[1]

او نگاشتن تاریخ را بدون ***«تحقیق کامل و توفیق اسباب»*** توسط مورخ ***«به معرض خطر انداختن»*** خود دانسته و نگارش تاریخ معاصر را به خطر وجود پاره‌ای از حساسیت‌ها کاری ***«بس صعب و کثیرالزحمه»*** دانسته است:

«چون تألیف و تحریر تواریخ و سیربی تحقیق کامل و توفیق اسباب خود را به معرض خطر انداختن و مصداق مَنْ ضَنَّفَ استهدف رفتن است علی‌الخصوص تاریخ عصر و تألیف شرح حال و معاصر. چه اکثر اشخاصی که اسامی آنها در ذیل وقایع سلطنت ابد مدت شهریار تاجدار گردون اقتدار ضبط و ثبت است یا خودشان حیات دارند یا اولاد اجماد و اعقاب والا نژادشان در قید حیات و مشغول خدمات دولتی می‌باشند پس شرح حال هر یک را به طوری نگاشتن که از دقایق حالات چیزی فوت نشود و با لباس صدق و راستی بر وفق مراد آید و مورد ایراد نگردد کاری بس صعب و کثیرالزحمه بود».[2]

این سخن اعتمادالسلطنه بیانگر وظیفه خطیر مورخ در جامعهٔ است. چون مورخی که قصد نگاشتن تاریخ معاصر را دارد در واقع خود را به نوعی درگیر مسائل سیاسی کرده است و آن بدین علت بوده که بیان واقعیت‌ها در مورد شخصیت‌هایی که حساسیت‌ها و تنش‌هایی نسبت به آنان در جامعه وجود داشته، می‌توانسته پاره‌ای از واکنش‌های منفی و یا مثبت را نسبت به او ایجاد کند. وی ضمن سخت شمردن کار تاریخ‌نگاری، نگاشتن تاریخ واقعی جهان

---

۱ - اعتمادالسلطنه، ***خلسه*** (چاپ کتیرائی)، ص ۱۲.

۲ - اعتمادالسلطنه، ***مرآت البلدان*** (چاپ ۱۲۹۵ ق)، ج دوم، ص اول مقدمه.

را امری محال دانسته است:

«سنین این سلطنت [خداوند جهان] که ازل و ابد بعضی از قرون آن باشد نامورخ است و حوادث و سوانح آن که بِعّد و حصر نیاید لاعلی التعین و غیر مدون. کسیت که مورخ این تاریخ تواند بود و حساب این شهور و سنین تواند نمود. در دفتر ایام حرفی از آن نیست و مجموعه اوهام را طرفی از آن نه، سندی که بدان دست رسی باشد کجاست و خبری که اعتماد را شاید کِراست؟ تنها اگر کشف رازی توان کرد از سفرای کبار آن حضرت که رسولان مرسل اند و ابنای وحی منزل».[1]

اعتمادالسلطنه به کار بردن حب و بغض را از طرف مورخ در نگارش تاریخ امری ناپسند دانسته و برخی از مورخان معاصر خود را بدین دلیل نکوهش کرده است. جدا از نکوهش اعتضادالسلطنه که قبلاً به آن اشاره شد او محمدتقی خان سپهرلسان‌الملک مؤلف ***ناسخ التواریخ*** را نیز در مواردی هم‌چون نگاشتن شرح حال میرزااسدالله نوری پدر میرزاآقاخان نوری در ردیف مربوط به وزراء و تحت عنوان وزیر لشگر به جای میرزا هدایت و محض تملق میرزاآقاخان در حالی که او جزو امر او وزراء و کارکنان دولت محسوب نمی‌شده و یا ***«بدنگاشتن»*** و ***«تخفیف اسم»*** میرزاتقی خان امیرکبیر و یاد نکردن از ***«تدبیرات صائبه او»*** به خاطر خوشایند میرزاآقاخان نوری، مورد انتقاد قرار داده است.[2] اعتمادالسلطنه به کار بردن حب را نیز در نگارش تاریخ باعث تحریف واقعیت‌ها می‌داند و به طور ضمنی اشاره می‌کند که مورخ در صورت داشتن محبت کسی و تأثیر این محبت بر کار او، بهتر است در مورد آن شخص چیزی ننویسد. او این نصحیت را در وهلهٔ اول به خودش می‌کند و می‌نویسد:

«شاید شرح حال امین‌الملک را هم در موقعی بنویسم. اما هرچه من نوشتم محل اعتنا و اعتبار نباید باشد چرا که با این شخص دوست هستم و خیلی

---

۱ - اعتمادالسلطنه، ***تاریخ منتظم ناصری***، (چاپ رضوانی)، ج اول، ص ۱۷.

۲ - اعتمادالسلطنه، ***صدرالتواریخ***، ص ۵۵. اعتمادالسلطنه در ***المآثر و الاثار*** هم در جایی که شرح حال مختصر سپهر را می‌نگارد درباره اسلوب تاریخ نویسی او این گونه اظهار نظر می‌کند:

«میرزا محمدتقی مستوفی کاشانی لسان‌الملک مختلص به سپهر.... در نویسندگی و سخن‌وری بحری ز خار و سپهری دوار بود. ولی سیاقت و اسلوب او در مذاق مبارک همایونی ستوده نیست چه بر لغات و الفاظ و عباراتی اشتمال دارد که در اشعار و اشباهها استعمال می‌شود».

جهت اطلاع بیشتر ر. ک: اعتمادالسلطنه ***چهل سال تاریخ ایران***، ج اول، ص ۲۵۴.

تفضیل او شاید باین‌واسطه کرده باشم. پس بهتر است هیچ ننویسم».[۱]

به رغم این سخنان اعتمادالسلطنه مدعی واقعیت نگاری محض از طرف خود نیست و در این باره می‌نویسد:

«کیست که از سهو و نسیان مصونست و هرچه گوید به صحت و درستی مقرون؟ همین که اغلب صواب باشد مقبول اولی الالباب گردد».[۲]

او در نوشته‌های خود ضمن درخواست از آیندگان برای ادامه دادن به کار نگارش تاریخ و پذیرش امکان لغزش او در تألیفاتش و تقاضا از آنان برای جرح و تعدیل نوشته‌هایش، خود را مبتکر تاریخ‌نگاری نوین ایرانی معرفی می‌کند:

«.... اگر من مُردم دیگر ایرانیان باید کار [تاریخ‌نگاری] مرا ادامه دهند و در آثار خود از مبتکر این فکر [تاریخ نگاری نوین] نیز نامی به نیکویی ببرند و زحمتم را به چیزی شمرند.... نیز اگر سهوی به قلم فاتر این ضعیف رفته به اصلاح آن پردازند مبهم و مجمل نگذارند و چه مقصود کشف مجهولات و نشر حقایق است نه مائی و منی.... و من اول رایض این توسنم و مبدع نخستین این فن [تاریخ نگاری نوین] چگونه از لغزش به کلی بر کنار مانم و ناسره را به جای سره نستانم. بر آیندگان از ابنای وطن من است که بجرح و تعدیل گفتهای[۳] من پردازند زشتها را ترک کرده زیباها را در منصهٔ شهود و ابود جلوه‌گر سازند به تنقیح مباحث پای فشارند و تکمیل نواقص مرا کمر بندند».[۴]

در مورد اصول حاکم بر تفکر تاریخ نگاری اعتمادالسلطنه نیز باید بگوئیم اگرچه اعتمادالسلطنه خود را ***«مبدع»*** تاریخ نگاری نوین ایرانی می‌داند اما مطالعه دقیق آثار اونشان می‌دهد که اصول حاکم بر تفکر تاریخی او هنوز از بند برخی از اصول حاکم بر تفکر مورخان سنتی ایران کاملاً رها نشده است. با توجه به این که بحث پیرامون اصول حاکم بر تفکر مورخان سنتی ایران ما را از تعقیب هدف اصلی دور می‌کند، در این بخش از نوشتار تلاش می‌کنیم که تنها با بازتاب سه اصل عمومی حاکم بر تاریخ‌نویسی سنتی ایران که در آثار اعتمادالسلطنه نیز نمود داشته است آشنا شویم.

یکی از این اصول، مسئله اعتقاد مورخان به قضا و قدر است. بسیاری از مورخان سنتی

۱- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۹۸.

۲- همان جا، ص ۹۸.

۳- شکل صحیح این کلمه ***«گفته‌های»*** است.

۴- اعتمادالسلطنه، ***درالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان***، ج اول، ص ۲۰۴.

ایران هرگاه در تحلیل و تعلیل عوامل حوادث مختلف به هر علتی قادر به ارائه دلایل موجهی نبودند آن را به قضا و قدر و آسمان نسبت می‌دادند و یا مشیت و حکمت الهی را به عنوان دلایل حدوث آن حادثه بیان می‌کردند.[۱] اعتمادالسلطنه به رغم گرایش شدید به پاره‌ای از نوآوری‌ها در تفکر تاریخ نگاری‌اش، نتوانسته بود به طور کامل از این اصل بر کنار بماند. او در زمرهٔ کسانی است که عبارت قرآنی ***«تعزمن تشاء و تذل من تشاء»***[۲] را به معنای حاکمیت مطلق قضا و قدر بر سرنوشت انسان، تفسیر کرده‌اند.[۳]

این تفکر در ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*** به خوبی نمایان است. او بهبود یافتن مادر بیمارش را ***«بسته به نظر آسمان»***[۴] دانسته و وقتی یکی از طبیبان ایرانی تحصیل کرده در اروپا به اشتباه سمی را به جای دارو مصرف کرد و متعاقب آن درگذشت، اعتمادالسلطنه در خاطراتش مرگ او را به قضا نسبت داد و نوشت: ***«چون قضا آید حکیم ابله شود»***.[۵]

اگرچه این اصل در آثار تاریخی اعتمادالسلطنه به شکل ظاهر دیده نمی‌شود اما عدم پرداختن به تحلیل و تعلیل بسیاری از حوادث و فراموش کردن رسالت تاریخ نگاری در تبیین مسائل در برخی آثار او نشانگر تأثیرگذاری این تفکر در شیوهٔ تاریخ نویسی او می‌باشد.

دومین اصل به ارث رسیده از تفکر تاریخی کهن ایرانی به اعتمادالسلطنه اعتقاد به الهی بودن مقام سلطنت است. این تفکر در روزگاران پیش از اسلام به شکل نمود فره ایزدی در شاهان، در ذهن عامه مردم جا افتاده بود. اگرچه ورود اسلام به ایران توانست تا اندازه‌ای این تفکر را سست کند اما حداقل تا دورهٔ مورد بحث ما - عهد ناصری - نتوانست آن را به کلی ریشه کن کند. در روزگاران پس از اسلام عده‌ای از مورخان این تفکر را به خاطر منافع

۱- نظام‌الدین شامی - یکی از مورخان دربار تیمور - از جمله این مورخان است. او یورش و خونریزی‌های مغول و تیمور را این گونه توجیه می‌کند:

«... اما چون فسق و فساد و لجاج و عنادگریبان خلق را گیر دو سر از راه شریعت برگردانند و مال و منال و غرور و شرور ایشان را زیادت گرداند تا حدی خداوند تعالی را فراموش کنند و فرمان صاحب شریعت نبرند حکمت الهی اقتضای آن کند که دل پادشاهان برایشان متغیر گرداند و در خاطر ملوک القاء کنند تا ایشان را تأدیب کنند و گوشمال دهند».

ر. ک. شامی، نظام الدین، ***ظفرنامه شامی***، با مقدمه و کوشش پناهی سمنانی (بی جا، بامداد، ۳۶۳ خ) ص ۸.

۲- قرآن مجید، آیه ۲۶۱، سوره آل عمران.

۳- اعتمادالسلطنه در ص ۶ ***روزنامه خاطرات*** از این عبارت برای توجیه ترقی و تنزل افراد استفاده می‌کند و این در حالی است که قرآن مجید در موارد متعدد و از جمله در آیه ۲۴ سوره بقره و سپس در آیه ۱۷۹ سوره اعراف نه تنها انسان را موجودی مسلوب الاختیار نمی‌داند بلکه او را در نتیجه اراده و عملش از یک سو مسجودالملائک و از طرف دیگر پست‌تر از چهارپایان معرفی می‌کند.

۴- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۴۲۴.

۵- همان جا، ص ۱۰۹۳.

شخصی و یا به خاطر اعتقاد قلبیشان به این ایده در آثار خود نشان دادند.[۱]

اعتمادالسلطنه نیز به رغم انتقاداتی که در روزنامهٔ خاطراتش بر ناصرالدین شاه وارد می‌کند از عقیده‌مندان به این تفکر بوده است. با این که او تخفیف‌های زیادی را از طرف شاه و دربار متحمل شده است اما هیچ گاه نه در آثار شخصی و نه در آثار رسمی‌اش، اساس سلطنت را زیر سوال نبرده است و این در حالی بوده که موج جمهوری خواهی و دموکراسی‌طلبی دامن اروپا را که سر منشاء تغذیه فکری اعتمادالسلطنه شمرده می‌شود، در برگرفته بود.

همان گونه که در مبحث بررسی ویژگیهای اخلاقی و تفکرات اجتماعی اعتمادالسلطنه بدان اشارت رفت او مقام سلطنت را دنباله رو نبوت و امامت تصور می‌کرد و این شاه دوستی در معنای عام آن به قدری در وجود او رخنه کرده بود که تمام ایده‌ها و نهادهایی را می‌توانست در برابر شاه قرار به گیرد به شدت رد می‌کرد. او آزادی، قانون، حکومت جمهوری و به تبع آن آزادی‌خواهان، قانون خواهان و جمهوری‌خواهان را که در مقابل شاه قرار گرفته بودند نکوهش و آنان را ***«دیوانه»***، ***«احمق و فضول»***، ***«بدعت‌گزار»*** و ***«خائن و نادان»*** معرفی می‌کرد.[۲] او در آثار رسمی خود و در جاهایی که به شرح تاریخ سیاسی پادشاهان قاجار پرداخته است هیچ یک از آنان را به خاطر اهمال‌کاریهایی که در سوء اداره کشور داشته‌اند - حتی به شیوه بسیار ملایم نیز - مورد انتقاد و نکوهش قرار نداده و در مقابل تمام نابسامانی‌ها و کاستی‌های حکومت قاجاران را به وزرای آنان نسبت داده است. این نوع تفکر اعتمادالسلطنه در تبرئه کردن شاهان و متهم قرار دادن وزراء را در ارتباط با نابسامانی‌ها به روشنی در کتاب خلسه می‌بینیم. در این کتاب و در مکالمهٔ خیالی ***«ملاابراهیم»*** و ***«جناب آقا»*** وقتی ملاابراهیم از جناب آقا می‌پرسد که چرا در این مجلس وزرا را که مطیع شاهان بوده و هرچه را که آنان می‌گفته‌اند اجرا می‌کرده‌اند محاکمه می‌شوند و چرا شاهان در این رابطه موآخذه نمی‌شوند جناب آقا این گونه پاسخ می‌دهد:

> ***«نتوان گفت او [شخص شاه] مسئول کلیه اعمال است و طرف هر نوع جواب و سوالی. بلی حرفی که با پادشاه است در باب انتخاب وزیر است و بس. سخن‌های دیگر را وزیر باید جواب گوید. اوست که این بار را بر دوش گرفته و قبول این کار کرده و خود لغت وزیر مبین این مطلب است. چه وزیر آن کسی است که با زحمات و اعناء سلطنت وزر دولت را عمل می‌کند به عبارت اخری***

۱- در مورد وجود این صفت در بین مورخان پارس زبان باید گفت که حتی برخی از مورخان که ارتباط چندانی با دربار نداشته و حتی پاره‌ای از تحمیلات را نیز از طرف دربار محتمل شده‌اند هیچ گاه نهاد سلطنت را به عنوان یک اصل مغایر با دین اسلام زیر سؤال نبرده‌اند.

۲- اعتمادالسلطنه، ***خلسه***، ص ۱۸.

کار پادشاه را او می‌کند اگر صواب کند او می‌کند و اگر به راه خطا رود او رود و اگر طریق غرض پیماید او پیماید و اگر در فوز و فلاح گشاید او گشاید. پس باید وزراء را استنطاق نمود نه سلاطین را. آن را باید پرسید نه این را».[۱]

در ادامهٔ همین مکالمه است که شاه ***«سایه یزدان»*** خوانده می‌شود که ***«تقدیر الهی این موهبت و عنایت»*** را به او اختصاص داده و او را ***«صاحب دیهیم کرامت و افسر مکرمت»*** گردانیده و ***«جبین او را به انوار و سعادت جاوید»*** منور نموده است.[۲] هنگامی که تأثیر این گونه تفکر را در اعتمادالسلطنه مشاهده می‌کنیم می‌توانیم تصور کنیم که او چگونه بسیاری از واقعیت‌های تاریخی را که نشانگر زورمداری‌ها، خیانت‌ها و اهمال‌کاری شاهان قاجار نسبت به مردم ایران بوده، به نفع آنان دگرگونه جلوه داده است. مسلماً بخش عمده‌ای از این تحریفات در راستای خوش خدمتی اعتمادالسلطنه به شاه و به جهت برآورده شدن منافع شخصی‌اش بوده است. اما اگر این تفکر در ذهن او جای نمی‌داشت با توجه به آگاهی‌های گسترده‌ای وی از تفکرات نوین اروپایی و رذالت‌های دربار ایران، چه بسا او نیز در ردیف نویسندگان روشن فکرانی هم چون میرزا ملکم خان و میرزاآقا کرمانی قرار می‌گرفت.

سومین اصلی که در ارتباط با اصول حاکم بر تفکر تاریخ نگاری سنتی ایران مورد توجه قرار گرفته اصل نگارش تاریخ با انگیزه‌های غیر مردمی است. با این که بسیاری از ایرانیان پس از یورش تازیان به کشورشان، مسلمان شده و قرآن مجید را مبنای تعالیم خود در همه سطوح و از جمله تاریخ نویسی قرار دادند اما به زودی بسیاری از مورخان ایرانی - اسلامی انگیزه‌های مردمی تاریخ نگاری مورد توجه قرآن را به فراموشی سپرده و انگیزه‌های غیرمردمی محرک آنان در نگارش تاریخ شد.[۳] این انگیزه‌ها در نزد مورخان متفاوت بود. گاهی تاریخ به سفارش اربابان ثروت و قدرت و یا با انگیزه دریافت صله و انعام از آنان نوشته

۱- اعتمادالسلطنه، خلسه، ص ۱۷. ۲- همان جا، همان صفحه.

۳- قرآن مجید در آیات متعدد خود مسلمین را به سیر در زمین و مطالعه سرگذشت پیشینیان از طریق بازدید عینی از آثار آنها و تفکر و تدبیر با انگیزه پندآموزی و عبرت‌گیری، تشویق کرده است. مثلاً در آیه ۴۳ سوره فاطر، مسلمین در این رابطه این گونه مورد خطاب قرار گرفته‌اند:

«أولم یسیروا فی‌الارض فینظرواکیف کان عاقبه الذین من قبلهم...» «آیا سیر نکردند در زمین بنگرند که چگونه بود سرانجام آنانی که پیش از اینان بودند».

آیات دیگری نیز با همین مضمون و در ۱۲ مورد دیگر در قرآن مجید وجود دارد. جهت اطلاع بیشتر در این مورد: ر.ک: رادمنش، عزت‌اله، ***تاریخ در قرآن***، (مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ خ)، ص ۱۱۴ به بعد.

می‌شد[۱] و گاهی نیز انگیزه نگاشتن تاریخ در نزد افراد از حد نوشتن تاریخ به عنوان وسیله‌ای برای سرگرمی انسانها فراتر نمی‌رفت.[۲]

نگارش تاریخ برای اظهار فضل[۳] و هم چنین استفاده از نگارش تاریخ برای اثبات

۱- صاحبان ثروت و قدرت به دلایلی مختلفی از جمله تثبیت قدرت خود، ارضای حس جاه‌طلبی و خود بزرگ بینی و... اشخاصی را مأمور به نوشتن شرح حال خود - آن گونه که خود می‌خواسته‌اند - کرده‌اند. این اشخاص که کارشان حرفه‌ای و انگیزه‌شان ارتزاق از راه نگارش تاریخ بوده ناگزیر تاریخی می‌نوشته‌اند که باب طبع ولی نعمت خود باشد. در این گونه تواریخ واقعیاتی که با منافع صاحبان قدرت در تضاد بوده به شکل واقعی خود بیان نشده بلکه مورخ ضمن تحریف واقعیات به نفع صاحب سفارش، او را حاکمی عدالت‌گستر و رعیت‌پرور معرفی نموده است. گاهی نیز تاریخ نویس با انگیزه دریافت صله و انعام و بدون سفارش صاحبان قدرت و ثروت اقدام به نوشتن تاریخ کرده است. سه کتاب ***«شمس التواریخ»***، ***«اخلاق ناصرالدین شاه»*** و ***تاریخ بختیاری*** نمونه‌ای بارزی از این گونه تواریخ نوشته شده در عصر قاجار هستند. کتاب اولی به دستور محمدشاه نوشته شده و مشحون از مداحی‌ها و تملقات نسبت به خاندان قاجار است. در کتاب دومی نیز که به منظور خوشامد ناصرالدین‌شاه قاجار تألیف شده تمام مکارم اخلاق را به ***«آن پادشاه جمجاه»*** منسوب داشته‌اند. کتاب سوم نیز به دستور علی قلی خان سردار اسعد بختیاری و در تمجید از سران ایل بختیاری نوشته شده است. مولف کتاب‌های فوق عبدالوهاب قطره، ملامحمد یزدی و عبدالحسین سپهر هستند. دو کتاب اولی به شکل دست نویس بوده و کتاب سوم با مشخصات ذیل به چاپ رسیده است:

سپهر، عبدالحسین بن هدایت اله، ***تاریخ بختیاری یا خلاصه الاعصار فی تاریخ بختیار***، (تهران، بی‌تا، ۱۳۳۲ ه.ق).

۲- علاقه به تاریخ و به تبع آن تاریخ نگاری یکی از علایق ذاتی انسان است. وجود این حالت روانی در بشر باعث شده تا عده‌ای برای برآورده کردن این نیاز روحی خود قلم به دست گیرند و با مایه گرفتن از آثار گذشتگان اعم از مکتوبات و مسموعات، آثاری را به وجود بیاورند. اگرچه انگیزه نگارش این تواریخ تا حدی معقول به نظر می‌رسد اما با توجه به عادت روحی دیگر انسان که دوست دارد به حوادث شاخ و برگ بدهد و آنان را شگفت جلوه دهد، این نوشته‌ها از ساخته‌ها و پرداخته‌های ذهن خیال باف نویسنده خود و هم چنین از قصه‌های ساخته شده توسط دیگران برکنار نمانده است. دو کتاب ***نامه خسروان*** و ***عشق و سلطنت یا فتوحات کوروش کبیر*** نمونه‌های بارزی از این گونه آثار در عهد قاجار هستند. کتاب اولی مبتنی بر قصه‌ها است و چندان ارزش تاریخی ندارد و کتاب دومی قبل از آنکه یک اثر تاریخی باشد یک رمان محسوب می‌شود. این دو کتاب با مشخصات زیر چاپ شده‌اند.

- جلال الدین میرزا بن فتحعلی شاه قاجار، ***نامهٔ خسروان***، (طهران، دارالطباعه، ۱۲۸۵/۸۸ ه.ق)، ۳ جلد.

- کبودر آهنگی، شیخ موسی، ***عشق و سلطنت یا فتوحات کورش کبیر***، (بمبئی، بی نا، ۱۳۳۳ ق).

۳- از دیگر خصوصیات روحی انسان یکی نیز این است که دوست دارد همواره به نوعی مورد ستایش و تحسین هم‌نوعان خود قرار گیرد. برآورده شدن این خواسته روحی نیاز به این داشته که او در برخی زمینه‌های علمی اعتبار و تخصص خاصی داشته باشد. یکی از این زمینه‌ها که در گذشته - و شاید در زمان حال - می‌توانسته این خواسته را برآورده کند داشتن اطلاعات تاریخی بوده است. ویژگی اصلی این قبیل آثار که با انگیزه خودنمایی تألیف شده‌اند این است که مؤلف آن تلاش زیادی می‌کند تا خود را محور تمام

←

عقیده[1] از دیگر انگیزه‌های نگارش تاریخ در نزد مورخان سنتی ایران بوده است. در برخی موارد نیز دو یا چند انگیزه از موارد بالا محرک مورخان برای نگاشتن تاریخ بوده است. انگیزه‌های اصلی اعتمادالسلطنه نیز از نگارش تألیفات متعدد تاریخی به نظر می‌رسد که در چارچوب دو انگیزهٔ تاریخ نویسی به سفارش شاه و درباریانش و یا نگارش تواریخ به نام آنان به منظور خوش‌آمدگویی و دریافت امتیازات و همچنین نگاشتن تاریخ برای اظهار فضل بوده

اطلاعات تاریخی قرار دهد و دیگر مورخان را به خاطر اطلاعاتی که به زعم وی نادرست هستند نکوهش کند. دو کتاب ***رستم‌التواریخ*** و ***«حدائق الجنان»*** در زمره این قبیل آثار تألیف شده در عصر قاجار هستند. مولف کتاب ***رستم التواریخ*** یعنی رستم‌الحکما متخلص به آصف همانگونه که از عنوان کتاب و لقب خودش بر می‌آید واقعاً باور کرده بود که جایگاه خود و کتابش در میان حکما و آثار آنان همچون موقعیت رستم - پهلوان افسانه ایران - در میان پهلوانان کوچک بوده است. ادعاهای او در این زمینه به گونه‌ای است که:

«... در درازای نوشته‌ها و رساله‌ها و جنگهای گوناگونش کمتر می‌توان به بخشی یا فصلی برخورد که نامبرده فضل و حکمت و معرفت خویش را سخت نستوده باشد. وی خود را زبدةالعلماء، نخبةالفضلاء، عمدةالفقها، عقلیةالعرفا نیز می‌نامند و حتی خود را در حد معصوم می‌داند:

کی فعل قبیح سر زند از ذاتم — من صاحب رسم و راه و فعل حسنم

از طرف دیگر او در اثر دیگرش موسوم به ***«فرهنگ نامه»*** خود را هم ردیف افلاطون و ارسطو دانسته و برتر از اسکندر و جم معرفی کرده است:

زنم دم ز حکمت فلاطون صفت — گشایم سر دفتر معرفت
ارسطوی عصرم سکندر کجاست — منم آصف عصر جم در کجاست

مطالب پیرامون رستم‌الحکما را از کتاب ذیل نقل کردیم:

- حائری، عبدالهادی، ***نخستین رویاروئیهای ایران با دو رویهٔ تمدن بوروازی غرب***، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷)، ص ۴۶۶.

نویسنده ***«حدائق الجنان»*** عبدالرزاق بیگ مفتون دنبلی نیز در کتاب خود ضمن آوردن سرگذشت علما و فضلای هم عصرش نام خود را نیز در ردیف فضلا آورده است. به نقل از بهار، محمدتقی، ***سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی***، (بی جا، بی نا، بی‌تا) ج۲، ص ۳۱۰.

۱- در طول تاریخ معتقدان به مذاهب مختلف همهٔ دانش‌های خود و از جمله دانش تاریخ نویسی را در خدمت تبلیغ و اثبات عقیده خود قرار داده‌اند. با توجه به این انگیزه، نگارش این قبیل آثار قبل از آن که به بیان وقایع تاریخی پرداخته شود به اثبات حقانیت و مشروعیت مذهب مؤلف پرداخته می‌شود. تاریخ ایران زمین بدین خاطر که پیروان مذاهب و فرق گوناگون در آن زندگی می‌کرده‌اند از این گونه تواریخ در خود زیاد سراغ دارد. در دورهٔ قاجار نیز کتاب‌هایی هم چون ***«نقطة الکالف»*** تألیف میرزاجانی - از مقتولین دفعه اول شورش با بیان در سال ۱۸۵۲ م - که با حرارت شدید و عصبیت در مورد حقانیت فرقهٔ بابیه نگاشته شده و ***«باب و بهار را بشناسیم»*** تألیف میرزا فتح اله مفتون یزدی نوشته شده‌اند در این راستا خلق شده‌اند. مشخصات این دو کتاب به شرح ذیل است:

حاج میرزا جانی، ***نقطه الکاف***، به تحصیح ادوارد براون، (لندن، اوقاف گیب، ۱۳۲۸ ق ۱۹۱۰/۰ م).

مفتون یزدی، حاجی فتح اله، ***باب و بهار را بشناسیم***، (حیدرآباد دکن، بی نا، ۱۹۵۱م).

است. به اعتراف خود او در مقدمهٔ کتابهای ***مطلع‌الشمس*** و ***مرآت البلدان*** این آثار به دستور شاه تألیف شده و آثاری هم چون ***تاریخ منتظم ناصری*** و ***آلمآثر والاثار*** نیز به منظور خوش‌آمد او تنظیم گشته است. آثاری نیز همچون ***صدرالتواریخ*** و ***التدوین فی احوال جبال شروین*** برای تقرب به امین‌السلطان - صدراعظم وقت ناصرالدین‌شاه - تألیف شده است. همچنین اعتمادالسلطنه در مقدمه بسیاری از تألیفات تاریخی‌اش برتری‌های آثار خود و توانائی‌های خود را در نگارش تألیفات تاریخی به رخ خوانندگان خود کشیده و اظهار فضل‌هایی در این رابطه خود نموده است.

فصل چهاردهم

بازتاب شیوه‌های کهن تاریخ نگاری ایرانی در تألیفات تاریخی اعتمادالسلطنه

با توجه به سخنانی که پیرامون تاریخ نگاری سنتی و بومی ایرانی گفته شده و هم‌چنین با بررسی تألیفات متعدد تاریخی اعتمادالسلطنه، به نظر می‌رسد که آثار تاریخی اعتمادالسلطنه را نه می‌توان در ردیف تواریخی که در زمرهٔ تواریخ مربوط به شیوه تاریخ نگاری سنتی ایران هستند جای داد و نه می‌توان آنها را در چارچوب آثار مربوط به تاریخ نگاری نوین ایران به حساب آورد. در آثار اعتمادالسلطنه می‌توان از یک سو برخی از اصول تاریخ نگاری سنتی و از سوی دیگر برخی از ویژگی‌های تاریخ نگاری نوین را یافت. بنابراین می‌توان گفت که تألیفات تاریخی اعتمادالسلطنه و شیوه‌ی که او در تألیفات این آثار به‌کار برده، برزخی میان تاریخ نویسی سنتی و نوین ایرانی است و آثار متعدد تاریخی او تا اندازهٔ زیادی نقش انتقالی و گذرا از تاریخ‌نویسی سنتی به تاریخ‌نویسی نوین را ایفا کرده‌اند. با توجه به این نظریه است که می‌خواهیم بازتاب شیوه‌های کهن تاریخ نگاری سنتی ایران و همچنین رگه‌های پیدایی تاریخ نگاری نوین را در آثار او به طور جداگانه مورد توجه قرار دهیم.

پیرامون ویژگی‌های شیوه تاریخ‌نگاری سنتی و کهن ایرانی سخن‌های فراوانی گفته شده و می‌دانیم که کار تاریخ نویسی در بسیاری از آثار تاریخی مربوط به این شیوه از حدود یک وقایع نگاری ساده تجاوز نمی‌کرده است. در بسیاری از این آثار، تاریخ نویس جز شرح مآثر پادشاهان و حوادث عمده معاصر آنان به چیز دیگر نمی‌پرداخته است. این مآثر هم غیر از تفصیل جنگها و لشکرکشی‌ها و احیاناً احداث چند بنا، چیز دیگری نبوده و در مورد جنگ‌ها نیز اگر جنگ به پیروزی منجر می‌شد، شرح آن را با آب و تاب تمام می‌نوشتند و چنان که به شکست و هزیمت منتهی می‌گشت به ذکر عباراتی کوتاه از قبیل ***«در این واقعه چشم زخمی از***

خصم زبون به لشکر ظفر نمون وارد آمد»[۱] اکتفا می‌کردند. این آثار که به دستور شاه و یا درباریان او نوشته می‌شد و یا خود مورخ به جهت دست‌یابی به اهداف سیاسی - اقتصادی‌اش آن را تنظیم می‌کرد، طبق سنت مرسوم به نام شاه و یا یکی از رجال با نفوذ دولت او نوشته و در نهایت به آنان ***«تقدیم»*** می‌شد.[۲] این ویژگی در برخی از آثار رسمی اعتمادالسلطنه همچون، ***تاریخ منتظم ناصری***، ***المآثر و الآثار*** و ***صدرالتواریخ*** به وضوح نمایان است. از این آثار - با توجه به انگیزهٔ تالیف و شیوه تاریخ نگاریشان - نمی‌توان انتظار رعایت اصول دقیق تاریخ نگاری علمی را داشت. مداحی، گزافه گویی، تملق و تحریف وقایع از مهم‌ترین ویژگی‌های این قبیل آثار اعتمادالسلطنه است.[۳] از طرف دیگر این آثار با توجه به ماهیتشان بیشتر به

---

۱ - قائم مقامی، جهانگیر، ***«مساله تدوین تاریخ دورهٔ قاجار»***، ***نخستین کنگره تحقیقات ایرانی***، شماره ۲ (۱۳۵۳خ)، ص ۳۱۹.

۲- وجود عنصر فرمایشی در تدوین تاریخ به میزان زیادی از ارزش تاریخی این قبیل آثار کاسته است. چرا که به قول اشپولر:

«مورخی که بنا به دستور.... [فلان پادشاه یاحاکم] تاریخ می‌نوشته مجبور بوده او را مداحانه به عرش اعلا برده و مفاسد و ترکتازیها و... او را مشیت الهی قلمداد کند و او را از هر عیب مبرا نماید».

به نقل از: اشپولر و دیگران، ***تاریخ نگاری در ایران***، ترجمه یعقوب آژند، (تهران، گسترده، ۱۳۶۰ خ) ص ۷.

ادوارد براون نیز درباره ماهیت این گونه تألیفات تاریخی می‌نویسد:

«.. [این تواریخ] تاریخ ملت ایران محسوب نمی‌شوند بلکه اغلب سرگذشت سلاطین و شاهزادگان و امرای خارجی است که پی در پی بر اهل ایران جابرانه سلطنت کرده و در میدان غارتگری از یکدیگر گوی سبقت را ربوده‌اند. این تواریخ سال نامه خستگی آور خون‌ریزی‌ها و چپاول‌ها و تطاول‌هایی است که به زحمت می‌توان موضوع عمومی گرانبهایی از آنها استخراج کرد. فقط پس از رنج فراوان و صبر بی پایان می‌توانیم نکاتی را از آنها بیرون بیاوریم که نور ضعیفی بر اوضاع و مسائل مذهبی و سیاسی و اجتماعی بیفکند».

به نقل از: براون، ***تاریخ ادبیات ایران***، ج چهارم، ص ۲۹۵.

۳- حاکمیت این گونه ویژگی‌ها در آثار اعتمادالسلطنه باعث شده تا او از هر فرصتی برای توجیه اعمال شاه و نسبت دادن صفت رعیت پروری به او استفاده کند. مثلاً در صفحه ۱۳۵ ***المآثر و الآثار*** (چاپ سنایی) هنگامی که از مسئولیت خود در ارتباط با باغ وحش سخن می‌گوید ناصرالدین شاه را ***«سلیمان زمان»*** و ***«هم نفسی شیر و آهو و هم قفسی باز و تیهو»*** را نتیجه عدل او می‌داند و در این رابطه می‌نویسد:

«در این دولت نیز [همچون دول متمدنه دنیا] بسیاری از سباغ ضواری و جانوران جنگل و جبال و صحاری و الوان طیور و انواع وحوش در مرزهای حصین و قفسهای آهنین تغذیه و تربیت می‌گردند و توالد و تناسل می‌نمایند و به حکم سلیمان زمان بندهٔ نگارنده قیم امور آن جمله چرنده و پرنده است. ارباب بصیرت فی‌المثل در صورت باغی که مجتمع آن اجناس مختلف و طباع متضاد می‌باشد حقیقت حال ممالک و بلاد این پادشاه معدلت نهاد را می‌نگرند که از عدل و احتسابش آبادی با امن توام است و خرمی با نظم مدغم، شیر و آهو هم نفس‌اند و باز و تیهو هم قفس...».

حوادث سیاسی - نظامی محدود شده‌اند و مسائل مختلف اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی در آنها به درستی راه نیافته است.[۱]

محدود بودن منابع تاریخ نویسی و منحصر بودن آن به چند متن فارسی و گاهی چند متن عربی و همچنین اتکای بیش از حد مورخ به محفوظات و مسموعات خویش از دیگر ویژگی‌های تاریخ نویسی سنتی ایران بود و استفاده از منابعی همچون تحقیقات باستان‌شناسی، مآخذ تصویری، گزارش‌های خارجیان و هم چنین اسناد موجود در آرشیوهای دولتی معمول و مرسوم نبود.[۲] اگرچه در بسیاری از تألیفات تاریخی اعتمادالسلطنه این محدودیت تا اندازه زیادی به کنار گذاشته شده است اما در برخی از آثار او - به ویژه در آثاری که موضوع آنها جغرافیای تاریخی شهرهای مختلف ایران است - این محدودیت در استفاده از منابع به چشم می‌خورد.

به کار بردن القاب متعدد و طولانی برای شاه و صدراعظم او از دیگر ویژگی‌های تاریخ نویسی سنتی ایران است که تقریباً در تمامی آثار اعتمادالسلطنه به چشم می‌خورد. مثلاً در ***المآثر و الآثار*** و در جایی که می‌خواهد به ناصرالدین شاه اشاره کند برای او از شانزده لقب که هر لقب نیز از چندین کلمه ترکیب یافته استفاده می‌کند.[۳] در ***صدرالتواریخ*** نیز در ارتباط با امیرکبیر برای او ۲۱ لقب ذکر می‌کند[۴] و این در حالی است که می‌دانیم وی به دلیل ارتباط پدرش با قتل امیرکبیر، دلخوشی چندانی از او نداشته است. با این حال اعتمادالسلطنه به دلیل آشنایی با متون تاریخی نوین غرب بر نازیبا بودن این نکته آگاهی داشته و به همین دلیل و بنا به گفته خود در ***مرآت‌البلدان*** تلاش می‌کرده تا ***«در ذکر القاب رجال طریق ایجاز و اجمال را اختیار»*** کند و جز ***«القاب مختصره مخصوصه شاهزادگان و وزرای عالی مقدار دیگران را کسوت لقب نپوشاند»*** و موافق ***«سبک روزنامه دولت»*** و ***«به اقتضای وضع تاریخ نگاری»*** از ***«ذکر مراتب و مدارج»*** اشخاص امتناع و به ذکر اسامی اصلی آنان ***«اکتفا نماید»***.[۵]

از دیگر ویژگی‌های به ارث رسیده از تاریخ نگاری سنتی ایران به اعتمادالسلطنه، شیوه

۱- با این که محتوای بسیاری از آثار اعتمادالسلطنه شرح سلطنت سلاطین و جنگ و صلح است اما او در ص ۱۸ ج اول ***تاریخ منتظم ناصری*** می‌نویسد که: ***«وقایع را محصور و محدود به شرح سلطنت سلاطین و جنگ و صلح آنها و امثال آن سوانح ننمودم بلکه هرگونه حوادث را از قبیل تولد و ارتحال علما و اعیان ممالک و اختراعات و انکشافات و وقوع زلازل و طوفان و طغیان میاه و بروز امراض عمومی و سقوط صواعق و ظهور عجائب.... را بر آن مزید نمودم تا مجمع فواید و مجموعه مواید بوده مقبول طباع بوده باشد و قابل انطباع».***

۲- قائم مقامی، پیشین، ص ۳۱۹.

۳- اعتمادالسلطنه، ***المآثر و الاثار***، (چاپ سنایی)، ص ۲.

۴- اعتمادالسلطنه، ***صدرالتواریخ***، ص ۱۹۶.

۵- اعتمادالسلطنه، ***مرآت البلدان***، ج ۲، ص ۲.

مغلق‌نویسی و استفاده از صنایع ادبی هم چون سجع و موازنه در نثر متون تاریخی است.[1] اگر

۱- استفاده از شیوهٔ انشاء مترسلانه و صنایع ادبی و هم چنین استفاده از الفاظ زیاد بدون ملاحظه مضمون در متن تاریخی که از قرن هفتم هجری در تاریخ نویسی ایران آغاز شده بود در فاصله حکومت تیموریان تا افشاریه به اوج خود رسید. ***تاریخ وصاف*** تألیف وصاف الحضره و ***دره نادره*** تألیف میرزامهدی خان استرآبادی منشی نادر از بارزترین نمونه‌های این سبک نگارش هستند. در ***تاریخ وصاف*** در باب جلوس قوبیلای قاآن به تخت سلطنت این گونه با کلمات بازی شده است:

«قاآن خورشید طلعت کیوان رتبت بر تخت گردن سایه عناصر پایه خورشید صفت برآمد و عروس خانیت را که از خانان دست بدست رسیده بود به حکم حصول کفاعت و صداق صدق استحقاق و شهادت قضا و قدر و وکالت هوخیر ناصر وکفیل دست در دست او نهاده و... تقدیر بطبقچهٔ سیمین ماه لئالی انجم و دراری سعو و نثار کردهٔ مشتری بر منبر هفت پایهٔ طلیسان برانداخته طی لسان را به القاب زهرا ف مشرف گردانید».

به نقل از: وصاف الحضره، ***تاریخ وصاف***، (تهران، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۸۸ق)، ص ۱۶. در کتاب ***دره نادره*** نیز در باب تسخیر کرکوک توسط نادر این گونه قلم‌فرسایی شده است:

«بعد از انجام مهام شهرزور خارج قلعهٔ کرکوک مطرح شعشعه چتر زراندود و دقباب اخبیه برقنات اخبیه پیوست. اهالی کرکوک به استواری شورکه در متانت و کماخ بودی استظهار جسته به محارست حصاره پرداختند. توپچیان... بر بوم و بام قلعگیان آتشفشان و احجار قمپاره را که نازل منزل آیت فاتقواالنارالتی و قودهاالناس و الحجاره بود سرکوب ایشان کردند... والواح جدران را به کلک رعد صریر توپ کتاب کتابه و تکون الجبال کالعهن المنقوش ساختند».

به نقل از: استرآبادی، میرزامهدیخان، ***دره نادره***، به اهتمام سیدجعفر شهیدی، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱خ)، ص ۶۲۵-۶۲۴. این شیوهٔ تاریخ‌نویسی در دوران قاجار با شدت کمتری ادامه یافت. دو کتاب ***مآثر سلطانی*** تألیف عبدالرزاق مفتون بیگ دنبلی ـ که ظاهراً نخستین کتابی است که در ارتباط با تاریخ سلسلهٔ قاجار نوشته شده است ـ و ***ملحقات روضه الصفای ناصری*** تألیف رضاقلیخان هدایت از جمله تألیفات تاریخی عصر قاجار هستند که از این شیوهٔ نگارش برکنار نمانده‌اند. استفاده از این گونه سبک با توجه به آگاهی ایرانیان از تاریخ‌نویسی اروپایی، انتقاد پاره‌ای از روشنفکران ایرانی را در داخل و خارج از کشور برانگیخت. یکی از این روشنفکران میرزافتحعلی آخوندزاده ـ ایرانی ساکن قفقاز ـ بود که پس از چاپ ***ملحقات روضه الصفا*** رساله‌ای فکاهی ـ انتقادی تحت عنوان ***«کریتکا»*** که دربرگیرندهٔ گفتگوی خیالی او با رضاقلی‌خان هدایت بود، نوشت و آن را برای چاپ در یکی از روزنامه‌های تهران به ایران فرستاد. در این گفتگوی خیالی آخوندزاده با هدایت درباره استفاده هدایت از نثر مکلف بحث می‌کند و وقتی که در جریان مطالعه این کتاب به عبارت ***«الملک العقیم»*** می‌رسد در مورد مضمون این عبارت با هدایت اختلاف نظر پیدا می‌کند. هدایت در پاسخ به سوال آخوندزاده درباره علت آوردن این عبارت می‌گوید که ***«من ملاحظهٔ مضمون نکرده‌ام. منظورم قافیه بوده است»***. و باز وقتی آخوندزاده به عبارت ***«محمدخان از صیت ورود سردار قاجار بم را خالی گذاشته با نالهٔ زیر راه نر ما شیر برداشت»*** می‌رسد مباحثه خود را با هدایت در مورد بی‌مضمون بودن این عبارت از سرمی‌گیرد و باز هدایت پاسخ می‌دهد ***«تو نمی‌فهمی، این خالی از مضمون نیست، ناله تواند که بم داشته باشد، تواند که زیر داشته باشد»***. آخوندزاده در ادامهٔ این محاورهٔ خیالی ضمن نصیحت به هدایت و دیگر مورخان ایرانی برای دست برداشتن از بکار بردن ***«الفاظ مترادفه و تکرارات کثیره و معانی***

چه او این ویژگی را در همه آثار خود به کار نبسته و حتی در برخی از نوشته‌های خود مخالفتش را با این شیوهٔ نگارش متون تاریخی اعلام کرده اما خود او نیز در برخی از آثارش از این ایرادی که بر دیگران گرفته برکنار نمانده است. او در مورد مخالفتش با رسم مغلق‌نویسی و به کار بردن سجع و قافیه در متون تاریخی می‌نویسد:

«این ذرهٔ بی‌مقدار و ضعیف خاکسار اگر این قسم زحمات [تألیف کتب] نموده و زیاده از چهل سال تمام زندگانی خود را صرف تحصیل کرده وجهاً من‌الوجوه بعیش و تنعم که جوانی داعی آن است نپرداخته... متجاوز از سی جلد کتاب در علوم متنوعه خاصه در جغرافیا و تاریخ طبع و تألیف نموده و منتشر ساخته خداوند تبارک و تعالی گواه است که منظوری و مقصودی نداشته جز اینکه به پارسی زبانان دنیا خدمت کرده باشم اول آن که سبک و اسلوب انشاء مراسلات سابقه را که فهم آن برای قاطبهٔ مردم مشکل می‌نمود جرح و تعدیل نمایم رسم مغلق‌نویسی و قید بسجع و قافیه را براندازم ثانی آن که نشر معلومات مهمه پردازم».[1]

به رغم این ادعای اعتمادالسلطنه او در برخی از آثار خود از این سبک نگارش سود جسته است. متن زیر را که از یکی از مقالات او انتخاب شده گواه این ادعاست.

«چون مقرر شده بود که در تواریخ راجع به قلعه نور... رساله [ای] مهذب و خلاصه مرتب کرده به حضور باهرالنور ملوکانه تقدیم نماید عجالةالوقت بر حالی که به شرف التزام رکاب مبارک همایونی مستعد بود در اثناء حال و ترحال با کمال استعجال به تصفح کتب سیر و تفحص دفاتر خوض کرده محصل تتبعات و خلاصهٔ اطلاعات خود را در وضع بلده و ارباع و اصقاع آن در خلال این اوراق معدود عرضه نمود...»[2]

در کتاب ***«آئینه اسکندری»*** نیز که اعتمادالسلطنه آن را به جهت ***«سود بردن»***، ***«جمهور مردم فارسی فهم»*** دیار روس از تاریخ روسیان نوشته، در بیان فواید تاریخ این گونه از نثر

زایده و سبک مترسلانه» به رضاقلی خان هدایت در مورد حکایت خاتمهٔ کار نادر میرزا می‌گوید:

«خاتمهٔ کار نادر میرزا را طوری نوشته‌ای که جبر و مقابله شیخ بهائی را فهمیدن آسان‌تر است تا این مقدمه ترا».

جهت اطلاع بیشتر از این رساله ر.ک: آخوندزاده، میرزافتحعلی، ***مقالات آخوندزاده***، گردآورنده باقر مومنی، (تهران، آوار، ۱۳۵۱خ)، ص ۱۵۱-۱۴۹.

۱ - اعتمادالسلطنه، ***درالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان***، ج ۳، ص ۶۸.

۲ - اعتمادالسلطنه، ***«قلعه نور»***، ***یغما***، ص ۱۶.

مصنوع و متکلف استفاده کرده است:

«از تلقیح قوه [ای] که [خداوند عالم] در دماغ نقلهٔ خبر و عملهٔ عبر و روات احادیث امم و دعات اقاصیص اعقاب آدم تخمیر و ابداع فرموده تدوینات تاریخیه استنتاج می‌شود که مشت‌های نفوس است و هم مقتبس عقول همه مشغله و فکاهت و هم تدرب و تجربت سلوة قلب مکتب است و جلوهٔ عقل مکتبست فحول اساطین را عمر ثانی است و عدول سلاطین را بقاء جاودانی که:

واذاالفتی اغدرت به ایامه کفل الثناء له بعمرثان»[1]

سنت استفاده از آیات و روایات و همچنین اشعار و امثله فارسی و عربی که از دیگر ویژگی‌های تاریخ‌نویسی سنتی ایران است[2] نیز تا اندازه‌ای در برخی از آثار اعتمادالسلطنه دیده می‌شود. او که تسلط چندانی بر علوم قدیمه و زبان عربی نداشته است با کمک گرفتن از دیگران از این عبارات عربی در تدوین متون تاریخی سود برده است. مسلماً اگر او بر زبان عربی مسلط می‌بود این عبارات عربی در تألیفات او بیشتر به چشم می‌خورد. کتاب اخیرالذکر

۱- اعتمادالسلطنه، ***«آئینه اسکندری»***، ص ۲.

۲- ادوارد براون در مورد این صفت مورخان سنتی ایران می‌نویسد:

«تقریباً تمام ایرانیان با سواد و تمام مورخان، یا شاعرند یا شعرشناس و شعر دوست و برای آنها سهلتر و لذت‌بخش‌تر است که تاریخ خود را مشحون به شعر کنند تا اشعار را به تاریخ زینت بدهند. چنانکه حتی در اشعار تاریخی نیز تاریخ حقیقی موجود نیست».

به نقل از: براون، پیشین، ص ۲۹۵. نمونه این قبیل متون که مشحون به شعر و آیه و حدیثند در بین تألیفات عصر قاجار کم نیست. پاراگراف ذیل را که از نوشته‌های یکی از نویسندگان عصر قاجار انتخاب کرده‌ایم می‌تواند نمونهٔ گویائی از این متون باشد:

«این بنده الحمدالله تعالی نه خیانتی در دولت کرده و نه جنایتی در ملت، مولای متقیان سلام الله علیه فرموده: استغفرالله عن کل الذنوب و الاثام با این احوال چشم امید باز است و در توبه فراز، هرچه بر من روی دهد راضی و شاکرم و لئن شکرتم لازیدنکم [آیه ۷ سوره ابراهیم].

نار تو این است نورت چه بود؟ ماتمت این است سورت چه بود؟»

به نقل از: معتمدالدوله، فرهادمیرزا، ***زنبیل***، به همت محمد رمضانی، (تهران، کلاله خاور، ۱۳۴۵خ)، ص ۱۱۸. آخوندزاده در رسالهٔ مسبوق‌الذکرش در مورد آوردن اشعار در متون تاریخی پس از این که در گفتگوی فرضی‌اش با هدایت از مبحث ***«ذکر محاصرهٔ غوریان در سفر خاقان مغفور محمدشاه قاجار به هرات»*** سخن می‌گوید و چند سطری از این حادثه را که در ***ملحقات روضه الصفا*** آمده، می‌خواند به شعری می‌رسد و نمی‌خواهد آن را بخواند و چون با اعتراض هدایت روبرو می‌شود در مقام پاسخ به اعتراض او می‌گوید:

«برادر من که دیوان شعر نمی‌خوانم، من تاریخ می‌خوانم، بگذار ببینم چه کردند، ترا به خدا دست از من بردار، با شعر خود حواسم را پریشان مکن، گزارش از خاطرم رفت».

به نقل از آخوندزاده، پیشین، ص ۱۵۰.

«آئینه اسکندری» نمونه خوبی برای نشان دادن وجود این ویژگی در آثار اعتمادالسلطنه است.

«همانا امپراطور ماضی اسکندر ثالث... انار الله برهانه و بوءه جنانه... بر ذمه این ضعیف حسن بن علی مترجم مخصوص حضور باهرالنور... ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه و ابد بنصره و جنوده و اعوانه حقوق شفقت و عاطفت ثابت است... در سال... هجری طروبسکو مبعوث مخصوص امپراطور مزبور را... حسب‌الامر در باغ نگارستان از روضات غنا و حدائق غلبا... پذیرایی کرد... و در خلال... سفر سوم موکب فرخنده کوکب شاهنشاه ایران به ممالک فرنگستان... امپراطور مذکور اسکنه الله دارالسرور... بندهٔ نگارنده را بنواخت فیالهارتبهٔ من دونها الشهب خواستم... از شکرانهٔ آن مهربانی‌های ملوکانه لختی بپردازم که خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرماید: من کان علیه ید فلیکا فی علیها فان لم یفعل فلبثیتن علیه وابوالطیب گوید فلیسعد النطق لم تسعد الحال».[1]

استفاده از نوشته‌های سایر مورخان و عدم اشاره به این مآخذ مورد استفاده از دیگر ویژگی‌های تاریخ‌نویسی سنتی ایران است[2] که تا حدودی در تألیفات تاریخی اعتمادالسلطنه راه یافته است. اعتمادالسلطنه در موارد متعددی در آثار خود ـ بخصوص آثاری که در ارتباط با تاریخ شهرهای ایران و حکومت‌های قبل از قاجار نوشته است ـ از این شیوه نامقبول در تاریخ‌نگاری علمی سود برده است. او در این قبیل موارد، نوشته‌های دیگران را بدون دخل و تصرف و اصلاح نقل می‌کند بدون این که ذکری از نام کتاب و یا مؤلف آن به میان آورد. کتاب

---

۱ - اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۵.

۲ - این شیوه که غربیان از آن تحت عنوان مونتاژ *(Montage)* و دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در ص ۱۶۲ کتاب ***تاریخ در ترازو***، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴خ) با عبارت چسب و قیچی و به معنای سرهم‌بندی یاد می‌کنند بیشتر در مورد تدوین تواریخ عمومی به کار می‌رفت. بدین معنا که مورخی که قصد داشت تاریخ عمومی بنویسد در مورد نوشتن تاریخ روزگاران قبل از خود چندان زحمتی به خویشتن نداده و با نقل مطالب از کتب تاریخی پیش از خود به شکل کپیه جمله به جمله و کلمه به کلمه آن هم بدون ذکر نام مآخذ و یا صاحب تألیف، تنها وقایع زمانش را که خود شاهد آن بوده بر این مطالب می‌افزوده است. کتاب ***ناسخ التواریخ*** تألیف محمدتقی خان لسان الملک سپهر نمونهٔ بارزی از این شیوهٔ تاریخ‌نویسی است. استفاده از این شیوهٔ تاریخ‌نویسی در گذشته به رغم داشتن معایب زیاد یک امتیاز هم داشته است و آن این بوده که کتاب‌هایی که مورد استفاده مورخان قرار گرفته و بعدها به علل گوناگونی از بین رفته‌اند، در این آثار جدید بازگو شده‌اند. مثلاً کتاب ***«تاریخ سربداران»*** که امروزه ناپیدا است از طریق گزارشاتی که در کتاب ***روضه الصفا*** تألیف خواندمیر از آن آمده تا حدی بر ما شناخته شده است.

التدوین فی احوال جبال الشروین نمونه خوبی برای مشاهده این شیوه در آثار تاریخی اعتمادالسلطنه است. احمد کسروی در این رابطه در یکی از مقالات خود می‌نویسد:

«متن کتاب [التدوین فی احوال جبال الشروین] که تحت عنوان «گفتار در تاریخ سوادکوه» شروع می‌شود روی‌هم‌رفته خلاصه مطالب تاریخ سیدظهیرالدین است حتی اشعار عربی و فارسی که در ضمن مطالب به مناسبتی می‌آورد اقتباس از کتاب مذکور است. سهوها و اشتباهاتی که در تألیف سیدظهیرالدین هست... بدون تصرف و اصلاح نقل گردیده و همچنین جدول و فهرستی که سیدظهیر برای قید اسامی حکمرانان مازندران و مدت استیلای هر یک از آنها ترتیب داده... بدون تغییر اقتباس شده، لیکن صنیع‌الدوله نمی‌خواهد که خوانندگان کتاب او پی به این نکته برده و بفهمند و بسیار سعی می‌کند که با طرز تعبیر و برداشت مطلب بفهماند که مطالب را از کتب متعدده مختلفه تتبع و جمع‌آوری کرده و تحقیقات به عمل آورده است مثلاً در جایی می‌نویسد: «در تاریخ خواجهٔ مکرم خواجه علی رویانی مسطور است». ظاهر این برداشت این است که مشارالیه مطالب بعد از این عبارت را مستقیماً از کتاب مولانای رویانی نقل می‌کند. در صورتی که کتاب مولانای مذکور مفقود است و عبارات فوق عیناً از کتاب سیدظهیر اقتباس شده است».[1]

این ویژگی در دیگر آثار اعتمادالسلطنه مانند ***تاریخ منتظم ناصری*** و تا حد کمتری در ***درر التیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان*** نیز به چشم می‌خورد. اگرچه او در بسیاری از آثار متعدد تاریخی‌اش، منابع مورد استفاده خود را برشمرده و تلویحاً به استفاده از آثار دیگران در تدوین کتب خود اشاره کرده است اما در موارد متعددی نیز با عدم ذکر مآخذ مورد استفاده و یا استفاده از عباراتی مجهول مانند ***«برخی گویند»***، ***«یکی از دانایان گوید»***، ***«محققی از اهل فرنگ گوید»***[2] و... جای ایراد را بر شیوهٔ تاریخ‌نگاری خود باقی گذاشته است. در مورد استفاده از مآخذ خارجی نیز اعتمادالسلطنه ـ همچون منابع فارسی ـ دوگانه عمل کرده است. از یک سو ترجمهٔ نوشته‌های اروپائیان را نتیجه تحقیقات خود دانسته و از سوئی دیگر با ذکر نام مؤلف و اثر او به استفاده از آثار دیگران در تدوین تألیفات خود ـ مطابق با استانداردهای علمی تاریخ‌نگاری ـ اشاره کرده است.

به علت عدم وجود منابع مستقل دربارهٔ تاریخ ایران قبل از اسلام، مورخان متقدم ایرانی

---

۱ - ذکاء، ***چهل مقالهٔ کسروی***، ص ۵-۵۳.

۲ - اعتمادالسلطنه، ***درر التیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان***، ج اول، ص ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۳.

برای نقل آن از پاره‌ای اساطیر و به تبع آن خرافات استمداد جسته بودند. اگرچه با گذشت زمان و پیشرفت دانش تاریخ‌نویسی دامنهٔ این نوع تاریخ‌نویسی محدود مانده بود اما به هیچ روی این کاستی از دامان تاریخ‌نویسی زدوده نشده بود. اعتمادالسلطنه نیز به رغم نکوهش آثار تاریخی گذشته به خاطر راه یافتن ***«اخبار ضعیف و افسانه‌ها و مجعولات و خرافات»***[1] در آنها، خود از این شیوه به دور نمانده است و پاره‌ای از خرافات را تحت عنوان وقایع تاریخی در آثار خود آورده است. او در کتاب ***درالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان*** ـ که در ارتباط با تألیف آن خیلی بر خود می‌بالید ـ برخی از خرافات را به عنوان وقایع تاریخی نقل کرده است. مثلاً در ارتباط با چگونگی تصرف شهر الحضر توسط شاپور اول پادشاه سانی نوشته است:

«ضیزن[2] که با قبایل مهاجر از قضاعه به خطه حضر نازل شد و این شهر را چنین ساخته و طلسم کرده بودند که هیچ دشمن نتواند آن را فتح کرد و خراب نمود الا به خون کبوتر خاکستری رنگ و حیض زن کبود چشم... خواهر شاپور بن اردشیر را ضیزن به اسیری گرفت و شاپور الحضر را محاصره کرد اما چون حکما آن را در حین بنیاد طلسم کرده بودند اجنبی را بر شکستن آن طلسم راه نبود و روزی نضیره دختر ضیزن به عادت حیض دچار شد و او را به موضع تبعید آلودگان آن خون اخراج فرمود و در این وقت شاپور او را دید و از دو جانب سلسلهٔ عشق جنبیدن گرفت. نضیره کس فرستاد از عشق شاپور را آگاه ساخت و پیغام داد و گفت اگر راه فتح شهر را به تو نشان دهم با من ازدواج خواهی کرد و شاپور پذیرفت و نضیره پیام داد که باید خون حایض زرقان (زن کبود چشم) را با خون کبوتری آمیخته کن و با آن دو خون مقصود خود را برنگار و نگاشتهٔ خویش را بر گردن طایری که آن را ورشان گویند ببند همین که آن مرغ در طیران آید و با آن نوشته بر سر ستور حضر نشیند در حال باره و بروجش از جای برآید و مفهوم گردد و شاپور چنین کرد و ستور چنان شد و شاپور شهر حضر را گرفت».[3]

---

۱ - اعتمادالسلطنه، ***المآثروالآثار***، (چاپ سنائی)، ص ۹۵-۹۴.

۲ - منظور شخص ذیزن یکی از حکمرانان یمن است.

۳ - اعتمادالسلطنه، ***درالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان***، ج اول، ص ۳۳-۳۲.

فصل پانزدهم

پیدایی تاریخ‌نگاری نوین در ایران و بازتاب آن در تألیفات تاریخی اعتمادالسلطنه

دوران فرمانروایی قاجاران اگرچه کمتر از یک و نیم سده از تاریخ ایران را دربرمی‌گیرد ولی به علت تغییرات و دگرگونی‌های عمده‌ای که در این مدت در اوضاع مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران به بوجود آمد، از دوره‌های استثنائی تاریخ ایران محسوب می‌شود. با توجه به گستردگی طیف تحولات، تاریخ‌نگاری سنتی ایران نیز از این دگرگونی‌ها برکنار نماند. در راستای شناسایی این دگرگونی‌ها ابتدا مهم‌ترین عوامل پیدائی این دگرگونی را یادآور می‌شویم و به دنبال آن رگه‌های پیدایی این نوع تاریخ‌نویسی را در آثار اعتمادالسلطنه مورد توجه قرار خواهیم داد.

الف ـ عوامل پیدایی تاریخ‌نگاری نوین در ایران[1]

۱ - گسترش روابط سیاسی ـ اقتصادی ایران با اروپا در نخستین دهه‌های فرمانروایی قاجاران باعث رفت و آمدهای زیادی بین ایرانیان و اروپائیان شد. این گونه رفت و آمدها زمینه‌های تأثیرپذیری ایرانیان از علوم و فرهنگ اروپائی را هموار کرد. ایرانیان با علوم، جراید و کتب متعدد اروپایی آشنا شده و در نتیجه افق دید فکری آنان رو به گسترش نهاد. گسترش این افق دید منجر به رشد جهان‌بینی تاریخی و جغرافیایی مورخان شد.

۲ - ناکامی‌های بزرگی که در طی دو جنگ گسترده با روسیان نصیب ایرانیان گردید و عملکرد قدرتمندانه انگلیسیان در هند و فرانسویان در مصر، ایرانیان را در حیرت و تفکر فرو

---

۱ - همان گونه که در بالا به آن اشاره شد تنها به بیان مهم‌ترین این عوامل خواهیم پرداخت چه این که بیان تمامی این عوامل ما را از روند اصلی هدف این پژوهش دور می‌کند.

برد و عده‌ای از آنان در صدد برآمدند تا از راز ترقی مغربیان و سرِّ زبونی و ناتوانی خود آگاه شوند. این تلاش باعث رویکرد آنان به تمدن غرب گردید و در این راستا با تاریخ اروپا آشنا شدند و تلاش کردند راز ترقی آنان را از درون اوراق تاریخی‌شان بیرون بکشند. این گونه بود که ***تاریخ پطرکبیر*** به اشاره دربار ترجمه شد[1] و عباس میرزا برای آگاهی از رموز انحطاط و تنزل دولت ایران دستور داد تا شخصی به نام میرزا رضای مهندس کتاب ***تاریخ انحطاط و زوال امپراطوری روم*** تألیف گیبون را به فارسی ترجمه کند.[2] انتشار این گونه آثار غربی باعث شد که برخی از مورخان ایرانی در بینش و شیوه تاریخ‌نگاری خود تجدیدنظر کنند و تاریخ‌نویسی را از انحصار انشاءپردازی‌ها و اظهار فضیلت‌ها و اوراق مطول پربلاغت اما بی‌خاصیت و نگارش اقوال کاذب درآورند. این تأثیر بدانجا رسید که حتی مورخان درباری همچون میرزافضل اله خاوری ـ از منشیان دربار فتحعلی شاه ـ به انتقاد از سنت تاریخ‌نویسی ایرانی پرداخت و در مقدمهٔ کتاب خود موسوم به ***«تاریخ ذوالقرنین»*** چنین نگاشت:

«منظور از وقایع نگاری اطلاع خاصه و عامه از اوضاع مملکت است نه مقصود انشاءپردازی و اظهار فضیلت، تاریخ دولت باید مختصر و با سلاست و پرمنفعت باشد نه مطول و پربلاغت و بی‌خاصیت، تاریخ‌نگار را هم لازم است که راست گفتاری پیشه کند و از نگارش اقوال کاذبه اندیشه، نه وقایعی را از دولت سهل شمرد و کان لم یکن انگارد، نه تطویلات لاطایل را که موروث کدورت و ملالت دل است بر صفحه نگارد و وقایع‌نگاری را مایهٔ جلب منفعت سازد. به تعریفی که در خور پایهٔ هر کس نیست نپردازد. فرشته را دیو نخواند و دیو را فرشته نداند. اغراض نفسانی را که لازم ذات حیوانی است کنار گذارد و به راست گفتاری و درست‌نگاری قلم بردارد. چون این فقرات را که به منزله الهامات غیبی است از لفظ گوهربار شنیدم و طبیعت مبارک [فتحعلی‌شاه] را مایل به ترتیب چنین کتابی دیدم لهذا قدم جسارت پیش نهاده این معنی را ملتزم گردیدم...».[3]

۱- این ترجمه در زمان ناصرالدین شاه با مشخصات ذیل چاپ شد:
ولتر، ***تاریخ پطرکبیر***، ترجمه میرزا رضا مهندسی باشی، (بمبئی، بی‌نا، ۱۲۸۳ق).

۲- آدمیت، فریدون ***«انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران»***، ***سخن***، سال هفدهم، (فروردین ۱۳۴۶خ)، ص ۲۰.

۳- الحسینی شیرازی المنشی المتولی‌باشی المتخلص بخاوری، فضل اله، ***«تاریخ ذوالقرنین»*** نسخه خطی شماره ۱۷۷۱رف کتابخانه ملی ایران، تاریخ تحریر از روی نسخهٔ اصلی ۱۲۶۲ه.ق.

۳- رواج ترجمه کتابهای اروپائی[۱] - به ویژه کتب تاریخی - علاوه بر تغییر بینش تاریخ‌نگری مورخان ایرانی، تاریخ‌نویسی سنتی ایران را به لحاظ اسلوب نگارش و شیوه بیان حوادث دچار دگرگونی ساخت. در ترجمه آثار اروپائی مترجمین ناگزیر بودند که در ترجمهٔ متون از همان اصول ساده‌نویسی زبان اصلی پیروی کنند. شیوع این ترجمه‌ها باعث گرایش زبان نثر به سادگی شد و سبک و انشای متون ادبی و تاریخی از پیرایه‌های لفظی و هنرنمائی‌های شاعرانه که از آن تحت عنوان فصاحت و بلاغت یاد می‌شد، فاصله گرفت.[۲]

۴- تجدد ادبی و علاقه نویسندگان در بازگشت به سبک نگارش قدما که ساده‌نویسی بود، از دیگر عوامل ایجاد تحول در تاریخ‌نویسی سنتی ایران بود. سبک نگارش متون ادبی و از آن جمله متون تاریخی که در روزگاران پس از یورش مغولان دچار نثر مصنوع و متکلف شده بود مورد بی‌مهری نویسندگان واقع شد و گرایش به ساده‌نویسی در بین نویسندگان روز به روز بیشتر شد. از مؤثرترین افراد در پیدایش این تجدد ادبی یکی شخص میرزاابوالقاسم قائم‌مقام بود که با توجه به موقعیت برجسته‌اش در دستگاه محمدشاه و همچنین پختگی و شیوائی نثرش شیوهٔ او توانست به زودی جای پای محکمی در میان پارسی‌نویسان و از آن میان تاریخ‌نویسان برای خود باز کند. شیرینی بیان، کوتاهی جملات، حذف زواید و تعریف‌های خسته‌کننده، ترک استشهادات مکرر شعری اعم از فارسی و یا عربی به جز در مواردی که ضرورت ایجاب می‌کرد، صراحت لهجه و ترک استعاره و کنایه و... از ویژگی‌های نثر قائم مقام بود.[۳] اگرچه بعد از قائم مقام کسانی بودند که هنوز طرفدار سرسخت شیوهٔ قدیم بودند اما

۱- در مورد چگونگی شروع و رشد ترجمه آثار اروپائی به زبان فارسی یادآوری این نکته ضروری است که این کار در اوایل قرن نوزدهم میلادی با تشویق عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه شروع شد و پس از او با حمایت دیگر پادشاهان قاجار پیگیری گردید. این حمایت در عهد ناصرالدین شاه قاجار به حدی رسید که به دستور او دارالترجمه‌ای به منظور ترجمه آثار مختلف غربی اعم از کتاب و روزنامه برپا شد و در آن زبان‌دانانی برای ترجمهٔ این آثار بکار گرفته شدند. در میان ترجمه‌های دارالترجمه، بیشتر ترجمه‌ها مربوط به کتاب‌های تاریخی بود و شاید علت اصلی این امر و جود شخصی علاقمند به تاریخ همچون اعتمادالسلطنه در رأس این مؤسسه بوده است. ۲- آدمیت، پیشین، ص ۲۰.

۳- بهار، سبک‌شناسی، ص ۲۹. برای آشنایی بیشتر با نثر قائم مقام قطعه زیر را که از **منشآت** او برگزیده‌ایم نقل می‌کنیم:

«مهربان من دیشب که به خانه آمدم، خانه را صحن گلزار و کلبه را طبله عطار دیدم. ضیفی مستغنی الوصف که مایهٔ ناز و محرم راز بود گفت: قاصدی وقت ظهر کاغذی سربه مهر آورده که سربسته به طاق ایوان است و گلدسته رضوان... فی‌الفور با کمال شعف و شوق:

مهر از سر نامه برگرفتم گویی که سرگلابدان است،

←

با آمدن امیرکبیر این گروه به عقب‌نشینی در مقابل خواست‌های تجددگرایان مجبور شدند.[۱]

۵- تأسیس مدرسهٔ دارالفنون از دیگر عوامل مهم آشنایی ایرانیان با علوم اروپایی و از جمله دانش تاریخ‌نگاری بود. معلمین و فارغ‌التحصیلان دارالفنون که پیوند چندان نزدیکی با سنت‌های کهن نویسندگی و تاریخ‌نویسی ایرانی نداشتند است به ترجمه و تألیف یک سلسله کتاب‌های تاریخی دربارهٔ کشورهای اروپایی زدند که این کتاب‌ها به لحاظ شیوه بیان حوادث و سبک نگارش با تواریخ سنتی ایران تفاوت زیادی داشتند. علت آن، این بود که الگوی تدوین کتاب در نزد اینان آثار اروپایی بود تا آثار ایرانی و به همین جهت اینان در دگرگونی تاریخ‌نویسی سنتی ایران و نزدیک‌تر کردن آن به شیوه‌های تاریخ‌نگاری اروپایی نقش عمده‌ای را ایفا کردند.[۲]

۶- شیوع فن چاپ در ایران و در کشورهای هم‌جوار آن مثل هندوستان، روسیه و عثمانی را نیز می‌توان در ردیف عوامل مؤثر در پیدایی تاریخ‌نویسی نوین ایرانی دانست.[۳] با به کار افتادن چاپخانه‌های متعدد با حروف فارسی در تهران، تبریز و دیگر شهرهای داخل و خارج ایران آثار زیادی اعم از ترجمه و تألیف چاپ و منتشر شد و در دسترس مردم قرار گرفت. این امر موجب نهضت بزرگی به لحاظ فکری در فرهنگ مردم ایران شد. قبل از رواج فن چاپ در ایران به علت مشکلات ناشی از نسخه‌برداری از قبیل هزینه و وقت، آثار مکتوب به راحتی در دسترس افراد علاقمند قرار نمی‌گرفت. اما با رواج فن چاپ کتاب‌های گوناگون چاپ و با هزینه کمتر در دسترس مردم قرار گرفتند. بدین گونه این گروه کتاب‌خوان جدید که بیشتر از طبقهٔ عوام بودند و با قلمبه‌گوئی‌های پرطمطراق و پرتکلف نویسندگان درباری آشنائی

ندانستم خط شماست یا نافهٔ مشک ختا، نگارخانهٔ چین یا نگارخامهٔ عنبرین
دل می‌برد آن خط نگارین گویی خط روی دلستان است...»

جهت اطلاع بیشتر ر.ک: قائم مقام فراهانی، میرزاابوالقاسم، ***منشآت قائم مقام***، به اهتمام جهانگیر قائم مقامی، (تهران، ابن سینا، ۱۳۳۷خ)، ص ۹-۸.

۱- بهار در ص ۳۷۱ ***سبک‌شناسی*** در این باره می‌نویسد:

«/با آمدن امیرکبیر/ یک باره حزب قدیم با ریش و کلاه دراز و شال کمر و قبای سرچاک و کفش ساغری و موازنه و سجع و مراعات النظیر و کثرت مترادفات عربی و فارسی و انبوه شواهد و استدلالات همه رو به قهقراء نهادند و ریش تراشی و سرداری و کلاه کوتاه و زلف یک دست و کفش ارسی و نثر ساده و مراسلات مختصر و زبان فرانسه و کتاب چاپی و روزنامه و عکاسی و... روی به اعتلا نهاد».

۲- کتاب ذیل از نمونهٔ بارز این قبیل آثار است:

ـ کنت دولاسگاژ، ***تاریخ سنت هلن***، ترجمهٔ میرزا رضاخان (مسیوریشاخان)، (طهران، ۱۲۸۷ق)، چاپ سنگی، ص ۲۴۴.

۳- برای اطلاع از پیدائی چاپ و چاپخانه در ایران ر.ک: آرین‌پور، پیشین، ص ۲۳۴-۲۲۸.

نداشتند، خود قلم به دست گرفته و چیزهایی نوشتند که سبک را هر چه بیشتر به زبان مردم عادی نزدیک کرد.[۱]

۷- پیدایش روزنامه نیز یکی از عوامل تغییر سبک نگارش و تحول در شیوهٔ تاریخ‌نگاری بود. در فن روزنامه‌نگاری خلاصه‌نویسی و ایجاز یکی از اصول مهم است. پرگوئی و طویل‌نویسی به علت نیاز به کاغذ و امکانات بیشتر به لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه نبوده و لذا زوائدی که در گذشته تحت عنوان زینت کلام به کار می‌رفت در روزنامه‌ها حذف شد و این نکته باعث گرایش نثر به سمت ساده‌نویسی گردید. از طرف دیگر چون در روزنامه‌نویسی فرصت کافی برای مزین کردن اخبار به صنایع ادبی وجود نداشت و اخبار و مسائل باید در فرصت محدودی برای چاپ آماده می‌گردید سبک نگارش به سمت ساده‌نویسی هدایت شد. گسترش این نوع نثر روزنامه‌ای تحولی را به لحاظ گرایش به ساده‌نویسی در متون تاریخی ایجاد کرد.[۲]

۸- بروز حوادث مختلف سیاسی و اجتماعی در عصر قاجار عموماً و در عهد ناصری خصوصاً از عواملی بود که تحول همه جانبه‌ای را در ایران و به ویژه در تفکر مورخان ایرانی ایجاد کرد. یکی از مهم‌ترین این حواث قیام تنباکو بود که در جریان آن ایرانیان برای نخستین بار به شکل جدی در مقابل دولت غیرمردمی و هم‌چنین استعمار انگلستان قرار گرفتند. پیروزی مردم در این قیام آن ابهت و عظمتی را که شاهان در ارتباط با قدرت خود بر مردم تحمیل کرده بودند شکست و حتی کار به جایی رسیده که در نظر روحانیون و عامه مردم ـ که از روزگار کهن شاه دوستی در وجودشان ریشه داشت ـ تعریف و تمجید از شخص شاه و به ویژه درباریان او با نوعی کراهت نگریسته شد. این تحول در ذهن مورخانی که ارتباط چندان مستحکمی با دربار نداشتند تأثیر به سزایی گذاشت و آنان را به نوشتن تاریخ مردم تشویق کرد. شکل‌گیری انقلاب مشروطه ایران روند این نوع تاریخ‌نویسی را شدت بخشید و در همین روزگار بود که بارزترین نمونه‌های تاریخ‌نگاری نوین ایران یعنی کتاب ***تاریخ بیداری ایرانیان***[۳] به

۱- آثار نویسندگانی از قبیل میرزافتحعلی آخوندزاده، میرزاعبدالرحیم طالبوف، حاج زین‌العابدین مراغه‌ای، میرزا آقاخان کرمانی و... در ردیف این گونه نوشته‌ها هستند که در نزدیک‌تر کردن انشای کتاب‌ها به زبان مردم عادی تأثیر زیادی به جای گذاشتند.

۲- جهت اطلاع از چگونگی پیدایش روزنامه‌نویسی در ایران ر.ک: آرین‌پور، پیشین، ص ۲۵۲-۲۳۴.

۳- مؤلف این کتاب میرزا محمد ملقب به ناظم الاسلام کرمانی است. او در سال ۱۲۸۰ه.ق در کرمان متولد و در سنین کودکی از درس افرادی هم‌چون میرزا آقاخان کرمانی بهره‌مند شد. در ۲۸ سالگی برای ادامه تحصیل راهی تهران و از حوزه درسی اساتیدی چون میرزا حسن آشتیانی و شیخ هادی نجم‌آبادی استفاده کرد. در جریان قیام تنباکو از فعالین این قیام بود. پس از راهیابی‌اش به حوزه درسی سیدمحمد طباطبایی‌با فرزندان او و از جمله سیدصادق آشنایی و دوستی یافت و بعد از تأسیس مدرسه اسلام توسط ←

رشته نگارش درآمد.

۹- انتقاد روشنفکران ایرانی ساکن در داخل و خارج ایران از شیوه تاریخ‌نویسی سنتی ایران نیز در تبدیل این نوع تاریخ‌نویسی به تاریخ‌نویسی نوین بی‌تأثیر نبود. بعد از این که افق تفکر تاریخی بسیاری از ایرانیان به علت آشنایی با تمدن غرب و هم چنین بروز حوادث گوناگون داخلی و خارجی گسترده‌تر شد کسانی از بین آنان پیدا شدند که به انتقاد از سنت تاریخ‌نویسی ایرانی پرداختند. پیشرو این افراد میرزافتحعلی آخوندزاده بود.[1] او در رساله مسبوق‌الذکر خود ـ کریتکا ـ با انتقادهای بجا و سنجیده‌اش که در واقع به تمام مورخان سنتی

این شخص به سمت ناظم این مدرسه انتخاب و به ناظم‌الاسلام ملقب گردید. با فرا رسیدن روزگار انقلاب مشروطه، دست از مدرسه و تدریس برداشته و وارد فعالیت‌های سیاسی شد. شرکت در انجمن‌های سری و تأسیس روزنامه و نشر مقالات و در نهایت اقدام به تألیف کتاب ***تاریخ بیداری ایرانیان***، از دیگر فعالیت‌های او بود. این کتاب به تصدیق اهل فن بی‌غرضانه‌ترین و مطمئن‌ترین منبعی است که می‌تواند مورد استفاده پژوهشگران انقلاب مشروطه ایران قرار گیرد. مؤلف این کتاب نه چنان در متن حوادث بود که اغراض مختلف چشم و دلش را کور کند و ترس از رسوائی‌ها یا آرزوی جاه و منصب او را به توجیه واقعیات و تحریف حقایق کشاند و نه چنان سطحی و بی‌خبر بوده که دستی از دور بر آتش داشته باشد و تنها تماشاگر و رجزخوان باشد. ادوارد براون در ص ۲۰۵ جلد چهارم ***تاریخ ادبیات ایران*** درباره ارزش این کتاب نوشته است: «***تاریخ ناتمام بیداری ایرانیان تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی... به نظر من از جنس دیگریست و مقامش بالاتر از تمام تواریخ فارسی است که در شش یا هفت قرن اخیر تحریر یافته است***». اما احمد کسروی در صفحه ۴ کتاب ***تاریخ مشروطه ایران***، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵خ)، ناظم‌الاسلام را به خاطر عدم توجه به نقش مردم و مسائلی از قبیل شمردن امیر اعظم در ردیف سران آزادی و نوشتن شرح حال علاءالملک در ردیف شرح حال آزادی‌خواهان و... مورد انتقاد قرار داده است. جهت اطلاع بیشتر از شرح حال ناظم‌الاسلام کرمانی و نحوهٔ تألیف و انتشار آن ر.ک: ناظم‌الاسلام کرمانی، ***تاریخ بیداری ایرانیان***، به اهتمام سعیدی سیرجانی، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، بی‌تا). مقدمه سعیدی سیرجانی بر این کتاب صفحات هفت الی نوزده جلد دوم.

۱- میرزافتحعلی آخوندزاده مطابق نوشته خودش که در کتاب ***الفبای جدید و مکتوبات*** به چاپ رسیده در سال ۱۸۱۲م در شهر نخواز ولایات شکی به دنیا آمد. در چهارسالگی به یکی از روستاهای اردبیل آورده شد و خواندن و نوشتن را در نزد عموی مادرش آخوند حاجی علی اصغر فرا گرفت. بعدها به گنجه برده شد و از درس میرزاشفیع نامی استفاده کرد. در سال ۱۸۳۴م به تفلیس رفت و سمت مترجمی زبانهای شرقی را در دفترخانه بارون روزین سردار روسی بدست آورد. او براثر خدمات شایان به این شخص صاحب نشان «***کولونیلی***» شد و در این اثنا دست به نوشتن برخی از آثار مثل تمثیلات زد. در سال ۱۸۵۷م. کتابچه‌ای برای تغییر الفبا ترتیب داد و آن را به دربار عثمانی فرستاد و خود نیز در آنجا حاضر شد اما پیشنهادش را در مورد تغییر الفبا نپذیرفتند. او پس از بازگشت از استانبول به تفلیس کتابچه‌ای هم درباره تغییر الفبا به ایران فرستاد که کسی به آن توجهی نکرد. مکتوبات «***کمال‌الدوله***» و «***کریتکا بر ملحقات روضه الصفا***» از دیگر آثار اوست. وی در سال ۱۸۷۸ در تفلیس بمرد. جهت اطلاع بیشتر از حوالات او ر.ک: آخوندزاده، میرزافتحعلی، ***الفبای جدید و مکتوبات***، به کوشش حمید محمدزاده، (تبریز، نشر احیاء، ۱۳۵۷خ).

هم‌چنین: آدمیت، فریدون، ***اندیشه‌های میرزافتحعلی آخوندزاده***، (تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹خ).

ایران برمی‌گشت به قول آدمیت سبک موضوع و ماهیت تاریخ‌نگاری سنتی ایران را یکسره دست انداخت و مسخره کرد.[۱]

از دیگر کسانی که تاریخ‌نگاری سنتی مشرق زمین ـ اعم از ایرانی، ترکی و عربی ـ را به باد انتقاد گرفت سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی بود. او نخستین کسی بود که در دنیای جدید اسلامی، تاریخ اسلام را در قالب واحد تمدن و فرهنگ اسلامی عنوان کرد و همو بود که میرزاآقاخان کرمانی را به نگارش تاریخ عمومی ایران به سبک جدیدتر ترغیب نمود.[۲] دامنهٔ این انتقادات به حدی گسترده بود که حتی اشخاصی هم‌چون محمدحسن خان اعتمادالسلطنه که در زمرهٔ مورخان درباری محسوب می‌شدند، به انتقاد از سنت تاریخ‌نویسی ایران پرداختند. نامبرده ـ همان‌گونه که در صفحات پیشین به آن اشاره شد ـ در کتاب ***المآثروالآثار*** مطلبی در ضرورت ***«تصحیح علم تاریخ»*** نوشت و خواهان کنار گذاشتن شیوه‌های سنتی تاریخ‌نویسی ایرانی شد.[۳]

۱- همان‌جا، ص ۲۳.

۲- همان، همان صفحه. میرزاآقاخان کرمانی در سال ۱۲۷۰ه.ق در کرمان متولد و پس از تحصیلات ابتدایی در سال ۱۳۰۰ق به اتفاق شیخ احمد روحی به تهران آمد و سپس با او عازم استانبول شد و در آنجا با نهضت‌های فکری گوناگونی از جمله با عقاید ازلی و افکار سیدجمال‌الدین اسدآبادی آشنا شد. پس از قتل ناصرالدین شاه، دولت عثمانی او را به اتفاق شیخ احمد روحی و میرزاحسن خبیرالملک تحویل مقامات ایرانی داده و در سال ۱۳۱۴ق به دستور محمدعلی میرزای ولیعهد کشته شدند. کتاب ***آئینه اسکندری*** در تاریخ ایران از آثار اوست که آن را با استفاده از متون اروپایی نوشته است. او از کسانی است که تاریخ‌نگاری ایرانی را به جهت ***«اغراقات بی‌فایده»*** و ***«مبالغات بی‌مزه و تملقات بی‌جا و اظهار فضیلت‌های بی‌معنی»*** مورد انتقاد قرار داده است. او در این باره می‌نویسد:

> ***«... همه کس به خوبی می‌داند که تاکنون یک تاریخ صحیح اصلی که احوال قومی را به درستی بیان کند و آداب و اخلاق و اوضاع گذشتگان را در نظر انسان مجسم سازد و اسباب ترقی و تنزل اقوام را در اعصار مختلفه بیان نماید و مبالغات بی‌مزه و تملقات بی‌جا و اظهار فضیلت‌های بی‌معنی که ابداً نتیجه تاریخی بر آنها مترتب نیست و اگر هم بالفرض کسی خواسته وقایع را بطور ساده بنگارد به کلی از محاکمات و دلایل خالی است و نام آن را تاریخ احوال یک ملت نمی‌توان گذاشت. چراکه تنها به ترجمه احوال خصوصی سلاطین و امور شخصیه ایشان اکتفا جسته‌اند... آن هم از فرط مداهنه و ریشخند و فرط چاپلوسی و تملق وقتی که پنجاه ورق از تواریخ آنان راکسی می‌خواند نمی‌فهمد در احوال کدام پادشاه نوشته شده است. زیراکه جز جناب جهانبانی و حضرت کشورستانی و خاقان صاحبقران و سلطان عظیم‌الشأن و... عنوانی ندارد».***

به نقل از: آدمیت، فریدون، ***اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی***، (تهران، پیام، ۱۳۵۷خ)، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

۳- اعتمادالسلطنه، ***المآثر والآثار*** (چاپ سنایی)، ص ۹۵-۹۴.

ب ـ رگه‌های پیدایی تاریخ‌نگاری نوین ایرانی در تألیفات تاریخی اعتمادالسلطنه

زندگانی سیاسی اعتمادالسلطنه موجبات آشنایی او را با فرهنگ و تمدن غرب فراهم کرده بود.[۱] زندگی و تحصیل او در فرانسه، مسافرت همراه با ناصرالدین شاه به اروپا در جریان سفرهای سه گانه او، تسلطش بر زبان فرانسوی و در نتیجه دست‌یابی‌اش به منصب مترجمی مخصوص شاه از مهم‌ترین عوامل این آشنایی به شمار می‌روند. او در راستای انجام وظیفه دولتی خود به عنوان یک مترجم مجبور بود روزنامه‌های مختلف فرانسوی زبان را که دارای مقالات متعدد و تحقیقی درباره تاریخ جهان بود هر روزه برای شاه بخواند و ترجمه کند. از طرف دیگر به علت علاقه ناصرالدین شاه به شرح حال فرمانروایان اروپایی او وظیفه داشت در مواقعی که حوصله شاه ایجاب می‌کرد کتاب‌های تاریخی مختلفی را برای شاه خوانده و از فرانسه به فارسی ترجمه نماید.[۲] این گونه فعالیت‌های اعتمادالسلطنه باعث شد که او در برخی از جهات تحت تأثیر فرهنگ اروپایی قرار بگیرد. یکی از این جهات مسئله تدوین تاریخ در نزد غربیان بود. اروپائیان پس از طی مراحل مختلف رنسانس در دانش تاریخ‌نویسی خود نیز دچار تحول شده و با گسترش و پیشرفت علوم از دانش‌های نوینی همچون: باستان‌شناسی، سکه‌شناسی و... در تدوین تاریخ سود جسته بودند. رشد هر دو رویهٔ تمدن بورژوازی غرب نیز ایجاب می‌کرد که پژوهشگران و مورخان اروپایی دانش تاریخ‌نویسی خود را به لحاظ توجه به تاریخ ملل تحت استعمار گسترش دهند.[۳] اعتمادالسلطنه که با این گونه پژوهش‌ها آشنایی زیادی داشت تلاش کرد که دانسته‌های خود را در این موارد در تألیفات تاریخی خود بگنجاند.

تلاش اصلی ما در این بخش از نوشتار این است که ضمن بررسی بازتاب شیوه‌های تاریخ‌نویسی اروپایی در آثار اعتمادالسلطنه، رگه‌های پیدایی تاریخ‌نگاری نوین را در تألیفات او پیگیری نمائیم.

۱- بنجامین ساموئل ویلر نخستین سفیر ایالات متحده آمریکا در ایران که با اعتمادالسلطنه برخورد داشته است در مورد آگاهی اعتمادالسلطنه با فرهنگ و تمدن نوین اروپایی او را از آگاه‌ترین افراد مشرق زمین در این باره معرفی می‌کند. به نقل از: ساموئل‌ویلر، پیشین، ص ۲۷۴.

۲- از جمله این کتاب‌ها که اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطراتش به خواندن آنها برای شاه اشاره کرده می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:
تاریخ ارسطو، تاریخ روس، تاریخ عثمانی، تاریخ هرودت، فتوحات ناپلئون، جنگ روس و فرانسه، تاریخ نرون قیصر و... جهت اطلاع بیشتر از اسامی این کتاب‌ها ر.ک: اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص هجده از مقدمه ایرج افشار بر این کتاب.

۳- برای آگاهی بیشتر از تئوری دو رویه تمدن بورژوازی غرب ر.ک: حائری، پیشین، بخش یکم، ص ۱۲۳ الی ۱۲۶.

از بین رفتن محدودیت استفاده از منابع در تدوین تاریخ‌نویسی ایرانی ـ که در گذشته محدود به متون فارسی و عربی بود ـ یکی از مهم‌ترین تحولات تاریخ‌نویسی ایران در عهد قاجار شمرده می‌شود. یکی از مهم‌ترین عوامل اصلی این تحول، آشنایی مورخان ایرانی با زبان‌های اروپایی بود. اعتمادالسلطنه یکی از نخستین مورخان ایرانی است که با یکی از زبانهای اروپایی آشنایی کامل داشت. او از این آشنایی نهایت استفاده را در تدوین تألیفات تاریخی‌اش برد.[1] به گونه‌ای که مایهٔ اصلی بسیاری از تألیفات اعتمادالسلطنه، ترجمهٔ متون تاریخی نوشته شده به زبان فرانسوی و یا[2] دیگر زبان‌های اروپایی که مترجمین دارالترجمه آنها را ترجمه می‌کردند بود. استفاده از این متون علاوه بر پربار کردن تألیفات تاریخی، باعث آشنایی ایرانیان با شیوهٔ تحقیقات اروپایی شد. ایرج افشار شروع تحقیقات ادبی و تاریخی به شیوهٔ اروپایی را با مسئولیت اعتمادالسلطنه در وزارت انطباعات مربوط دانسته و در این باره می‌نویسد:

«نخستین باری که در جریان تحقیقات ادبی تاریخی تا حدودی روشهای اروپایی تحقیق مورد عمل قرار گرفت هنگامی است که محمدحسن خان اعتمادالسلطنه مقدم (صنیع الدوله) در عهد ناصرالدین شاه عده‌ای از فضلای زبان را برای ادارهٔ امور انطباعات و تألیف و ترجمهٔ کتب گردآورد و به وسیلهٔ کار دسته‌جمعی و فردی که دانشمندان حوزهٔ تأسیسی او انجام می‌دادند عده‌ای کتب و رسائل با ارزش به وجود آمد و مخصوصاً از لحاظ این که درین دستگاه تنی چند مترجم وجود داشت که از زبان‌های فرانسوی و انگلیسی و روسی و آلمانی و ترکی تألیفات قدیم و جدید اروپائیان را به فارسی ترجمه

---

۱ - اعتمادالسلطنه را به لحاظ شروع این گونه تاریخ‌نویسی را که تألیف آثار تاریخی‌اش را با ترجمه آثار تاریخی شروع کرد باید سرآمد بسیاری تاریخ‌نگاران نوین ایرانی دانست. چرا که بسیاری از مورخان معاصر ایرانی قبل از شروع به نگارش تاریخ، مترجم تألیفات تاریخی غربیان بوده‌اند.

۲ - از نمونه این آثار می‌توان به کتاب‌های ***تاریخ انکشاف ینگی دنیا، تاریخ فرانسه، دررالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان*** و ***«آئینه سکندری»*** اشاره کرد. شیوه استفاده اعتمادالسلطنه از این ترجمه‌ها در آثارش به گونه‌ای نبود که به نقش دیگر مترجمان در تدوین این آثار اشاره بکند. مثلاً او در ***دررالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان*** و در ص ۴ جلد اول به زحمت خود در رابطه با ***«تفصح»*** در ***«مسطورات یونان و روم و بیزانس و فرنگ و ارامنه و یهود و سایر امم از عرب و عجم»*** جهت تدوین این کتاب اشاره می‌کند اما ما می‌دانیم که او به جز زبان فرانسوی بر هیچ زبان اروپایی دیگر مسلط نبوده است و ادعای او در مورد استفاده از متون لاتینی و ارمنی و... به شکل مستقیم نمی‌تواند مورد پذیرش باشد بلکه او از ترجمه این متون به زبان فرانسه و یا دیگر زبان‌ها که مترجمین دارالترجمه برای او ترجمه کرده‌اند استفاده کرده و تنها برای خودنمائی علمی می‌خواسته انجام این کارها را به خود نسبت دهد.

می‌کردند. آشنائی محققان ایرانی با آثار اروپایی وسعت یافت و نشر این نوع نوشته‌ها در نحوه تحقیقات ایرانیان مؤثر واقع شد».[۱]

در آثار اعتمادالسلطنه علاوه بر این که محدودیت استفاده از منابع فارسی و عربی با کمک گرفتن از تألیفات و تحقیقات اروپایی از بین رفت، محدودیت استفاده از منابع ذهنی، نقلی و کتبی نیز به کناری نهاد شد. بدین معنا که استفاده از منابع باستانشناسی، منابع تصویری، منابع آرشیوی در تدوین تألیفات تاریخی مرسوم گردید. اعتمادالسلطنه در راستای استفاده از این گونه منابع اقدام به جمع‌آوری و خواندن سکه‌ها و بازدید عینی از ابنیه و آثار تاریخی کرده بود. او با جمع‌آوری سکه‌های مختلف پادشاهان ایرانی موزه‌ای شخصی و کوچک ترتیب داده و در کنار هر سکه‌ای مشخصات آن را نوشته بود.[۲] در روزنامهٔ خاطرات او بارها به خاطراتی برخورد می‌کنیم که اعتمادالسلطنه به تفحص خود در شناختن سکه‌ها اشاره می‌کند:

«سکه‌ای آغامحمدخان خواجه از خرابه [ای] که حال مشهور به گنج‌آباد است پیدا کرده. شاه فرمودند که من بخوانم... سکه‌ای که داده بودند بخوانم کتابچهٔ مفصلی در شرح او نوشتم به توسط فخرالملک حضور فرستادم».[۳]

او در ارتباط با شناسایی ابنیه تاریخی شخصاً به سراغ این آثار می‌رفت و پس از ملاحظه عینی این آثار و کسب خبر از مطلعین محلی نتیجه تحقیقاتش را در کتابچه‌های مختلف یادداشت می‌کرد. روزنامهٔ خاطرات او که به تعبیری کارنامه فعالیت‌های فرهنگی او نیز محسوب می‌شود می‌تواند شواهد زیادی را در این ارتباط در اختیار ما قرار دهد. مطلب زیر از این دست شواهد است:

«صبح قدری که رفتیم در یک قلعهٔ خرابه که از ابنیه عجم‌ها بود پیاده

۱- افشار، ایرج، ***«تحقیقات ایرانی از سفر محمد قزوینی به اروپا تا تأسیس دورهٔ دکترای ادبیات فارسی»***، ***گوهر***، سال ۶، شماره ۱۲ (اردیبهشت ۱۳۵۱)، ص ۱۲۸. عبدالحسین نوائی در ص هشت مقدمه‌ای که بر ***مرآةالبلدان*** نوشته در مورد نقش اعتمادالسلطنه در ترویج شیوه‌های تحقیق اروپائیان می‌نویسد:

«... اوست که نخستین بار شیوهٔ فرنگیان و روش تحقیقی و انتقادی آنان را در طرح مسائل تاریخی و جغرافیایی و لغوی به کار برده و از نقل و اقوال سخیف مثل نسبت دادن بنای فلان شهر به یافث بن نوح خودداری کرده و یا اگر چنین ترهاتی را نقل کرده اقوال مخالف را نیز بدست داده است».

۲- همان گونه که در بخش اول این نوشتار بدان اشاره شد این سکه‌ها بعد از درگذشت اعتمادالسلطنه توسط شاه مصادره و به موزهٔ کاخ گلستان برده شد. بعد از قتل ناصرالدین شاه زنان درباری از آنها برای آویزان کردن درسربند ساعتشان استفاده کردند و سکه‌هائی را که اعتمادالسلطنه با تلاش زیاد و صرف هزینه‌های فراوان بدست آورده بود این‌گونه پراکنده گردانیدند. به نقل از خان ملک ساسانی، ***سیاستگران دورهٔ قاجار***، ج اول، ص ۱۸۳.

۳- اعتمادالسلطنه، ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***، ص ۹۶۳.

شدم. بعضی تحقیقات تاریخی کردم... عصر پیاده به تماشای دلیجان که منزل امروز است رفتم. انکشافات تاریخی زیاد نمودم. خانهٔ ملامحمدجواد کاشی که از علمای این قصبه است رفتم. بعضی تحقیقات نمودم... به قریهٔ نیمه‌ور رسیدم محض انکشافات تاریخی داخل قریه شدم... تحقیقات تاریخی را در کتابچه [ای] علی‌حده خواهم نوشت».[1]

آوردن عین دست‌خط‌ها، اعلان‌ها و نامه‌ها در متن تألیفات تاریخی توسط اعتمادالسلطنه از دیگر نوآوری‌های او در تاریخ‌نویسی نوین ایران و نمایانگر استفاده فراوان او از منابع آرشیوی است. تقریباً در تمامی آثار او ما وجود چنین اسنادی را می‌بینیم. او حتی برای جاودانه شدن برخی از اسناد تاریخی از قبیل وقف نامه‌های عصر صفویه و مکاتبات ردوبدل شده بین پادشاهان صفوی و سران ازبک، صورت آن اسناد را در ***مطلع الشمس*** درج کرده است.

گرایش مورخان عصر ناصری و به ویژه شخص اعتمادالسلطنه به تاریخ‌نویسی علمی باعث شد که بسیاری از خرافات و اسطوره‌ها که در ارتباط با تاریخ باستانی ایران جای پای مناسبی برای خود در تواریخ سنتی ایران باز کرده بودند به آهستگی از متون تاریخی فارسی خارج و جای خود را به تحقیقات ارزشمند شرق‌شناسان اروپایی بدهند. اگرچه در موارد معدود ـ و به ویژه در دو کتاب ***درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان*** و ***تاریخ ایران*** ـ برخی از خرافات در آثار اعتمادالسلطنه دیده می‌شود اما در مقام مقایسه با دیگر کتاب‌هایی که قبل از اعتمادالسلطنه و در ارتباط با تاریخ باستانی ایران نوشته شده‌اند، آثار اعتمادالسلطنه از بسیاری از خرافات و اسطوره‌ها فاصله گرفته و جای خود را به پژوهش‌های نوین داده است.

از دیگر رگه‌های پیدایش تاریخ‌نویسی نوین در تألیفات اعتمادالسلطنه بررسی جداگانه تاریخ ایران در پیش و پس از اسلام است. در تواریخ عمومیی که قبل از اعتمادالسلطنه تألیف شده معمولاً تاریخ ایران را در روزگاران باستانی و دوران اسلامی در یک کتاب مورد توجه قرار می‌دادند. اعتمادالسلطنه نیز تحت تأثیر این شیوه تاریخ‌نویسی یکی از نخستین آثارش را که ***تاریخ ایران*** باشد به همین شیوه نوشت اما بعدها آگاه شد که نگاشتن تاریخ متفاوت این دو دوره در یک کتاب چندان مطلوب نیست. لذا در دومین تاریخ عمومیی که به تألیف آن مبادرت کرد ـ یعنی ***تاریخ منتظم ناصری*** ـ بررسی تاریخ ایران را از دوران اسلامی شروع کرد و نوشتن تاریخ ایران قبل از اسلام را برای گنجاندن در آثاری همچون ***درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان*** که مستقلاً به تاریخ قبل از اسلام ایران اختصاص داشته، در نظر گرفت.

---

۱ - همان جا، ص ۹۳۰.

تضعیف نثر فنی که مغلق‌نویسی و رعایت سجع و موازنه از ویژگی‌های بارز آن بود، در آثار اعتمادالسلطنه کمتر به چشم می‌خورد. به همین دلیل گرایش به استفاده از نثر ساده از دیگر ویژگی‌های تاریخ‌نگاری اعتمادالسلطنه شمرده می‌شود. مشاغل حساس اعتمادالسلطنه از قبیل مترجم و روزنامه‌نگار بودن از عوامل اصلی گرایش آثار او به ساده‌نویسی است. این سخن بدان معنا نیست که در آثار اعتمادالسلطنه مغلق‌نویسی راه نداشته باشد بلکه در مقام مقایسه با تواریخ قبلی هم چون ***ناسخ التواریخ*** و ***متمم روضه الصفای ناصری*** این گونه سبک نگارش در تألیفات اعتمادالسلطنه کم کمک جای خود را به نثر ساده داده است.

معرفی و نقد منابع و مآخذ مورد استفاده یکی از جالب‌ترین نمودهای انعکاس تاریخ‌نگاری غربی در آثار اعتمادالسلطنه است. اگرچه او به تبعیت از تاریخ‌نویسی سنتی ایران در برخی از آثار خود حتی از نام بردن دقیق مآخذ مورد استفاده خودداری کرده است اما در موارد زیادی نیز ضمن اشاره به نام مآخذ اقدام به معرفی و نقد آنها کرده است. به عنوان مثال او در ***تاریخ ایران*** سه نفر از مورخان قدیم یونانی یعنی هرودت، گزنفون و کتزیاس و آثار آنها را معرفی می‌کند[1] و در ***دررالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان*** نیز بیوگرافی حدود صدنفر از مورخان قدیم و جدید اروپایی، عرب و ایرانی را همراه با معرفی و نقد اثر آنان می‌آورد.[2]

یکی از کاستی‌های بزرگ تاریخ‌نویسی سنتی ایران ـ همان گونه که در صفحات قبل به آن اشاره شد ـ عدم وجود تجزیه و تحلیل حوادث تاریخی در متون تاریخی بود و به همین علت این آثار غالباً جنبه نقل حوادث و وقایع نگاری داشت. این شیوهٔ نگارش تاریخ با معیارهای تاریخ‌نگاری علمی که تجزیه و تحلیل حوادث جزء لاینفک آن است فاصله زیادی داشت. اعتمادالسلطنه تحت تأثیر تاریخ‌نگاری اروپایی تلاش می‌کرد تا از این ویژگی مثبت در آثارش استفاده بکند. اگرچه در آثار متعدد او از این ویژگی استفاده زیادی نشده است اما راه یافتن این خصیصه در آثاری هم‌چون ***صدرالتواریخ، خلسه، تاریخ منتظم ناصری و مرآت‌البلدان*** نشان‌گر از تأثیرپذیری او از تاریخ‌نگاری اروپائی است.[3]

توضیح پیرامون مطالب داخل متن در پاورقی و حاشیه کتاب از دیگر نمودهای

۱- صنیع‌الدوله، ***تاریخ ایران***، ص ۳۰ به بعد.

۲- اعتمادالسلطنه، ***دررالتیجان فی تاریخ بنی اشکان***، ج دوم، ص ۲۰۵ الی ۲۴۶. اگرچه این معرفی و ارزیابی اعتمادالسلطنه از مورخان و آثار آنها به احتمال زیاد از طریق ترجمه برای او فراهم شده است اما نفس عمل که اعتمادالسلطنه این مباحث را از ترجمه حذف نکرده و در کتاب خود به آن پرداخته است دارای اهمیت است.

۳- به عنوان مثال می‌توان به دو نمونه از تحلیل‌های اعتمادالسلطنه در مورد دلایل شکست هخامنشیان در برابر اسکندر و علت پافشاری انگلستان در امضای معاهده صلح بین ایران و روسیه که در صفحه ۱۲۰-۱۱۹، ج اول ***مرآت‌البلدان*** و صفحه ۶۳ ***صدرالتواریخ*** آورده شده است، اشاره نمود.

تاریخ‌نگاری نوین است که در برخی از تألیفات تاریخی اعتمادالسلطنه دیده می‌شود. اگرچه اعتمادالسلطنه در بسیاری از موارد این توضیحات خود را در داخل متن گنجانیده اما با تأکید بر این مطلب که این توضیح نظر خود اوست تا اندازه‌ای یک گونه جدائی بین توضیحات و متن اصلی قائل شده است. توضیح خارج از متن بیشتر در دو کتاب ***مرآت البلدان*** و ***درر التیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان*** دیده می‌شود که بیشتر در رابطه با اسامی اشخاص و مکان‌ها است.

گسترش افق دید تاریخ‌نگاری به لحاظ جغرافیایی در آثار اعتمادالسلطنه به خوبی نمایان است. به نظر می‌رسد او نخستین ایرانیی باشد که در داخل ایران کتاب‌های تاریخی مستقلی درباره تاریخ کشورهای اروپایی نوشته باشد. آثاری همچون ***تاریخ انکشاف ینگی دنیا***، ***تاریخ فرانسه***، ***«آئینه سکندری»*** و ***«کاشف‌الکرب فی التاریخ غرب»*** گواهی بر این مدعا هستند. علاوه بر این اعتمادالسلطنه در آثاری هم که در ارتباط با تاریخ ایران بوده‌اند از پرداختن به حوادث مهم کشورهای خارجی اعم از اروپایی، آسیایی، آمریکایی و آفریقایی و حتی اقیانوسیه غفلت نکرده و در آثاری چون ***تاریخ منتظم ناصری*** و ***المآثر والآثار***، ضمن اشاره به حوادث عمده کشورهای خارجی یک نوع تاریخ تطبیقی ایران و جهان را نیز ارائه داده است که در نوع خود تا آن روزگار بی‌نظیر بوده است.

چکیده سخن

شناخت و نقد منابع و مآخذ تاریخی یکی از مهمترین اصول تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری است. منابع و مآخذ تاریخ ایران به لحاظ شیوهٔ نگارش و چگونگی بازتاب حوادث تاریخی در آنها، فراز و نشیب‌های زیادی را پشت سر گذاشته‌اند. یکی از این فراز و نشیب‌ها تبدیل تاریخ‌نگاری سنتی ایران به تاریخ‌نگاری نوین بوده است. در میان مورخان معاصر ایران محمدحسن خان اعتمادالسلطنه قبل از هر کس دیگری این دگرگونی را در نوشته‌هایش نشان داده است.

وجود برخی از اصول تاریخ‌نگاری سنتی و نمود برخی از ویژگیهای تاریخ‌نویسی نوین در تألیفات تاریخی اعتمادالسلطنه ما را بر آن داشت تا در ابتدای این نوشتار حیات سیاسی و اجتماعی او را به عنوان یکی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری تفکر تاریخی‌اش مورد توجه قرار دهیم و سپس تأثیر این عامل را بر تألیفات تاریخی او یادآور شویم.

از آن جا که اعتمادالسلطنه یکی از پرکارترین مورخان ایرانی در بعد کمیت و تنوع تألیفات است بررسی آثار او را با تأکید بر آثار تاریخی‌اش مدنظر قرار دادیم. در بررسی و جمع‌بندی آثارش، او را از نخستین مورخان ایرانی یافتیم که ضمن تسلط بر یک زبان اروپایی کار تاریخ‌نویسی را با ترجمهٔ آثار اروپائیان آغاز کرده است. وی علاوه بر مترجم بودن با شیوه‌های نوین روزنامه‌نگاری اروپایی نیز آشنایی کامل داشت. وجود این ویژگی باعث واگذاری سرپرستی ***«ادارهٔ روزنامجات دولتی»*** از طرف ناصرالدین شاه به او شد. اعتمادالسلطنه با توجه به تسلطش بر زبان فرانسوی و آگاهیش از شیوه‌های روزنامه‌نگاری، دست به نگارش، تدوین و چاپ یک سلسله از کتاب‌ها زد که نهایتاً زمینه‌های تصدی او را بر وزارت انطباعات و دارالترجمه ناصری فراهم نمود. او پس از تصدی این وزارتخانه با کمک گرفتن از بعضی علما و فضلای ایرانی کتاب‌های زیادی را در ارتباط با تاریخ و جغرافیای ایران و کشورهای دیگر تدوین و یا ترجمه نمود. وی در این آثار خود از سبک ترجمه‌ای و روزنامه‌ای سود برد و از شیوه‌های تاریخ‌نگاری اروپائیان که تحلیل حوادث، استفاده از منابع غیرمکتوب و... از ویژگی‌های آن به شمار می‌رفت نیز غافل نماند. او در عین حال پاره‌ای از خصوصیت‌های تاریخ‌نگاری سنتی ایران را در آثار خود نشان داده است. وجود این خصوصیت‌ها و آن ویژگی‌ها در تألیفات اعتمادالسلطنه نشان می‌دهد که آثار او به لحاظ شیوهٔ تاریخ‌نگاری، برزخی میان دو شیوه سنتی و نوین تاریخ‌نگاری ایرانی بوده و می‌تواند نمایانگر دوران آغاز شیوهٔ تاریخ‌نگاری نوین و عقب‌نشینی شیوهٔ تاریخ‌نگاری سنتی ایران باشد.

کتاب نامه

۱) کتاب‌شناسی منابع دست‌نوشته

- /اعتمادالسلطنه/ محمدحسن. «*ملاجعفری خروس‌باز*». نسخه خطی شماره۴۲۸ ر.ف. کتابخانهٔ ملی ایران. تاریخ تألیف ۱۳۰۷ قمری.
- /اعتمادالسلطنه/ محمدحسن مترجم. «*قیراط الماس فی ترجمه سلماس*». نسخه خطی شماره ۳۹۴. ر.ف. کتابخانهٔ ملی ایران. تاریخ تألیف ۱۳۰۴ قمری.
- /اعتمادالسلطنه/ محمدحسن مترجم. «*تاریخ آستانهٔ عراق*». نسخه خطی شماره ۲۷۹. ر.ف. کتابخانهٔ ملی ایران. تاریخ تألیف ۱۳۰۵ قمری.
- /اعتمادالسلطنه/ محمدحسن مترجم. «*تحقیق در مذهب علی‌اللهی*». نسخه خطی شماره ۹۱۸. ر.ف. کتابخانهٔ ملی ایران. تاریخ تألیف ۱۳۱۰ قمری.
- /اعتمادالسلطنه/ محمدحسن. «*کاشف الکرب فی تاریخ الغرب*». نسخه خطی شماره ۱۸۰۶. ر.ف. کتابخانهٔ ملی ایران. تاریخ تألیف ۱۳۰۵ قمری.
- /اعتمادالسلطنه/ محمدحسن. «*غصن مثمر در ترجمه ولتر ـ هدیه البریه فی التعرفة الولتریه*». نسخه خطی شماره ۱۸۲۶. کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران. تاریخ تألیف ۱۳۰۴ قمری.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان. «*آئینه سکندری*». نسخه خطی شماره ۴۰۷۶. کتابخانهٔ آستان قدس رضوی مشهد. تاریخ تحریر ۱۳۱۳ قمری.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان. (مترجم). «*تاریخچهٔ الماس‌های بزرگ*». نسخه خطی شماره ۴۱۸۷. کتابخانهٔ آستان قدس رضوی مشهد. تاریخ تألیف و تحریر ندارد.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان. (مترجم). «*تاریخ لوئی چهاردهم*». نسخه خطی شماره ۴۱۸۴. کتابخانهٔ آستان قدس رضوی مشهد. تاریخ تألیف ۱۳۱۳ قمری.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان. «*روزنامهٔ یومیه*». نسخه خطی شماره ۸۴۴۲. کتابخانهٔ آستان قدس رضوی مشهد. تاریخ تألیف ۱۲۹۲ قمری.
- /اعتمادالسلطنه/ محمدحسن مترجم. «*ترجمهٔ توردومند*». نسخه خطی شماره ۴۱۴. ر.ف. کتابخانهٔ ملی ایران. تاریخ تألیف ۱۳۰۹ قمری.
- الحسینی شیرازی المنشی المتولی باشی المتخلص بخاوری، فضل الله. «*تاریخ ذوالقرنین*». نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۷۷۱ ر.ف. کتابخانه ملی ایران. تاریخ تحریر ۱۲۶۲ قمری.

/صنیع‌الدوله/ محمدحسن خان. (مترجم). «*منطق الحمار*». نسخهٔ خطی شماره ۸۵۳ ر.ف. کتابخانهٔ ملی ایران. تاریخ ترجمه و تحریر ندارد.

/صنیع‌الدوله/ محمدحسن خان. (مترجم). «*رسوائی لندن*». نسخهٔ خطی شماره ۸۸۳ کتابخانهٔ ملی ایران. تاریخ ترجمه ۱۳۰۲ قمری.

صنیع‌الدوله، محمدحسن خان. ***«احوال بلوک مال امیر»***. نسخهٔ خطی شماره ۸۹۰ ر.ف. کتابخانهٔ ملی ایران. تاریخ تألیف ۱۳۰۲ قمری.

/صنیع‌الدوله/، محمدحسن خان. (مترجم). ***«تاریخ سلاطین عثمانی»***. نسخهٔ خطی شماره ۴۲۸ ر.ف. کتابخانهٔ ملی ایران. تاریخ تألیف ۱۲۹۳ قمری.

صنیع‌الدوله، محمدحسن. ***«جغرافی و تاریخ لار»***. نسخهٔ خطی شماره ۶۳۹ ر.ف. کتابخانهٔ ملی ایران. تاریخ تألیف ۱۲۹۸ قمری.

/صنیع‌الدوله/، محمدحسن. (مترجم). ***«ترجمهٔ یزمتی»***. نسخهٔ خطی شماره ۱۵۹۱. کتابخانهٔ ملی ایران. تاریخ ترجمه ۱۲۹۳ قمری.

/صنیع‌الدوله/، محمدحسن. (مترجم). ***«ترجمهٔ سفرنامه مادام ژان دیولافوا»***. نسخهٔ خطی شماره ۷۳. ر.ف. کتابخانهٔ ملی ایران. تاریخ ترجمه و تحریر ندارد.

صنیع‌الدوله، محمدحسن بن علی مراغه‌ای. ***«دیالوگ فرانسوی»***. نسخهٔ خطی شماره ۱۸۴۴. ر.ف. کتابخانهٔ ملی ایران. تاریخ تألیف ۱۲۹۸ قمری.

صنیع‌الدوله، محمدحسن. ***«آرمگاه صدرالدین حموئی در تل‌لویزان»***. نسخهٔ خطی شماره ۱۰۵۵۶. کتابخانهٔ آستان قدس رضوی. تاریخ تألیف ۱۳۰۳ قمری.

- /ورژه وللن/. ***«قوانین دولت فرانسه»***. ترجمه رضای ریشار پاریسی. نسخه خطی شماره ۷۳۸۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. تاریخ تألیف و تحریر ۱۲۹۸ قمری.

۲) کتاب‌شناسی منابع و مآخذ چاپی

(آ)

- آتابای، بدری. ***فهرست تاریخ، سفرنامه، سیاحت‌نامه، روزنامه و جغرافیای خطی کتابخانهٔ سلطنتی***. (بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۶ خورشیدی).

- آخوندزاده، میرزافتحعلی. ***الفبای جدید و مکتوبات***. به کوشش حمید محمدزاده. (تبریز، نشر احیاء، ۱۳۵۷ خورشیدی).

- آدمیت، فریدون. ***امیرکبیر و ایران***. (تهران، خوارزمی، ۱۳۴۸ خورشیدی). چاپ سوم.

- آدمیت، فریدون. ***اندیشه‌های میرزاآقاخان کرمانی***. (تهران، پیام، ۱۳۵۷ خورشیدی).

- آدمیت، فریدون. ***اندیشه‌های میرزافتحعلی آخوندزاده***. (تهران، خوارزمی، ۱۳۹۴ خورشیدی).

- آرین‌پور، یحیی. ***از صبا تا نیما (تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی)***. (تهران، جیبی و فرانکلین، ۱۳۵۴ خورشیدی). دو جلد.

(ا)

- احمدزاده، ناصر. «نگاهی کوتاه به سفرنامهٔ جنوب ایران». ***کیهان فرهنگی***. شماره پنجم، (مرداد ۱۳۶۴ خورشیدی).
- ادیب الملک، عبدالعلی خان. ***دافع الغرور***. به کوشش ایرج افشار. (بی‌جا، خوارزمی، ۱۳۴۹ خورشیدی).
- استرآبادی، میرزامهدی خان. ***درهٔ نادره***. به اهتمام جعفر شهیدی. (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ خورشیدی).
- اشپولر. ب و دیگران. ***تاریخ‌نگاری در ایران***. ترجمهٔ یعقوب آژند. (تهران، گسترده، ۱۳۶۰ خورشیدی).
- اصفهانیان کریم و روشنی زعفرانلو، قدرت‌اله. ***مجموعهٔ اسناد و مدارک مأموریت فرخ خان امین الدوله***. (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶ خورشیدی).
- اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا. ***فلک السعادة***. (طهران، بی‌نا، ۱۲۷۸ قمری).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***المآثر و الآثار***. (طهران، دارالطباعه، ۱۳۰۶ قمری).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***المآثر و الآثار***. (تهران، کتابخانهٔ سنائی، بی‌تا).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***چهل سال تاریخ ایران (جلد اول المآثر و الآثار)***. به کوشش ایرج افشار. (تهران، اساطیر، ۱۳۶۳ خورشیدی).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***چهل سال تاریخ ایران (جلد دوم المآثر و الآثار شامل تعلیقات محمدحسین محبوبی اردکانی بر المآثر و الآثار)***. به کوشش ایرج افشار. (تهران، اساطیر، ۱۳۶۳ خورشیدی).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***چهل سال تاریخ ایران در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه (جلد سوم المآثر و الآثار شامل فهرست‌های چندگانهٔ تاریخی و جغرافیایی و مدنی)***. استخراج و تنظیم از ایرج افشار. (تهران، اساطیر، ۱۳۶۸ خورشیدی).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***روزنامه‌های مرآت السفر و اردوی همایون***. با مقدمه‌های عبدالله فرادی و ایرج افشار. (تهران، گلشن، ۱۳۶۳ خورشیدی).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***تاریخ منتظم ناصری***. به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی. (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷/۱۳۶۳ خورشیدی). سه جلد.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه***. به کوشش ایرج افشار. (تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵ خورشیدی).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***صدرالتواریخ***. تصحیح، تحشیه و تذییل از محمد مشیری. (تهران، وحید، ۱۳۴۹ خورشیدی).

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***التدوین فی احوال جبال الشروین***. (تهران، دارالمطبعه، ۱۳۱۰ قمری).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***خلسه***. به کوشش محمود کتیرائی. (تهران، طهوری، ۱۳۴۸ خورشیدی).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***یک پرده تاریخی از اسرار انحطاط ایران خلسه یا خوابنامه***. به کوشش محمد شهیدنورائی. (مشهد، زوار، ۱۳۲۴ خورشیدی).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. «خلقیات ما انگلیسی‌ها» به کوشش حسین خدیوجم. ***نگین***. سال دوم، شماره‌های ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ (دی ماه ۱۳۴۵ تا فروردین ماه ۱۳۴۶ خورشیدی).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***مرآت البلدان***. به کوشش محمدعلی سپانلو و پرتونوری علا. (تهران، اسفار، ۱۳۶۴ خورشیدی). جلد اول.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***مرآةالبلدان***. با تصحیحات و حواشی و فهارس به کوشش عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث. (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷/۸ خورشیدی). ۳ جلد.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***مطلع الشمس***. با مقدمه و فهارس و اهتمام تیمور برهان لیمودهی. (تهران، یساولی و فرهنگسرا، ۱۳۶۳ خورشیدی). ۲ جلد.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***مطلع الشمس***. (تهران، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، ۱۳۵۵ خورشیدی).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***حجةالسعادة فی الحجة الشهادة***. (دارالسلطنه تبریز، ۱۳۱۰ قمری).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***دررالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان***. (طهران، دارالمطبعه همایونی، ۱۳۱۰/۱۳۰۸ قمری). ۳ جلد.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران***. (طهران، دارالطباعه، ۱۳۱۱ قمری). این کتاب ضمیمه جلد سوم ***دررالتیجان فی تاریخ بنی اشکان*** است.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران***. به کوشش میرهاشم محدث. (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ خورشیدی).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. «قیراط الماس فی ترجمه سلماس»، به کوشش میرهاشم محدث. ***فرهنگ ایران زمین***. (تهران، فراز، ۱۳۶۵ خورشیدی). جلد بیست و ششم.

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. «قلعه نور». به کوشش منوچهر ستوده. ***یغما***. سال نهم، شماره‌های ۳ و ۴، (خردادماه ۱۳۳۵ خورشیدی). صفحات ۱۱۶ تا ۱۲۳ و ۱۵۹ تا ۱۶۷.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. «عریضهٔ اعتمادالسلطنه به ناصرالدین شاه دربارهٔ سانسور». ***وحید***. شمارهٔ چهاردهم، (شهریور ۱۳۵۵ خورشیدی). ص ۷۶۲-۷۶۱.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. «پذیرایی از کور دیپلماتیک در عمارت سلطنتی ایران». به اهتمام محمد مشیری. ***وحید***. سال چهارم، شمارهٔ یازدهم، (آبان ۱۳۴۶ خورشیدی). ص ۹۸۴-۹۸۱.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. «خانقاه و مقبرهٔ صدرالدین ابراهیم بن سعدالدین حموئی جوینی». به کوشش احمد گلچین معانی. ***مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد***. سال هفتم، شماره چهارم، (زمستان ۱۳۵۰ خورشیدی). ص ۸۶۸-۸۸۶.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. «شرح حال میرزا یوسف مستوفی الممالک». ***وحید***. سال هفتم. شماره ۷، (تیرماه ۱۳۴۹). ص ۸۸۲-۸۶۸
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. «تاریخ چاپ و روزنامه در ایران». ***کتابهای ماه***، سال دوم، (۱۳۳۷ خورشیدی). ص ۱۸۷-۱۸۵.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. «فرمان محمدحسن خان به انتظام عمل دارالطباعه». ***وحید***. سال چهارم، شماره دهم، (مهر ۱۳۴۶ خورشیدی). ص ۴۱۵-۴۱۴.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. (مترجم و مؤلف). ***خیرات حسان***. (طهران، دارالطباعه، ۱۳۱۲ قمری).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***قانون تسهیل ساختن طرق و شوارع***. (تهران، بی‌نا، ۱۳۰۷ قمری).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن حاجب الدوله علی مقدم مراغه ای. ***وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه***. (طهران، ابن‌سینا، ۱۳۲۴ خورشیدی).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. ***حجةالسعاده فی الحجه الشهادة***. (طهران، ۱۳۰۴ قمری).
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. (ترجمه و تألیف). ***کاداستره (ممیزی املاک و نواحی و تعداد نفوس)***. (طهران، دارالطباعه، ۱۳۰۷ قمری).
- افراسیابی، بهرام. ***شاه ذوالقرنین و خاطرات ملیجک***. (تهران، سخن، ۱۳۶۸ خورشیدی).
- افشار، ایرج. «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ وزارت دارائی». ***فرهنگ ایران زمین***. (تهران، بی‌نا، ۱۳۵۴ خورشیدی). جلد ششم.
- افشار، ایرج. ***فهرست مقالات فارسی***. (تهران، کتابهای جیبی و فرانکلین، ۱۳۴۸ خورشیدی). ۳ جلد.

- افشار، ایرج. «صنیع الدوله و روزنامهٔ خاطرات». ***راهنمای کتاب***. سال نهم، شماره سوم، (شهریور ۱۳۴۵ خورشیدی).
- افشار، ایرج. «نکته‌ای در باب اعتمادالسلطنه». ***راهنمای کتاب***. سال یازدهم، شماره چهارم، (تیر ۱۳۴۷ خورشیدی).
- افشار، ایرج. «تحقیقات ایرانی از سفر محمد قزوینی به اروپا تا تأسیس دورهٔ دکتری ادبیات فارسی». ***گوهر***. سال ششم، شماره ۲، (اردیبهشت ۱۳۵۷ خورشیدی).
- افضل الملک، غلامحسین. ***افضل التواریخ***. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان. (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱ خورشیدی).
- اقتداری، احمد. «چندمأخذ برای تاریخ و جغرافیایی ایران». ***آینده***. سال یازدهم، شمارهٔ ۱ تا ۳، (فروردین، اردیبهشت و خرداد ۱۳۶۴ خورشیدی).
- امین‌الدوله. ***خاطرات سیاسی امین‌الدوله***. به کوشش حافظ فرمانفرمائیان. (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵ خورشیدی).
- امیری، مهراب. ***بازیگر انقلاب شرق، جمال الدین افغانی***، (بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴۵ خورشیدی).

(ب)

- بابن وهوسه. ***سفرنامهٔ جنوب ایران***. ترجمه و تعلیقات از محمدحسن خان اعتمادالسلطنه. به تصحیح میرهاشم محدث. (بی‌جا، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ خورشیدی).
- بالائی، کریستف و میشل کوپی‌پری. ***سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی***. ترجمه دکتر احمد کریمی حکاک. (تهران، پاپیروس، ۱۳۶۶ خورشیدی).
- بامداد، مهدی. ***تاریخ رجال ایران در قرن‌های ۱۲ و ۱۳ و ۱۴***. (تهران، زوار، ۱۳۴۷ خورشیدی). جلد سوم.
- براون، ادوارد جی. گرانویل. ***تاریخ ادبیات ایران (از آغاز صفویه تا عصر حاضر)***. ترجمهٔ رشید یاسمی. (تهران، چاپخانهٔ روشنایی، ۱۳۱۶ خورشیدی). جلد چهارم.
- براون، ادوارد . ***تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطه***. ترجمهٔ رضا صالح‌زاده و محمدعلی تربیت. (تهران، کانون معرفت، ۱۳۴۱ خورشیدی).
- براون، ادوارد . ***انقلاب ایران***. ترجمهٔ احمد پژوه. (تهران، کانون معرفت، ۱۳۳۸ خورشیدی).
- بزرگ امید، ابوالحسن. ***ازماست که برماست (محتوی خاطرات و مشاهدات)***. (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ خورشیدی).
- بزرگ امید، تابناک. ***کتاب شناخت***. (تهران، طهوری، ۱۳۶۳ خورشیدی).
- بهار، محمدتقی. ***سبک‌شناسی یا تاریخ نظور نثر فارسی***. (بی‌جا، بی‌تا، بی‌نا). جلداول.
- بیضائی، بهرام. ***نمایش در ایران***. (تهران، بی‌نا، ۱۳۳۴ خورشیدی).

- بینش، تقی. «روزنامه اعتمادالسلطنه». ***نامهٔ آستان قدس***، شماره هفدهم، (نوروز ۱۳۴۳ خورشیدی).

(پ)

- پورکریم، هوشنگ. ***فشندک به ضمیمه جغرافیای طالقان به قلم محمدحسن صنیع الدوله***. (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ خورشیدی).

(ت)

- تابندهٔ گنابادی، حاج سلطان حسین. ***نابغهٔ علم و عرفان سلطان علی‌شاه***. (بی‌جا، تابان، ۱۳۳۷ قمری).
- تاج‌السلطنه. ***خاطرات تاج‌السلطنه***. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان. (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱ خورشیدی).
- تربیت، محمدعلی. ***دانشمندان آذربایجان***. (تبریز، بنیاد کتابخانهٔ فردوسی، بی‌تا).
- تیموری، ابراهیم. ***تحریر تنباکو یا اولین مقاومت منفی در ایران***. (تهران، جیبی، ۱۳۶۱ خورشیدی).
- تیموری، ابراهیم، ***عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران***. (بی‌جا، اقبال، ۱۳۶۳ خورشیدی).

(ج)

- جلال‌الدین میرزابن فتحعلی شاه قاجار. ***نامهٔ خسروان***. (طهران، دارالطباعه، ۱۲۸۵/۸۸ قمری). ۳ جلد.
- جلالی، حسین. «روزنامهٔ اعتمادالسلطنه». ***راهنمای کتاب***، سال دهم، شماره دوم، (تیر ۱۳۴۶ خورشیدی).
- جمالزاده، محمدعلی. (گردآورنده). ***هزار بیشه***. (طهران، کتاب‌فروشی علمی و زوار، ۱۳۲۶ خورشیدی).
- جنتی عطائی، ابوالقاسم، ***بنیاد نمایش در ایران***. (طهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۴ خورشیدی).

(ح)

- حائری، عبدالحسین. ***فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی***. (تهران، انتشارات مجلس شورای ملی، ۱۳۳۵/۵۷ خورشیدی). ۲۰ جلد.
- حائری، عبدالهادی. ***نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویهٔ تمدن بورژوازی غرب***. (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷ خورشیدی).
- حکیم، محمدتقی. ***گنج دانش***. (تهران، کارخانه /چاپخانه/ میرزا حبیب الله، ۱۳۰۵ قمری).

(خ)

- خان ملک ساسانی، سیداحمد. ***دست پنهان سیاست انگلیس در ایران***. (تهران، هدایت و بابک، ۱۳۵۴ خورشیدی).
- خان ملک ساسانی، سیداحمد. ***سیاستگران دورهٔ قاجار***. (تهران، بابک، بی‌تا). جلد دوم.
- خان ملک ساسانی، سیداحمد. ***سیاستگران دورهٔ قاجار***. (تهران، طهموری، ۱۳۳۸ خورشیدی). ۲ جلد.

(د)

- دوسگور، کنتس. ***بیوگرافی و خاطرات یک خر***. مترجم اعتمادالسلطنه. (بی‌جا، انتشارات ملی ایران، بی‌تا).
- دیولافوا، ژان. ***سفرنامهٔ مادام دیولافوا***. ترجمهٔ علی‌محمد فره‌وشی (مترجم همایون). (طهران، خیام، ۱۳۳۲ خورشیدی).
- دانش‌پژوه، محمدتقی. ***فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه و مرکز اسناد دانشگاه تهران***. (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۴ خورشیدی). ج هیجدهم.

(ذ)

- ذکاء، یحیی. (گردآورنده). ***چهل مقالهٔ کسروی***. (تهران، طهوری، ۱۳۳۵ خورشیدی).
- ذکاء، یحیی. ***کاروند کسروی***. (تهران، جیبی، ۱۳۵۶ خورشیدی).

(ر)

- رادمنش، عزت‌اله. ***تاریخ در قرآن***. (مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ خورشیدی).
- رشیدالدین فضل الله همدانی. ***جامع التواریخ***. به کوشش بهمن کریمی. (تهران، اقبال، بی‌تا). جلد ۲.
- ***روزنامهٔ دولت علیه ایران***. شماره ۵۳۲. (دهم جمادی الاول ۱۲۷۹ قمری).
- ***روزنامهٔ اطلاع***. شماره‌های مختلف.
- ***روزنامه‌های شرف و شرافت***. با مقدمه و فهارس جواد صفی‌نژاد. (تهران، یساولی، ۱۳۶۳ خورشیدی).
- ***روزنامهٔ تربیت***. نمره نهم (هشتم رمضان ۱۳۱۴ قمری).
- ***روزنامهٔ علمی***. نمره دویم (۲۹ ذیحجه الحرام ۱۲۹۳ قمری).

(ز)

- زرین کوب، عبدالحسین. ***تاریخ ایران بعد از اسلام***. (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ خورشیدی).
- زرین‌کوب، عبدالحسین. ***تاریخ در ترازو***. (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴ خورشیدی).

(ژ)

- ژول ورن. ***سیاحتنامه کاپیتان اتراس به قطب شمال***. ترجمهٔ اعتمادالسلطنه محمدحسن حاجب الدوله علی مقدم مراغه‌ای. (تهران، بی‌نا، ۱۳۱۱ قمری).
- ژول ورن. «داستان کشتی روبنسون سوئدی». ترجمه صنیع‌الدوله. ***مرآت السفر و المشکوة الحضر***. شماره اول تا شماره ۱۳ (ربیع‌الاول تا جمادی الاول ۱۲۸۸ قمری).
- ژول ورن. ***ترجمه سفرنامه کاپیتان اطراس انگلیسی***. ترجمه محمدحسن خان اعتمادالسلطنه. به تصحیح، تحریر و طبع و اهتمام حاجی میرزاعلیرضا امین‌الدواب. (تهران، بی‌نا، ۱۳۲۱ قمری).

(س)

- ساموئل ویلر، بنجامین. ***ایران و ایرانیان***. به اهتمام و با یادداشت رحیم رضازاده ملک. (تهران، گلبانگ، ۱۳۶۳ خورشیدی).
- سبحانی، جعفر. ***تاریخ اسلام***. (کتاب درسی سال چهارم فرهنگ و ادب). (تهران، چاپ و نشر ایران، ۱۳۶۸ خورشیدی).
- سپهر، عبدالحسین بن هدایت الله. ***تاریخ بختیاری یا خلاصه الاعصار فی تاریخ بختیار***. (تهران، بی‌نا، ۱۳۳۳ قمری).
- سعادت نوری، حسین. «روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه». ***یغما***. سال بیستم، شماره سوم، (خرداد ۱۳۴۶ خورشیدی).
- سهیلی خوانساری، احمد. ***امیر نظام در سفارت فرانسه و انگلستان***. (بی‌جا، اقبال، تاریخ مقدمه ۱۳۵۷ خورشیدی).

(ش)

- شامی، نظام‌الدین. ***ظفرنامهٔ شامی***. با مقدمه و کوشش پناهی سمنانی. (بی‌جا، بامداد، ۱۳۶۳ خورشیدی).

(ص)

- صفائی، ابراهیم. ***اسناد سیاسی دوران قاجار***. (بی‌جا، بی‌نا، تاریخ مقدمه ۱۳۴۶ خورشیدی).
- صفائی، ابراهیم. «اعتمادالسلطنه و خاطراتش، نظریه ناصرالدین شاه و نظریه علامه قزوینی». ***نگین***. سال سوم، شمارهٔ سی و سه، (بهمن ۱۳۴۶ خورشیدی).
- صدر هاشمی، محمد. ***تاریخ جرائد و مجلات ایران***. (اصفهان، بی‌نا، ۱۳۲۷ خورشیدی). ۴ جلد.
- صدری افشار، غلامحسین. ***تاریخ ایران***. (تهران، ابن‌سینا، ۱۳۵۴ خورشیدی).

- صنیع‌الدوله، محمدحسن بن علی مقدم مراغه. ***الفاظ متشابهه***. (دارالخلافه طهران، دارالطباعه خاص همایونی، ۱۳۰۰ قمری / ۱۸۸۳ میلادی).
- صنیع‌الدوله، محمدحسن بن علی مقدم مراغه. ***تاریخ ایران***. (طهران، دارالطباعه خاص همایونی، ۱۲۹۲ قمری).
- صنیع‌الدوله، محمدحسن بن علی مقدم مراغه. ***تاریخ انکشاف ینگی دنیا***. (طهران، دارالطباعه، ۱۲۸۸ قمری).
- صنیع‌الدوله، محمدحسن بن علی مقدم مراغه. ***تاریخ منتظم ناصری***. (طهران، دارالمطبعه، ۱۲۹۸/۱۳۰۰ قمری). ۳ جلد.
- صنیع‌الدوله، محمدحسن بن علی مقدم مراغه. ***سفرنامه صنیع الدوله مشهور به اعتمادالسلطنه از تفلیس به تهران***. به کوشش محمد گلبن. (تهران، بی‌نا، ۱۳۵۶ خورشیدی).
- صنیع‌الدوله، محمدحسن بن علی مقدم مراغه. «شرح و تحقیق در باب مجسمه قدیم که در مالمیر پیدا شده». ***روزنامهٔ اطلاع***. شماره‌های صد و هفدهم و صد و هیجدهم. (بیست و یک رجب و ششم ذی‌الحجة ۱۳۰۲ قمری).
- صنیع‌الدوله، محمدحسن بن علی مقدم مراغه. ***شرح احوال سلطان عبدالحمید و اوضاع مملکت عثمانی***. تصحیح و تحشیه از محمدحسن کاووسی عراقی، (تهران، اداره انتشار اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۷).
- صنیع‌الدوله، محمدحسن بن علی مقدم مراغه. ***مرآت البلدان***. (طهران، دارالطباعه همایونی، ۱۲۹۴/۱۲۹۷ قمری). ۴ جلد.
- صنیع‌الدوله، محمدحسن بن علی مقدم مراغه. ***مطلع الشمس***. مقدمه و فهرست محمد پیمان. (تهران، پیشگام، ۱۳۶۲ خورشیدی). ۳ جلد در یک مجلد.
- صنیع‌الدوله، محمدحسن بن علی مقدم مراغه. ***تاریخ بابل و نینوا***. (بمبئی، بی‌نا، ۱۳۱۱ قمری).
- صنیع‌الدوله، محمدحسن بن علی مقدم مراغه. ***گرامر***. (طهران، دارالمطبعه، ۱۲۹۳ قمری).
- صنیع‌الدوله، محمدحسن بن علی مقدم مراغه. ***مطلع الشمس***. (طهران، دارالطباعه، ۱۳۰۱/۱۳۰۳ قمری). ۳ جلد.
- صنیع‌الدوله، محمدحسن بن علی مقدم مراغه. «پذیرایی از کور دیپلماتیک در عمارت سلطنتی ایران». ***ایران***، شمارهٔ ۵۱، (۲۴ شعبان ۱۲۸۸ قمری).
- صنیع‌الدوله، محمدحسن بن علی مقدم مراغه. «تاریخ انتزاع ممالک محروسهٔ ایران از تخت سلطنت عرب». ***شرف***. نمره سی و یکم تا نمرهٔ پنجاهم، (رمضان ۱۳۰۲ قمری تا ربیع‌الثانی ۱۳۰۴ قمری).

- صنیع‌الدوله، محمدحسن بن علی مقدم مراغه. «تواریخ متعلقه به مقبرهٔ طغرل». ***شرف***. نمره بیست و نهم، (رجب ۱۳۰۲ قمری).
- صنیع‌السلطنه، ابراهیم بن میرزا احمد. ***فلاحت و باغبانی***. (طهران، بی‌نا، ۱۳۲۸ قمری).
- صنیع‌الدوله، هدایت. ***راه نجات***. (طهران، بی‌نا، بی‌تا).

(ط)

- طاهری، شهاب. ***نسخه‌های خطی مجموعهٔ طاهری شهاب***. زیرنظر محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار. (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ خورشیدی).

(ع)

- عباس میرزا ملک آرا. ***شرح حال عباس میرزا ملک آرا***. به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی. (تهران، بابک، ۱۳۶۱ خورشیدی).
- عسگری، مرتضی. ***عبدالله بن سبا و افسانه‌های تاریخی دیگر***. ترجمهٔ احمد فهری زنجانی. (تهران، مجمع علمی اسلامی، ۱۳۶۰ خورشیدی).

(ف)

- فردوسی، ابوالقاسم. ***شاهنامهٔ فردوسی***. تصحیح متن به اهتمام م. ن عثمانوف. زیر نظر ع. نوشین. (مسکو، ادارهٔ انتشارات دانش، ۱۹۶۸ میلادی). جلد هشتم.
- /فیلیکس، مینارد/. ***سرگذشت خانم انگلیسی در هندوستان***. ترجمه محمدحسن خان اعتمادالسلطنه. (دارالخلافه طهران، دارالمطبعه، ۱۳۰۴ قمری).
- /فیلیکس، مینارد/. ***سرگذشت خانم انگلیسی در هندوستان***. مترجم اعتمادالسلطنه، به اهتمام محمدرضا افشاری. (تهران، شقایق، ۱۳۶۳ خورشیدی).
- /فیلیکس، مینارد/. ***سرگذشت خانم انگلیسی در هندوستان***. مترجم اعتمادالسلطنه، به اهتمام محمدرضا افشاری. (تهران، درنا، ۱۳۶۸ خورشیدی).
- فروغی (ذکاء الملک)، محمدحسین. ***تاریخ سلاطین ساسانی***. (تهران، دارالمطبعه، ۱۳۱۴/۱۵ قمری). ۲ جلد.
- فشاهی، محمدرضا. ***ازگاتها تا مشروطیت***. (تهران، گوتنبرگ، ۱۳۵۴ خورشیدی).
- فوریه (پزشک ناصرالدین شاه قاجار). ***سه سال در دربار ایران***. ترجمهٔ عباس اقبال آشتیانی. به کوشش همایون شهیدی. (تهران، دنیای کتاب، تاریخ مقدمه ۱۳۶۲ خورشیدی).

(ق)

- ***قرآن مجید***. (تهران، علمی، ۱۳۳۷ خورشیدی).
- ***قرآن مجید با ترجمه و کشف المطالب، تجدید و...*** به اهتمام محمدحسن اعتمادالسلطنه به تصحیح و مقابله محمدصادق تویسیرکانی. (تهران، دارالترجمه، ۱۳۱۳ قمری).

- قائم مقامی، جهانگیر. «مساله تدوین تاریخ در دورهٔ قاجار». ***نخستین کنگره تحقیقات ایرانی***. شماره ۲، (۱۳۵۳ خورشیدی).
- قائم مقام فراهانی، میرزاابوالقاسم. ***منشآت قائم مقام***. به اهتمام جهانگیری قائم مقامی. (تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۷ خورشیدی).
- قزوینی، محمد. «وفیات معاصرین، اعتمادالسلطنه». ***یادگار***. سال سوم، شماره سوم، (آبان ۱۳۲۵ خورشیدی).
- قزوینی، محمد. «وفیات معاصرین، شمس‌العلماء عبدالرب آبادی». ***یادگار***. سال پنجم، شمارهٔ سوم، (آبان ۱۳۲۷ خورشیدی).
- قزوینی، محمد. ***یادداشتهای قزوینی***. به کوشش ایرج افشار. (تهران، علمی، ۱۳۶۳ خورشیدی). جلد هشتم.

(ک)

- کاساکوفسکی و.ا. ***خاطرات کلنل کاساکوفسکی***. ترجمه عباسقلی جلی. (تهران، کتاب‌های سیمرغ، ۱۳۵۵ خورشیدی).
- کبودر آهنگی، شیخ موسی. ***عشق و سلطنت یا فتوحات کورش کبیر***. (بمبئی، بی‌نا، ۱۳۳۳ قمری).
- کتیرائی، محمود. «اعتمادالسلطنه دانشمند بود یا بی‌سواد؟». ***نگین***. سال چهارم، شمارهٔ ۱، (خرداد ۱۳۴۷ خورشیدی).
- کتیرائی، محمود. «وجهه نظر اعتمادالسلطنه نسبت به سیاست روس و انگلیس». ***نگین***. سال چهارم، شماره ۴، (شهریور ۱۳۴۷ خورشیدی).
- کتیرائی، محمود. «صدرالتواریخ سرگذشت صدراعظم‌های دورهٔ قاجار». ***نگین***. سال ششم، شماره‌های ۶۹ و ۷۰ و ۷۱، (زمستان ۱۳۴۹ خورشیدی).
- کتیرائی، محمود. «سخنی دربارهٔ روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه». ***نگین***. سال سوم، شمارهٔ هشتم، (دی‌ماه ۱۳۴۶ خورشیدی).
- کتیرائی، محمود. «رویای صادقه و خلسه». ***جهان نو***. شماره‌های ۴ و ۵ و ۶، (تابستان ۱۳۴۷ خورشیدی).
- کنت دولاسگا. ***تاریخ سلطنت هلن***. ترجمه میرزا رضاخان (مسیو ریشارخان). (طهران، بی‌نا، ۱۲۸۷ قمری).
- کسروی، احمد. ***تاریخ مشروطهٔ ایران***. (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵ خورشیدی).
- کهن، گوئل. ***تاریخ سانسور مطبوعات در ایران***. (تهران، آگاه، ۱۳۶۳ خورشیدی). جلد اول.
- گلریز، سیدمحمدعلی. ***مینو دریاباب الجنه***. (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ خورشیدی).

- گمنام. «جناب صنیع‌الدوله». ***روزنامهٔ شرف***. نمرهٔ بیست و دوم، (ذیقعدة الحرام ۱۳۰۱ قمری).
- گمنام. «جناب جلالت مآب اعتمادالسلطنه». ***روزنامهٔ شرف***. نمرهٔ هشتاد و یکم، (۱۳۰۸ قمری).
- گمنام. «اسرار انحطاط ایران یا خواب‌نامهٔ اعتمادالسلطنه». ***سخن***. سال دوم، شماره ۷، (خرداد ۱۳۲۴ خورشیدی).
- گمنام. «یادداشت‌های مرحوم اعتمادالسلطنه». ***سخن***. سال دوم، شماره ۴، (فروردین ۱۳۲۴ خورشیدی).
- گمنام. «ذکاءالملک». ***صور اسرافیل***. سال اول، شماره ۱۵، (۲۹ رمضان ۱۳۲۵ قمری).
- گمنام. «کتاب‌های تازه». ***سخن***. سال دوم، شماره چهارم، (فروردین ۱۳۲۴ خورشیدی).
- گلچین معانی، احمد. «مرگ عبرت‌انگیز اعتمادالسلطنه». ***راهنمای کتاب***. سال دهم، شماره اول، (اردیبهشت ۱۳۴۵ خورشیدی).
- گیلانشاه (اعتماد همایون)، امیر. ***یکصد و پنجاه سال سلطنت در ایران***. (تهران، بی‌نا، تاریخ مقدمه ۱۳۴۰ خورشیدی).

(ل)

- لرد کرزن، جرج. ن. ***ایران و قضیه ایران***. ترجمه غ. وحید مازندرانی. (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹ خورشیدی).

(م)

- محبوبی اردکانی، حسین. ***تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران***. (تهران، انجمن دانشجویان دانشگاه تهران، ۱۳۵۴ خورشیدی). جلد اول.
- محیط طباطبائی، محمد. ***تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران***. (بی‌جا، بعثت، ۱۳۶۶ خورشیدی).
- محیط طباطبائی، محمد. ***نقش سیدجمال‌الدین در بیداری مشرق زمین***. مقدمه و ملحقات از سیدهادی خسروشاهی (قم، دارالتبلیغ اسلامی، تاریخ مقدمه ۱۳۵۰ خورشیدی).
- محیط طباطبائی، محمد. «احتجاجات و سؤالات و توضیحات». ***یغما***. سال هفدهم، شماره هشتم، (آبان ۱۳۴۳ خورشیدی).
- محمود، محمود. ***تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس***. (تهران، اقبال، بی‌تا). جلد چهارم.
- مدرس، میرزا محمدعلی. ***ریحانةالادب***. (تبریز، چاپخانه شفق، بی‌تا). چاپ سوم، جلد اول.
- مخبرالسلطنهٔ هدایت. ***گزارش ایران (قاجاریه و مشروطیت)***. مقدمه از سعید وزیری. به اهتمام محمدعلی صوتی. (تهران، نشر نقره، ۱۳۶۳ خورشیدی).
- مخبرالسلطنهٔ هدایت، مهدیقلی خان. ***خاطرات و خطرات***. (تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۴ خورشیدی).

- معتمدالدوله، فرهاد میرزا. ***زنبیل***. به همت محمد رمضانی. (تهران، کلاله خاور، ۱۳۴۵ خورشیدی).
- معلم حبیب‌آبادی، میرزامحمدعلی. ***مکارم الاثار در احوال رجال دو قرن ۱۳ و ۱۴ هجری***. (اصفهان، اداره کل فرهنگ و هنر اصفهان، بی‌تا). جلد پنجم.
- /مولیر/. ***حکایت طبیب اجباری***. ترجمهٔ محمدحسن خان اعتمادالسلطنه. (تبریز، نشر احیاء، ۱۳۵۶ خورشیدی).
- /مولیر/. ***طبیب اجباری***. ترجمهٔ اعتمادالسلطنه محمدحسن بن حاجب الدوله علی مقدم مراغه‌ای. (تهران، بی‌نا، ۱۳۲۲ قمری).
- میرزا جانی. ***نقطه الکاف***. به تصحیح ادوارد براون. (لندن، اوقاف گیب، ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م).
- مقتول یزدی، حاجی فتح اله. ***باب و بها را بشناسیم***. (حیدرآباد دکن، بی‌نا، ۱۹۵۱م).

(ن)

- /ناصرالدین شاه قاجار/. ***روزنامهٔ سفر فرنگستان***. (طهران، دارالمطبعه دولتی، ۱۲۹۱ قمری).
- /ناصرالدین شاه قاجار/. ***سفرنامهٔ ناصرالدین شاه به مازندران***. /به اهتمام محمدحسن خان صنیع‌الدوله/. (طهران، دارالمطبعه، ۱۲۹۴ قمری).
- /ناصرالدین شاه قاجار/. ***سفرنامهٔ ناصرالدین شاه به خراسان***. /به اهتمام محمدحسن خان اعتمادالسلطنه/. (طهران، دارالطباعه خاصه دولتی، ۱۳۰۶ قمری).
- ناصرالدین شاه قاجار. (انتخاب کننده). ***منتخبات اشعار سعدی و حافظ***. به اهتمام صنیع‌الدوله. (طهران، دارالطباعه دولتی، ۱۲۹۱ قمری).
- ناصرالدین شاه قاجار. (انتخاب کننده). ***منتخب مثنوی رومی***. به اهتمام محمدحسن خان صنیع‌الدوله. (طهران، دارالطباعه، ۱۲۹۴ قمری).
- ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد. ***تاریخ بیداری ایرانیان***. به اهتمام سعیدی سیرجانی. (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، بی‌تا). ۲ جلد.
- نفیسی، سعید. «مطبوعات». ***ایرانشهر (نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران)***. (تهران، کمیسیون ملی یونسکو، ۱۳۴۳ خورشیدی / ۱۹۶۴ میلادی). جلد دوم.
- نفیسی، سعید. ***فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی***. (تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۴۴ خورشیدی). جلد ششم.
- نوائی، عبدالحسین. ***ایران و جهان از قاجاریه تا پایان عهد ناصری***. (تهران، نشر هما، ۱۳۶۹ خورشیدی).
- نوری، مسعود. ***میرزا رضای کرمانی***. (بی‌جا، انتشارات نور، ۱۳۶۱ خورشیدی).

(و)

- وجدی، محمدصادق. «دفاع از اعتمادالسلطنه». ***راهنمای کتاب***. شمارهٔ ۱۱، (۱۳۴۷ خورشیدی).
- وصاف الحضرة. ***تاریخ وصاف***. (تهران، کتابخانه ابن‌سینا، ۱۳۳۸ قمری).

(ه)

- هیئت مؤلفین. ***نامهٔ دانشوران***. به سرپرستی محمدحسن خان اعتمادالسلطنه. (طهران، بی‌نا، ۱۳۱۲ قمری). جلد ۲.

(ی)

- یارشاطر، احسان. (زیرنظر). ***فهرست کتاب‌های چاپی فارسی از آغاز تا آخر سال ۱۳۴۵ (براساس فهارس خانبابامشار)***. (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷ خورشیدی). ۳ جلد.
- *اولتر ا*. ***تاریخ پطر کبیر***. ترجمه میرزای رضای مهندس. (بمبئی، بی‌نا، ۱۲۸۳ قمری).

نام نامه

نام نامه

الف: نام کسان

آتابای، بدری، ۲۵۶
آخوند، حاج علی اصغر، ۳۲۰
آخوندزاده، میرزافتحعلی، ۱۱۷، ۱۱۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۲۰
آدم، ۱۲۰، ۲۹۶
آدمیت، فریدون، ۱۱، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱
آرشاک (اشک اول)، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷
آریـن‌پور، یحیی، ۱۶، ۱۸، ۹۱، ۱۱۶، ۱۷۰، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۶۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۱۸، ۳۱۹
آژند، یعقوب، ۳۰۷
آشتیانی مستوفی الممالک، میرزا یوسف‌خان، ۳۹، ۴۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۷۵، ۱۸۷، ۲۰۸
آشتیانی، میرزاحسن، ۵۵، ۵۷، ۱۵۲، ۳۱۹
آنطیوخوس، ۱۹۴
آصف‌الدوله، [اللهیارخان]، ۱۰۹، ۱۷۷
آصف‌الدوله، محمدقلی‌خان، ۲۰
اغامحمدخان خواجه، ۷۴، ۳۱۴
آقاحسین بن محمد رسول، ۵، ۶، ۷، ۸
آقاخان سردار، ۱۴
آقامحمدخان قاجار، ۱۴، ۴۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۱
آقا میرصادق، ۱۷۳
آملی، اولیاءالله، ۲۰۵
آمین مارسلین، ۱۹۶
آنا، ۲۳۷
ابراهیم نایب، ۷۳
ابن‌اثیر، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۴۱
ابن‌اسفندیار، ۱۶۹
ابن‌خلکان، ۱۴۳، ۱۴۸
ابن‌رشید، ۴۵
ابن‌زیاد، ۴۲، ۱۶۶
ابن‌علقمی، ۱۸۲
ابن عمید، ۴۳
ابکاریوس، یوحناافندی، ۲۴۰
ابوالفداء، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۹۶
ابوالقاسم عربی، ۸۱
اتابک ← امین‌السلطان، میرزاعلی اصغرخان
اتحادیه (نظام مافی)، منصوره، ۳۳، ۴۹
اتراس، ۲۲۱، ۲۲۲
احمدزاده، ناصر، ۳۳۲
احمدشاه افغان، ۱۴۸
ادیب‌الممالک اعتمادالسلطنه، محمدباقرخان، ۳۰، ۳۴، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۹۰
ادیب‌الملک، عبدالعلی خان، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۴۱
اردشیر بابکان، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲
اردشیر هخامنشی، ۱۲۲
ارسطو، ۳۰۴
ارشوک کان تربریس، ۲۴۹
ارل، ویتر، ۱۴۸
استرآبادی، میرزامهدی خان، ۱۴۸، ۳۰۹
استرابن، ۱۳۳، ۱۹۶
اسدآبادی، سیدجمال‌الدین، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۶، ۵۷، ۶۶، ۷۵، ۸۱، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۵، ۳۲۱
اسکندربیک منشی، ۱۴۸، ۱۶۹، ۲۴۲
اسماعیل خان فراشباشی، ۸
اشپولر، ۳۰۶، ۳۳۲
اشرف السلطنه، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۷، ۳۳، ۷۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۴۰، ۲۵۰، ۲۶۸

اشک اول ← آرشاک
اشک پانزدهم، ۱۹۷
اصطخری، ۱۴۸
اصفهانیان، کریم، ۱۲، ۳۳۲
اعتصام الملک، میرزا یوسف خان، ۲۲۸
اعتضادالدوله، ۲۱
اعتضادالسلطنه، علی‌قلی میرزا، ۱۸، ۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۷۰، ۱۷۴، ۲۱۴، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۶، ۲۹۷
اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، تمامی صفحات
اعتمادالسلطنه، محمدباقرخان ← ادیب الملک
اعتمادالسلطنه، حاجی علی خان ← حاجب الدوله
اعتماد مقدم، مهدی، ۶، ۹، ۱۰، ۱۳۲
افراسیاب، ۱۲۲
افراسیابی، بهرام، ۱۲، ۵۱
افشار، ایرج، ۶، ۷، ۱۴، ۱۵، ۶۹، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۲۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۰۷، ۲۲۵، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۸۰، ۲۸۷، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۲
افشاری، محمدرضا، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸
افضل الملک، غلامحسین خان ادیب، ۴۹، ۷۵، ۸۸، ۹۲، ۹۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۵۸
افلاطون، ۳۰۴
اقبال، عباس، ۱۹
اقبال الدوله، میرزامحمدخان، ۲۲
اقبال الملک، ۱۱۴
اقتداری، احمد، ۲۲۲، ۲۲۴
اکتاویوس، ۲۵۶
اکوس وارسس، ۱۲۲
اگزرسس، ۱۲۲
الکساندر (اسکندر) اول، ۲۳۷
الکساندر (اسکندر) دوم، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹
الکساندر (اسکندر) سوم، ۶۸، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۷۵، ۳۱۲
الکساندر دوما، ۳۷، ۲۲۱
الکسی اول، ۲۳۶
الله قلی میرزا ایلخانی، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۴
امام جمعه، ۵۵، ۷۹
امام حسین(ع)، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۶، ۲۴۶
امام رضا (ع)، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۸۴، ۲۸۱
امام قلی میرزا عمادالدوله، ۱۸، ۲۰
امریکو وسپوس، ۲۱۹
امیر اعظم، ۳۲۰
امیرکبیر، میرزا تقی‌خان فراهانی، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۳۶، ۳۹، ۷۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۱، ۲۸۴، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۳۱
امیر معز، ۲۶۵
امیری، مهراب، ۳۸
امین الدواب، میرزا علی‌رضا، ۲۲۲
امین اقدس، ۲۱، ۲۲، ۵۶
امین الدوله، عبدالله خان، ۱۷۷
امین الدوله، میرزا علی‌خان، ۲۲، ۲۸، ۳۲، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۶، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۸۰، ۲۹۱
امین السلطان، ابراهیم، ۱۱۳
امین السلطان، میرزا علی‌اصغرخان، ۲۱، ۲۴، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۲۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۹۰، ۳۰۵
امین الملک، پاشاخان، ۴۱، ۲۹۷
امین حضور، اقا امین، ۲۲، ۵۳، ۵۴، ۱۰۶، ۱۱۴
امین خلوت، ۵۳، ۶۵
امین الضرب، محمدحسن خان، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۴۵، ۴۸
امین همایون، ۳۲
ان پدرو، ۴۵
انیس‌الدوله، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۵۴
انواری، عبدالله، ۲۵۱
انوشیروان، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲
اورنگ خان بن جوجی خان، ۵
باب، میرزا سیدمحمدعلی، ۱۲، ۱۳۰، ۲۵۱
بابن، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷
بادکوبه‌ای، ملا روح‌الله، ۲۲۸

بارتلمی، دولاس، ۲۱۹
بارون دونرمان، ۹۶، ۲۹۱
بارون روزین، ۳۲۰
بارون کوماس، ۲۴
بارون کهن، ۲۴۰
بالائی، کریستف، ۳۱، ۱۳۶، ۲۱۶
بال بوار، ۲۱۹
بالوقار، احمد، ۲۸۳
بامداد، مهدی، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۳۳، ۶۹، ۹۲
باوند، ۱۶۸
براون، ادوارد، ۱۲، ۴۷، ۹۰، ۹۱، ۱۲۴، ۱۶۴، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۷۹، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۲۰
بردی بک بن اورنگ خان، ۵، ۱۳۲
برمکی، جعفر، ۱۸۷
برمکی، یحیی، ۱۸۷
برنهاردان، ۲۴۲
بروجردی، آقا علی‌اکبر، ۵۷
بروشکی، فرهاد، ۲
برهان لیمودهی، تیمور، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۶۴
بریسون، ۲۹۰
بزچلویی، محمود، ۲۶۴
بزرگ امید، ابوالحسن، ۱۰
بزرگ امید، تابناک، ۱۵۵، ۱۵۶
بیسمارک، ۴۸، ۴۹
بیضائی، بهرام، ۲۶۴، ۲۶۵
بکمز عمادالاطباء، ۴۸
بنجامین، ساموئل ویلر، ۲۱۳، ۳۲۲
بودف، ۵۹
بهار، محمدتقی، ۳۰۴، ۳۱۷، ۳۱۸
بهبهانی، سیدعبدالله، ۵۵، ۵۷
بهروز، ذبیح، ۹۳
بهمن‌یار، مصطفی، ۲
بی‌زار، المکرد، ۲۱۹
بینش، تقی، ۱۰۳، ۱۴۵
پاسکوویچ، ۲۳۷
پری، کوپی، ۲۱۶
پطر دوم، ۲۳۶
پطر سوم، ۲۳۷
پطر کبیر، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۱۶
پل اول، ۲۳۷
پلوتارک، ۱۹۶
پناهی سمنانی، ۳۰۰
پورکریم، هوشنگ، ۲۰۷
پیامبر اسلام (ص)، ۱۲۲، ۲۳۵، ۲۵۰
پیرنیا، میرزا حسین‌خان مؤتمن الملک، ۲۷
پیمان، محمد، ۱۵۰
تابنده گنابادی، حاج سلطان حسین، ۱۰۵
تاج السلطنه، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۷
تالبوت، ماژورجرالد، ۵۰، ۵۱، ۲۱۰
تانکوال، ۱۳۴
تاورنیه، ۱۳۴، ۱۴۹
تبریزی، آقامحمد طاهر، ۲۸۸
تربیت، محمدعلی، ۹۰، ۹۳
تزه، ۲۷۰
تفرشی، سیدعلی‌اکبر، ۵۵
توسیدید، ۱۹۶
تولستوی، ۱۰۹
تویسرکانی، محمدصادق، ۲۷۹، ۲۸۳
تیموری، ابراهیم، ۲۳، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۶۳، ۲۰۹، ۲۱۰
جعفر قلی‌خان، ۶
جلال‌الدین خوارزمشاه، ۲۱۲
جلال‌الدین میرزا، ۳۰۳
جلالی، حسین، ۱۰۳
حملی، عباس قلی، ۷۹
جم، ۳۰۴
جمشید، ۱۲۲
جمال‌زاده، محمدعلی، ۱۰۵
جنتی عطایی، ابوالقاسم، ۲۶۴، ۲۶۵
جواد پاشا، ۵۴
جوجی خان، ۵، ۱۳۲
جیران فروغ‌السلطنه، ۳۲
چنگیزخان مغول، ۵، ۸۱، ۲۸، ۲۱۲
حاجب‌الدوله، حاجی علی‌خان، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۱، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۴۴، ۸۹، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۴، ۱۸۴، ۲۶۴

حاجب الدوله مستوفی، ۲۲
حاجب‌الدوله نسقچی‌باشی، محمدحسن خان، ۲۲
حاجی بابا، ۲۷۳
حاجی حسین علی خان، ۲۲
حاجی رحیم بیگ، ۶
حاجی علی‌خان ← حاجب‌الدوله، حاجی علی‌خان
حاج میرزا آقاسی، ۷، ۸، ۱۰۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴
حاج سیاح، ۴۷
حاج میرزا جوادآقا، ۵۳
حافظ، ۹۳، ۲۸۲
حافظ ابرو، ۱۹۶
حائری، عبدالهادی، ۲، ۳۰۴، ۳۲۲
حجازی، سیدمحمد، ۲
حسام‌الدوله شاه اردشیر، ۱۶۸
حسین قلی‌خان جهانسوز، ۱۴۱
حسینی شیرازی خاوری، فضل‌الله، ۳۱۶
حسینی، مجدالدین، ۱۴۸
حضرت معصومه(س)، ۷
حفیظ، ۲۷۱
حکیم الممالک، میرزا علی‌نقی، ۱۱۴، ۲۸۰
حموی، یاقوت، ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۶۹، ۱۹۶، ۲۴۱
حمویی جوینی، صدرالدین ابراهیم بن سعدالدین، ۲۰۶، ۳۳۱
حیدربیگ، ۲۷۱
حیدرعلی خان، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۷
خازن الملک، ۲۸
خانم باشی، ۳۱
خان ملک ساسانی، سیداحمد، ۵، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۱، ۷۸، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۲۶۸، ۳۲۴
خانیکوف، نیکلا، ۱۴۸، ۱۴۹
خبیرالملک، میرزا حسن، ۳۲۱
خدیجه خانم کرد چهریقی، ۷، ۸
خدیو جم، حسین، ۶۲، ۲۷۱
خسرو، ۱۲۸
خسروشاهی، سیدهادی، ۴۵
خواجه اباصلت، ۱۸۴
خواندمیر، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۹۰، ۳۱۲
خیام، ۲۵۷
دارا (کودومان)، ۱۲۲
دارا (نوتوس)، ۱۲۲
داریوش سوم، ۱۲۸
داریوش کبیر (دارای اول)، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۲
داعی کبیر، ۱۶۸
دانش‌پژوه، محمدتقی، ۲۵۹، ۲۷۸
داور، علی‌اکبر، ۱۰۵
دریسه، ۲۳۱
دفو، دانیل، ۲۲۵
دلاهاپ، ۲۵۶
دوسگور، کنتس، ۲۶۶، ۲۶۸
دولاسگاژ، کنت، ۳۱۸
دولت‌شاهی، سلطان احمد ← یمن‌الدوله
دیکسون، ۶۲
دیولافوا، ۲۲۲، ۲۵۷
دیولافوا، ژان، ۲۵۷، ۳۳۱
دهخدا، [علی‌اکبر]، ۹۴
ذکاءالملک اول ← فروغی، میرزا محمدحسین
ذکاءالملک دوم ← فروغی، محمدعلی
ذکاء یحیی، ۱۴۲، ۱۶۹، ۳۱۳
ذهنی افندی، محمد، ۲۱۹
ذیزن، ۳۱۴
رادمنش، عزت‌الله، ۳۰۲
راولینسون، ۱۲، ۲۷۹
رستم، ۳۰۴
رستم‌الحکما، ۳۰۴
رشتی، میرزا کاظم، ۱۵۳
رضازاده، ملک رحیم، ۲۱۳
رضوانی، محمداسماعیل، ۱۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۳، ۲۹۸
رکن‌الدوله، ۲۷۶
رمضانی، محمد، ۳۱۱
روبنسون سوئدی، ۲۲، ۲۸۷
روح‌الله، ۲۳۶
روحی، شیخ احمد، ۳۲۱
روشنی زعفرانلو، قدرت‌الله، ۲، ۱۲

رومانف، ۲۳۵
روملو، حسن بیگ، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۶۹
رویانی، خواجه علی، ۱۶۹، ۳۱۳
رویتر، ۱۱۲
ریشارخان پاریسی، میرزا رضاخان، ۹۶، ۱۸۹، ۲۷۸، ۳۱۸
زرین‌کوب، عبدالحسین، ۹۳، ۱۴۲، ۳۱۲
زلیخا، ۲۷۱، ۲۷۲
زمرد سلطان، ۲۷۴
زنجانی، خواجه احمد صدرالدین، ۲۰۶
زنوزی، میرزاحسن، ۱۴۳، ۱۴۸
ژاک موریه، ۱۳۴
ژوبر، ۱۲۹، ۱۳۴
ژول ورن، ۲۱۱، ۲۲۲
ژولیوس سزار، ۲۵۶
سالار، حسن خان، ۱۸۳
سالوانی هفتم، ۲۳۰
سالیسبوری، ۵۰
سامانیان، مصیب، ۲
ساوجی، میرزا ابوالفضل، ۹۳، ۹۶، ۲۸۳
سبحانی، جعفر، ۱۹۸، ۲۷۹
سبزواری، حاج ملاهادی، ۱۴۴
سپانلو، محمدعلی، ۹۴، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۵۴
سپهر ← لسان الملک سپهر
سپهسالار، باباخان، ۲۶۵
سپهسالار، میرزاحسین خان مشیرالدوله قزوینی، ۱۹ ۲۰، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۶۴، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۶۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱
سپهسالار، میرزا محمدخان، ۱۶، ۳۹، ۱۱۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۵
ستوده، منوچهر، ۲۰۳
سردار اسعد، علی قلی خان بختیاری، ۳۰۳
سردار ایروانی، ۴۱
سرورالسلطنه، ۱۹
سعادت نوری، حسین، ۹۲، ۱۵۴
سعدبن ابی‌بکر، ۴۳
سعدی، ۲۸۲
سعدوندیان، سیروس، ۳۳، ۴۹
سعیدی سیرجانی، [علی‌اکبر]، ۳۲۰
سلطان بایزید، ۲۴۷
سلطان مراد پنجم، ۲۳۱
سلماسر سوم، ۲۱۱
سلیمان بنی، ۱۲۰، ۲۳۵، ۳۰۶
سمرقندی، دولت شاه، ۱۴۸
سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق، ۱۴۳ ۱۴۸، ۱۶۹
سن سیمون، ۲۴۰، ۲۵۷، ۲۵۸
سونتن، ۲۵۶
سهم بن ابان، ۱۲۲
سهیلی، احمد، ۹
سیدحسین مترجم، ۲۳
سید طه، ۲۴۴
سید کاتب، ۹۶
سید هندی (سید درجه)، ۱۸۷
سیسرون، ۱۹۶
شاپور اول ساسانی، ۳۱۴
شاپور ذوالاکتاف، ۱۹۴، ۲۰۰
شاتوبریان، ۱۰۹
شاردن، ۱۳۴
شارلمانی، ۲۳۰
شاه اسماعیل صفوی، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۳
شاه سلطان حسین صفوی، ۱۳۹
شاه طهماسب، ۱۰۷، ۱۴۸
شاه عباس، ۱۴۸، ۱۸۲، ۲۰۳
شاه نعمت‌الله ولی، ۲۰۶
شقاقی، صادق خان، ۶
شکسپیر، ۱۰۹
شمس‌العلماء قزوینی عبدالرب ابادی، شیخ مهدی، ۴۸، ۴۹، ۵۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۶، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۹، ۲۰۹، ۲۸۳
شمس‌الملوک رستم بن اردشیر، ۱۶۸
شوشتری، محمدجعفر، ۲۹۰
شوشتری، نورالله، ۱۴۸
شهرا خانم، ۳۴
شهید نورانی، محمد، ۱۱۶

شهیدی، سیدجعفر، ۳۰۹، ۳۳۲
شهیدی، همایون، ۱۹
شیخ اسداله، ۷۱
شیخ بهائی، ۳۱۰
شیخ شهاب الدین، ۲۷۴
شیخ عبدالله، ۲۴۴
شیخ محمدعلی (جناب اقا)، ۸۱
شیرازی، ابوالقاسم، ۹۶، ۱۲۴، ۱۲۵
شیرازی، حاج ابراهیم خان کلانتر، ۱۰۸، ۱۷۷
شیرازی، شیخ هاشم، ۸۲
شیرین، ۱۲۸
شیلر، ۱۰۹
صاحب اختیار، حسین خان مقدم، ۶
صالح زاده، رضا، ۹۰
صباح، حسن، ۱۲۲، ۱۸۲
صدر اصفهانی، حاج محمدحسین خان نظام‌الدوله، ۱۰۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۸
صدرالعلماء، ۷۹
صدری افشار، غلامحسین، ۲۸، ۹۰
صدر هاشمی، محمد، ۲۰۲، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰
صفایی، ابراهیم، ۳۹، ۶۵، ۶۹، ۱۰۱، ۱۰۲
صنیع الدوله، محمدحسن خان ← اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان
صنیع الدوله، هدایت، ۲۷۸
صنیع السلطنه، ابراهیم بن میرزا احمد، ۲۷۹
صوتی، محمدعلی، ۱۱
ضحاک، ۱۲۲
ضیاءالملک ← حاجب الدوله، حاجی علی‌خان
طالبوف، میرزا عبدالرحیم، ۱۰۷، ۳۱۹
طالقانی، میرزاحسن، ۳۸۳
طباطبایی، سیدصادق، ۳۱۹
طباطبایی، سیدمحمد، ۳۱۹
طبری، [محمدبن جریر]، ۱۹۰، ۱۹۶
طراژان، ۲۵۲
طروبسکو، ۲۳۴، ۳۱۲
طغابیگ، ۲۶۶
طغرل، ۲۰۸
طهماسب، ۲۷۱
طهماسب دوم، ۱۱۰، ۱۱۱
طهماسب میرزا، ۲۶۸
طهمورث، ۱۲۲
طوسی، نظام‌الملک، ۱۸۷
طولوزان، ۳۰، ۴۸، ۵۹، ۹۶، ۱۸۹
ظل السلطان، مسعود میرزا، ۴۸، ۶۶، ۱۰۴، ۲۰۷، ۲۹۰
عارف افندی، ۴۹، ۵۱، ۹۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۹، ۲۷۴
عباس میرزا، ۶، ۷، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۹۶، ۳۱۶، ۳۱۷
عبدالحسین خان سرهنگ، ۱۳
عبدالحمید، ۲۳۱
عبدالجلیل بن عبدالباقی، ۲۰۶
عبدالعزیز اول، ۲۴۷
عبدالله بن جعفر، ۵
عبدالله بن زبیر، ۱۱۴
عبدالمجید، ۴۳
عبدالله بن سبا، ۲۵۰
عبدالمؤمن خان ازبک، ۱۴۷
عتبی، ابونصر، ۱۴۸
عثمان اول، ۲۴۷
عثمان بن عفان، ۲۵۰
عثمانوف، م.ن، ۱۹۴
عذرا خانم، ۱۸
عرب نایب‌التولیه، سیدحسن، ۱۹، ۱۰۵
عزت ملک خانم ← اشرف‌السلطنه
عزیزخان خواجه، ۳۱
عزیزخان مکری، ۱۵
عضدالدوله، احمد میرزا، ۱۷۴
عضدالملک، ۱۱۳
علاءالدوله امیر نظام، محمدرحیم، ۲۲، ۷۷
علاءالدوله، حسن بن رستم، ۱۶۸
علاءالملک، میرزا محمودخان، ۲۴، ۳۲۰
علی(ع)، ۲۵۰
علی‌آبادی، میرزاتقی، ۱۴۳
علی بن جمال الدین، ۲۰۵
علی خان ← حاجب‌الدوله

علی خان ناظر ← حاجب‌الدوله
علی خان نایب فراش خانه، ۱۲
عمادالسلطنه سالور، حسین علی میرزا، ۲۱، ۲۷، ۲۶۸
عیسی مسیح، ۱۹۷، ۲۰۰
غازان خان، ۲۰۶
غفاری، ابوتراب خان، ۲۹۰
غفاری قزوینی، احمد، ۲۴۲
غلامحسین خان خازن، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶
فاتح الملک، احمد، ۱۰۶
فاتح، مصطفی، ۱۰۶
فتحعلی خان صاحب دیوان، ۱۱۳
فتحعلی شاه قاجار، ۶، ۷، ۱۴، ۱۸، ۱۰۸، ۱۷۸، ۱۸۰، ۳۰۳، ۳۱۶، ۳۱۷
فخرالملوک، ۲۱، ۳۲۴
فرادی، عبداله، ۲۸۰، ۲۸۷
فراشباشی، علی خان ← حاجب الدوله
فرخ خان امین‌الدوله کاشی، ۱۲
فردریک، ۲۹۶
فردوسی، ۹۳، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵
فرمانفرمائیان، حافظ، ۳۲
فرناند، کرس، ۲۱۹
فرنود، مسعود، ۲
فروغی، محمدعلی، ۱۸۸
فروغی، محمدمهدی، ۹۵
فروغی، میرزا محمدحسین، ۲۲، ۴۷، ۸۸، ۸۹، ۹۵، ۹۶، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۶
فرهاد، ۱۲۸
فرهاد پنجم، ۲۹۷
فره‌وشی، علی‌محمد، ۲۵۷
فریدون، ۱۲۲
فریزر، ۱۴۸
فشاهی، محمدرضا، ۱۱۶
فضل بن سهل، ۱۸۲
فضولی، ۲۷۴
فلاندن، ۱۳۴
فنلن، ۱۰۹
فورشایر، ۱۴۸
فوریه، ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۴۸، ۵۵، ۷۵، ۷۶، ۱۴۸، ۲۱۳
فیلیپ اگوست، ۲۳۰
فیلی‌پار، ۷۶
فیلیپ سوم، ۲۳۰
قاجار قوانلو، مصطفی خان، ۱۴
قارن، ۱۶۸
قاسم بن الحسن (ع)، ۱۷۸
قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم، ۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۸۳، ۲۹۶، ۳۱۸
قائم مقامی، جهانگیر، ۹۱، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۸
قراچه داغی، میرزا جعفر، ۹۶، ۱۲۴، ۱۲۵
قراگوزلو، مصطفی قلی‌خان، ۲۱
قربانی، محمود، ۲
قزوینی آشوری، محمدبن حاجی محمدقلی، ۲۴۰، ۲۴۲
قزوینی، ذکریا، ۱۴۸
قزوینی، محمد، ۱۲، ۳۹، ۶۵، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۳۲۴
قزوینی، میرزا عبدالوهاب، ۸۹، ۹۰، ۱۵۳، ۲۸۳
قطره، عبدالوهاب، ۳۰۳
قمی، محمدتقی بیگ، ۱۲۶
قمی، میرزا ابوالقاسم، ۱۷۸
قوام‌الدوله، عباس خان، ۱۱۳
قوام‌السلطنه، احمد، ۲۲
قوبیلای قاآن، ۳۰۹
کاتب چلبی، ۱۴۸
کاترین اول، ۲۳۶
کاترین دوم، ۲۳۷
کاساکوفسکی، ۷۸، ۷۹
کاشانی، میرزا غیاث الدین، ۹۶، ۲۸۳
کاشی، ملامحمدجواد، ۳۲۵
کاشی، میرزا تقی‌خان، ۲۸۸
کامبیز دوم (کمبیوجیه)، ۱۲۲
کاووسی عراقی، محمدحسن، ۲۳۱
کبودرآهنگی، شیخ موسی، ۳۰۳
کتزیاس، ۱۲۲، ۱۹۶، ۳۲۶
کستیرائی، محمود، ۱۳، ۴۰، ۴۹، ۵۱، ۶۹، ۸۹، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۶۱، ۱۷۳، ۲۶۸، ۲۹۷

کرمانی، میرزا آقاخان، ۳۰۲، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۳۱
کریستف کلمب، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۷۵
کریم خان، ۲۶۵
کریم خان زند، ۱۳۸، ۱۴۱
کریمی، بهمن، ۲۰۶
کریمی حکاک، احمد، ۲۱
کسروی، احمد، ۱۴۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۳۱۳، ۳۲۰
کلهر، میرزا رضاخان، ۲۸۶
کمال‌الدوله، ۳۲۰
کمال‌الملک، میرزا محمدخان، ۲۹۰
کمپفر، ۱۳۴
کنت دومونت فورت، ۲۰
کندری، عمیدالملک، ۱۸۷
کوپی‌پری، میشل، ۳۱
کورش کبیر (سیروس ـ کیخسرو کیانی)، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۳۰۳
کهن، گوئل، ۸۳، ۲۰۲، ۲۶۷، ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱
کیکاوس، ۲۴۸
کیومرث، ۱۲۲، ۱۸۵
گالیکولا، ۲۵۶
گراندوک، میشل، ۱۱۸
گروسی، امیرنظام، ۹، ۱۶، ۳۵
گریبایدوف، ۱۷۸
گزنفون، ۱۲۲، ۳۲۶
گلچین معانی، احمد، ۲۸، ۲۰۶
گلریز، محمدعلی، ۱۵۴
گلین خانم، ۲۱
گلوکه، ۷۱
گوبینو، کنت، ۱۹۶
گوته، ۱۰۹
گورکانی، امیرتیمور، ۱۲۳، ۲۱۲، ۳۰۰
گیلانشاه (اعتماد همایون)، امیر، ۷، ۸
لرد هوزی، ۲۲۷
لژون، ۲۴۰
لسان الملک سپهر، محمدتقی، ۹۰، ۱۴۳، ۱۷۴، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۱۲
للن، ۲۷۸، ۳۳۱
لوئی چهاردهم، ۲۲۸، ۲۲۹
لوئی نهم، ۲۳۰
لوئی هشتم، ۲۳۰
مادام دوپاری، ۲۷۴
مارخام انگلیسی، ۱۴۳
مارکی دان ژو، ۲۵۷، ۲۵۸
ماری، ۲۳۹
مازران، ۲۴۹
مازندرانی، میرزا شفیع، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۷۷، ۱۷۸
ماژلان، ۲۱۹
مانتگ، ۲۶۹
متولی حقیقی، یوسف، ۲
مجلسی، محمدباقر، ۲۴۷، ۲۴۸
مجیرالدوله کاشانی، میرزا علی محمدخان، ۹۶، ۲۸۶
محبوبی اردکانی، حسین، ۷، ۱۵، ۲۰، ۲۸، ۹۱، ۱۶۱، ۱۶۴
محدث، میرهاشم، ۶، ۱۴، ۱۲۴، ۱۳۴، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۲۵
محمدتقی خان حکیم، ۷۴
محمدحسن بن علی ← اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان
محمدحسین خان سرتیپ، ۱۷۸
محمدخان، ۳۰۹
محمدزاده، حمید، ۳۲۰، ۳۲۱
محمدشاه (محمد میرزا)، ۶، ۷، ۸، ۱۳، ۲۱، ۷۵، ۱۱۰، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۱۷
محمدطاهر میرزا، ۷۴
محمدعلی شاه، ۳۲۱
محمد قاسم میرزا، ۱۶
محمود، محمود، ۲۰۹
محمود میرزا، ۱۵، ۳۵، ۱۱۰
محیط طباطبایی، محمد، ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۳۶، ۴۵، ۴۷، ۹۱، ۱۱۵، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹
مخبرالدوله، علی قلی خان، ۷۴، ۱۱۳
مخبرالسلطنه هدایت، مهدی‌قلی خان، ۱۱، ۳۷، ۱۰۴، ۱۴۳، ۱۷۰
مدرس تبریزی، محمدعلی، ۲۸، ۹۳
مراغه‌ای، زین‌العابدین، ۱۰۷، ۳۱۹
مرشد قلی‌خان، ۱۸۲
مرعشی، سیدظهیرالدین، ۱۴۸، ۱۶۹، ۱۷۷، ۲۰۵، ۲۴۲، ۳۱۳
مستجاب الدعوه، ملااحمد، ۱۳

مستشارالدوله تبریزی، میرزا یوسف، ۱۰۷، ۱۱۷
مسعودی، حسین، ۱۲۱، ۱۹۰، ۱۹۶
مستوفی الممالک، میرزا حسن خان، ۲۷
مستوفی الممالک، میرزا یوسف خان ← آشتیانی، میرزا یوسف خان
مستوفی، حمدالله، ۱۴۸، ۲۴۱
مستوفی، عبدالله، ۱۰۴
مشار، خان بابا، ۲۲۰
مشیرالدوله، میرزا حسین خان ← سپهسالار، میرزا حسین خان
مشیرالدوله، یحیی خان، ۲۴، ۴۸، ۶۴، ۱۱۳
مشیری، محمد، ۹، ۱۴، ۱۵، ۹۲، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۰۵
مصاحب، غلامحسین، ۹۴
مظفرالدین شاه، ۴۸، ۱۰۵، ۱۷۱، ۲۰۱، ۲۲۲، ۲۴۶، ۲۹۰
معاویه، ۱۱۴
معتمدالدوله، فرهاد میرزا، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۳۱۱
معتمدالدوله، میرزا عبدالوهاب، ۱۷۷
معتمدالملک، ۷۱
معلم حبیب‌آبادی، میرزا محمدعلی، ۲۲، ۳۴
معیرالممالک، دوست علی خان، ۱۰۴
معین‌الملک، ۲۴
معین، محمد، ۹۴
مفتون دنبلی، عبدالرزاق بیگ، ۱۴۳، ۳۰۴، ۳۰۹
مفتون یزدی، میرزا فتح الله، ۳۰۴
مقدم، حسین خان، ۶
مقدم مراغه‌ای، جعفر، ۶
مقدم مراغه‌ای، محمدحسن ← اعتمادالسلطنه، محمدحسن
مقدونی، اسکندر، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۹۳، ۳۰۴، ۳۲۶
ملاابراهیم، ۸۱، ۳۰۱
ملاجعفری (ملامحمد جعفر)، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹
ملانصرالدین، ۲۴۹
ملک آرا، عباس میرزا، ۷، ۸، ۱۱، ۴۴، ۴۵، ۸۰، ۸۱، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۸۳
ملک الاطباء، ۴۸
ملک الکتاب، حاج میرزا محمدحسین، ۹۳
ملک المتکلمین، ۱۰۶
ملکم، سرجان، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۷۴، ۱۹۳، ۱۹۶
ملیجک، عزیزالسلطان، ۱۲، ۴۸، ۷۱، ۷۷، ۷۹
منجم یزدی، ملاجلال، ۱۴۸
منسومون، ۱۲۲
منوچهر، ۱۲۲
مورل، ۲۳۲، ۲۹۰
موریه، جیمز، ۲۷۳
موسی، ۲۷۱، ۲۷۲
موسی آقاملای تبریزی، ۵۴
موسی خان، ۱۲۶
موسوی، اسدالله، ۲۸۳
موسوی اصفهانی، میرزا محمدصادق، ۱۷۴
مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، ۲۸۲
مولیر، ۲۶۵، ۲۷۱
مؤمنی، باقر، ۳۱۰
مونت پانسیر، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۸، ۲۳۰
مهد علیا، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۹، ۱۱۱، ۱۸۴
مهرآبادی، میترا، ۱۷۰
میرزا احمد جلودار، ۱۲
میرزا احمدخان مترجم، ۹۶، ۲۷۴
میرزا جانی، ۳۰۴
میرزا جعفر، ۲۶۶، ۲۶۷
میرزا حبیب‌الله، ۷۴
میرزا حسن معلم، ۱۳۶
میرزا حسن منشی، ۲۱
میراز حسینعلی بها، ۱۲
میرزا حیدرعلی، ۹۶
میرزا رضا کرمانی، ۳۲، ۴۷، ۴۸
میرزا رضا مهندس باشی، ۳۱۶
میرزا سعیدخان، ۹
میرزا سیدمهدی، ۱۲۶
میرزا شفیع، ۳۲۰
میرزا محمدصادق، ۲۳۸
میرزا محمدعلی خان، ۴۷
میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، ۲۳، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۶۶، ۸۱، ۹۱، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۵، ۲۱۱، ۲۶۵، ۳۰۲
میرزا مهدی، ۳۴
میرزا نبی خان، ۱۸۶
میرزا نظام، ۲۱۳

میرزا هدایت، ۲۹۸
میرزای شیرازی، ۴۷، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۷۵
میشل سوم، ۲۳۶
مینارد، فلکس، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸
ناپلئون، ۱۸۳، ۲۲۹، ۳۲۲
نادرشاه، ۶۰، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۸۳، ۳۰۹
نادر میرزا، ۳۱۰
ناصرالدین شاه قاجار، اکثر صفحات
ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد، ۳۱۹، ۳۲۰
ناویافر، صادق، ۲
نایب‌السلطنه، کامران میرزا، ۲۲، ۲۳، ۴۸، ۵۷، ۱۱۳، ۲۵۱، ۲۹۰
نائینی، میرزاعلی‌خان مترجم الممالک، ۷۴، ۹۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۵۶، ۲۸۶
نجم‌آبادی، آقا شیخ هادی، ۵۵، ۳۱۹
ندیم السلطان، میرزا محمد، ۲۸۶
نرون، ۳۲۲
نسقچی باشی، ۷۷
نصرت پاشا، ۶۴
نصر، سیدعلی، ۲۶۵
نصیرالدوله، میرزا عبدالوهاب خان شیرازی، ۲۱
نضیره، ۳۱۴
نظام‌الدوله، حسین خان مقدم، ۶
نظام‌الدین شامی، ۳۰۰
نظام الملک نوری، ۱۸۴
نظم الملک، ۲۰
نفیسی، سعید، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۱
نوائی، حسین خان، ۱۸
نوائی، عبدالحسین، ۶، ۷، ۱۹، ۳۰، ۳۲، ۹۰، ۱۲۴، ۱۳۴، ۳۲۴
نوائی، مصطفی خان نیرالسلطان، ۳۴
نوروز خان، ۲۶۵
نوری علاء، پرتو، ۱۲۴، ۱۳۴
نوری، شیخ فضل‌الله، ۵۷
نوری، مسعود، ۴۸
نوری، میرزا آقاخان اعتمادالدوله، ۹، ۱۱، ۱۲، ۳۹، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۹۸
نوری، میرزا اسدالله، ۲۹۸
نوشین. ع، ۱۹۴
نیشابوری، ظهیرالدین، ۱۴۸
نیکلا مآنیژهلت، ۱۳۴
نیکلای دوم، ۶۸، ۲۴۰، ۲۷۵
وجدی، محمدصادق، ۱۹۱
وحدت، ساعد، ۲
وحید مازندرانی. غ، ۲۸۹
ورژه، ۲۷۸
وزیری، سعید، ۱۱
وشمگیر، ۱۶۸
وصاف الحضره، ۳۰۹
وقایع نگار، میرزاصادق، ۱۴۳
ولتر، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۱۶
ویکتور هوگو، ۳۷
ویکتوریا، ۶۲، ۲۶۹
ویوس، ۱۴۸
هانونی، ۱۴۸
هدایت، رضاقلی‌خان، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱
هرودت، ۱۲۲، ۱۶۹، ۱۹۶، ۲۲۸، ۳۲۲، ۳۲۶
هروی، جواد، ۲
هلاکوخان مغول، ۱۳۶، ۱۳۸
همدانی، ابوالقاسم، ۸۱
همدانی، خواجه رشیدالدین فضل الله، ۱۴۸، ۱۶۹، ۲۰۶
هورتست، ۲۲۶
هوسه، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷
هوشنگ، ۱۲۲
یارشاطر، احسان، ۲۲۰، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۷۹
یاسمی، رشید، ۹۱
یافث بن نوح، ۱۹۴، ۳۲۴
یحیی خان چهریقی، ۸
یزدی، ملامحمد، ۳۰۳
یزید، ۱۱۴
یمن الدوله دولتشاهی، سلطان احمد، ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۸، ۱۰۵
یوسف، ۲۰۰

ب: نام جای‌ها

آذربایجان، ۶، ۷، ۲۱، ۳۴، ۵۴، ۹۳، ۱۲۲، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۴۸
آراخزیا، ۲۰۱
آراکسس، ۲۰۱
اربلا، ۲۰۱
آستانهٔ عراق، ۲۴۱
آسیا، ۶۳، ۱۳۷، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۷۳، ۲۸۹
آلمان، ۵۶، ۱۰۹، ۱۵۱، ۲۰۵، ۲۵۳، ۲۷۶، ۲۸۰
ابهر، ۲۶۰
اتریش، ۲۰۵
اراک، ۲۴۱
اردبیل، ۳۲۰
اردن، ۲۴۸
اروپا، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۸۳، ۹۳، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۳۷، ۲۱۹، ۲۶۱، ۲۸۰، ۲۸۹، ۳۰۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۲۴
اسپانیا، ۱۵۲
استخر، ۲۲۴
استرآباد، ۶۶، ۱۲۸
استرالیا، ۲۸۹
اسکاندیناوی، ۱۵۱
استانبول، ۲۴، ۱۱۴، ۱۸۶، ۲۸۸
اسمعیل‌آباد، ۳۳
اصفهان، ۹، ۲۲، ۵۴، ۹۵، ۱۲۸، ۱۷۳، ۱۷۸، ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۸۵، ۲۸۸
افریقا، ۱۳۷، ۱۵۱، ۲۴۲، ۲۸۹
افغانستان، ۱۱۰، ۱۵۱
افلاق، ۱۵۱
اقدسیه، ۷۳
الجزایر، ۲۴۳
الحضر، ۱۹۴، ۲۰۰، ۳۱۴
امپراتوری روم شرقی، ۱۵۲
امریکا، ۹۳، ۹۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۵۲، ۲۸۹
اندلس، ۱۲۳، ۲۴۵
انگلستان، انگلیس، ۶، ۹، ۱۲، ۳۶، ۴۰، ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۲، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۱، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۰، ۳۱۹، ۳۲۶
ایالات متحده امریکا، ۲۱۷، ۳۲۲
ایتالیا، ۱۵۲
ایذج، ۲۲۴
ایران، ۲، ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۹۰، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰
ایرلند، ۷۲
ایوان کیف، ۲۷۵
بابل، ۲۲۰
بابلین، ۲۰۱
باغ نگارستان، ۳۱۲
باکو، بادکوبه، ۷۵، ۱۱۷
بجنورد، ۲، ۱۴۷
بخارا، ۲۳۷، ۲۳۸
بختیاری، ۹، ۲۰۷، ۲۲۴
برایتن، ۵۰
برزیل، ۴۵، ۲۴۹

برلن، ۲۳۷
بروجرد، ۱۱۰
بسطام، ۱۰، ۱۴۷
بصره، ۱۲۸
بغداد، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷
بغدان، ۱۵۲
بلاد اسلام، ۱۵۱
بلژیک، ۱۲۹
بلغارستان، ۵۶
بلوک غار، ۳۳
بم، ۳۰۹
بمبئی، ۸۲، ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۲۸، ۳۰۳، ۳۱۶
بندر دیلم، ۲۲۳
بندر ریگ، ۲۲۴
بندرعباس، ۲۷۵
بندر گناوه، ۲۲۴
بوشهر، ۴۵، ۱۲۹
بهبهان، ۲۲۴
بیزانس، ۱۵۲، ۱۹۳، ۲۲۳
بیستون، ۱۲۸
بین‌النهرین، ۱۸
بیهق، ۱۲۸
پاریس، ۹، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۴۴، ۷۶، ۱۴۹، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۵۱، ۲۵۷
پرتغال، ۲۴۹
پروس، ۲۸۰
پورتریکو، ۲۱۹
پیره‌بازار، ۱۱۸
تارم، ۱۶۹
تاشکند، ۲۴۰
تبریز، ۶، ۷، ۸، ۱۲، ۲۸، ۵۳، ۶۵، ۹۳، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۲۷۱، ۳۲۰
تجریش، ۲۶
تخت جمشید، ۱۲۸، ۲۲۴
ترکستان، ۲۳۸
ترکستان شرقی، ۱۵۱
ترکمان چان، ۶، ۵۶، ۲۳۷
ترکیه، ۵
ترموپیل، ۱۲۲
تفلیس، ۱۱۷، ۱۱۸، ۳۲۰
توس، ۱۴۵
تهران، ۲، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۳، ۶۲، ۶۷، ۶۹، ۷۴، ۷۸، ۸۲، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۶، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۰
جانکی، ۲۲۴
جرون، ۲۷۵
جزیره ابوب، ۱۵۱
حسن‌آباد، ۱۰۰، ۲۱۲
حیدرآباد، ۲۴۹، ۳۰۴
ختا، ۲۵، ۳۱۸
ختان، ۲۷۵
خراسان، ۷، ۲۰، ۲۱، ۴۱، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۷
خرم‌آباد، ۱۲۶
خزاوستان، ۱۵۱
خزر، ۱۱۷
خلخال، ۱۳
خمسه، ۲۵۹
خوارزم، ۱۳۱، ۱۵۱
خوزستان، ۶، ۹، ۱۶، ۳۵، ۱۲۷، ۲۲۲
چاره کلاته، ۱۳۳

چالدران، ۵، ۱۳۳
چین، ۲۵، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۵۱، ۳۱۸
دارالفنون، ۱۵، ۱۶، ۱۳۰، ۱۷۲، ۱۸۳، ۲۱۳، ۳۱۸
دالکی، ۲۲۴
دامغان، ۱۰، ۱۴۷
دزفول، ۲۲۴
دشتبی، ۱۵۱
دلیجان، ۳۲۵
دماوند، ۱۳۰، ۱۴۷، ۲۸۷
دوشان تپه، ۱۰
دهلی، ۱۱۰، ۲۳۹
رامهرمز، ۲۲۳
رشت، ۸، ۱۱۷، ۱۱۸
روس، روسیه، ۶، ۱۱، ۲۴، ۲۵، ۳۱، ۳۶، ۴۰، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۸۰، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۷۸، ۱۸۳، ۲۰۵، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۷۳، ۲۸۰، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۶
روم، ۱۵۱، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۵۲، ۲۵۶، ۳۱۶، ۳۲۳
رومانیا، ۱۵۱
رومیةالصغری، ۱۵۲
رومیةالکبری، ۱۵۲
رویان، ۱۶۸، ۲۰۵
ری، ۲۷، ۱۵۱، ۲۰۹
زرقان، ۲۲۴
زرگنده، ۲۳۳
زنجان، ۵
ژاپن، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۵۱
ساری، ۱۶۸، ۲۵۹
سالامین، ۱۲۲
سامرا (سرمن رای)، ۵۴
سانفراسیسکو، ۲۵۲، ۲۵۳
ساوه، ۱۰۷
سبا، ۲۵۲
سبزوار، ۱۴۷
سبزه میدان، ۱۰
سلطنت‌آباد، ۱۰
سلماس، ۱۱۳، ۲۱۱، ۲۱۲
سلیمانیه، ۹
سمرقند، ۲۳۷، ۲۳۸
سمنان، ۱۴۴، ۱۴۷
سند، ۱۵۱
سنگلج، ۷۳
سوادکوه، ۴۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰
سوئز، ۲۵۱
سویس، ۲۵۱
سیاه بیشه، ۳۷
سیبری، ۲۳۹
سیستان، ۱۵۱
شاهرود، ۱۰، ۱۴۷
شریف‌آباد، ۲۶۶
شکی، ۳۲۰
شمس‌العماره، ۲۳
شمیران، ۲۷۵
سن پترزبورگ (پطربورغ)، ۲۴، ۶۸، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲
شوش، ۲۲۴، ۲۵۷
شوشتر، ۹، ۱۶، ۲۲۴
شهرستانک، ۳۷
شیراز، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۸۸
شیروان، ۱۴۷
صربستان، ۵۶
عبدالعظیم (آرامگاه)، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۴۷، ۴۸
عدن، ۴۵
عراق عجم، ۱۲، ۱۰۷، ۱۳۳
عراق عرب، ۹۶، ۱۶۰
عتبات، ۹، ۱۸، ۲۲، ۹۵
عثمانی، ۴۹، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۶۴، ۸۰، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۹۱، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲

عربستان، ۹، ۱۵، ۱۶، ۳۵، ۲۵۲
عشق‌آباد، ۶۷، ۲۳۷، ۲۳۸
عیون موسی، ۲۵۱
غور، ۱۲۲
غوریان، ۳۱۱
طالقان، ۲۰۷
طبرستان، ۱۵۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۴۲
طلیطله، ۱۳۶
فارس، ۹۶، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۷۲
فرانسه، ۶، ۹، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۲۸، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۵۴، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۷۱، ۸۰، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۹۰، ۳۲۲، ۳۲۷
فرنگستان، فرنگ، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۳۸، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۶۴، ۸۰، ۸۱، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۸۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۳
فشندک، ۲۰۷
فلسطین، ۲۵۱
فندرسک، ۱۴۱
فیروزآباد، ۲۷۱
فیروزکوه، ۴۳، ۱۴۷، ۱۶۵
فیروزه، ۶۷
قرطبه، ۱۳۶
قزوین، ۱۱۷، ۱۵۵
قصر بهارستان، ۴۱
قسطنطنیه، ۱۸۹
قطب شمال، ۲۲۱، ۲۲۲
قفقاز، ۱۱۸، ۲۳۸
قلعهٔ گردکوه، ۱۴۴
قم، ۷، ۱۲، ۴۵، ۱۲۶
قوچان، ۱۴۷
کاخ گلستان، ۳۲۴
کازرون، ۲۲۲، ۲۲۴
کاشان، ۷، ۱۲، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۸۲، ۱۸۳
کالیفرنیا، ۲۵۲
کربلا، ۳۸، ۱۱۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۶
کرت، ۲۲۰
کرج، ۱۵۱
کردستان، ۲۱۱
کرمان، ۹۶، ۳۱۹، ۳۲۱
کرمانشاه، ۱۸، ۹۶
کلاردشت، ۲۵۱
کلکته، ۲۲۶
کوه سریال، ۲۵۱
کهگیلویه، ۲۲۲
گرجستان، ۱۵۱
گرگان، ۶۵، ۱۲۸، ۱۶۸
گنج‌آباد، ۳۲۴
گنجه، ۲۴۸، ۳۲۰
گوگ تپه، ۲۳۸
گیلان، ۱۶۸، ۲۰۶، ۲۴۲
لار، ۲۴۱، ۲۴۲
لرستان، ۹، ۱۶، ۳۵، ۱۲۲، ۲۷۱
لندن، ۴۴، ۴۶، ۶۲، ۶۴، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۰۴
لهستان، ۲۳۷
لواسانک، ۲۴۱
لویزان، ۲۰۶
مازندران، ۱۰، ۶۴، ۶۷، ۱۳۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۸۱، ۲۸۶، ۳۱۳
مالمیر، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۲۴
ماوراءالنهر، ۱۱۰، ۱۵۱، ۲۳۸
مجارستان، ۱۵۱
محمره، ۱۸۰
مراغه، ۵، ۶، ۸، ۱۳، ۱۶
مراکش، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵

مرسد، ۲۵۳
مرند، ۱۳
مرو، ۲۵، ۶۸، ۲۷۷
مسجد سپهسالار، ۴۰، ۴۱
مسجد شاه، ۵۴
مسجد شاه طهماسب، ۱۰۷
مسکو، ۷۹، ۱۹۴
مصر، ۵۶، ۱۲۲، ۱۵۱، ۱۸۹، ۲۲۶، ۲۴۳، ۳۱۵
مغرب، ۲۴۲، ۲۴۳
ممسنی، ۲۲۲
موسی‌آباد، ۲۶۶
مشهد، ۱۹، ۳۰، ۳۳، ۵۴، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۰۶، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۷۸، ۲۴۹، ۳۰۲
مکزیک، ۲۱۹
مکه، ۸، ۲۵۲، ۲۵۵
موزه گلستان، ۳۳
میبد، ۲۵۹
میداود، ۲۲۴
ناصره، ۲۰۰
نانت، ۲۲۱
نجف، ۱۳، ۳۳
نخو، ۳۲۰
نرماشیر، ۳۰۹
نور، ۲۰۴، ۲۵۹، ۳۱۰
نیشابور، ۱۴۷
نیمه‌ور، ۳۲۵
نینوا، ۲۲۰
ورامین، ۱۴۷
هائیتی، ۲۱۸، ۲۱۹
هرات، ۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۳۱۱
هزار جریب، ۱۶۸
همدان، ۹۶
هند، هندوستان، ۳۸، ۹۵، ۹۶، ۱۵۱، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۹۱، ۳۱۵، ۳۱۸
هولبود، ۲۶۵
یزد، ۹۶، ۱۸۳، ۲۵۹
یمن، ۳۱۴
یونان، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۹۳، ۳۲۲

کتابخانه تخصصی ادبیات